



تاریخ ظهور الحق

جلد سوم

تالیف

جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی

به اهتمام و باز نویسی

عادل شفیق پور

در باره مؤلف کتاب

جناب فاضل مازندرانی که نام وی اسدالله و فرزند میرزا محمود تاجر شیخی بارفروشی، زبان دان، خطاط و نویسنده بود. در تاریخ ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۰ میلادی) در شهر بابل (بارفروش سابق) مازندران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و تکمیلی ایشان در همان شهر انجام گرفت. در آغاز جوانی از فضلاء برجسته ای چون شیخ اسمعیل ابن الحداد از دانشمندان شیخی مازندران استفاضه نمود و از همان اوقات از علماء بزرگ زمان خویش به شمار رفت. در غالب معارف عصر چون فقه، اصول، کلام، فلسفه، تاریخ ادبیات فارسی و عربی و منطق تبخّر یافت. بر اثر معاشرت و مذاکره با برخی از اُحبای طهران و مازندران و کوشش و سعی جناب عبدالحسین رفیعی اردستانی و زیارت آثار جمال ابهی، از جمله لوح مبارک بشارات مؤمن و مؤقن به امر اعزّ ابهی گشت و قیام به نشر امر مبارک نمود. از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور مذاکره و ابلاغ امر به آخوند ملا محمد کاظم خراسانی "رهبر شیعیان آن زمان" گشت. به همراه میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی عازم نجف و کربلا گردید، و لکن در اثر فتنه انگیزی و دشمنی بدخواهان اسیر و زندانی گشتند و مذاکرات با آن عالم مذکور تحقق نیافت. از جمله خدمات جناب فاضل شرح اسفار تبلیغی ایشان در ایران، هندوستان، مصر، امریکا و کانادا است که خود کتابی مفصل است. جناب فاضل از جانب حضرت عبدالبهاء مأمور تبلیغ در امریکا گشتند و حتی هیکل مبارک عبای خود را به ایشان عنایت فرمودند تا به نیابه از طرف مبارک بر دوش نهاده و به تبلیغ و انتشار امر مبارک پردازد و چون در این امر مهم مؤید و موفق گشت، ایشان را «مبلغ کامل»^۱ نامیدند. حضرت عبدالبهاء ایشان را در عرصه دانش و حکمت نیز «تالی ابوالفضائل»^۲ خواندند. جناب فاضل در زمینه مطالعات آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله و تاریخ امر بدیع سر آمد دانشمندان بهائی معاصر زمان خود بودند. از آثار مطبوع و مهّم جناب فاضل: تاریخ

^۱ - حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه - الاظهر الفدا در لوحی مورخ دیسمبر ۱۹۱۹ به افتخار خانم [همسر] جناب فاضل چنین میفرماید: " ... شکر کن خدا را که حضرت فاضل **مبلغ کامل** است و موفق به خدمت جمال مبارک است. جز نشر نفحات ارزوئی ندارد و به غیر از ترتیل آیات بینات مقصدی نخواهد درختی در گلشن امکان غرس نموده که شاخ رحمانی به کاخ ملااعلی رساند ... (امرو خلق جلد ۱ - صفحه م ۱۶)

^۲ - لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز ایادی امرالله جناب رُی ویلهلم (Roy Wilhelm) مندرج در نشریه (Star of the West) نجم باختر مجلد یازدهم ۱۹۲۲ - ۱۹۲۱ میلادی - صفحه ۲۵۷.

ظهورالحق، اسرار الآثار خصوصی، امر وخلق، رهبران و رهروان بزرگ و دهها مقالات منتشره در مجلات بهائی در ایران و آمریکا را می توان نام برد. صعود جناب فاضل در شهر خرمشهر به سال ۱۹۵۷ میلادی واقع گشت. و مرقد ایشان در گلستان جاوید شهر اهواز است.

کتاب ظهورالحق بزرگترین اثر جناب فاضل مازندرانی در نه مجلد تألیف یافته است. مجلدات اول، دوم و سوم را به تاریخ عهد اعلیٰ اختصاص دادند. جلد سوم این کتاب در طهران انتشار یافت، ولیکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این کتاب در حدود سال ۱۹۴۰-۱۹۴۲ به طبع رسیده است.^۳ جلد سوم که متمم دو جلد دیگر است شرح احوال حروف حی و اصحاب حضرت باب و بیان محلّ و موقعیت اماکن متبرکه که امر در عهد اعلیٰ است. این کتاب گنجینه ای از مطالب مهمه تاریخیه است. اما جلد اول و دوم که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در اُج- بهائی مطبوع گشت. که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تاییبی آن به صورت Pdf فایل در H-Baha'i به وسیله این جانب **عادل شفیع پور** به زیور طبع آراسته گشته است.

مجلدات چهارم، پنجم و ششم را به تاریخ عهد ابهیٰ تخصیص دادند. مجلدات چهارم و پنجم در باره حیات حضرت بهاءالله و جلد ششم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عصر حضرت بهاءالله است. جلد چهارم در سال ۲۰۱۱ میلادی در آلمان به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر شد. اما جلد پنجم و ششم که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در اُج- بهائی مطبوع گشت. که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تاییبی آن به صورت Pdf فایل در H-Baha'i به وسیله این جانب **عادل شفیع پور** به زیور طبع آراسته گشته است.

مجلدات هفتم و هشتم به تاریخ عهد میثاق تخصیص گشته. جلد هفتم در مورد حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث زمان میثاق است که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تاییبی آن در H-Baha'i به وسیله این جانب **عادل شفیع پور** به زیور طبع

^۳ - استخراج از لوح مبارک مورخه ۸ شهرالرحمة ۱۰۰ بدیع مطابق ۱ جولای ۱۹۴۳ میلادی خطاب به محفل روحانی ملی ایران فرمودند: بنویس طبع یک جلد از کتاب تاریخ جناب فاضل و استدلالیه جناب ارجمند که مباشرت به آن نمودند جائز، مابقی باید توقیف گردد و طبع کتب و رسائل بالمره ممنوع، زیرا مخالف اوامر حکومت است. (صفحه ۴۷۸ از مجموعه توافیح مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به محفل ملی ایران) و هم چنین در سخن ناشر چاپ جدید جلد سوم آمده است عبارت (م - ۲۸۴ - ط) به این معنا می باشد م - مطبعه ۲۸۴ = آزرندگان (جناب رحمت الله ازردگان) و ط = طهران. در مجله پیام بهائی شماره ۲۴۵ طبع این کتاب را در حدود سالهای ۱۳۱۹-۱۳۲۰ هجری شمسی مطابق سالهای ۱۹۴۰-۱۹۴۲ ثبت نموده است.

آراسته گشته است. مجلد هشتم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عهد میثاق یعنی حضرت عبدالبهاء است که در دو قسمت اول و دوم در سال ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ به وسیله مؤسسه مطبوعات امرئی در طهران به طبع رسیده است.

مجلد نهم و خاتمه نیز در مورد عهد ولایت حضرت ولی امرالله و حوادث مربوط به آن است که تا سنه ۱۰۰ بدیع ترقیم و نگارش یافت. اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن در H-Baha'i به وسیله این جانب **عادل شفیق پور** به زیور طبع آراسته گشته است. و جناب فاضل با نگارش تاریخ یک قرن بهائی به اتمام این اثر همت گماشت.

حضرت ولی امرالله در ابلاغیه مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ پس از وصول یکی از مجلدات تاریخ ظهورالحق خطاب به جناب فاضل میفرمایند: « **ایهاالفاضل الجلیل الشهم النبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره آن رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود. ملا اعلی و سکان فردوس ابهی تمجید نمایند و تهنیت گویند. این عبد ممنون و مستبشر و مزید تأیید را دائماً لیلاً و نهاراً از حضرت خفی الالطاف متمنی و ملتمس^۴ « انتهى. »**

^۴ - از جمله خدمات مهمه ایشان تدوین تاریخ عمومی امرالله در ۹ جلد بنام ظهورالحق بود که فقط جلد سوم ان طبع گردیده است. در ابلاغیه مبارک مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ که ضمن وصول بخش چهارم کتاب تاریخ مذکور صادر شده در پایان ان بخط مبارک چنین مرقوم است. قوله عز بیانه: ...ایهاالفاضل الجلیل الشهم النبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره ان رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود ملااعلی وسکان فردوس ابهی تمجید نمایند و تهنیت گویند. (**امرو خلق جلد ۱ - صفحه م ۲۳**)

سخنی چند با خوانندگان و مطالعه کنندگان گرامی مجلّات ظهورالحق

دوستان عزیز، همانطور که ملاحظه می‌فرمائید در این سری مجلّات حداکثر سعی شده است که با حداکثر دقت تمام مطالب در درجه اول تایپ صحیح گردد و البته تمام مطالب حتی الامکان در موارد لزوم با حواشی و اضافات اصلاح و اضافه گردد. و در این کار تا آنجائی که مقدور بوده است سعی و اهتمام شده است. و البته بعضی از مجلّات در شرف تکمیل است و در بعضی از مجلّات نیز بعضی از صفحات موجود نیست و البته تکمیل و ترمیم این امر مهم به آینده موکول می‌شود. باید به اطلاع آن عزیزان و قارئین محترم برسانم که بزودی جلد پنجم و هفتم بوسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر می‌شود. جلد سوّم و چهارم نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر شد. جلد هشتم نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات امرئی در طهران منتشر شد. با توجه با این سعی من در این است که حتی الامکان در تکمیل مجلّات اول، دوّم، ششم، و نهم کمال سعی و اهتمام را بنمایم تا انشاءالله تمام مجلّات تکمیل گردد. و البته جلد ششم نیز در شرف تایپ و تدوین کامپیوتری است. عزیزانی که مایل به مکاتبه با این جانب می‌باشند می‌توانند با آدرس ایمیل [TZH09@YAHOO.COM] با این جانب تماس حاصل نمایند.

با تقدیم احترامات فائقه - ارادتمند : عادل شفیع پور

بخش سوم از

بخشهای نه گانه کتاب ظهور الحق

در بیان معظم و مشهور از مؤمنین و شهدای دوره

نقطه البیان و نیز شرح احوال مهیمن و مشاهیر اعداء

و تبیین اماکن مهمه و سائر امور و آثار متعلقه باندوره و اقسام این بخش

بترتیب حروف الفبای فارسی تنظیم شد تا هر امری از امور مذکوره را بملاحظهء حرف

اول نامش در مقام مخصوص آن سهولت توان یافت و باین جهت

رعایت ترتیب زمانی و یا رتبهء ایمانی و یا اهمیت شئون

اخری در امور منظور نشد و در آغازیم بخش

نیز تیمناً و تبرکاً به ثبت وجیزهء از

بیانات مقدسهء آنحضرت

افتتاح می گردد

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

(حرف الف)

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۷۴	ابواب الهدی	۳۸۹	حاجی ملا ابراهیم محلاتی
۲۶۸	مشهدی ابوالقاسم لباف شیرازی	۲۰۴	ملا ابراهیم
۴۴۹	ملا ابوالقاسم	۹۶	میرزا ابراهیم
۱۸۶	کربلایی ابو محمد	۴۵۵	حاجی سید ابراهیم
۵۳	ملا احمد ابدال مراغه	۳۸	آقا سید ابراهیم خلیل تبریزی
۳۹۳	آقا سید احمد نراقی	۲۳۳	شیخ ابوتراب اشتهاوردی
۱۸۷	آقا سید احمد شهمیرزادی	۲۶۵	شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز
۱۷۵	آقا احمد	۴۵۵	ملا ابوالحسن گلپایگانی
۱۸۶	میرزا احمد	۲۶۷	حاجی ابوالحسن شیرازی
۴۵۹	آقا سید احمد یزدی	۱۸۴	میرزا ابوالحسن خان شیرازی مشیر الملک
۴۰۲	حاجی آقا احمد مجتهد کرمانی	۷۳	آقا سید ابوالحسن زنوزی
۱۵۳	میرزا احمد ازغندی	۱۰۴	ابوالحسن چیت ساز اصفهانی
۱۵۷	ملا احمد حصاری	۱۸۷	آقا سید ابوطالب شهمیرزادی
۱۷۴	ملا احمد	۲۰۶	میرزا ابوالقاسم قائم فراهانی
۵	میرزا احمد امام جمعه تبریز	۶	میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام تبریز
۴۱	حاجی احمد میلانی	۳۹۳	حاجی میرزا ابوالقاسم کاشانی
۴۷۷	آقا سید احمد وحید	۱۵۸	ملا ابوالقاسم
۲۱۷	حضرت اخت	۱۸۷	آقا سید ابوالقاسم
۱	آذربایجان	۳۹۴	آقا ابوالقاسم کاشانی
۴۶	ارومیه	۱۸۹	ابوالقاسم

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۱۳	میرزا اشرف کندی	۱۶	ارک تبریز
۱۱۲	اشرف مازندران	۴۵۰	باغ ارم
۳۰۰	اصطهبانات	۴۲۲	آزادبن
۸۹	اصفهان	۱۵۳	ازغند
۲۶۸	میرزا آقا رکاب‌ساز شیرازی	۶۴	میرزا اسدالله دیان خوئی
۱۶۳	آقا سید آقا طبیب	۴۴	ملا اسدالله سیسانی
۷۶	حاجی میرزا آقاسی	۴۴	حاجی اسدالله سیسانی
۴۴۹	شیخ میرزا آقا	۴۴	آقا اسد سیسانی
۷۳	اق ایوان	۳۷۱	حاجی اسدالله فرهادی
۲۴	حاجی الهیارخان	۶۲	حاجی ملا اسکندر خوئی
۴۴۹	ملامینا مازندرانی	۶۴	ملا اسکندر خوئی
۴۵۲	آمل	۴۷۷	سید اسمعیل بن وحید
۶۲	امان‌الله خان	۱۰۴	آقا سید اسمعیل ذبیح‌زواره
۱۵۸	قرئه هرود	۲۲۶	حاجی ملا اسمعیل قمی
۴۵۶	ایلدرم میرزا	۳۸۶	آقا سید اسمعیل کدخدا
	حرف ب	۵	میرزا اسمعیل بن ملا محمد مامقانی
۴۵۰	ملا میرزا بابا شهید	۱۸۶	ملا اسمعیل
۴۷۰	ملا آقابابائی	۳۹۲	حاج محمد اسمعیل (ذبیح) کاشانی
۴۵۰	بارفروش مازندران (بابل)	۲۹۶	مشهدی اسمعیل اصطهباناتی
۱۴۴	اسامی عده از بابیان بشرویه	۲۳۳	اشتہارد
۴۰	باغمیشه تبریز		

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۴۵۳	سید بصیر هندی	۱۴۲	میرزا محمد باقر بشیرویه
۲۳۵	بغداد	۱۶۰	میرزا محمد باقر قائنی
۳۹۳	بگ کوچک (بیگم)	۴۷۰	آقا سید محمد باقر شه‌میرزادی
۱۰۲	آغاییگم	۱۹	ملا باقر حرف‌حی تبریزی
۱۱۲	بندر جز	۴۸۱	حاجی ملا باقر اردکانی
۲۹۱	بوشهر	۱۸۵	حاجی ملا باقر سنگسری
۱	بهمن میرزا قاجار	۲۱۳	ملا باقر کندی
۴۴۷	بهنمیر	۵	حاجی میرزا باقر مجتهد تبریزی
۴۷۱	حاجی بی‌بی صاحب	۳۹۴	عمو باقر جوشانی
	حرف ت	۳۹۳	ملا باقر جعفری
۴۵۰	تاگر (نور)	۱۳۴	محمد باقر کلاهدوز علی‌آبادی
۱	تبریز	۴۸	آقا بالا بیک شیشوانی
۲۲۸	میدان تخته پل	۱۶۳	سید بدیع الله
۴۱	حاجی محمدتقی میلانی	۱۶۳	آقا بزرگ بدیع
۲۲۷	حاجی محمدتقی کرمانی	۱۶۲	ابا بدیع
۲۹۲	حاجی محمدتقی (ایوب) نیریزی	۱۰۹	بدشت
۴۳۳	میرزا محمدتقی	۱۰۴	استاد آقا بزرگ اصفهانی
۱۶۲	میرزا محمد تقی جوینی	۳۸۶	کربلایی آقا بزرگ چیت‌ساز
۴۳۳	میرزا محمدتقی مجتهد ساروی (ستون کفر)	۱۰۵	بسظام
۳۹۳	آقای محمدتقی نواب کاشانی	۱۴۴	بشرویه

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۲۳	توقیع مبارک خطاب بجناب خال	۱۰۵	آقامحمدتقی بیدآبادی
۳۰۵	« بمیرزا محمدعلی قزوینی »	۷۳	ملا محمدنقی هشترودی
۴۰۲	« بملامحمد جعفر کرمانی »	۹۶	ملامحمد تقی هروی
	سه توقیع از حضرت قدوس بملا سعید		شیخ محمدتقی مجتهدتبریزی بن
۴۰۷	سعید العماء صورت قسمتی از توقیعات مبارکه که از قلم مبارک	۵	ملامحمدممقانی
۲۸۸	تایوممهاجرت از شیراز باصفهان صدور یافته	۳۸۶	کربلای محمد تقی قزوینی
۲۸۸	صورت توقیعات مبارکه که در سفر حج سرقت شده	۱۰۵	محمدتقی اصفهانی پسر آقامحمدعلی یزدی
۲۶۸	مناجات	۳۰۶	حاجی ملا تقی برغانی
۲۷۰	مناجات و قسمتهائی از توقیعات مبارکه مقداری از کلمات مبارکه حضرت نقطه اولی	۳۸۴	ملا تقی قزوینی
۴۷۸	و جمال اقدس ابهی در شأن جناب وحید و پدرش سید جعفر کشفی	۲۰۷	میرزا تقی خان امیر کبیر
	حرف ج	۸۲	توقیع مبارک خطاب بمحمدشاه
۳۹۲	حاجی میرزا جانی کاشانی	۸۵	«خطاب بحاجی میرزا آقاسی»
۳۸۳	ملاجعفر قزوینی	۱۲۲	«درباب نصره بابالباب خطاب باحباب»
۱۰۴	ملاجعفر گندم پاک کن اصفهانی	؟؟	توقیع مبارک در محوت و فنا بساحت کبریا
۳۹۵	ملاجعفر نراقی	۱۴۰	«در حق بابالباب»
۴۰۱	ملامحمد جعفر کرمانی	۷۰	«خطاب بملا محمد تقی هربی»
۳۹۲	ملاجعفر جوشقانی	۱۴۹	«خطاب بجناب ملاصادق مقدس»
۴۷۱	میرزا جعفر	۵۳	«بملا احمد ابدال در مودت ذوقی القربی»
۴۶۱	آقاسید جعفر کشفی	۱۶۴	«خطاب بشیخ عظیم در دعوی قائمیت»
۴۷۱	آقاسید جعفر	۱۷۲	«بحاجی ملا عبدالخالق»
۲۹۳	آقاسید جعفر یزدی	۲۰	«مبارک شامل آخرین وصایای مهم»

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۳۸۵	حاجی حسن	۴۲	محمدجعفر میلانی
۴۷۰	ملا حسن	۱۳۴	کربلایی محمدجعفر کلاهدوز بارفروشی
۱۶۹	ملا حسن بجنستانی	۱۰۴	استادجعفر بنای اصفهانی
۳۸۷	ملاحسن کله دره قزوینی	۷۴	جغتو
۲۹۷	ملاحسن نیریزی	۴۷	ملاجلیل ارومیه
۴	میرزا حسن خان وزیر نظام	۲۳۸	حاجی سید جواد کربلایی
۱۴۲	میرزا محمدحسن بشرویه	۹۹	حاجی سید جواد اصفهانی
۱۵۳	میرزا محمد حسن برادر مقدس خراسانی	۳۷۷	آقا محمدجواد فرهادی
۴۲	محمدحسن میلانی	۱۰۲	آقامحمد جواد
۳۸۶	حاجی محمد حسن جباری	۳۸۷	میرزا جواد خوارولیان
۳۸۵	کربلایی محمدحسن فتی قزوینی	۳۹۴	جوشقان
۴۳۹	شیخ محمد حسن شیخ کبیر		(حرف چ)
۲۳۹	شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهرالکلام	۴۴۹	چاله زمین
۱۴۵	ملا محمدحسن بشرویه	۷۳	چهریق
۴۴۹	آقاحسن		(حرف ح)
۴۵۷	آقا سیدحسن یزدی	۳۷	میرزا حسن زنوزی
۶۷	حاج حسنعلی سلماسی	۴۸۲	میرزا حسن آقا فاضل یزدی
۷۷	حسنعلی میرزا شجاع السلطنه	۱۱۷	میرزا حسن گوهر
۲۶۳	حسین شامی	۲۱۶	میرزا حسن تفرشی
۵۸	حسین پاشاخان	۱۶۹	حاج میرزا حسن خراسانی

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۱۴۵	ملا محمد حسین بشرویه	۲۶۴	حسینخان اجود انباشی
۴۷۰	حاجی ملا محمد حسین بیدکی	۴۴	حسین میلانی
۲۹۶	خواجه محمد حسین نی ریزی	۴۴	آقا حسین میلانی
۲۲۸	آقا محمد حسین مراغه	۱۸۴	آقا حسین سرباز زنجانی
ضمیمه			
اوضاع	آقا محمد حسین اردستانی	۴۴۹	مشهدی حسین
اصفهان			
۲۱۷	میرزا محمد حسین کرمانی	۴۵۹	آقا سید حسین کاتب یزدی
۳۹۲	میرزا محمد حسین متولی قمی	۴۷۰	آقا سید حسین
۲۶۶	شیخ حسین ظالم	۴۷۱	آقا سید حسین
۱۰۴	آقا حسینعلی اصفهانی	۲۹۷	آقا سید حسین
۱۵۷	اوضاع حصار	۲۲۸	آقا سید حسین ترشیزی
۱۶۰	معاریف مؤمنین حصار و نامق خراسان	۴۸۲	میرزا سید حسین
۴	حمزه میرزا حشمت الدوله	۴۷۱	حاجی سید حسین
۴۳	کربلایی محمد حمزه	۱۱۲	جناب ملا حسین بشرویه
۵۸	کربلایی حمدالله	۵۴	ملاحسین دخیل مراغه
۴۲۱	حیدر برادر حضرت قدوس	۱۷۴	ملاحسین
۱۰۳	میرزا حیدرعلی اردستانی	۶۴	ملاحسین خوئی
	(حرف خ)	۱۰۵	ملاحسین روضه خوان اصفهانی
۳۷۴	خاتون جان فرهادی	۱۸۴	میرزا حسین زنجانی ابن حجت
۱۷۱	ملا خدا بخش قوچانی	۳۹۳	حاجی محمد حسین نور

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۱۴۵	میرزا رحیم بشرویه	۱۴۴	خدیجه خواهر جناب بابالباب
۳۹۵	حاجی محمد رحیم	۱۸۳	خدیجه زن جناب حجت زنجانی
۱۳۴	سید رزاق بار فروشی	۱۱۲	خراسان (ارض الخاء)
۴۷۱	رساله استدالیه حضرت وحید	۲۶۲	حاجی سید خلیل مدائنی
۳۰۱	مشهدی رستم هندیجانی	۹۹	خورشید بیگم شمس الضحی
۱۸۲	رستمعلی (شاه صنم زنجانیه)	۶۲	خوی
۴۴۷	آقا رسول بهنمیری		(حرف د)
۲۱۲	رضاخان بن محمدخان تر کمان	۲۱۷	مدرسه دارالشفاء
۲۱۶	رضاخان سردار	۱۱۲	دزوار
۷۴	رضا قلیخان سردار	۷۳	دلائل السبع
۴۴۵	ملا رضای شاه	۱۵۵	دوغ آباد
۳۹۴	ملا رضای روضه خان	۴۵۷	دولت راجه هندی
۴۷۰	شاطر رضا	۶۷	دیلمقان
۱۴۵	سیدرضا بشرویه	۱۸۲	دین محمد رنجانی
۱۰۴	میرزا محمدرضای پاقلعه		(حرف ذ)
۱۷۴	میرزامحمدرضامؤمن السلطنه مستوفی خراسان	۱۴۸	مسجد ذوالفقار
۴۷۰	آقا میرزا محمدرضای طیب		(حرف ر)
۱۰۵	محمدرضا اصفهانی ابن آقامحمدعلی یزدی	۱۳۴	سید ربیع عجم رستاقی
۴۷۰	ملا محمدرضا رضی الروح	۴۳۲	سید ربیع
۳۹۲	حاجی میرزا محدرضا	۱۰۵	ملا رجبعلی (قهیر) اصفهانی
		۲۶۸	میرزا رحیم خباز

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۶۱	سعید جباوی	۳۹۵	حاجی محمدرضا
۲۴۴	شیخ سلطان کربلایی	۱۰۱	حاجی محمدرضا اصفهانی
۱۴۵	ملاسلطان حسین بشرویه	۱۹۰	آقاسید محمدرضا شهمیرزادی
۱۸۳	سلطان خانم	۱۰۳	رقیه زوجه میرزا یحیی ازل
۳۰۱	شیخ سلمان هندیجانی		(حرف ز)
۶۶	سلماس	۷۴	زرینه رود
۲۳	سلیمانخان تبریزی	۴۴۷	حاجی زکی
۷۴	حاجی سلیمانخان افشار	۴۵۰	مدرسه میرزا زکی
۲۱۳	میرزا سلیمانقلی خطیب الرحمن نوری	۲۰۵	ملاحاجی زمان شهمیرزادی
۱۸۵	سنگسر و شهمیرزاد	۴۷۱	محمدزمان تاجر شیرازی
۴۴۹	سوادکوه	۱۷۵	زنجان (ارض الزأء)
۴۴	سیسان (آذربایجان)	۲۹۱	میرزا زین العابدین خان
۴۷۷	آقا سید سینا	۱۹۹	ملا زین العابدین شهمیرزادی
	(حرف ش)	۲۹۶	آقا سیدزین العابدین اصطهباناتی
۴۵۳	شاهی مازندران (علی آباد سابق)		(حرف س)
۱۱۲	شاهرود	۴۵۱	ساری مازندران
۱۱۲	شاهکوه	۱۷	سربازخانه مشهد اعلی در تبریز
۷۳	شدید (چهریق)	۴۵۳	شیخ سعید هندی
۵	حاجی ملاشریف شیروانی	۴۴۸	ملا سعید زره کناری
۳۱۶	شهادت کتبی مفتی بغداد در حق جناب طاهره	۴۳۰	ملاسعید سعیدالعلماء بارفروشی
		۴۴۹	میرزا سعید واسکسی

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۳۱۱	حضرت طاهره فرة العین و آثار نشر و نظمش	۲۶۳	شیراز (بلد الامن)
۴۵۲	قلعه طبرسی	۳۷۳	شیرین خانم فرهادی
۲۰۵	طهران	۴۸	شیشوان
۶۱	طهماسب میرزا مؤیدالدوله		(حرف ص)
	(حرف ع)	۷۴	صائین قلعه
۲۶۳	شیخ عابد	۳۷۷	صاحبه خانم فرهادی
۴۳	عباس میلانی	۱۴۵	ملاصادق مقدس خراسانی
۱۰۷	شیخ عباس عرب	۴۲۲	آقا محمدصادق برادر حضرت قدوس
۷۷	عباس میرزا نایب السلطنه	۴۷۱	آقا محمد صادق صوف باف
۱۸۸	عباسعلی	۳۸۵	حاج محمد صادق
۱۳۰	عباسقلی خان لاریجانی	۶۷	حاج صادق سلماسی
۴۰۵	آقا میرزا عبدالله غوغا	۳۸۶	درویش صادقعلی
۳۲۰	ملا عبدالله مجتهد کرمانشاهی	۲۶۱	شیخ صالح کریمی
۴۰	میرزا عبدالله خان سررشته‌دار	۳۰۹	حاجی ملا صالح قزوینی
۳۸۶	میرزا عبدالله	۲۳۰	مدرسه میرزا صالح
۲۷	حاجی میرزا عبدالله زنوزی	۳۲۲	صحنه
۱۰۴	میرزا عبدالله اصفهانی	۴۷۷	صفر زوجه حضرت وحید
۱۷۵	قریه عبدالله آباد	۱۸۸	صفرعلی
۳۸۶	کربلای عبدالله		(حرف ط)

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۴۷۱	حاجی عبدالغفور	۳۹۳	میر عبدالباقی صباغ کاشانی
۱۶۰	ملا عبدالغنی حصاری	۳۹۳	حاجی ملا عبدالباقی
۳۰۳	حاجی عبدالکریم قزوینی	۱۸۸	عبدالجبار
۳۶۹	ملا عبدالکریم قزوینی	۲۹۵	ملا عبدالحسین نیریزی
۲۶۸	میرزا عبدالکریم کلیه دار شیرازی	۳۸۴	ملا عبدالحسین قزوینی
۶۷	ملا عبدالکریم چاووش	۱۷۰	آقا سید عبدالحسین
۱۶۲	حاجی عبدالمجید نیشابوری	۳۷۱	آقای عبدالحمید قزوینی
۲۳۵	سلطان عبدالمجید خان عثمانی	۱۰۴	آقا عبدالحمید خلف ملاجعفر گندم پاک کن اصفهانی
۱۷۴	عبد مؤمن	۱۷۱	ملا عبدالخلق یزدی
۱۶۳	میرزا عبدالوهاب ترشیزی	۱۰۱	آقا سید عبدالرحیم اصفهانی
۳۰۴	حاجی میرزا عبدالوهاب قزوینی	۴۵۵	آقا سید عبدالرحیم
۳۸۳	آقا سید عبدالهادی قزوینی	۴۷۱	حاجی عبدالرحیم
۱۰۷	عبدالهادی عرب	۷۶	ملا عبدالصمد
۴۴۷	عرب خیل	۳۸۶	آقا عبدالصمد
۲۳۴	عراق عرب	۱۸۸	عبدالعظیم
۱۰۷	اسامی عدّه از بایبان عراق عرب	۴۶۹	آقا سید عبدالعظیم
۳۸۶	حاجی عزیز خان قزوینی	۸۰	شاهزاده عبدالعظیم ع
۱۰۵	ملا علی بسطامی	۶۰	عبدالعلی خان مراغه سرهنگ توپخانه
۱۷۰	ملا علی بجستانی	۲۹۴	شیخ عبدالعلی نیریزی
		۱۴۵	کربلائی عبدالعلی

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۶۷	شیخعلی میرزا شیرازی	۳۰۶	حاجی ملا علی برغانی
۷۷	علیشاه ظل السلطان	۶۷	ملاعلی سلماسی
۴۵۲	علی آباد	۱۵۸	ملاعلی حصاری
۱۸۶	کربلایی علی کلاهدوز	۵۴	ملاعلی مراغه
۶	میرزا علی اصغر سیخ الاسلام تبریز	۴۴	حاجی علی میلانی
۱۶۱	ملا علی اصغر	۵۹	میرزا علی سیاح مراغه (ملا آدی گوزل)
۱۸۸	ملاعلی اصغر عارف	۳۸۵	آقا علی زرگر قزوینی
۲۹۷	ملا علی اکبر اصطهباناتی	۴۴۹	آقا علی
۴۷۰	ملا علی اکبر	۱۸۸	علی خان
۱۸۸	ملا علی اکبر مقدس	۶۹	علی خان ماکوئی
۱۰۳	ملا علی اکبر اردستانی	۴۶۰	حاجی علی خان حاجب الدوله
۴۸	حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی	۴۸۳	حاجی سیدعلی مهریزی
۵۲	حاجی ملا علی اکبر مراغه	۲۲۱	حاجی میرزا سید علی خال
۴۷۱	اقای علی اکبر	۱۰۷	سید علی بشر
۳۸۶	مشهد علی اکبر	۴۷۰	حاجی سید علی
۱۴۵	کربلایی علی اکبر رباطی	۱۸۸	سید علی زرگر
۲۶۸	میرزا علی اکبر شیرازی	۲۷	آقا سید علی زنوزی
۱۸۸	علی احمدمقنی	۴۷۰	آقا شیخ علی گمنام
۳۰۱	آقاعلی بخش هندیجانی	۱۸۱	شیخ علی زنجانی
۱۶۰	کربلایی علی جمعه	۱۷۳	شیخعلی ابن حاجی ملاعبدالخالق یزدی

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۷۷	فتحعلیشاه قاجار	۱۷۴	میرزا علیرضاخان مستوفی خراسان
۴۰	آقا فرج آقا تبریزی	۱۷۴	آقا علیرضا تاجر شیرازی
۲۶	فرخ خان	۴۰	حاجی علی عسگر تبریزی
۴۳۲	ملا فضل الله مازندرانی	۱۰۵	ملا علی محمد سراج اصفهانی
۳۷۸	آقا فیض الله قزوینی	۱۸۸	ملاعلیمحمد
	(حرف ق)	۴۷۱	ملا علینقی روضه خوان
۴۸	ملک قاسم میراز	۲۹۵	ملاعلینقی نیریزی
۱۸۶	امامزاده قاسم	۱۰۹	ملا عیسی بقیه السیف
۱۰۵	آقا محمدقاسم اصفهانی		(حرف غ)
۲۹۵	حاجی قاسم نیریزی	۴۰۵	آقا غلامحسین شوشتری
۷	قانلی دالان	۴۷۰	آقا غلامحسین برادر رضی الروح
۷۶	میرزا قاسم ابروانی	۱۴۵	غلامرضا بیک بشرویه
۴۰۵	حضرت قدوس	۱۷۵	ملا غلامعلی
۳	قرا باغ قفقاز		(حرف ف)
۸۱	ملا قربان بیدل رودباری	۲۶۳	فارس
۲۲۵	میرزا قربانعلی درویش	۱۰۵	فاطمه اصفهانیه
۱۰۴	استاد قربانعلی معمار اصفهانی	۱۵۹	ملا فاطمه
۳۱۱	قره العین حضرت طاهره	۴۷۱	بی بی فاطمه مهد علیا
۳۰۱	قزوین	۱۰۲	آقا فتاح
۲۹۵	خواجه قطبا نیریزی	۱۸	فتحعلیخان صاحب دیوان شیرازی

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۳۸۶	میرزا کلبعلی قزوینی	۳۹۱	قم
۳۹۶	حاجی میرزا کمال الدین نراقی	۳۹۳	قمصر
	(حرف گ)	۳۸۴	ملا قنبر رودباری
۳۰۱	مشهدی گلمحمد هندیجانی		(حرف ک)
۸	گاو صاحب الزمان	۳۹۲	کاشان
	(حرف ل)	۱۸۱	حاجی کاظم زنجانی
۲۶۷	لطفعلی میرزا افشار	۴۳۵	مدرسه حاجی کاظم بیک
۶۶	میرزا لطفعلی سلماسی	۳۹۸	ملا کاظم کرمانی
۳۸۵	کربلائى لطفعلی حلاج قزوینی	۱۸۵	حاجی سید کاظم زنجانی
۲۹۸	لطفعلی قائد نیریزی	۱۶۱	میرزا محمد کاظم بن میرزا محمد باقر هراتی
	(حرف م)	۳۹۶	کرمان
۳۹۴	مازکان	۴۰۵	کرمانشاهان
۴۰۵	مازندران (ارض المیم)	۳۱۹	کرد
۶۹	ماکو	۳۸۵	کریمخان مافی متخلص بیهجت
۱۰	مجلس مباحثه و محاکمه حضرت اعلی در تبریز	۳۹۶	حاجی محمد کریم خان کرمانی
۱۰۷	سید محسن کاظمی	۲۶۷	ملاکریم نیریزی
۴۷۷	آقا سید محسن	۱۴۵	میرزا کریم بشرویه
۱۴۵	میرزا محسن	۴۴۹	کفشگر کلا
۶۶	حاجی ملامحمد سلماسی	۳۸۹	کله دره
۴۳۴	حاجی ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیربار فروشی		

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۰۴	استاد محمد عسگری	ضمیمه اوضاع اصفهان	حاجی ملامحمد خوانساری
۱۴۵	کربلایی حاجی محمد ملک	۴۷۰	ملاحاجی محمد مجتهد منشادی
۱۸۹	حاجی محمد عرب	۳۱۱	ملامحمد شوهر جناب طاهره
۲۶۸	حاجی محمد بساط شیرازی	۱۷۴	ملامحمد
۲۶۱	حاجی محمد عرب کرادی	۱۷۴	ملامحمد پیشنماز
۱۵۸	آقا شیخ محمد فانی	۲۹۸	ملامحمد نیریزی
۳۷۹	حاجی شیخ محمد نبیل قزوینی	۲۱۶	ملامحمد معلم نوری
۲۹۶	میر محمد عابد نیریزی	۵	ملامحمد ممقانی
۱۸۰	شیخ محمد زنجانی	۳۸۴	حاجی میرزا محمد
۲۵۹	شیخ محمد شبل بغدادی	۱۵۴	ملا میرزا محمد فروغی
۲۰۶	محمد شاه قاجار	۴۷۱	آقا میرزا محمد یزدی (ملبک)
۲۶۳	محمد شامی	۲۹۸	میرزا محمد نیریزی
۷۷	محمد میرزا	۴۵۸	میرزا محمد
۲۲۲	حاجی سید محمد خال اکبر	۴۵۰	میرزا محمد خان
۹۴	میرسید محمد امام جمعه اصفهان	۳۹	محمد بیک چاپارچی
۱۴۵	سید محمد خطیب	۱۶۰	حاجی محمد بیک نامقی
۱۰۴	سید محمد اصفهانی	۱۴۵	میر محمد بیک بشرویه
۴۷۷	آقا سید محمد امین التجار	۴۴۹	آقا محمد کلاهدوز
۱۴۵	میر محمد حسن بیک بشرویه	۱۰۵	آقا محمد حنا ساب
		۱۹۷	آقا محمد سنگسری

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۱۰۷	ملا محمود عرب	۹۶	میرمحمد حسین امام جمعه اصفهان
۶۳	ملا محمود خوئی	۱۸۴	میرمحمد حسین پسر حجه زنجانی
۵	حاجی ملا محمود نظام العلماء	۱۰۴	آقا محمد علی اصفهانی
۴۴۹	آقا محمود	۴۷۱	آقا محمدعلی
۱۶۳	میرزا محمود مجتهد	۴۵۹	میرزا محمدعلی
۴۸	میرزا محمود	۳۰۴	میرزا محمدعلی قزوینی و توفیع مبارک در حق وی
۱۶۰	کربلایی محمود حصاری	۹۶	آقا میرزا محمدعلی نهری
۳۹۳	حاجی سید محمود کاشی	۲۷	آقا میرزا محمدعلی انیس زنوزی
۳۱۶	سید محمود الوسی مفتی بغداد	۱۵۵	آقا میرزا محمدعلی طبیب زنجانی و پدرش حاجی میرزا معصوم
۲۳۰	محمودخان نوری کلانتر تهران	۱۴۵	میرزا محمدعلی بشرویه پیشنهاد
۳۰۱	کربلایی مدد هندیجانی	۴۰۵	حضرت حاجی میرزا محمدعلی قدوسی
۵۲	مراغه	۱۷۵	حضرت حاجی میرزا محمدعلی حجت زنجانی
۳۸۶	مرتضی قلی ارباب	۳۸۶	حاجی ملا محمد علی لهاردی قزوینی
۲۲۸	آقا سید مرتضی زنجانی	۱۸۶	آقا میر محمد علی شه میرزادی
۵۰	سید مرتضی قزوینی	۱۸۹	محمدعلی
۱۰۹	ملا مردانعلی	۷۷	محمدعلی میرزا دولت شاه
۳۱۱	مرضیه خواهر جناب طاهره	۲۶۰	آقا محمد مصطفی بغدادی
۴۲۱	مریم خواهر حضرت قدوس	۱۷۴	ملا محمد مهدی
۷	مسجد صاحب الزمان در تبریز	۱۸۸	محمد مهدی
۲۱۶	میرزا مسیح نوری		

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۲۶۸	میرزا مهدی صابر شیرازی	۱۱۳	مشهد خراسان
۳۷۷	آقا مهدی فرهادی	۴۰	ملا مصطفی باغمیشه
۳۹۴	آقا مهدی کاشی	۲۰۳	حاجی مصطفی خان هزار جریبی
۲۰۷	آقا سید مهدی امام جمعه طهران	۱۱۵	مکتوب حاجی سید کاظم رشتی بجناب بابالباب
۱۸۷	آقا میرمهدی سنگسری	۱۳۶	قسمتی از مکتوب جناب بابالباب در تفسیر بسم الله
۱۸۴	مهدی پسر جناب حجت زنجانی	۱۶۶	برخی از مکاتیب شیخ عظیم بابیان
۱۷۴	قره مهنه	۱۴۵	مکتوب شیخ سلطان که از کربلا نوشته
۴۱	قریه میلان	۳۰۹	مکتوب حاجی ملا علی قزوینی
	(حرف ن)	۳۳۴	بعضی از مکاتب خصوصی و عمومی جناب طاهره
۳	ناصرالدین میرزا	۹۰	منوچهرخان معتمد الدوله
۱۶۰	نامق	۲۳۱	آقا میرزا موسی کلیم
۴۶	شیخ نجف لیوانی	۳۹۱	حاجی میرزا موسی قمی
۱۰۷	شیخ نجف بن شیخ جعفر	۲۰۵	ملا مولی
۱۶۰	نجفعلی وکیل	۱۱۹	آقا سید مؤمن
۱۸۳	آقا نجفعلی زنجانی	۱۰۲	میرزا مؤمن کاشی
۴۶	کربلایی نجف قلی سیسانی	۱۰۴	مهجور زواره
۲۳۵	نجیب پاشا	۶۳	ملا مهدی خوئی
۳۹۵	نراق	۲۱۳	ملا مهدی کندی
۹۱	نریمانخان برادر زاده منوچهرخان	۱۴۵	حاجی میرزا مهدی بشرویه
۳۸۰	حاجی نصیر قزوینی	۲۴	حاجی میرزامهدی کلانتر تبریز

فهرست مندرجات
بترتیب حروف اول اسامی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
۳۹۳	حاجی ملاهاشم	۳۸۶	میرزا نظر علی قزوینی
۳۸۶	هاشم خان	۴۵۲	ملا نعمت الله آملی
۱۴۵	کربلائی هاشم بشرویه	۴۵۰	نور مازندران
۴۲	میرزا هاشم میلانی	۱۴۵	نورعلی بشرویه
۲۶۶	حاجی شیخ هاشم	۷۵	نوروزعلی
۷۳	هشترود	۱۱۲	نیالا
۷۶	همدان	۲۹۱	نیریز
۳۸۶	همت علیخان		(حرف واو)
۴۵۳	هندوستان	۳۹۴	وادقان
۳۰۱	هندیجان	۴۵۳	واسکس
	(حرف ی)	۴۶۱	ضرت وحید
۴۶۹	جناب آقاسیدیحیی وحید	۴۸	جناب ورقا
۴۵۸	یزد	۱۴۴	ورقه الفردوس
۱۵۸	یعقوبیه	۱۳۴	ملا ولی الله آملی مازندرانی
۴۹	ملایوسف اردبیلی	۱۴۵	میرمحمد ولی بیک بشرویه
۲۹۷	آقا شیخ یوسف نیریزی	۲۶۴	مسجد وکیل
۱۶۰	یوسف علی نامقی		(حرف ه)
		۳۷۳	آقا هادی فرهادی
		۳۰۴	ملا هادی قزوینی
		۹۶	میرزا هادی نهری

ص - الف -

مقدمه

گرچه در مطاوی مندرجات بخش دوم بیان قسمتی مهم از احوال مؤمنین نیز اعمال برخی از معارضین و بعضی از آثار آن دوره حسب اقتضای مقام شد ولی از آنجائیکه بسط مقال و تفصیل اجمال در هر یک از امور مذکوره موجب قطع تسلسل و توصل بیان واقعات واردهء بر حضرت نقطهء اولی میگردد این بخش برای اكمال مقصود تخصیص داده گشت و مهما ممکن از تکرار احوالی که در طی مباحث بخش سابق مذکور گردید احتراز نمودیم و لذا برای استفادهء تامه از مطالب مندرجه در هر یک از این دو بخش باید از مطالعه بخش دیگر استمداد کرد و این امور معدوده را نیز در نظر داشت:

اولاً چون تفصیل احوال بعضی بعد معلوم در بخش سابق گذشت در این بخش تکرار نکردیم و برخی دیگر که عمدهء واقعات ایامشان متعلق بدورههای بعد از دورهء اولی است شرح احوالشان را در قسمتهای بعد مسطور میداریم .

ثانیاً هرگاه در مواقعی از مندرجات این بخش اندک تفاوتی با مجملات مشطوره در بخش سابق که برای اعتماد بتاریخ مشهور نبیل زرنندی تطبیق و تنظیم شده مشاهده میشود مدارک را نیز نشان دادیم تا موجب توسعهء اطلاعات خوانندگان کتاب گردد.

ثالثاً برای شدت تضییقات و فقدان وسائل و مقتضیات در ایام پر از آلام دورهء اولب تفصیل احوال بسیاری از مؤمنین و شهدآء و سائر امور متعلقهء باندوره مفقود بلکه اسامی کثیری از ایشان منسی و نامعدود ماند.

رابعاً چون ایام حیات جمعی از احباب و اصحاب این دوره خصوصاً خانواده

ص - ب -

و اخلاقشان ممتد بدورههای آتیه شده تمامت سر گذشتگان را محض احتراز از تشتیت اذهان قارئین در بخشهای دیگر میاوریم و لذا قارئین کتاب برای مراجعه و تحصیل خاتمه واقعات ناچار از مطالعهء بخشهای آتیه میباشد.

خامساً چون در طی شرح اوضاع هر یک از ایالات و ولایات مملکت ناچار بهر اکمال اطلاعات شرح اوضاع بلاد و نیز ترجمهء حیات ساکنین آنجا را میاوریم برای سهولت پیدا کردن محل ذکر هر امری بفرست که بترتیب الفبای فارسی مرتب گشته رجوع شود

سادساً در بیان بعضی از واقعات مهمهء دورهء نقطه البیان اولاً در بخش سابق تفصیل وقایع را بنوع درجه ابتدائیه از نظر مطالعه کنندگان گذراندیم و در این بخش اکمال مطالب نموده جواهر اسرار و وقایع را آوردیم تا برای اطلاع و انسی که حاصل نمودند سوء تفاهم و انده‌اش از مسائل غامضهء خطیره نیابند.

سابعاً چنانچه در مقدمهء بخش سابق اشاره کردیم در بعضی از مواقع آثار مقدسهء که درین بخش ثبت نمودیم ممکن است با برخی از نسخ تفاوت دیده شود و علت همان است که نسخه اضل و با خطوط کاتبین موثقین دورهء اولی بغایت کمیاب میباشد

ص - ج -

هو العلی المتکبر البدیع

سبحان الذی یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و انه لا اله الا هو العزیز الحکیم هو الذی یبدع ما یشاء بامرہ و ان الذین کفروا باللہ و آیاتہ فاولئک ہم الخاسرون و ان الذین آمنوا باللہ و آیاتہ و اتبعوا النور الذی یرشدی الناس الی صراط قویم فاولئک هم علی هدی من ربهم کتاب اللہ و اولئک هم الوارثون جنات عدن لا عدل لها فی کتاب ربک و فیها قد اعدت باذن ربک کل ما اشتهت انفسهم وان ذکر اللہ اکبر فیها عما کان الناس یسئلون وان الیوم لو کشف الغطاء عن بصائرهم لیشهدون بان ذکر اللہ فیهم اولی بهم من انفسهم و انه لا کبر فی کتاب اللہ عما کان الناس یعملون تلك آیات بینات للذین آمنوا بها و الذین

كفروا بايات الله لهم عذاب شديد حرم فى الكتاب على الناس شرب الدخان و الخمر و ما جعل الله شفاء
فيهما و ان الذين يحكمون بهما لبعض الناس قد حكموا بحكم الطاغوت و ما يشربون هؤلاء الاحميم جهنم
لو كانوا يشعرون قل يا ايها الناس اتقوا الله و لا تكذبوا الذى يهديكم الى صراط مستقيم و ان قوائم الدين
لا يرفع الا به و انه بيت الحرام ان كنتم تعلمون هو الذى بنوره اهتديتم من قبل و انتم يوم القيمة عنه
تسئلون و ان اليوم لا يقبل عمل احد منكم الا و ان تومنوا بذكر اسم ربكم ثم انتم تعدلون قل اتقوا الله من
يوم انتم فيه تبعثون ثم انتم فيه الى الله تشحرون يومئذ تقومون بين يدي الله ثم انتم عليه تعرضون يومئذ
يقضى الله ربك بين الناس بالحق بما اكتسب ايديهم و ما الله ربك بغافل عما يعملون هو الذى يعلم
غيب السموات و الارض و يهدى من يشاء و ما يضل الا القوم الغافلين ان الذين يفترون على الله كذباً ثم
على الذين آمنوا بالله و آياته بما اتبعوا اهوائهم فاولئك هم لا يفلحون لا يتمتعون فى الحياة الدنيا الا
قليلاً و انهم اذا ماتوا ليعذبون فى النار

ص - ٥ -

و لا ينصرون و ان الذين يحكمون بغير حكم ما فصل فى الكتاب من قبل و يظلمون على الذين استضعفوا
فى الارض بغير حق فاولئك لا يفلحون قل ان العزة لله و القدرة فى يده يفعل ما يشاء و انه الغالب على
خلقه يحكم بينهم بالقسط و انه لاشد بأساً للظالمين ثم اشد تنكياً رب احكم بينى و بين الناس بالحق و
افرح على صبرا" و ارفعنى اليك و الحقنى بالمقربين و ان استشعر احد بتلك الايات

ليجاهد في سبيل الله بالحق و لا يخافن من احد و لا ياخذنه لومة لائم و لا يعمل الا لله و يكون في دين
الله من الشاهدين لو اجتمع الناس على ان ياتوا بمثل تلك الايات لن يستطيعن و لن يقدرن و لو كان
الكل على الكل ظهيراً تلك حجة كاملة من كتاب الله لمن على الارض كلها و كفى بالله على العالمين
شهيداً.

--- صفحه ۱ ---

حرف الالف

(۱)

آذربایجان _ ارض الالف ایالت غربی ایران از مهمترین قسمتهای تاریخیه این امر محسوب است چه
حضرت نقطهء اولی در اکثر از نصف اخیر سنین دعوت جدیده در آن قسمت دچار حبس و توقیف و
تبعید و مشقت و تعزیر و تحدید بودند و احکام دولتی برای تمام امور مذکوره در طهران صادر و در
تبریز جاری شد و بالاخره تبریز محل وقوع فاجعه شهادت کبری گردید که نیر درّی طالع از جنوب
شرقی ایران در آن مغرب شمالی غروب نمود و نیز عدهء از متقدمین اصحاب اولین و مهمین شجعان

مؤمنین از اهل آن بلاد و دیار بشمارند و یک قسمت مهمتر از بیانات و تعالیم بدیعه در آن خطه صدور یافت و بلادش محل ذهاب و ایاب متواتر احباب گشت و چون در دورهٔ سلطنت قاجاریه مقامی عظیم در سیاست دولت و ریاست مملکت داشته حکامش غالباً از ولات عهد سلطنت و یا از شاهزادگان با قدرت و عظمت و درباریانشان از رجال با کفایت معین میشدند شاهزادهٔ بهمن میرزا در آغاز ورود حضرت در آن حدود حکمرانی مینمود و او برادر محمد شاه و از کبار فرمان گذران دولتی معدود بود و آفتاب عمر برادر را در سنین اخیرهٔ سلطنتش که یوماً فیوماً مرض نقرس اشتداد میافت بشراف افول دید و ناصرالدین میرزا ولیعهد را که در صغر سن بود لایق تصدی سلطنت ندانسته نقشهٔ سلطنت برای خویش کشید و گروهی از رجال دولت را نیز بخود متوجه ساخت و چنانچه در بخش سابق آوردهیم حضرت نقطهٔ اولی از یوم ورود بمیانج اولین معمورهٔ خاک آذربایجان الی یوم عزیمت از تبریز برای ماکو چندین بار توسط محمد بیگ چاپارچی و نیز در ضمن توقیعی مخصوص ابلاغ پیام کرده حجت را اکمال و اتمام نمودند

--- صفحه ۲ ---

که اولی چنین است آن مظلوم را در تبریز نگهداشته نصرت کرده از ابعاد بماکو که صرف ارادهٔ مستبدهٔ حاجی میرزا آغاسی موجب شد صرف نظر نماید و مانند منوچهر خان معتمدالدوله بر آن قبیل فرمان مهر امضا و اجرا نهد و اگر چنین کند متعهد سعادت استقبالش می باشند و گرنه مورد انتقام و عذاب الهی

شده سخط شاهی رو آورده مجبور بفرار از مملکت ایران و التجاء باجنیبان گردد و او بموجب نخوت و غرور جوابی به پیام و توقیع نداد و آن مظلوم را بماکو روانه داشت و پس از ایامی بوبال و خسرانی افتاد که تفصیلش در کتب تواریخ مطبوعه ثبت است و مجملواقعه اینکه چون بفراهم داشتن مقتضیات داخلیه و روابط خارجیه واثق و مغرور گردید دستور داد در بعضی از کتب جدید التالیف ویرا بولیعهدی شاه نامبرده ستودند و در تبریز طبع و نشر نمودند و دشمنان او و حامیان ناصرالدین میرزا را بهانه و

--- صفحه ۳ ---

وسيله بدست آمده خبر به حاجی میرزا آغاسی داده نسخهء از کتاب نزدش فرستادند و حاجی از ملاحظهء آن احوال برآشفته از سوء مال بیندیشید و سخنانی وقیح و فضیح که عادتش بود نسبت ببهمن میرزا بر زبان راند و شاه را از ماجری با خبر ساخته باتش غضب بر افروخت تا ویرا بطهران حاضر کرده مورد عتاب و بازخواست شدید نمودند و او بیم کرده خود را ناگهان بعمارت سفارت روس افکنده متحصن گشت و بالاخره بحمايت و شفاعت سفارت مذکوره رخصت و اجازت هجرت بروسیه گرفته با عائله در تحت حفظ و مراقبت قزاقان و سپاهیان روسی رهسپار شده در قراباغ از قفقاز سکنی جست و تابعیت دولت روس را قبول نمود و اولاد و اخلافش در شمار سپاهیان روسیه منظم و موظف گشتند × و پس از بهمن میرزا حکمرانی آذربایجان بعهدہ ناصرالدین میرزا فرزند ارشد و ولیعهد محمدشاه مفوض شد و او در آنهنگام هفده سال و گرفتار زلف دلدار و سرگرم پیاله بود و خالویش امیر ارسلان خان

پیشکاری امور آذربایجان را بعهدہ گرفته ولیعهد نخواستہ از مہد را بغرور جوانی و وفور کامرانی
واگذاشت و در چنین احوال و ایام واقعهء مکالمہ و محاکمہ و تحقیر و تعزیر آنحضرت در محضر ولیعهد
و علما وقوع یافت و چون محمد شاه وفات نمود

x در این سال ۱۲۶۳ امیرزادہ بہمن میرزا بتحریک آصفالدولہ طریقہء وفاق بانفاق آمیختہ پارہء خیالات فاسدہ بخود راہ
دادہ در آنحین خسروخان گرجی مأمور بگرفتن والی کردستان آمد امیرزادہ بہمن میرزا بواہمہ اینکہ شاید عطف عنان
کند و باذربایجان آید خود عازم دربار سپہر اقتدار شد بخانہء وزیر مختار روسیہ پناہ برد و بدولت امپراطور خواہشمند
شفاعت گردید وزیر مختار در حضرت شہریار با اقتدار شفیع شد باجابت مقرون آمد امیرزادہ با منشیان از راہ گیلان
بگرجستان شتافت در قراباغ رحل اقامت انداخت پس از این مقدمات ولیعهد دولت ابد مدت شاہزادہ ناصرالدین میرزا
بحکمرانی مملکت آذربایجان و میرزا فضل اللہ نصیر الملک بوزارتش و میرزا جعفرخان مشیر الدولہ بنظم مهام امور دول
خارجہ با جمعی دیگر از اعظام و اعیان مأمور گردیدند در شہر صفر عازم محل حکمرانی شدند (. حقایق الاخبار ناصری

(

--- صفحه ۴ ---

و ولیعهد با ارکان و اعوانش از تبریز بطہران راندہ وارث تخت و تاج پدر گشت و حکمرانی آذربایجان
را برادر دیگر محمدشاه حمزہ میرزا حشمت الدولہ سپرد و او از اعظام رجال دولت بود و در ایام

حکومتش فرمان شهادت عظمی از طهران صدور یافت ولی چون بسنین حکمرانی در خراسان و اشتغال بسر کوبی گردنکشان با ملاحسین باب الباب و برخی دیگر از اصحاب ملاقات کرده مقام عظمت حضرت باب و مؤمنین عالیمقدار را دانست از مداخله در قتل آنمظلوم استنکاف ورزید و فرمان بی امان را میرزا حسنخان وزیر نظام برادر میرزا تقیخان امیرنظام اجرا آء

--- صفحه ۵ ---

نمود و اما مشاهیر علمای تبریز که معاندت با آنحضرت کرده مهیج ملت و دولت شدند و مقابله و مجادله و تحقیر و تعزیر نموده بالاخره فتوای قتل آنمظلوم دادند نخست ملا محمد ممقانی بود که از کبار علمای شیخیه بشمار رفت و از اعظام تلامذه و اصحاب شیخ احسائی و سید رشتی محسوب گشت و در تبریز بر مسند قضا و فتوی نشست و بعد از وفات سید مدعی نیابت و خلافت از او شده جمعی کثیر از علمای شیخیه در تبریز و سائر بلاد آذربایجان تبعیت و اطاعت نمودند و با علمای بایبه مناظره و مشاجره و با حضرت احتجاج و انتقاد و ردّ و ایراد کرد و فریفتهء علوم ظاهریهء خود گشته بالاخره حکم بر کفر و قتل آنمظلوم داده مهر و امضا نهاد و دیگران باو تآسی کردند و در سال ۱۲۶۸ در گذشت و او را سه پسر و یکدختر بود که همگی از علما و پیشوایان انام شدند و در معاندت و معارضت با این امر پیدر اقتدا جستند و یکی از ایشان میرزا محمد تقی رسالهء در ردّ این آئین نگاشت و فقط پسرش میرزا اسمعیل محب و مصدق گردید و دیگر میرزا احمد امام جمعه از فقها معروف در ایام محمدشاه بود و پسرش حاجی میرزا

باقر مجتهد که بر پدر توفیق و بر سائر مجتهدین تبریز تقدم داشت و چندان مغرور بود که با آنحضرت مواجه نشده فتوی بر قتل داد و دیگر علما اصولیین از قبیل حاجی ملاشریف شیروانی و غیره باو تآسی کردند و نیز حاجی ملا محمود نظام العلما معلم ناصرالدین میرزا از علما شیخیه بود که ولیعهد ویرا در مجلس گفتگوی با حضرت برای سؤال و جواب معین نمود و او بطریق استکبار و استهزا باز خواست و اعتراض کرد و صورت مکالمات مجلس را با ضمیمه مفهومات و معلومات خود بشکل رساله ترتیب و نشر نمود و رضا قلیخان هدایت مورخ و مداح خاندان قاجاریه در قسمت قاجاریه از کتاب روضة الصفا ناصری صورت مناظرات مجلس را از رساله مذکوره گرفته محض تطیب خاطر شاهانه شیرین بیانهای خود را بر آن افزود ولی شیخ محمد تقی مجتهد

--- صفحه ۶ ---

مذکور ابن ارشد ملامحمد ممقانی در رساله ردیه که بخط و نیز مهر و امضایش در چند محل موجود است و برای ارضای خاطر ناصرالدین شاه در شرح مکالمات مجلس بازخواست و در بیان احوال حضرت نوشت و ما شمه از آنرا لفظاً بلفظ در بخش سابق نقل کردیم اعتراضات خود را بر ملا محمود مبرهن داشته اظهار تعجب و تحیر در بعضی اکاذیب و مفتریاتش نمود و علو مقام استقامت حضرت را در آخرین مکالمه با ملا محمد که اظهار امر و اقامه حجت را بیان رساندند و ملامحمد فتوی بر قتل داد و شیخ محمد تقی خود حاضر بوده دید و شنید و نیز نبذه از جذبات جمال حضرت را اعتراف و وصف کرد و

ملا محمود (۱) بعداً نسخ رساله خود را از دست این و آن گرفته نابود ساخت و ازو رساله دیگری نیز بظهور رسید که دولت امر بضبط تمام نسخ و منع از نشرش کرد چه حکایات و روایات مستنصره فضیحه و عبارات رکیکه شدیدة قبیحه در بیان احوال عایشه زوجه پیغمبر نوشت و عاقبت در سال ۱۲۷۱ درگذشت و اغرب از کل علمای تبریز میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و پسر برادرش میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام از طبقه علمای شیخیه محسوب بودند و سید ابوالقاسم مذکور هنگامی که توفیق حضرت خطاباً للعلماء به تبریز رسید رساله ردیه نگاشته موسوم بقلع الباب نمود و سید علی اصغر چنانچه در بخش سابق شرح دادیم بدست خود پاهای آنمظلوم را با چوب ضرب نمود و حاجی معین السلطنه

تبریزی وصف

(۱) ملا محمد نبیل زرنندی ضمن روایت شمه از بیانات شفاهیه جمال ابهی راجع بکیفیت حبس سال ۱۲۶۸ در طهران که در بخش لاحق میاوریم باین مضمون نوشت که فرمودند چون مرا بانبار شاهی برده زنجیر کردند روزی ملاباشی و معیرالممالک و بعضی دیگر نزد من آمدند معیرالممالک با احترام دو زانو نشست و دلداری داده گفت خطائی از شما بروز نکرده که موجب حبس شود و این گرفتاری بجهت امر دین است و ملاباشی هم در نهایت ادب حرکت کرد اگر چه در مجلس ولیعهدی در تبریز وقتیکه حضرت در آن مجلس تشریف داشتند بد کرد ولی چون بطهران آمد ساکت شد و بدی از او بظهور نرسید انتهی

احوال دو شیخ الاسلام مذکور را باین مضمون آورد میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که عامی و عالم ویرا از برادر زاده‌اش میرزا ابوالقاسم کهتر در مقام علم می شمردند از عهدهء قرائت آثار فارسیه بدشواری بر میامد و امور شرعیهء محکمهاش را ملا محمد نامی که محررش بود عهده کرده برای انجام این خدمت مبالغ بسیار از نقود و غیرها بنوع راتبه و هدیه می گرفت و معهدا قریحه شگفت آوری در کذابیت و جعلیت قصص کاذبه داشت چنانکه در محاضره و مناظره با افراد و جماعت اکاذیب واضح البطلانی بالبداههء نسج و سرد کرده بی اختجال و انفعال بعنوان واقعات حقیقه متسلسلاً حکایت می نمود و نیز فاجع و شریر بود چنانچه حاجی رجبعلی قزوینی شهنهء با کفایت و سیاست تبریز را که با افکار و اعمال قاسیهاش مخالفت داشت شبانه در حجره یکی از تجار تبریز دستور داد جمعی از اشرار هجوم و حمله نموده با خنجر و شمشیر ریز ریز کردند و لذا حاجی سلیمان خان افشار با عدهء سوار جرّار شاهسون بامر دولت او را در باغی دستگیر کرده پبایتخت کشیدند و الی کنون محل قتل مذکور در تبریز بنام قانلی دالان اشتهار دارد و بالجمله آندو شیخ الاسلام سردسته اشرار خونریز تبریز بوده و تسلط بر جان و مال اهالی داشتند و از جمله اعمال عجیبشان قضیهء مشهورهء گاو است که شمهء از آن با مراعات مقتضیات وقت در قسمت مذکور از روضةالصفا مسطور می باشد و حاجی معین السلطنة تبریزی باین مضمون شرح و تفصیل داد که در تبریز از زمان دیرین در آنجا که بنام مقام صاحب الامر معروف

است مسجد کوچکی بر قرار بود تا در ایام حکمرانی خوانین دنبلی که از عشائر و اکراد صفحات خوی و سلماس بوده چندی در آذربایجان بر تخت فرمانروائی مستقر و مستقل شدند و در تبریز آثار نیکی بر جا گذاشتند و قلعه و خندق و دروازه‌های آنشهر که اکنون از آثار قدیمه شمرده میشود و نیز ابنیه و عمارات سلطنتی که بنام عالی قاپو اشتهار دارد از ایشان است زمانی که نجفقلی خان دنبلی حکومت میکرد یکی از صلحای تبریز

--- صفحه ۸ ---

حضرت حجت موعود صاحب الزمان منتظر را در خواب دید که در مسجد کوچک مزبور مشغول ادای صلوة است و نجفقلی خان از جهت اعتمادی که بانمرد صالح داشت بتعمیر مسجد پرداخته بر وسعتش بیفزود و حائط بر اطرافش کشید و خادم و کلید دار معین کرد و این قضیه شهرت گرفته مردم فوج فوج زیارت آنمکان شتافتند و ندورات و هدایا بردند و در شبهای جمعه و سائر لیالی متبرکه چراغدانهای عدیده نهاده روشن داشتند و آنجا بمقام صاحب الامر معروف شد و حضرت نقطهء اولی نوبتی بدانجا رفته نماز و دعا بجای آوردند و بهمراهان فرمودند که بدین حکمت و مصلحت است تا اشتهار بنام مذکور صدق یابد و چون صیت و صوت آن بزرگوار در اطراف آذربایجان نشر یافت و اهالی بطلب و جستجو برخاستند ملایان تبریز پیوسته برای اخفا انوار و دفع انتشار این امر تدبیر نمودند تا بسالی بعد از واقعه شهادت کبری چنین واقع شد که حیدر نامی قصاب در میدانی که جنب مسجد صاحب الامر و

بازارگاه عمومی است خواست گاوی ذبح نماید و گاو از دست قصاب رها شده بمحوطه مسجد رفت و حیدر بتعاقب گاو روان شد تا از مسجد بیرون کشیده بعمل ذبح مشغول شود ولی کلید دار و خادم مسجد ممانعت کردند و باو چنین گفتند که حیوان از ظلم تو پناه باین مکان آورد و باید بحال خود مأمون و محفوظ ماند و تنازع و تشاجر فیما بینشان شدید شده یکدیگر را بسیار زدند و در آنحال جمعی از ارازل و اخلاط ناس بحمايت و معاونت کلید دار برخاستند و حیدر را بی نیل بمرام از حوالی مسجد راندند و او از اتباع و اشیاع میرزا علی اصغر و میرزا ابوالقاسم موصوف بود و خبر و شکایت نزد موالی خود برد و آنان فرصت را غنیمت شمردند و نیرنگ جدیدی ریختند حیدر را پنهان کرده شبانه به سمتی فرستادند و فی الحال بملاها پیام کردند و نزد عامه شهرت دادند که حیدر قصاب چون گاو پناهنده بصاحب الامر را جبراً از مقام مقدس بیرون کشید دستی از غیب بیرون آمده چنان لطمهء بر گونهایش نواخت که رنگش

--- صفحه ۹ ---

سیاه و سرش رو بر قفا شد و سعی و تلاش کرده با علما متفق و در مسجد مجتمع گشتند و کس فرستاده نقاره خانه دولت را از عالی قاپو و دربار حکومتی آورده پشت بام مسجد برده بشکرانه و شادی ظهور چنان کرامت و خارقالعاده بکوفتند و بموجب حکم اهالی شهر بازارها و معابر را آئین بستند و در شبها حتی بر پشت بام خانههای خود چراغان کردند و اصحاب لهو و لعب و بازیگر و خنیاگر بسور و سرور

اشتغال ورزیدند و جشن و شادمانی عمومی مدتی دوام یافت و خبر ظهور کرامت باطراف رفت و اهالی قصبات و دهات و بلاد آذربایجان گروه گروه با نسوان و کودکان با چاووش و صلوات و رفع اصوات برای زیارت آنمکان شناختند و شیخ الاسلام و همراهانش همه روزه ظهور خارق العاده جدیدی شهرت دادند گهی گفتند شب دوشین کوری مادر زاد اهل گرمرود از هر دو دیده محروم و مردود بمقام صاحب الزمان ملتجی و دخیل شد و هر دو چشمش شفا یافت و بشکرانه و شادیانه آوای بوق و کرنا بر پشت بام مسجد بلندتر شد و اهالی بر آئین چراغان افزودند و چون از اهالی گرمرود پرسیدند که کور شفا یافته در کجا است جواب شنیدند که بسمع ما رسید اعرجی از اهالی مراغه بود و چون از اهالی مراغه استخبار کردند پاسخ گرفتند که مسموع ما این است شخص شفا یافته از اهالی سلماس است و مفلوج بود و هنگامی شهرت دادند طفلی شل و ناقص الاعضا متولد شده و اینک شفا یافته بستایش مقام مقدس رطب اللسان است و معجزه در پی معجزه و کرامت عقب کرامت همی شهرت گرفت ولی از آنهمه شفا یافتهگان احدی را کس ندید و شیخ الاسلام دستور داد تا گاو مذکور را زینتی بسزا کردند طاقه از شال کشمیری به پشتش کشیدند و از منسوجات نفیسه زیبا و پارچههای زرینه و دیبا بر شاخ و گردنش پیچیدند و باعلی زیب و زینت بیاراستند و بدست کسان خویش و خدام حکومتی سپردند تا بخانه های اشراف و محترمین سیر و گذار دادند و اهالی از ذکور وانات و صغار و کبار بذل درهم

و دینار بخادمین و مستحفظین کرده اجازت گرفتند تا گاو را زیارت کنند و شیخ الاسلام در خانه و کاشانه‌اش محلی شایسته معین کرده علف و کاه فراوان فراهم داشت و خادم و پرستار گماشت و اهالی شهر و اطراف از عموم طبقات دسته دسته زیارت رفتند و نقود و اموال نامحدود پیرستاران هدیه کردند تا مقداری قلیل از شعراتش را بدست آورده تیمناً و تبرکاً حرز خویش نمودند و نگارنده در حدود سال ۱۲۹۸ روزی در ایام عید نوروز بعزم دیدار یکی از دوستانم بخانه‌اش رفتم در طاق و ثاق صورت گاوی را مشاهده کردم که ترسیم و نقاشی شده بچهارچوب و شیشه گرفته در زیر صورت بخط بسیار زیبای نستعلیق نوشته بود تصویر همان حضرت گاو علیه السلام است که در مقام صاحب الامر بست نشسته بود:

گاو را باور کنند اندر خدائی عامیان *** نوح را باور ندارند از پی پیغمبری

و بالجمله پس از استقرار و انتشار اعمال و افکار مذکوره علما و فقها بر رعوس منابر همی ندا دادند که ایها الناس حضرت صاحب الامر از جابلسا و جابلقا چنین قدرت و کرامتی فرموده چگونه بدعوی باطل سید باب گوش فرا میدهید زنهار زنهار فریب بایمان نخورید و بطریق بدعت و ضلالت نروید و سپس حاجی میرزا شفیع ثقة الاسلام از علما شیخیه و مطاع و مقتدای جماعتی از آنطائفه که در جنب مقام صاحب الامر مسجد و منبر داشت میرزا علی اکبر منشی قونسولخانه روس در تبریز را که بوفور مال و منال مشهور بود ترغیب نمود تا مبلغ بیست هزار تومان برای ترفیع مقام مذکور صرف کرده بقعه و گنبد و طاق و رواق و مناره و کریاس بنا نهاد و مدرسهء مشتمل بر حجرات تحتانیه و فوقانیه برای سکونت

طلاب علوم دینیه در صحن مقام بر پا داشت و از مسجد ثقة الاسلام دری بان مدرسه باز کرد انتهی و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام بسال ۱۲۷۸ هجری رخت از این جهان بیرون کشید و اما مجلس مکالمه و بازخواست و محاکمه و اجرا ضرب و تعزیر و مطالبهء انکار عقیدت و اخفا مالی فیالضمیر که خواستند باینوسیله بایه را

--- صفحه ۱۱ ---

تخویف و شدت و سرعت نفوذشان را تخفیف نمایند و حاجی میرزا آقاسی و ملایان از بیم آنطائفه آسوده و مصون و در ریاست خود مطمئن و مأمون گردند در اوراق و صحف بنوع مختلف مسطور است از آن جمله صورت مکالمات مجلس بی مهر و امضا بنام مکتوب ناصرالدین میرزا برای محمدشاه است که عیناً بواسطه بعضی از مورخین طبع و انتشار یافت و برخی مجلس را مشتمل حضار بسیار و بعضی منحصر بعدهء از علما و درباریان ولیعهدی نوشتهند و در خصوص حضور یا عدم حضور میرزا احمد مجتهد تبریز باختلاف سخن گفتهند و موضوعاتی را که در مجلس مطرح شده و عبارات اسئله و اجوبه را تماماً بتفاوت آوردهاند و قدر مشترک بین کل آنها حضور ناصرالدین میرزا و چند تن از درباریان محترمش و حضور ملامحمد ممقانی و حاجی ملامحمود نظامالعلماء میباشد و در اینکه بنوع تحقیر و استهزا معامله و مکالمه نموده و حضرت بصراحت بیان اظهار مقام عظیم الهی و تحدی بایات و کلمات خود فرمودند و آنان از پاره مسائل خفیفه علوم رسمیهء متداولهء بین ملایان در آن ایام پرسیدند و حضرت بساطت و صراحت و

بنوع عدم اعتنا جواب گفتند تأمل و اختلافی نیست و مقصود نویسندگان از متملقان شاه امثال مؤلف ناسخ التواریخ و صاحب روضةالصفاء که نقل کلام نظام العلما نمودند و غیرهم که از این دو اقباس (×اقتباس) کردند اینست که آنحضرت جواب سئوالات علوم رسمیه و روایات دینیه سائلین را بنوعیکه قانع و راضی شوند ندادند و از علوم ظاهریه و دینیه تحصیلیه بی بهره بودند و معجزات و کراماتی نیز مانند آنچه اهل ادیان و مذاهب بمؤسین و بزرگان آئین خود نسبت میدهند نیاوردند و برخی از مواضع کلمات عربیهء جدیده مخالف با قوانین ادبیه داشت و هم بنابر مذهب علما اثنی عشریه باید محمد بن الحسن عسکری با علانمی که منتظر بودند ظاهر شده آنچه را که معلوم و مامولشان است مجری دارد لذا دعوت بدیعه را رد کردند و برای شبهه جنونی که در حق آنمظلوم اظهار نمودند بموجب الحدود

--- صفحه ۱۲ ---

تدرء بالشبهات حکم ضرب و تعزیر دادند تا توبه و بازگشت از عقیدت و گفتار خود کرده مبری گردد و در کتب تواریخ دوستان مانند حاجی میرزاجانی کاشانی و ملا محمدتقی هشرودی و ملامحمد نبیل زرنندی و نیز در روایات و حکایات برخی از حروف حی و جمعی از بزرگان اصحاب که در آذربایجان بودند دیدند و شنیدند نوعی دیگر است چنانچه شمهء از آنرا در بخش دوم آوردیم و اساس واقعه این است که ملامحمد ممقانی و ملامحمود و یا ملامرتضی قلی حین مواجهه و مکالمه با آن حضرت غافل و

بعید از این نکته بودند که حضرت نسبت به علوم رسوم و عقاید بی حقیقت لا یسمن و لا یغنی من جوع متداولهء بین ملایان آن عصر نه تنها اعتنا نداشتند بلکه برای بر افکندن اوهام بالیه و تمائیل مؤتفکه بنائی کزبرالحدید از تعالیم و آیات و کلمات گذاردهاند که عاقبت آنها را خواهد برانداخت و ندانستند که مظهر خدا یا رسول یا امام یا بابالامام هرگز تابع و مقلد سطحیات دینیه و نظریهء مردم عصر خود نشدند و دم از بحث در اوهام و اعدام نزدند و اگر سائلین مذکور میخواستند در امثال آنمسائل مناظره نمایند و ره بملاقات امثال ملاحسین بشرویهء و حاجی سید جواد کربلائی و آقاسید یحیی دارابی نمیافتند اولی آن بود از ملا یوسفعلی اردبیلی و غیره از اصحاب آذربایجان که مسائل مذکوره را بنوع مستوفی مستجمع و محیط بودند جویا شده رفع مشکلات مینمودند و حضرت نیز علی الرسم چنانکه در بعضی از مواضع مقتضیهء بخش سابق اشاره کردیم شفاهاً یا کتباً برای آنکه مهلت و فرصتی یافته مقاصد و نوایای خود را اتمام و انجام فرمایند شمهء از مقامات وصل و فنای خود را در عرصه کبریا و خضوع و خشوع نسبت بمظاهر و اولیا الهی و تنزه و تقدس از انانیت و ادعا را بیان داشته ایدی و السن اعدا و معارضین را میبستند و ما در اینجا نبذه از توقیع که حاوی بعضی موضوعات مربوط بامور مذکوره است ثبت نموده تمام و کمال آنرا در ضمن بیان اوضاع شیراز میاوریم و هی هده

--- صفحه ۱۳ ---

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى ابتدع الابداع لامن ابداع قبله و اخترع الاختراع لامن اختراع بعده ثم جعل القدر بينهما برزخاً لهندسته فسبحانه و تعالى قد علا علو ظهور سلطان طلعتة حضرته عن وصف الجوهريات كلها و تقديس قدس مظهر قمص طلعة سلطان قيوميته عن نعت الممكنات بحقيقتها فمن قال انه معروف بطلعة هويته فقد اتخذ في نفسه شياً لسطان احديته و من قال انه يدل بذاته على ذاته فقد ادعى حق الامتناع في ذاته اذ انه كما هو عليه في كينونته الازليته و انيته الابدية مقطعة العرفان عن حد نفسانيته مفرقة حكم البيان بذاتيته اذ انها هي كافورية قديمة التي هي بانيتها مسددة الظهورات عن حد المثال و انما هي ذات بحت ساذجية التي هي بكينونيتها مقطعة التجليات عن مقام الجلال فسبحانه و تعالى لا يعلم كيف هو في ازل الازال و انه لهو القوى العزيز و ها انا ذا في ليلة النصف من شهر جيم الاولى في سنة ١٢٦٣ على الارض ثم الجبال في الحبس اشهد ان لا آله الا هو وحده لا شريك له كما قد شهد ذاته بذاته بانه لا آله الا هو العزيز الحكيم و اشهد لمحمد صلى الله عليه و آله و اوصيائه صلوات الله عليهم بما هو عليه من العزة و الوحدة و الجلال و العظمة حيث لا يحيط بعلم ذلك احد من الخلق انه هو العزيز المتعال و اشهد لنفسي باني عبد آمنت بالله و آياته و صبرت في سبيل الله بالورود على تلك الارض بعد قدرتي لتغربل النفوس من الناس و تمحص الكل بامر الله عز ذكره انه هو العزيز الحكيم و بعد قد قرئت كتابك و اطلعت بما اردت في خطابك فاعلم ان العلم الخالص هو الذى لا يتعلق بشيء الا بمعرفة الله عز ذكره و هو فطرة الله التي خلقها الله في العبد ليثبت بها عبوديته لله ربه حيث اشار على ٤ في احرف العبد بان العين علمه

بالله و البيا بونه عن الخلق و الدال دنوه بالخالق بلا كيف و لا اشارة و ان الذى كتبت من الشكوك
الواردة عليك و على اخوانك فهو من بعد مقامك عن بساط قرب طلعة مولاك و سيدهم فاستعد بالله و
اعتصم بحبله و توكل عليه و اعلم بان

--- صفحه ١٤ ---

حد اليقين ان لا تخاف مع الله شيئاً و لا ترى في جنب عظمة الله امرأً و ان دون هذه الرتبة فليست منا و
لا ينسب الينا بل بدئت من طمطم ظلمات النفوس و رجعت اليها اذا لم تحزن بها و ان الذى كتبت من
مهاجرتك في سبيل الله فلا يخفى على الله شئ في السموات و لا في الارض و ان عليك المنة من عنده لما
هداك الى صراطه و انه هو يجزى الكل باحسن مما يريدون و يعملون و لا تخف في دين الله من عملك
فان الله قادر على كل شئ و محيط بكل شئ و هو على كل شئ شهيد و ان ما كتبت بان باب الامام عليه السلام
لابدان يكون مرآة له فهو حق لا ريب فيه كما ان الامام عليه السلام هو مرآة الله جل جلاله لا يحكى فيه
الا طلعتة و ما جعل الله فرقاً بينه و بينه الا العبودية حيث اشار الحجة عليه السلام في دعائه في شهر رجب
المرجب و بمقامتك التى الخ و لكن لا تغفل عن حكم العبودية فان الامام عليه السلام مع علوه على
كل شئ و غنائه عن كل شئ يعجز لمثل قاتله و يطلب منه الما و ان ذلك من تقدير العزيز العليم و ان كل ما
رايت في ذلك المقام من صفات الضدية يرجع الى ذلك الحكم و ليس لاحد يقول لم و بم و لا يضرب
لمن عرف الله و اوليائه عدم اظهار علمه بما شا الناس لان الله لو اعطى الكل بما يهوى اليه نفسه فلم يبق

احد من الكفار و لا يعجزه ذلك و لكن يظهر حكمه و بين حجته و لو كان باية و احدة التي يعجز الناس من الاتيان بمثلها ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حيّ عن بينة و ان ما كتبت ان السيد رحمة الله عليه ما ادعى حكم الذى انا ادعيت و لذا لم يظهر منه خوارق العادات فقد اشبه الامر عليك و سمعت قوله فى كثير من الاوقات و اياك و اسم العامرية اننى اخاف عليها من فم المتكلم اما سمعت قوله فى حق من يجيئ بعده بتلك الاشعار فى كثير من الاوقات يا صغير السن يا رطب البدن يا قريب العهد من شرب اللبن و ان عدم خوارق العادات من عنده هو من اجل حكم الامام عليه السلام لما لا يعلم الناس سره و اننى انا لو شا الله ليظهر من عندى فضلا من عنده كما كتبت فى كتابين بخطى الى اثنين من العلما حكم فوت المعتمد قبل اجله

--- صفحه ١٥ ---

بسبعة و ثمانين يوماً فإى امر يعدل ذلك دق بصرك وصف نظرك و استغفر الله ربك لتكونن من المؤمنين و ان ما كتبت من حكم قول الله عز و جل اطعنى اجعلك مثلى الخ لعمرى انا ما اطعت الله بذلك المقام لعجزى و ضعفى و لا شك ان الله ربي لا يخلف الميعاد و ان ما اشرت من صنایع مير الداماد و شيخ البهائى رحمة الله عليهما و يغفر الله عنهما الله يعلم بهما اننى انا ما ادعيت شيئاً من تلك الصنایع و لا استطيع بهما الا اذا شا الله و اكرمنى و ان الرياضة و قلة الاكل ليس بدليل فى حقى لاننى انا ما اتعب

نفسى و لا اقلل فى الاكل لضعف جسمى بل ان الحجة هى عدم الحجة مما يتصورون لى فافهم ان كنت ذافهم و اسلم امر الله لتكونن من الفائزين و ان ما وصفت من صفات حامل ذلك المقام الله اعلم حيث يجعل حكمه و اما العلم فهو علمى بالله و اوليائه و لا اعلم دون ذلك و اما العمل فما اجد احداً اقل عملاً منى و لكن ما يخطر فى سرى افضل من عمل المجتهدين و اما خوارق العادات فلا املك لنفسى شيئاً و ليس اعظم آية لى من كلامى لان نور صبح الازل اشرق على علانيتى بمثل سريرتى و لا اقول لك اصغر من ذلك و استغفر عن التحديد بالكبير و اليه انيب و ان ما كتبت من مباحثة السيد رحمة الله عليه فى البغداد مع علماء السنة و قبول الحق عنه فلا اعلم به و لا يقبل احد منهم دينه الا الزامهم بالامر انصف فى دين الله اليوم كل المخالفين ليكونون اشد الزاماً بالامر من عجزهم عن الاتيان من الاثار اوفى زمان الشيخ او السيد رحمة الله عليهما و لا شك فى ذلك عند اولى الالباب و ان ما كتبت من اثر نفس الكامل من العرفا و ثبوت ذلك فى حق حامل ذلك الامر و عجزك من جواب نشفسك من هذا اتق الله و لا تتبع هواك فان الله عز و جل يقول مخاطباً لحبيبه انك لا تهدى من احببت و لكن الله يهدى من يشا فإى نفس اقوى من محمد صلى الله عليه و آله و كيف لم يبدل نفوس ذى قرابته عن الكفر بالايمان و كذلك الحكم من الدرّة الى الدرّة بل ان الله جعل امره واضحاً ثابتاً بحيث يدركه كل النفوس ثم قال عز ذكره لا اكراه فى الدين ثم قوله فمن

شاء فليؤمن و من شاء فليكفر ثم قوله و من كفر فان الله غنى عن العالمين مع انه لاشك بان محمداً صلى الله عليه و آله لو شاء بهداية الكل بمشيته الحتمية فان الله هدى الناس جميعاً و لكن تنبأ الكل هداية الكل بما قبل و شأ من حكم ربه فمن ادرك السعادة دخل في الدين و من اتبع هويته فقد علم بحكم الله ثم بعد ذلك ليكون من المشركين قل اخاف و ارجو عفوه و عقابه واعلم حقا انه حكم عدل فان يك عفوه فهو منه تفضل و ان يك تعذيب فاني له اهل الا ايها الموت الذي ليس تاركى ارحنى فقد افنيت كل خليل اراك مصراً بالذين احبهم كانك تنحو نحوهم بدليل فكلما القيت لك جواب موجز لسؤلاتك و اما الجواب المفصل يظهر لك بالتفكر في الكلمات الموجزة و اننى انا اجبتك حينئذ في الجبل الذي اكون فيه مجبوراً بعد قدرتى على غير ذلك فاحمد الله الذي فرغنى لعبادته و مناجاته و الثناء عليه و على محمد و اوليائه و اليه اشكوبتى و حزنى و عليه اتكل فى وحدتى و غربتى و كفى بالله و كياً و سبحان الله بكرةً و اصيلاً.

و اما تفصيل بيان امكنه تاريخيه و محلهای توقف حضرت در تبريز نخست خانه محمد بيك چاپارچى واقع⁵ در قسمت آخر از يكطرف شهر است كه در بدو ورود چند روزى در آنخانه توقيف شدند دوم قلعه ارک است كه در سفر اول و دوم مدتی در آنجا متوقف و محبوس گشتند و اکنون جز دیوارى رفیع كه شبیه بدیوار واقع در قرب محراب مسجد است و غرفه نیم مخروطیه بر زاویهء شامخ حائطه

⁵ - در صفحه 187 تاریخ عربى نبیل {202} مرقوم است كه حضرت اعلیٰ را محمد بيك چاپارچى در نزدیکی تبريز تسليم مامورين حاكم تبريز كردند كه وليعهد بود...

مذکور و هم پله‌های خراب شده که بان صعود و نزول از حجره میشد چیزی از قلعه مذکور باقی نیست و حاجی معین السلطنه تبریزی در وصف آن قلعه چنین نوشت قلعه ارک در جنب و اتصال مسجد وزیر علیشاه از وزرا عهد سلطنت ابو سعید بهادر خان که از اواخر سلاطین چنگیزی نژاد بود واقع است و علیشاه مذکور آن مسجد را در حوالی سال ۷۵۵ ه. ق بنهاد و قبل از اتمام زندگانی را وداع گفت و آن از ابنیه عتیقه

حاجی معین السلطنه محل توقف حضرت نقطه اولی را در هر سه سفر به تبریز قلعه ارک مذکور نوشته است.

--- صفحه ۱۷ ---

و آثار تاریخیه شهر تبریز محسوب است و آن عمارت و اطاقی که حضرت نقطه اولی در آن اقامت و سکونت فرمود بکرات زیارت نمودیم و آنمکان تا سال ۱۳۳۱ ه. ق بر جای بود و بسنه مزبوره در واقعه انقلاب روسها و مدافعت نظامیان روس با توپ آنان منهدم گشت و دیواری از مسجد علیشاه باقی ماند و نبیل زرندی باین عبارت نگاشت که آنحضرت را در ورود به تبریز بییتی عالی فرود آوردند و سربازان فوج ناصری که از اهالی خمسه و فوج خاصه بودند و در آخر آنمظلوم بدست ایشان تیرباران شد در باب آن بیت چاتمه سربازی زدند که احدی بحضورشان راه نیابد الا سیدین حسنین که در خدمت بودند و

دیگر از امکانهء تاریخیهء تبریز محلی از ابنیهء دولتی و مستقر حکومتی بود که ناصرالدین میرزا مجلس علما بیاراست و با حضرت مکالمه و محاکمه کرده حکم تعزیر دادند و نیز خانه مسکونهء میرزا علی اصغر شیخ الاسلام است که ضرب و زجر آنمظلوم در حیاط بیرونی آنخانه بدست وی واقع شد⁶ و از امکانهء تاریخیهء مهمهء تبریز مقتل و مطرح جسد مبارک و هم محلی است که ایامی چند جسد مطهر را برسم امانت گذاشتند سپس بطهران بردند و مضامین توصیفات و تحقیقات حاجی معین السلطنه که در اینخصوص مستقصیانه نگاشت چنین است در آنزمان در تبریز دو سربازخانه بود یکی در بیرون شهر که اکنون میدان مشق و داخل در سواد شهر است و دیگر سربازخانه داخل شهر متصل بعمارات سلطنتی عالی قاپو که شهادت حضرت رب اعلی در آنجا واقع شد و بعداً تغییرات کثیره بان راه یافت اولاً چند سالی پس از واقعه شهادت عظمی عزیز خان مگری سردار کل بحکومت آذربایجان منصوب گردید و علمای تبریز نزد وی شکایت بردند که جماعت بایبه موافق شهادت جمعی از موثقین در تاریکی شب بدان محلیکه سید باب را آویختند رفته زیارت بجا میاورند و از او طلبیدند که آنمحل را ویران نماید سردار ملاحظه خسارت مالی را نموده حکم هدم نداد لکن امر نمود در

--- صفحه ۱۸ ---

⁶ - در صفحه 295 تاریخ عربی نبیل {286} مرقوم : قضیه ضرب و زجر را در نمازخانه شیخ الاسلام نوشته است و عکس نمازخانه هم در تاریخ نبیل عربی و انگلیسی هست در عربی صفحه 254 و در انگلیسی صفحه 318.

جلوی حجرات سربازخانه طاقی از آجر و گچ بنا نهادند چنانکه دیوار حجره‌ء که هیكل آنمظلوم بر آن
آویخته شد خلف طاقها مانده از عیون و انظار مستور گردید سپس در سال ۱۲۹۳ هـ . ق حکمران
آذربایجان میرزا فتحعلیخان شیرازی ملقب به صاحب‌دیوان حجرات بسیار در اطراف سربازخانه بزرگ
واقع در خارج بلد بنا نموده سربازهای حجرات سربازخانه شهری مذکور را که مقتل رب اعلی است
بدان سربازخانه برده جای داد و آنجا بنام میدان مشق اشتهار یافت و سربازخانه کوچک شهری مذکور
را جبه خانه قرار داد و درب هر حجره را پنجره‌ء باز کرد و همه اسلحه سازان شهر را در آنجا ساکن
نمود و عکس معروف آن سربازخانه که فیما بین احبا متداول است ازین ساختمان صاحب‌دیوانی میباشد و
بعداً آن نیز تغییر یافت و حجرات قدیمه منهدم و آنوضع و صلیبگاه و مصرع از میان رفت و بر جای آنها
ابنیه جدیده بنا شد و اکنون دائره نظمیه شهر در آنجااست ولی قتلگاه و مصرع جسد مطهر بشواهد و
قرائن معین و مشخص میباشد و نیز خندق تبریز که مطرح جسد مبارک بود پس از چندی که شهر را
توسعه دادند از میان رفت و بر جای آن عمارات و ابنیه ساخته شد و محلی از خندق که مطرح دو جسد
مطهر بود بقرائن و علامات معلوم است و اما محلیکه دو جسد مظلوم را امانت گذاشتند خانه‌ء در کوچه‌ء
شرقی محله‌ء دوهچی بود که کارخانه‌ء شعر بافی متعلق به بابیان میلانی در آن قرار داشت و در آنشب
که بابیان دو جسد مطهر را از کنار خندق ربودند بسوی قاری کورپی معروف شتافتند و از آنجا بقبرستان
گذشته در خانه‌ء مذکور برده امانت نهادند انتهی و از امکنه‌ء بغایت مهم خانه ملامحمد ممقانی است که

مأمورین حکومتی آن حضرت را وارد کرده فتوای شهادت صادر نمودند و ما در بخش سابق تفصیل

دادیم

و اما اعداد بایه تبریز و دیگر معمورات آذربایجان که میخواهیم بتفصیل احوال جمعی از شهدا

ابطال و معاریف رجالشان پردازیم همگی بواسطه تنی چند از

--- صفحه ۱۹ ---

حروف حی و سابقین اولین آندیار فائز بایمان بدیع گشتند و بجز آنانکه بلایا و مصائب زمان موجب

فقدان اطلاع و نسیان احوالشان گردیده و باستثنا عده که ممکن است حسب جرّ سیاق کلام در طی

بخشهای آتیه بنگاریم.

در تبریز ملا باقر حرف حی از علما شیخیه و تلامیذ حاجی سید کاظم رشتی و مقیم کربلا بود و

همینکه بشیراز شتافته فائز بایمان بدیع و در حروف حی منسلک گشت همه جا در ایران و عراق عرب

بتبلیغ و نشر این امر پرداخت و با صراحت و بساطت در اقوال و اعمال که اختصاص داشت ترویج

معارف جدیده کرد و هنگام مراجعت قره‌العین از عراق بایران همراه شد و بعد از واقعه قتل حاجی

ملا تقی و انقلاب قزوین از آنجا بطهران رفته بملازمت خدمات ابھی در آنجا و بدشت و نور و مازندران

بنوعیکه در مطاوی بخش سابق نگاشتیم چندی بسر برد آنگاه باذربایجان رفته بمحضر نقطه اولی در سجن

ماکو و چهریق مکرراً تشرف حاصل نمود و واسطه ارسال مکاتیب و توقیعات گردید و پس از واقعه

شهادت کبری طول حیات یافته متاخر از کل حروف حی در گذشت و از اینرو بین الاحباب بعنوان
ملا باقر حروف حی اشتهار یافت و احوال و حادثات قسمت اخیره ایام حیاتش را که متعلق بدوره بعد
است در بخش ششم مینگاریم و از توقیعات صادره در حقیقت توقیعی مشهور است که در اواخر ایام سجن
در جواب عریضه اش صادر فرمودند چه سؤال از من یظهره الله موعود و از علائم و شواهد محبوب ابی
و مقصود اسنی که تمامت آثار و بیانات بدیعه خصوصاً کتاب بیان رنه عبودیت صرفه و محویت محضه
نسبت بساحت مشیت قدیمه و اراده قدیره او میباشد استعمال و استفهام کرد و آنحضرت در توقیع
مذکور که شامل آخرین وصایای مهمه است عرفان شمس امنع ابی را بانوار و آثارش محصور داشته
خود و حروف حی و آثار خویش را واقع در مقام خلق و عبودیت و شبحیت

--- صفحه ۲۰ ---

صرفه وصف نموده منع فرمود که بهیچ اشاره و تصور و قیاس و تفکری متوقف نشده محجوب از فیض
تجلی اول و اعظم رحمانی نگردند و نبذه از آن کلمات عالیات را محض استصبار مع مراعات اختصار
در اینمقام ثبت مینمائیم و هی هده

بسم الله الامنع الاقدس

الحمد لله الذی لا آله الا هو العزیز المحبوب و انما البها من الله عز ذکره الی من یظهر الله جل امره و
من یخلق بامرهم و لا یری فیهم الا ما قد تجلی الله له بقوله الا انه لا آله الا هو المهیمن القیوم و بعد فقد

سمعت كتابك و ان ما فيه جوهر لو لا فيه ما اجبتك على ذلك القرطاس و لا حينئذ باعلى ما قدر في
الابداع فما اعظم ذكر من قد سئلت عنه و ان ذلك اعلى و اعز و اجل و امنح و اقدس من ان يقدر
الافئدة بعرفانه و الارواح بالسجود له و الانفس بثنائه و الاجساد بذكر بهائه فما عظمت مسئلتك و صغرت
كينونتك هل الشمس التي هي في مرأياً ظهوره في نقطة البيان يسئل عن شمس التي تلك الشموس في
يوم ظهوره سجاد لطلعتها ان كانت شموساً حقيقه و الا لا ينبغي لعلو قدسها و سمو ذكرها و لو لا كنت من
واحد الاول لجعلت لك من الحد حيث قد سئلت عن الله الذي قد حلقك و رزقك و املكك و احياك و
ابعثك في هيكلك بالنقطة البيان في ذلك الظهور المتفرد بالكيان) الى قوله ضمن تلقين الدعا و التضرع)
ان اذا مستأذن بجودك عن جودك ان تاذن بفوادي ان يخطر به ذكر من تظهرنه و ان تجعله و كل ما
فيّ و علىّ متيماً بحبه على شان لاجدنه مستحقاً على ما انت مستحق به و مقدساً عن كل ما انت مقدس عنه
ان اجدنه وحده و حده لكنت ساجداً له باستحقاق نفسه اذ ذلك سجودى لك و حدك و حدك لا آله الا
انت و ان اجدن كل من على الارض سجادا بين يديه لا يكبر عظمته في فؤادى بذلك اذلو شاهدين بمثل
ما على الارض بعدد كلشيى و كل كانوا لسجداً له حين ما يقول انى انا الله لا آله الا انا و ان مادونى
خلقى قل ان يا خلقى فاسجدون ذلك مستحق به و لم يغيرنى خلق كلشيى عن تعظيمى اياه و تكبيرى
عظمته (الى قوله) و قد كتبت

جوهره في ذكره و هو انه لا يستشار باشارتي و لا بما ذكر في البيان بلي و عزته تلك الكلمة عند الله اكبر
عن عبادة ما على الارض اذ جوهر كل العبادة ينتهي الى ذلك فعلى ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره
الله فانه اجل و اعلى من ان يكون معروفاً بدونه او مستشاراً باشارة خلقه و اننى انا اول عبد قد آمنت به و
باياته و اخذت من ابكار حدائق حبه و عرفانه حدائق كلماته بلي و عزته هو الحق لا آله الا هو كل بامر
قائمون (الى قوله) الا انتك انت لو ادركت يوم ظهوره ان عرفته باعلم علماء البيان ما عرفته و ان رايته
واقفاً في امره ثم ذكرت عليه اسم الانسانية ما انفيت حروف النفي لاثبات مظهر الاحديه الا انه جل ذكره
يعرف كل شئ نفسه و انى

استحيى ان اقول يعرف كل شئ نفسه بمثل ما انى قد عرفت كلشئى باياتى نفسى اذ كل ما تجدن من
كلشئى خلق له و ان الله اجل و اعلى من ان يعرف بخلقه بل الخلق يعرف به هو الذى اذا يتلجلج لسان
قدس ازليته يخلق في قول ما يشاء من نبى اوولى او صديق او نقي اذ كل ما قد خلق كل ادل من عنده
و سفر من لدنه كل قالوا ان لا اله الا الله و انتظروا من يذكركم الله وجهه فانكم ما خلقتم الا للقاءه و هو
الذى يخلق كلشئى بامرہ اياك اياك يوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البيانى فان ذلك الواحد خلق
عنده و اياك اياك ان تحتجب بكلمات ما نزلت في البيان فانها كلمات نفسه في هيكل ظهوره من قبل
ذلك شمس الحقيقه و وجهة الاحديه و طلعة الربوبه و كينونة اللوهمية و انية الازلية لو يستقر على التراب
ينادى ذرات التراب على ان ذلك عرش قد استوى الرحمن عليه فمن يفتخر الطين بمحل عرشه بذلك

الافتخار فكيف ينبغي اولوالافكار ان يفتخرون بالله الواحد القهار و يستنبئون عن الله الواحد الظهار فاشهد بعين فؤادك و لا تنظر اليه الا بعينه فان من ينظر اليه بعينه يدركه و الا يحتجب ان اردت الله و لقائه فارده و انظر اليه و لكن فاشهد بان ليس ورا الله غاية و ان ذات الازل لن يرى و ان ما يمكن ان يرى و ينبغي ان ينسب الى الله الى نفسه ذلك الطلعة الفردانية و الوجهة الصمدانية (الى قوله) فوالذي

--- صفحه ٢٢ ---

فلق الحبة و برى النسمة لو ايقنت بانك يوم ظهوره لا تؤمن به لارفعت عنك حكم الايمان في ذلك الظهور لانك ما خلقت الا له و لو علمت ان احداً من النصارى يؤمن به لجعلته قرّة عيناي و احكمت عليه في ذلك الظهور بالايمان من دون ان اشهد عليه من شئ اذ ذلك الاحد يوم ظهوره لو يؤمن به يبدل كل عوالمه بالنور و لكن ذلك المؤمن لو يحتجب عنه يوم ظهوره يبدل كل عوالمه بالنار فو حق نفسه الذى لا حق عند الله كفوه و لا شبهه و لا عدله و لا قرينه و لا مثاله لم يؤمن بالبيان حق الايمان الا من يؤمن به بمثل ما آمن بالقرآن حق الايمان الامن آمن بالبيان و مثل ذلك من آمن بالانجيل من قبل حق الايمان الامن آمن بالقرآن و اذا يوم من يظهره الله كل من على الارض عنده سوا فمن يجعله نبياً كان نبياً اول الذى لا اول له الى آخر الذى لا آخر له لان ذلك ما قد جعله الله و من يجعله ولياً فذلك كان ولياً فى كل العوالم (الى قوله) فلتستعصم به فان يومه يوم الاخرة بالنسبة الى تلك الحيوة الدنيا و لو لا

كان كتابه ما نزل ذلك الكتاب و لو لا كان نفسه ما اظهرني الله و انى انا اياه و انه هو اياى و انما المثل
مثل الشمس لو تطلع بما لا نهاية انها هى شمس واحدة (الى قوله) لعلك فى ثمانية سنة يوم ظهوره
تدرك لقا الله ان لم تدرك اوله تدرك آخره (الى قوله) و ربما ياتيک من انت قد سئلت عن علو
ذکره و ارتفاع امره و ان من فى البيان يقرء تلك الكلمات و هم لا يلتفتون بظهوره (الى ان قال)
سبحانک اللهم فاشهد علىّ بانى بذلك الكتاب قد اخذت عهد ولاية من تظهرته عن كلشى قبل عهد ولايتى
و كفى بك و بمن آمن باياتک علىّ شهيدا و انک انت حسبي عليك توكلت و انک كنت على كلشى
حسبى ان يا ذلك الحرف خذ عهد ولايته عن كل من يقر بالايمان عن كل ما يحيط به علمک بما كتب
بخطه و انما انى قد كتبت كل البيان و ان من يكتب هذا يقر بالايمان به قبل ظهوره فاذا فاستعلم عن كل
ما يمكن ان يستعلم ليثبت ذکره فى الكتاب الى يوم ظهوره فان هذا لهو العز الشامخ المنيع و الفضل
الباذخ الرفيع.

--- صفحه ۲۳ ---

ديگر سليمانخان پسر يحيى خان معروف به كلاهدوز از اشراف و اکابر تبريز و پيشخدمت
مخصوص عباس ميرزا نايب السلطنه و بعد از او پيشخدمت محمد شاه که طائفه بزرگى در آن بلد داشت
و کوچهء در قرب جوار مقام صاحب الامر بنامش مشهور بود از آغاز جوانى رغبت بعبادت و ميل معاشرت
با اصحاب علم و فضيلت و نفرت از جاه و مقام و خدمات دولتى يافت لذا مهاجرت بعراق عرب نموده در

جوار عتبات ائمه اطهار اقامت اختیار کرد و در سلک محبین سید رشتی در آمد و سینی چند در غایت زهد و تقوی زیسته ایام و لیالی را در عبادت و کسب معرفت و فضیلت بسر برد و بواسطه دوستانش ملا یوسفعلی اردبیلی و ملا مهدی خوئی آگهی از امر بدیع بدستش آمده در صف فدائیان و مومنین قرار گرفت تا چون هنگامه طبرسی مازندران پیا شد از کربلا بعزم نصرت اصحاب شتافت و موقعی بپهران رسید که امر قلعه ختام پذیرفت لذا همانجا بماند و بزّی عراقی که عمامه کوچک بر سر و قبای سفید طویل و عبای سیاه در بر داشت در انظار نمایان گشت و بامر امیرنظام تغییر داده کلاه و لباس نظام باو پوشاندند ولی قبول منصب دولتی نکرده پیوسته با بایان معاشرت و در امور مهمه مشارکت نمود و خصوصاً ببقیة السیف اصحاب قلعه محبت و مساعدت کرد و گاهی در مسکن موروثیش بپهران و گهی بتبریز در کوچه مذکور معروف هر نزدیک و دور زیست و در سنین قبل از مسافرت بکربلا و خصوصاً در این ایام پی در پی بمحضر اقدس ابهی وفود و مراودت و ارادت حاصل کرد و در ایام سجن چهریق با تغییر وضع و لباس خود را نزد حضرت رسانده بزیارت نائل گشت و نیز در سفر شهادت که آن بزرگوار را از چهریق به تبریز آورده در ارک نگهداشتند هنگامی که هنوز ممانعت از رفت و آمد زائرین بمحضرش ننمودند در اغلب لیالی تشریف بزیارت یافت و امیر نظام از احوال و اعمالش و از معاونت و مساعدتش با بایه در

مقدمات واقعهٔ شهید سبعة طهران و از اقداماتش برای استخلاص حضرت در تبریز مطلع شده ولی از جهت عزت و اعتبار و آحاد طائفه با اقتدارش تعرض ننمود و سلیمانخان در تبریز چون مقدمات شدت را نسبت بحضرت مشاهده نمود برق آسا یطهران باز گشت تا بواسطهٔ عالیمقامان از بایه و غیرهم طریق علاجی بدست آورد و حاجی معین السلطنه تبریزی بیان احوال آن شهید نامدار را نقل قول از برادر وی مشهور به خان عمو مقیم تبریز باین مضمون آورد که او در سال ۱۲۶۰ بسفر حج رفت و در مکه زیارت و ایمان باب اعظم فائز گشت و چون به تبریز عودت نمود لباس سفید در بر داشت و بی پروا زبان بمدح و ثنا و تبلیغ امر جدید گشود و شهرت بنام بابی یافت تا در ایام حکومت حمزه میرزا ویرا گرفته با مأمورین سواره

بطهران گسیل داشت ولی مادرش حاجیه خانم که زن دلیری بود و حکمران ویرا محترم میشمرد باندرون خانه شاهزاده رفته با شدت و تند گوئی از او خواست که پسر را تسلیمش دهند و شاهزاده سوار از عقب بفرستاد تا سلیمانخان را از باسج بشهر عودت دادند و امر نمود که لباس سفید را ترک کرده رخت رنگین پوشد و همه روزه بدارالحکومه رود پس سلیمانخان باینحال چندی در تبریز بسر برد آنگاه بطهران رفته بماند و او را در آن شهر نیز خانه و اثاثیه زندگانی بود تا چون موقع صدور حکم قتل حضرت نقطهٔ اولی رسید جمال اقدس ابهی ویرا احضار نموده مأمور کرد که چاپار وار خود را به تبریز

رساند و هنگامی وارد گشت که واقعهء شهادت عظمی واقع شد پس فی الحال باغمیشه پی دیدار کلانتر شهر که با یکدیگر سابقه دوستی داشتند رفت و کلانتر چون دانست که عزم وی بر بردن جسد حضرت است تدبیری نمود و حاجی اللهیار را که سر دستهء اشرار و ساکن در محلهء امیر خیز بود طلبید و بردن جسد مبارک را از او خواست و او متقبل گشته در ظلمت شب جمعی از رفقا را با دو تن از بایان میلانی با خود مرافقت داده جمعاً بکنار خندق شتافتند و قراولان

--- صفحه ۲۵ ---

همینکه دستهء حاجی اللهیار خان را دیدند ترسیدند و بیصدا در کناری ایستادند و آنان شروع بانجام مقصود نمودند و چون چیزی برای حمل اجساد همراه نداشتند تنی از میلانیها عبا بگسترد و دو جسد مطهر را بعبا پیچیده بدوش خود برداشته بردند انتهی و نبیل زرنندی باین مضمون نگاشت سلیمانخان پسر یحیی خان چون از قصد میرزا تقیخان در بارهء حضرت اعلی مطلع شد از طهران با چند تن از جان گذشته چاпарی به تبریز رفت تا در آنمقدمه حاضر شده خود را بر جمع زده ایشانرا بیرون آرند و یا خود نیز کشته گردند ولی وقتی رسیده بودند که آنحضرت شهید شده بودند و بعد از شهادت چون غروب شد آن اجساد را از میدان سربازخانه به بیرون دروازه حمل نمودند و در کنار خندق گذاشتند (××) و چهل تن سرباز را چهار قسمت کرده در دور آنها از چهار سمت چاتمه زدند و بنوبت مشغول کشیک شدند و مأمور بودند که سه شبانه روز آندو جسد را

بهمین منوال محافظت نمایند چون آنشب اول بروز رسید قنصل روس مقیم تبریز با یکنفر مصوّر بخندق رفته بهمان نحو که افتاده بودند با سیاه قلم در صفحه بزرگی تصویر آندو جسد را برداشت و بمنزل خود مراجعت نمود و جناب حاجی علی عسکر همان یوم بواسطه قرابتی که با پیشکار آن قونسول داشت آن تصویر را زیارت نمود و ذکر کرد که تا حال باحدی نگفتم حال بتو میگویم که در موقع مناسبی از تاریخ درج نمائی و از جانب من بیادگار گذاری و فرمود آن تصویر بنوعی درست برداشته شده بود که بمحض ملاحظه وجه مبارکشان را شناختم در پیشانی و خدین و شفتین آثار رصاص نبود و لبهای مبارکش تبسم مینمود لکن اعضا مانند خانه زنبور مشبک و دو دست جناب انیس در دور آنجسد مظلوم و سرش بر پائین سینه آنحضرت قرار داشت و بعد از ملاحظه آن بمنزل برگشته و در حجره را بسوی خود بسته چندی گریستم باری روز دوم وقت عصر جناب حاجی سلیمان خان وارد محله باغمیشه تبریز که بیرون شهر است شده در خانه کلانتر که

--- صفحه ۲۶ ---

از سلسله عرفا و دراویش بوده و با هم سابقه حفاوت داشتند منزل گرفت و از واقع روز قبل اطلاع یافت و سرّ خود را با کلانتر بمیان نهاد و گفت که حال کار گذشت و من امشب میروم و اجساد را میآورم و اگر نتوانستم کشته میشوم و کلانتر او را تسکین داد و گفت من اینکار را برای تو آسان میکنم در همین ساعت باید برخیزی و در محل دیگر مسکن گیری و من بوقت شام حاجی اللهیار را بمنزل شما میفرستم تا

موافق میل شما عمل نماید و بهمان دستور چون پاسی از شب گذشت با حاجی اللهیار ملاقات شد و مکالمات لازمه نمودند حاجی مذکور در نیمه شب رفته جسد مطهر را آورد آنشب در کارخانه حریر بافی احبای میلان پنهان نمودند آنگاه صندوق ساخته بمحل و مکانی که حاجی سلیمانخان ترتیب داده بردند و هر قدر سعی کردند که بحاجی اللهیار انعامی کنند قبول ننمود انتهی

و بالجمله سلیمانخان پس از نقل اجساد مطهره بطهران بماند و خانهاش محل اجتماع و کنکاش بایمان شد تا بنوعیکه در بخش لاحق میاوریم فتنه در سال ۱۲۶۸ برخاست و او گرفتار دولتیان گشته بمقام عظیمی از شهادت نائل گردید و او را دو برادر و خواهری بود یک برادرش فرخ خان از صاحبمنصبان متعصب لشگری که کیفیت هلاکتش را بدست اصحاب زنجان در طی بیان واقعه خطیره آن بلد در بخش سابق آوردیم و برادر دیگرش حاجی عموی مذکور و خواهرش معروف به خان قزی زوجه میرزا علی صدرالاشراف از مؤمنات محترمت بود و جسد مشبک و مقطوع آنشهید در محلی بخارج از خندق و دروازه قدیم شاهزاده عبدالعظیم طهران

خانه حاجی سلیمانخان را تاراج کردند و خودش را در زندان بکمند و زنجیر انداختند بعد از چند روز بیرون آوردند و با فتح الله قمی شمع آجین کردند سینه هر یک را سوراخ کرده چهار شمع گذاشتند و خرس و میمون و طبل و نقاره آوردند و در کوچه و بازار طهران باینطریق گردانند و بعد چهار شقه کرده هر شقه را بیک دروازه طهران بیاویختند.

تحت اطباق رمل و حصات مستور شده نسلی از وی جای نماند و دیگر میرزا محمد علی انیس مذکور بن میرزا عبد الوهاب از علمای قریهء زنوز تابع قصبهء مرنند که در تبریز ساکن شده هم در آنجا در گذشت و دو پسر بر جای گذاشت و مهترشان بعداً حاجی میرزا عبد الله مشهور شده سالها بعد از وقوع شهادت کبری در تبریز بزیست و کهنتر میرزا محمد علی مذکور بهنگام وفات پدر دو سال داشت و مادرشان را آقا سید علی از اجله علمای زنوزی الاصل تبریزی المسکن مشهور بصفه دیانت و امانت بحدیکه مردم از جهت وثوق و اطمینان وصی کرده حفظ اموال و عیالشان را بدست او می سپردند بحالاهء نکاح در آورد و همگی بیکجا اقامت نمودند و میرزا محمد علی در عنفوان شباب بتحصیل علوم ادبیه و دینیه پرداخته در حوزه درس آقا سید علی تلمذ کرد و بزهد و تقوی اتصاف یافت و بعبادت و طاعات و اعمال خیریه قائم و دائم شد و اغلب ایام را بصیام و اسحار را بصلوات و اذکار بسر برده چون حضرت نقطه اولی به تبریز وارد گشتند بشرف ملاقات رسیده کتباً و شفاهاً سؤال از بعضی مسائل دینیه نموده بصدور جواب و نزول کلمات تامات مخاطب و متباهی گردید از آنجمله سؤال از جمله یا من دل علی ذاته بذاته که در دعای صباح حضرت علی بن ابیطالب (ع) است نمود و در بیان آن شرحی بلیغ و عمیق از قلم ملهم صادر گردید و میرزا محمد علی متدرجاً در مقام محبت و ایمان بدرجهء رسید که برای تحصیل رضای آن

بزرگوار جان بر کف نهاده در سجن ماکو و چهریق کراراً زیارت رفته همی بر ایقان و ایمان بیفزود تا در سفر اخیر حضرت به تبریز که سفر شهادت بود و دست از مال و منال و اهل و عیال و شئون ملائی و جلال کشیده محو انوار آن بزرگوار گشت و دیگر عودت بخانه و کاشانه خود نکرد و از محضر مبارک انفکاک نجست و بخطاب و لقب انیس مفتخر گردید و حضرت چند روزی قبل از انتقال یافتن از ارک سربازخانه او را با دو تن از اصحاب نزدیکی از ملاهلای متنفد بلد گسیل داشته توقیعی حاوی نصح و

انذار

--- صفحه ۲۸ ---

فرستاد و ملا همینکه پیام بشنید و توقیع بدید زبان بسوء ادب گشوده خواست نسبت بتوقیع مخالف ادب و احترام عمل نماید آنان متغیر شده مقاومت و مدافعت کردند لذا ایشانرا دستگیر کرده میرزا محمد علی را با حضرت محبوس بداشتند و دو تن دیگر را بمحبس حکمران شاهزاده حمزه میرزا انداختند و چنین شهرت یافت که هر دو را مسموم و هلاک نمودند و چون حضرت را از عمارت ارک سربازخانه نقل و تحویل دادند و آقا میرزا محمد علی بملازمت مقبول و مفتخر گشت و وقوع شهادت نزدیک شد آقاسید علی باینمضمون نامه بمیرزا محمد علی نوشت که ای فرزند نا خلف هر چند مرا در بین علمای تبریز خوار و بیمقدار کردی ولی چون اکنون برایت خطر در پیش است پدرانه نصیحت و خیر خواهی کرده میگویم که از جهت شهرت گرویدنت بسید باب خائف و آیس مباش چه انسان جائز الخطا است اشتباه

کرده و در توبه و مغفرت باز است توبه و انابه میکنی و از شئونت چیزی کاسته نمیشود و من ترا نجات میدهم و نامه بدست میرزا محمد علی رسید مطالعه کرده بر هامش آن بیتی از دیوان حافظ نگاشت و بوی باز پس فرستاد و مذکور این بود

من رند و عاشق آنگاه توبه استغفر الله استغفر الله

و آقا سید علی مندهش و متغیر و اندوهگین گردیده دلش بر وی بسوخت و حاجی میرزا عبد الله را طلبیده چنین گفت بموجب اصرار مادرت نصیحت برادرت فرستادم و چاره برایش اندیشیده راه صلاح را نشان دادم و او بر سخنانم وقعی ننهاده بیتی مؤثر و حیرت انگیز نوشت که دلیل بر جنون عشقی اوست و ناچار بخطر نزدیک میشود و اکنون مادرت چنان زاری و بیقراری میکند که رشته آسایشم بریده گشت اولی آنکه تو قلم برداری و نامه نصیحت و شفقت برادر نگاری شاید مهر برادری اثری کند و او را براه عقل و جاده سلامت کشاند پس حاجی میرزا عبد الله نامه بدان نمط که مادرش و آقا سید علی خواستند نگاشت لختی نصیحت و اندرز راند و آیه

--- صفحه ۲۹ ---

" لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه " فرو خواند و زجر و الم تیغ و رصاص بی امان و اضطراب مادر نالان و زن و فرزند گریان خاطر نشان نمود و قسمها داده تضرع و التماس کرد که بر حال بازماندگان رحم آورده عقیده در دل مخفی دار و راه سلامت پیش گرفته بحفظ ضیاع و عقار و اولاد صغار پرداز و همینکه نامه به

میرزا محمد علی رسید جوابی بخط و مهر خود که حاوی وصایایش بود به برادر نوشته مهر نموده فرستاد

و صورت جواب این است؛

” هو العطوف قبلهگاها احوالم بحمد الله عیبی ندارد لكل عسریر اینکه نوشته بودید اینکار عاقبت ندارد

پس چه کار عاقبت دارد باری ما که ازین کار رضایتمندی داریم بلکه شکر این نعمت را نمیتوانیم بجا

آریم و منتهای امر کشته شدن در راه خداست و این زهی سعادت و قضای خداوندی بر بندگان جاری

خواهد شد تدبیر تقدیر را بر نمیگرداند ماشا الله کان لا حول و لا قوة الا بالله قبلهگاها آخر دنیا مرگ

است كل نفس ذائقة الموت اجل محتوم که خداوند عز و جل مقدر فرموده است اگر مرا درک کرد

پس خداوند خلیفه من است بر عیال من و توئی وصی من هر طور که موافق رضای الهی است رفتار

خواهید و هر چه بی ادبی و خلاف مراسم کوچکی نسبت بانجناب صادر شده عفو فرمائید و طلب حلیت

از همهء اهل خانه از برای من بنمائید و مرا بخدا بسپارید حسبی الله و نعم الوکیل. ” انتهى و سپس در

یوم شهادت زن و خواهرش فرزند دو ساله اش را بسر باز خانه برده گرد وی انجمن شدند و خواهر چند

بار بیایش افتاده بوسه زد و با دیده گریان و قلب بریان همی نالیده گفت ای برادر ترا بقرآن و پیغمبر

آخر الزمان سوگند میدهم تقیه کن که در آئین اسلام رواست و خویش را از ورطه هلاک نجات بخش و

بر زن و فرزند و مادر و خواهر و برادرت ببخشا و او جواب چنین گفت ایخواهر گر تیغ بارد در کوی

آنشاه گردن نهادم الحکم لله و من سالها درین آرزو بودم شکر خدا را که اکنون بمقصود میرسم و تو صبر

و شکیبائی را پیشه کن

--- صفحه ۳۰ ---

و جزع و فزع منما عنقریب بامر حضرت قادر قهار قومی مبعوث شوند که ما را بهترین اذکار و برترین آثار بستایند و بر جای این گروه که ما را واجب القتل میدانند بنصرت و جانفشانی قیام نمایند و مصرع و مدفن ما را محل نزول فیض و برکت آلهیه شمارند و بواسطهء ما بدرگاه حق دعا و استغاثه کنند پس دلتنگ مباش و صبر کن و نبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين آنگاه با ایشان وداع پسین نموده سوی قربانگاه خرامید و در موقع صلیب از فراشباشی و دژخیمان خواهش کرد و چند بار دامن فراشباشی را بوسه زده تمنا نمود تا ویرا نوعی بیاویزند که وقت جان سپردن دیده بسیمای حضرت دوخته ناضر و مستبشر باشد و چون ممکن نبود تمامت بدنش مقابل هیكل حضرت قرار دهند لا جرم سرش را محاذی سینهء آنمظلوم گرفت تا سپر شده تیرها بر سرش خورده بسینهء حضرت آسیبی نرسد و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از حاضرین و ناظرین از اصحاب بدینمضمون حکایت کرد که در شلیک دوم نیز چون طناب بضر بگلوله گسیخت و هیكل مطهر با میرزا محمد علی بر زمین قرار گرفتند جناب انیس هنوز رمقی داشت و بسوی جسد مطروح حضرت غلطیده ارضیت عنی یا مولای زیر لب میگفت و ازین حالت عشقبازی انیس مردم متحیر شده استقامت او را فوق

استقامت کل یاد نمودند و ما کیفیت واقعات مذکوره و نقل اجساد مقطعه مختلطه را بتفصیل نگاشتیم و در بعضی از الواح صادره از قلم اعز ابھی در شان انیس چنین مسطور است انا نذکر فی هذاالمقام محمداً قبل علی الذی امتزج لحمه بلحمه و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربه العزیز و نیز ثم اذکر اذ دخل نقطة الاولى و الذین معه فی السجن انکره عدة معدودات جهرة من الذین آمنوا الا من طلع من افق الاستقامة و استشهد مع مولاه علیه بهائی و بها من فی السموات و الارضین ما وفی بالمیثاق الا احد منهم کذلک ورد علی محبوب العالمین و جناب انیس را دو پسر صغیر بود که اندکی بعد از شهادتش ترک زندگانی گفتند و

--- صفحه ۳۱ ---

برادرش حاجی میرزا عبد الله مذکور با همه سعی که احبا در هدایتش نمودند و یکبار نیز حضرت نقطه اولی را زیارت کرد معدلک عاقبت فائز باطمینان و استقامت نشد و در آنخانواده اثری از امر بدیع بر قرار نماند.

۱ و ما درین مقام صورت سؤال و جوابیکه بین میرزا محمد علی انیس و یکی از علمای شیخیه تبریز واقع شد ثبت مینمائیم و هی هذه

س _ از سید باب دعاوی مختلفه و اظهار مقامات متفاوته بصحت پیوسته شما بکدام یک از آنها اعتقاد کرده

ج _ حضرت ایشان در سن ۱۲۶۰ مبعوث شدند در حالیکه اغلب انام محتجب بانواع حجب بودند و حکمت آلهیه اقتضا داشت که بتدریج ناس را بدرجات عرفان ترقی دهند و بمصداق ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن که سنت الله در ایام ظهور هر یک از نقاط مشیت بوده در ابتدای امر بنام باب و عبد بقیة الله خود را معروف فرمودند که علی زعم القوم ایشانرا مبعوث از امام غائب محمد بن الحسن تصور کردند و لطیفه غیبیه در خلف هیکل منیر خودش پنهان بود و فی الحقیقه باب و عبد من ینظره اللهاند که بعداً در آثارشان خصوصاً در کتاب مستطاب بیان و آثار اخیرهشان واضح و عیان گردید و چون عند العموم مشهور بقدس و تقوی و دیانت و امانت بودند جمعی از صلحا اتقیا مخصوصاً از شیخیه بایشان گرویدند و آنحضرت بطریقه شیخ احسائی و سید رشتی رسائل متعدده مرقوم فرمودند و در آنها مستحبات را بجای واجبات و مکروهات را بجای محرّمات مقرر داشتند مثل اینکه در سجدهٔ نماز چهار مهر تربت سید الشهداء را برای کفین و وجه و انف لازم دانستند و زیارت عاشورا را واجب شمردند و ادعیه و تعقیبات مفصله معین نمودند و وجوب نماز جمعه را اعلان کردند و در صحیفه اعتقادات موسوم بعدلیه در باب معرفة الله و معرفة الابواب و معرفة المعانی و معرفة الامام و معرفة الارکان و معرفة النقا و

معرفة النجبا و اعدادهم و اوصافهم شرحی نگاشتند و آیات خود را تحت کلمات ائمه و فوق کلمات شیخ و سید قرار دادند و هیاکل و احراز و طلسمات کما قرر عند القوم ترتیب دادند و خود را مفسر و مبین و مروج قرآن و اسلام اعلان کردند و تفسیر بر سوره مبارکه یوسف و بقره و کوثر و العصر و الم نشرح و فاتحة الكتاب و غیرها نوشتند و جمیع اصحاب آنحضرت در اصول و فروع اسلام بغایت احتیاط عمل میکردند و آن حضرت را باب علم آلهی و افضل از شیخ و سید میشناختند و حکم مذکوره آن حضرت سبب شد که امرشان در ایران و عراق عرب مرتفع گردید و حتی در اصفهان نزدیک بود عموم اهالی منقلب شوند ولی فقها و رؤسا ملت چون دیدند دعویشان باییت و برهانشان آیات و احکامشان طاعات و عبادات است از عاقبت امر ایشان و مال حال خود ترسیدند و بفکر علاج کار افتادند عاقبت بمضامین برخی از آیاتشان که ذکر رجعت شده بود دست آویز کرده اتهامات و افتراءات منفوره ساخته سدّ سیل روحانی و جلوگیری از انوار معنویه خواستند ولی آنحضرت بنوع حکمت مذکوره بنفس دعوی و اظهار آیات مردم را ترقیات فوق العاده دادند چه که قبل از آن زمان افکار و اذکار عامه حصر در مسائل و رسائل فقها و راجع بنجاست و طهارت و کیفیت آداب تطهیر و تنجیس و تکفیر و شکیات در رکعات و سهویات در سجدهات و امثالها بود و آن امور تغییر یافته افکار مؤمنین حصر در دلایل توحید و شواهد نبوت و علامات امامت و معرفت نقبا و نجبا و شرح و بسط معارف روحیه دینیه و فهم آیات و کلمات مقدسه آلهیه گردید و این اول درجه بود که بخص مرتبه خود و رفع درجه شرع ناس را از محل

سکون و وقوف حرکت دادند بعد از آن خویش را بقلب ذکر الله ملقب ساختند الا بذكر الله مطمئن
القلوب و اذا نودی للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیح فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
ال تعلمون و مرتبه باییت مخصوص اول من آمن جناب ملاحسین بشرویه شد و پس از چندی اظهار
قائمیت

--- صفحه ۳۳ ---

فرمودند و مقام ذکریت تحت الشعاع واقع گردید و همچنین ذکر ربوبیت نمودند این است که در
حدیث مشهور فرمودند قائم مثل یوسف در تقیه است چنانکه یوسف مقام خود را اظهار نمی نمود
حضرت نقطه هم مقام خویش و بعضی مطالب را اظهار نمیفرمودند خود را باب خواندند یعنی باب مدینه
من ینظره الله و ذکر گفتند برای حضرت مذکور و قائم فرمودند برای حضرت قیوم و رب فرمودند برای
مقام الوهیت پس معلوم است که مقام شامخ ایشان و سائر نقاط مشیت از قبل و از بعد تغییر و تبدیلی
ننموده و نمینماید و تفاوت بیان نظر بمصالح و حکم زمان میباشد " لا نفرق بین احد من رسله و ما امرنا الا
واحد "

س _ دعاوی و مقامات مذکوره سید باب و تفسیر و تأویلی که برای اخبار وارده در شأن موعود منتظر و
شئون و علائم مأثوره نمود اگر مورد قبول جماعت کثیره از علمای و فضلا و صلحا شد چندان استبعادی
ندارد که در ایمان بمقام ربوبیتش هست

ج _ صدور این نوع سؤالات و اعتراضات از جمع ظاهر بین قشرین چندان استبعاد ندارد که از شما جماعت شیخیه دارد شما را برای اعتقاد بمقامات عالیٰ فوق نبوت در شأن ائمه اطهار از غلات خواندهاند و مسیحیین و فرقه علی اللہیٰ از مسلمین و فرق اخری از متصوفه و غیرهم را خارج از دین شمردہاند ولی بشارات مندرجہ در آیات متکاثره از قرآن کہ راجع بیوم المیعاد است از قبیل یوم یأتی ربک و غیرہ نص عظیم بلقا رب کریم میرسند کہ اعظم مظهر مشیت الہیہ میباشد و مقامات شامخہ کہ در اخبار و آثار ائمه در شأن موعود منتظر در کتاب و سیر مسطور است کاملاً مبین و موضح مقصود میباشد و اینک علما راشدین و صالحین مؤمنین کہ بلقا حضرت رسیدند و با عین فؤاد جلوه رب را مشاهده نمودند مصداق " لہم دار السلام عند ربہم و هو ولیہم " گردیدند

س _ آنچه بحد شیوع رسیدہ این است کہ تحدی سید بایات و کلماتش

--- صفحه ۳۴ ---

میباشد و حال آنکہ تمایز کلماتش از کلمات سائر علما معلوم نشدہ و دیگر آنکہ ہمہء مردم ذوق و عرفان فہم و تمیز کلمات و آیات را ندارند و حجت بایست کافیہ و عامہ باشد و اما سائر انبیا و اولیا معجزات و خوارق عادات و کرامات بسیار بمردم نشان دادند

ج _ حضرت حجة بالغه را آیات و کلمات قرار دادند و سائر امور را طائف حول آن شمردند چنانچه این مسئله منصوص کثیری از آیات قرآن میباشد و مضمون "اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب " در مواضع بسیار مذکور است و شئون متنوعه کلمات الهامیه حضرت از خطب و مناجات و مسائل تفسیریه و علمیه و تعالیم و احکام که همه بدع و غیر معروف میباشد کماً و کیفاً بحد اعجاز و در اعلی درجه بلاغت و کمالیت از حیث لفظ و معنی است و بی اعمال فکر و روّیه و بدون سکون قلم متسلسلاً از فطرت آلهیه نازل گردید و هرگز در کلمه از بیانات خود قلم نبرده اصلاح ننموده اند و شخص مطلع محقق منصف هرگز مسائل مصطلحه قبلیه را با معارف بدعیه آلهیه ایشان موازنه ننماید و اما خوارق عادات بقدری از ایشان دیده شده که احدی از دوست و دشمن منکر نتوانند شد و اغلب افراد این طائفه کرامات عدیده مشاهده نموده اند و اشخاص اغیار نیز که مدتی در خدمتشان بودند ملاحظه کرده اند و مقداری ازین امور در الواح و آثارشان مسطور است و بسیاری از مؤمنین در آغاز نظر محبت نداشتند و بصدد تحقیق امر نیز نبودند و فقط برای مشاهده کرامات اقبال کردند و اموری که در ارومیه واقع شده و نیز تعهد شفای پای شاه مبرور در مجلس ولیعهدی ما بین اهالی تبریز و عامه اهالی آذربایجانیان شایع است فی الحقیقه در شئون این امر عظیم نقص و ناتمامی نیست دیگر راه اعتذار و مغری برای احدی نمانده و چنانچه امروز که متجاوز از هزار سال از زمان حضرت پیغمبر و ائمه والاگهر گذشته و چون در آن طول مدت تفاسیر کثیر و تجلیل و توقیر نسبت بکلماتشان که در بدو ظهور

بسی ساده و خالی از اهمیت در نظر عامه بود نوشته شده و غالباً اعقاب و اخلاف پدرانی که در یوم صاحب کلمات استهزا میکردند و قیام بر قتل و قلع و قمع نمودند بنصرت قیام کردند عظمت و حقیقت کلمات و صاحب آن در انظار مسلمین بحد بداهت رسیده بیاید اعصاری که اعقاب و اخلاف معایدین این عصر نیز بنصرت امر بدیع پردازند و هزاران کتب در تفسیر و تجلیل آیات جدیده نشر یابد و آن هنگام برای امثال شما طریق ایمان روشن و مستغنی از دلیل و برهان گردد

س _ من کتاب بیان را ندیدم ملی آنچه از موثقین شنیدم مشتمل بر مسائلی است که موجب اعتراض جمعی کثیر شده اولاً مسئله رجعت میباشد آیا شخص عاقل منصف ملا محمد حسین بن ملا عبد الله صباغ بشرویه را عین حضرت پیغمبر آخر الزمان داند مگر صرف اشتراک اسم موجب میگردد که ملا علی بسطامی همان حضرت امیرالمومنین باشد زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف معجزات باهرات سبحانیه و آیات تامات قرآنی و ذو الفقار شاهر ولی الهی لازم است تا باینمقام نائل شوند و گیرم حاجی میرزا آغاسی را که بعقیده جمعی عارف صمدانی بود ظهور دجال گرفتید آیا شخص عالم ربانی حاجی محمد کریم خان کرمانی را که صاحب تألیفات کثیره در غالب علوم اسلامی است چگونه ظهور سفیانی توان گرفت و قره العین بموجب اجازه سید تمام احکام و مراسم سابقه را عملاً لغو نمود و احکام عجیبه غیر قابل عمل در بیان است فی المثل مجالست و معاشرت با غیر بیانی را نهی کرده و حق مالکیت مال را

از غیر بیانی سلب نمود و ازدواج با غیر بیانی را حرام ساخته و حق سکونت در قطعات خمسه یعنی فارس عراق آذربایجان خراسان مازندران را از غیر بیانی سلب نموده تدریس و تعلم همه علوم غیر کتب بیانیه خصوصاً منطق و کلام را منع کرده و حکم محو کتب داده و شرب دوا را بر مرضی ناروا خوانده و اعجب این است که خود در موارد سختی از ادعا تبری جسته اوراقی در تبری و انکار بدست مردم داد

--- صفحه ۳۶ ---

ج _ اگر شما بتوانید لمحہء با عینک چشم معاندین و محتجبین صدر اسلام که حضرت محمد و علی و اهل بیتشان را العیاذ باللہ جاهل و یا سفیه و مجنون و یا مفتری علی اللہ و خارج از دین میدانستند بنگرید هر آینه بمرحلهء عدم تعصب و مقام انصاف قدم گذاشته ملتفت میشوید که جناب ملا محمد حسین و ملا علی در مقام

انشرح صدر و اشتعال بنار موقده الهیه و تحلی الهامات غیبیه و مکارم اخلاق رحمانیه و شجاعت ایمانیه و بدنیه نادر النظیر بودند و مخصوصاً آیات و آثار جناب ملا محمد حسین نزد اهل اطلاع معروف و مشهور است و چنانچه معاندین و مقاتلین با محمد و علی و اهل بیت در عصر اول مقام آن بزرگواران را ندانستند و وارد نمودند آنچه خواستند ولی اعقاب و اخلافشان در ظل شجره ایمان در آمدند درین عصر نیز چنین شد و خواهد شد و چنانچه امثال ابو سفیان و نضر بن الحارث و هشام ابوجهل و ولید بن مغیره از معاریف اعداء عصر سابق که صاحب علم و عرفان و دیانت در نزد قوم بشمار بودند چون امر اسلام

ارتفاع یافته بخزی و خدلان معروف و مشهور شده دجال عصر و رایت کفر و ضلال دور گردیدند البته روزی خواهد آمد که دجال و سفیانی این عصر را نیز جز بدی و زشتی یاد نمایند و اما احکام شدید بیان امری نیست که بن سابقه باشد بلکه در سائر ادیان نیز چنین بود و نظیر همین احکام صادر شد و امروز فیما بین امم مجری مطاع میباشد ولی از آنجائیکه هرامتی خود را نیک و کامل دانسته سائرین را بد و ناقص شمرده اجرا احکام شدید مذکوره در حق دیگران روا دارند و چون نوبت بخودشان رسد فریاد و فغان بر آرند و ناله و زاری نمایند نیک ملاحظه کنید احکام حضرت موسی راجع بملل و ادیان معاصر خود و نیز احکام اسلام راجع بملل و ادیان زمانش بر همین منوال بود در زمان موسی امر الهی بر هدم و حرق بیوت و عمران ممالک منکرین و حیوانات و اشجار و قتل ذکور و اناث و صغار و کبارشان صادر شد مگر احکام اسلام در باب ملل و ادیان معاصر که از آنجمله طریقت قوم و

--- صفحه ۳۷ ---

عشیرت خود آنحضرت بود بغیر این طریق اجرا یافت و این معلوم است که هر یک از آن ملل و اقوام و ادیان خویش را محق و مقرب عند آله خود میدانستند و این احکام را ظلم صرف میشمردند و محاربات و معاملات مسلمین با سائر ملل از اهل کتاب و غیرهم ثبت در قران و اخبار و تواریخ و آثار والی الیوم ظاهر و آشکاراست و مگر نه این است که بظهور اسلام علوم شایعه نزد ملل قبل منها علم التغال و التطیر و احکام النجوم و غیرها محو و زائل گردید و اما ائمه سلام الله علیهم تمامت آیات و احکام مذکوره را

تأویل بباطن نموده در حق مخالفین خود از نواصب و غیرهم بیان فرمودند و موعد اجرا آنرا یوم ظهور موعود منتظر قرار دادند چنانچه در اخبار کثیره متظافره اعمال شدیدهء او را در حق مخالفین و معاندین بیان نمودند از آن جمله است لا یستنبأ احداً و لا یقبل الجزیة و لیس امره الا القتل و امثالها و فی الحقیقة تمامت احکام مذکوره در نصوص اخبار ائمه راجع بکیفیت اعمال آنحضرت مسطور است و بر متتبع در اخبار و آثار امامیه و واقف بمشرب ائمه مخفی و پوشیده نیست و ارواح منکرین و معاندین نقطه مشیت در ادوار و اعصار یکی است که رجعت نموده در جلوه مقتضای زمان نمایان میشوند لا نفرق بین احد من الرسل و الاولیاء و لا نفرق بین احد من المخالفین و الاعداء و اما خطوط و مرقوماتی که از آنحضرت شیوع یافته هم استبعادی ندارد چه اسلاف بزرگوار آنحضرت بحکم تقیه شفاهاً یا کتباً یا عملاً چنین معامله میفرمودند و اوصاف و اعمال معاندین ظالمین عصر او را خبر داده یکی از بزرگترین علائم آن بزرگوار را خوف و تقیه قرار دادند.

دیگر میرزا حسن زنوزی از طبقه علمای شیخیه و اصحاب سید رشتی ساکن کربلا و مؤلف کتاب ریاض

الجنة در ایام توقف حضرت باب در کربلا بمشاهده احوال

میرزا حسن زنوزی خوئی از معاریف اهل سلوک و عرفا و دانشمندان عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه در کتاب ریاض الجنة

گوید مجلد سوم منتظم ناصری

منجذب گردیده صدق بشارات سید را احساس نمود و چون صیت امر بدیع انتشار یافت باتفاق شیخ سلطان کربلایی بشیراز رفته بلقا و عرفان و ایمان فائز شد و حسب الامر اقامت نموده بکتابت و استنساخ آیات و آثار بدیعه مشغول گشت و در محضر مبارک قرب و محرمیت حاصل کرد پس در ایام اصفهان و ماکو پی در پی بدیدار حضرت شتافته واسطه ارسال مراسلات مابین آنمظلوم و محبین گردید و نبیل زرنندی نقل از قول او چنین آورد که حضرت نقطه اولی بمدت ۹ ماه سجن ماکو هر شب بعد از ادای صلوٰة مغرب بک جزو از قرآن را تفسیر مینمود و در هر ماه یک تفسیر تمام میشد و باین ترتیب ۹ تفسیر بیان فرمودند و باقا سید ابراهیم خلیل در تبریز سپردند که مستور بدارد تا وقت ابرازش برسد و من تا هنگام ارتفاع هنگامه طبرسی حول آنحضرت در چهریق بودم و چون همهء احباب را امر بنصرت حضرت قدوس فرمودند بمن دستور دادند که مقیم کربلا باشم و بزیارت مرقد امام شهید حسین بن علی ۴ پردازم و حسین را بچشم خود مشاهده خواهم نمود و در بارهء حضرت قدوس چنین فرمود که من اگر مسجون نبودم بنوع وجوب بایستی بنصرت حضرت اسم الله الاخر بروم و لذا میرزا حسن در آن هنگام بکربلا عودت کرده اقامت نمود و واقعه شهادت کبری را در آنجا شنید و ما تتمه احوالش را در بخش ششم میاوریم.

دیگر از اصحاب تبریز آقاسید ابراهیم (خلیل) از اعظم علمای شیخیه و کبار اصحاب سید رشتی و از اجله علمای بیان سیدی نورانی الوجه و جمیل و عالمی عظیم المقام و جلیل بود و بدرجهء در علم و فضل صیت و شهرت داشت که میرزا احمد مجتهد تبریزی ویرا بر ملا محمد مجتهد ممقانی معروف مقدم شمرد و در وصف و تجلیلش مکرراً این عبارت گفت که این سید جلیل در معارف و مطالب شیخیه افضل و اعلم از ملامحمد است و او در آغاز طلوع این امر جدید فائز بعرفان و ایمان گردید و با علمای اصحاب خصوصاً احباب آذربایجان مؤانست و معاشرت گرفت و در ایام

--- صفحه ۳۹ ---

اقامت حضرت نقطه اولی در آذربایجان با رعایت احتیاط استفاضه و ارتباط جست و حسب اقتضا زمان و استعداد و امکان در تنویر افکار و تشهیر آثار کوشید ولی بموجب عدم توافق مقتضیات و اسباب داخل معارک مخاطر نشده محفوظ ماند و حضرت او را در نظم اسماً اهل بیان نام رحیم ذکر فرمودند که در عدد حروف ابجدیه با ابراهیم باسقاط یکی از دو الف مطابق است و در صورت و سیرت شباهت تامه بحضرت داشته مورد توجه خاص آن بزرگوار شده توقیعات مهمه عدیده بعنوان وی صدور یافت و بلقب خلیل نامور گردید و پس از واقعه شهادت کبری بسالهای چند حیات داشته در تبریز زیست تا در گذشت و او را پسری بود که فائز بایمان بدیع نشد و لذا آثار این امر در خاندانش باقی نماند و مدفنش نامعلوم

است و احوال و حوادث در سنین اخیر حیاتش را که حائز مقام عالی و متعلق بدورهء بعد است در بخش ششم مینگاریم.

و دیگر محمدبیک چاпарچی از مردم علی اللهی تبریز بود و در طهران و اصفهان نیز مأوی و سکنی داشت و از طرف دولت مباشرت حمل و نقل مراسلات و محمولات پستی می نمود که بلغت ترکیه چاпар خوانده میشد و کلمهء چی را که بترکی علامت مباشرت تحمل است در آخر چاпар اضافه کرده چاпарچی میگفتند و حاجی میرزا آقاسی با اعتماد و اطمینان کامل ویرا حامل فرمان دولتی و مأمور ارسال و ایصال حضرت نقطه اولی نموده غلامان را تحت امر و اطاعتش قرار داد و او در مدت التزام بخدمت متدرجاً پی بمقام ذیعظمت برده محبت و ارادت و ایمان حاصل نمود و کرامات و خوارق عادات نقل میکرد از آنجمله برای جمعی از یار و اغیار گفت که در طول سفر با همه حسن اخلاق آن بزرگوار چنان رعبی از او در قلوب ما پیدا شد که من و غلامان نتوانستیم خود را حاکم و او را محکوم خوانیم بلکه فی الحقیقه ما همه در تحت حکمش بودیم و بالاخره محمد بیک در ایام سجن ماکو بعزم زیارت شتافته

ص ۴۰

درک محضر مبارک کرده مراجعت به تبریز نمود و طولی نکشید که از این عالم درگذشت و بواسطهء دختر و پسر دخترش غلامحسین بیک در اصفهان نام و اخلافش در این امر برجای ماند و در بخش سابق هم عدهء از معاریف بایان ساکن تبریز را مانند میرزا عبد الله خان سررشته دار و حاجی علی عسکر و آقا

فرج آقا و ملا مصطفی باغمیشه ذکر نمودیم که بعد از وقوع شهادت عظمی با جمعی دیگر از مؤمنین در

آن بلد برقرار بودند

محمد بیگ چپارچی که رئیس آن دوازده نفر مردم بود ایمان به آنجناب آورده من خود او را ملاقات نموده بعد از مراجعت دیدم او را در نهایت اخلاص بحدی که همینکه اسم شریف آنحضرت مذکور میگرددید میگریست از ایشان جويا شدم که خوارق عادات

از آن جناب چه دیدی فرمودند بحق حضرت خداوند قسم یاد مینمایم که از آن سید امکان بجز خوارق عادات چیز دیگر مشاهده ننمودم و تفصیل زیادی ذکر نمود از آنجمله فرمودند که هنگامی که مرا مأمور نمودند که مستحفظ آنجناب بوده باشم اول آنکه من درست حق ایشان عارف نبودم ولی شنیده بودم که سید بزرگواری است لهذا در فطرت خود که نظر مینمودم دوست نمیداشتم که من محصل ظلم و جور بالنسبه بانجناب بوده باشم یک دو روزی تمارض نمودم که شاید این امر را که مثل بابی بوده باطنه فیہ الرحمه و ظاهره من قبله العذاب بدیگری حواله کند و نمیدانستم که قلم فضل خداوند این فرمان سعادت را در دفتر خانه غیبی بنام من رقم فرموده لهذا عذر را از من نپذیرفتند ناچار روانه شدم حضرات سوارها تابعین من یکشب قبل از من خدمت حضرت رسیده بودند نظر بانکه کار اهل ظلم ظلم است خصوص در اول ملاقات بجهت استحکام امر خود لهذا یک بیشرمی در اطافرا از پشت مقفل نموده که مبادا آن نقطهء محیط بر اهل امکان بگریزد صبح که آمده بودند دیدند که در باز شده و آنجناب در کنار نهر مشغول بوضو ساختن میباشند بقسم تغیر و سوء ادب عرض نموده بودند که در را باز نموده فرموده بودند که من دست گذارده باز گردید خواسته بودند که قدری درشتی نمایند درد دل شدید ایشانرا عارض شده بود که خودشان هم متذکر شده بودند و لهذا خودرا بر روی خاک

انداخته عجز و الحاح زیادی نموده آن یکتا در بحر عفو و فضل از تقصیر آن مقصرین بخداوند گذشتند فی الحین شفا یافتند.

(حاجی میرزا جانی)

--- صفحه ۴۱ ---

و از جمله مراکز مهمه این امر در آذربایجان قریه میلان بود که اهالی بشدت تمسک و میلان باصول و فروع و فرائض و سنن دینیه و بستگی بطریقت شیخیه اشتها داشتند و در فجر ظهور بواسطه ملا یوسفعلی اردبیلی مهتدی بانوار بدیعه شدند چنانکه مفصلاً در بخش سابق آوردیم و شهرت عدت و قدرت و شجاعتشان پیوسته موجب اندیشه و احتیاط معاندین گردید و حاجی محمدتقی و حاجی احمد پسران حاجی علی اکبر اعرف و اسبق و اعرق بایمان آنقریه اول طبیعی متنفذ و مکرم و دوم تاجری متمول و محترم در اوائل ظهور جدید بواسطه ملا یوسفعلی مذکور مهتدی گشته بهدایت دیگران پرداختند و حاجی محمدتقی در سفر اول حضرت بتبریز فیض دیدار آن بزرگوار یافته مورد ملاحظت و عنایت شد و در سنین سجن ماکو و چهریق مبالغ مهمه از اموال و نقود خویشرا تحت اراده و اختیار اعلی گذاشته گنجینه نقود و امین رجوعات مالیه گردید و حضرت برای زائرین که از اطراف بارض سجن میرفتند و برای علما و اصحاب خصوصاً ملا باقر حرف حی حواله و خط الوصول میدادند و بواسطه او مصاریف

عطا مینمودند و او را در کتاب الاسما بتطبیق عدد ابجدی مم تقی که شهرتش بود فتیق نام نموده عنوان توقیعات صادره را بسم الله الافتق الافتق فرمودند و حاجی احمد بتطبیق عدد ابجدی حاجی میلانی که شهرتش بود بلقب اسبق ملقب گشت و کیفیت دعوت حاجی محمد تقی از حضرت بمیلان و تجلیلات و ضیافتی که در محل معروف بیانق فراهم آورد در بخش سابق گذشت و اکثر اهل قریه مذکوره در ایام اعلی اظهار ایمان نمودند و برخی از ایشان بارض سجن شتافته بزیارت فائز گشتند و بعد از واقعه شهادت کبری عباس نامی از ایشان خود را بتبریز رسانده باتفاق حاجی محمد تقی و دیگران در ربودن جسد سعی نمود و عبا گسترده جسد را در آن نهاده بدر برده مستور و مکتوم کردند و در آن ایام پر بیم و خطر برای خوف و احتیاط از دولت ذکر کارخانه و محل دفن را هرگز نمینمودند و

--- صفحه ۴۲ ---

هر وقت از عباس سؤال شد باین عبارت جواب گفت که ذکرش حرام است در شبی آمدند و جسد را بدر بردیم و عبا خونین را در کارخانه میرزا هاشم شستیم و جسد مطهر اکنون محفوظ و مصون است و چون دولت عزم استیصال این طائفه نمود بایان میلان محل حمله و هجوم شدید واقع شده اموال بیغما و غارت و نفوس بحبس و اسارت افتاد مأمورین خونریز پیاده و سواره از تبریز ریخته خانها را محاصره و اموال و اثاثیه را جمع و تاراج کردند و نفوس را دستگیر نموده همی چوب زده نقود گرفتند و اعدا محلی و متعصبین قرا اطراف بتهییج و تحریک حکومت و مأمورین پرداخته هدایت و مشارکت با

مهاجمین کردند و در آن هنگامهء گیر و دار و تاخت و تاز اشرار هر که از رجال بایبه توانست سر بکوه و بیابان نهاده متواری شدند و برخی که پناه بخانه متنفذین از مسلمین برده دستگیر گشته بعضی بهلاکت رسیدند و مأمورین حکومتی نیمه شب بخانهها ریخته آنچه از بایبان بدست آوردند از بستر خواب بیرون کشیده همه را با اذیت و آزار و ذلت و خواری بسیار در یک محل ببند و زنجیر نهادند و در حالیکه ناله و فغان از صغار و نسوان مرتفع بود اسیران را بشکنجه و عقاب گرفته مطالبه درهم و دینار نمودند و یک یک را بفلک بستند و زدند و هر مبلغ توانستند اخذ کردند و خانهها را با اثاثیه و اموالیکه حمل و نقل نتوانستند آتش زده سوزاندند و برادران افتق و اسبق را با اسیران دیگر مغلولا بسمت تبریز کشیدند و از میلان تا تبریز همه را دست بسته و پیاده در جلوی سواران رانده هر یک را بنام و لقب یکی از شهیدان صحرای کربلا بنوع سخره و استهزای خواننده جور و جفا نموده با لوم و شتم و لطم بشهر رسانده بمحبس دولتی انداختند و در قید و کند نمودند و از آنعه فقط حاجی محمد تقی از چنگ مامورین در آمده بقنسولخانه روس پناه برده مستخلص شد و نیز حاجی احمد با دو جوان نوری محمد حسن و محمد جعفر نام بخانه رئیس سواران توقیف شدند و با برخی دیگر بعد از مدتی که در

--- صفحه ۴۳ ---

حبس بسر بردند آنچه از مال و منال توانستند بظالمین داده از محبس در آمدند و مامورین دیگر محبوسین را از تبریز بطهران برده در انبار دولتی حبس نموده بانواع سختی معذب داشتند و تفصیل این

احوال را در بخش لاحق میاوریم و ایام مؤمنین میلان بدینطریق از تشدید و تضییق گذشت و نیز آوردهاند که کربلائی محمد حمزه از معاریف متقدمین بایه میلان هنگامی که قلعه طبرسی مازندران پیا شد در سن جوانی با برادرش بعزم نصرت اصحاب از میلان بطریق گیلان رهسپار شد و چون به لاهیجان رسید در بازار با برخی از بایان تصادف کرده ویرا شناختند و از خاتمه امر قلعه مازندران و فاتحه واقعه زنجان خبر دادند لاجرم هر دو بزنجان شتافته نزد جناب حجت رسیدند و آن جناب ایشانرا چندی نگهداشته مهمان نوازی نمود ولی اجازت مشارکت در مدافعت از اعدا نداد و باصحاب چنین گفت ایندو تن مهمان وارد بر ما هستند نمیخواهم ببلیات ما دچار شوند و نفوسی را برای محافظتشان از تعرض محاربین مهاجمین از سپاهیان و معاندین همراه نمود تا از خاک زنجان سلامت خارج شدند و بوطن مراجعت نموده با سائر بایان بطریق مذکور گرفتار تعرضات اعدا بودند و در غایت خوف و اضطراب میزیستند و نیز حکایت کردهاند که نوبتی عباس نام بقال بابی را در میدان میلان بفلک بسته بقصد اهلاک چوب زدند و آنمظلوم در خاک و خون می غلطید و تنی دیگر از بایان را که مخفی بود چنان بیم و خوف گرفت که طاقت درنگ نیاورده خویش را بیرون کشیده از میلان بگریخت و بتبریز رسید و در خانه ابن عمش ملتجی و مخفی گردید ولی صاحب خانه را ترس و اضطراب احاطه کرد و از آن اندیشه نمود که ملاها و اعدا از اختفا بابی میلانی در خانهاش خبر یابند و جان و مالش را هبا و هدر سازند لا جرم بخانهء مجتهد رفته خبر داد که عمو زاده بابی من بخانها درآمده پنهان است مجتهد فی

الحال گروهی از سفاکان بیباک را فرستاد تا آنمظلوم را از خفا بیرون کشیده بروی بر زمین محکم کرده

چندان چوب زدند

--- صفحه ۴۴ ---

که بر پشتش خون بست و پوست از جای کنده شد در آنحال زنی عبور مینمود برای فوز بثواب اخروی لگدی چنان بر پشت مجروح نواخت که نعل کفش بر جراحتها نقش بست مردی را بر حال آن نیم کشته رحم آمد ویرا بر دوش کشیده از بین دست و پای ظالمین قاتلین بیرون برد و جمعیت حاضرین از هر طرف آبدهن بر او انداختند و او ناچار با یکدست جسد نیم مقتول را بر شانه خود نگهداشت و با دست دیگر بزاق و بصاقها را از روی و ریش خود پاک کرد و مظلوم مضروب پس از دو یا سه روز ازین جهان در گذشت و برخی دیگر گفتهاند که از بایان میلان حاجی علی داماد بیرم بیگ باصحاب قلعه طبریه ملحق شده بدرجهء شهادت فائز گشت و آقا حسین بن کربلائی عباس در واقعهء زنجان بامداد احباب رفته داد شجاعت و مردانگی را داده عاقبت از جام شهادت نوشید و حسین میلانی مشهور در هنگام شهادت حضرت اعلیٰ بتبریز بوده بشغل نساجی اشتغال داشت و چون حاجی اللهیارخان جسد مطهر آنحضرت را گرفته تسلیم حاجی سلیمانخان نمود جسد مظلوم را بکارخانه حسین مذکور آورده محفوظ داشته بعداً بطهران بردند و حسین مذکور با حاجی سلیمان خان بطهران رفت و در همان یوم که حاجی را شمع آجین کردند حسین مذکور را نیز بتوپچی ها سپردند تا ویرا عریان نموده با کتاره پاره پاره

کردند و شرح احوال حسین مذکور و کیفیت شهادتش را در بخش لاحق و خاتمهء اوضاع میلان و احوال برادران افتق و اسبق را در بخش ششم میاوریم.

و نیز در قریهء سیسان واقع بمسافت هفت فرسنگی سمت شرقی تبریز اهالی بواسطه حاجی اسد الله نامی از دهاقین آنجا قبل از ظهور این امر تربیت روحی ه دینیه یافته منتظر و مترصد ظهور مقصود شدند که از سوی شرق بیاید و روح خالص دین و تنزیه و تقدیس را منتشر سازد و شرب دخان را براندازد و رایات ضلال را برافکند و حاجی مذکور مردی امی و زاهد و عابد و متعزل و مرتاض بود چندی در کوه سهند معروف

--- صفحه ۴۵ ---

سمند ریاضت در میدان عزلت جولان داد آنگاه روی بسیر و سفر نهاد و سنینی سائر بلاد و معاشر با نخبه عباد گشت تا بملاقات شیخ جلیل احسائی رسید و بانوار معارفش مهتدی و متنور گردید مراجعت بسیسان نمود اهالی مقدمش را مغتنم شمرده باستفاده و استفاضه پرداختند و بشدت ورع و طهارت قلب و کثرت عبادت آنانرا رهبری کرد و قرب ظهور موعود و تفسیر علائم و صفات معدود آنحضرت را بنوع مستوفی همی بیان داشت و عناکب اوهام و حجب افهام را رفع و خرق نمود گویند پیوسته میگفت پیر طریقتم شیخ احسائی موطن حضرت موعود را اقلیم هشتم که عالم مثال و هور قلیا است و مشرق مغرب آنرا جابلسا و جابلقا خواندهاند معین فرمود و البته ورود از آنعالم روحی باین عالم جسمی جز بطریق ولادت

نخواهد شد و نیز همیشه بیان مظلومیت و بلیات واردهء بر آنحضرت را نموده بمردم میگفت هر وقت ببینید علمای اسلام بمضادت یکتن اتفاق کرده حکم بر ضلالت و کفر و فتوی قتلش دادند یقین کنید که همان مهدی موعود میباشد و عبارات سادهء دهقانی چنین مثل میزد که هرگاه مستی تخم گل در محلی بکارید و ریشه دوانیده از محلی دیگر سر برآورده سبز شود نخواهید گفت ای تخم شما را در آنجا پاشیدهام چرا از محلی دیگر روئیدهاید و بتغییر مکان توجهی ننموده چون همان آثار و خواص و رنگ و عطر را دارند بی تامل قبول خواهید نمود آورده اند روزی حاجی اسد الله با جمعی از اهالی سیسان بتبریز بود و در یکی از معابر با ملا محمد ممقانی مصادف شد که با گروهی پیاده و سواره در اطرافش میگذشت و ناظرین و عابریں دم بدم باو سلام داده تعظیم و اکرام مینمودند حاجی اسد الله از او دوری کرده روی برگردانیده گفت ای سنان بن انس پس همراهان بدو گفتند آقا نمیشناسی حجة الاسلام ممقانی و از پیروان شیخ و سید است جواب داد من از همه بهتر میشناسم و شما نمیدانید که ازین خبیث چه خطای عظیمی ظاهر خواهد شد و در آنحال و مقال قطرات اشک از چشمانش جاری بود و نیز

--- صفحه ۴۶ ---

گفتهاند که حاجی اسد الله مکرراً اظهار مینمود که من رائحه طیبه حضرت موعود را از ناحیه شیراز استشمام مینمایم و یکی از اصحابش آقا اسد نام لیالی و ایام حیات را بحالت جذبہ پایان برد و بین العموم بنام اسد دیوانه شهرت یافت و بهمان حال در گذشت و دیگر از اصحابش شیخ نجف نام اهل قریه لیوان

واقع در چهار فرسنگی تبریز بود که بعد از اعتکاف و ریاضت بساط ارشاد بگسترده و چند تن از ملاهای تبریز بدو ارادت گرفتند و از جمله پیروانش ملا جبار معلم بود که بحفظ قصائد و اشعار شعراً اشتهار داشت چنانکه هر قصیده از قصاید شعراً چون بنظر میگذشت و مطلعش را میخواندند او تا مقطع قصیده از حفظ میگفت و در ورود حضرت نقطه اولی بتبریز فائز بلقا و ایمان گردیده مجذوب شد و بحال جذبه در معابر تبریز هدف سنگ و کلوخ اطفال بود و عاقبت ملاها تحریک کرده ویرا بقتل رساندند و بالجمله حاجی اسد الله مذکور مرشد و مراد مشهور سیسانیان سالهای متوالی گروه اهالی را عارف و مستعد و مهیا ساخت و در قرب وفاتش اهالی را جمع کرده خبر بوصول اجل داده وصایا را یک یک بیان نمود و گروهی خواستار شدند که پسر خود را جای خویش منصوب دارد ولی عدم لیاقت فرزند را اظهار داشته گفت صاحب حقیقی شما بزودی میاید و ملا اسد الله را موقتاً تا زمانی که موعود منتظر جلوه نماید ملجأ روحانی معین کرد و تقریباً در حدود سال ۱۲۵۸ ه. ق وفات نموده در قریه مدفون گردید و نصایحش هنوز در سمع سیسانیان بود که حضرت نقطه اولی بتبریز آمده صیت و صوت مبارکش باطراف رسید پس برخی از آنان بعزم لقا بتبریز رفته اطلاع از ظهور یافتند از آنجمله کربلائی نجفقلی که عمویش سعادتقلی نام متوقف تبریز بوده مأموریتهای حکومتی مییافت بتبریز شتافته از عمو خواهش کرد تا بمستحفظین مبلغ یکتومان داده تقاضا نمود که ویرا بملاقات حضرت برسانند و آنان وعده داده مبلغ مذکور را گرفتند ولی وفا نکرده چنین اظهار داشتند که این ممکن

نیست چه اگر بسمع دولت و مجتهدین رسد هر چهار را بقتل رسانند و اهالی از جهت صدق بشارات و مواعید مسموعه نسبت بانحضرت محبت حاصل کردند و فی الحقیقه برای تربیت یافته گان حاجی اسد مذکور حاجب و مانعی در ایمان بدیع نبود و آنقریه بنام قریه بایان مشهور گشت ولی از معارف و احکام بدیعه بی اطلاع ماندند تا بنوعیکه در بخش سادس میاوریم در پرتو انوار ابهی قوام و دوام یافتند و از بلاد نامدار این امر در آذربایجان ارومیه (رضائیه) میباشد و تفصیل اوضاع و عمارت دار الحکومه آنجا که محل توقف حضرت واقع شد در بخش سابق آوردیم و از مؤمنین متقدمین آنجا ملا جلیل عالمی جلیل و واعظی نادر المثل از طائفه شیخیه و اصحاب سید رشتی بود و صورت سؤال و جواب کتبی فیما بین او و سید که بین افاضل شیخیه شهرت و تداول داشت برای شهادت بر عظمت مقام علم و معرفت و محرمیتش نزد سید کافی است و چون در شیراز بزیارت حضرت باب اعظم رسید تمامت علامات و اوصاف را در هیکل مبارکش مشاهده کرد و فائز بایمان شده در سلک حروف حی منسلک گشته مأمور دعوت و تبلیغ امر گردید آنگاه در قزوین اقامت جسته بهدایت نفوس پرداخت و توقیعات رفیعه که در جواب مسائل وی صدور یافت مشهور و معروف است و ملا جعفر قزوینی در بیان احوالش چنین نوشت که ملا جلیل اردوبادی بعد از بردن ربّ اعلیٰ بماکو بقزوین تشریف آوردند و در خانه حاجی ملا ابو تراب واعظ منزل کردند چون حقیر این خبر شنیدم هم خودم بخدمتشان رسیدم و هم جمعی را از

اغیار خبر کردم که بخدمتشان رسیدند و بکرات خدمتشان رسیده سؤالات کردم در جواب مضایقه داشتند یعنی باهل مجلس اطمینان نداشتند ایشانرا بخانه خود برده و شبی چند بخدمتگذاری مشغول بودم الحق عند الله و عند اولی الامر جلیل القدر بود که در حقشان ربّ اعلی روح ماسواه فداه فرمودهاند ما صغر جسمک و کبر سؤلك و مدتی در قزوین ماندند و تأهل اختیار نمودند یعنی آقا هادی پسر حاجی الله ویردی

--- صفحه ۴۸ ---

و حاجی اسد الله علیهما بهی الله زنی از خویشان خود باو دادند و متحمل مخارج شدند و اصحاب نیز معاونت میکردند و در حکایت حاجی ملا تقی برغانی فرار بمازندران نمود و بدرجه رفیعه شهادت رسید دیگر از معاریف مؤمنین ارومیه ملا امام ویردی از طبقهء علما بود که بواسطه علما اصحاب فائز بایمان جدید شده پیوسته با آنان معاشرت و مصاحبت یافت و بعد از واقعهء شهادت کبری بر قرار بود و از جملهء واقعات مهمه تاریخیه در آن بلد اخذ یگانه رسم حضرت است که در صفحه هستی یادگار از آن بزرگوار پاینده و بر قرار میباشد و حاجی معین السلطنه بیان آنرا باین مضمون آورد در آن ایام آقا بالابیک شیشوانی (شیشوان قریه معموره معتبری در ساحل دریاچه ارومیه در سمت شرقی بحیره واقع و ایستگاه کشتی از طرف مراغه و ملک شاهزاده ملک قاسم میرزا و مسکن اولاد و سلالهء اوست و آقا بالابیک نقاشباشی از اهالی آنجا بود و نگارنده با وی ملاقات نمود پیرمردی خلیق و همواره بشاش بود)

بشرف ایمان مشرف گردید و از آنحضرت اجازه گرفت که تصویر مبارک را رسم نماید و ترسیم نمود و آن تصویر بعد از آقا بالابیک در پیش میرزا محمود ولد آقا بالابیک بود که در پیش امامقلی میرزا خلف شاهزاده ملک قاسم میرزا منشی و محرر بود تا در

حدود سال ۱۲۹۹ هـ . ق حضرت عبدالبها حسب الامر جمال ابھی رسم مزبور را خواستار شد لذا میرزا علیمحمد ورقا شهیر از میرزا محمود گرفت و بواسطهء حاجی ملا علی اکبر شهیرزادی مشهور

ورقا دو قطعه رسم حضرت نقطه اولی بدست آورد اول را که رسم اصلی بود بنوع مذکور ارسال عکا نمود و دوم را که از روی رسم اول رسم شد برای خود نگهداشت تا چون در سال ۱۳۱۳ هـ . ق چنانکه در بخش هفتم مینگاریم در زنجان دستگیر گشت و تمامت کتب و آثار نفیسه‌اش ضبط حکومت گردید رسم مذکور در ضمن آن اشیا بدست علاءالدوله حکمران زنجان و در دست دولتیان افتاد و بالاخره نسخه دیگر از رسم مذکور در خاندان دخیل مراغهء بر جای بود و در این سنین حسب دستور محفل ملی بهائیان ایران بطهران آوردند و بحیفا نزد یگانه مولی و مقتدای اهل بها ارسال شد و اما نسخی دیگر از رسم مبارک که متداول و منتشر است رسم تقریبی میباشد

--- صفحه ۴۹ ---

که بعزم تشرف بساحت مقدس عکا وارد تبریز شده بود بمحضر ابھی فرستاد و تصویری دیگر از روی همان رسم آقا بالا بیک نقاشی شده بود آنرا نیز در حدود سنه ۱۳۲۰ هـ . ق آقا سید اسد الله قمی مشهور

تحصیل نموده در بلدهء خوی جوف جعبه نهاده توسط میرزا یوسف خان لسان حضور که عازم ارض عکا بود گسیل داشت و اکنون این دو تصویر در ارض مقصود است و نگارنده هر دو را زیارت نموده است و از مشاهیر متقدمین و حروف حی از اهل آذربایجان ملا یوسف اردبیلی از افاضل تلامذه شیخ احسانی و سید رشتی واعظی شهیر و قلیل النظیر بود و از حقائق و دقائق مطالبشان آگاهی کامل داشت و او را محرم اسرارشان میدانستند و در ایام سید در بسیاری از مواضع و مجامع ذکر نمود که نورین نیرین دو مبشر قائم موعودند پس جمعی از نامجویان اصحاب سید امثال میرزا حسن گوهر و حاجی محمد کریم خان از نشر این سخن اندیشه و هراس کرده خوف تعرض مجتهدین برایشان غلبه یافت و چند بار شکایت نزد سید برده اظهار داشتند که هرگاه اعدا این سخن بشنوند با همه غلی که در دل دارند وسیله و بهانه بدست آورده فتنه هائله پیا نمایند و سید چنین گفت شما بسخنان ملا یوسفعلی گوش ندهید و تعقیب نکنید و این واقعه چند بار مکرر شد و آنان شهرت دادند که سید ملا یوسف را رد و طرد نمود ولی ملا یوسف اعتنا باقوال و اعمالشان نکرد تا روزی در حالیکه سید در بین الصلوتین مشغول بادعیه و اذکار بود پیش رفته نزدش نشست و دست بوسی و مصافحه بجای آورده گفت سیدنا ترا بجده ات فاطمه زهرا سلام الله علیها سوگند میدهم آنچه حقیقت امر است بدون تقیه و احتیاط بفرمائید آیا من درست فهمیدهام یا براه خطا رفتهام سید سخنی نگفته دستی بر دهن خود گذاشته با انگشت سبابه دست دیگر از زیر گوش

چپ و زیر زنج تا زیر گوش (xراست) خطی کشیده ساکت ماند ملایوسف عرض کرد مولانا نفهمیدم

زدنی بیانا سید گفت مگر این خبر مسطور در کتب اخبار و آثار ائمه اطهار را فراموش

--- صفحه ۵۰ ---

کردهء که من اذاع سرتا یجد الم الحدید تو صحیح و درست فهمیدهء و لکن موقع اظهار و اذاعه این گفتار نیست افشا اسرار ما مکن و بیقین مبین بدان که صاحب ظهور الساعه درین محضر حاضر میباشد و بعد از من اظهار امر خواهد نمود و ملا یوسف را سکون قلب حاصل شده سکوت نمود و پس از وفات سید در نهایت بیصبری منتظر طلوع هدایت کبری بود و بنوعی که در بخش سابق آوردیم بشیراز رفته فائز بلقا و ایمان بدیع گشته از حروف حی محسوب گردید و حسب الامر برای نشر این امر دامن بالا زده سفرها نمود مخصوصاً در کرمان علم هدایت بلند کرد و حاجی محمد کریم خان بممانعت و مقاومت برخاسته نگذاشت در آنشهر توقف نماید و بکرات در شأن وی چنین گفت که ملا یوسفعلی اگر در حسن تقریر و جذابیت کلام برتر از ملا حسین بشرویه نیست چندان کمی هم از او ندارد و نیز در آذربایجان جمعی را مهتدی نمود و جمعیت بایه قریه میلان باهتمام و اثر کلام او بر قرار شدند و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که ملا یوسفعلی در میلان مکرراً گفت که در ایام سید رشتی یک اربعین بمسجد کوفه اعتکاف نمودیم و در یوم چهلم شبانی رسید و

صورت خواب خود را بیان نموده تعبیر خواست رؤیایش این بود که آفتابی را دید از شیراز بلند شده عالم را روشن کرد من گفتم این خواب رهنمای ما است و دانستم که باید طرف شیراز سفر کنیم و چون اهالی میلان بواسطه ملا یوسفعلی تصدیق این امر کردند برای اطاعت نهی از شرب دخان سرقلیانهای نقره را جمع کرده در استخری که جلوی قریه بود ریختند و ملا جعفر قزوینی نوشت که ملا یوسف اردبیلی مؤمن وحید بود و در بدو ظهور بقزوین آمد چه که سید مرتضی نامی از اجلهٔ علمای شیخیه و صاحب تصنیف و تألیف سه سؤال بسجن ماکو نزد رب اعلیٰ فرستاد و حضرت جواب سؤالات بملا یوسفعلی دادند که بقزوین آورد ولی خط اصل را نگهداشته سواد را بسید مذکور داد و سید متغیر شده گفت ملا یوسفعلی مخالفت قول

--- صفحه ۵۱ ---

خدا کرد و بایستی عین خط را ایصال دارد و مکرراً در مجالس و محافل میگفت دو سؤال را محتمل بود جناب شیخ و سید جواب دهند ولی سؤال سوم را جز امام زمان قائم منتظر احدی نمیتوانست جواب گوید و شرح سورهٔ بقره از کلمات رب اعلیٰ را بخط خود نوشته چندین بار بمن گفت که جناب شیخ و سید قادر بر اتیان مثل این نبودند و مردم را تحریص و ترغیب نموده تبلیغ میکرد و نوبتی ملا یوسف بخانه حاجی اسد الله فرهادی حضور یافته آیات بدیعه را با شرف و شوق و حال و جد میخواند من باو عرض کردم ایجناب روی بقبله جالس شوید و با خضوع و خشوع بخوانید این احوال شما محبوب نیست

در جواب گفت صبر کن تا حبیب بیاید و بتو بفهماند و حاجی معین السلطنه نوشت که در ایام حبس و توقیف حضرت نقطه اولی در آذربایجان که غالباً فیما بین مردم گفتگو و همه‌را جمع بان بزرگوار بود روزی ملا یوسفعلی اردبیلی بمجلس ملا محمد ممقانی وارد شد و ملا محمد با حصار مجلس درباره آنحضرت سخن گفته این جمله را تکرار کرد که نه تنها من بلکه تلامیذم نیز میتوانند مانند آیات سید باب بنویسند پس ملا یوسفعلی بلا درنگ قلم و قرطاس بیرون آورده نزد او بر زمین نهاده گفت حالت حاضره مجلس را بدون تفکر و سکون قلم بلحن آیات بنویس ملا محمد سکوت اختیار کرد ملا یوسفعلی گفت اگر عربی دشوار است فارسی بنویس ملا محمد همچنان ساکت بود ملا یوسف گفت از تلامذه خود هر که را مقتدر میدانی اجازت ده و ملا محمد ساکت و حیران ماند ملا یوسف آیه فیهت الذی کفر را از قرآن بخواند و از مجلس بیرون رفت انتهی و نیز آورده‌اند که نوبتی با یکی از اهل علم که در عقیدت و عمل باحکام نجوم ولوع بود محاجه در خصوص امر اعلی نمود و اعتراضاتش را یک یک جواب قاطع داد چندانکه معترض را موقع انکار بدست نیامد بالاخره زبان بشناخت گشوده گفت جمعی از عدول علما در آغاز اظهار عقیدت سید باب ظن جنون در حقش بردند و از اینرو حکم بکفر و قتلش ندادند ملا یوسف از وی

--- صفحه ۵۲ ---

پرسید که آیا جنون آنحضرت از ابتدا بود یا در اوان اظهار امر حادث گشت و بطلان شق اول معلوم بلکه ضروری از اقوال و اخبار کل معاصرین و آشنایان او است چه که احدی در کمال عقلش در امور مربوطه بمعاش و معاشرت شک ننمود و اگر گوئی بعداً حادث شد و برای کثرت مناجات و عبادات و دعوات در ایام اقامت در بوشهر پدید آمد پس او تاسی باجداد طاهرینش نموده زیرا آفتاب عربستان سوزانتر از آفتاب بوشهر است و ولوع آن بزرگواران در عبادات نیز منکری ندارد و شاید از همین جهت بود چنانچه در مواضع کثیره از قرآن منصوص است حضرت رسول عربی را علمای عدول زمان نسبت بجنون دادند و ملا یوسف بدینطریق تمامت حالات آنحضرت را باجداد عالیتبارش مقایسه نموده و شخص معترض در آخر کلام کلماتی را از آن حضرت نقل نمود که دلالت بر انکار تأثیر اقتراعات و افتراعات نجومیه در امور عالم و زندگی بنی آدم داشت و خواست بر کلام معجز نظام اعتراض نماید ملا یوسفعلی بی تأمل باو گفت اینهم برای تاسی باجداد عالیمقدار است مگر در ایوان اشعار منسوب بحضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب نخواندهء که مسطور است خوفنی منجم ابو خبل تراجع المرّیخ فی بیت حمل فقلت دعنی من اکاذیب الحیل المشتري عندی سو! و زحل فبهت الذی کفر و بالاخره ملا یوسفعلی بنوعی که در بخش دوم آوردیم در قلعهء مازندران داخل شده بنصرت امر مبارک قیام نمود تا بالاخره از جام لبریز شهادت نوشید و از او نسلی معلوم نشد

و در مراغه نیز قبل از طلوع فجر ظهور عالم تحریر و مدرس و واعظ شهیر متنور الضمیر حاجی

ملا علی اکبر حوزه علمیه فراهم کرده بساط درس و و عظم گسترده داشت اهالی را بقرب ظهور حجت

عصر دلالت نموده بشارت میداد و جمعی از فضلا و واعظین در پرتو تربیتش سر بر کشیدند و عامه مردم

آنحدود بانتظار ظهور موعود روز میشمردند و هنگامی که ندای این امر بشنیدند پی تجسس و تحقیق

--- صفحه ۵۳ ---

گرفته جمعی کثیر فائز بعرفان و ایمان شدند و بعداً دچار تضییقات و بلیات گشتند از آن جمله ملا احمد

ابدال اعتقاد و ارادت کامله باستاد داشت و پس از فوت وی بعراق عرب شتافته استفاضه از انوار و آثار

حاجی سید کاظم رشتی نمود و از اصحاب وارسته‌اش بشمار آمد و در جوارش به کربلا بماند تا هنگامیکه

آن سید جلیل وفات کرد و صیت حضرت باب اعظم بشنید و از شدت انتظار وقوت یقین بلا تأمل با همان

نعلین و عصا که بر دست و در پا داشت بشیراز دوید و زیارت منظور و مقصودش رسید و بشرف ایمان

بدیع نائل شد از حروف حی محسوب گردید و از آن پس پیوسته برای نشر این امر در مسافرت بود و

چند بار خود را بمحضر آن بزرگوار رسانده مأمور ابلاغ امر و واسطه ایصال توقیعات و آثار بعلم گشت

و توقیعات کثیره بعنوان وی او قلم اعلی صدور یافت **از آنجمله توقیعی است که در ایام سجن**

ماکو در جواب عریضه سئوالهایش در باب آیهء مودت فی القربی از قرآن صدور یافت و

هی هده :

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى افرغنى لمشاهدة قمص طلعة حضرة ظهوره فى وسط الجبال و الهمنى آيات وحدانيته فى بحبوحة لجة الجلال لان ادخل بها على بساط قدس كبريائه بالثنا عليه الى يوم المال فله الحمد حمداً لا يساويه

حمد و لا يشابهه حمد و لا يعادله حمد و لا يقارنه حمد حمداً يرفع على كل حمد و يملأ اركان الموجودات ثناءً مجد حمداً يملأ الكتاب نوراً و السماء جوداً و الجنة فضلاً و النار عدلاً و الارض قسطاً حمداً لا يعلم احد حقه الا الله و لا يعادله جزاً فى علمه حمداً يحبه و يرضاه و يجعله باباً للخروج الى مقام بهائه و ثنائه انه هو الولي المتعال الى قوله العزيز و ليس المراد بالقرابة التقرب الظاهرى بل المراد التقرب به روحى و من فى ملكوت الامر و الخلق فداه فى عالم الالاهية و التجرد و البداية و انه لا يتميز فى هذا العالم الا باجتماع القربين بان يكون عارفاً بحقه و مولداً من صلبه فاذا كان كذلك فهو ذو قرابة رسول الله صلى الله عليه و آله فى كل العوالم و آلا لو كان احد من نسله و لم

--- صفحہ ۵۴ ---

بك عارفاً بحقه فيعذبه الله بعذابين و ان كان عارفاً بحقه فيعطيه الاجر مرتين و ان ذلك من فضل الله على هذه السلسلة العلية المولدة من الشجرة الالهية التى هى ليست بشرقية و لا غربية الى ان قال و ان اليوم كل يفتتن بما انا صبرت فى سبيل الله و رضيت بقضائى الله بالسكون فى الجبل ليتمتحن النفوس و يمحص

القلوب في حكم تلك الاية الشريفة قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في القربى و اتباع الناس حكم قرابة رسول الله ص فما اعظم امر الله و اعجب حكمه الم احسب الناس ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم الخ و قال الامام لتغربلن الخ و لقد بلغ الامر الى الكل و افتتن الكل في يومى هذا فمن حزن لموقفى و لا يستطيع دون ذلك فقد استمسك بالعروة الاولى و الحبل الاكبر و من رضى على ذلك و لو بقدر خردل فقد دخل في الفتنة الدهميا الصميا الصيلم و ان فيه المشية من عند الله فاسئل الله ان يخلص الكل لايام عزته و يغفر عن المؤمنين بفضلته و عنايته انه هو المنان المقتدر الوهاب لا يتعاضمه شئ في السموات و لا في الارض و هو على كلشئ قدير." و از شدت ايمان و اخلاص همه جا اطاعت امر و رضای آنحضرت را نموده در كل مواقع خطر حاضر بود در هنگام صدور حكم عليكم بارض الخا بخراسان شتافت و در واقعه بدشت نیز حضور داشت و چون هنگامه قلعه طبرسى بپا گشت از اصحاب قلعه شد و بهمت و شجاعت و انقطاع تام كوشيد تا شربت شهادت چشيد و از او نسلى معلوم نشد.

و ديگر ملاحسين دخيل و برادرش ملاعلى و ملاحسين از تلامذه حاجى ملا على اكبر مذكور و عالم و فاضل و واعظ و خوشنويس و شاعر ذاكر مصائب خاندان رسالت بود اشعار بسيار بتركى در مرثى سرود دخيل تخلص مينمود و ديوانش مطبوع و متداول نزد مصيبت خوانان آذربايجان است و در ايام اقامت در كربلا و تلمذ نزد سيد رشتى با جناب ملا حسين بشرويه در يك جا ميزيستند و بشغل كتابت

---ص ۵۵---

آثار و کتب شیخیه اشتغال ورزیده نقودی بدست آورده معاش نموده برفیقش نیز مساعدت میکرد و پس از فراغت از تحصیلات علمیه بوطن برگشت و بعد از چندی فائز باستماع ندای حضرت باب الله الاعظم و ایمان باین امر گردیده از علمای بایه شمرده گشت و در ایام سجن چهریق پیوسته نزد آنحضرت تشریف جسته ذکر مصائب ائمه اطهار برای آن بزرگوار نمود و پس از واقعه شهادت کبری سنین چند در مراغه برقرار بود و بمراعات احتیاط از مخاطر شدید مصون ماند و معدلک چند بار دچار هجوم اشراک گردید ولی چون اشعار مرثیاتی منتشر و متداول و خود از ذاکرین مصائب ائمه بود از وی در گذشتند و برادرش ملاعلی نیز از معاریف علمای بایه بود و در قریه خرمازد واقع بقرب یک فرسنگی مراغه سکونت جست و جمعی را مهدی ساخت و شرح خاتمه احوال و خاندانشان را در بخش ششم میاوریم و از نسخه ناتمام بخط میرزا حسینخان دخیلی ابن ابن الدخیل در اینجا نقل مینمائیم و هی هده " دو برادر بودند از سلسله علمای ملا حسن و ملا حسین متخلص بدخیل از تلامذهء جناب شیخ مرحوم و بعد در حضور حضرت حاجی سید کاظم موحوم مشغول تحصیل علوم دینیه بودند و همیشه در حضور سید مرحوم از مسائل دینیه حل مشکلات مینمودند . موقعیکه حضرت اعلی روح ما سواه فداه تشریف فرمای عتبات

بودند ملا حسین دخیل در حضور سید بزیارشان (×بزیارتشان) مشرف و مجذوب خلق و خوی حضرت
اعلی گردیده و شب و روز در فکر و خیال بود که این سید جوان تاجر کیست و چه کاره است که
محبوب خاص و عام و جذاب قلوب است و چند نفر که باهم رفیق موافق بودند از جمله ملا احمد
ابدال مراغهء و آقا محمد حسن و آقا محمد حسین مشهور بخاله اوغلی مراغهء و ملا علی اردبیلی اکثر
اوقات از حالات و حرکات حضرت اعلی صحبت مینمودند پس از صعود حضرت سید مرحوم اصحابش
متفرق گشته و از هر که صدائی می شنیدند بنا بفرمایشات حضوری سید مرحوم بجستجوی صاحب امر
میرفتند

--- صفحه ۵۶ ---

تا اینکه اکثری از اصحاب بشیراز رفتند ملا حسین دخیل بمراغه آمده و بالای منابر بمواعظ و بشارات سید
مرحوم بظهور صاحب امر مردم را دعوت و آماده مینمود تا اینکه در شیراز حضرت اعلی اظهار امر
فرمودند و این خبر بوسیلهء ملا احمد ابدال بسمع ملا حسین دخیل رسید بدون اینکه آنی توقف نماید
مایل گردیده و رخت سفر بربست و عازم شیراز گردید و غافل از اینکه حضرت اعلی بمکه مشرف شده در
بین راه بملاعلی اردبیلی رسیده از او بعضی تحقیقات نمود و ایشان بعضی مسائل را جواب داده و توقیعی
از حضرت اعلی که زیارت نامهء حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحية و الثناء و سوره دعای توسل را داد
دخیل مرحوم که این مناجات و زیارت نامه را زیارت نمود فی الحین ساجد شده متذکر که یس هذا الا

من عند الله و از آنجا مراجعت نموده بهر شهر و دهی که میرسید اشخاصیکه از سلسله شیخیه بودند مژده ظهور را میداد و تبلیغ بمقام ذکریت مینمود در مراغه چند نفر مؤمن و موقن گردیدند پس از آن عازم اصفهان شد که در بین راه در نزدیکی تبریز بحضور حضرت اعلی مشرف گردید و از آنجا عازم مازندران و بدشت شد بحضور حضرت بهی الله مشرف و در خدمت حضرت طاهره بودند پس از مختصر مدتی عازم و باذربایجان آمده و مشغول بمقام باییت شد در مراغه علمای متشرعین که قبلا با طایفه شیخیه ضدیت داشتند بمقام عناد بر آمده باب تکفیر و سب و لعن گشودند دخیل مرحوم دیگر نتوانست در مراغه بماند با تبدیل لباس از شهر خارج و عازم ماکو گردید علیخان ماکوئی و سایر خوانین ماکو بمناسبت اینکه از علمای و از محبین ائمه اطهار است احترام و محبت مینمودند و شبهای جمعه در مجلس ذکر مصیبت حضرت سید الشهدا را مینمود و اکثر اوقات بحضور مبارک مشرف میشد و روزی هم مشرف شده امر فرمودند از روضه جدّم بخوان خود حضرت اعلی سر پا ایستاده و دخیل مرحوم دم در شرحی از واقعه کربلا میخوانند عبائی که ملبوس تن مبارک بود عنایت میفرمایند و موقعیکه

--- صفحه ۵۲ ---

حضرت اعلی را از ماکو بطرف تبریز حرکت میدهند دخیل هم مراجعت مینماید و در رضائیه با ملا امام ویردی مرحوم که از جمله تلامذه سید بود ملاقات نموده و کرات در حضور مبارک بودند و بعضی از احوالات و اعجاز که در رضائیه از حضرت اعلی رخ داده در سایر تواریخ مذکور و مسطور است پس از

چند روز برادرش حاجی ملا حسن نزد آقا محمد تقی که از اجله علمای مراغه بود رفته و از او استمداد خواست و او قول داد که بنویسد دخیل بمراغه بیاید و کسی نمیتواند باو اذیت و آزار نماید حاجی ملا حسن کاغذی برضائیه مینویسد و دخیل را بمراغه احضار مینماید دخیل که بمراغه میرسد اول با آقا محمد تقی مرحوم ملاقات میکند ایشان میفرمایند عقیده چیزست قلبی و نمیتوان کسی را مجبور بترک عقیده نمود ولی باید شما هم در صحبت ملاحظهء حال طرف مقابل را نمائید بعد از آن با حسین پاشاخان امیر پنجه که یکی از پسران احمد خان بیگلریکی بود ملاقات نموده و ایشان خود و عیالش اظهار ارادت مینمایند همچنین با اعیان و امرای ولایت باب مرآوده گشوده از جمله عبد العلی خان سرتیپ توپخانه شیفتهء صحبت او گردیده و مؤمن و موقن بامر مبارک میشود . دخیل چند روزی باسودگی در مراغه میماند که خبر مراجعت حضرت اعلی بچهریق میرسد دخیل مجدداً بار سفر بسته و عازم چهریق میشود در کهنه شهر سلماس در خانه ملا علی نامی که سابقاً در عتبات ملاقات نموده بودند منزل مینماید و تفصیل ایمان خود را بملا علی بیان میکند و ایشان هم اظهار ایمان میکنند و بهمراهی ایشان بچهریق رفته و قلعهء چهریق که در قله کوهی واقع است رودخانهء در زیر آن قلعه واقع شده و منزلیکه بحضرت اعلی معین نموده بودند یک پنجرهء آن بطرف رودخانه باز میشد . این دو نفر در این طرف رودخانه ایستاده از دور جمال مبارک حضرت اعلی را زیارت مینمودند یحیی خان شکاک که

اول خیلی سخت گیری مینمود و چند نفر از اکراد قراول حضرت اعلیٰ نموده بود پس از چندی بعضی

از اعجاز از آنحضرت

--- صفحه ۵۸ ---

دیده که دیگر چندان سخت گیری نمیکرد و اجازه داد که دخیل و ملا علی اکثر روزها از کهنه شهر میرفتند و بحضور مبارک میشدند و قبل از اینکه حضرت اعلیٰ را بتبریز حرکت دهند مرخص میفرمایند دخیل از راه رضائیه بمراغه مراجعت مینماید در مراغه اکثر مقلدین سید مرحوم اظهار محبت مینمودند پس از آنکه کسر حدود شد و آیهء انا نسخنا ما کنتم به تعملون بگوش ایشان رسید همه اعراض نمودند و بمقام اعتراض بر آمدند مگر چند نفر که با استقامت هر جور و جفا و دشنام و تکفیر اهالی را قبول نمودند از جمله حاجی محمود برادر ملا احمد ابدال و حاجی علی اکبر و فتحعلی آقا و کربلایی محمد بنا مشهور بیابی و استاد رضا کفاش و کربلایی حمد الله و این شش نفر شبها بمنزل دخیل میآمدند و صحبت امری مینمودند پس از آنکه حضرت اعلیٰ را بتبریز آوردند دخیل عازم تبریز گردید سه روز بعد از شهادت حضرت وارد تبریز شد و با بعضی از مؤمنین ملاقات نموده یک روز در مسجد جامع بالای منبر رفته روضهء میخواند در آخر خطاباً باهل تبریز میگوید آیا شما گمان دارید خداوند شما را بیامزد که خودتان غافر الذنوب را شهید کردید نور چشم رسول را کشتید و با خون او افطار نمودید اشخاصیکه در مسجد بودند اکثرشان ملتفت شدند پس از رفتن دخیل گفتگو زیاد شد و بمقام تجسس برآمدند همانروز

دخیل از تبریز بیرون آمده عازم میلان گردید و چهل روز در میلان در خانهٔ مرحوم حاجی احمد عمو و بعد عازم شیشوان شد و بیست روز هم در شیشوان مشغول تبلیغات بوده و اواخر پائیز عازم مراغه گردید نزدیک غروب بمیان باغات مراغه بیک نفر علی اکبر نامی تصادف نموده شناخته و گفت آقای دخیل کجا میروید از جلو رسید اسبش گرفته بطرف باغی میبرد و در آنجا صحبت مینماید که ده نفر غلام شاهی بمراغه خانهٔ شما را غارت و پس از آن آتش زدند اهل و عیال و پدر و مادرتان در خانهٔ حسین پاشا خان متحصنند میپرسد آیا اطلاعی دارید رفتار امیر پنجه با آنها چطور است

--- صفحه ۵۹ ---

میگوید با کمال محبت و احترام میگوید این اسب و این خورجین را امانتاً بشما میسپارم و خودم پیاده میروم خانهٔ میر پنجه تا خدا چه خواهد. پس از نماز شام وارد مراغه شده و یکسر بخانهٔ حسین پاشا خان میرود از درب اندرون خواجه را صدا میکند پدر و مادرش گریان استقبال میکنند حسین پاشا خان مستحضر گشته و خیلی محبت و احترام مینماید شبی حسین پاشا خان میگوید باید اذان صبح پشت بام رفته و اذان دهید دخیل قبل از اذان صبح پشت بام رفته باواز بلند مناجاتی خوانده و اذان میدهد صبح همهمه بشهر می افتد که دخیل در مراغه است حسین پاشا خان میفرستد کدخداها را حاضر و بهمه تغیر و تندی میکند که دخیل در مراغه و من خودم صدای او را شنیده ام در هر کجا باشد باید پیدا کنید

کدخداها تمام محلات را میگردند و سراغی از دخیل بدست نمیاید بعد از یکماه مامورینی که از تبریز آمده بودند مأیوس شده مراجعت مینمایند . ”

و دیگر از مشاهیر مؤمنین مراغه ملا آدی گوزل (میرزا علی سیاح) که مولد و منشأش مراغه و چنانکه ترجمه آن نام ترکی نیک نام است مردی نیک نام و سعادت فرجام بود و بعداً بنام میرزا علی و لقب سیاح مشهور گشت تحصیلات علوم عربیه و دینیه را در وطن نمود و در صف تلامذه و اصحاب حاجی ملا علی اکبر شهیر قرار گرفت و بتعلیم و تربیت آنعالم روشن ضمیر منتظر قرب ظهور و مهیای اذعان و ایمان بمرکز نور گردید و در اوائل ارتفاع ندا حضرت باب اعظم در ک محضر مبارک کرده در سلک مؤمنین متقدمین در آمد و از آنگاه اوقات خویشرا صرف در خدمات و اوامر مرجوعه از طرف حضرت نموده پی در پی بزیارت شافته واسطه ایصال آثار و توقیعات باصحاب و مؤمنین شد و لا سیما در ایام سجن ماکو و چهریق غالباً در ذهاب و ایاب و پیک امین ما بین محبوب و احباب و مأمور انجام امور مهمه گشت و نوبتی حامل چند توقیع بخط آنحضرت با قلمدانی نفیس و عصابه ابریشمین برسم

--- صفحه ۶۰ ---

ارمغان بماندندان برای قدوس گردید و پس از ختام امر قلعه طبرسی بنیابت از رب اعلی مأمور زیارت آن ارض کرب و بلا شد و اول کسی است از یاران دلیر که در قتلگاه مهیب و خطیر قدم نهاده زیارت اجساد مقطعه و مراقد کریمه شهدا رسید و بالاخره در دو ماه ایام اخیر سجن چهریق بر جای آقا سید

حسن یزدی نزد آنحضرت بخدمات مشغول شد تا چون طلعه اعزام بتبریز و شهادت کبری و قرب سنین شدیدهء قبض و قتل عام بایان از افق بلایا نمایان گشت خویش را چندی در حدود آذربایجان محفوظ از خطر داشت پس بخاک عثمانی در آمده در کربلا اقامت گزید و دختر آقا میرزا حسن زنوزی را ازدواج نمود و خاتمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

دیگر از مشاهیر بابیه مراغه عبدالعلیخان سرهنگ توپخانه از شناخته گان و دلبران نامی و بهادران نظامی دولت محمدشاه بود و بوفور عقل و کیاست و ظهور تدبیر و سیاست و دلیری و شهامت شهرت داشت و در ایامی که با اردوی دولتی بسمت ریاست توپخانه مأمور جلوگیری و سرکوبی ترکمانان و گردنکشان طاعی خراسان شد بملاقات جناب ملاحسین بشرویه رسیده مهتدی گشت و حلقه ارادت آنجناب را در گوش کشید و چنانکه در بخش سابق آوردیم چون حمزه میرزا حشمت الدوله والی خراسان آنجناب را بمعسکر خویش خواست عبد العلیخان غایت حمایت و خدمت مجری داشته در خیمه خویش تجلیل و تکریم نمود و سبب شد که شاهزاده نیز درک ملاقات و افاضات کرد و سرهنگ بدستور حکمران اسب و شمشیری مخصوص

بایشان ببخشید بالجمله سرهنگ مذکور ایمان خود را نسبت باین امر در هیچ محل و از احدی کتمان نکرد و کسی را در حضورش یارای آن نبود که در خصوص حضرت و اصحاب سخن ناشایسته بر زبان

آرد و سالها بدبندطریق پس از واقعه شهادت عظمی حیات داشت و حاجی معین السلطنه تبریزی حکایتی

در وصف الحال او آورده که

--- صفحه ۶۱ ---

خلاصه اش این است نوبتی شاهزاده طهماسب میرزا مؤید الدوله والی آذربایجان شد و جلالت مقامش بدرجهء بود که پسران بزرگ و اعقاب فتحعلی شاه بدون ادای کرنش و ستایش و تحصیل اجازه حق جلوس در محضرش نداشتند و از سطوت و مهابت و بیم سخط و عقوبتش می لرزیدند روزی خواست با سرهنگ مذکور در باب عقیدتش مزاح توهین آمیزی نماید و از او پرسید که معنی الذین یشربون الدخان و ینفخون فی الهوآء اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون چیست و این جمله را برخی از مالاها مستهزئانه بحضرت نقطه اولی نسبت و شیوع دادند و عبدالعلیخان بدون اینکه در صحت سند کلام مذکور قدح نماید بنوع معارضه بمثل گفت ایحضرت و الا آیا معنی القارعة ماالقارعة و ما ادریک ما القارعه چیست و منظورش اینکه در قرآن نیز جملی موجود است که از حیث اسلوب کلام و ربط الفاظ و معانی مورد اعتراض و استهزا غافلین معرضین میباشد شاهزاده از جسارتش متغیر شد بنوع اعتراض سؤالی دیگر نموده گفت آیا پس از قطع کردن گلولههای تفنگ ریسمان صلیب را و بعد از سقوط بر زمین فرار و اختفا در حجره چه وجه تأویلی داشت و سرهنگ باز بنوع معارضه بمثل بروایت مشهوره بین العوام تمثل کرده همچنین گفت آیا اختفا در جوال و حمل بر دوش ابی ذر و خلاص یافتن باینطریق چه علت و

حکمتی داشت شاهزاده در این بار چنان برآشت که بنوکران و دژخیمان فرمانداد ویرا گرفته بند نهند و سرهنگ بلادرنگ دست بقبضه شمشیر برده از غلاف بیرون کشیده گفت ای شاهزاده این را بدان که قبض و حبس مثل منی بدین طریق که گمان بردی میسر نگرده

و تا عدهء شربت هلاک از دم شمشیر آبدار نچشند قادر بر گرفتاری من نخواهی شد نیک بیندیش و خون مردم بی گناه را مریز مؤید الدوله چون چنین دید راه سیاست و ملاحظت پیش گرفته ویرا نزد خود خوانده اظهار مهربانی کرده گفت من از آنچه گفتم خواستم قوت ایمانت را امتحان کنم و یک طاقه شال کشمیری ممتاز باو بخشید

--- صفحه ۶۲ ---

و سپس در واقعهء جنگ مرو بسال ۱۲۷۷ هـ . ق که باردوی ناصرالدین شاه شکستی فاحش رسید و جمعی کثیر از افراد سپاه قتیل و اسیر ترکمانان شدند و کلمهء رستخیز مادهء تاریخ آن واقعه خونریز گشت عبد العلیخان سرهنگ توپخانه با امان الله خان نامی از بایان تهران که آجودان فوج قهرمانیه آذربایجان بود نیز اسیر شدند و میرزا علیرضا خان مستوفی خراسان که تفصیل احوالش را در بخش ششم خواهیم آورد هفت هزار تومان صرف نموده ایشانرا مستخلص کرد و میرزا امان الله خان از خدمت دولت کناری گرفته بامود کسب و تجارت اشتغال جست و سفری باسلامبول کرده ایامی که جمال ابهی بنوعی که در بخش دیگر تفصیل میدهیم در آنجا مشرق بودند بفیض حضور رسید و سپس در سلک مباشرین مالیه

دولتی در آمده در دائره میرزا عبد الله سر رشته دار وزیر مالیه آذربایجان بود تا بسال ۱۳۰۷ ه . ق در تبریز وفات نمود و اما سرهنگ عبدالعلیخان را بالاخره برای شهرت و جسارتش در ایمان و عقیده در تهران بسال ۱۲۷۷ حسب اراده ناصرالدین شاه مسموم نموده بمقام شهادت رساندند.

و نیز در خوی قبل از طلوع فجر ظهور حاجی ملا اسکندر عالم متبحر ربانی و واعظ دانشمند شهیر رحمانی که باحاطه علمیه و فضائل معنویه و کرامات و خوارق عادات در آنحدود مشهور بود اهالی را بقرب ظهور بشارت داد و علامات و حالات معهوده در اذهان را بیان و تأویل نمود و برموز و اشارات و قرائن و دلالاتی که ذکر کرد افهام مردم آنحدود مستعد برای قبول این امر گردید چنانکه اسم اعظم بها را مفتاح سعادات و مصباح رافع ظلمات خوانده نفوس را به حفظ و ادامه قرائت دعای سحر شهر رمضان که شامل توسل بان نام مبارک است و داشت و لذا در آغاز ارتفاع ندا جمعی از اهل آن حدود فائز بایمان جدید گشتند گرچه حاجی ملا اسکندر مذکور عمرش وفا نکرد نبیره اش بیوک آقا که نیز از علمای خوی

--- صفحه ۶۳ ---

بود در ظل امر اقدس ابهی مستقر و باین نام مشتهر گردید .

و از جمله معاریف بابیه خوی ملا مهدی از خوف حی و علماً متقدمین پس از فوز بلقا و ایمان در شیراز بطهران رفته چند سالی مقیم شد و باتفاق ملا مهدی کندی غالباً بمحضر اقدس ابهی فیض یاب

میگشت و از احوالش اینکه غیور و جسور در مسائل مربوطه بعقیدت و ایمان بود و بهر کس ابلاغ امر بدیع مینمود انتظار داشت که بدون ادنی تردید و تزلزل قبول نماید و همینکه فتور و رخاوت از سامع مشاهده میکرد بغیرت افروخته میشد چنانکه نوبتی با ملا میرزا محمد محولاتی عالم مهم شیخیه در طهران گفتگو در خصوص این امر نموده اقامهء دلائل و براهین کرد و از وی اقبال و تمایل مشاهده نمود پس بدو گفت بیا مباحله کنیم و تفکیک حق از باطل را بخدای مقتدر قهار واگذاریم و من بخدائی که منکر حق را بیش از سه روز مهلت دهد اعتقاد ندارم و ملا میرزا محمد را خوف فرا گرفت و ملا مهدی گریبانش را رها نمیکرد عاقبت ملا میرزا محمد بقصبه شاهزاده عبدالعظیم گریخت و بعداً همواره نزد ملا مهدی ساکت بوده استماع مینمود و اشاره باین امور در برخی از توقیعات مبارکه موجود است و نیز نوبتی ملا مهدی با آخوندی که اطلاعی قلیل از این امر داشت گفتگو کرد و چنین گمان نمود که آخوند اقبال و ایمان آورد و سحرگاه از او پرسید که آیا نیک مطمئن شدی و او کلمه نفی بر زبان راند ملامهدی بر آشفته شدت و غیرت نکوهش کرده کلمات غلیظه چند گفت که ای آخوند جمودت و خمودت تا کی و تعلق بعادات و خرافات قدیمه تا چند و اعراض از حق جدید و معارف و تعالیم صحیح و سدید برای چه و حالت تأثر و غیرت ملا مهدی تأثیر عمیق در آخوند نمود و بالجمله ملامهدی عاقبت بقلعه مازندران در آمده بحماییت و نصرت قیام کرد و بالاخره در آنجا نائل مقام شهادت گردید.

دیگر ملامحمود نیز از حروف حی و علماء موءمنین متقدمین و شهدا مرضیین

که مختصری از حال و ایمان و شهادتش در قلعه مازندران ضمن بخش دوم نگاشته گردید.

و دیگر ملاسکندر از مشاهیر علمای شیخیه و تلامذه سید رشتی بود که بملاقات افاضل اصحاب رسیده مطلع و مؤمن گردید و بعد از واقعه شهادت عظمی سالیانی حیات داشت و برای شدت خوف و خطر تقیه و احتیاط را پیشه کرده خود را مدتها در ستر و کتمان نگهداشت چندانکه عائله اش از عقیدتش بیخبر ماندند و او را پسری بود ملاحسین نام که نیز در صف ملاهای خوی قرار داشت و بولوع در تقالید و تعلق بظواهر و جزئیات مشهور و از روش و عقیدت پدر غافل و دور بود تا در صبح یومی از ایام پس از ادای فریضه بقرائت ادعیه و اوراد تعقیبیه و زیارت مشغول گشت و در حالیکه بین فقرات زیارت خطاب بموعود منتظر این جمل را میخواند عجل الله ظهورک و جعلنا من اعوانک و انصارک ملا اسکندر نزدیک رفته روی بدو نموده گفت چرا بلاف و گزاف اینکلمات عالیات را بر زبان میرانی ملا حسین عرض کرد الحمد لله بکمال صدق و اخلاص میخوانم ملا اسکندر گفت آیا در حین ظهور آنحضرت و حملات افواج اعدا بر آنمظلوم و اصحابش مانند اصحاب کربلا تن را هدف تیر بلا و جان و مال و فرزند و عیال را در سبیل محبتش فدا خواهی کرد ملا حسین با کمال صمیمیت اظهار شوق و آرزو نموده گفت اگر در همین حین خبر ظهور آنحضرت رسد ادعیه را باخر نرسانده بسویش شتافته جان بر کف اخلاص گذاشته

بر قدمش نثار خواهیم نمود آنگاه ملا اسکندر بشارات ظهور و بلایای وارده و تحقق اخبار و آثار را برایش

بیان کرد و او بمنقبت عرفان و ایمان بدیع نائل گردید و در نشر این امر خدمات عظیمه بانجام رساند .

و از مشاهیر بایان خوئی میرزا اسد الله دیان مولد و منشأش شهر مذکور و تحصیلات ادبیه و علمیه اش

در آنحدود و والدش از نویسندگان و مستوفیان دولت محمد شاهی و متقرب و منتسب مخصوص بحاجی

میرزا آقاسی بود و در السنه فارسی و ترکی و عربی و عبری

--- صفحه ۶۵ ---

و سریانی بارع و ادیب شده در دائره دولتی بشغل انشا مراسلات و استیفای امور مالی و محاسبات اشتغال

جست و بغایت عزت و شهرت زیست و در ایام حبس حضرت نقطه اولی در ماکو با بایه ارتباط یافت و

مدتی طولانی احتجاجات و مناظرات دینیه نموده اطمینان و تسلیم حاصل نکرد بالاخره بواسطه میرزا

محمد علی زنوزی معروضه بان حضرت در سجن چهریق فرستاد و تعبیر آنچه را که در عالم رؤیا مشاهده

کرده با تفسیر دو آیه قرآن را در نظر گرفته عقد قلبی بر آن بست و خواست احاطه باطنیه آن بزرگوار

را بداند و همینکه توقیع در جواب وی رسید و حل حقایق مستوره در رؤیا و اسرار مکنونه آیتین را در

آن مطالعه کرد چنان منجذب و از خود بیخبر گردید که پیاده بصوب چهریق شتافت و با آنکه اسب

سواریش را از عقب بردند

نپذیرفت و با قدم عشق سنگلاخ جبال را بپیمود تا بمحضر محبوب تشریف یافت و کام دل از زیارت و استفاضه گرفت و از آن پس دست از شغل خویش کشید و بنشر و تبلیغ امر بدیع مشغول گردید و در ایامی قلیل بنام بابی در آنحدود مشهور شد و پدرش بمضادت برخاست و چون از محاجه و مقاومتش عاجز ماند شکایت و سعایت پی در پی از او نزد حاجی میرزا آقاسی فرستاد ولی او چنان شیفته و آشفته امر نقطه‌البیان بود که بدان امور اعتنائی ننمود و روز بروز در مقامات باطنیه و کمالات معنویه ترقی و عروج یافت و هنگامی که نقطه اولی امر فرمود چهل تن از اصحاب هر یک رساله اثباتیه در حقیقت این امر بنگارند و شواهد و بیناتش را با آیات آفاق و انفس و کتب و آثار مقدسه مقترن نمایند و صحائف اربعین که صادر از اقلام مهمین و خصیصین بود بمحضر اعلی رفت در آنمیان رساله اثباتیه میرزا اسدالله را با اینکه هنوز در سال نخست عرفان و ایمان بود نیک پسندیدند و ویرا بتطبیق عدد ابجدی حروف اسد بادیان بان نام مفتخر فرمودند و توقیع منیع مشهور بنام حروفات از قلم اعلی برایش صدور یافت و او را در توقیعات بعنوانین فرد الاحد و مظهر الاحدیة

--- صفحه ۶۶ ---

و اسم الله الدیان یاد نمودند و باسمی حسنی و عظمی ستودند و بخطاب انک یا ایها الحرف الثالث المومن بمن یظهره الله مخاطب داشتند و بدینطریق جناب دیان مورد توجه بایه شد و در مقامات روحیه و علم و عرفان الهی همی اوج گرفت و از قلمش کلمات و بیانات بسیار در شئون خطب و مناجات و معارف الهیه

بعربیه و فارسیه صادر گردید و جمعی باو و آثارش علاقه حاصل نمودند و پس از واقعهء شهادت عظمی که در سنین اولیه ایمان و تعارجات باطنیه اش واقع شد عدهء از باییه بنام دیّانیه معروف گشتند که اکثر در قسمت آذربایجان و برخی در گیلان و غیره میزیستند و دیّان را مطلع و مظهر معارف و الهامات و تأییدات حضرت ربّ اعلی و مروج و ناشر امر بدیع میدانستند و برای وی کرامات باطنیه و مقامات معنویه ذکر مینمودند و ما تتمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

و در کهنه شهر سلماس (شاهپور) نیز جمعی کثیر از باییه بودند و بشدت نفوذ و قدرت و شجاعت شهرت داشتند از آنجمله حاجی ملا محمد شهیر از ائمه جماعت و وعاظ شیخی در احاطه بعلم دینی و فصاحت بیان کسی را در آن حدود نظیر وی نمیشمردند و در محبت و حمایت آن حضرت همی کوشید و میرزا لطفعلی از ارباب قدرت و مکنت آنجا در طریق خدمتش از جان و مال مضایقه نداشت و پیشخدمت محمدشاه بود و بواسطه آقاسید یحیی وحید دارابی فائز بابیان گشت و مکتوبی که آنجناب بعد از درک لقا حضرت باب الله الاعظم از شیراز بمحمد شاه و وزیر نگاشت بواسطهء او ابلاغ داشت و لذا حاجی میرزا آقاسی در هنگامی که آنحضرت را بار ورود بطهران نداده باتفاق مأمورین دولتی برای حبس بماکو فرستاد و همت بر قلع این امر نهاد ویرا از نوکری شاه خارج نمود و او با تحمل خسارت مالی بسیار بوطن و مسکن خود سلماس رفت و عزلت اختیار نمود .

و نیز از معاریف بابیه سلماس ملا علی روضه خوان و ملا عبد الکریم چاووش و حاجی حسنعلی و حاجی صادق و غیرهم بودند و ملا علی روضه خوان مذکور عالم و ناطقی مشهور بود و در ایام سجن چهریق باتفاق دخیل مراغه چنانکه در بخش سابق آوردیم بمحضر اعلی رفته ذکر مصائب ائمه اطهار مینمودند و حاجی معین السلطنه تبریزی در ضمن حکایات و روایاتی که از قول او آورد باین مضمون نگاشت " در یکی از روزهای جمعه پس از فراغشان از ذکر مصائب چون آن بزرگوار بنشست و ایشان نیز اذن جلوس یافته نشستند با لسان شفقت بایشان مکالمه نمود و در اثنا روی بدخیل کرده فرمود تو بعد از من ایام قلیلی در این عالم زندگانی خواهی کرد ولی این (و اشاره بملا علی کردند) بعمر طبیعی نزدیک میشود و لذا ملا علی یکصد

و دوازده سال عمر یافت و اغلب قوایش محفوظ ماند چنانکه قامت بلندش خمیده نشد و از کهنه شهر بدیلمقان مرکز حکومت سلماس که مقر حکمرانی من بود و بقدر پنج میل بعد مسافت است پیاده می پیمود و هفتهء با من بسر میبرد و حین مراجعتش چون کالسه یا اسب سواری برایش میطلبیدم میگفت بمشی پیاده راغب ترم و در ایامی که بسجن چهریق رفته نزد آنحضرت ذکر مصائب میکرد عباى خود را بوی بخشیدند و او چندان عبا را بر دوش کرد که مندرس شد و نیز در هنگامیکه گماشتگان حکومتی میرزا محمد علی زنوزی را با رب اعلی مصلوب میکردند البسه تازه و نیکویش را بر گرفتند و فقط ارخالقی که از جنس قدک بود بر تنش ماند و چون او را از سرربازخانه بمشهد فدا کشیدند ارخالق را از

تن در آورده بطرفی انداخت و ملا علی که در آن واقعه با دخیل حضور داشت ارخالق را از زمین گرفت و سربازی بسوی او شتافت که از دستش بگیرد صاحبمنصب مانع شده گفت این مرد ذاکر مصائب سید الشهدا است بگذار این لباس کهنه و مندرس را برای خود بردارد لذا سرباز از ارخالق بگذشت و ملا علی عباى مذکور حضرت اعلى را پس از اندراس برای

--- صفحه ۶۸ ---

خود پالتو ساخت و ارخالق قدک مزبور را آستر نمود و مدتی پالتو را بپوشید تا چون هنگام احتضارش در رسید وصیت کرد که ویرا با همان پالتو کفن کرده مدفون ساختند و وفاتش در حدود سال ۱۳۳۰ هـ. ق و مدفنش در جوار بقعه امام زاده کهنه شهر است و بالجمله حضرت نقطه اولی دو بار در کهنه شهر ورود و در عمارت میرزا لطفعلی توقف فرمود بار اول موقعی که آن مظلوم را از تبریز پس از محاکمه در محضر ولیعهد و ملاها عودت بمحسب چهریق دادند همینکه به سلماس وارد شدند بمسکن حاجی محمد صادق مذکور ورود فرمود و پس از اندک استراحت در دالان آنخانه بعمارت حاجی ملا محمد مزبور رفت و فنجانی چای تناول نمود آنگاه بخانه میرزا لطفعلی ورود کرده مدت دوازده شبانه روز اقامت داشت و بار دوم هنگامی بود که آن مظلوم را از محسب چهریق برای اجرا شهادت بتبریز میبردند بسلماس در خانه میرزا لطفعلی وارد شده مدت سیزده روز توقف فرمود و واقعات ایام اقامت و اوضاع آن عمارت بدین طریق است که تالار عمارت میرزا لطفعلی محل جلوس آن بزرگوار بود و تا سنوات

اخیره بر قرار ماند در طرفین تالار غرفهها بود که ابوابشان بتالار باز میشد و حضرت در حجرهء استراحت میفرمود و در حین فراغت برای صدور توقیعات و آیات بحجره رفته آقا سید حسین کاتب را احضار فرموده بتنزیل آیات اشتغال مینمود و اهل بیت میرزا لطفعلی بدرجهء از اخلاص نسبت بانحضرت بودند که آبدست شسته جمع شده در لگن را برای تبرک و استشفای از یکدیگر میبردند و در تقسیم آن گفتگو و نزاع مینمودند و آخر الامر با انگشترانه پیمانها و تقسیم میکردند و چون در آن ایام ملاهای ساکن در قصبهء دیلمقان بتأسی از علمای تبریز لسان اعتراض گشوده بعناد و فساد برخاستند حاجی ملا محمد مذکور در مسجد و بر منبر خویش مدافعت از طرف آنحضرت نموده ملاهای جاهل مفسد را ژاژ خای و پشم جای تعبیر میکرد

--- صفحه ۶۹ ---

و این کلمات و مصطلحاتش مشهور و معروف گشت و متدرجاً در دیلمقان نیز برخی در سلک بابیه داخل شدند.

و دیگر از امکنه مهمه امریه آذربایجان ماکو است که حضرت نقطه اولی تقریباً نه ماه (شعبان سال ۱۲۶۳ _ جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ . ه . ق) در آنجا محبوس بودند و حاجی میرزا آقاسی آنمظلوم را بدست علیخان ماکوئی حاکم و سر حد دار ماکو سپرد و در ایام اوائل سجن آقا سید حسین و آقا سید حسن یزدی بخدمت میزیستند و بعد از چندی جز آقا سید حسین کسی دیگر نبود و در کتاب بیان است

قوله الاعلی و در آنوقت که عود خلق کل قرآن شد و بدء خلق کلسی در بیان شد مقر نقطه که مظهر ربوبیت بود بر ارض اسم باسط بود که سمواتیکه در قرآن مرتفع شده بود کل مطویّ شده راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلک الا الله و من عنده مع آنکه نازل فرموده در قرآن امری اهمّ از یوم قیامت و عرض بر او خداوند محصی است عدهء کل نفوس که متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجع از کل این نفوس یک نفس بین یدی الله بوده که عود کلسی شده و قوله چنانچه این حجره که بلا ابوابست و بلا حدود معروفه امروز اعلی غرف رضوان است که شجرهء حقیقت در او مستقر است که گویا ذرات آن همه بندای ذکر انی انا الله لا اله الا انا رب کلسی میخوانند بر کل حجرات اگر چه مقاعد مرآتیهء مطرزهء مذهب باشد و در ضمن یکی از مناجاتها که از قلم اعلی در آنسجن نازل شد چنین مسطور است " ولا ناجینک فی مشی علی الجبال وحیداً بما تلهمنی فی کل حین الی قوله بمثل ما اشاهد هذا السماء فوق رأسی و الارض تحت قدمی و الجبال المحیطة فی حولی و النهر الجاریه فی قرب الارض الخضراً بین یدی فلك الحمد یا الهی حمداً شعشعانیاً لامعا الخ و ما تفصیل اوضاع محبس و قصبه ماکو و احوال علیخان را در بخش سابق آوردیم و ارتفاع ندای صریح قائمیت و تأسیس شریعت و صدور کتاب بیان فارسی و عربی در سجن ماکو وقوع یافت

--- صفحه ۷۰ ---

چه آنحضرت از ابتدا امر اصحاب و احباب را همی تعلیم و تربیت روحانیه فرموده بحکم ربانیه متدرجاً
 مستعد و مهیا ساختند تا ظهور بدیع بسال پنجم در ایام سجن ماکو بجلوه شریعت جدیده مستقله بالصراحه
 آشکار گشت و کاملاً معلوم و روشن گردید که آنچه در سنین گذشته از قلم اعلی صادر شده برای تکمیل
 استعداد عباد بود و در هر شأن و زمانی اصحاب و احباب را بنوع حکمت برای قبول این امانت الهیه مهیا
 فرمودند و مقصودشان از شخص پنهان و نور حضرت سبحان که همی از او سخن گفته استمداد مینمودند
 من ینظره الله اقدس ابهی بود و در پایان امر نقاب از ستر و خفا برداشته در وصف و مدح و بشارت و
 دعوت فوق مایمکن او یتصور بیان نمودند چنانکه در بخش سابق تفصیل داده توقیعات و آثار را نمودیم
 و توقیح مهیمنی را که ندای قائمیت بان مرتفع گردید آوردیم در اینجا نبذه متفرقه از توقیح عظیم دیگر را
 که برای ملا محمد تقی هروی صادر و مقامات مذکوره را اظهر من الشمس آشکار فرمودند درج مینمائیم
 و هی هذه قل الله حق و ان ما دون الله خلق و انا کل له عابدون قل الله ربّ و ان ما دون الله عبد و انا
 کل له ساجدون ذلك ربنا رب السموات و رب الارض رب العالمین الی قوله قل ان ذلك شجرة الطوبی
 انتم فی ظلها تستظلون قل ان ذلك جنة المأوی انتم فیها تحبرون قل ان ذلك سدرة المنتهی انتم هنالك
 ترزقون قل ان ذلك عرش الاعلی انتم هنالك ترفعون الی قوله شهد الله انه لا اله الا هو و ان محمداً
 رسول من عنده فی کل حین و قبل حین و بعد حین شهد الله انه لا اله الا هو و ان الذین هم شهدی من
 بعدالنبیین هم ثلاثة بعد عشر و اولئك هم الائمة المصطفون شهد الله انه لا اله الا هو و ان ابواب الهدی

اثنان اثنان في كتاب الله قل كل لهم موقنون قل تلك تسعة قبل عشر حروف لله رب السموات و رب الارض رب العالمين ان يا محمد قبل تقى ان اشهد انه لا اله الا هو رب السموات و رب الارض رب العالمين و لما قد علمناك من عباد الله المخلصين ليكشفن الغطاء من بصرك لترى كلشى بما قد خلقه الله

--- صفحه ٧١ ---

ربك في كتاب عظيم الى قوله ان اشهد من اول ذلك الامر امر الذى انتم به من قبل في القرآن لتوعدون من لقا ربك في الجنة و قد حشروا بعد ما بعثوا و نشروا قبل ما عرضوا على الله ربك عباده المؤمنون و كلشى والله يشهد على ما انتم لا تعلمون قد حشرنا كل من في ملكوت السموات و الارض و ما بينهما بامر واحد و انا كنا به عالمين ثم قد اقمنا الساعة و فصلنا بين كلشى بما قد قدر عند الله فاذا انشانا امراً آخر فتبارك الله رب العالمين و انا ولو علمنا كلشى في كتاب الاول و لكن لا تتعلون قل فباي حديث بعد الله و آياته تؤمنون و هو الذى ينزل القرآن من قبل فلما قضى اجل الذى قدر له قد رفعه الى سما البيان قل هذا بيان من كتاب الله كل عنه يسئلون قل انما الكتاب يومئذ كتاب الله فيه بيان كلشى للذين هم اولو العلم و هم يريدون ان يهتدون قل ان مثل ذلك الامر كمثل امر محمد رسول الله من قبل ان انتم تتعلون قل ما شهد الله على نفسه ان يقدر على ان يشهد على ذلك كل العالمين و لكنكم انتم ان تشهدوا انه لا اله الا هو فاذا انتم على انفسكم ترحمون و ان من اول ذلك الامر الى يومئذ ما نسخنا من امر و لا ابدعنا من امر و اظهرنا كل ما كان الناس في القرآن يقرئون لتشهدن على من آمن بالله و آياته و

الذين هم عند الله هم لا يصدقون و قد عرفنا كل خلق و شهدنا عليهم و قل كلشي هالك الا وجه ربي
ذلك ما شهدنا على الخلق افلاتتقون ثم انشانا خلقاً آخر فاذاً كل بالله و آياته موقنون قل ان يوم القيمة لا
انساب بينكم و قد قضى ذلك اليوم فى خمسين الف سنة و انتم كلكم نائمون قم من رقدك ثم انظر لم
يكن الا الله و ما قد خلق و انه الا اله الا هو رب العالمين و ان كل ما كان الانس فى القرآن يجتهدون ما
علمنا من ثمراتهم الا ما لا ينبغي ان نذكره قل كل هباً منثور و ان كل ما اجتهدت فى دين الله لما قد
صدقت امر ربك ليجزيك الله ربك و يقبل عنك انه ليجزى عباده المخلصين و من يستدل يومئذ بغير
آيات ربك فاولئك هم من لقا الله لمحجوبون قل لو اجتمع من

--- صفحه ٧٢ ---

فى السموات و من فى الارض و ما بينهما على ان يأتوا بمثل تلك الايات او آية واحدة لن يقدرُوا و لن
يستطيعوا ذلك من صنع الله لعلكم به توقنون انه لا اله الا هو ينزل بعلمه مايشأ و ان ما دون الله كل عنه
عاجزون و ان كل ما انتم تنتظرون و انتم به توعدون كل ذلك قد بدء بامر الله و كل اليه ليرجعون قل
ان اول ذلك اليوم اول عالم الرجعة كل فيه لمسؤلون الامن آمن بالله و آياته فان اولئك هم الفائزون و
انا قد شرعنا لكم ذلك الدين الذى انتم فيه يومئذ تجتهدون لتتفكرون ثم لتحكمون و لكن لا تعلمون ان
الذى شرع لكم ذلك الدين هو الذى يومئذ يتلو عليكم آيات ربكم و انا كنا بذلك موقنين و ان الذى هم
اولوالعلم كل بالله و آياته موقنون قل ان كل الضروريات التى انتم يومئذ تستدلون و الا جماعيات التى

انتم بها يومئذ تتحاجون و الاحاديث التي انتم بها يومئذ تستدلون كل ذلك ثبت بما قد قال محمد من
 قبل ان انتم به مؤمنون قل ان امره لا يثبت الا بالقرآن فاذاً كل الدلائل يرجع الى آيات الله ان انتم بها
 من قبل لتوقنون قل فلتتقن الله يا اولي العلم و لترحمن على انفسكم فان الله غني عنكم و عما انتم
 تجتهدون لو يدخل يومئذ في ذلك الدين اسود برى حبشىً فاذاً يدخل في الجنة مع الذين هم آمنوا
 بالله و آياته و اوائك هم الفائزون و لو لم يؤمن بما قد نزل في الكتاب من لم يكن يومئذ على الارض
 اعظم قدراً منه فلا يحب الله ان يذكره واللّه ولي المؤمنين قل لا تغتروا بعلمكم و لا باجتهدكم و لا
 باعمالكم فان كل ذلك ينفعكم اذا تؤمنون بالله و آياته و كنتم في ذلك الدين لموقنين و انا لو نسخنا يوم
 الاول كل ما انتم تعملون لكنا على ذلك مقتدرين و لكن سبقت رحمتنا عليكم لعلمكم لا تردون من شيء و
 كنتم بايات ربك مؤمنين و لكن يومئذ لما قضى خطوط الخمس × فاذاً قد تم هيكل الانسان فاذاً قد انشأنا
 ما قد قدر الله في الكتاب رحمة من عنده انه هو العزيز الوهاب الى آخر كلامه الاعلى و بالجمله در
 مدت سجن ماكو توقعات و كتب و رسائلی بسیار از قلم آنحضرت

--- صفحه ۷۳ ---

صدور یافت از آنجمله است رسالهء دلائل السبع و نیز تفسیر دعای صباح که بحسب خواهش آقا سید
 ابوالحسن بن آقاسید علی زنوزی مرقوم نمودند و کوه ماکوه را بتطبیق عدد ابجدی نام باسط دادند و
 اکنون آق ایوان که محل اقامت حضرت بوده و قلعه و عمارت علیخان واقعه در جنب آن و نیز مسجدی

که محاذی آق ایوان بر قرار و محل توقف اصحاب و زائرین بود بحال نیم مخروب باقی است و آثار مخروبه قلعه شاه عباس ثانی که قلعه قدیم پناهگاه اشرا را خراب کرده قلعه جدید برجای آن در تاریخ سال ۱۰۵۲ ه. ق ساخت بمسافتی دور از بالای کوه نمایان می باشد و پسران حاجی علیخان حاجی محمود خان و حاجی اسمعیل خان و تیمور پاشا خان بترتیب در سالیان دراز پس از فوت پدر حکمرانی و ریاست ماکو را داشتند .

و دیگر از امکنه مهمه آذربایجان چهریق است که حضرت رب اعلی مدت دو سال و چند ماه از قسمت اخیره ایام را (جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ ه. ق - شعبان سال ۱۲۶۶ ه. ق) در آنسجن بسر بردند و بتطبیق عدد ابجدی نام آنجا را شدید فرمودند و بیان اوضاع و احوال آنسجن را نیز در بخش سابق آوردیم.

و از علمای بایه آذربایجانی شیخ محمد تقی اهل هشتروود که در مقدمه کتاب شمهء وصف کردیم و حاجی معین السلطنه تبریزی شرح احوالش را باینمضامین نگاشت که او یکی از فحول علمای شیخیه و از تلامذه شیخ احسائی و سید رشتی بود و در اول امر حضرت اعلی بشرف ایمان فائز گشت و تا سنه ۱۲۷۰ ه. ق حیات داشت و کتابی در اثبات حقیقت حضرت بوفق ذوق و مصطلحات شیخیه در آنزمان نگاشت و نخست آنکتاب را بفوائد موسوم داشت ثانیاً ابواب الهدی تسمیه نمود و در مقام فصل مطالب که فائدهء اولی و فائده ثانیه بترتیب نوشت در تغییر اسم کتاب آنها را قلم کشیده باب اول باب دوم نگاشت و شیخ

محمد تقی مذکور بموجب حکایات مؤمنین دوره اولی باندازهء محتاط و جان بود که از ذکر اسم

بابی فرسنگها فرار

--- صفحه ۷۴ ---

میکرد و غالب اوقاتش در قری و صحاری گذشت و هرگاه بشهر تبریز میامد با مؤمنین حضرت باب اعظم در شبها ملاقات و معاشرت میکرد زیرا که فرقهء شیخیه خاصه علما آنها ویرا بسیار معزز و محترم میداشتند و بواسطه وفور علم و فضل و تلمذ خدمت شیخ و سید وجودش را مغتنم شمرده بمعاشرت و مصاحبتش راغب و ولوع بودند و ملا محمد ممقانی زیاده از حد ویرا محترم میداشت و هر وقت شیخ محمد تقی بشهر تبریز ورود میکرد ملا محمد ویرا در خانه خویش پذیرفتار میگرددید با وجود این شیخ محمد تقی ملا محمد ممقانی را در ابواب الهدی شجرهء خبیثه و شجرة الکفر تعبیر کرده و نام برده است و ایندلیل کمال حزم و احتیاط شیخ است که کسی از اسرار وی آگهی نیافته است و گویا همین ابواب الهدی را در صحاری و براری و ظلال تلال و شناخیب جبال نگاشت و تألیف و تصنیف فرمود و در اواخر ایام حیاتش همان کتاب را با بعضی از اوراق جداگانه آورده در تبریز به ملا مصطفای تبریزی داد و خود مفقودالاثر گشت و شیخ محمد تقی آنچه در آن کتاب نگاشت خود در اغلب وقایع حاضر و ناظر بود و آنچه راجع باستدلال نوشته موافق مذاق شیخیه است و در بعضی مواقع عنان قلم را رخوت داده بسب و لعن و کلمات خشنه پرداخت انتهى .

و از اشهر رجال آنحدود که از اعراف ابطال محبین حضرت موعود گردید رضاقلی خان سرتیپ
افشار ابن حاجی سلیمانخان بن شمخال خان پدرش حاجی سلیمانخان مذکور بغایت مجلل و
محترم بود و بوفور ثروت امتیاز داشته در صائین قلعه (شاهین دژ) افشار میزیست که در اواخر خاک
مراغه آذربایجان و در ساحل زرینه رود مشهور بجغتو واقع است و از اخلاص کیشان خاص شیخ احسانی
و از خواص اصحاب سید رشتی شد و بعد از وفات سید بحاجی محمد کریمخان اخلاص بسیار و عقیدت
پایدار یافت و در طریق خدمت بعقیدت خویش از هیچگونه مصاریف

--- صفحه ۲۵ ---

دریغ نمود و دو مسجد عالی در تبریز برای علما اتباع حاجی محمد کریم خان بنا کرد و دختر سید
رشتی را بنکاح پسرش رضاقلیخان مذکور در آورد و شرافت انتساب بسید را برای خود و پسر فخر و
سعادت شمرد و هنگامی که عروس را از کربلا باذربایجان نقل میدادند تا صائین قلعه مزبور با هزار سوار و
محمل و عماری و کجاوه حمل و نقل نمود و از جهت گرمی هوا در شبها حرکت و طی مسافت کردند و
با مشاعل و مصاییح منیره و غیره باهستگی و آرامی طی مسافت کرده تا بعمارش رسیدند و احترامش از
دختر سید بدرجهء بود که در صائین قلعه همه روزه علی الصبح از بستر خواب برخاسته نخست بوثاق
عروس میرفت پس از ادای سلام و تحیت و اکرام بمقام خویش برگشته بکارهای لازمه میپرداخت و از قول
او راجع بشارات سید در خصوص منتظر موعود حکایات و روایاتی منقول است از آنجمله آورده اند

پس از وفات سید مکرراً در مجالس و محافل ذکر میکرد که سید بمن گفت ایام ظهور را درک میکنم و لذا در غایت تعجب و تحیرم که چرا وقوع نیافت ولی بسال ۱۲۶۰ در موقع ادا مراسم حج بمکه حضرت باب اعظم را زیارت نمود و حضرت باو ابلاغ امر فرمودند و هنگامی که مأمورین دولتی آنمظلوم را از حدود قزوین عبور دادند در زنجان شادمان و کامران اقامت داشت و چون توقیعی برایش بواسطه آقا نوروز علی نام از خدام سید رشتی فرستادند و طلب نصرت نمودند اعتنا و قیام و اقدامی نکرد و در سنینی بعد علما و مبلغین عظیم الشان امر ابداع ابهی بوی اکمال حجت نمودند و خود را در مقام حجت و برهان مغلوب دید و معذک اقبال نکرده ایمان نیاورد بلکه معارضا و مقاومت پیش گرفت ولی پسرش رضاقلیخان مذکور چنانکه در بخش سابق نگاشتیم هنگامیکه از طرف دولت مأمور ایصال حضرت نقطه اولی از ماکو بچهریق گردید از آن بزرگوار کرامات و مقامات معنویه مشاهده کرده منجذب شد و اظهار توبه و ندامت نموده اجازت خواست تا بخانه خویش

--- صفحه ۷۶ ---

برده بوظائف خدمت و حمایت پردازد و حضرت قبول فرمود لا جرم از جهت ایمان و اخلاص پسر بحضرت نقطه اولی و سوء نظر نسبت بخان کرمانی و ارادت پدر بخان مذکور مابینشان مخالفت و مشاجره برخاست و بدین حال هنگام شهادت حضرت نقطه اولی بودند و خاتمه احوالشان را در بخش ششم می نگاریم .

و از شهر معاندین که از اهل آذربایجان بود حاجی میرزا آقاسی نام پدرش میرزا قاسم و از اهل ایروان و با عشیرت و خویشاوندان از آنجا کوچیده بقصبهء ماکو اقامت گزیده در پیشهء زارعین و دهاقین زندگانی نمودند و او در قصبهء مذکوره سال ۱۱۹۸ هـ. ق متولد شد و نامش را عباس گذاردند و پس از بلوغ بحد رشد عازم خوی شده اقامت نمود و چند سالی بتحصیل قرائت و کتابت فارسیه و تلمذ علوم مرسوم پرداخت و از آنجا ببلاد دیگر آذربایجان و غیرهء مسافرت نمود عاقبت بهمدان رفته نزد آخوند ملا عبدالصمد صاحب کتاب بحرالمعارف که از کبار مشایخ تصوف بشمار میرفت تلمذ جستہ ارادت حاصل کرد و پس از چندی یکی از مریدان آخوند که استطاعت سفر بمکه و ادای فریضه حج داشت موفق بان نگشته وفات نمود و ملا عباس قبول نیابت نموده مصاریف لازمه گرفته عازم مکه گردید و بالنیابه ادای حج نمود و حاجی ملا عباس شده عودت بهمدان نمود و بخدمت استاد مرشد مذکور صرف اوقات کرد و بتحصیل علوم ظاهره و اسرار تصوف مشغول شده امور معاش گذراند و چون آخوند ملا عبد الصمد در اواخر ایام حیاتش از همدان مهاجرت کرده مجاورت نجف اختیار نمود حاجی ملا عباس نیز بملازمتش رفته زیست تا آنکه استاد و مرشد در فتنهء قتل و غارت وهاییان در کربلا مقتول شد لا جرم حاجی ملا عباس از عراق عرب مراجعت بایران کرده در تبریز سکونت اختیار و طریقت استاد را تعلیم و ارشاد نمود و بنام حاجی ملا آقاسی و

حاجی میرزا آغاسی مشهور گردید و گردش ایام با او مساعدت کرده بسمت معلمی محمد میرزا بن عباس میرزا نائب السلطنه و ولیعهد فتحعلی شاه قاجار افتخار یافت و در ضمن تعلیم و تدریس متدرجاً در وی نفوذ کرده او را بمشرب و طریقت خود هدایت و تربیت نمود و محرمیت تامه در میان آمد و چنین نوشتنند که روزی حاجی بدان طریق که مرشدان از مال احوال مریدان آگهی دهند ویرا اخبار و تبشیر نمود که سلطنت ایران باو تعلق خواهد یافت اگر چه در آنهنگام تصدیق این تنبوء برای محمد میرزا صعب و غیر عادی بود زیرا که ابنا شاه اعمام و الا مقامش مانند علیشه ظل السلطان و محمد علی میرزا دولتشاه و امام وردی میرزا و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و غیرهم در عظمت مقام بدرجهء بودند که محمد میرزا در محضرشان

بدون استجازه حقء جلوس نداشت تا چه رسد باینکه با وجود ایشان دم از رتبه و شأنی زند و یا بمقام سلطانی و اریکه ایرانبانی نشیند ولی چون حاجی را صاحب مقاماب و کرامات میدانست صدق اینخبر را پذیرفت و باو وثیقه بمهر و امضای خویش داد که چون بر اورنگ شاهی نشیند او را دستور بزرگ دولت برگزیند و حل و عقد امور را بید او سپارد تا بانفاس قدسیهش حق بمرکز خود قرار گیرد و رسم و راه طریقت استوار آید و بدینطریق ایام بگذشت تا آنکه عباس میرزا نایب السلطنه در سفر خراسان وفات یافت و فتحعلی شاه از جهت علاقهء خاطر که باو داشت منصب ولایت عهد را بهیچیک از پسران خود نداد بلکه بمحمد میرزا که پسر ارشد وی بود مفوض نمود و بالاخره فتحعلی شاه در اصفهان وداع جهان

گفت و محمد میرزا در طهران بر تخت شاهی نشست و در آغاز سلطنت برای غلبه یافتن بر موانع

موجوده منصب صدارت و وزارت را بیگانه شخص عظیم مملکت

بنا بقول مؤلف روضة الصفا حاجی میرزا آقاسی در مدت چهارده سال صدارتش ۱۴۳۸ قطعه از قری و بلوک و املاک در

نقاط متعدده ایران بتصرف آورد

--- صفحه ۲۸ ---

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که عالم و فاضل و کاتب و شاعر بدیع المعانی و صاحب مقامی بزرگ

در عوالم روحانی و در کفایت و سیاست ملکداری بی نظیر بود سپرد و آنمرد بزرگوار توانا در زمانی

اندک تمرکز قدرت و سلطنت را برای محمد شاه آماده ساخته تمامت سران و گردنکشان مملکت را

مطیع و منقاد نمود و اگر حسودان خودپرست ویرا بحالش میگذاشتند موفق باصلاحات عظیمه کشوری و

لشکری و ادبی میگشت ولی ناگهان ابر تیرهء شگفت آوری کرانه روشن این کشور را فرا گرفت و محمد

شاه غفلة حکم بقتل آن سید جلیل القدر داد و حاجی میرزا آقاسی را بر جایش متمکن و مستقر ساخته

زمام مهم امور داخلی و خارجی را بدستش سپرد و از اینوقت حاجی ذو الریاستین در ادارهء امور

مملکت و ارشاد بمقام معرفت و طریقت گردید و فعال ما یشا و متنغذ در عقیده و اراده شاه و مدعی مقام

ریاست علم و عرفان و هدایت در عمل و ایمان و ملقب و مشهور بلقب شخص اول شد و بانوئی از خاندان سلطنتی را نکاح نمود و قری و املاک بسیار بتصرف آورد و هنوز ایامی مدید نگذشت که حاجی برای صورت و سیرت عجیب و غریبش منفور خاص و عام و انگشت نمای بین الانام گشت چه از طرفی دارای صورت و قیافهء غیر مأنوس بود و از طرفی دیگر خوئی آتشین و متجاسر و احساسی متلون و متغیر و لسانی غلیظ و شتام و حالی نا ملایم و بی آرام داشت و بسا از اوقات در اثنا ملاطفت و تفقد حالش دگرگون چشمانش از غایت خشم پر خون رحمت و شفقتش مبدل بشتم و استعمال کلمات قبیحه و قیحه میگشت و در مجمع اعظام دولت و ملت همینکه بر یکی از امرا و علما غضب میکرد فرمان میداد کلاه یا عمامهاش را از سر برداشته بیرون میانداختند و با کلماتی وقیح و اشاراتی فضح از قبل و دُبُر تفوه میکرد و با این همه غالب ولات و زمامداران امور مملکت و دولت را از منتسبین و دست نشانگان خود معین داشت بدرجه ئیکه در السن و افواه انام شهرت گرفت

--- صفحه ۷۹ ---

که زنان حامله شبانهی ماکوئی دست بر شکم خود گذارده سوگند بسر سرتیپ یاد مینمایند کنایه از اینکه زادههایشان برای هم وطنی با حاجی سرتیپ شوند و تعصب و نفرت ترک و فارس در بلاد ایران مخصوصاً طهران بدرجهء رسید که پس از فوت محمد شاه و اختفاً حاجی بحماییت یا مضادت با وی

نزدیک بان بود که فیما بینشان مقاتله و خونریزی عظیمی واقع شود و چندین روز ترکی زبانان ناچار

شدند که تکلم نکنند تا شناخته نگردند و مورد حمله نشوند و بالجمله در سنین

اما جناب حاجی میرزا آغاسی چون بسبب سوء رفتار و زشتی گفتار از دانی و قاصی بر خویش هراسی داشت ایام اشتداد
مرض و حالت احتضار و یا هنگام تجهیز و تکفین بر بالین پادشاه با داد و دین مطلقا حاضر نیامد در قلعه عباس آباد خویش
جای کرد جماعت ماکوئی که در اینمدت باستظهار حاجی با تقدس و صلاح مال و عیال ملهوفین و مظلومین را بر خود
مباح تعدی و ستم را بر اهالی ایران موجب فوز و فلاح میدانستند و باینجهت خدمتش را وجهه همت خود ساخته پروانه
آنشمع و پروین مانند بگردش جمع بودند بنات النعش وار متفرق شده ورق دفتر حسن عقیدت را برگردانیده خط باطل بر
صفحه ارادتش کشیدند اهالی دارالخلافة که بسالها از آنجماعت گرفتار آفت و مخافت بودند زمان فرصت را از دست
نداده در مقام کیفر و انتقام بر آمدند هر کاسب ذلیل بازاری بر سرتیپ و سرداری میتاخت و هر علیل بیفرهنگی یاور و
سرهنگی را عریان میساخت ما صدق بیت قائم مقام

عاجز مسکین هر که دشمن بدخواه دشمن بدخواه هر که عاجز و مسکین

درین هنگامه سمت ظهور یافت آخر الامر از منازل ازعاج و از شهرشان اخراج نموده در باغ محمد حسنخان سردار پناه
جستند از آنسو جناب حاجی ناجی به نائب السلطنه شاهزاده عباس میرزا و بجماعتی از اعظام و امرا نوشتجات خوش
مضمون و پیغامات سراپا فسون مشتمل بر التزام وفاق و ترک نفاق فرستاد ولی اصلا سودی

ریاست حاجی میرزا آقاسی غالب سرای مملکت چنان آزرده خاطر و متنفر گشتند که رغبت مداخله و مکالمه در امور دولت نداشتند و برای فقدان قائم مقام مقتول و بعثت وجدان حاجی غیر مقبول دست از کار کشیدند و بعضی سر بطغیان بر آورده علم استقلال بر افراشتند و معذک جمعیت ملایان از مجتهدین و شیخیه نیز از حاجی رنجیده شدند چه عموم علمای ظاهریه را بچیزی نمیشمرد و تخطئه کرده سخنان رکیک در حقشان میگفت و محمد شاه در تمامت این احوال از جهت بیماری و نقاهت و برای نفوذ حاجی در وی قادر بر اصلاح مفاسد نبود و غالباً اطلاع هم نمییافت چه احدی جرئت عرض شکایت به پیشگاه سلطانی نداشت و اگر نادراً

معروضه بدست شاه میرسید حاجی بنوعی که میدانست و میتوانست آنرا بی ثمر و

نبخشید و فائده نداد لا علاج از عباس آباد عازم دارالخلافه شد که در خانه و منزل خویش سکونت جوید و از وزیر دول خارجه استعانت جوید فغان آقای سرتیپ توپخانه که مستحفظ ارک سلطانی بود توقفش را مصلحت ندید با معدودی از همراهان بعزم آذربایجان عازم یافت آباد گردید رعایا و سکنه یافت آباد با زمانه یار و شعار روزگار را آشکار ساخته رعایتی بظهور نرسانیده باهانتش پرداختند چون از یافت آباد فتح البابی روی نیافت رخ ببقعه امامزاده لازم التعظیم شاهزاده عبد العظیم آورد نور الله خان شاهسون در اثنای طریق جسارتی کرد ولی خسارت برد حاجی بانمکان فیض بنیان خویش را رسانیده و در آنحصن حصین متحصن شد

از آنطرف میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و عباسقلی خان والی و محمد حسنخان سردار
ایروانی و جمعی دیگر از مقربان حضرت و نام یافتهگان دولت بعهد و میثاق اتفاق نموده که چون زمان ماضی بصدارت
حاجی راضی نشوند مال و جان در این باب دریغ ندارند بالاجماع عریضه نگار و بحضرت مهد علیا مستدعی و خواستار
اعانت درین عزیمت آمدند __ اموال موجوده بیوتات

--- صفحه ۸۱ ---

اثر میساخت تا چون بسال ۱۲۶۴ هـ . ق محمد شاه در گذشت حاجی خویش را ببقعه شاهزاده عبدالعظیم
افکنده مستخلص گشت و باین حیلہ مصون ماند و بالاخره از ناصرالدین شاه اجازه گرفته بکربلا و نجف
رفته مجاور شد و بسال ۱۲۶۵ هـ . ق در گذشت آوردهاند که ملا قربان شاعر مرثیه سرای معروف
متخلص ببیدل از اهل رودبار قزوین که سکونت در آن بلد داشت با آنکه هرگز احدی را مدح و یا هجا
نگفت در باره حاجی میرزا آغاسی این رباعی بسلك نظم کشید :

نگذاشت برای شاه حاجی درمی شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی
نه مزرع دوست را از آن آب نمی نه ... خصم را ازین توپ غمی

حاجی میرزا آغاسی را طومار مسجل نموده مقفل گردانیدند __ دیگر از آنجمله شورش اهل بروجرد بود بر جمشید خان
ماکوئی حاکم آنجا که بعد از استماع این خبر محنت اثر سر بشور و شر بر آورده اسباب و اموالش را تاراج او را در نهایت

خفت و خواری ازعاج نمودند و همچنین اهالی کرمانشاهان بر محبلی خان حاکم طغیان کرده بعضی از منتسبینش را برهنه و عریان نمودند خود با معدودی منزهماً باردوی همایون آمد ___ از آنجمله انقلاب مملکت فارس و شورش اهل شیراز بر حسینخان نظام الدوله و جماعت سرباز بود که شیری طالع رضای صالح نام پس از استماع اینخبر بجانب شیراز رهسپر گردید حین ورود اینمقدمه را در شهر منتشر و مشتهر گردانید ارازل و اوباش هنگامه طلب سر بشورش نهاده دست اندازی بدکاکین بازار بزازی نمودند چون از سلوک ماضی حسینخان نظام الدوله حاکم آنجا ناراضی تغیر و تبدلش را طالب و راغب بودند در مقام کاوش با نوکران دیوانی و اخراج نظام الدوله از ارک سلطانی بر آمدند عمال و اعظم در تغیر حاکم زیاده از اواسط الناس جازم شدند نظام الدوله ارک سلطانی را مضبوط ساخته بمحاربه و مدافعه پرداخت عزیز خان مگری سرهنگ فوج چهارم تبریزی با فوج قشقائی و فوج سمنانی

--- صفحه ۸۲ ---

و ما شرح ظلم و ممانعتهای او و دست نشاندههایش را نسبت بحضرت نقطه اولی در بخش سابق آورده و برخی از خطابیهای قهریه و نفرین آنمظلوم را که در شهوری چند قبل از عزل و خذلان حاجی صادر شده برایش ارسال فرمودند ثبت نمودیم و در اینجا نیز صورت دو توقیع دیگر که در سجن چهریق صدور یافت و خطاب اول به محمد شاه و دوم خطاب بحاجی و شارح اعمال و مخبر از مالش میباشد درج مینمائیم خطاب بمحمد شاه بسم الله المتکبر الشدید سبحان الذی یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و انه لا اله الا هو الملك القهارالعظیم هو الذی یقضی یوم الفصل بالحق

و توپچیان دیوانی اتفاق نموده در مقام محافظت قلعه و محارست نظام الدوله برآمدند نظام الدوله نیز کمال جلادت و منتهای دلیری و رشادت بظهور رسانید در این اثنا محمد قلیخان ایلیخانی که بتازگی از نظام الدوله آزرده و دلگرانی داشت با هزار و پانصد نفر قشائی و خستی وارد خارج شهر و در این باب با اهل شهر همراز و انباز گشت مشیر الملک چون نظام الدوله را در ایام حکومت پیشکار بود با معاندین وی یار نیامد چندی در ارک سلطانی و زمانی در مسجد جدید و خانه امام جمعه مبرور بسر برد عزیز خان سرهنگ در اصلاح و التیام نهایت سعی و اهتمام نمود ولی فائده نبخشود آتش فتنه بالا گرفت و قریب بچهل روز فرو نشست ولی زیاده از شش هفت نفر نوکر دولت و ده دوازده تن از رعیت مقتول گشت و درین اثنا امیر اصلانخان نام پیشخدمت پادشاهی با فرمان قضا جریان وارد گردید رفع ما یقال شد مجادلت و مقاتلت بمصاحبت و مجالست تبدیل یافت پس از چند روز احمدخان نائب ایشک آقاسی نیز وارد گشت حسینخان نظام الدوله را بر حسب فرمان محبوس نموده منتظر ورود حاکم جدید گردیدند و حاجی میرزا آقاسی در شهر رمضان سال ۱۲۶۵ که ساکن عتبات عرش درجات بود روی بعالم آخرت نهاد .

(حقایق الاخبار ناصری)

--- صفحه ۸۳ ---

و انه لا اله الا هو الفرد الجبار المنيع و هو الذی بیده ملکوت کلشی لا اله الا هو الوتر الاحد الصمد العلی
الکبیر اشهد لله حینئذ بما قد شهد الله علی نفسه من قبل ان یخلق شیئاً انه لا اله الا هو العزیز الحکیم و

أشهد على كل ما أبدع و ما يبدع بمثل ما قد شهد عليه في سلطان عزته انه لا اله الا هو الفرد القائم البديع
توكلت على الله رب كلشي لا اله الا هو الفرد الرفيع و الى الله القى نفسى و اليه افوض امرى لا اله الا هو
الملك الحق المبين و انه هو حسبي يكفى من كلشي و لا يكفى منه شيء في السموات و لا فى الارض و انه
لهو القائم الشديد سبحان الذى يرى مقصدى حينئذ فى سجن بعيد و هو الذى يشهد علىّ فى كل حين و
قبل ان يبدع بعد حين و انك انت كيف قد قدرت بلا ذكر حكيم و انك انت كيف صبرت على النار و ان
الله ربك لهو العزيز الشديد ان انت قد عززت بما عندك فان هذا لا يلتفت اليه احد ممن آمن بالله و
آياته و كان من الزاهدين و ان مثل حيوة الدنيا كمثلكم ميت لا يجتمع فى حوله و لا يأكل منه الا
الذينهم كانوا بالآخرة هم كافرين و انك انت فرض عليك بان تؤمن بالله الغنى العظيم و تكفر بالذى
يدعوك الى عذاب سعيير و لقد صبرت فى ايام معدودة لعلك تتذكر و تكونن من المهتدين و انك انت
كيف تجيب الله فى يوم قريب يوم تقوم الاشهاد عند ربك رب العالمين فوالذى خلقك و انك انت اليه
ستعود و ان تموت و انت على جحد بايات ربك فتدخل فى ابواب الجحيم و لا ينفعك ما قدمت يداك و
مالك يومئذ من ولى و لا شفيع ان اتق الله و لا تغربما عندك فان ما عند الله خير للمتقين و ان من على
الارض يومئذ كلهم اجمعون عباد الله فمن آمن و كان من الذينهم بايات الله موقنين فاولئك عسى الله
ان يغفر لهم ما قدمت ايديهم و يدخلهم فى رحمته انه هو الغفور الرحيم و ان الذين استكبروا علىّ و

جحدوا ما اكرمنى الله بفضلله من آيات بينات و كتاب مبين فاولئك حقت عليهم كلمة العذاب و ما لهم

يوم الفصل من ولىّ و لا نصير فو الذى يبدع الخلق ثم كل اليه يرجعون ما

--- صفحه ٨٤ ---

من نفس تموت على بغضى او تجحد ما جئت به من آيات بينات الا و يدخل فى عذاب اليم و لا تقبل

يومئذ فدية و لا لاحد اذن ان يشفع الا ان يشا الله انه هو الجبار العزيز و انه لا اله الا هو الملك القهار

الشديد ان انت فرحت بما تستجنى فويل لك من عذاب يوم قريب لم يحل الله لاحد ان يحكم بغير حق

و ان انت اردت فستعلم من قريب و ان من اول يوم الذى اخبرتك بان لا تستكبر على الله الى يومئذ قد

قضت اربع سنين ما رايت منك و لا من جندك الا ظلماً و استكباراً شديداً كانك انت زعمت انى انا قد

اردت متاعاً قليلاً لا و ربى ما كان ملك الدنيا و ما فيها عند الذينهم الى الرحمن ينظرون الا اقل من عين

ميتة بل اقل من هذا سبحان الله عما يشركون بل انى اردت ان انتقم من الذينهم قتلوا امام حق شهيد ما

قدر الله فى الكتاب و ان ذريتهم سيلحقون بهم فى عذاب سعير و ما صبرى الا على الله و انه هو خير ولى

و نصير و ما كهفى الا اياه و انه هو خير وكيل و ظهير و ان الان لا نبئك بانك انت قد اتبعت شيطاناً مريداً

و لم يجعل الله عنده اقل من خردل من الرحمة و قد ارتدّ عن دينه بما حكم بعد حكم الاول بسجن بعيد

هل سمعت من احد من قبل يسجن احداً من ذرية رسول الله فى سور الذى كانوا اهلها جاهلين و انهم

كفروا بولاية الائمة الذينهم بامر الله يعملون فعلى اى ذنب حكمت مثل هذا ان انت من المسلمين و على

ايّ خطأ رضيت مثل هذا ان انت من المؤمنين بل على جدى غررت بما عندك فسبحان الله ربى العلى
العظيم انه ليظهرنّ امر الذى قدر و ما للظالمين من نصيران كان لك كيد فظاهر و ما الامر الا من عند الله
عليه توكلت و اليه انيب هل سمعت من احد من قبل حكما بمثل ما انت صنعت من قبل و ترضى من بعد
فويل للظالمين مقصدك دليل على كفرك بالله و حكمك على الناس لك عند الله عذاب شديد و انّ
صبرى على الله و مقصدى هذا يشهد على انى انا على حق يقين ان لم تخف من ان يظهر الحق و يبطل
عمل المشركين فكيف لم تحضر علما الارض ثم لم تحضرنى

--- صفحه ٨٥ ---

لاجعلنهم مثل الذى بهتوا من قبل و كانوا من الجاحدين تلك حجتى عليك و عليهم انهم باحق ينطقون
فاحضر كلهم ان هم بمثل هذا يتكلمون فاعلم انهم على امر لا و ربى انهم لا يستطيعون و لا يتفكرون آمنوا
من قبل و لا يشعرون و كفروا من بعد و لا يعقلون و ان انت اردت ان تسفك دمي فكيف تصبر و انك
اليوم لقوى مكين تلك كرامة من عند الله علىّ و نقمة من عنده عليك و على الدين يفعلون فطوبى لى
ان احكمت مثل ذلك ثم طوبى لى ان رضيت مثل ذلك امر الذى قدر الله للمقربين فأذن و لا تصبر فان
الله ربك لعزير ذو انتقام و لا تستحى عند الله و ترضى بان يكون حجة على الكل بان يصبر فى سور على
ايدى المشركين فويل لك و ويل للدينهم يومئذ يرضون بمثل هذا الذل المبين و ان على زعم الشيطان
و كان على خطأ كبيرا لم يحل فى مذهب الدينهم كانوا بايات الله مؤمنين ان يسجن احدا من ذرية

الرسول و لا ان يظلم عليه و لو كان على ظلم شديد فو الذى بدع خلقى ما شهدت على نفسى من ذنب و
ما اتبعت الاالحق و كفى بالله على شهيدا قاف على الدنيا و اهلها و الذينهم يفرحون بمتاعها و هم عن
الاخرة هم غافلون و لو يكشف الغطا عن بصرك لتمشى الى بصدرك و لو تمشى على الثلج خوفاً من
عذاب الله انه لسريع قريب فو الذى خلقك لو تعلم ما قضى فى ايام سلطنتك لرضيت ان لا نزلت من ظهر
ايك و كنت من المنسيين و لكن الان قد قضى ما قضى الله ربك فويل يومئذ للظالمين كانك ما قرئت
انت كتاباً مبيناً و ان كنت على امر و انك انت لا تتبع فعلى امرى و لك ما عندك ان لم تنصرنى فكيف
تخذلنى و ان الى الله المشتكى و اليه منتهى الامر فى الاخرة و الاولى و سبحان الله رب السموات و
الارض رب العالمين من كل ما يذكره كل العالمين الا الذينهم كانوا بامرهم عاملين و سلام من عنده على
المخلصين و الحمد لله رب العالمين خطاب بحاجى ميرزا آغاسى بسم الله القهار الشديد اشهد الله و
من هو عنده بانه لا اله هو العزيز الحكيم و اشهد لما قد احاط به علم الله بمثل ما هو قد شهد عليه فى
جبروت

--- صفحه ٨٦ ---

عزته و ملكوت عظمته لا اله الا هو الفرد القائم القدوس المنيع و بعد الحمد لله الذى قد اختصنى بما
اختص به اوليائه و اكرمنى ما اصطفى به اصفياؤه و حنانى بما وهب به اوليائه فله الحمد حمداً ينبغى لجلال
قدس عزته و جمال نور طلعتة حمداً يفوق به على كل حمد و يستعلى على كل ذكر و لا يستحق به الا اياه

و لا ينبغي لاحد سواه و انه لهو العزيز المتكبر المستعان فكيف اقول و لمن اقول و بمن اقول و انك انت لا
تستحيى عن الله و تصبر على النار و لا تخاف من غضب الجبار و لا ترجو يوم الذى وعد الرحمن عباده
الذى فيه يقضى باحق فاصبر و ما صبرك الا على سخط الله اولم تتفكر من اول يوم الذى سمعت ما
سمعت الى يومئذ كيف قضى عليك ساعاتك و دقائقك اتظن انك فى عيش و راحة و عزة و كرامة لا و
رئى الذى فلق الحبة و برىء النسمة من اول يوم الذى سمعت فرض عليك بان تمشى على الثلج
بصدرك الى الذى سمعت ذكره و تبين الحق عنده و تتبعه فويل لك و ما قدمت يداك افرحت
بمقعدك و رضيت بعزتك و ان ورائك ذلة عظيمة لا عز فيها و اشد العذاب و لا ناصر لك فيه انظر كيف
حكمت بمن هو الحجة عليك و على الكل سلام الله عليه و كان عنده آيات محكمة و براهين مؤكدة التى
لا يقوم بها احد من اهل الارض و انه لعلى حق محض بمثل حق الذى كان الله عليه و رسله و اوليائه و ان
مبلغ عرفانك و وزن ارشادك لم يكن لدى بقدر مبلغ كفر فرعون لانه لما سمع بامر اراد ان يتبين و جمع
على قدر قوته اسباب السحر لاثبات كذبه و ادعائه الباطل بين رعيته فو الذى خلق كلشى بامره لانك انت
ابعد موقفاً منه و اذل مقاماً عند الله عنه و ان الذين كانوا من قبلك ما صنعوا بمثل ما انت صنعت و ما
حكموا بمثل ما انت حكمت كانك انت ما قرئت القرآن لكم دينكم ولى دين ان كنت كافراً فلك ما
عندك ان لم تنصر الحق فكيف تخذله و ان لم تتبعه فكيف تسجنه كان الله ما خلق فى قلبك ذرة من

الرحم و لا فى وجهك اقل من ذلك الحيا قاف لك و لمقعدك و نعمة الله و غضبه عليك و سطوته و

سخطه

--- صفحه ٨٢ ---

كان دائماً فى حقك ما عشت الا بالنار و ما صبرت الا عليها و كل ما صنعت بى كان الله صانع بى هو الذى
قدر البلاء لاوليائه و اجرى الفضا لاحبائه و هو الذى كتب على ما كتب و لكن ويل لك حيث اجرى الله
الشّر على يدك و طوبى لى بما صبرت فى سبيل ربي حتى اتانى اليقين و اننى انا ما كنت غافلا عن
كفرك و لا محجوباً عن طغيانك و ما رايتك من قبل الا شيطاناً مريداً و لا اريك الا جباراً عنيداً و اننى انا
النور الذى اودعنى الله فى صلب آدم و امر الملائكة تعظيماً له بان يسجد الكل لنفسه فسجدت كلهم
اجمعون و لو كان واحداً او اثنين او ثلاث بل الحمد لله الذى جعل اليوم عرفاً الاذكياء مطيعين و البلغاء
الحكام متبعين و العلماء الاتقياء مسلمين و الارواح المقدسة من اهل العز و البها ساجدين كانك انت لم
تعرف احداً منهم و لكن اسمائهم معروفة و شمائلهم مرفوعة لم ينكرهم احد من اهل العلم و الفضل و لا
يسبقهم احد بالقول و العمل و كلهم يومئذ يلعنوك و يتبرئون عنك و كلهم الملائكة التى سجدت الله
تعظيماً لذلك النور و انك انت ذلك الابليس الذى استكبرت من قبل و ما فى جندك لم يكن عند الله الا
نفسك و ان الذى انت ركبتة هو اذيتك الذى ملأ شرق الارض و غربها فويل لك و لمن اتبعك كلكم
اعداء لله و اصحاب النار خلقتهم منها و ترجعون اليها فى ايها الكافر البعيد و الجبار المرید فاعلم ان الله قد

افتضحك بعملك و ان الله سبحانه بحكمك قد اظهر ارتدادك عن دينك حيث كتبت بيديك ما كتبت و لا يخفى عن اهله و قد قرئته ملائكة السموات و الارض و ما بينهما و شهدت عليها و كتب في كل الالواح بانك انت ارتددت عن دينك و اخترت الكفر على اهل مذهبك بمثل ما قال يزيد في شعره اتظن انك قد افلحت و لكن الدينهم يدقون نظرهم في امرك يعرفونك و لا يشبهه عليهم امرك بانك لما اخترت اضل الانعام التي لم يك فوق الارض مثلها في الحمق و الضلال و جعلتهم صاحب السجن الاول و انهم قد رغبوا اليه و خضعوا لديه و استعذروا كلهم ما فعلوا به رأيت ان احداً منهم من بعد لم يتبعك في

--- صفحه ٨٨ ---

كفرك لذا رضيت ان تجعل حراسه عباد الدينهم على غير مذهبه و مذهبك و دون فتاويه و خدعك كفار لا يؤمنون بالله و برسوله و لا بال الله فو الذي يعلم السرّ و يسمع النجوى انهم يتبرئون عنك و يلعنونك حتى سمعت باذني ممن هو اعلم بينهم بانك قد نزلت من شجر الكفر و عقد ما وجودك بما الشيطان فكفاك ذلك العار بان الكفار يطعنونك و يلعنونك و ظهر في السموات و الارض بان الذي هو من شجرة الرسول و ثمرة البتول على علو معرفته و توحيده و ظهور تقديسه و تفريده سجن بايدي اهل الكفر فانصف و صل على اللذين امروا بسجن الملك فانهم لم يرضوا بذلك العار بان يختاروا الكفار على من ولد في الاسلام فعليك لعنة الله و لعنة ملائكة السموات و الارض و ما بينهما اتريد ان تبطل الحق بحكم ظلم و انك انت كيف توقن بيوسف النبي و موسى بن جعفر الوصي عليهما السلام لانهما سجنا بغير حق و ما كان

ذلك الاكرامة من الله علىّ و موهبة من عنده لدىّ و سنة من سنن اوليائه في حقي قاف عليك و على دينك و على الذى لم يلعنك بدينك ما دخلت سجن الثانى الا ليظهر كفرك و يعلن تعصبك لابن رسول الله في ملكوت السموات و الارض كلها انحدرنى بالقتل و هو شعار الموحدين و سنة المصطفين فعليك لعنة الله ان استطعت و لا تفعل ثمّ عليك سخط الله ان استطعت و لا تفعل ثم عليك غضب الله ان استطعت و لا تفعل و انى متوكل على الله و ملجأ ظهري الى الله و ملقى نفسى بين يدي الله و هو حسبي نعم المولى و نعم النصير عليه توكلت و اليه انيب و لكن لعمري انك انت ما استطعت و ان نفسك اشقى من ذلك و لكن لم يكن مثلك في جندك و ان الذى خلقنى يحفظنى من سوء فعلك و يجعلنى فى كهف رحمته و حصن قوته و عزته و آلاى شرف مثل هذا يحب الله لى الشهادة و اختصنى بما اختص اهل الولاية سيما على امر مثلك جبار العنيد و الشيطان المريد الذى ما جعلك الله على مقعدك الا ليعذبك به و ينتقم عنك به و لو لم اخف عن الذين اتبعونى لآخبرتك باسمائهم و لا رسلن اليك كتبهم

--- صفحه ٨٩ ---

و انهم لا يكاد يحصى و كلهم لا يلتفتون اليك و لا ينظرون الى مقعدك الا كارض وقعت عليها ميتة و احاطتها الكلاب و انها يأكلون منها حتى تفرغ و انك و ربي اذل من هذا قد قضى من عمرك ما قضى و لم تستحى و ترضى بمن هو صغير السن مع ذلك العلوّ و العلم و الغنا و العز قد رضيت له بمنتهى الذى ما استطعت دونه و ان استطعت لا شكّ انك انت ما بقيت شيئاً قد خرقت كل حجب الحيا و عارضت الجبار

بکلمک و حاربت القهار بحکمک ترسل الی عالم السنة خلع السلطنة و تهب لطفل الذی لا یعرف الحرّ عن
البرد منصب الجلالة و تأخذ عن صاحب ملک الدنيا و الاخرة الذی قد جعل الله جنده ملائكة السموات و
الارض و حجه آیات کلشی و لا تستحیی عن الله و لا تتأثر بقدر لمحّة فما والله اکتسبت الا النار و ما
اکتسبت الا رضا الرحمن فلک ما عملت ولی ما صبرت فسیحکم الله بینی و بینک بالحق انه هو الواحد
القهار و انه لهو العزیز الجبار و حسبی الله ثم محمد ثم آل الله و کفی بالله علیّ شهیداً سبحان الله ربک
ربّ العزة ربّ کلشی عما یصفون و سلام من عنده علی

الذینهم علی ربهم یتوکلون و الحمد لله رب العالمین و دیگر از بلاد و اقطاع

ایران : اصفهان ارض الصاد از اقسام شهیره ایران در جریان وقایع این امر میباشد و قبلاً برخی از
متقدمین ابشار قرب سطوع انوار از آنجا نمودند و بعضی از حجاج اصفهانی در سفر حج در ک لقا حضرت
باب اعظم کرده پس از عود بوطن خبر و بشارت دادند و سپس ملا حسین بشرویه اولاً حسب امر آنحضرت
از شیراز بان بلد وارد شد و دوبار دیگر نیز ذاهباً و آناً در شیراز چندی در آنجا اقامت نموده نشر دعوت
بدیعه فرموده با سابقه مهمه که داشت عده از اهالی و هم سکنه اطراف را مهتدی ساخت و بالاخره
در اواخر شهریور مطابق اواخر رمضان سال ۱۲۶۲ هـ . ق حضرت ذکر الله الاعظم از شیراز مهاجرت بان
بلد و تقریباً پنج ماه و ده روز اقامت نمودند و رساله تفسیر سوره و العصر و اثبات نبوت خاصه و برخی

--- صفحه ۹۰ ---

از توفیعات اخیری در آنجا از قلم اعلیٰ صدور یافت و بالاخره در ماه اسفند مطابق ربیع الاول سال ۱۲۶۳ هـ . ق عده از غلامان شاهسون سرداری بابا بیک بیات ماکوئی که حکومت گلپایگان و تویسرگان را داشت با موفقیت و مسئولیت محمد بیک تبریزی حسب الامر حاجی میرزا آغاسی آنحضرت را از اصفهان بعزم طهران بردند و از امکنهء تاریخیهء امریهء اصفهان یکی خانهء میر سید محمد امام جمعه است که مدت چهل روز در آنجا اقامت داشتند و تالار آینهء محل ضیافت و ملاقات مردم اصفهان و اطراف با آنحضرت بود و برخی از اصحاب در مدرسه نیم آورد اقامت جسته باجر! اوامر مرجوعه از قبیل استنساخ آثار و آیات و ارسال و ایصال مکاتیب و توقیعات پرداختند و دیگر بنا دار الحکومه و عمارت سرپوشیده که سؤال و جواب حضرت با عده از علما بنوعی که در بخش پیش نگاشتیم و در آنجا واقع شد و سپس مدت چهار ماه در آنعمارت مختفياً بسر بردند و در کتاب بیان در شأنش چنین فرمودند ولی اگر شجرهء حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آنوقت آن ذرات را مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلیٰ مقعد عمارات صدری که در ایام ارض ص در آنجا ساکن بوده میخوانده و میخوانند و شهر اصفهان چون پایتخت سابق سلطنت و اهم و اعظم مدن مملکت و مرکز حوزهء علمیه و علما و فقها ملت بود و موقعش اقتضا داشت که حاکم کافی و مقتدری در آنجا حکمرانی نماید لذا در آن ایام منوچهر خان معتمد الدوله با اختیار و اقتدار تام نظم امور آنحدود را عهده میکرد که از رجال مهم دولت محمد شاهی بود و عظمت مقام و اقدامش در کتب تواریخ دورهء قاجاریه ثبت است و حاجی معین السلطنه تبریزی وصف

احوال ویرا باین مضمون نگاشت که منوچهر خان از شهزادگان گرجی و مسیحی بود و خاندانش بدین

اسلام در آمده از وطن کوچیده بایران مهاجرت و سکونت نمودند و نزد

--- صفحه ۹۱ ---

دولت صاحب نام و مقام و لقب شدند خاصه منوچهر خان بموجب لیاقت جبلیه خود طرف توجه

مخصوص گشته بمناصب عالیہ اشتغال و ارتقا جست و پس از فوت میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب

بمعمدالدوله و متخلص بنشاط لقب معمداالدوله یافت و همواره مأمور حکومتهای مهمه و امور خطیره

گردید و فیما بین رجال دولت بعدالت گستری و رعیت پروری مشهور شد و چون فرزندی نداشت برادر

زادهء خود نریمانخان را بفرزندی اختیار و ملتزم رکاب و نائب مناب خویش نمود و نریمانخان در عین

غرور جوانی و فرّ حکمرانی باقتدار عمّ عالیشان عزت و کامرانی داشت و از سطوت غیرت و قهاریت و

عدل و نصفتش هراسناک بود تا در سال حکومت معمداالدوله در گیلان برای عصیان و خطائی که

مرتکب گشت دچار سرپنجهء غضبش شده هلاک گردید و اجمال واقعهء مذکوره اینکه روزی تنی از

تجار رشت بمحضر معمداالدوله حاضر شده اظهار داشت که امری خطیر واقع شده بایستی در خلوت

محرمانه معروض دارد و منوچهر خان با وی خلوت نموده جوپای ما وقع شد شخص تاجر با رخی

افروخته و دلی سوخته آغاز سخن نموده گفت از آنجائیکه در دورهء حکومت پر از عدل و داد شما اگر

واقعهء ناستودهء وقوع یابد و نام نیک را از میان ببرد شایسته و سزاوار نیست و این نیز معلوم است که

زمامداران مملکت و مأمورین دولت باید زنان و دختران انام را بمنزلهء فرزندان خود دانند و اندک تعرضی نسبت بعصمت و ناموس مردم ننمایند اینک ما وقع را نهانی معروض میدارم تا به تدبیر جلوگیری نمائید و معلوم و مفهوم احدی نشود هم نام و احترام من بر جا می ماند و هم جان و مال و عرضم از دست هوای نریمانخان خلاص گردد و واقعه این است که نریمان پیره زنی میانجی فرستاد و با حلیلهام سخنانی چند از در معاشقه بمیان آورد و تمنای وصلت نمود و روز روشن پیاس نام و ننگ بر من تیره و تنگ شد چنانکه عزم اهلاک خود دارم منوچهر خان چون این بشنید و حقیقت

--- صفحه ۹۲ ---

حال بر او معلوم گردید آتش غیرت از اندرونش زبانه کشید و تلافی و مهربانی نموده گفت برو با حلیله خود زندگانی کن و ایمن باش که من در حفظ ناموس برایا از هیچ امری دریغ ندارم و تاجر مطمئن گشته الحاح بسیار در کتمان سر نموده خارج شد و عصر همانروز معتمدالدوله در دار الحکومه با نریمان خلوت نمود و در حالیکه در تالار قدم میزد و نریمان با کمر و خنجر مرصع در حضورش بود از وی باز خواست کرده بدست خود با همان خنجر ویرا هلاک نمود و گرگین خان برادر نریمان را بمقامش برگزید و در باب شجاعت و نیروی بازوی منوچهر خان مشهور است که مجمعه مسی را با دو دستش لوله میکرد و گل فرش قالی را با دو انگشت گرفته بر میکند و بکرات نزد محمدشاه بازوانش را بسته زوبین بدستش دادند زوبین را چنان بر دیوار نواخت که باندازه چند انگشت فرو نشست و نیز صاحب

عقل و تدبیر و فیر و مال و مکنث کثیر بود و بلقب تاج الوزر! تجلیل و تعبیر میشد و در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که چون محمد شاه برای جلوس بر اریکه سلطنت از تبریز بطهران میراند مصاریف لازمه مهیا نبود عاقبت بیست هزار تومان قرض کرده موکب همایونی را حرکت دادند و همینکه بزنجان رسید معتمدالدوله که حاکم گیلان بود باستقبال شتافته بحضور شاهی وفود یافت و چهل هزار تومان از مسکوک با اسبی خجسته نام پیشکش گذراند و حاضرین نام خجسته را بفال نیک گرفتند و نیز در کتاب روضة الصفا بدینعبارت نگاشته است که در سال ۱۲۷۵ ایالت اصفهان بمنوچهر خان گرجی حاکم سابق کرمانشاهان که امیری کبیر بود مفوض افتاد و لرستان و عربستان نیز بدان انضمام یافت و در قوت عقل و سیاست و شدت کفایت و شجاعت و کثرت ثروت و جمعیت منوچهر خان همین دلیل بس که مدت چهار ماه حضرت ذکر الله الاعظم را در عمارت مربوطه بحکومت خود در اصفهان بنوعی که مرضی خاطر

--- صفحه ۹۳ ---

آن بزرگوار شده مخفی از انظار اعدا نگهداشته محافظت نمود و باینطریق سهل و آسان نیز آن چنان فتنه را خاموش کرد و بالاخره به آن بزرگوار عرض نمود اگر اجازت فرمائید توانم تا دو سال با دولت ایران محاربه نمایم و این امر را بقهر و غلبه نفوذ دهم و میخواست با ایل شاهسون و بختیاری که تحت اطاعتش بودند شاه را مجبور به تسلیم امر آن حضرت نموده دخترش را بازدواج آن بزرگوار در آرد تا قوت ظاهریه و معنویه توأم شده کشور و لشکر و قدرت و مدنیت ایران را عظمت و شوکتی محیر العقول

حاصل گردد و این امور بر محمد شاه و حاجی میرزا آغاسی پوشیده نبود ولی سیاست وقت جز بتسامح و عدم معارضه با او اجازت نمیداد گویند وفات فجائی معتمد الدوله در چنین موقع باثر اقدامات سرّیه بود که برای هلاک وی تهیه نمودند و ملا جعفر قزوینی حکایتی بدین مضمون نوشت که چون ملاهای اصفهان بمنظره و محّاجه با حضرت حاضر نشدند و تکفیر نمودند این قضیه بر آن بزرگوار گران آمد و برای امتحانشان بطریق بدیعی مبادرت فرمود و از آنجائیکه در بدو ظهور حسب الامر کلمات حق جدید با رنگ قرمز مینوشتند و صحف آیات بدیعه بلون مذکور فیما بین بایه و غیرهم متداول و معروف گشت چنانچه همه میگفتند آثار بایه برنگ سرخ نوشته است در اینموقع حضرت امر فرمود صحیفه سجادیه را با رنگ قرمز و بر کاغذهای مرسوم نوشتند و صحیفه بایه

آورده اند که چون در محضر منوچهرخان حسب میلش برخی از علمای اصفهان با حضرت اعلیٰ سؤال و جواب داشتند از آنجمله ملا مهدی خلف حاجی گلباسی پرسید که آیا خطابات قرآنیّه متوجه است بموجودین و حاضرین فقط پس غائبین را تکلیفی نیست و یا بغائبین و غیر موجودین نیز توجه دارد باوجود اینکه غائبین و غیر موجودین عقلا طرف توجه و خطاب واقع نمیشوند حضرت جواب فرمودند که در پیشگاه علم الهی غیاب و فقدانی تحقق ندارد ملا مهدی نقل قول پدرش را نموده گفت مرحوم آقا چنین فرمودند و معتمدالدوله از عقل او متأثر شده گفت بس است مطلب واضح و معلوم گشت.

را با مرکب سیاه بر کاغذ ترمهء اعلی بخت نسخ زیبا نگاشتند و هر دو صحیفه را مذهب و مجلد کرده نزد ملاها فرستاده گفتند برای تفکیک حق از باطل آنچه بر شما دربارهء این صحائف مفهوم و معلوم است بخت خویش بنویسید و مهر و امضا کنید تا بر همه معلوم باشد و ایشان بر صحیفهء سجادیه بخت خود نوشتند که این کلام کفر محض و قائل و صاحب آن کافر مطلق است و بر صحیفهء بایه نگاشتند که نور صرف و قائل آن تالی درجهء نبوت میباشد و منوچهر خان حاکم صافی ضمیر و صاحب قلب منیر بود روزی ملاها را در مجلس طلبید و صحیفه ها را حاضر نموده با ایشان تکلم کرد در جواب بهمان نوع که نوشتند گفتند پس معتمدالدوله امر داد نسخهء از صحیفهء سجادیه حاضر کردند و با صحیفه برنگ قرمز مقابله و مطابقه نمودند و کلمات امام سجاد را شناختند و از سرزنش معتمدالدوله خجل شدند و اینمطلب را بحاجی میرزا آغاسی نوشتند و صاحب ناسخ التواریخ ایمان و حمایت معتمدالدوله را از حضرت باینعبارت نوشت که معتمدالدوله در حق باب مشتبه شد و بالجمله گویند منوچهر خان بیش از شش ماه مریض و بستری ماند و در اوائل بیماریش حاجی میرزا آغاسی برای معاندت که با او داشت حکمرانی برای اصفهان معین کرده بفرستاد ولی مأمور مذکور مدت شش ماه در قم و کاشان با کمال بیم و انتظار ماند و جرأت ورود بمرکز مأموریت خود نکرد تا بعد از وفاتش رهسپار گشت و وفات وی در اصفهان بسال ۱۲۶۳ هـ ق واقع شد و اموالش را دولت ضبط نمود و جسدش را بقم برده دفن کردند و کلماتی در شأن وی از قلم اعلی ضمن تویع خطبة القهریه و تویع بمحمد شاه مندرج است که حسن نیت و

خلوص ایمانش را واضح مینماید و ما صورت توقیع را در بخش سابق ثبت کرده کیفیت اخلاص و

حمایت معتمد الدوله را نگاشتیم و از علما و فقها آقامیر سید محمد سلطان العلماء امام جمعه از ملایان

متمول

--- صفحه ۹۵ ---

متنفذ درجه اول نزد دولت و ملت عزت و احترام تام داشت بدرجۀ اینکه عزل و نصب حکام اصفهان

غالباً بمیل و اراده اش صورت می بست و دیگر ملایان ناگزیر از مراعات جانب خاطرش بودند آورده اند

که در اعیاد و دیگر ایام مهمه حسب الرسم در تالار بیرونی عمارتش که حوضی بزرگ در وسطش بود

می نشست و انبوه انام از علما و دولتیان و تجار و غیرهم گروه گروه داخل شده مصافحه کرده غالباً

دستش را میبوسیدند و هر کس مقداری سیب و نارنج و لیمو و غیرها نزدش مینهادند و در جای خود

مینشستند و او فواکه را استشمام کرده بحوض پر از آب میانداخت و ساعتی نمیکذشت که حوض مملو از

میوه شده میوه ها را میبردند و اینعمل چندبار تکرار مییافت و میوه فروشان فواکه آن حوض را در هر

روزی در ایام مذکوره بمبلغ صد تومان از امام میخریدند و فروخته انتفاع میبردند و نیز در روزهای

مذکور رسم چنین بود که خدام امام برای حاضرین مجلس در هر ساعتی مجتمعاً منتظماً شصت عدد

قلیان مجلل و زیبا با سر قلیانهای مرصع و مطلا وارد و حاضر میساختند و در طول مدت اجتماع در هر

نوبت قلیانها و سر قلیانهای دیگر بعدد و کیفیت مذکور و جلال و زیبائی مشهور بمجلس میآوردند چنانکه

هیچ قلیانی بیش از یکبار در مجلس دیده نمیشد و با حضرت ذکر الله الاعظم در مدت چهل روز که در خانه اش میهمان بودند در مراعات وظائف میهمانداری و در حمایت و تجلیل کوتاهی نکرد و رسالهء تفسیر سورهء و العصر را حسب اقتضایش صادر فرمودند تا چون مکتوب آقا سید مهدی امام جمعه طهران که بدستور حاجی میرزا آغاسی در منع و تحذیر نوشت بوی رسید دست از حمایت و رعایت کشید و امام گرچه تا آخر الحیات نزد انام اظهار ایمان نسبت باین امر نکرد ولی با مشاهیر احباب بکمال بشاشت و انبساط ملاقات و در مخاطر و مهالک حمایت نمود و مظلومین را از چنگ ملایان و دولتین ستمکار رهائی داد و در هر بار که حکومت

--- صفحه ۹۶ ---

اصفهان از وی منع و ردع و قلع و قمع بایان را خواست تنی چند از شیخیه تابعین حاجی محمد کریم خان را نشان داد و همینکه عرضه داشتند که این نفوس حاجی محمد کریمخانی هستند نه بایی در جواب گفت من بایی را نمیشناسم چه که پنهان اند ولی این گروه بایی نا بالغ فاسد شده میباشد دروغ میگویند و نفاق میکنند و امام در سال ۱۲۹۱ هـ ق در اصفهان وفات یافت و برادرش میر محمد حسین امام جمعه شد و شرح احوال و اعمالش را در بخش ششم میاوریم.

و از فحول علماء مجتهدین و فضلاء معتمدین ملا محمد تقی شهیر هروی استاد در تدریس قوانین الاصول که میرسید محمد امام جمعه در غالب معضلات مسائل شرعیه از او استمداد و استفاضه کرده امور

شرعی و قضائی محضرش بواسطه او اداره میشد و او اظهار ایمان بحضرت ذکر الله نموده رساله صحیفه العدل را از عربی بفارسی ترجمه نمود و در ایام سجن آذربایجان عرائض بمحضر اعلی فرستاده توقیعات بعنوان وی صادر گردید ولی در بحبوحه فتن و امتحانات الهیه بیم و وهم او را فرا گرفته تغییری در احوالش حاصل شد و چون در کربلا در گذشت احدی از ملایان حتی شاگردانش بر جنازه اش حضور نیافتند و آخر الامر شیخ زین العابدین مجتهد مازندرانی با دست خود غسل و کفن کرده نماز خوانده برده دفن نمودند .

و از مشاهیر بایان اصفهان میرزا محمد علی نهری و برادرانش میرزا هادی و میرزا ابراهیم پسران حاجی سید مهدی نهری بن حاجی سید محمد هندی بودند و حاجی سید محمد اصلا از اهل زواره اصفهان در ربیعان جوانی مهاجرت بهندوستان نموده با خاندان ثروتمندی از شیعیان آنجا وصلت کرده صاحب مکنت و ثروت بسیار شد و پس از فوتش پسرش حاجی سید مهدی از هند انتقال بنجف جست و دکاکین و خانها و حمام و کاروانسرا و غیرها تأسیس نمود و مالک ضیاع و عقار بسیار شد و نهر آبی برای شرب اهالی احداث کرده باینجهت معروف بنهری گشت

--- صفحه ۹۷ ---

و پیرو عقیدت شیخ احسائی گردید سپس بموطن خود اصفهان رفته اقامت نمود و محترمه را که با زوجه حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام شهیر قرابت داشت و آنهر دو از شیخیه بودند ازدواج نمود و

پسران مذکورش در آنجا متولد شدند و بحد رشد رسیدند و میرزا محمد علی بکسب علوم رسوم مشغول گشت و در مدرسه کاسه گران شب و روز بسر برد و پس از مدتی برای تکمیل تحصیل عازم عراق عرب شد و بکربلا در حوزهٔ درس حاجی سید کاظم رشتی در آمد و در آنجا تأهل نموده اقامت جست و پسر دیگر حاجی سید مهدی آقا سید هادی در اصفهان معروف بقدس و تقوی و عبادت و انزوا گشت و نزد ملاها از عدول و ثقات محسوب گردید و حجة الاسلام مذکور او را دوست داشته برادرزادهٔ خود خورشید بیگم که دوشیزهٔ تحصیلات علمیه کرده و تربیت دینی یافته و در خانهاش بود بحبالهٔ نکاح وی در آورد و باینطریق آقا میرزا هادی متوقف در اصفهان شد ولی بالاخره او نیز با عائلهاش بکربلا رفته مقیم گردید و هر دو برادر از اصحات و تلامذهٔ سید رشتی و خانوادهٔشان از عائلات شهیرهٔ شیخیه در کربلا بودند و ایامی که حضرت باب در کربلا میزیست چند بار آن بزرگوار را حین ادأ زیارت امام حسین در باب حرم و نیز در حوزهٔ درس حاجی سید کاظم دیدند و آداب زیارت و حال خضوع و رقت قلب و جلالت مقام آن حضرت و نیز احتراماتی که سید رشتی مینمود نظرشان را متوجه و معطوف داشت و میرزا هادی را مکرراً در دل گذشت که تواند حجت موعود این سید جمیل جلیل باشد تا چون ندای بدیع از شیراز مرتفع شده بسمعشان رسید برادرش میرزا محمد علی گفت همانا صاحب ندای همان جوان سید شیرازی است و هر دو بعزم شیراز شتافتند ولی در بین طریق خبر یافتند که حضرت بمکه رفته

عودت بشیراز میفرمایند و با جناب ملا حسین بشرویه و جمعی از اصحاب و احباب تصادف کرده بعرفان و

ایمان کامل کامیاب گشتند و بالاتفاق باصفهان رفتند و بعداً روانه

--- صفحه ۹۸ ---

شیراز شده چندی بزیارت و استفاضه از حضرت بر خوردار گردیدند و همینکه فتنه در شیراز برخاست حسب الامر بیرون آمدند و میرزا هادی بکر بلا برگشت و میرزا محمد علی باصفهان مراجعت و اقامت نمود و بیود تا خبر فوت زوجهایش در کربلا رسید و دیگر عودت بکربلا نکرده در وطن بمدرسه کاسه گران اقامت جست و دختر حاجی آقا محمد نام از تجار را ازدواج کرد و میرزا هادی نیز از کربلا باصفهان وارد شد و در ایام توقف حضرت در اصفهان مکرراً درک زیارت و استفاضه کردند در خانه برادرشان میرزا ابراهیم که نسبتاً مالدار بود ضیافت نمودند و خود حکایت آوردند که میرزا محمد علی تا آنهنگام فرزندی نداشت رجا کرده حسب الاشاره از سؤر مبارک خورد و محترمهء کریمه منیره خانم که در بخش پنجم شرحی از احوال او را میاوریم منعقد و متولد گردید و میرزا ابراهیم در عین حال شهرت بایمان بدیع نیافت و آقا میرزا هادی بعداً در ایام سجن ماکو بعزم زیارت رفته بارزوی خویش رسیده عودت باصفهان نمود و زوجه محترمههاش خورشید بیگم که در کربلا نزد سید رشتی تلمذ کرده دارای مقامات عالیه علمیهء دینیه گشت پس از وفات سید نزد جناب قره‌العین تلمذ و ارادت گرفته بلقب شمس الضحی مشهور شده مصاحبت و معاشرت مدید و عرفان و ایمان اکید یافت و نوبتی که اعدا در کربلا

بعزم تعرض بانجناب شورش کرده بخانهاش هجوم بردند او را باشتباه گرفته سنگسار نمودند و هنگام مهاجرت آنجناب از کربلا ببغداد و سپس بایران همه جا تا قزوین ملازم موکب بود و میرزا هادی از سفر ماکو مراجعت کرده در قزوین ویرا یافته با خود باصفهان برد و چون امر علیکم بارض الخا ببابیه رسید هر دو برادر از اصفهان عازم مشهد شدند ولی هنگامی ببدشت رسیدند که فتنه خراسان خاتمه یافته جمعی از اصحاب در آنجا مجتمع بودند و واقعات را بسر بردند تا در نیالا از هجوم و شورش اهالی هزار جریب مازندران بمیرزا هادی ضرب و صدمه شدید رسیده رسید و دو برادر خود را

--- صفحه ۹۹ ---

بکناری کشیده در خرابهء پناه گرفتند و بنوعی که در بخش سابق آوردیم میرزا هادی متوفی و مدفون گشت و نبیل زرندی چنین نوشت که میرزا هادی بعد از بدشت تا اشرف (به شهر) با حضرت قدوس بود و در آنجا بوی امر فرمودند که در حزب جناب باب الباب از خراسان بمازندران ورود نماید ولی در همان ایام در دهات نزدیک بار فروش مریض شده در مسجدی بی معین و پرستار وفات کرد و بالجمله میرزا محمد علی تنها بطهران و اصفهان برگشته کما کان اقامت نمود و خورشید بیگم شمس الضحی نیز در اصفهان مقیم شده بتبلیخ همت نهاد و میرزا محمد علی پسران ارجمند میرزا ابراهیم را که بعداً بمقاماتی رفیع رسیدند هدایت نمود و از آنان دودمانی جلیل در این امر بدیع پایدار گردید که سالها برقرار و نامدار شدند و بانوار عظمت و شهرت درخشیدند و از میرزا ابراهیم چهار پسر و از میرزا محمد

علی یک پسر و سه دختر و از میرزا هادی پسر و دختری باقی ماند و ما خاتمت احوال سعادت اشتمال اینخانواده را در بخش ششم مینگاریم.

دیگر از متقدمین بایه اصفهان حاجی سید جواد از اهل علم و فضل و از خاندان علمای و معتقد شیخ احسانی و سید رشتی بود و مانند دیگر همروشان شب و روز در انتظار ظهور موعود میسرود و پیوسته ندای بدعا ندبه مرتفع میکرد و چون از برخی منجمین بشارت ظهور در سال ۱۲۶۰ شنید و احادیث دالّله بر معاندت و معارضت ملایان و فقها را در کتب اخبار و آثار دید از مال خود احتیاط و نگرانی داشت و بیانات و عالمت وارده در حق آنحضرت از قبیل مفلج الثنایا و فی خده خال و فی ضحکه صوت و امثالها را در ضمیر گرفت تا از عرفان و ایمان محروم نماند و تقریباً سی و هشت سال داشت که سال ۱۲۶۰ در رسید و ندای ظهور را از افق شیراز شنید و بشتاب تام قطعه ملکی را فروخته بعزم حج رهسپار شیراز گشت و از حالات حضرت مستفسر گردیده دانست که بعزم مکه سوی بوشهر رفتند

--- صفحه ۱۰۰ ---

پس بدانسو شتافت و هنگامی رسید که حضرت با کشتی سوی مسقط روانه بودند و با اولین کشتی روانه گردیده در مسقط ورود نمود و دانست که در خانه والی اقامت دارند لا جرم غسل و تنظیف و تجدید لباس و تعطیر کرده بخانه والی در آمد و حضرت را در حجرهء با والی در حالیکه غلام حبشی با بادزن باد میزد یافت و او را امر بجلوس فرمودند و علامات مذکوره را در آن بزرگوار دید و در اثنا که عمامه

را از سر اندک حرکت دادند خال را نیز مشاهده کرد و مؤمن و منجذب گشت و سپس در مواقع متعدده طی مسافرت فائز بحضور گردیده بر عرفان و بینائی بیفزود نوبتی در مجلس روضه خوانی حال بکا و تکرار عبارت بابی انت و امی یا ابا عبد الله و نهی روضه خوانرا از اینکه از نص حدیث خارج شده از خود تصرفاتی نماید مشاهده کرد و نوبتی در مجلس ضیافت که پلو کشمش مهیا بود سؤال از تناول آن نمود جواب فرمودند بآسی نیست و نیز سؤال از طریق عرفان بانحضرت کرد فرمودند آیا بشیخ و سید چگونه عرفان یافتی عرض کرد از طریق معاشرت فرمودند اینجا نیز بهمین طریق رفتار کنید و نوبتی زیارت آنحضرت رفت و حضرت قدوس حاضر بود تلاوت آیات بدیعه مینمود و خواست قطع نماید و آنحضرت امر بادامه فرمودند و حاجی سید جواد نظر بحدیث ماثور که اسامی اصحاب در صحیفهء نزد حضرت قائم مسطور است از ثبت نام خود پرسید جواب فرمودند که نام تو در صحیفه ثبت است و نیز چند بار در جمعیت فزون از شمار حجاج و ناسکین که در آنسال حج اکبر باعمال مشغول بودند بنظر دقیق نگریست و همه را ناچیز دیده آنحضرت را حیّ قدیر و قائم بی نظیر مشاهده کرد و بالجمله بعد از اتمام مناسک و اعمال در یک کشتی مراجعت کردند و حاجی سید جواد در بوشهر از آنحضرت اجازت گرفته از طریق بصره زیارت اعتبار ائمه عراق رفت و چون باصفهان برگشت پیوسته لسان بمدح و وصف آن بزرگوار گشوده داشت و مورد تعرض و تعدی

جهال و متعصبین بود و مال احوال او و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم .

و دیگر آقا سید عبدالرحیم که نخست بملاقات و مکالمهء با جناب باب الباب در آنجا ایمان حاصل کرد و در ایام اقامت حضرت در خانهء امام جمعه متوالیاً فائز بلقا آن بزرگوار شده مزید ایمان یافت و در بدشت حضور داشت و در ایام ارتفاع هنگامه قلعه مازندران بعزم نصرت اصحاب رفت و حسب الامر باب الباب مأمور بسیر و تبلیغ در اطراف مازندران گشت و نیز کراراً با قره العین در ایام آزادیش و هم در ایام توقفش بخانه محمود خان کلانتر طهران ملاقات نمود و نیز توقیع مشهور المهزء از قلم اعلی برای وی صدور یافت و خاتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم .

و دیگر از معاریف بایه اصفهان حاجی محمد رضا بن حاجی زین العابدین جواهری کاشانی از تجار محترم در اصفهان و بغداد و غیرهما مراکز تجارت داشته زوجات متعدد اختیار کرد و بسا از ایام سال را در بغداد بسر میبرد و بمقتضای اخلاص در عقیدت غالباً ظهور موعود منتظر در خاطرش میگذشت و شبی در عالم رؤیا حضرت صاحب العصر و الزمان را در حرم مطهر امام شهید حسین بن علی (ع) مشاهده کرد که با کمال و جمال و ادب و احترام تام مشغول باد زیارتست و قطرات اشک از دیدگان مبارکش جاری میباشد و بوی اظهار ملاطفت و عنایت فرموده با خود بسفر حج همراه برد و یکسال بعد از رؤیای مذکور در ایامی که حضرت باب اعظم در کربلا بودند در حرم امام حسین زیارت آن بزرگوار رسید و عین آنچه را که در عالم رؤیا دید و از لسان آنحضرت شنید مشاهده و استماع نمود و عاشق دلباخته

گردید سپس چون بعزم حج روانه مکه گشت همسفر با حضرت واقع شده در مواقع عدیده بشرف حضور رسیده ایمان و انجذاب یافته بایران عودت نمود و شیفته جمال محبوب بوده همه جا از خوارق عادات و کمالاتش بیان میکرد

--- صفحه ۱۰۲ ---

لذا دچار تعرضات و بلیات بسیار از اعدا خصوصاً از اقربا و خویشاوندان خود گردید و خسارت شدیده بامور تجارتش وارد شد و در فتنه سال ۱۲۶۶ ه. ق در طهران بتفتین منتسبیش گرفتار گماشتگان دولت شد و بحسب انبار افتاد و مدت پانزده یوم در کمال شدت و مشقت بسر برد تا بواسطه شفاعت شخصی از آرامنه که با وی دوستی داشت ببذل مبلغ چهار هزار تومان از خطر قتل رهائی یافت ولی بنام بابی مشهور و پیوسته معرض تعدی و تجاوز جمهور بود و گاهی در اصفهان و کمره و گهی در بغداد و غیره بسر میبرد و پس از واقعه شهادت کبری بغایت متأثر و متغیرالحال گشته بیش از پیش مورد تعرضات خویشان پر نیش خویش گردید و بسال دیگر سفری ببغداد نموده مراجعت بایران کرد و گرفتار دولتیان گردیده محبوس و مقتول گشت و تفصیل آنرا در بخش لاحق ضمن شرح واقعه مذبحه سال ۱۲۶۸ مینگاریم و دارالتجاره و املاک و اموال و خانهای ویرا که در بلاد متعدده از بغداد و کمره و طهران و غیرها داشت معاندین از خویشان از قبیل خواهر و خالوزاده و غیرهم تصرف کردند و حکام و دولتیان و مردم دیگر نیز از آن کالا حصه بیغما بردند و سن حاجی در آنهنگام متجاوز از سی و چهار سال نبود و از

ما بین اولاد متعدّدش یک پسر و دختر در این امر نامور شدند و از پسرش که آقا محمد جواد نام داشت خاندانی در امر ابهی برقرار ماند و دخترش آغا بیگم مشهور بلقب ارباب زوجه آقا میرزا مؤمن از شهرات مؤمنات بود و آقا میرزا مؤمن و زوجه مذکورهای هر دو بغایت قوّت ایمان و استقامت متصف بوده تحمل مشقات بسیار در راه عقیدت نمودند و آقا بیگم در سال واقعه مذکوره در بدایت جوانی بحباله نکاح آقا میرزا مؤمن مذکور در کاشان میزیست و حاجی محمد رضا هنگام رفتن از اصفهان بطهران چون بکاشان رسید محض احتیاط از مردم در باغی بیارمید و آقا فتاح نام مستخدم خود را فرستاده بدختر و داماد خبر داد و آنان لمحّه چند بدیدار پسینش

--- صفحه ۱۰۳ ---

نائل گشتند و نیز چون در سر پل قرب بلده قم گماشتگان دولت حاجی را گرفتار کردند اسبش را بفتاح مذکور داده امر نمود که بسرعت بکاشان نزد آقا میرزا مؤمن رفته باو گفت که حاجی یقیناً در خطر خواهد بود و لازم است بکمره رفته رقیه نام زوجه میرزا یحیی ازل را که بحاجی سپرده بود و نزد وی در کمره میماند با خود بعزم مازندران برده بقوم و عشیرتش تسلیم دهد و آقا میرزا مؤمن نیز چنان نمود و بیان احوالشان را در بخشهای لاحقّه میاوریم .

و دیگر از معاریف بایان اصفهان میرزا حیدر علی از سادات اردستان پسر خواهر میرزا محمد سعید فدای شاعر شهیر بود و در وطن بملکداری و زراعت و فلاحت میزیست و هنگام ارتفاع صیت امر جدید در

اصفهان بواسطهء ملا حسین بشرویه فائز بایمان گردید و سبب هدایت جمعی در اردستان گشت و ایامی که حضرت ذکر در اصفهان بخانه میر سید محمد امام جمعه اقامت داشتند چندین بار شرف حضور نزد آن بزرگوار یافت و ما در بخش سابق عزیمتش با شش تن احباب اردستانی برای التحاق باصحاب خراسان و سپس رفتنشان بقلعه مازندران و شهادت هم‌رهان و کیفیت استخلاصش را نگاشتیم و در هنگام واقعه شهادت کبری در اردستان بود و خاتمه احوالش را در بخش ششم میاوریم .

دیگر از مشاهیر بایه اصفهان ملا علی اکبر اردستانی از تلامذهء آخوند ملا صادق مقدس در اصفهان بود و هنگامی که مقدس بواسطه جناب ملا حسین بشرویه فائز بایمان بدیع گشت ملا علی اکبر نیز ایمان آورده باتفاق استاد بشیراز شتافت و بنوعی که در بخش سابق آوردیم مورد سخط و مجازات حسینخان والی فارس شدند و ملا علی اکبر پس از آن واقعه مراعات احتیاط و تحفظ را از دست نداد و در مواقع خطر داخل نشد و سالها بعد از واقعهء شهادت کبری حیات داشت و تتمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

--- صفحه ۱۰۴ ---

و ما در بخش سابق جمعی از مشاهیر مؤمنین و شهدا متقدمین اصفهان مانند میرزا محمد رضای پای قلعهء و استاد آقا بزرگ شهید و پسرانش و ملا جعفر گندم پاک کن شهیر و غیرهم را نام بردیم و آقا عبدالحمید خلف ملا جعفر پس از پدر در امر بدیع سالها مشهور بود و در بخشهای لاحق جمعی دیگر از

آنان مانند آقا سید اسمعیل ذبیح زوارهء و سید محمد اصفهانی معروف و غیرهما را شرح احوال خواهیم نوشت و عدهء بایه ئیکه از اهل اصفهان در موکب جناب ملا حسین باب الباب بمازندران رفتند موافق تاریخ میمیه مهجور زوارهء چهل و هفت تن بودند و نبیل زرندی عدهء از آنان را که بشهادت رسیده اند بانضمام شش تن شهید اوردستانی سی و شش نفر یاد نمود.

و از جمله چهل و هفت تن مذکور استاد جعفر بنا از بقیه السیف که مابین شهید بر خواسته خود را بوطن رساند و حیات طولانی یافته در اصفهان خاندانی گذاشته متوفی گردید و ابوالحسن چیت ساز در اصحاب زنجان داخل شده بشهادت رسید.

و از استاد قربانعلی معمار که با دو پسر و دو خواهر زاده بنوع مذکور در بخش سابق ضمن اصحاب قلعه طبرسی بشهادت رسید دو پسر بنام آقا محمد علی و آقا حسینعلی در وطن بر جای ماند و اول بعلت شدت تعرض اعدا بطهران مهاجرت و سکونت کرده در گذشت و ثانی بجهت شدت تأثر از فراق پدر و برادران و بنی عمه بیمار شده وفات یافت و زوجه استاد قربانعلی با سه دختر باقی مانده مورد تعرض و تعدی معاندین از دولت و ملت گشتند و استقامت ورزیدند و یکی از دختران را آقا میرزا عبد الله و دیگری را شیخ سلمان که وصف الحالش را میاوریم بزنی گرفتند و میرزا عبد الله در ایمان مشهور بوده بفیض زیارت حضرت اعلی در خانه امام جمعه رسید.

ضمیمهٔ اوضاع اصفهان

دیگر آقا محمد حسین اردستانی در اصفهان بواسطه جناب باب‌الباب فائز بایمان شد و از شدت عشق و انجذاب بشیراز شتافته بفیض زیارت حضرت ذکر الله الاعظم رسید و دست از ذیل عظمتش رها نکرد تا هنگام مهاجرت باصفهان در خدمت آن بزرگوار مهیا و همراه شد و پیوسته در طریق اطاعت از اوامر مبارکه جان بر کف اخلاص حاضر داشت و در ایام سجن ماکو طاقت فراق نیاورده زمام اختیار از دستش رها شد و خویش را بسجن رسانده بزیارت رسیده عودت نمود و چون امر علیکم بارض الخا صدور یافت با میرزا حیدر علی و پنج دیگر از بایان اردستان بصوب مشهد شتافتند سپس در موکب جناب باب‌الباب ببقعه طبرسی وارد شده دفاع و جهاد نمودند و بالاخره در معرکه نهم ربیع الاول زخم منکری از سپاهیان یافته در حوالی معسکر بیفتاد و لشکریان ویرا دستگیر کرده نزد مهدیقلی میرزا بردند و هر قدر استنطاق کرده سعی نمودند که از عدت و عدت و مراکز مددعای واصله بقلعه با خبر گردند اطلاعی از او بدست نیامد و شاهزاده در غضب شده سقط و دشنام گفته ویرا تهدید بقتل نمود و او اظهار کمال مسرت و آرزوی شهادت کرد لاجرم شاهزاده ویرا تسلیم دژخیمان داد تا بقتل برسانند و همینکه بقتلگاه برده از او پرسیدند که چه نوع از کشته شدن را خوشتر دارد جواب گفت نوعی از قتل که شدید تر است پس ناگهان یکی از سفاکان بیرحم دهانه تفنگ بر چشم راستش نهاده آتش داد و گلوله سرش را متلاشی کرده مغزش را پاشاند و اینگونه احوال اصحاب قلعه موجب حیرت و انده‌اش اعدا بود و لذا

انتشار یافت که اینجماعت معتقدند بعد از کشته شدن بزودی باز گشت باین عالم نموده زندگی پر از مسرتی از سر گیرند و انتقام از دشمنان کشند و لذا موت را موجب حیاتی برتر شمردند و از آن نهراسند بلکه راغب و شائق اند .

و از جمله علماء علمای بیان در توابع اصفهان حاجی ملا محمد بن ملا محمد رضا مجتهد خونسار هنگامیکه در عراق مشغول بتحصیل علوم دینیه بود و در بسیاری از شبها با وجود علما در مسجد سهله و غیرها متعهد شده با تضرع فرج آل محمد میطلبید در سال ۱۲۶۱ چون حجاج از مکه برگشتند خبر دعوت حضرت باب را آوردند بیدرنگ عودت بوطن نموده در مسجد پدر بامامت جماعت پرداخت و اخبار و بشارات امامیه راجع بظهور قائم موعود را بسمع اهالی رساند و پس از چندی توقیعی از حضرت رسید که موجب اشتعال ایمانش گردید و علناً بشارت ظهور مهدی داد تا هنگامیکه اخبار تبعید و سجن حضرت از جانبی و تصدیق و اقبال کثیری از علما از جانبی دیگر بیامد و جوش و خروش و شورش در مردم پدید گشت و شکایت باحتشام الملک حکمران بردند و او را بمرکز حکومتش گلپایگان کشیده حبس و زنجیر کرد ولی والد مذکور و دیگر علمای و صلحاً و سادات شفاعت نمودند و مستخلص گردید و امامت و مسجد را بوالد واگذاشت و بخدمت در جمع مؤمنین پرداخت تا آنکه شهادت عظمی واقع شد و شرح خاتمه احوالش را در بخش ششم می نگاریم .

امام جمعه رسید و حین صدور امر اجتماع در خراسان با جمعی از مؤمنین بشتافت و در بدشت و نیالا نیز حضور یافت و با آقا محمد قاسم از خویشان و آقا میرزا محمد علی نهری و آقا محمد تقی بیدآبادی و آقا محمد حناساب بعزم قلعه طبرسی رفتند ولی بعلت محاصره بودن اصحاب ممنوع ماندند و آقا عبد الله بوطن باز آمد و خاتمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

و خاندان آقا محمد علی یزدی چون زوجهاش از مؤمنات بامر بدیع شد همگی در ایمان پایدار گشتند چنانکه یک پسرش در ایام اقامت حضرت باب اعظم در اصفهان پیوسته ذهاب و ایاب بمحضر مبارک داشته مجذوب گردیده پس از چند سالی در گذشت و دو پسرش محمد رضا و محمد تقی چنانکه در بخش سابق آوردیم در قلعه طبرسی بشهادت رسیدند و شرح احوال باقی خاندان را در بخش ششم میآوریم .

و بالجمله پس از واقعه شهادت کبری جمعی از مؤمنین در آنحدود بر جای بودند و زوجه منقطعه فاطمه نام که حضرت ذکر الله در اصفهان اختیار کرد پدرش ملاحسین ذاکر مصائب اهل بیت رسالت و برادرش ملا رجبعلی قهیر و ملا علیمحمد سراج همگی از بایه اصفهان بودند و آنمظلوم هنگام اعزام از اصفهان البسه و مصاریف لازمه بمنقطه مذکوره داده او را مخیر داشت که یا بشیراز رفته در خانه با حرم

محترمه زیست نماید و یا در اصفهان با پدر و خاندان خود بماند و او شق دوم را اختیار کرد لذا در آن بلد بماند و خاتمه احوالشان را ضمن بخش ششم می آوریم.

بسطام شهرت نام ملا علی ثانی من آمن و شهرت بدشت در این امر شهرت یافت اما ملا علی اهل

قریه از توابع بلد بود و در وطن تحصیلات ابتدائیه کرد در آغاز جوانی بعلت شدت علاقه ابوین و خویشان ازدواج نموده صاحب عائله

--- صفحه ۱۰۶ ---

گردید و تکمیل تحصیلات در مشهد و خراسان نمود و بحکم تجسس و طلب شدید پی تفحص از حقائق دینیه گرفته اخلاص در ایمان و زهد و تقوی و عبادت ویرا سبب ارتباط با یکی از علمای شیخیه گردید و بدینموجب پیرو شیخ و سید شده علاقه محبت و مراسله با سید یافته عائله را در وطن بر جای گذاشته بکربلا شتافت و هفت سال ملازم سید شده درک فیض کرد و پدر و خویشانش بدانسو شتافته با تحصیل اجازه استاد ویرا بوطن باز آوردند ولی ادامت اقامت نتوانست و باز بمحضر استاد برگشت و در هنگام وفاتش حاضر و اشک از دیدگانش جاری بود و برای من یقوم بتجسس و طلب سائر گشت و در سال اول ظهور بشیراز رفته بنوع مذکور در بخش سابق بعرفان و ایمان بدیع رسیده ثانی حروف حیّ گردید و در

توقیعی صادر از قلم اعلی در شأنش چنین مسطور است فانّ فی عباد الله عباد اذا سمعوا آیه یؤمنوا كما
آمن علیّ البسطامی سلام الله علیه باستماع آیه واحده من دون طلب بینة من غیرها و نیز در صورت
زیارت مفصلی مشتمل بر وظائف و آداب مخصوص که آنحضرت باو داد تا مرقد مطهر حضرت امیر
المؤمنین را در نجف زیارت نماید این آیات مندرج میباشد اللهم انی اشهدک بما قد عرفت من دعوة
سرّ المؤمن هذا علیّ البسطامی الذی قد قطع سبيله علی الصراط الاکبر بجودک اقرب من الوصل
سؤال سبیل العبودية فی الورد علی حرم آل الله سلام الله علیهم احببت بان اجیبه باذک الاکبر جهراً
لما قد علمت حبه لبابک و طاعته لنفسک انک قد کنت علی کلشی شهیداً فوقّ اللهم اهل الباب الی
ذلک السبیل للماب فی نقطة الامر من هذا النور المستسر بسر الاحباب فانک علی کلشی قدیر و انک قد
کنت بالعالمین محیطاً و ملا علی حسب دستور آنحضرت ببوشهر نزد خال رفت و از آنجا بکربلا و نجف
شتافته نشر دعوت بدیعه نمود و توقیع رفیع را بشیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر رساند و او
استکبار کرده بانکار و عناد برخاست

--- صفحه ۱۰۷ ---

پس توقیعی دیگر از قلم اعلی خطاباً للشیخ صدور یافته در حق ملاعلی چنین فرموده اند انا بعثنا علیاً من
مرقده و ارسلناه الیک لو عرفته لسجدت بین یدیه آنجناب در کربلا و نجف با شهادت و اخلاص نادر

النظير بابلاغ امر جديد پرداخته جمعی کثیر را مهتدی ساخت و جماعت ملایان بمعاندت و مخاصمت

برخاستند و شور و هیجانی در

عوام انداختند و حکمران دولت عثمانی در کربلا ویرا اخذ و حبس نمود سپس با کتب و آثارش ببغداد

روانه داشت و والی بغداد مدت شش ماه آنمظلوم را حبس و قید کرد و در آمدت آثاری را که با او بود

جمعی از اهالی بغداد و کاظمین و غیرهما مطالعه نموده منجذب شدند و برخی با او در محبس ملاقات

مکرر کرده ایمان آوردند و روز بروز اشتها و انتشار بر مزید شد و باینطریق گروهی از ایرانیان و اعراب

ساکن بغداد و دیگر محال عراق از طبقه ملایان و غیرهم در ظل امر بدیع قرار گرفتند که نام و مقام

جمعی از ایشان در مطاوی بخش سابق و درین

بخش مسطور است از آنجمله شیخ بشیر نجفی از طبقه علماء علمای سنت و جماعت در سن هفتاد سالگی بود

دیگر شیخ سلطان و جمعی از همراهانش در کربلا و نیز سید محمد جعفر و سید حسن جعفر و سید علی

بشر و جماعتی با او در قصبه کاظمین و نیز شیخ محمد شبل و سید محسن کاظمی و شیخ صالح کریمای

و جماعتی از اهل قری مانند شیخ عباس و ملا محمود و عبدالهادی و مهدی و غیرهم و بالاخره والی

مجلسی از علما فراهم ساخت که شیخ نجف بن شیخ جعفر و شیخ موسی از نجف و سید ابراهیم قزوینی

شهیر از کربلا و شیخ محمد حسن یس و شیخ حسن اسد الله از کاظمین و سید محمد الوسی مفتی و سید

علی نقیب الاشراف و محمد امین واعظ و شیخ محمد سعید مفتی شافعیه و غیرهم حضور یافتند و جناب

ملاعلی را حاضر ساختند و با او محاجه و مناظره نمودند و او اشاعه ایمان و اذاعه برهان را با علی ما فی

الامکان بیان برد و فریاد لم و لانسلم از ملاها بلند شد گونه ها سرخ

--- صفحه ۱۰۸ ---

و خیشومها پر از باد و رگهای گردن سطر گشت و اگر نه در محضر والی بود داد دل از آنمظلوم

میگرفتند و ناچار بتکفیر قناعت کرده حکم نفی و اعدام دادند و والی ویرا در محبس نگهداشته ماقوع را

بدربار اسلامبول آگهی فرستاد و حکم

چون در سنه ۱۲۶۰ هجریه مرحوم ملاعلی بسطامی از شیراز بکربلا عودت فرمود و خبر تشریف خود و سائر احباب را

بمعرفت باب اعلان نمود شورش و هیجانی عظیم در میان اهل علم ظاهر شد و ذکر ظهور باب نظر بورع و تقوی و مکانت

مرحوم بسطامی شائع و منتشر گشت و لکن جناب ملاعلی فقط بذکر لقب آنحضرت اکتفا مینمود و از ذکر اسم ابا و امتناع

کلی میفرمود و میفرمود باب ظاهر شده و ما بحضرتش مشرف شدیم و لکن ما را از ذکر اسم مبارک که او کیست و از چه

سلسه است و نام و نشان حضرتش چیست نهی فرموده عما قریب ندای از مرتفع شود و اسم و نسبش بر کل معلوم گردد

خلاصه ولوله غریبی در عراق ظاهر شد و در جمیع مجالس ذکر ظهور باب بود و هر کس چیزی میگفت و هر کس در اینکه

باب کیست گمانش بشخصی میرفت و جائی که هیچکس گمان نمینمود نقطه اولی جل ذکره بود زیرا بسبب حدائت سن و

اشتغال بتجارت احدی این

گمانها را در حق ایشان نمی کرد همه بالاتفاق گمان میکردند و یا اینکه واثق و خاطر جمع بودند که باب علم الهی باید از بیوتات علم و معرفت باشد نه از صفوف اهل کسب و تجارت و اکثری خاصه شیعیان گمان مینمودند که او البته یکی از اکابر تلامذه سید رشتی اعلی الله مقامه است باری بشارات جناب ملاعلی سبب اختلاف علمای عراق و هیجان عامه گشت و کیفیت بعرض والی عراق رسید و والی حضرت بسطامی را از کربلا ببغداد طلبید و امر بحبس آنحضرت فرمود و در حبس نیز باخبار خلق و نشر آثار مبارک میپرداخت و حبس و منع سبب خوف و زجر آنجناب نگشت اخیراً بعدالاحد و الّردّ حضرت بسطامی را بقسطنطنیه ارسال داشتند و در اثنای طریق ویرا برتبه شهادت رساندند

میرزا ابو الفضل گلپایگانی نقل قول از حاجی سید جواد کربلائی

--- صفحه ۱۰۹ ---

سلطانی صدور یافت که آنمظلوم را تحت الحفظ روانه دارند لذا بدستور والی عدهء از سواران شدید التعصب ویرا مقیداً تحت المراقبه از طریق موصل بنام قسطنطنیه بردند دیگر خبری از وی نشد و بعداً خبر رسید که در حبس کرکوک این جهان را بدرود گفت و ما کیفیت ایمان مؤمنین میامی خصوصاً ملا مردانعلی و شهادتشان را در قلعه مازندران و کیفیت احوال ملا عیسی از بقیة السیف آنقلعه را در بخش سابق آوردیم .

و اما بدشت از قرآ تابعه برای واقعات مهمه که در ماه چهارم سال ۱۲۶۴ ه . ق در آنجا رخ داد از مواقع شهیره تاریخیهء این امر گشت چه که حضرت قدوس و قرّةالعین و جمعی از مؤمنین که هشتاد و

یک نفر بودند مدت ده یوم در آنجا اجتماع یافتند و جمال اقدس ابھی حضور داشته تمامت مصاریف را عهده فرمودند و سه باغ که یکی محل استقرار عزت و جلال و دیگری محل اقامت جناب قدوس و سوم محل توقف جناب قرۃ العین و عدۃ از احباب قزوینی بود مشهور و نامدار میباشد و ندای طاهره با قدرت باهره و آثار ظاهره و داعیه علم الهی و مقام کریمش از طرف حضرت نقطه اولی باوج ارتفاع و شهرت رسید و موافق مذاق و روش خود بکسر تقالید و حدود و حل اوهام و قیود قیام کرد و ندای روحانیت و معنویت حضرت قدوس و مقام منیع شامخش از طرف آنحضرت مرتفع و مشهور بود و جمعیت احباب عدۃ پیروان طاهره و کثیری اصحاب جناب قدوس شدند و در ظاهر مناظره بین طرفین بحد شدت رسید ولی پس از انقضای ایام بالفت و التیام و حسن ختام منتهی گردید و از بدشت در حالیکه آندو در دو طرف هودجی قرار داشتند و جمعیت احباب سواره در اطرافشان بودند سرودها و اشعار ایمانیه جذیبه طاهره را تغنی میکردند عازم مازندران گشتند و در نیالا هجوم و سنگسار اعدا موجب تفرقهشان گردید و واقعات کسر حدود در بدشت نه تنها باعث تعرض و هجوم اعدا و شیوع

--- صفحه ۱۱۰ ---

کذب و افترا برای اصحاب بدشت خصوصاً جناب طاهره گشت بلکه موجب انده‌اش و تشتت احباب مجتمعی آنجا گردید و آنانکه حضور نداشتند نیز پس از استماع واقعات مذکوره حسب مذاق و مشرب خود بر دو حال شدند آورده‌اند جناب ملا حسین بشرویه که حلقه اخلاص حضرت قدوس در گوش

داشت و در بدشت حاضر نبود همینکه واقعات مذکوره بسمعی رسید چنین گفت اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر مینمودم و از آنجائیکه بیان واقعات مذکوره در بخش سابق و هم در این بخش مفصلاً مسطور است در اینجا تکرار نکرده بنقل نبذه از تاریخ ملا محمد نبیل زرنندی اکتفا مینمائیم و مضمون آن چنین است هر یوم لوحی نازل میگردد و میرزا سلیمان نوری برای احباب میخواند بعد از انقضای چند یوم از مصدر امر برای هر نفسی اسمی جدید عنایت شد بنحو قرعه جمیع آن اسامی که از قلم اعلی مرقوم و مکتوم بر هر یک معروض که یکی را بردارد و بگشاید بهر اسمی که مقسوم آمده بدیگران اعلان نماید که بان اسم موسوم است تا کل یکدیگر را باسما جدیده بخوانند از آن یوم اهل آن مجمع جمال ابهی را باسما بها و طلعت اخری را باسما قدوس و ورقه منجذبه را باسما طاهره نامیدند و الواح منزوله از طلعت اعلی نیز از آن یوم باسما معینه در آن یوم برای هر

در منزل بدشت که یکفرسخی بسطام است میان ملا محمد علی و قره‌العین ملاقات حاصل و با هم در خصوص نشر امر باب مشورتها داشتند و قره‌العین بر منبر میرفت و بی پرده نطق میکرد که تکالیف قبلیه منسوخ و احکام جدیده را پس از غلبه تام وضع خواهد کرد و اکنون ایام فترت است ... در آنجا جماعتی از مردم مسلم متنفر و فرار اختیار کردند آنگاه باتفاق حاجی محمد علی راه مازندران پیش گرفت تا در اراضی هزار جریب با هم در یک محل بودند ... مردم برایشان تاختند و اموالشان را غارت کردند از آن پس حاجی طریق بار فروش پیش گرفت و قره‌العین با مریدان در دهات و قصبات مازندران دعوت مینمود. (خلاصهء کلام ناسخ التواریخ)

نفسی از آن مجمع نازل گردید چنانکه بعد از حکایت بدشت شکایت حضرت طاهره مطهره را مقدسین بساحت اعلیٰ معروض داشتند در جوابشان نازل چه گویم من در حق نفسی که خدا او را طاهره نامیده بعضی را چنین اعتقاد بود که آن اسما از سما قلب طلعت قدوس از برای آن نفوس نازل شده و بعضی از جناب طاهره میدانستند و از آنجواب که از ساحت اعلیٰ نازل شده چنین استفاد گردید که من الله بوده و محض عدم مصالح وقت بر اهل آن اجتماع معین نگشت و نا معلوم ماند باری هر یومی از ایام صنمی از اصنام مکسور و حجابی محروق ولی بمثل نزول اسما محل آن احکام و اوامر معلوم نبود و هر کس بهر سمتی که مائل بود منسوب می نمود ... و بالجمله جانمازها که همیشه مبسوط بود چنان برچیده شد که دیگر مبسوط نگردید و مهرها که برای نماز تا آنروز رویهم میگذاشتند شکسته شد و اسمش را بت گذاشتند ... در آنروز اصحاب بر سه رأی شدند بعضی جناب طاهره را مفترض الطاعة دانستند و بس و بعضی حضرت قدوس را بنوعی که حق واقع نیز چنان بود او را نفس طلعت اعلیٰ دانستند و برخی هردو را حق و آن اختلاف را فتنه برای امتیاز گل از خار میدانستند ... باری چند یوم باین منوال گذشت تا جمال ابهی اصلاح ذات البین کردند و صلاح در آن دیدند که جناب طاهره در خدمتشان باشند و چون در میان احباب مشهور بود که عیسی از آسمان در جزیره الخضر نازل شده میرویم تا

آنحضرت را در کشتن دجال نصرت نمائیم یقین نمودند که جزیرهٔ خضر! همین بدشت و حضرت عیسی آنحضرت بود که بر آنها وارد شدند و بالاخره آنچه مقصود بود از خرق احجاب و کسر عوائد و تقالید برای حصول استعداد نفوس لاجل شریعت باقیهٔ رب الارباب حاصل گردید و از بدشت بمازندران عزیمت نمودند ... و از اول ورود جمال اقدس ابھی بدشت تا یوم خروج از آن بیست و دو یوم امتداد یافت انتھی و اجمالی از کیفیت سفر و منازل بعد از بدشت

--- صفحه ۱۱۲ ---

چنین است که جمعیت اصحاب از آنجا بشاهرود رفتند و تقریباً چهار فرسخ قطع مسافت کرده بشاهکوه نزول نمودند و از آنجا تقریباً پنج فرسخ طی نموده بمیان سر ورود کردند و از آنجا نیز سه فرسخ طی نموده بوزوار رسیدند و در حمام آنجا استحمام و شستشو کردند چون بنیالا که از قرای دارالمرز است رسیدند و از خستگی طی طریق استراحت جستند اهالی تعصب کرده قریب پانصد تن بر ایشان هجوم بردند زدند و غارت کردند و موجب تفرقه اصحاب شدند چنانچه در بخش گذشته تفصیل دادیم و جمال ابھی از آنجا ببندر جز و اشرف و سپس بسمت نور رفتند و از دزوار تا بندر مذکور دو فرسخ و از آنجا تا اشرف تقریباً چهار فرسخ است و **در لوحی از قلم عز ابھی در وصف مازندران چنین مسطور:** "آن اراضی مبارکه است چه که این مظلوم از سمت شاهرود بانشطرتوجه نمود تا بگز وارد شده و اطراف آنرا مشاهده نموده و از آنجا باشرف و قبل آن محال هزار جریب قریه بقریه شهر بشهر سیر نمودیم تا بارض

نور وارد شدیم الحمد لله از انوار آفتاب حقیقت جمیع آنجهات در آن ایام منور و فائز شد و آثار آن البته ظاهر خواهد گشت آنچه بید الهی غرس شد عنقریب آثار آن ظاهر و هویدا شود ندای محبوب از آنجبال مرتفع است چه که آن اراضی بقدم حق مبارک گشته انشا الله کل موفق شوند بانچه سزاوار ایام الله است " الخ

خراسان ارض الخا در تشیید و ترویج این امر نصیبی در درجه اولی داشت و اگر رجال

خراسان منحصر بجناب باب الباب بود مقام او وحده اثبات مدعا را کفایت مینمود که مقدم بر کل در آن افق درخشیده سبب هدایت و قیام دیگران گردید و نام آنجناب ملا محمد حسین بود و تولدش در قصبه بشرویه طبق روایت نبیل زرنندی بحدود سال ۱۲۲۹ هـ ق وقوع یافت و پدرش حاجی ملا عبد الله صباغ ار اهل یسار و مالک ضیاع و عقار بود و مادرش از اذکیا و علما و شعرا

--- صفحه ۱۱۳ ---

قصبه مذکوره بشمار میرفت و ملا حسین اکبر و ارشد اولادشان بود و احوالی از او در خورد سالیس حکایت نمودهاند که دلالت بر عظمت مال و سعادت استقبال وی داشت نشو و نما و تحصیلات ابتدائیهاش در وطن شده آنگاه بمشهد در مدرسه میرزا جعفر اقامت جسته چند سالی بتحصیل علوم رسوم پرداخت و در آن سنین بعقیدت و طریقت شیخ احسائی اطلاع یافته شیفته گشت و شوق درک محضر سید رشتی عنان اختیار از کفش ربود لا جرم بعزم کربلا رهسپار شد و در طهران بود که خبر فوت پدر را

در بشرویه شنید ناچار بسرعت عود بوطن کرد و چند ماهی بیش تاب توقف نیاورده قسمتی از اموال و املاک موروثهء پدری را بفروخت و با مادر و خواهر و برادران بعزم اقامت در کربلا روانه شد و در آنهنگام تقریباً هیجده سال داشت گویند مقارن مهاجرتش بکربلا گفتار و اطوار روحیه غریبهء از او مسموع و مشهود گشت که موجب حیرت بینندگان و شنوندگان بود از آنجمله نوبتی این صورت رؤیای خود را برای اقربا و دوستانش حکایت کرد که حضرت رسالت پناه را در عالم خواب دید و غایت ملاحظت و عنایت را از آنحضرت مشاهده نمود چندانکه حضرت لب بر لبش گذارده آب دهان مبارک را بدهن وی ریخت و از دهانش چنان جریان و سیلانی جلوه نمود که جهان را فرا گرفت و بالجمله جناب ملا حسین با عائله مذکورهای ساکن کربلا گردیده مدت نه سال نزد سید رشتی علوم و معارف دینی را تکمیل کرد و از علما بزرگ و رجال سترگ اصحاب وی شمرده آمد و بمناقب منیع و فضائل رفیع از همگنان (xهمگنان) برتری یافت که از آنجمله شدت تقوی و دینداری و حدت شجاعت و دلیری بود و لذا سید در مواقع خطیره مناظرهء با فقها و مجتهدین و مدافعه و حمایت از عقیده و آئینشان ویرا بر جای خویش

ملا حسین بشرویه روزگاری از عمر خود را در تحصیل علوم رسمیه از قبیل صرف نحو فقه و اصول

(ناسخ التواریخ)

مصروف داشته بود

منصوب نمود چنانکه نوبتی فقهای اصفهان اجماع نموده بمضاد با شیخیه برخاستند و عامه مردم را بمقاومت با آن فتنه برانگیختند و نزدیک بان بود که فتنه عظمی بر پا گردد و حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام مجتهد شهیر مقیم اصفهان که با دست خویش حد شرعی جاری میکرد آنرا بدین طریق ساکت و قانع نمود که واقعات مذکور را بحاجی سید کاظم رئیس الطائفه نویسد تا او خود باصفهان بیاید و یا دیگری را از جانب خویش مبعوث فرماید و در مجمع فقها صحت عقائد خویش و مطابقتش را با ضروریات مذهب جعفری مدلل سازد همینکه مکتوب بسید رسید ملا حسین را از کربلا باصفهان فرستاد و او وحیداً با همان لباس عربی ساده که در بر داشت خود را باصفهان رسانده در مجامع فقها حاضر شده بنهایت قوت ایمان و قدرت در فنون علوم و بیان بمنظره و محاجه پرداخت و مباحثات چندی بطول انجامید و در آن ایام یکروز از هفته را مزدوری نموده معاش یک هفته را فراهم میکرد و روزها صائم شده در افطار و سحور قناعت مینمود و بالاخره اعتراضات ملاها را بر شیخ و سید جواب گفته همه را ملزم و مفهم ساخت و بین خاص و عام بکثرت علم و فضل و شدت زهد و ورع اشتهار یافت چندانکه بین انام این سخن متداول شد که آخوندی با پیراهن سر تا سری یعنی پیراهن ساده بلند عربی باصفهان آمده کل علما نامی بلد را مغلوب نمود و نبیل زرندی درین خصوص چنین نوشت که جناب ملاحسین

بشرویه در عنفوان جوانی مجلس درس حاجی سید محمد باقر رشتی را در اصفهان معطل نمود و تا هفت

روز در مسائل شیخ اجل احسائی

سؤالات حاجی سید محمد باقر از مسائل شیخ از قبیل الجسم العنصری لایعاد و ان الائمة حاضرین ناظرون و راجع برکن رابع بود که فقها میگفتند شیخ غلو کرده و اجوبهء آخوند ملا حسین چنان ویرا قانع نمود که گفت شیخ احسائی سید العلما بود و به آستان ائمه هدی خدمت نمود و هر که در باره اش کلمه سوئی گوید از دین اسلام خارج است.

--- صفحه ۱۱۵ ---

با او گفتگو کرد تا او را مقرر و معترف ساخت و سید محمد باقر گفت که امر بر ما مشتبه شده بود و حق با شما است و بهمین تقریر نوشته پا بمهر از سید گرفته نزد حاجی سید کاظم فرستاد و آنعالم ربانی در بالای منبر ملا حسین را تمجید نمود و او را مطاع انام و ناصر اسلام خواند انتهی و چون فتنه مذکوره از اصفهان بخراسان سرایت کرده بود ملا حسین بمشهد شتافته با میرزا عسکری مجتهد متنفذ آنجا نیز مناظره و محاجه کرده غالب آمد و حقیقت مسائل شیخ و سید را ثابت نمود و این قدرت و عظمتی که از ملا حسین در نصرت امر شیخ و سید ظهور کرد ویرا باعلی درجه اشتهار رساند و **سید رشتی مکتوبی برای وی در مشهد فرستاد که صورتش چنین است:** " صحیفة الاشتیاق بشرف مطالعه جناب مستطاب قدوة

الاطياب علامی فهامی مخدومی آخوند ملا حسین بشرویه سلمه الله تعالى مشرف شود ۱۸۶۲ السلام عليك
يا سيدى و مولای و رحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن الرحيم مخدوم معظم مفخم مراسله دوستی
مواصله آن برادر مهربان را جناب مستطاب قدوة الاطياب كهف الحاج حاجی سيد محمد رسانيدند و لساناً
آنچه گفتنی بود گفتند جزاکم الله عن هذه الفرفة المحقة خيراً اظهار حق کردی و کسر صولت باطل
نمودی همين عمل افضل است برای شما از جميع طاعات و عبادات و قربات زیرا که کل آنها فروع و
توابع این اصل اصیل است الحمد لله حق سبحانه و تعالى ببرکت مولانا صاحب الزمان عجل الله فرجه و
روحي له الفدا این تائید و نصرت فرمود لا تخف کن ثابت الجاش غير خائف و لا خاش فان الله يدافع
عن الذين آمنوا حق هر چند انصارش قليل است ازین خلق منكوس معكوس و لكن حق سبحانه و تعالى
با او است ان الله مع الذين اتقوا و الذينهم محسنون و الله مع المحسنين و محسنين والله الذى لا اله الا
هو ثابتين باين صراط و معتكفين تحت این فسطاط ميباشند فاذا كان الله تعالى معكم فجميع المبادئ
العاليه معكم فرسول الله و امير المؤمنين و الائمة الطاهرون سلام الله

--- صفحه ۱۱۶ ---

و صلواته عليهما و عليهم معكم فانتم اوليا الله الا ان اوليا الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون چه غم ديوار
امت را که دارد چون تو پشتيبان چه خوف از موج بحر آنرا که باشد نوح كشتيبان فاتقوا الله و كونوا
خير انصارو اكمدوا اعداكم بالورع و اما رجوع باصفهان بسیار خوب است نظر بمقدمات مذكوره باكمال

ورع و تقوی و حفظ لسان از چیزی که منشأ تشبث للذین یتبعون ما تشابه منه ابتغای الفتنه نباشد شما را بخدا سپردم و التماس دعا و زیارت تحت آن قبه منوره دارم و شوق ادراک عتبه بوسی آن امام مطهر اعظم از حد حصر است بجمیع دوستان عصر سلام برسانید و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته . " و بالجمله جناب ملا حسین بالاخره نزد مادر و برادر و خواهر و دیگر متعلقانش عودت کرده همگی را در زی و حال عزاداری و سوگواری مشاهده نمود و از انتقال سید بجهان بالا خبر یافته بغایت متأثر و محزون گردید و چون دانست که در کربلا و بلاد ایران حاجی محمد کریمخان و عدهء از اعظام علمای شیخیه بساط دعوت و ریاست گسترده و هر یک جمعی را بتبعیت و اطاعت خود آوردند با وجود مقامات مذکوره و احاطهء بر اسرار مقاصد شیخ و سید با خضوع و اخلاص تمام قدم همت و دقت در طریق تجسس احوال و آزمایش مدعیان نهاد و رنج سفر بر خویش هموار نمود بتفحص و طلب من له الحق باتفاق بعضی یاران راه فارس پیش گرفت و بنوعی که در بخش سابق مطابق تاریخ نبیل زرنندی آوردیم و از برخی تواریخ دیگر نیز نقل نمودیم مقدم بر کل در شیراز بمحضر حضرت باب رسیده فائز باعلی المقام گردید و بدرجهء رفیعه اول من آمن و حرف حی نخست و بلقب باب الباب نائل گشت و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از کتاب ابواب الهدی تألیف فاضل هشرودی سابق الوصف تفصیلی بنوعی دیگر ایراد نمود که خلاصه اش چنین است جناب ملا حسین کیفیت ملاقات و ایمان خود را بحضرت

--- صفحه ۱۱۷ ---

باب اعظم بدین طریق بیان نموده گفت من پس از رحلت سید رشتی در سراپای وجود میرزا حسن گوهر بدقت نگرستم حتی چندی متوالیاً بمجلس درسش حاضر شدم اگر چه او بی اندازه نزد من خفص جناح و اظهار فروتنی میکرد و من چون نظر عمیق بر علم و عملش انداختم الحق و الانصاف خویشتن را بدرجات عدیده ازهد و اتقی و افضل مشاهده نمودم و از آثار علمیه شیخ و سید نیز جز ظواهر مطالب چیزی در دست نداشت و از ثنالی معالی آن غافل بود پس بفکر ملاقات حاجی محمد کریم خان شدم و با چند تن از یاران همفکر خویش نظیر ملا یوسف اردبیلی و ملا جلیل خوئی و ملاعلی بشرویه و میرزا احمد ازغندی و شیخ ابو تراب اشتهاودی و غیرهم عازم کرمان شدم و طی طریق را از طریق فارس شروع کردیم تا بلده شیراز رسیدیم و در رباطی منزل اختیار کرده لختی بیارمیدیم و هر روز در معابر و اسواق و کوی و برزن شهر تفرج میکردیم روزی وارد یکی از مساجد شیراز شدیم مشاهده نمودیم یکنفر از علما مشغول تدریس است و جمعی از طلاب به گردش انجمن و او در غایت فصاحت و بلاغت و اقامه ادله و براهین و جامعیت در مسائل توحید سخن میراند پس من در گوشه بنشستم و گوش دادم و مقالات ویرا پسندیدم و بان حسن انتظاری که از شیراز داشتیم در قلبم خطور کرد که شاید موعود سید

این عالم متبحر باشد درین حال و خیال بودم که ناگاه چشمم بر سید جوان بزرگ منشی افتاد که در آن نزدیکی نشسته بود و آثار و علامات بزرگی از ناصیه اش میدرخشید پس از نظری بسوی من انداخت و مرا مخاطب داشته گفت موعود سید این شخص مدرس نیست چه آنموعود بایستی از جمیع عیوب و نقصها منزّه و مبرا باشد و من متعجبانه بسوی وی نگاه کردم و در حیرت فرو شدم که این سید جوان چگونه مکنون خاطر مرا دانست و نظاره دلربای او عنان محبت را از دستم ربود ولی چون بهیچ وجه دربارۀ او احتمالی نمیدادم باظهاراتش ترتیب اثری نکردم و با اینکه

--- صفحه ۱۱۸ ---

یقین داشتم که قبلاً مکرراً او را دیدم هر چه فکر کردم نتوانستم بیاد آورم که کجا ویرا ملاقات کردم و در عین آن حال دلم همچنان متذکر حاجی محمد کریم خان بود و در آن اثنا باز آنجوان مرا مخاطب داشته گفت حاجی محمد کریمخان موعود سید رشتی نیست زیرا که حضرت منتظر باید از سلالهء طاهره و از بنی فاطمه باشد و او از سلالهء قاجاریه است و علی الظاهر نیز دارای چند منقصدت میباشد و از یک چشم ناقص است پس من قدری متوجه شده بخود گفتم این سید نورانی که از خبایا و نوایای من مطلع است شاید جفار و یا مرتاض باشد و من روی بطرف وی کرده گفتم شاید آنشخص که ما طالب و جویای او هستیم شما باشید پاسخ داد از قدرت خدا بعید نیست آنگاه شروع بسؤال و مقالی نموده گفت ای آخوند ملا حسین شما از بزرگترین تلامذهء سید هستید ولی من از این هنگام تقدم کرده باو گفتم

نمیدانم در کجا خدمت جنابعالی رسیدم فرمود در کربلا در منزل مرحوم سید رشتی و پس از حصول آشنائی و شناسائی مرا بخانه خویش دعوت کرده گفت ممکن است چندی در منزل ما بیتوته نمائید پس از مسجد بخانه ایشان شدم خادم را امر فرمود چای حاضر کرد آنگاه از من پرسید که در این پنج ماه بعد از رحلت سید که را بدست آوردید و مبادله و مقابله سخنان شد و او اظهار امرش را فرمود و چند روز مشغول مذاکره و محاجه با آنحضرت بودم و گاهی نزد یاران طریق و همسفران خویش میرفتم و ایشان هر مقدار اصرار و ابرام در سرعت و حرکت از شیراز مینمودند از آنان درخواست میکردم که چون مرض قلبی دارم و در اینجا طبیب حاذقی یافته ام و امید کلی معالجه دارم چند روز صبر و تأمل نمائید آنگاه مراجعت نزد آنحضرت

مینمودم روزی در اثنا مذاکره و محاجه عرض کردم رفقای من که همراهان سفریم نظر عمیقی بحاجی محمد کریم کرمانی دارند و شئون علمیه او در السن و افواه اشتها بلیغ یافته است فرمودند که چند روز پیش در مسجد گفتیم که موعود منتظر

--- صفحه ۱۱۹ ---

بایستی از سالله طاهره و از ولد حضرت حسین باشد و حاجی محمد کریم خان از قاجاریه و ناقص است چه که اقرع و اعرج و از یک چشم نیز اعمی است و بالجمله جناب ملاحسین چندی با آنحضرت محاجه و مذاقه نمود تا بالاخره با عین الیقین حقیقت را مشاهده نمود کمر تعظیم خم آورد و ساجد گشت و از

اینرو آقا سید مؤمن یکی از فضلا و ظرفای خراسان که با آنجناب در زمان صغر سن و ایام شباب همسن و همبازی و همدرس بود و ایمان او باین امر نیز بواسطه آنجناب شد حکایت نمود که روزی در مشهد از درب مدرسه باتفاق آنجناب میگذشتم همینکه نظر بمدرسه انداخت این بیت را قرائت کرد یک اهل دل از مدرسه نامد بیرون ویران شود این مدرسه دار الجهل است پس من عرض کردم بحمد الله از مدرسه مانند شما بزرگواری بیرون آمد چرا آنرا نکوهش مینمائید در جواب بدین عبارت

باب چون ملا حسین را مستقیم دید بعراق و خراسان مامور دعوت داشت تا در هر شهر و دیه تبلیغ امر او کند و زیارت نامه امیر المؤمنین را که از نوشتجات خودش است بدو سپرد و نیز تفسیر سوره یوسف را تا بر مردمان بخواند و بدان احتجاج نماید و ملا حسین چون باصفهان رسید ملا محمد تقی هراتی را که یکی از فقها بود مؤمن و مقبل ساخت و او در محراب و منبر بی پرده از جلالت قدر باب سخن گفت و او را بنیابت خاصه امام ثانی عشر میستود منوچهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان را مقرر و معترف بنیابت خاصه باب داشت و چون بکاشان آمد حاجی میرزا جانی که یکی از تجار بود باو گروید و خواست حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد نراقی را نیز تبلیغ نماید ولی او قبول ننمود و معارضه نمود و ملا حسین را از خویش براند و چون بطهران رسید روزی چند متوقف شد و عده باو گرویدند و کتابی از باب بمحمد شاه و حاجی میرزا آغاسی داشت باین مضمون که اگر مرا بپذیرید سلطنت شاه را بزرگ و دول خارجه را در تحت فرمان شاه خواهم داشت و چون ملا حسین کتاب باب را ظاهر و دعوتش را آشکار نمود کارداران دولت ویرا تهدید و امر بخروج از بلد کردند و پس از ورود

بمن خطاب کردند ای آقا سید مومن مگو مگو چه که افکار و احوال حاصله در اینمدرسه باعث شد که با

حجت خدا چهل شبانه روز مباحثه و احتجاج کردم انتهی

و ملاءجعفر واعظ قزوینی سابق الوصف ضمن تاریخچه خود بیان مختصری از احوال آنجناب نمود

چنین نوشت شهرت و نام اصلی ابونیش ملا حسین خراسانی بود و از متلمذین سید مرفوع و رب اعلی او

را جناب سید علی نام نهاده و عمامه سیادت بر سر او گذاشته و در سنه اول ورود حقیر بکربلا چون

بخدمت سید علیه بها الله رسیدم آنجناب در مسجد کوفه معتکف بود و از جمله فحول علماء و فضلاء زمان

خود بودند و بمجلس جناب سید تشریف نیاورده و در سفر دوم تشریف داشتند و در سفر سوم و چهارم و

پنجم نیز بودند و در ایام جناب سید بقزوین آمدند و باصفهان رفتند و با جناب حاجی سید محمد باقر

هفت ماه گفتگو کردند و اثبات

بمشهد در بالا خیابان منزل داشته و بدعوت ناس پرداخت ملاعبدالخالق یزدی از تلامذه شیخ احسائی که در توحید خانه

صحن صاحب محراب و منبر بود از اتباع باب شد و بر فراز منبر شرحها میداد و نیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که

شیخی بود بمکاتیب و ملاقات ملا حسین اقبال کرد و در مسجد نیشابور مطلبها ابراز داشت و این خبر در مشهد سمر شد

علما بجنبش آمدند غوغا شد و صورت حال را بحمزه میرزا که آن هنگام در چمن رادگان بود بنگاشتند چون این خبر

بشنید فرمان کرد که ملا حسین را از مشهد حاضر لشکرگاه کنند و هر کسی از مردم شهر که متابعتش کردند اگر تبری نجویند و باب را لعن نکنند قرین عنا و عذاب دارند لذا چون ملا علی اصغر را از نیشابور بمشهد آوردند بی توانی در مسجد بمنبر شده و باب را با اصحابش طعن و لعن کرد و همچنین چند تن دیگر لذا آسوده شدند اما ملا عبد الخالق گفت من از این راه بر نگرדם مگر علمای بلد مجلس محاوره بسازند و با من مناظره آغازند لذا عمال شاهزاده از نماز جمعه و جماعت ممنوع و حکم دادند که در سرای خویش اقامت کند

(ناسخ التواریخ)

--- صفحه ۱۲۱ ---

حقیقت جناب شیخ و سید باو نمودند و بعد بشیراز رفتند و بشرح زیارة مشغول بودند تا چون سید فوت شدند و ظهور قائم شد او اول من آمن ایشان شدند و از آنجا بخراسان رفتند و خلق را تبلیغ مینمودند و بعد بقزوین آمده بعزم زیارت و مشرف شدن و نقطه اولی در چهریق محبوس بودند و چند شب در خانه آقا هادی بن حاجی الله ویردی علیه بها الله ماندند و با جناب طاهره محاوره و مکالمه نمودند و رفتند مشرف شدند و مراجعت بخراسان نمودند و علم بر پا و آشکار کردند احباب از هر سمت بسوی او رفتند غوغا و ضوضا از خلق بلند شد شهزاده حاکم اول من آمن و اصحاب او را بخوشترین وجهی روانه نمود انتهی و بالجمله جناب ملا محمد حسین در سال اول ظهور حضرت باب سفیر بی نظیر و باب آن بزرگوار بوده حامل کتاب مستطاب تفسیر احسن القصص و صحیفه مخزونه ادعیه شده با شجاعت تمام و صراحت

کلام که مخصوص او بوده نشر دعوت بدیعه فرمود و در سال دوم چون در خصوص اجتماع و قیام در کربلا بدا شد و حضرت باب از سفر حج بشیراز عودت نموده و بموجب تضيقات والی فارس و حکم ملاهای شیراز خانه نشین شده مؤمنین و طالبین از مراجعه بانحضرت ممنوع گشتند آنجناب مقام باییت یافته در بلاد خراسان ندائی مرتفع داشت و حسب امر حضرت ذکر الله الاعظم کل امور بانجناب راجع شده جواب سؤالات علمیه و دینیه سائلین باو محول و مرجوع گردید و در ایام قلیله اقامت و ذهاب و ایابش در مشهد و بشرویه و دیگر بلاد خراسان و غیرها جمعی کثیر از علما و رجال خطیر بمکالمه و مکاتبه طلوع کرده اصحاب و انصارش شده امر و دستورش را اطاعت و انقیاد نمودند و اینموجب تحریک حس غضب دیگر ملاهای خراسان گردید و در آن ایام که انقلاب و طغیان گردنکشان آنسامان دربار طهران را مضطرب ساخت پیاده بزیارت محبوب در سجن ماکو شتافت و در عودت از طریق مازندران دربارفروش بفیض معرفت حضرت قدوس رسیده عهد ارادت استوار

--- صفحه ۱۲۲ ---

داشته مترادفاً بمشهد ورود کردند و این در اوائل ایام سجن چهریق بود که امر نامه ها خطاباً لعمامة الباییه صدور یافته مقام عظیم آنجناب را مبین داشته کل را امر باجماع در خراسان و قیام تحت دستور و فرمان او فرمودند و عین بعضی از عبارات امریه ها در حث و تحریض بایبان بنصرت و تبعیت ازو چنین است "

ان یا اهل البیان

احضروا بين يدي ربكم و كونوا من الناصرين بسم الناصر المنصور لدينا قديم سبحان الذي يؤيد من يشا
بنصره و هو الحق لا اله الا هو القوي القدير الحمد لله الذي ينصر من يشا بجنده و هو الرب لا اله الا هو
انا كنا له ناصرين شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب له الامر و الخلق و ان الخلق منه و الكل اليه
يرجعون هو الذي يقدر مقادير كلشي في الكتاب و انا كنا له ساجدين هو الذي يجزي كل نفس بما
اكتسبت و هو الحق لا اله الا هو المشعشع المحمود لا يا ايها الملا من اهل الصاد و الكاف و الالف و الزا و
القاف ان احضروا بين يدي الحبيب و هو العلي في السرّ حسين قد كان لدينا مشهودا شهد الله انه لا اله الا
هو يأذن لمن يشا بنصره و انا كنا له شاهدين هو الذي يقنت له من في العما اجمعهم و انا كنا له قانتين و
لا يحل لاحد ان يخرج من بلد علي و هو الحسين قد كان لدينا محبوبا و من دخل فيه فقد يدخل في
اصحاب اليمين و كان من الفائزين فاصحاب اليمين ما اصحاب اليمين ينظرون الى الرب و يكونون من
الفائزين و من ينصره كمن نصر الله في الملك و كان من الناصرين و من سمع ندائه و لم يعتن بشأنه كمن
سمع نداء الحسين بن علي في ارض الطف حين قال هل فيكم احد ينصر آل محمد المختار الا انه لا اله الا
هو انا كنا بين يدي

سال پر ملال مصیبت آثار هزار و دویت و شصت و چهار حشمت الدوله را معروض افتاد که ملا حسین بشرویه در ارض

(حقایق الاخبار ناصری)

اقدس بصلالت عباد اشتغال دارد و آنرا باردو آورده محبوس فرمود

حضرتہ لمحضرین و ان الیوم کل الذین ان تحضروا بین یدی الحسین و تنصروه بكل قوتکم و قدرتکم و
ان ذلك لحکم من عند رب عظیم هو الذی یصطفی من یشا بما یشا کیف یشا بنصره انه لا اله الا هو و
هو الرب الاحد الصمد الحی القیوم الواحد الاحد لدينا قديم شهد الله انه لا اله الا هو یحیی و یمیت ثم
یحیی بفضله کیف یشا انه لا اله الا هو المبدع اللطیف الا یا ایها الملا من الاحباب لا تقفوا فی مقاعدکم و
ارجعوا الینا و انصرونا بسرّ الکرة و انا کنا بالله ربنا الرحمن لمعزین شهد الله انه یحیی و یمیت ثم یخلق
بفضله کیف یحب انه لا اله الا هو الحلاف المتین و لیس الاذن من الرب ان یقف فی مقعده احد و الله
علی ما اقول کهید هو الذی ینصر من یشا بما یشا كما یشا انه لا اله الا هو الناصر النصیر و اعلموا بان الرب
قد حکم الیوم بان کل الدین نصرته فی الارض و من سبق الی نصر ربه فاولئک هم السابقون و من دخل
فی ظله فاولئک هم الفائزون و من نصر الحسین فی الملک کمن نصر الله فی الارض و کان من الناصرین
و من دخل فی بلد العلی دخل فی سرّ الحسین و کان من الخالدين فيه مشهودا شهد الله ان الذکر لرب و
لکن کلک یحتجبون هو الذی قد ظهر و قام بامر ربه حین الذی کل الناس یغفلون فقد قضی من ظهوره
خمسون الف سنة فی الخمس بالعدد القلیل عند اهل الحقیقة لمشهود شهد الله انه لا اله الا هو انا کنا له
عابدين هو الذی یکبر له من فی الملک و الملکوت اجمعهم و انا کنا له لمکبرین ان یا اسم الکریم ارسل

ذلك الكتاب الى الاصحاب ليكون الكل بذلك بين يدينا لمن المحضرين هو الذي قد اصطفى من بين
العباد عبداً و جعله علياً من عنده و هو الحسين في السر عظيم شهد الله انه لا اله الا هو انا كنا بالله ربنا
الرحمن لمنتصرون و كذلك قد انزلنا اسم العلي في السر حسين و هو الحق ليس الا هو و هو المنصور
عندنا لنصير شهد الله انه الحق و لكن القوم هم غافلون و كذلك ان الحمد منى لرب العالمين الا يا ايها
البيانون ان احضروا بين يدي الحبيب و هو الحسين

--- صفحه ۱۲۴ ---

سر علي قد كان لدينا عظيم شهد الله انه الحق و ايا كل له شاهدون تبارك الذي يبدع ما يشاء في ملكه
اقرب من لمح البصر بقوله كن فيكون له الخلق و الامر يحيى و يميت كذلك محبوب العارفين هو الذي
قد خلق الكل من عنصر واحدة افلا تعقلون و ان الذين قد آمنوا بالذكر اولئك هم في ظله يحشرون " و
برادر محمد شاه حمزه ميرزا حشمت الدوله سابق الذكر كه با پياده و سوار بسيار ماموريت تأمين خراسان
داشت پاس احترامش را رعايت کرده فتنهء ملاها را بنوع احسن فرو نشاند و ما تفصيل تمامت حالات آن
نجم طالع از شرق و قيام و شجاعت نادر النظيرش را ضمن بيان فتنه خراسان و واقعات قلعه طبرسي
مازندران در بخش سابق نگاشتيم و احتياجي بتكرار در اين مقام نيست و از آغاز ورودش با اصحاب
بمازندران تا ليله شهادتش چهار غزوهء مهمه با انبوه محاجمين مقاتلين نموده در هر بار فتح و غلبه
نصيب او

در تاریخ وقایع المیمیه آقا سید حسین مهجور زوارهء خروج ملا حسین را با جمعیت اصحاب از مشهد یوم ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ و ورود کربلائی اصغر بنا فائینی با توقیعی از حضرت قدوس و عمامه خضرا و نام سید علی را در قریه مزینان و ورود کربلائی قنبر

علی را با توقیعی دیگر و با لقب سلطان منصور و فرمان ورود بیارفروش بعد از حرکتشان از منزل فولاد محله نوشته و عدّهء اصحابش را در سواد کوه ۳۱۳ باین تفصیل آورد اصفهانی ۴۰ اردستانی ۷ شیرازی ۸ کرمانی ۳ مشهدی ۲۲ بشرویهء ۲۴ تربتی ۵ هراتی ۱۴ ترشیزی ۱۰ کاخکی ۴ سیامی ۱۹ قائینی ۴ طهرانی ۹ کاشانی ۶ قمی ۱۲ سنگسری ۱۰ کربلائی ۵ قزوینی ۱۰ همدانی ۶ تبریزی ۵ زنجانى ۱۳ کرمانشاهی ۳ بارفروشی ۴ بهنمیری ۴ شاهرودی ۳ آملی ۲ شیخ طبرسی ۲ چلائی ۳ کندی ۲ یزدی ۳ شهمیرزادی ۱۹ ارومیهء ۳ هندی ۴

--- صفحه ۱۲۵ ---

گردید نخست یوم دوازدهم ذیقعدہ سال ۱۲۶۴ در سبزه میدان بارفروش (بابل) با جمعیت معارضین اهل بلد دوم در اطراف بقعهء شیخ طبرسی با عبد الله خان هزار جریبی سوم در بیست و پنجم محرم سال ۱۲۶۵ در وازکس علی آباد قرب بقعه مذکورہ کہ اردوی مهدیقلی میرزا را در هم شکست و بالاخره در غزوهء لیلہ نهم ربیع الاول اردوی خطیر دولت را متفرق و پراکنده ساخت و چهل و پنج صاحبمنصب مهم جمعی مهزوم و عدّهء مجروح و برخی مقتول شدند و مهدیقلی میرزا سر و پا برهنه

فرار کرده جان سلامت در برد آورده‌اند چون اخبار شکست فاحش اردو بمیرزا تقیخان امیر نظام رسید

پیام و تهدید شدید بشاهزاده فرستاد مضمون آنکه تو را بمحاربه چند نفر طلبه مدرسه فرستادیم چه شد

که اردوی

آنجناب پس از مراجعت از اردوی حمزه میرزا هفت روز در مشهد توقف کرد و تهیه مسافرت دید و سپس بعنوان رفتن بکربلا از شهر خارج شد و در همان ایام قاصدی از حضرت اعلی با توقیعی رسید و آنجناب را سید علی نام داده و عمامه سبز برایش بفرستاد که مانند علی امیرالمؤمنین بر سر گذارد و بنصرت حبیب یعنی حضرت قدوس بجزیره خضر! برود و بهمان عده اصحاب بدر حول او مجتمع خواهند شد لذا آنجناب بیک فرسخی مشهد نقل مکان نمود و حسب الامر رایت سودا تشکیل داد و عدد جند الله از آنجا دوست و دو تن بودند و آنروز نوزدهم شعبان سال ۱۲۶۴ بود و همه جا می گفتند عازم کربلا هستند و تبلیغ میکردند و جوهر نفوس را با خود اخذ میکردند و در نیشابور حاجی عبدالمجید (ابا بدیع) تاجر معتبر که والد مرحومش صاحب معدن فیروزه بود ملحق شد و بدینطریق نفوس ملحق شدند تا در چشمه علی نزدیک دامغان سر دو راهه بود که چندی توقف کردند تا اواخر شوال خبر فوت محمدشاه رسید و چون بسواد کوه رسیدند در آنجا آنجناب خبر از شهادت خویش داد و همراهم را مخیر بین ذهاب با او و ایاب باوطنشان نمود

نبیل زرندی

دولت را بباد فنا دادی پس هر گاه بمحاربهٔ روم و روس میفرستادیم چه میکردی و مهدیقلی میرزا لولهٔ تفنگ دو نیم شده بضرب شمشیر ملا حسین را با مکتوبی توسط محرمی مخصوص نزد وی ارسال داشته جواب چنین نوشت که ضرب دست شجاع بی نظیری که از طلاب مدرسه نام کردی بدینگونه بود و قسمتی که ارسالش سهل مینمود فرستادم ولی سرباز و درخت دونیم را بطهران نتوان رساند و مؤلف ناسخ التواریخ آنجناب را در موضعی از کتاب چنین وصف نمود که او مردی دلیر بود و شمشیر نیکو همی زد چه مسموع افتاد که بسیار وقت تیغ او چون بفرق آمد در جگرگاه غرق شد و در جائی چنین نوشت چون برق خاطف خویشان را باقا عبد الله بر زد و او را با تیغ دو نیمه کرد و مردم او را قریه افرا پیش داشتند و در موضعی دیگر چنین نگاشت ملا حسین چون پلنگ غضبان آماده جنگ گشت و مولف روضه الصفا در وصف واقعهٔ خسروی قادیکلائی بدینطریق بیان کرد و ایشان چون از علی آباد حرکت کردند خسرو نام قادیکلائی از قرهٔ علی آباد بطمع اموالشان افتاده با جمعیتی دنبال آن کاروان گرفت و باسم همراهی و محافظت از آنان رشوتی خواست آنان نیز مضایقه نکردند ولی طمع خسروی گدا طبع از کرم و درم آنان افزون بود و ایشانرا از گذشتن منع کرد و بدادن اموال امر نمود و دست بر آورد و دو تن از همرهاان ملا حسین کشته شدند و قریب بغروب بمقبرهٔ شیخ طبرسی رسیدند متحیر ماندند از خسرو بیگ و همرهاان او نیز سخت خائف و مضطر شدند و خسرو اسب سواری ملا حسین را گرفتن خواست و

در شمشیر او نیز طمع کرد ملا حسین بشرویه که هواهای بلند در سر داشت و روزگاری بمشق شمشیر

بازوی

خود را نیرو فزوده بود از سماجت و لجاجت آنگروه بستوه آمده شمشیر بر کشید و با همرهان در

راهزنان بدرقه نام در افتاد تیغی بر خسرو راند که بخون در غلطید و جمعی از مرافقانش را نیز بکشت و

معدودی فرار کردند و آقاسید ابوطالب

--- صفحه ۱۲۷ ---

بقية السيف شهميزادی چنین نگاشت اینفانی در علی آباد بودم کدخدای ساروکلا کربلائی علیجان

آمد گفت خسرو مرا خواست با جمعیت برویم بارفروش گفتم برایچه گفت سعیدالعلما نوشت که

محمدشاه مرحوم شده میخواهم حاکم بر قرار کنم اهل شهر بعضی از هرزهها هرزگی میکنند شما با

جمعیت بیاید این بود که ایشان رفتند بعد از چند روز دیگر بر گشتند و کربلائی علیجان آمد بنده منزل

بنا کرد بد گفتن بسعیدالعلما گفتم چه خبر است گفت خسرو را کشتند گفتم کی گفت بایبها و باعث

سعیدالعلما شد آنچه نوشته بود دروغ بود ما را گول زد رفتیم در منزل او سلام کردیم بعد از جواب سلام

گفت خسرو خان خوش آمدی هیچ میدانی شما را از برای چه خواستم در کاروانسرای سبزه میدان

دویست سیصد نفر از سنی و ازبک هستند ایشانرا از آنجا حرکت میدهید میبرید در میان این جنگل و

جزیره همه ایشانرا میکشید مال ایشان و ریختن خون ایشان بر شما حلال و مباح است خسرو گفت آقا

دیروز وقت اذان از ایشان شنیدیم که اشهد انّ علیاً ولی الله میگفتند سنی و ازبک اینکلمه را نمیگویند سعیدالعلما گفت شما عوامها مردمان خری هستید هر چه ما میگوئیم باید بشنوید خسرو گفت آقا ما ایشانرا بکشیم و مال ایشانرا ببریم فردای محشر جواب خدا و پیغمبر را چه بگوئیم سه دفعه دست بگردن خود زد که جواب خدا را من میگویم بعد از آن رفتیم منزل سرکردهها عباسقلیخان و حاجی مصطفی خان و دیگران آنها گفتند خسرو این حضرات را میبرید تا بشیرگاه میگذرانید و بهیچوجه من الوجوه اذیت شما بایشان نرسد که غریباند و مردمان با کمالی هستند احترام ایشان بر ما لازم است و سعادتقلی بیک هم با شما باشد وقتی که از منزل سرکردهها بیرون آمدیم خسرو گفت علیجان حرف سرکرده ها را بشنویم یا علما را گفتیم اطاعت علما بر ما واجب است خلاصه ما و داماد عباسقلیخان سعادتقلی بیک ایشانرا حرکت دادیم بردیم بین راه خسرو بسعادتقلی

--- صفحه ۱۲۸ ---

بیک گفت شما برگردید ما ایشانرا میبریم او بر گشت ما رفتیم تا به بیشهء ذغال چال اهل دهات روشن آباد و ملک خیل و بالاتجنیها چند نفر احباب را در آنجزیره شهید کردند و برادر جناب مقدس را در آنشب شهید کردند و جناب مقدس آن شب را در آنجزیره ماندند و نعش را بردند در انارستان دفن کردند تا اینکه رسیدیم بدوراهی بسمت علی آباد کج کردیم بزرگ ایشان آقا سید علی فرمود بخسرو بگوئید کدام راهست که ما را میبرید خسرو گفت راه علی آباد است آن بزرگوار از اسب پیاده شدند

فرمودند اصحاب بار ما بمنزل رسیده است پیاده شوید خسرو عرض کرد شما تشریف بیاورید در ده ما قادیلا میهمان من باشید قبول فرموده در همان صحرا ماندند و ما هم در آنصحرا ماندیم بعد از نیم ساعت یکنفر از ایشان آمد گفت آب کجا است از برای وضو برداریم نشان دادیم برداشت بعد از ساعت دیگر یکنفر از ایشان یکساروق بسته آورد گفت آقا فرمودند این قدری پول و اسباب است حق زحمت شما بردارید و بروید شما را با ما رجوعی نباشد خسرو گفت شما این اسباب را ببرید من میایم خدمت آقا میرسم بعد رو بمن کرد گفت علیجان من در چه فکر و فلک چه خیال ما بحکم سعیدالعلما یک کرور مال و جان بر ما حلال و مباح ایشان میخواهند یک ساروق بسته سر مرا ببندند میروم هر طور است ایشانرا حرکت میدهم میبرم تا بخاک قادیلا از پل آجری تیلرپولاکلا میگذرانیم و یک یک را در میان آنجنگل و جزیره با گلوله تمام میکنیم و مال ایشان را تاراج میکنیم من گفتم بنظرم ایشان خیال ما را فهمیدند مشکل می بینم از تو بشنوند گفت اولاً بالتماس هرگاه قبول نکردند تشر میزنم گفتم چه تشر میزنی گفت میگویم سعیدالعلما حکم کرد باهل روشن آباد و بالاتجن و قراخیل و ملک خیل و خرماکلا مع دهات دیگر از عقب بیایند بریزند بر سر شما و همه شما را بکشند و اموال شما را بتاراج ببرند که بحکم سعیدالعلما جهاد میدانند و بر خود حلال و مباح من گفتم ما چند نفر

--- صفحه ۱۲۹ ---

همراه تو بیائیم گفت نه من تنها میروم و رفت قدری طول کشید من با مشهدی علی محمد رفتیم نزدیک ایشان گفتند سیاهی کیستید گفتم آدم خسرو خانیم خسرو در میان آنجمع میباشد گفت علیجان پدر سوختههای فلان برگرد چرا آمدی ما برگشتیم ساعتی بگذشت آنحضرت صدا را بیا صاحب الزمان گفتن بلند کردند و خسرو فریاد میکشید ما فرار کردیم حضرات اسباب و اموال را گذاشتند رو بافرا که ده نظرخان بود رفتند قادیکلایها و اهل آن دهات تمام اسباب و اموال هرچه بود همه را بردند حتی شیخ عباس متولی شیخ طبرسی در همانشب هشت خورجین پر از اسباب برد خلاصه بعد از تفصیل زیاد نظرخان ایشانرا برد در بقعه شیخ منزل داد بعد از آن ما رفتیم نعش خسرو را آوردیم بقادیکلا ... آنچه اینفانی از جناب میرزا محمد تقی جوینی و از احباب شنیدم این بود که خسرو در حضور جناب باب(×باب الیاب) نشسته بود و جناب میرزا محمد تقی هم در پهلو او نشسته بود بعد از التماس و عجز با تزویر که شما تشریف بیاورید در قادیکلا میهمان من باشید قبول فرمودند گفت خون شما بگردن شما بقدر هزار نفر بل متجاوز بحکم سعید العلما امشب میریزند سر شما همهء شما را میکشند و اموال شما را میبرند جناب باب ×الباب فرمودند پس اول دفع شما را بکنیم بعد بانها پردازیم جناب میرزا محمد تقی خنجر را برهنه بر روی زانو در دست داشت فوراً زد بدهن خسرو تا پشت گردن رسید که خودم رفتم در قادیکلا دیدم نعش او را و مولف روضة الصفا در وصف غزوهء ليلهء نهم ربیع الاول چنین نوشت و لکن هم در آنشب شیخون جمعیت این اردو بتفرقه تبدیل یافته بود و پراکنده شده بودند سیصد و

پنجاه نفر بقتل آمده بود که شصت نفر از آن لاریجانی و هزار جریبی بودند چون صبح بدمید میرزا کریم خان اشرفی برفراز دیوار خرابه رفته باذان صدا بلند کرد که از سپاه متفرقه هر که در آن حوالی است بمحل اردو که مقتل دون و عالی است باز آیند سردار لاریجانی با پنجاه کس و محسن خان با چندین تن و عبد الله خان

--- صفحه ۱۳۰ ---

افغان با سه کس باردو باز گشتند محل اردو را لاله زاری دیدند از خون احمر و مسلخی از کشتگان بیسر خارها گونهء شاخ مرجان گرفته و سبزهها رنگ یاقوت بدخشان یافته سردار و سائر خوانین گریان و نالان بر سر کشتگان گریه همی کردند و بمضمون این بیت مترنم بودند نیش خاری نیست کز خون شهیدان رنگ نیست آفتی بود آن شکار افکن کزین صحرا گذشت اجسام مقتولان معروف را حمل بولایت نموده و دیگران را هم در آن مقتل مدفون کردند و تا جهان بوده اهالی مازندران را چنین عیب و عواری روی ننمود و در تاریخ میرزا حسینخان همدانی حکایت و روایتی بدین مضمون آورد که در طهران دو سال بعد از خاتمهء امر قلعهء طبرسی مازندران بمجلسی که شاهزاده احمد میرزا ابن عباس میرزا نائب السلطنه حضور داشت گفتگوئی در خصوص حضرت باب اعظم و باییه و مقاتلات قلعهء مذکوره بمیان آمد هر یک از حاضرین علی اختلاف عقیدتهم سخنی چند مدح و هجا و زشت و زیبا گفتند در آن اثنا سرتیب عباسقلیخان لاریجانی تصادفاً وارد شد و همینکه شاهزاده را دیده بر او افتاد اظهار سرور نموده

خطاباً للحاضرین گفت شرح واقعات قلعه را از عباسقلیخان باید پرسید که در آن هنگامه صاحب اختیار و مباشر کار بود پس سرتیپ شروع بسخن نموده گفت ایشاهزاده و الاتبار من چه گویم و طریق بیان را چگونه پویم که داستانی بغایت ژرف و شگرف است آنانکه واقعه کربلا و شهادت امام شهید را شنیده و آنمنظره رقت خیز و معاملات و حالات سید مظلومان را با گروه اشقیا طالباند که برای العین ببینند بایستی در قلعه طبرسی باشند تا عین آنمنظره را مشاهده نمایند بلکه احوال و احوال طبرسی بدرجه بود که حوادث نینوا را فراموش ساخت چه که ملا حسین بشرویه و احبابش مانند سید الشهداء و اصحابش حاضر و مہیای فدا شدند و من و سپاهم با تیغ و تفنگ مہیای محاربه و جنگ ایشان بودیم و هر که ہیئت او و

--- صفحه ۱۳۱ ---

اصحابش را که بشعار خداپرستی و عبادت و علم و هدایت آراسته بودند و در تنگنای قلعه محصور و ممنوع از خروج گشتند میدید و من و سپاهم را که برای قتل و غارتشان با تیغهای برآن و رصاصهای گذران سواره و پیاده حاضر و آماده بودیم مگر آنکه باطاعت و بیعت کردن گردن نهند و از عقیدت و روش خود تبری جویند مینگریست هر آینه گمان بلکه یقین بر جمع امام و اصحاب در حقشان و عودت شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس و سائر اعدای صحرای کربلا درباره من و سپاهیانم مینمود و چون سرتیپ آنسخنان را از روی هزل و مطایبه ادا میکرد حضار مجلس از گفتههای وی میخندیدند آنگاه گفت روزی ملاحسین از قلعه بیرون آمد در حالتیکه عمامه سبز بر سر و کفن در گردن و سوار بر اسب

بود و در وسط میدان قتال ایستاده ندا داد که ای قوم آیا جائز و رواست که بدون تحقیق و فحص بصرف میل ارباب غرض و هوای نفس اینهمه جور و ستم بر ما روا دارید و بریختن خون جمعی بیگناه مظلوم سعی و تلاش نمائید آیا چه خلاف و خیانتی از ما صادر شد مگر حلال خدا را حرام و یا حرامی را حلال کرده‌ایم اینک از خداوند مقتدر بترسید و از پیغمبر و ائمه اطهار شرم نمائید ما و شما با هم سابقهء خصومت بلکه غالباً آشنائی و معرفت از حال یکدیگر نداشتیم مطالب ما دینی و روحانی است

علمای دین باید بمقام مکالمه و محاجه قدم گذارند و حجت و بینه بطلبند هرگز بتوپ و تفنگ و سرباز و سرهنگ نیازی نیست و با دولت مخالفت و مقاومتی نداریم تا محتاج بشگر کشی و رعیت کشی گردد و در صورتیکه علمای دین قائل بلزوم تحری و تحقیق و مائل بکشف و تدقیق در امر دین نباشند مضمون لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی و مصداق لکم دینکم و لی دین را کار بسته اکراه و اجباری نداریم و حکم را بحاکم علی الاطلاق وا گذاریم راه دهید تا با عائلات خویش از قلمرو دولت ایران خارج شده بمملکت دیگر رویم و چون کلام ملاحسین بانتهای رسید دیدم از سخنانش حال

--- صفحه ۱۳۲ ---

لشگریان دگرگون شد و در سیمایشان آثار تغیر و تاثر نمایان گشت لاجرم بیاس منصب و خدمت و اطاعت فرمان دولت بفوج خود امر دادم که بیدرنگ شلیک با تفنگ نمایند تا سخنانش بگوش نرسد چه با هیئت و حالت مظلومیت که در میدان ایستاده بود همه لشگر خاموش مانده بسخنانش سراپا گوش

بودند بعضی اشک میریختند و برخی زیر لب آهسته میگفتند پس ما را با دروغ و فریب در جولانگاه دین و میدان تحقیق امر حضرت رب العالمین برای چه جنگ و کین آوردند و من در اندیشه و اضطراب بودم که مبادا سپاه فریب خورده متفرق شوند و همینکه بهممه و تیر اندازی پرداختیم ملا حسین سر باسمان نمود گفت الها تو شاهد و گواه ما بین من و اینقوم باش که حجت را برایشان تمام کردم و در دلشان اثر نمود و جوابم را از دهانه تفنگ دادند آنگاه شمشیر از نیام بر کشید و بچپ و راست حملهور گشت بخدا سوگند شجاعتی از او بظهور رسید که دیدهء روزگار مانند آنرا کمتر دید سربازان مازندرانی بودند که پای استقامت فشردند و طریق فرار نه پیمودند و در آن اثنا که ملاحسین گرم جولان بود یکنفر سرباز دچار وی شد و خویشتن را عقب درختی گرفت و تفنگ را سپر صیانت خود نمود و چون ملا حسین بدو رسید شمشیر حوالت کرده درخت و تفنگ و سرباز را شش قسمت ساخت و من و سربازان از آنضرب دست بخوف و حیرت اندر شدیم و عجبتز اینکه ملاحسین در طول مدت مقاتله بر هر که شمشیر فرود آورد مستقیم نواخت و از جراحات مجروحین و مقتولین میفهمیدیم که ضرت از وی بود و دیگر این بسی موجب تعجب همه بود که نزد ملاحسین و اصحابش کشتن و کشته شدن یک صورت داشت نمیدانم جماعت بایه چه دیده و چه فهمیده بودند که بنوع مسابقت با شادمانی و عشرت بمیدان قتال می شتافتند و سر موئی خوف و بیم نداشتند سمند وار گرد تفنگ آتشبار میگردیدند گوئی تیغ تیز و خنجر خونریز را وسیله نجات ابدی و حیات سرمدی

میشمردند و اعجب از همه آنکه اغلب ایشان از فضلاً و علماً و زهاد و عباد و آخوندهای مدارس دینیه بلاد لطیف المزاج ضعیف البنیه پرورده سکون و عدم اشتغال بامور بدنیه بودند و در مدت الحیات شلیک توپ و تفنگ نشنیده و صورت میدان محاربه بر صفحه خیال نکشیدند و با وجود گرسنگی و فقدان مأکول و مشروب و عدم آسایش که ایشانرا بغایت ضعف و ناتوانی رساند گویا هنگام محاربه روح و توانائی جدید در قوالبشان دمیده میگشت و بدرجهء جرئت و جسارت میافتند که عقول اولی الالباب از درک آن عاجز و قاصر است انتهی و بالجمله جناب ملاحسین در بین الطلوعین نهم شهر ربیع الاول سال ۱۲۶۵ هـ ق در سن سی و شش سالگی بنوعی که در بخش دوم نگاشتیم شهید شده در بقعه شیخ طبرسی مدفون گردید و قاتلش را عباسقلیخان لاریجانی سابق الوصف بیروی از کتب تاریخیهء یگانه و بیگانه در متن بخش سابق آوردیم و روایتی دیگر را نیز که نسبت قتل بزکریا قادیکلائی است ثبت نمودیم و کیفیت شهادتشان را آقا سید ابو طالب شهمیرزادی بقیة السیف مشهور چنین آورد که تفصیل شهادت جناب اول من آمن باب الباب بیان واقع آنچه گذشت اینفانی ابوطالب الحسینی و بقیة السیف قلعه مبارکه اکثر اوقات با ایشان بودم و آنچه دیدم و شنیدم این است در شب هشتم ربیع الاول در وقت سحر فرمودند بعدد ربّ اصحاب بیابند برویم بار دو دروازه را باز کردیم رفتیم بیرون در آنصحرا نشستیم جناب میرزا محمد باقر بزرگ با چند نفر اصحاب میشمردند گویا صبح نزدیک بود در بین شمردن جناب

باب الباب فرمودند امشب گذشت برگردید با جناب ایشان برگشتیم بقلعه فردا طرف عصری در لب چاه حمام اصحاب مشغول کار کردن بودیم آن بزرگوار تشریف آوردند کرسی گذاشتیم نشستند و فرمایشات میفرمودند تا اینکه فرمودند امشب من شهید میشوم و بشوق شهادت میروم هر که با من میاید بیاید عدد معین ندارد سواره هم میروم ازین فرمایشات بسیاری از اصحاب بشوق

--- صفحه ۱۳۴ ---

شهادت در منزلهای خودمان در وجد و سرور و اشعار وجدیه میخواندیم و کف میزدیم بخصوص آنهاییکه همان شب شهید شدند معرکه میکردند مثل ملا جلیل ترک و کربلائی محمد جعفر کلاهدوز باقر باقر و محمد باقر کلاهدوز علی آبادی و ملا ولی الله آملی و سید رزاق بارفروشی و سید ربیع عجم رستاقی با ملا محمد باقر تا سحر در عیش و سرور بودیم و چند نفر اصحاب با لحن خوش و صوت بلند در مناجات کردن مشغول جناب باب الباب با چند نفر سواره باقی اصحاب پیاده رفتیم یا صاحب الزمان گویان اول سنگر زکریا قادیکلائی بود او با چند نفر بمقر خود راجع شدند با چند سنگرهای دیگر را شکستیم داخل اردو شدیم درین گیر و دار و محاربه از کثرت شعلهء باروت اردو آتش گرفت روشن شد مثل روز در حینی که گرم محاربه و مقاتله بودیم دیدم جناب اخوی آقا سید احمد سوار بر اسب و بسیار جزع دارند فرمودند برادر جان بر تو چه گذشت دست چپم را گلوله شمخال قطع

نموده عرض کردم دست چپ مراهم گلوله خورد باکی نیست جلو اسب ایشانرا گرفتم رو بمنزل ببرم چند قدم که رفتم دیدم جناب باب الباب رو بلشکریکه در میان درختها و جزیره جمع شده بودند بلند فریاد نمودند که اصحاب همچو برویم بنده جلو اسب اخوی را ول کردم بهمراه ایشان بتاخت رفتم نزدیک بلشگر که رسیدیم گلوله بمثل تگرگ بروی ما میامد ما بان تندی که میرفتیم بغتة دیدم اسب آن بزرگوار ایستاد پیشرو دیدم اسب دیگر با طناب بسیار بلند کمند وار سه چرخ بکمر آن بزرگوار پیچید جلو اسب را گرفتم آن پیچها را برگرداندم عرض کردم رها شد برویم فرمودند من ضربت برداشتم و پای مبارک از رکاب خالی کردند اینفانی جلو اسب ایشانرا گرفتم رو بمنزل بردیم ایشان از روی زین غلطیدند هر چه خواستیم که نگذارم بر زمین فرود نیابند نتوانستم چاره ندیدم مگر اینکه بیاورم بر زمین سر شلوار روی زین قاش بند شده بود از یکدست جلو اسب را محکم داشتم

--- صفحه ۱۳۵ ---

دست دیگر از صدمه گلوله ورم کرده بود تا شانه در آنحین اخویم میرابوالقاسم پیدا شد آنسر شلوار را رها کرد ایشانرا آوردم بر زمین و اسب را رها کردم سر مبارک ایشان را بروی زانو نهادم خون بسیاری از سر و سینهء مبارکشان میامد با دستمال سر مبارک ایشانرا محکم بستم در اینوقت قلی آقا و حضرتقلی هم میگفتند با کربلائی محمد حسن رسیدند و شناختند اهل خراسان بودند چون هر یک از اصحاب میرسیدند یکی از اصحاب بس است بروید خلاصه ایشانرا بغل زدند بلند کردند دیدند قدرت

ایستادن ندارند قدری راه بروی دست بردند امکان نداشت حضرتتقلی نشست ایشانرا بدوش گرفت پاهای مبارکشان بر زمین می کشید کربلایی محمد حسن پاهای مبارک ایشانرا داشت رو بقلعه رفتند بنده رفتیم بسراغ اخوی کربلایی کاظم شه میرزادی را دیدم گفت من ایشانرا بر دم بقلعه روز روشن شد ما هم رفتیم بمنزل افتادیم در حین دفن نمودن آن بزرگوار حاضر نبودم و نود نفر از اصحاب زخم دار بودیم سی و هفت نفر از ما شهید شدند از اعدا چهارصد نفر بمقر خود راجع شدند بقدر هزار نفر زخم دار بعد از آن لشکر جمع شدند تا وقت ظهر نعشهای خود را آنچه توانستند بردند بسیاری را زیر خاک کردند و نه سر از شهدا را از قلعه بدن بریدند بردند و کوچیدند طرف عصر اردو خالی شد اصحاب رفتند نعشهای شهدا را آوردند و چند سر اعدا را آوردند بالای چوب نصب کردند گویا بی اذن بود و نبیل زرندی چنین نوشت که ایشان در هیجده سالگی از بشرویه بسمت کربلای معلی حرکت نمودند و نه سال تمام با فخر الاعظم حضرت حاجی سید کاظم همراه بودند و چهار سال قبل از ظهور حضرت اعلی بامر سید مرفوع باصفهان برای مذاکره با جناب سید باقر رشتی و بخراسان برای مکالمه با میرزا عسگری مامور شدند و در سنه ستین بامر ربالعالمین اول من آمن گردیدند و رسیدند بانچه رسیدند و حضرت اعلی ایشانرا در سنه اول بابالباب نامیدند و در سال ثانی باسم باب مسمی نمودند و در

--- صفحه ۱۳۶ ---

شصت و چهار سالار معروف در مشهد خیال داشت که ایشانرا در قلع شجرهٔ سلطنت با خود متفق سازد لذا با قنبر علی بشرویه پیاده از مشهد برای آذربایجان حرکت کرد و جناب کلیم فرمودند که ما با جمعی ایشانرا در طهران ملاقات کردیم و در اعلی درجه مقام عشق و انقطاع بود و هنگام خروجشان از خراسان با رایت سودا بسوی جزیره خضرا از طلعت اعلی بخلعت عمامه سبز اعلائی و اسم علی مخلع و مسمی گردیدند تا در جزیره خضرا در ظل طلعت اخری بین الطلوعین نهم ربیع الاول سنه ۱۲۶۵ شهید شدند و در جنب ضریح شیخ طبرسی بدست آنحضرت مخزون گردیدند و طلعت اعلی معادل سه جلد در زیارت و علو مقامشان نازل فرمودند و تربتشانرا پنج میل در پنج میل شفای هر مریض فرمودند و از قلم اعلی من جمال الابهی نیز در حقشان زیارات و عنایات لاتحصی نازل و ظاهر گردید همین کلمهٔ مبارکه کتاب ایقان در علو مقامشان کافی است که میفرماید: "لولا ما ظهر جمال الاحدیة و ما برز طلعة الصمدیة " انتهى و ملا حسین کسی بود که دوست و دشمن در علم و تقوی و شجاعت و بزرگواریش اتفاق کلمه داشته اظهار تعجب و حیرت مینمودند و برخی از نسخ شئون علمیه و حجج الهیه و تفاسیر بدیعه که حسب اقتضای بعضی از یار و اغیار نگاشت موجود و مقام محمودش را شاهدهی مشهود است و ما در اینمقام تزید الاستبصار و مراعاة للاختصار شطری از خطبه و اوائل از یک رسالهٔ مشهوره آنجناب را که جامع اسرار الهیه و مطالب و مارب عرفانیه بدیعه است ثبت مینمائیم و هی هذه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى هو مدهرّ الدهور و مدبر الامور تجلى لخلقه بخلقه و قرب بهم اليهم لمشاهدة الظهور و
تخلى عن خلقه بخلقه و احتجب بشعاع النور عن نواظر الغيور فظهرالنور على النور و انزل النور بالنور
على الطور فجعله الكتاب المسطور فى رق منشور انزل بالاسم الاكبر الكتاب المسطور فاثبتته فى قلوب
الصابين الحافين حول عرشه الى بيت المعمور و ارجع بعز جلاله القلوب فى مستسرات الغيوب من البيان
باخلاص الوحدانية

--- صفحه ۱۳۷ ---

و تحقيق الفردانية الى الصدور لتقرّ و تشهد بان لاله الاهو العلى العظيم الولى القديم الرؤف الكريم
الرحيم الغفور جعل الشمس ضياً فاضاً بها النهار و جعل النهار معاشاً للانام لتبتغوا فضلاً من ربهم الشكور و انار
القمر المنير فى سواد الليل المظلم الاليل الديجور ليعلموا عدد السنين و الحساب و تفصيل كل الامور
بملاطفات نفحات خواطر الاوهام بسرّه و غيب المستور و دنى فنادى خلقه الى نفسه بالسنة شتى و لغات
مختلفة و كينونات مفتقرة من كل فج عميق و من شراهق الجبال و اقعار البحور و اوكار الطيور بانى انا
الله لا اله الا انا رب النور و مالك الظهور و مقدر الامور و جاعل الظل و الحرور و مسجر البحر المسجور و
منزل الفرقان العظيم و القرآن الكريم و التورات و الانجيل و الزبور و صلى الله على محمد نبيه المحبور
ذى الفخر المشهور و العز المذكور الذى هو فى مقامه المحمود حامد و محمود و حبيب و محبوب و
ذاكر و مذكور و شاكر و مشكور و على وصيه الذى ازاح به الظلمات و الشرور و كسر به شكيمة كل مختال

فخور و كل خوان كفور و على آله الهدات المهديين الذين هم هدى على هدى و نور على نور و نور
فوق نور و نور تحت نور و نور اضأبه كل نور خلق الله لمحبيهم بمحبتهم عن ظل محبتهم دار السرور و
نواميس العصر و مدار الدهور و اصحاب الحشر و ولات الامر و حاملوا لولا الحمد فى يوم النشور فتمت
كلمتك الحق صدقا و عدلا لا مبدل لكلماتك و لا معقب لياتك بخاتمهم و قائمهم الغائب المستور
المخفى عن عوالمهم و مواطن الظالمين اهل الشرور عجل الله فرجه لاحيا الكتاب و السنة و اظهار الاسم
المكنون و الكلمة المكنونه و السر المستسر المستور اللهم صل عليهم ما غرّد مغرّد على غصن من اغصان
شجرة الخلد من الطيور و على شيعتهم الطيبين التابعين لائمهم على الحق اليقين و المعترفين بمقامهم عند
رب العالمين سيما نور المتالق و الضيا المشرق و النجم الثاقب الطارق و العلم النور فى طيخا الديجور
محل الاسم الاعظم و تمام السر الاقدم و الكلمة الاقوم الاتم و الرمز المستور صاحب الجبين الازهر

--- صفحه ۱۳۸ ---

و الخد الانور و الوجه المنور و حامل الركن الايسر و النور الاحمر ناشر عدل العلى الاكبر و ماحى آثار
الشائى الابتر مظهر بطون شريعة جده الاظهر محمد السيد الاكبر و مجدد آثار ابيه العلى الاكبر السيد
القسور النادى من حول الضريح و الداعى الى اجابة الملهوف بالصوت الفصيح الناصر للحق بالحق و عن
الحق بالحق مؤيد منصور و بعين الله الناظرة ناظر منظور و بيد الله الباسطة من شر طوارق الليل و النهار
فى عما الاحديّة محجوب مستور اللهم يا مفرق النهار من الليل الديجور و يا من بطاعة امره تنشق عن اهلها

القبور و يا نور النور اجعلنى بعز عزك من المقربين الفائزين بالشهادة لدى مصباح النور و الق علىّ منه
محبة كاملة تجذبني الى مقام الظهور و تصرفني عما سواك من الغيور اسئلك بالاسم الذى احطته بحجاب
النور و نور السموات و الارض الذى يضيئى به ابصار الناظرين اليك بالنوران تلقى في قلوب عبادك
الصالحين و قلبى منه عزاً و هيبة و وقاراً و سكينه كما تريد منا يا عليماً بما فى الصدور و اجعلنا ممن يسمع
قوله و يرفع امره على كل امر فانا عبدك و ابن عبدك الفقير الى رحمتك و عفوك يا عفو يا غفور يا
عزيز يا شكور اجعلنا به عالياً متعالياً على الاعداء اعدائك فانك على كلشئ قدير ادرء بك على اعدائك فى
النحور و استعيذ بك من الشرور و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم فقلت و قولك الحق ان نشأ نزل
عليهم من السما آية فظلت اعناقهم لها خاضعين و قلت و قولك الصدق و نريدان نمى على الذين
استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و قلت و قولك الحق ان رسل ربك لن يصلوا
اليك فاسر باهلك بقطع من الليل و لا يلتفت منكم احد الا امر أنك انها مصيبتها ما اصابهم ان موعدهم
الصبح اليس الصبح بقريب كتب الله لاغلبن انا و رسلى ان الله قوى عزيز يا موسى اقبل و لا تخف انك
من الامنين نسئلك بعزّ عزّك يا عزيزان ترزقنا التجافى عن دار الغرور و الصلاح و الفلاح و النعمة و العافية
فى كل الامور و حسن العاقبة و الفوز بدار السرور انك انت و لينا فى جميع

--- صفحه ۱۳۹ ---

الامور و العالم بما فى الضماير و الصدور اما بعد فقد صدر امره العالى المبرم و حكمه المتعالى المحكم و خطابه الفصل الذى ليس بالهزل الى عبید عبیده بلا شك و مین ابن عبد الله محمد حسین یسئل الله به النجاة من كل طبع و رین و الخلاص من كل شین و النجاة من مخاوف الدارين و مهالك النشأتین له و للوالدين و الاخوان من اهل المشرقین و المغربین آمین یا رب العالمین بحق الحسن و الحسين علیهما السلام ان یجمع ما برز من مكنم الغیب المستور و اشرق من مشرق الظهور و رشح من فوارة النور اعنى ما جرى بقلمه العالی فى لوح المسطور لانبتاه الغافلین عن حقيقة هذا لسر المستور من الاقاصی و الادانی و الاحبة و الغیور لیجعلوه ذكر القلوبهم و یاخذوهم زاداً لیوم النشور اسئل الله ان یفتح عن معضلاته و یكشف عن خفیات اسراره و خبايا بطونه و مشكلاته لكل صبار شكور المقام الاول بسم الله البدیع الذى لا اله الا هو ان الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقہ بخلقہ مقامات المشار اليها و المرموز عنها فى كلمات آل الله علیهم السلام بالاسرار السرّ و السرّ السرّ و السرّ المقنعّ بالسرّ و السرّ المستسرّ و یعبر عن الاول بالنقطة و النقطة قطب كتاب الله فى التكوين و التدوین و علیها یدور رحى الموجودات فى كل العوالم بما لا نهاية الى ما لا نهاية كما فى علم الله سبحانه و ان الله سبحانه قد تجلى لهذه النقطة بهذا النقطة و القى فى هويتها مثاله ای مثال تجلیه فاطهر منها افعاله الى آخر الرسالة " و حتى برخى از ملاها خطب و شؤون علمیه حضرت را گمان بردند که از آنجناب است و ملا محمد ممقانی در وصفش بصریح عبارت در مجالس و مجامع گفت که اگر ملا حسین بشرویه خود ادعا میکرد قبول مینمودم و حضرت در رساله

دلایل السبع در وصفش چنین فرمودند تو خود اول مومن را میشناسی که اکثر علمای شیخیه و سیدیه بل طوائف دیگر مقرر بر علم و فضل او بودند حتی اطفالهای اصفهان در وقتی که وارد شدم میگفتند که یک طلبه پیراهن چاک از قبل سید آمد و عالم کبیر آن ارض را که محمد باقر نام بوده بدلیل

--- صفحه ۱۴۰ ---

و برهان الزام داشت حال این یکی از ادلای این ظهور است که بعد از فوت مرحوم سید رفع الله در جته اکثر علما را وجب نموده و نیافت حق را الا در نزد صاحب حق و باین سبب بموهبهء مستوهب شد که غبطه آنرا خلق اولین و آخرین الی یوم القیامة دارند در حق مثل این اولوالالباب چگونه تواند کسی ذکر ضعف یا سفاهت نماید و در یکی از توقیعات صادره در حقش چنین مسطور است ؛

بسم الله الرحمن الرحيم

شهد الله لعبده في ذلك الكتاب انه قد آمن بالله و آياته و كان على صراط حق مبين ... و انا لنعلم ان حجتك بالغة لمن في السموات و الارض و انا نحن لشاهدون ... افيعدل آيات النبيين بحكم آية مما نزلنا اليك لا و ربك انا لشهد ان اكثر الناس لا يعقلون و لا يؤمنون و لا يشعرون ... ان اتبع حكم ربك يا عبدى و كن من الصابرين ان اتكل على الله و اعرض عنهم ثم ذرهم في خوضهم يلعبون ... ان اصبر يا عبدى و لا تجب لاحد منهم و قل موتوا بغيظكم ... قل يا اهل الارض ان اتقوا الله و استغفروا ربكم و ارجعوا الى حكم الله ثم اتلوا آياتنا ان عرفتم امر الله لتوقنون ثم لتبلغون ثم لتنصرون فوالذى خلقكم و جعلنى حجة

عليكم ان آية من آياتنا تثبت حكم الله لمن على الارض اجمعهم ان اتلوا كتاب الله بين يديه ثم انصفوا
بالعدل لعلمكم بايات الله لترشدون و لقد نزلنا حكم كلشي في الكتاب من قبل ان اسئلوا ممن آمن قبل كل
الناس بايات ربه حكم الله ان كنتم لا تعلمون و كفى بانفسكم اليوم في حكم مثل الايات و شأن ما نزل في
الدعا على حكم ذلك الامر شهيدا قل و لقد جعلت من ذلك اليوم الى يوم ما اذن الله لي اول مؤمن
بنفسى عليكم شاهداً و نصيراً " و یکی از صور زیارات که از قلم اعلى برای آنجناب صدور یافت باین

بسم الله الرحمن الرحيم

بیانات افتتاح شد؛

و اذا اردت ان تدخل تلك الارض المقدسة فطهر نفسك و طيب ما عندك على احسن ما كنت مقتدرًا
عليه و اعلم ان هنا لك اعلى افق العرش و منتهى ذروة الفردوس و ان الله لم يزل ناظرک الى قوله

--- صفحه ۱۴۱ ---

و قل اللهم انك انت مالک كلشي و لا يملك من شيء احد دونك لا ستاذنك من فضلك ثم من كل ما
احببته من ملائكتك المقربين و انبيائك المرسلين و بشرک الصافين و عبادك المتقين على ان ادخل بين
يدى حبيبك الذى قد اصطفيته لنفسك و اخترته لذكرک و اصطفيته لوحيك و قرنت طاعته بطاعتك
الى قوله بابى انت و كل ما قد احاط به علم ربى كيف اذكرک او اثنى عليك و ان ما نرى و ما لا نرى اثر
قد خلق بك و شبح قد ذوت بك فتعالى ذكرک من ان يقترنه ذكر من اولى الاذكار و ارتفع مجدک
من ان يساويه مجد من اولى الافكار اشهد انک و ان قتلت و لكنک حى عند الله و ان بما قد خلق الله من

فاضل حیاتک حیّ افئدة الموحدين و بذلك یوحدون ربك و یسبحونه باللیل و النهار و لا یفترون فما اعظم حقك و اكبر ما ینبغی لبديع شأنك و علو مكانك و ارتفاع ظهوراتك فقد انقطعت الی اللّٰه بكل ما عندك الی ذروة علو ما سبقك احد و لا یلحقك من شیء فتعالی ما قد ادرکت و طوبی بما قد شهدت علیه فاشهد انك و من قد صد

میرزا کریمخان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی با معدودی از تفنگچی که در پناه سنگری محصور و مستور بودند از روشنی آتش لشکرگاه که افروخته آنطائفه گمراه بود ملا حسین که عمامه سبز بر سر داشت مشهور ایشان گردید میرزا کریمخان تفنگی بجانب آن انداخت بر سینه پر کینه آن آمد آقا محمد حسن بگلوله دیگر شکمش را مجروح ساخت و او بطریق استعجال بسمت قلعه اقبال نمود دیگران نیز سالک طریق متابعت شدند درین هنگام سپیده صبح صادق دمید میرزا کریمخان باذان بامداد اقامت کرد عباسقلیخان لاریجانی با دو سه نفر از سرکردگان و قلیل تفنگچی که بحربگاه بودند طریق مراجعت پیمودند هشتاد نفر از ملاحظه بایه مقتول را سر بریده سر خویش گرفتند و راه منازل در پیش ملا حسین بعد از دخول بقلعه ماندند باندرز متابعان و نصیحت پیروان و تحریص ایشان بمتابعت و اطاعت حاجی محمد علی زبان گشود و بعد از فوت جسدش را در بن دیوار مقبره شیخ طبرسی با شمشیر و لباس مدفون کردند

حقایق الاخبار ناصری

معك اولئك هم في الافق الاعلى من العرش و ذروة الابهى من سما الكرسى هنا لك يسبحون الله بحمد
ربهم ثم بذكره ليوحدون و انى لاشهدن الله و نفسك ثم مظاهر طلعتك ثم ما قد شا الله بانك قد دعوت
الى الله و بلغت ما قد حملت من كتاب الله و استدركت بما قد وعدك الله ربك من اعلى علو الشهادة و
ارفع سمو الولاية فمن يلحقك بك بعدك لا و عزتك كل من استشهد يستشهد بشهادتك و كل من
يستعرج يستعرج بعد عروج عزتك اشهد ان مصيبتك اعظم من ان يقرنها مصيبة في الابداع و رزيتك
اعلى من ان يساويها رزية في الاختراع لعن الله امة ما عرفوا حقك فما سجدوا لعلو شأنك و ما توجهوا
بك الى الله ربك الى قوله و كيف اسلمن عليك يا محبوب فؤادى بعد ما قد سمعت ما جرى عليك ما
تكاد السموات ان يتفطرن و ينشق الارض و تخر الجبال هدأ فالى الله المشتكى و اليك الرجعى فسيلحقنى
الله و من آمن به بالمقصد الذى قد قدر الله لك و اوصلك اليه يا ليتنى كنت عندك لاستفدى بنفسك
عن نفسى آخر بيانه الالطف الاعلى و در الواح اقدس ابهى اوصاف كثيره در شئون و مقامات وى مسطور
است منها قوله الاعلى اسم حا عليه من كل بها ابهه باين شهادت كبرى فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه
که از خود بهیچوجه اراده و مشیت و خیالی نداشت جميع اينمراتب را فدای دوست نمود و بعد هم
بشهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقیقى نثار نمود و ايضاً قوله الاعلى فاشهد فى ظهور
نقطة البيان جل كبريائه انه حكم لاول من آمن بانه محمد رسول الله هل ينبغى لاحد ان يعترض و يقول
هذا عجمى و هو عربى او هذا سمى بالحسين و هو كان محمد فى الاسم لا فو نفسه العلى العظيم و ان

فطن البصير لن ينظر الى الحدود و الاسماء بل ينظر بما كان محمد عليه و هو امر الله و كذلك ينظر في

الحسين على ما كان عليه من امر الله المقتدر المتعالى العليم الحكيم .

و ميرزا محمد حسن برادر آنجناب که نیز از حروف حی بود در قوت

--- صفحه ۱۴۳ ---

ایمان و مزایای اخلاق و شجاعت و شهامت از اخ اکبر بهره وافی داشت و هنگامیکه با میرزا محمد باقر

خالوزاده سابق الوصفشان بشیراز رفته بشرف لقا و ایمان باب اعظم فائز گشتند در عنفوان شباب بود و در

هر حال با برادر والاگهر و وظیفهء کوچک شعاری و خدمتگذاری بجای آورد و پس از چندی بکربلا رفته

مادر و خواهر را در موکب جناب قره العین بقزوین و طهران و خراسان برده در مشهد اقامت داد و در

خدمت برادر در واقعات خراسان و غزوات مازندران بجلادت و جانفشانی شهره گشت و پس از شهادت

باب الباب حضرت قدوس عمامه خضرا آنجناب را بر سر وی نهاد و سیف صارمش را بدو داد و منصب

سرداری جند الهی را بوی سپرد و میرزا محمد حسن دستار بر سر و خلعت شهادت در بر کرده فائز

منصب برادر گردید و باینمقام ناطق شد هرگاه این سر هم مانند آنسرور نثار راه محبوب اکبر شود معلوم

گردد که لایق اینعمامه است و گرنه لایق و در خور آن نیست پس در محاربات قلعه شجاعتهائی نظیر

برادر عالی مقام بظهور و بروز رساند تا شربت شهادت چشید و آندو برادر متزوج نشده نسلی از ایشان

برجای نماند و برادر اصغرشان محمد علی نام در ایام اقامتشان در کربلا وفات یافت و بعد از ایشان مادر و

دو خواهرشان حیات داشتند و پسر خالشان میرزا محمد باقر از علما شیخیه و تلامذه سید رشتی و متصف بزهد و تقوی و دوام طاعت و عبادت بوده در کربلا سکونت داشت و باتفاق آنجناب در شیراز درک فیض حضرت باب اعظم نموده بذکر و وصف امر بدیع پرداخت پس مراجعت بایران کرده با آنجناب باصفهان و شیراز رفت و همه جا با وی همراز و هم پرواز شد و بین الاحباب بعلت قصر قامت و ضعف بنیه میرزا محمد باقر کوچک شهرت داشت و کیفیت وفاتش را در ضمن بیان واقعات قلعه مازندران در بخش مقدم آوردیم و چنانچه نگاشتیم هنگامی که جناب ملاحسین پس از وفات والد از بشرویه برای تحصیل علوم عازم کربلا گردید

--- صفحه ۱۴۴ ---

مادر و دو برادر مذکور و یک خواهرشان مسماء به بی بی کوچک (ورقة الفردوس) و خالوزادهشان میرزا محمد باقر مقدم الوصف با وی همراه شدند و خواهر دیگر را که خدیجه نام داشت در وطن گذاشته بکربلا شتافتند و در آنجا سکونت گرفته از معارف و کمالات سید رشتی استفاضه نمودند و خواهر مذکورشان در آنجا به شیخ ابو تراب اشتهاردی شوهر کرد و بدینطریق ساکن کربلا بودند تا چون ملا حسین با برادر و خالوزاده بتفحص از من له الحق عازم ایران شدند و بفیض محضر حضرت باب اعظم رسیدند و آوازه ظهور بدیع در عراق عرب منتشر گشت مادر و خواهر نیز در کربلا بواسطه قره العین ازین امر خبر یافتند و اقبال و ایمان آوردند چه آنان مانند سائر نسوان شیخیه غالباً درک محضر آنجناب نموده

استفاضه و تلمذ میکردند و بالاخره میرزا محمد حسن بکر بلا رفته ایشانرا در موکب آنجناب بایران عودت داد و پس از توقف ایامی چند در قزوین و طهران بخراسان رفته در مشهد مقیم شدند و بیانات جناب باب الباب مستفیض و متباهی بوده موجب تقویت ایمان رجال و نسوان میگشتند و پس از اختتام امر قلعه طبرسی مادر و خواهر از شهادت پسر و برادر زهی شادان و شاکر بودند و ثنای حق را همی گفته افتخار و مباحثات مینمودند و پس از چندی از مشهد بشرویه انتقال کردند و مادر با دو دختر در خانه موروثه خود اقامت گرفتند و آنخانه پیوسته محل توجه بایه بشرویه و تحصیل و تکمیل اطلاعات ازین امر برای یار و اغیار شد و بیان تتمه احوال اینخاندان در بخش ششم میاوریم .

و در بشرویه بواسطه باب جمعی کثیر از بایه بودند و در هنگام خروج آنجناب از بشرویه که منتهی بنهضت برای مازندران گردید چهل تن منقطعاً عما سوی الله حاضر برای فداکاری در موکبش حرکت کردند و همه در قلعه طبرسی بشهادت رسیدند بجز ملا محمد حسین نامی که بقية السیف بر جا ماند و اسامی برخی از بایان بشرویه از طبقه اشراف و علما و غیرهم چنین است کربلائی عباسعلی بیک

--- صفحه ۱۴۵ ---

و برادران ذیشان میر محمد ولی بیک و میر محمد حسن بیک و میر محمد بیک و دخترانش نیز بودند و دیگر علیقلی بیک و غلامرضا بیک و میرزا محمد علی پیشنماز و حاجی میرزا مهدی و سید اسمعیل و سید رضا و میرزا محسن و سید محمد خطیب و کربلائی حاجی محمد ملک و کربلائی هاشم و کربلائی علی

اکبر رباطی و کربلایی عبدالعلی و میرزا حسن و میرزا کریم و میرزا رحیم و نور علی و ملا ابراهیم و کربلایی حاجی بابا و میرزا ابوظالب و کربلایی عبد الله و ملا سلطان حسین و غیرهم که در اسفارش بشرویه متدرجاً در سلک بایه در آمدند و خانه مسکونهای که بنوع مذکور رایت هدایت در آنجا پیوسته مرتفع بود از امکنه شهیره است و بعد از واقعه طبرسی هنگامی که اولیای دولت و علمای ملت بقلع و قمع بایه همت گماشتند و در بشرویه برای کثرت شهرت عظمت و شجاعتهای جناب باب الباب و بایان آنجا کما ذکرنا تعقیب و تعرض بیشتر کردند و اهالی باستظهار حکام و ملایان بسب لعن و اذیت احباب برخاستند و عرصه را بنوعی تنگ گرفتند که بازماندگان شهدا جرئت گریه و ندبه نداشتند اغلب از خانهها بیرون نمیرفتند و فقط در ظلمت لیالی بخارج قصبه ملاقاتشان میسر میگشت و بزودی بخانههای خود عودت میکردند و عاقبت الامر مجبور بجلا وطن شدند ملا محمد حسین کاتب و برادرش ملا محمد حسن بسبزوار هجرت نمودند و کسیکه در بشرویه دچار ضرب و صدمه اعدا گشت ملا سلطانحسین بود .

و از مشاهیر علمای اصحاب حضرت نقطه اولی از اهل خراسان ملا صادق مقدس والدش میرزا اسمعیل اهل مشهد بود و ملا صادق در آن بلد تولد یافت و تحصیلات علمیه عالییه اش نزد آقا سید محمد قصیر مجتهد شهیر صورت گرفت و بعلم و تقوی مشهور شده امام جماعت و مقتدای انام گشت پس بقصد تکمیل تحصیل عازم عراق عرب گردید و در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی استفاده نموده از اصحاب

معظم او بشمار آمد و صورت اجازہ مفصلہ ئی مورخہ ۶ غرہ ۶ شہر ربیع الثانی سنہ ۱۲۵۹ بمہر و امضای سید در بارہ وی اکنون موجود است و این جمل در آن مسطور " فلہذا قد استجازنی الاخ المؤمن و العالم المتقن الفاضل الکامل و الفاصل العادل الحائز درجۃ الکمال و البالغ رتبۃ الاعتدال الفائق عن الاقران و الامثال ذو الفہم العالی و الادراک المتعالی اللوزعی الالمعی جامع رتبتی المعقول و المنقول حاوی درجتی الفروع و الاصول المولی التقی الورع الصادق المؤید بتأییدات الخالق جناب الاخوند الملا محمد صادق بن اسمعیل المشہدی الرضوی علیہ و علی آباءہ و ابنائہ آلاف الثناء و التحیۃ احسن اللہ حالہ و اسعد بالہ و جعل مع الرفیق الاعلی مالہ و حیث رایتہ جامعاً للکمالات و حاویاً لعالی الدرجات و قابلاً لتحمل الاثار عن الائمة السادات سلام اللہ علیہم مادامت الارضون و السموات فاجبت ملتسمہ بالسمع و الطاعة الخ " و آخوند در سنواتی کہ بکربلا اقامت داشتہ از سید استقاضہ مینمود و با علما و اعاضم شیخیہ معاشرت و مؤانست داشت بشرف زیارت و معرفت حضرت باب اعظم نائل گردیدہ مورد توجہ و عنایت گشت آورده اند در هنگامیکہ حاجی میر سید علی خال حسب میل شدید خود و بموجب اصرار والدہ حضرت و اقتضای دیگر بستگان برای ارجاع آن بزرگوار وارد کربلا شد روزی با ملا صادق در صحن مرقد امام حسین تصادف کردہ فرمودند خالویم از شیراز رسید ہرگاہ میل ملاقات دارید بمنزل آئید آخوند اظہار قبول و شکر و امتنان نمودہ در عصر همانروز بمنزلشان رفت جمعی از علما و تجار و محترمین حاضر بودند و خال جالس و آنحضرت پذیرائی واردین و دادن چای و شربت مبادرت داشت

آخوند لسان بذکر مقامات رفیعه آنحضرت گشوده شطری از صفات حمیده اش بیان نمود و خال در

جواب چنین گفت هر چند تمامت

آحاد طائفه ما در شیراز و غیره بمحاسن صفات و اعمال طیبه و عبادات معروف اند ولی اینجوان در آن

مجمع مانند شمع روشن و درخشان است و همه اهتمام

--- صفحه ۱۴۷ ---

و اصرار داریم که بتحصیل علوم پرداخته سبب سرفرازی خاندان ما گردد و ایشان نمیپذیرند آخوند

گفت اگر ویرا بشیراز نبرید ملتزم میشوم که مامول شما را قبول فرموده بتحصیل مشغول گردد و خال

مسرور گشته چنین گفت با اینکه مفارقت ایشان بر کل بستگان خصوصاً والده شان بسی صعب و دشوار

است بموجب تعهد شما راضی شده تنها بشیراز بر میگردد و پس از چند روز بشیراز رفت و آن بزرگوار

در کربلا ماند ولی پس از رفتن خال مدت طویلی نگذشت آنحضرت نیز بشیراز توجه فرمود و چون سید

رشتی از اینجهان در گذشت آخوند ملا محمد

صادق بایران مراجعت و بمشهد ورود و اقامت نمود و او نیز مانند جمعی معظم از اصحاب امثال ملاحسین

بشویه و غیره در تحیر بوده بانتظار طلوع موعودی که از کلمات سید استنباط شد ایام گذراند و شهوری

چند در مشهد ماند آنگاه باصفهان رفت و بامامت جماعت و تدریس کتب و اصول شیخ و سید مشغول

گشت تا چون ملاحسین پس از فوز بایمان بدیع برای نشر امر از شیراز باصفهان رفته در منزل آخوند

ورود نموده بظهور باب اعظم اخبار و ابشار کرد و ملا محمد صادق در میدان عشق و ولا و تحمل مشقت و بلا پیشقدم گردید و کیفیت فوز بعرفان و ایمانش را نقل از قول او چنین آورند که ملاحسین بشارت بظهور باب بدون تسمیه و تعیین شخص

داده قسمت اولی از تفسیر سوره یوسف و برخی از ادعیه بدیعه را ارائه نمود و ملا صادق بمطالعه آیات مؤمن و شیفته صاحب آثار گردیده مقامش را فوق مقام باییت برستود و همی اصرار کرد که نام و شخص را بداند و بشناسد و ملاحسین از تصریح و تعیین شخص تابی و امتناع کرد و آخوند در آنشب بخانه یکی از دوستان و اصحابش مهمان بود و با ملاحسین باتفاق رفتند و در آنجا هر قدر بنحوی اصرار نمود سود ندید عاقبت بحجره خلوتی رفته تنها بتفکر و تذکر پرداخت تا جمال نورانی سید جوان روحانی که بنوع مذکور و هم بطریق منقول در بخش سابق

--- صفحه ۱۴۸ ---

در کربلا دید بخاطرش رسید و بنظرش مشهود گردید و مطمئن شد که صاحب داعیه و کلمات بدیعه همان است و نزد ملاحسین شتافته کشف وشهود خود را گفت و ملاحسین باو خبر داد که حضرت فرمودند چون امر ما بسمع جناب مقدس رسد فی الحال تصدیق نماید و مأمور بشیراز است باید در آنجا چون اخطار کنیم ترویج و اعلا امر کند لذا آخوند روزی بعد بدون تهیه زاد و راحله را جلا متوجه شیراز گشت و پس از سیر دوازده یوم وارد شد و چون حضرت بسفر حج بود در مسجد ذو الفقار بامامت و

تدریس مشغول گردید و جمعی کثیر بدو اقتدا و استفاضه کردند و چندی بدینطریق گذشت تا توقیعی از حضرت رسیده امر شد در اذان نماز فصلی جدید که شهادت بظهور حضرت است بیفزایند لذا بساط امامت و تدریس بمسجدیکه در جنب دار مسکونه حضرتست انتقال داده دستور را بموقع اجرا نهاد و کتاب تفسیر احسن القصص را بر جمع خوانده تبیین نمود و این امور موجب هیجان ملاها و شورش عوام گردید و منتهی باین شد که ویرا بدار الحکومه بردند و فقها حکم بخروج از جاده اسلام دادند و او را عریان نموده تازیانه بسیار زدند و محاسنش را سوزاندند و با حضرت قدوس و ملاعلی اکبر اردستانی بمحبس انداختند و روزی بعد هر سه را در بینی مهار کرده گونهها بسیاهی اندوده در معابر و اسواق گرداندند و اهالی بشدت تعصب و عداوت نسبت بشیخیت و باییت ستم و جفا و توهین و استهزا نمودند چنانکه تاجری متعصب محض دریافت اجر اخروی نزد فرایشان و دژخیمان دویده مبلغی نقود داده مهلت و اجازت گرفت و چوبی بزرگ حاضر کرده یکسر بر شانه قدوس و سری دیگر بر شانه مقدس نهاد و قریب بهشتاد بسته شکر با چنین ترازو وزن کرد و در آنحال اگر مظلومان در شدت حرّ آفتاب از جای حرکت میکردند میر غضب و فراش میزدند و میازردند و ناچار سنگینی بار را تحمل آورده برجای ماندند و بالجمله چون ایشانرا از شیراز

--- صفحه ۱۴۹ ---

خارج کردند در سعدیه بزیارت حضرت که از سفر حج و از بوشهر وارد شیراز میشد فائز گشتند و متفقاً
بشهر در آمدند و روزی چند بسر برده از فیض و عطا در صورت و معنی متنعم و مستفیض شدند و ما
تفصیل این واقعات را با شرح توقیع شعائر سبع در بخش سابق آوردیم و **صورت توقیعی که در حین**
مراجعت از سفر حج بملا صادق امر و فرمان شدید برای اجرا دستور مذکور فرمودند این
است:

” بسم الله الرحمن الرحيم

الم ذکر ذکر الله للورقة الصفرة عن یمن الطور لا اله الا هو قل ایای فاخرجون و لقد نزلنا
الیک کتاباً من قبل فیہ آیات بینات من لدنا لقوم یسمعون و لقد سمعنا الیوم انک بعد مکرک
فی تلك الارض قد اتبعت اهل الذین لا یعلمون حکم بقیة الله من لدن عبده علی حکیم و
ما بلغت حکم الله جهرة من خوف ما کان الناس فی آیات الله ینصتون ان اقرء آیاتنا فی
کل یوم بین الناس من دون قدر خردل من الخوف فان امر الله لحق مثل ما کان الناس
ینطقون و لقد کتبنا للمؤمنین ان اذکروا ذکر الله فی الاذان بحکم ما نزلنا فی کتاب
الملوک ان اعرفوا حکم الله جهرة لعلکم تفلحون یا ایها الرجل صلّ فی المسجد الذی نزل

الآيات من ربك فيه و ادرس باياتنا فيه بالعدل لتكونن من الفائزين و انه اول بيت نزل فيه الكتاب و ان فيه قد آمنوا رجال ارض المقدسة و ان اولئك هم السابقون و انه لمسجد قد اسس من حكم ربك بالعدل و كان في يوم الاول بيت اليهود و ان الان ارض المقدسة في كتاب الله لمسطور و لقد نزلنا كتاباً الى بلد الكرمان ان ارسل حين النزول و ما كتبت من آياتنا البديعة لتكونن من الشاهدين لمكتوب بلغ ذلك الحكم من لدى فانه حكم عدل من لدن امام مبين و لقد فرضنا لاثنين نفس من علمك تلك البلدان ان يخرجوا بحكم بقية الله الى تلك الجزيرة لنامر حكم الله عليهما و ليكونا من الناصرين في كتاب الله لمكتوب قل لاكبر هما ان اخرجنا لامر الله لتكونا من الفائزين لمسطور و ان اول من يخرج من بيته مهاجراً الى يدخل

--- صفحه ۱۵۰ ---

يوم القيمة قبل الناس في جناب كريم و اقرء ذلك الكتاب في كل يوم على المنبر بلسان القرآن ذي حزن فصيح و اكتب الى شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله على صراط الله العزيز الحميد و ارسل كل اليوم شان من احكام البلد لنحكم فيهم بالعدل و كان الله

ربك لسميع عليم و ان اليوم حكم العلماء كمثل كل الناس لا تبديل لحكم الله و كل علينا
يعرضون قل امحوا كل الكتب و ادرسوا بين الناس باياتنا و اكتبوا ما نزل من یدی بالمداد
الذهب لتكونن من المتقين لمكتوب و قل للعلماء ان اتقوا الله و لا تعرضوا من امرنا فان
الحكم قد نزل في شأن المعرضين بمثل ما نزل في شأن ابي لهب و امرأته و ان الناس
ليقرئون من بعد احكامكم و انتم لا تشعرون و قل الحمد لله رب العالمين و لقد نزل اليوم
كتاب من ذوی القربى و يذكر فيه كلمة الشيطان عن النفس الذى قد رجع عن البيت والله
سميع عليم قل للذى اتبع كلماته بغير حكم الكتاب اتق الله و لا تكفر بايات الله من دون علم
و لا كتاب مبين و من يقعد من حكم الله ينزل حكمه فى الكتاب والله خبير عليم ان اقرء
كتاب الذكر عليه لعله يتذكر باياتنا و كان من الخاشعين و چون ملا صادق باطاعت از امر مذکور
چنان استقامتى بنمود و مشقت و عذابى بدان شدت تحمل کرد مورد ملاحظت و عنایت کبری گردیده
بفیض و توفیقى رسید که در مطاوی این بخش و بخشهای لاحقه متدرجاً مسطور است **و از جمله**
افاضات صادره در حقی این مناجات است: قد نزل لاسم الله الصادق الصديق عليه بها الله
و بها كلشي شهد الله لعبده انه قد آمن بالله و آياته و كان من الصادقين اللهم انك تعلم

كلشي و ما يعمل العاملون لوجهك و انك قد وعدت على لسان اوليائك للذين يصبرون على
كلمة اعدائك اجر الف شهيد من عبادك و لا ريب في حكمك و لا شك في امرك ان البلاء
يتجدد في كل حين بامضٍ قضائك و يتضاعف بما لا حد له من الحكم اللهم انك تعلم ما قد
تحمل عبدك في سبيلك و ان هذا مقام من البلاء لا تقدمه

--- صفحه ۱۵۱ ---

احد في الامضٍ و لا يساوقه بعد ذلك احد في المقام و كل لديه من المحضرين اللهم اعط له
من الجزا ما انت اهله و اكتب له كلمة البدا في يوم اللقا انك تعز من تشا بما تشا كيف تشا و
ترحم من تشا بما تشا كيف تشا انك انت الغفور الرحيم " سپس ملا محمد صادق متوجه يزد و
كرمان و خراسان شده در هر معموره ۶ مستعده ۶ ايامی چند توقف کرده نشر این امر نمود تا وارد يزد شد
مدت دو ماه در آن بلد اقامت کرده تبليغ نمود و بالاخره اكمالاً للحجة و اتماماً للنعمة اعلان كرد تا انبوه
مردم روز جمعه در مسجد مصلى مجتمع شدند و بر منبر بر آمده بانواع ادله و براهين ظهور نور مبين را
تقرير و تبشير نمود و مردم تعصب و ورزیده بمعاندت و مقاومت برخاسته هجوم بردند و نزديك بود آن
جان پاك را جام هلاك چشانند در آنحال آقا سيد حسين امام جماعت كه مردى سليم النفس و با تقوى
و ديانت بود صف مهاجمين را شكافته كمر ملا صادق را بدست گرفته فریاد زد ای مردم شما را حق تعرض

نیست من باید خود با وی مکالمه و مباحثه کرده آنچه تکلیف شرعی است مجری دارم و با قوت آخوند را از چنگال قوم ربوده بخانه خویش برد و در خصوص این امر تحقیقات کامله کرده بایمان قویم البنیان فائز گشت و بعد از چند یوم که ویرا از انظار مردم پر آزار مستور نمود با جمعی که محل رکونش بودند بخارج بلد رسانده از طریق کرمان روانه داشت و آخوند در معمورات راه همی نشر نفحات بدیعه نمود تا وارد شهر کرمان شد و مدت سه ماه اقامت کرده طریق بلاغ را پبایان برد و دو توقیع منبع اعلی را که یکی برای حاجی محمد کریمخان و دیگری برای حاجی آقا احمد از اشهر علمای بلد بود تسلیم نمود و در مجالس متعدد با حضور حکمران و جمعی از ملاها و غیرهم با خان ذیشان محاوره و مناظره کرد و امر جدید را با قوت و برهانی شدید ابلاغ داشت و خان مذکور اعتراف بدرجات مهمه علمیه و مقامات رفیعه دینیه و تجلیلات سید رشتی در حق وی نمود ولی نسبت بحضرت

--- صفحه ۱۵۲ ---

باب اعتراض کرد که عاری از علوم مرسوم است و سر باطاعت و انقیاد فرود نیاورد و آن تبلیغ را دعوت بیاطل خواند و از قول آخوند منقول است که گفت من خان را متذکر داشته پرسیدم یاد داری در سفر آخر سید مرحوم بکاظمین ما و کثیری از اصحاب حاضر بودیم واو ذکر فراق کرده گفت این سفر آخر من است و همگی از استماع این سخن گریان و نالان شدیم و تو بیش از سایرین بیقراری کردی در آنحال سید بتو توجه نموده خطاب شدیدی کرده گفت آیا راضی نیستی من از این عالم بروم و نیر

اعظم طلوع فرماید و حاجی محمد کریمخان و اتباعش از استماع کلماتم سخت درهم و متغیر بودند و یکی از تلامذه دشنه زیر عبا گرفته قصد قتل داشت ولی حکمران ملتفت شد فوراً برخاست و دستم را گرفته از مجلس بیرون برد و اعلان کرد که هر که خواهد با آخوند ملاصادق مقدس خراسانی مکالمه و مفاوضه نماید بدار الحکومه آید و قرب مدت یک ماه دیگر با حکمران بودم و مردم بسیار ذهاب و ایاب کردند و از امر بدیع اعلی با خبر گشتند پس خواستم بخراسان عزیمت کنم حاکم مانع شد و چهل یوم دیگر مرا در دار الحکومه پذیرائی نمود و طالبین حقیقت آزادانه مراوده کردند زیرا که حکمران از عقیدت و احوال حاجی محمد کریمخان متنفر بود و نیز شدت نفوذ و مقاومت و غالبیت خان را در مقابل اعمال حکومت مخالف مصالح مملکت و دولت میدید و پس از انقضای شهر مذکور سوارانی چند همراه کرده مرا از کرمان بیرون برده از طریق خراسان روانه داشتند بالجمله جناب مقدس پس از فراغ از نشر امر جدید در کرمان و توابعش رهسپار خراسان شد و در اثنا طریق اهالی را آگاه ساخته مدتی طویل منفرداً و حیدراً با نهایت استغناء و انقطاع در صفحات مذکوره خبر ظهور باب اعظم را منتشر نمود تا در یکی از منازل با حضرت قدوس و باب الباب که رهسپار مشهد بودند تصادف کرده بمرافقت و اتفاق روانه شدند و در طول طریق و نیز در مشهد علی رؤس الاشهاد بابلاغ و نشر این امر

--- صفحه ۱۵۳ ---

پرداختند و ما تفصیل احوال مذکوره و کیفیت حرکتش با اصحاب در موکب جناب باب الباب
بمازندران و شرح استخلاصش را در بخش سابق آوردیم و این سال ۱۲۶۵ بود که پس از مقابله معارک
و مهالک و تحمل بلیات و مشقات عظیمه بوطن و عائله اش عودت کرده اقامت گرفت ولی برای شهرت
سوابق و لواحقش در امر شیخ و باب مورد تعرض و تعیظ شیخ و شاب و هدف طعن و لعن و شتم و لطم
ارباب انکار و ارتیاب شد و چند بار اثاث و اموالش را یغما و خانهاش را ویران و عیال و اطفالش را
سنگباران نمودند بدرجه ئیکه گرسنه و تشنه متواری و سرگشته بیابان گشتند و امامت انام و مرجعیت
احکام اسلام را برای فقهای عظام گذاشته از بیم شرورشان در گوشه اختفا زیست و در دل شبها با دوستان
ملاقات مینمود و برخی از نفوس خیره اینطائفه مصاریف معاشش را کفالت میکردند و با رعایت احتیاط
نشر و تبلیغ این امر همی کرد و تمامت احوالش را در بخش ششم میاوریم .

و میرزا محمد حسن برادر جناب مقدس که سنأ اصغر از او و نیز از طبقه علما و از خدام آستان رضوی
بود بواسطه او ایمان بامر بدیع آورد و باتفاق در موکب جناب باب الباب از مشهد رهسپار مازندران
شدند تا در قرب جوار مقبره طبرسی در ظلمت شب بدست سواران خسروی قادیکلائی بشهادت رسید و
در آن هنگام بیست و دو سال داشت و جناب مقدس جسد برادر را بقریه انار ستاق حمل کرده بخاک
سپرد و میرزا محمد حسن مذکور تزوج ننمود .

دیگر از مشاهیر علمای مؤمنین خراسان میرزا احمد از غندی از معاریف علما و فضلا بود که تولد و نشو و
نمایش در ازغند خراسان شد و تحصیلات ادبیه فارسیه و عربیه و علوم دینیه در آنحدود خصوصاً در
مشهد نمود و در عراق عرب نزد شیخ احسائی و سید رشتی باکمال و اتمام رساند و از مشاهیر علمای
شیخیه و اصحاب سید محسوب و تحریری بالغ و واعظی نابغ گردید و در اوائل ظهور بدیع بواسطه

--- صفحه ۱۵۴ ---

جناب باب اقبال و ایمان آورد و غالباً در موطن خود و در مشهد و غیره با آنجناب و اصحاب
مکاتبت و مصاحبت داشت و سفری بعزم زیارت حضرت ذکر الله الاعظم رهسپار شیراز گشت چون در
بین طریق بیزد ورود نمود خالویش آقا حسین مجتهد غایت تجلیل و تکریم و میهمانداری بجای آورده
از مطالب و بیاناتش استفاضه کرد و جمعی از ارباب عمائم و غیرهم بدیدار و گفتارش مسرور و مستفیض
گردیدند و لذا پیروان حاجی محمد کریم خان تعصب و ضدیت آغاز کرده مفتریات و اعتراضاتی بر این
امر شهرت دادند و آقا حسین مذکور از میرزا احمد خواست که چندی در آن بلد اقامت نموده بر
نشریات فاسد سدّی بندد و او نیز سؤالش را اجابت کرد و کتابی عظیم و حجیم مشتمل دلائل و براهین
وفیره و حاوی اخبار و آثار کثیره در شأن ظهور موعود که تالیف کرده حاضر داشت خواست منتشر
سازد تا دوستان این امر علی المنابر بخوانند ولی میرزا محمد تقی مجتهد جدید الورود از عراق عرب که
با او در باب این امر مکالمه کرد و بخدعه و حيله دم از اشتیاق اطلاع بر شواهد و قواعد بدیعه زد کتاب

مزبور را باظهار قصد مطالعه و استفاده گرفته معدوم کرد و همینکه آقا سید حسین از ما وقع خبر یافت بغایت متأثر و متغیر شده بعزم تنبیه و مجازات مجتهد برخاست و آقامیرزا احمد بنصیحت و خواهش ویرا از نیت و عزیمت بازداشت و در اثنا احوال مذکوره ملاصادق مقدس از طرف کرمان وارد یزد شد و رایت دعوت و هدایت برافراشت و باین موجب نیران فتنه و فساد چنانچه نگاشتیم مشتعل گردید و بالجمله برای میرزا احمد از آن هنگام دوره بلیات و آلام شروع شد و مورد توهین عوام گشته خسارات مالیه دید ولی در معارک و مخاطر عظیمه ورود نکرد و از قتل و هلاکت مصون ماند و پس از واقعه شهادت عظمی سالیانی چون ستارهء درّی میدرخشید و تمامت احوالش را در بخش ششم میاوریم .

دیگر از مشاهیر علمای مومنین خراسان ملا میرزا محمد (فروغی) از اهل قریه

--- صفحه ۱۵۵ ---

دوغ آباد از محال تربت که کیفیت استخلاصش از هنگامه قلعه مازندران در بخش سابق آوردیم از علما و وعاظ شیخی بوده در قریه و وطن خود مقبولیت عامه داشت و ملاهای آنحدود از وی تعظیم و تجلیل و از مراتب علم و فضل و تقوای نادرالنظیرش ستایش مینمودند و در اوائل ظهور این امر بواسطه جناب باب الباب فائز بعرفان

ملا میرزا محمد بن ملا عبدالحسن بن حاجی محمد علی اصفهانی از علمای معروف و بفضل و تقوی موصوف بود اکثر اهالی اطراف تابع ایشان و او معزز و محترم نزد سلطان بود و از هر طرف هدایا بر ایشان میاوردند و هرگاه از حکام و ضباط اطراف تعدی برعایا میشد اهالی بایشان عارض میشدند و ایشان پس از تحقیق ظالمین را گرفته حبس و تنبیه مینمودند و اگر زیاده از منال عمومی گرفته بودند از آنان باز پس گرفته مسترد مینمودند و بدین طریق بعلاوه مسند شریعت قوهء تنفیذ و سیاست نیز داشتند و هنگامی که ذکر ظهور باب شهرت یافت و رایات سود در خراسان مرتفع گشت و اهل قبور از نفحه صور بمفاد آیهء الی ربهم ینسلون قیام از اجداث نموده بسوی حق شتافتند جمعی از اهل محل و از اطراف نزد ایشان مجتمع شدند که بر سه حال بودند بعضی فی الحقیقه حالت طلب و تجسس از حق داشتند و برخی از علمای حسود و گروهی از حکام و ظلام تصور نمودند که ویرا بدین بهانه از میان برده آزادانه بهوای نفس خود عامل شوند و همه اظهار داشتند که تحقیق از چنین امر مهمی را احدی جز ایشان نتوانند نمود و بر ایشان اسب سواری و مصاریف سفر حاضر کردند و چند نفری هم عازم همراهی با ایشان شدند پس ملا میرزا محمد متوکلا علی الله حرکت کرد و چون جناب باب الباب و اصحاب رهسپار سمت مازندران شده بودند ایشان هم بدانسو روانه گشتند و از آنجده که با وی همراه شدند برخی در نیمه راه پشیمان گشته مراجعت نمودند و چند نفر با وی تا قلعه طبرسی رسیدند.

--- صفحه ۱۵۶ ---

و ایمان بدیع گشت و در معارک و مهالک ملازم موکب آنجناب گردید چنانکه در فتنه خراسان حضور داشت سپس با بعضی از نزدیکان و خاصان و با برادرزادهاش که جوانی محمودة الخصائل بود تا

مازندران رفته در قلعه طبرسی در آمده از اصحاب عالیشان گردید و برخی نوشتهاند که هنگام مرادده و

موارده رسل و رسائل

و اسامی آنان چنین است آقا شیخعلی اهل قریه فیض آباد ملا محمد اهل مهنه آقا احمد و میرزا حسنخان از عبد الله آباد و ملا عبد الله از دوغ آباد و قبل از شروع غزوات در قلعه وارد شدند و بشرف ملاقات حضرت قدوس و جناب باب الباب و اصحاب رسیده بمقام یقین وارد شدند و رحل اقامت افکنده تن بقضا و رضای الهی در دادند و یکی از نفوس که جان بدر برد جناب ملا میرزا محمد بود و سلامت مراجعت بوطن نمود ایشان حکایت میکردند که هروقت جناب باب الباب نفوس را برای حمله بر اعدا معین مینمود چندبار نوبت بمن رسید و خدمت حضرت قدوس عرض کردم که من میل بشهادت ندارم و میخواهم محفوظ مانم آنحضرت بیاناتی در وصف شهادت نموده میفرمود چون تو میل بشهادت نداری محفوظ خواهی ماند مطمئن باش لذا باطمینان بیرون رفته جهاد و دفاع نمودم و با وجود پنج زخم منکر که بکرات از گلوله و شمشیر بر بدن یافتیم و در آنهمه بلاهای متواتره و مهاجمه اعدا و شیخونها محفوظ مانده مراجعت بوطن نمودم تا نفوسی که موجب حرکت و مسافرت شده لاجل تحقیق این امر مرا روانه نمودند و من بواسطه سعی ایشان باعلی مراتب ایقان و اطمینان رسیدم بحقایق مطالب آگاه نموده آنچه را برای العین دیدم شهادت دهم شاید بشرف ایمان امر حضرت سبحان مشرف گردند ولی جمعی را بشریعه باقیه الهیه رهنما شد و آنان بمقام ایمان و اطمینان فائزند و گروهی از مدعیان محبت بعداوت قیام نموده بصدد قلع و قمع ایشان بر آمدند تا

فیما بین حضرت قدوس و شاهزاده مهدیقلی میرزا آنحضرت ملا یوسفعلی اردبیلی و ملا میرزا محمد مذکور و آقا سید رضا از اهل میامی را برگزیده برسالت نزد شاهزاده فرستاد و بالجمله برادرزادهاش در قلعه بشهادت رسید و او مستخلص گردیده بوطنش عودت نمود و پس از وقوع شهادت عظمی سالها در وطن میزیست و برادرش ملا احمد که پسر ارشدش بنوع مذکور در قلعه مازندران بشهادت رسید در قریه فیض آباد محولات میماند و ما شرح احوالشانرا در بخش ششم میاوریم .

و از مشاهیر رجال این امر در خراسان ملا احمد معلم حصاری بود تولد و نشو و نمایش در نامق از محال ترشیز واقع شد و والدش آخوند کربلائئ اسمعیل از علما و خوشنویسان محسوب بود و ملا احمد پس از فراغ از تحصیلات ادبیه و دینیه در آنحدود عزیمت عراق عرب نموده تحصیلات بیابان برده بمقام اجتهاد رسید و بموجب تعصبات فقهائیه کمال اجتناب و احتراز از جماعت شیخیه داشت ولی

آنکه اسباب فراهم آورده ایشانرا بطهران احضار نمودند و معدلک ایشان مظفر و منصور شده باز بوطن مراجعت کردند و اهل عناد پس از چند سنه دیگر باز اسبابی فراهم آورده ملا میرزا محمد را بدلت و مشقت اخذ نموده کند بر پا گذاشته غل و زنجیر بگردن انداخته دستها بعقب بستند و هکذا آقا میرزا احمد ازغندی را مانند ایشان در غل و زنجیر و کند نموده با اسرای ازغند که بیست و دو نفر بودند بمشهد کشیده در ارک حکومت محبوس نمودند و مدتی در حبس بداشتند تا آنکه سعی جناب ملا احمد فیض آبادی و صرف مبلغ صد تومان همه ایشان را از حبس خلاص کردند و ملا میرزا محمد آخرالحیات در سال ۱۲۹۵ هـ ق از زندان خلاص شد و بفضای قدسی و روضه رضوان شتافت .

(مضمون تقریر استاد محمد رضای دوغ آبادی)

--- صفحه ۱۵۸ ---

تصادفاً با یکی از تلامذه سید رشتی معاشرت یافته از مقاصد و معارف آنطائفه با خبر گشت و بتوسط او نزد سید ذهاب و ایاب کرده متمایل بعقاید مذکورہ گردید و در حوزہ درس سید وصف تلامذہاش داخل شد و در قریہ آہ رود واقعہ جنب جسر یعقوبیہ با اعراب وصلت کردہ سکونت و استقرارش در کربلا و در آنحدود شد و چون در خانہ سید رشتی تعلیم و تدریس بفرزندانش مینمود بلقب معلم شہرت گرفت و این اخبار بسمع والدش ملا اسمعیل مذکور رسیدہ بعزم زیارت بقاع مقدسہ و ملاقات پسر بکربلا شتافت و او را شیخی یافت و سخت بر آشفته متغیر گشت و ہمینکہ بنامق عودت کرد با ہمہ علاقہ کہ بیسر داشت او را عاق خود خواندہ از حقوق فرزندگی و میراث محروم نمود و ملا احمد بطریق مذکور در عراق میزیست و در ایام توقف حضرت باب در کربلا مکرراً بزیارت آن بزرگوار رسید و تجلیل و احترام سید را نسبت بایشان دید از اینرو در بداعت اطوار و عظمت مقامشان متفکر و متحیر گردید تا چون سید از اینجہان رفت و ملاحسین بعزم تحقیق من لہ الحق عازم ایران گشت ملا احمد از او خواست کہ چون حق را در یابد برای وی بنگارد لذا آنجناب از شیراز مکتوبی باو نوشتہ ظهور بدیع را آگہی داد و او فائز بقبول و ایمان گردید و در یعقوبیہ برادر زن خود و نہ تن دیگر را دلالت و ہدایت نمود آنگاہ عزیمت

ایران کرده بصوب خراسان شتافت و در موطن خود سه برادر کهترش شیخ محمد (فانی) و ملا ابوالقاسم و ملاعلی را باین امر رهبری کرد و بمعشرت با باب الباب و اصحاب مأنوس و مألوف گردید و شوق نصرت و فداکاری برای این امر ویرا بحرکت و اهتزاز آورد لذا بعراق عرب و یعقوبیه عودت نموده با جمعی از علمای و غیرهم بتبلیغ و مناظره و اجتهاج پرداخت و این خبر بسمع پدرش رسید باز مصمم سفر بکربلا شد و در آنجا پسر را ملاقات نموده بابی یافت در آغاز از تغیر و تجدد عقیده‌هاش در حیرت شده نکوهش نمود و چون بصدد تحقیق بر آمده

--- صفحه ۱۵۹ ---

موفق باقبال و ایمان شد و بنامق برگشته اعلان داد که ملا احمد راه صواب پیموده من از او کمال رضا و خرسندی دارم و ملا احمد بالاخره با زوجهایش در یعقوبیه وداع گفته طفل صغیرش علی نام را باو واگذاشته و خود با دو برادر زن و هشت تن دیگر بخراسان برگشت و عشق زیارت و درک محضر حضرت نقطه اولی عنان اختیار از کفش ربود لاجرم بصوب ماکو شتافت و این در اواخر ایام سجن ماکو بود و بنعمت لقا حضرت نائل گردید و حسب الامر عودت بخراسان کرد و کتاب مستطاب بیان را که از روی خط آقا سید حسین کاتب استنساخ نمود و برخی از مواضع آن بخط حضرت تصحیح یافت با خود بوطن آورد و چون در آنموقع هنگامه طبرسی برپاگشت ملا احمد باتفاق هم‌رهان مذکور عزیمت قلعه کردند و همینکه بقریه در قرب مقبره طبرسی رسیدند آخوند قریه پی بقصد ایشان برده نقش تعرض

بایشانرا در ضمیر بست و جاسوسان و مفتشین دولتی نیز در آن اطراف پی دستگیری بایان میگشتند لا جرم ایشان ورود بقلعه نتوانستند و بصوب خراسان مراجعت کردند ملا احمد اولاً بمشهد در آمده با سرتیپ عبدالعلی خان سابق الوصف که رئیس توپخانه اردوی خراسان بود ملاقات نموده برعایت و حمایت او از خطر ایمن گشته بوطن رفت و از فوت پدر با خبر شده متأثر و محزون گردید و اهالی چون در خصوص احوال و افکارش مسموعات و معتقدات مختلفه داشتند و در حیرت بودند گروه گروه بصدد تجسس و تحقیق بر آمدند و او راایت تبلیغ بر افراشت و تمامت اعضا عائله منتسبین خود را از برادران سابق الذکر و خواهران که یکی از ایشان ملافاطمه نام داشت و نیز جمعی دیگر را باین امر هدایت کرد لذا بواسطهء ملا احمد و پرورده هایش گروهی از نامق و حصار بسلک بایه در آمدند و کتاب مستطاب بیان فارسی در آنحدود نشر یافت پس ملا احمد در حصار که از محال کوهستانی شمالی تربت حیدریه است متزوج شده سکونت گرفت و برادرش ملاعلی در نامق قرار داشت

--- صفحه ۱۶۰ ---

و بنشر و تبلیغ این امر پرداختند و ملا احمد بعد از واقعه شهادت عظمی سفری بمحولات نموده یک نسخه از کتاب بیان فارسی بملا میرزا محمد فروغی داد و با میرزا احمد ازغندی پیوسته مکاتبه داشت و بواسطه او کتاب بیان و دعوت و تبیان این امر در آنحدود انتشار یافت و بتألیف رسالهء استدلالیه و نظم اشعار مشغول شد و مکرراً بسائر نقاط خراسان از قبیل نیشابور سبزوار ترشیز تربت ازغند سفر کرد و جمعی

را بسوی امر بدیع رهنمون گردید و اسامی بعضی از مشهورین که در حصار و نامق بواسطهء او و برادرانش خلعت ایمان جدید در بر کردند و مؤمنین اولیه دو قریه مذکور بودند چنین است در حصار کربلائی محمود کربلائی اسحق کربلائی علی جمعه کربلائی رمضان آخوند ملا احمد سید حیدر سید سلیمان آخوند ملا ابراهیم ملا عبدالغنی _ در نامق دهباشی اسحق از رؤسای قریه و سه پسرش یوسفعلی کدخدا اسمعیل نجفعلی وکیل شیخ عباس و برادرش ملا ابراهیم حاجی محمد بیک شیخ اسحق ملا حسین ملا حسن سید حسن میرزا تقی و پسرانش و بدین طریق ایام جناب ملا احمد معلم در دوره اولی بخدمت امر بدیع گذشت و تنمه احوال سعادت مال او و خاندان را در بخش ششم مینگاریم.

دیگر میرزا محمد باقر قائینی معروف بهراتی بن میرزا محمد مهدی هروی الاصل از علمای محترم ساکن شهر مشهد و متصف بوفرت علم و کثرت مال و قوت تدبیر و سیاست و قدرت هنر و کفایت و بسط ید و سخاوت بود و در اوائل ظهور این امر بواسطهء جناب ملاحسین بشرویه هدایت یافته بشعلهء ایمان و عشق برافروخت آورده اند که بی پروا بمنبر برآمده انبوه مخلصین و مأمومین خود را ابشار و ابلاغ ظهور نمود و قریب چهارصد تن بتبعیت او اقبال کردند و با تمامت قوی و قدرتش بنصرت این امر و معاونت باب الباب پرداخت و عمارت خویش را ترمیم و تقدیم داشت تا آنجناب و حضرت قدوس و سائر اصحاب مجتمع شده اعلایاً لو! امر بدیع

نمودند و اجتماع انام بدرجهء شد که سماورهای متعدد برای چای کفایت نکرد لا جرم در دیگ بزرگ مسی آب جوشانده چای نهادند و تمام حاضرین را پس از اختتام مقالات و دلالات شام و یا نهار میدادند و کل مصاریف را جناب هراتی عهده میکرد و یکی از حجرات تحتانی خانه را مخصوص استحمام حضرت قدوس مقرر داشته زوجهء مؤمنه محترمهاش همه روزه از شدت اخلاص حجره را با دست خود تنظیف میکرد و فتنه مشهد بواسطه گرفتاری مستخدم میرزا محمد باقر شروع شد و چنانچه در بخش سابق آوردیم او باتفاق اصحاب انبوه اشرار را تا قرب مدرسه نادری راندند و هنگامی که باب الباب و اصحاب از مشهد مهاجرت نمودند فرزند ارجمندش میرزا محمد کاظم را که نارس و نابالغ و در سن مراقب بود و قدی رشیق و خدی کالور دالبریق داشت همراه گرفته از آنجناب خواهش نمود که در جند الهی بانجام وظیفه و خدمتی متباهی باشد لذا میرزا محمد کاظم بسمت آبداری معین گردید و میرزا محمد باقر آنجناب را ظهیر و ناصر و وزیر مشاور و در عرض راه علمدار سپاه بود و شدت قوت و شجاعت و تدبیر و سیاستش در ایام قلعه طبرسی معروف و مشهور گردید گویند بنا مثنی قلعه که بهندسه کامله تمام شد ب فکر و نقشه او بود و او برای عظمت بنیه و قوه بدنی و طول قامت در السن اصحاب میرزا محمد باقر بزرگ شهرت داشت و کیفیت شهادت پر از غیرت و شهامتش در آمل مازندران و استخلاص میرزا محمد کاظم را در بخش سابق نگاشتیم و چون میرزا کاظم بمشهد مراجعت کرد مادر محترمهاش نخست گمان برد که فرزند دلبنده روی از شهادت برتافته از صف جند الهی گریخت و ابراز عدم رضایت و اظهار

ندامت و ملامت نمود و همینکه دانست ویرا سپاهیان از جهت صغر سنش مستخلص داشتند مسرور گردید
و از مقبولیت شهادت آقا میرزا محمد باقر افتخار و مباحات کرده در مجالس نقل و شیرینی حاضر ساخت
و هر چند برادر آقا میرزا محمد باقر

--- صفحه ۱۶۲ ---

از آنمصیبات شدیدة بیتابی و بیقراری مینمود اعتنائی نکرده وقعی نمینهاد و نبیل زرنندی در ضمن
توصیفات وی چنین نگاشت که اول مقبل و ناصر امر الله در مشهد و بانی بیت بایه مشغول خدمات
حضرت قدوس و در قلعه طبرسی پس از شهادت جناب باب الباب سردار اصحاب و انیس و جلیس و مشیر
و مشار آنحضرت گردید و بالاخره باشد باسیا و ضرا در راه محبت مالک اسماء شهید شد و از لسان طلعت
اعلی باعلی الخطاب مذکور و خلفش میرزا محمد کاظم مذکور و برادرش ملا علی اصغر مشهور بودند و
شرح احوال خاندانش را در بخش ششم مینگاریم.

و از مشاهیر رجال بایه خراسان میرزا محمد تقی جوینی ساکن سبزوار و از دبیران و مستوفیان نامدار
بود و در اوائل طلوع فجر هدایت بواسطه جناب باب الباب فائز بایمان شد و در سلک خواص اصحابش
منسلک گشت و در فتنهء خراسان بنصرت اصحاب قیام کرده در موکب آنجناب بمازندران رفت و بنا
بروایت نبیل زرنندی او وحده قاتل خسرو قادیکلائی بود و در بعضی از غزوات قلعه سردار جند ایمان شد

و پس از ختام امر قلعه با حضرت قدوس اسیر و مغلول گردید او را هم ببارفروش بردند و سر از بدن جدا کرده در معابر و اسواق گرداندند.

و دیگر از معاریف مؤمنین خراسان حاجی عبدالمجید نیشابوری تاجری شال و فیروزه فروش معتبر ساکن نیشابور بود و در اوان ظهور امر بدیع اقامت مشهد و در قرب چهار سوق دکه سمساری داشت و بواسطه جناب باب الباب فائز بایمان جدید گردید و پس از عودت حضرت باب اعظم از سفر حج بشیراز شتافت و سپس در مشهد مقیم بوده با آنجناب و اصحاب مرافقت مساعدت نمود و در سفر بمازندران از مشاهیر اصحاب رایات سود شد و با ثروت میراثی از پدر و با آنچه در مقدرت داشت بخدمت قیام کرد و در جنگل مبلغی مهم از نقود و غیرها تسلیم خسرو قادیکلائی نمود سپس حسب دستور آنجناب تمامت امتعه و اشیا ثمینه را دور ریخته منقطعاً

--- صفحه ۱۶۳ ---

عما سوی الله بمقبره طبرسی نهاد و تا آخر کار قلعه بمدافعات و تحمل بلیات بسر برده در خاتمه دستگیر شد و بنوعی که در بخش دوم نگاشتیم خلاصی یافته بخراسان عودت نمود و پس از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و بیان تتمه احوال او و پسر نامدارش آقابزرگ (بدیع) و شرح کیفیت شهادت پسر در سال ۱۲۸۷ و شهادت پدر در سال ۱۲۹۴ در بخش پنجم و ششم میاوریم و دخترش زوجه سید ابو محمد در مشهد و پسرانشان آقا سید آقا طبیب از مشاهیر احبا و نیز سید بدیع الله بودند دیگر از اعظام مومنین

خراسان میرزا عبدالوهاب ترشیزی از معاریف متقدمین بایه خراسان حضرت نقطه اولی ویرا برای تحفظ از شرور اعدا تغییر نام داده میرزا جواد خواندند و در سنین نفی و سجن آنمظلوم از شدت ایمان و غلبه اشتیاق غالباً در راه و منزل خود را نزدیک رسانده درک ملاقات نمود و در مدت سجن ماکو اقامت تبریز جسته از زیارت آثار صادره و نیز از دیدار اصحاب نامدار بهره مند گشت و سالها بعد از واقعه شهادت عظمی بغایت ثبوت و استقامت بر قرار بود و ما ذکرى از احوالش در بخش ششم میاوریم .

و از اکابر علمای اصحاب خراسان ملاشیخعلی (عظیم) ترشیزی از تلامذه و اصحاب سید رشتی و متصف بعلم و فضل وافر و همت و شهامت باهر بود و بواسطه جناب باب الباب بعرفان و ایمان بدیع فائز گشت و بشرف زیارت و صحابت حضرت باب اعظم در شیراز رسید و بتطبیق عدد ابجدی حروف شیخعلی با عظیم بان نا عظیم ملقب گردید و بعضی نوشتهاند که هیجده نسخه از کتاب تفسیر سوره ۶ یوسف و نیز شرح حدیث جاریه و برخی از خطب و مناجات بدیعه را حسب امر حضرت از شیراز بطهران برد تا محمدشاه و حاجی میرزا آغاسی را هدایت نماید و چون حاجی مخالفت و مقاومت کرد آیات و کلمات مذکوره را بمیرزا محمود مجتهد و جمعی از علمای و امرای نامدار رسانده از طهران سفر نمود و در ایام اقامت حضرت

در شیراز و اصفهان غالباً طائف حول آن بزرگوار بوده مأموریت‌های عظیمه مییافت و ایام تبعید آنمظلوم بعنوان طهران برای استخلاص و رفع ظلم همی کوشیده با مهمین مؤمنین ساکن طهران مراسله نموده چاره برانگیخته در صدد مقاومت با غلامان و سواران دولتی بود و سپس در سنین سجن پیوسته خویش را بمحضر اعلی رسانده بامور خطیره مبادرت نمود و اوامر حضرت را بمؤمنین بلاد ابلاغ میداشت چنانکه قبل از بردن حضرت از ماکو بچهریق ویرا برای ملاقات با یحیی خان و دلالت بمقام و مقصد آن بزرگوار فرستاد ولی دولتیان آوازه‌اش را شنیده پیوسته در کمینش بودند و او ناچار مراعات احتیاط نمود و از جمله توقیعات صادره از قلم اعلی خطاب باو توقیعی است که در اواخر ایام ماکو صدور یافته ویرا بتخصیص و تشریف عظیم سرافراز فرموده ندای قائمیت را بواسطه او باسماع و آذان رساندند و هی هده الله اطهر ان یا خلق الله کل تقرئون ثم لتؤمنون و توقنون هو الاعلی بسم الله الامنع الاقدس شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کلشی یخلق ما یشا بامرہ انه کان علی کلشی قدیرا ان یا علی قد اصطفیناک بامرنا و جعلناک ملکا ینادی بین یدی القائم انه قد ظهر باذن ربه ذلک من فضل الله علیک و علی الناس لعلهم یشکرون ان یا علی اننی انا نار الله التي یظهر الله یوم القیمة و کل بها یبعثون و ینشرون و یحشرون و یمرضون ثم هم فی الجنة یدخلون قل ان الذین دخلوا فی الباب سجدا فو رب السموات و رب الارض رب العالمین اذا یرید الله علی نارهم عدد الباب و لیجعلن لهم نوراً فاذا هم یعلمون ذلک قائم الذی کل ینتظرون یومه و کل به

يوعدون أنا قد صبرنا يوم القيمة خمسين الف سنة ليمحصن كلشئ حتى لا يبقى الا وجه ربك ذي العزة و
الجلال و ما شهدنا على روح ايمان يومئذ انا عدد الوجه انا كنا به عالمين و ان اول من بايع بي محمد
رسول الله (ص) ثم على (ع) ثم الذين هم شهدا من بعده

--- صفحه ١٦٥ ---

ثم ابواب الهدى ثم ما قد قدر الله له ذلك الفضل من النبيين و الصديقين و الشهداء و الذين هم بالله و
آياته موقنون من حيث لا يعلمون فاذا شهد الله عليهم بما قد دخلوا نار الله التي كل بها ليمحصون فاذا
يبعثهم الله من مرقد انفسهم و يخلقهم بمثل ما قد خلقهم اول مرة انه كان على كلشئ قديرا قل ان الله
بما قد نزل من قبل من الايات في ام الكتاب قد خلق محمدا ثم ما شا كذلك يخلق الله يومئذ ما يشا
بقوله كن فيكون و من ينتظر بعد هذا ظهور مهدي او رجع محمد او احد ممن آمن بالله و آياته فاولئك
مالهم من علم الى يوم يرجعنى الله و من آمن بي ذلك يوم القيمة فاذا كل في خلق جديد انا قد بدئنا
ذلك الخلق و انا لنعيدنهم وعدا علينا انا كنا قادرين و من يرزق من بعد ما رزقوا من قبل من كل ما هم
ليدينون فاولئك هم لا يحل عليهم بما قد نزلنا من قبل في القرآن انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون انا قد
انشأنا نشأة الاخرة و ارفعنا كل ما كان الناس به ليدينون قل ان الهوا يطهركم بمثل ما يطهركم الما ان يا
عباد الله فاشكروا و من يعمل بعد ان يوصل الله حكم حجة ربك فلا يقبل عنه من شئ و ان يومئذ كل
مثل الذين اوتوا الكتاب من قبل مالهم حكم انا من يدخل في دين الله و كان من المخلصين و من يتلو

آية من الكتاب او يروى حديثا من بعد يريد ان يعمل به فاولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبل
فسيدخلهم الله ربهم في دين الحق انه كان على كلشى قديرا قل لو اجتمع الناس كلهم اجمعون على ان
ياتوا بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا و لن يقدروا و لو كانوا على الارض عالمين فلتأمرن الناس كلهم
اجمعين ان يقرئوا بالليل و النهار الاية التى قد نزلناها فى اول الكتاب ليرزقن برزق ربهم و كانوا بالله و
آياته موقنين قل انما الدين من بعد الدين ان تؤمنوا بالله و آياته و لتنصرن فى دين الحق بما انتم عليه
مقتدرون قل لا تحضرون المقاعد التى كنتم فيها تصلون و لتحضرون بين يدي الله و لتنصرن الذى قد
رجعوا الى الحياة الاولى و لتأخذن حق الله باذنه انه كان بكلشى عليماً سبحانهك اللهم فاشهد على فانى

--- صفحه ١٦٦ ---

انا ما فرطت فى الكتاب الاول من شىء بما نزلت فيه انه لا اله الا انا الا اياى فاتقون لتوقن كل نفس بما قد
فصلت فيه ان لا يكن من بعد الله و آياته حديثاً كان الناس به يؤمنون سبحانهك اللهم قد قضى خمسين
الف سنة يوم القيمة فاذا لا جعلن النار لمن قد دخل فى الباب نوراً و رحمة من عندك انك كنت ذا
رحمة عظيماً قل ان الله حق و ان ما دون الله خلق له و كل له عابدون ان يا خلق الله انه لا اله الا هو و
اننى انا اول العابدين قل انه لمحمد هاد قل انه لمهدى موعود فى ام الكتاب قل انه صاحب حق كل به
يوعدون قل انه قائم حق كل به موقنون و انا قد نزلنا ذلك الكتاب رحمة من لدنا للعالمين لئلا يقول احد
لو علمنى الله ظهور مهدى او رجع محمد و الذين هم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكننت من المحضرين

قل ان الله ربي لغنى عليهم و شيخ عظيم همينكه توقيع مبارك بدستش رسيد بيدرتك باستنساخ و نشر آن پرداخته مكاتيب متحدالحن بمعاريف بايه نگاشته مسائل و تعاليم مندرجه در توقيع را منتشر و مشتهر ساخت و صورت برخی از مكاتيبش چنين است بسم الله الاقرب الاقدر شهد الله انه هو بلا نفى و لا ثبوت و لا صعود و لا هبوط بل هو هو كما هو و لا يمكن ذلك الا له وحده لا شريك له و انه كان على كلشئ قديرا شهد الله ان محمداً رسوله و الشهدا من بعده اوليائه و ابواب الهدى من بعدهم مرايا ظهوره التي كل بهم يهتدون شهد الله ان حروف الحى هم الحق و هم مراقد رجوعهم و ان المؤمنين بعضهم مراقد بعض من النبيين و الصديقين و الشهدا و الصالحين و الكل قد رجعوا الى الحيوه الاولى و هم بامر ربهم يعملون ان يا اوليا الله و احبائه فى بلاده على كلكم تكبيراً كبيراً عالياً رفيعاً منيعاً عالياً عظيماً ثم اعلموا ان هذا كتاب عظيم من الكتاب المبين الذى باحرفه يظهر المضمربكله و الكل به يستيقظون من رقده غفلاتهم ثم الكل به يهتدون فاقروا كلكم آية اول الكتاب كل يوم و ليلة ٣٦١ مرة لعل الكل برزق ربكم يرزقون ثم ابعثوا صورته الى اولى العلم و الحكم منكم فى

--- صفحه ١٦٧ ---

كل البلاد على سبيل الحكمة ثم الى الطالبين لظهور الحق ليتم الحجة و يكمل النعمة لعل الكل بايات ربهم يتذكرون و لا تقصروا كلكم فى البلاغ و النصر كما قعدتم عنه من قبل حتى قضى ما قضى من الامر و لا تيأسوا من روح الله و عفوه و تداركوا ما فات عنكم لعلكم بذلك ترحمون ان كنتم تريدون الحيوه الدنيا

و زينتها الطيبة التي احل الله لكم في الجنة الاولى و الحيوية الباقية و الرضوان الاكبر الدائم الذي وعد الله لكم في النشأة الاخرى فيها هي عند الله ربكم حسن ثواب الدنيا و الاخرة فسبقوا اليها كلكم اجمعون و استعدوا اليوم طلوع شمس نقطة طلعة الغرّ (١) العلوية من مغربها و لا تصبروا بقدر شرب ما لو سمعتم بسيرها فان الموعد قد ظهر بكمه لعلكم بذلك كل خيركم تدركون و الا فالله ربكم غني عن اموالكم و انفسكم و نصركم و ابلاغكم و خبركم و ارشادكم كلكم اجمعين يا اهل ارض الطيّ و الكاف و الصاد بلغوا ما امرتم من ربكم و اخبروا اخباركم النافعة لنا و ارسلوا سواد كتاب الاصل الى الاصول و لا ينظر الى سواد خطي آلّ الاحياء لئلا تقع فتنة في بلادكم انتم بها تبتلون يا سيدنا ١٤ (٢) عليك و على سائر اهل بيت الرحمة صلوات من رب العباد و انتم يا مولانا الكريم و سائر احبّاء الكرام من اهل ارض الشين بلغوا ما امركم ربكم من كتابه الى كل البلاد و العباد بلا فتنة لكم لا سيما الى اهل اليا مع سائر خطوطها الى صاحبها (٣) و الى الجزيرة (٤) التي كان ربكم فيها و استعدوا اليوم لقائه لان اليوم كان مستعداً لظهوره الذي كل به يفرحون يا سيدي كن على يقين ان اباك يكون صحيحاً سالماً معزّزاً مكرماً في ارض اليا غير معروف الا عند بعض الاحياء ينتظر امر ربه فكونوا من الشاكرين و اعتذر من كلكم عن عرض العرائض و ذكر اشخاصكم لما تعلمون من صلاحى و صلاحكم و اشتغالى و خفائى من اعين اعدى الله فكونوا منتظرين لزيارتكم و مستعدين لنصرتكم قبل حين و حين حين و بعد حين و قولوا (١) جناب باب الباب (٢) ميرزا

جواد بن خال (٣) جناب وحيد (٤) بوشهر

كلکم ان احمد لله رب العالمين حرره ۱۰۲۰ (۵) (الذی صدر بافتخاره هذا التوقيع المنيع الرفيع و افتخار كل العالمين) و صورت مكتوب ديگر اين است هو الاعظم الاعلى الامنع الاقدس بسم الله الاعز الارفع شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر يحيى و يميت ثم يحيى و يميت و انه هو حى لا يموت فى قبضته ملكوت كلشى يخلق ما يشا بامرہ انه كان على كلشى قديراً يقرء فى كل يوم و ليلة ۳۶۱ مرة شهد الله ان محمدا رسوله و الشهدا من بعده اوليائه و ابواب الهدى سفرائهم و اركان بيته و حروف الحى مظاهرهم و مرآته بهم بدء الله خلقه و بهم اعاد ثم الكل بهم يهتدون ان يا اوليا الله الذين خصكم الله ربكم بالذكر فى كتابه عليكم تكبير من ربكم و رحمة طوبى لكم صرتم بذلك من الفائزين المستبشرين يا احبا الله كلکم ان كنتم تريدون طيب عيش الدنيا و خير حيوۃ الاخره و رضوان ربكم فها عند الله حسن ثوابها فانصروا بقلوبكم و ابدانكم ثم باولادكم و اموالكم تجدوا بعونه مغانم كثيرة تأخذونها فى سبيله و يكف ايدى الناس و يجعلكم ملوك دار الرضوان بما صبرتم فى نصره و كنتم من المجاهدين لا كما قعدتم من نصره من قبل حتى ادرك فيضه من سبقت له عناية ربه و قضى ما قضى من حسن تقديره بسوء حظكم عسى الله ان يعفو عن بعضكم لو ادركتم فيض نصركم فى يوم ظهور نصره و طلعة ظهوره و كنتم من المستعدين ذلك لما اراد الله لكم من طلوع طلعة شمس احسانه عليكم و الا فالله ربكم لا يزال كان غيناً عن العالمين فانتظروا يومه و لا تنظروا مع الله و آياته حديثا بعده فانه هو الذى ارسل الرسل و

الصدیقین کلهم ثم اماتهم ثم احياهم و ابعثهم من قبورهم و هو الظاهر فوق خلقه و القاهر فوق عباده و القائم على كلشي بامرہ و هو العزيز الحكيم هذا اجمال ما يمكنني من ابلاغ امر ربكم بحكمه و سابلنكم تفصيلة بحوله و حسن توفيقه لنستغفره و نقول في كل حين و قبل حين و بعد حين على كل شأن و قبل شأن و بعد شأن ان الحمد لله ربنا رب السموات و رب الارض (۵) شيخعلي

--- صفحه ۱۶۹ ---

رب العالمين و بالجمله ملا شيخعلي عظيم در قسمت عراق ايران و غالباً در طهران بنوع احتياط و اختفا زيسته با اعظم باييه معاشرت جسته مورد توجه ايشان شده باستناد بتوقيعات اعلى خویش را ناصر و منصور در بيان خوانده همگی را بنصرت و قيام برانگيخت و از اينرو فتنه سال ۱۲۶۵ و سال ۱۲۶۸ برخاست و جمعی کثير از باييه دستگیر و قتل گشتند و در سال اخير شيخ عظيم را که مخفی و متواری بود و عظمت مقامش بر دولت واضح و روشن گردید تجسس کرده ماخوذ و محبوس و مقتول نمودند و شمهء از احوالش در بخش لاحق ضمن بيان واقعه مذکوره مسطور میگردد.

و از علماء مؤمنين خراسان حاجي ميرزا حسن از علمای مشهد بواسطه جناب باب الباب فائز بايمان بدیع گردید و در سلک اصحاب آنجناب بوده همه جا در فتن و مخاطر همراه گشت ولی در مخاطر مازندران و غيرها مستخلص و محفوظ ماند و پس از واقعه شهادت کبری در مشهد ميزيست آنگاه بطهران رفته با شيخ عظيم مؤانست جست تا در فتنه عموميه طهران بسال ۱۲۶۸ گرفتار شده بشهادت رسيد و در توقيعی

خطاب باو این بیانات مسطور است و انا لنعلم حکم ما انشأت فی علم الاصول ان اتکل علی الله و امح
الکتب کلها و خذ عطا ذکر اسم ربک هذا و کن من الشاکرین الی قوله و لكل من صدق بایاتنا فرض ان
یمحو کل کتب القوم الا بعضاً من آیات الباین من قبل حکم البدع و ان ذلک حکم عدل من لدن امام
حی عظیم ان احملاوا الکتب الی الارض المقدسة ثم انزلوها علی یمّ الفرات لیثبت قلوب المومنین من
حکم الکثرة و لتکونن من الخاشعین .

دیگر ملا حسن بجستانی از حروف حی که اجمالی از احوال و کیفیت ایمانش در بخش سابق
گذشت در سنین اولیه ارتفاع این امر قیام و اقدامی داشت و بقدر مقدور بیان و استدلال میپرداخت
ولی همینکه نأثره فتن بالا گرفت و ندأ

--- صفحه ۱۷۰ ---

عظیم و آثار ایام اخیر حضرت رب اعلی و عظمت مقام اصحاب متدرجاً مکشوف و مشهور گردید و ضعفاً
در ایمان و عرفان رخوت و تزلزل و انحراف حاصل کردند ملا حسن نیز درک آنمراتب را نتوانسته
اضطراب و تردد و تزلزل حاصل کرد و خصوصاً بعد از وقوع شهادت عظمی منحرف گشت و معدلک
دچار تعرضات اعدا بود چندانکه اقامت بوطن نتوانست و مهاجرت بکربلا کرد و ذکری از مال احوالش
در بخش ششم مینمائیم.

دیگر ملا علی بجزستانی بن ملا محمد از ملایان بجزستان که بعلت شدت زهد و تقوی بلقب صالح شهرت یافت و از معاریف محل بود ولادتش بسال ۱۲۳۹ و نشو و نما و تحصیلاتش تا سن چهارده سالگی در بجزستان شد پس بمشهد رفته تا بیست سالگی اشتغال بتحصیل داشت آنگاه عازم عراق عرب شده بتکمیل علوم پرداخت و در آنجا صیت ظهور حضرت نقطه اولی بسمعش رسید و از حاجی شیخ مرتضی انصاری جویای حقیقت شد و شیخ طبق اسلوب خود چنین جواب داد ای آخوند مسائل اصول دین چه ارتباطی بمن دارد و ملا علی پس از فراغت از تحصیلات بمشهد برگشت و علماً و محترمین تجلیل بسیار از وی نمودند و مسجد و منبری باو واگذار شد و بعداً اختیار قرآن مقبره سپهسالار باو سپرده گشت و طولی نیافته سفر بجزستان نمود و بواسطه آقا سید ابراهیم و پسر برادرش آقا سید عبدالحسین که حضور محضر جناب باب الباب یافته فائز شدند تصدیق وایمان حاصل نمود و باتفاق یکدیگر بنای نشر امر بدیع نهادند و ملایان محل مطلع شده بمضاد و مقاومت برخاستند و شکایت بمشهد نوشتند و بالاخره دو سید محترم مذکور و جمعی دیگر از مؤمنین را بمساعدت اشرار دستگیر کرده اموالشان بیغما بردند و از ایشان التزام گرفتند که تبلیغ ننمایند و چون با ملا علی نیز خطاب و عتاب و بازخواست نمودند مجبوراً با عائله مهاجرت بمشهد نمود و با ملا صادق مقدس معاشرت گرفت و بدرک

--- صفحه ۱۷۱ ---

ملاقات جناب باب‌الباب همی رسید و او را دستور دادند که در مشهد با مراعات حکمت قرار گرفته مرکز ارسال و مرسول مؤمنین گشت و وقتیکه معلم حصاری نسخهء بیان تصحیح شدهء از محضر اعلیٰ بیاورد چندین نسخه برای بایان بلاد نمود و دو نسخه وقف برای مؤمنین مشهد ساخت و در موقع ارتفاع هنگامهء قلعهء طبرسی برای التحاق رفت ولی واقعه خاتمه یافت و ناچار بعودت گشت و با حاجی عبدالمجید و ملا میرزا محمد همدم و همراز گردید و در مشهد برجای بود که واقعه شهادت عظمی واقع گردید و ما بقیه احوالش را در بخش ششم میاوریم.

دیگر ملا خدابخش قوچانی از تلامذه سید رشتی و ساکن کربلا بود و پس از فوت سید در طلب حق باتفاق ملا علی بسطامی و همرهان بشیراز رفته فائز بایمان بدیع گردید و در سلک حروف حیّ منسلک گشت آنگاه بکربلا عودت کرد و در واقعات خطیرهء اصحاب داخل نشده مصون ماند و ذکر تتمه احوال او و خاندانش را در بخش ششم میاوریم.

و از جمله بزرگان بایه ساکن خراسان در سنین اولیه حاجی ملا عبدالخالق شهیر یزدی و بنا بقول حاجی میرزا جانی اصلا یهود و از علما تورات بود و قبول دین اسلام نموده در علوم و معارف اسلامیة بمقامات رفیعه رسید و پیرو طریقت شیخ احسائی گردید چنانکه در راه محبت شیخ جور و جفای بسیار از جهال و اشار تحمل نمود گویند شیخ مدت هفت سال در یزد بخانه وی اقامت داشت و حاجی مذکور چون از یزد بمشهد مهاجرت و اقامت کرد در صحن حضرت رضا امامت جماعت و منبر وعظ برقرار نمود

و چندی نگذشت ملاهای مشهد با وی عداوت ورزیده تکفیر و تنجیس نمودند و عوام را تهییج کرده بر او هجوم بردند و کار بجائی کشید که حاجی خانه نشین گشته بمجامع بلد حتی در گرمابه برای استحمام راه نداشت

--- صفحه ۱۷۲ ---

و در آغاز ظهور این امر بدیع بواسطه جناب باب الباب اقبال و ایمان آورد و ترویج آثار و آیات جدیده کرد و عریضهء حاکی از درجات محبت و اخلاص بحضرت فرستاد و **هذه صورة کلماته السلام علی ذکر الله الا فخم للعرب و العجم و رحمة الله و برکاته الحمد لله الذی فتح لبابه الحطة باباً و جعله رفیعاً منیعاً و الشکر لله الذی وضع لذکره الاعظم ذکره و نصبه تاماً سوياً و الصلوة و السلام علی اول نور نوره الله فصیره سراجاً منیراً ثم الصلوة و السلام علی آله الذین هم آل الله حقاً حقیقاً و غبّ هذا بایّ لسان اشکر الله لتشرّفی بخدمتک زماناً طویلاً و بای بیان اعتذر الیک من غفلتی بحالک و احزناً کثیراً و بایّ خطاب اثنی علی الله حیث کتبت لی عبداً مطیعاً فهنیئالی ثمّ هنیئاً بان رأنی عبد الله حول الباب مقيماً فیا حبذا ثمّ حبذا بوعد لسان الله جنة العدل حتماً مقضیا فیا ربی و الهی اسئلك الوصول فی خدمة سیدی و مولای سریعاً قریباً و احسرنی فی زمرة اعوانه و انصاره و اصحابه خالصاً صفیاً بحق الذکر الاعظم الذی جعله الله لنا شمساً**

حقیر گوید در مشهد مقدس شرفیاب خدمت آخوند ملا عبدالخالق یزدی شدم و ایشان از جمله معظم علما و اجله اصحاب جناب شیخ بودند و در مجلسی سخن حضرت بمیان آمد فرمود که من حیرت دارم ازین ادعای عظیمه زیرا که در شیراز امامت میکردم و مجلس درس داشتم که همین بزرگوار را خالوی ایشان آوردند پیش من و فرمودند که این وجود است که بفلاح و تقوی آراسته و اما سواد ندارند شما قدری متوجهش باشید من بعد از قبول او را سپردم پسر کوچک خود و چند روز دیگر پسر آمد شکایت و گریه میکرد که شخصی را بمن سپرده که اصلا مقدمات ندیده باید امثله بخواند و درس امثله گفتن شأن من نیست بعد او را فرستادند بتجارت حال نوشتجات عالیه و آیات بی بدیله می بینم عظم متحیر مانده و پسر بزرگ همین آخوند از جمله علما بود و در جنگ مازندران شهید شد و گفتند که خود آخوند هم بعد تصدیق کرد

ثابت نشد

(ملا عبدالرحیم قزوینی)

--- صفحه ۱۷۳ ---

مضیناً و در توقیعی که بجواب وی صادر شده اینکلمات مسطور لقد رفع الیوم الی کتاب من عبدک الذی انتخبته لعهدک و اصطفتیه لمحبتک و خصصته بذکر اسمہ فی الكتاب . فالهمه اللهم تقدیرک و نصر تک کیف شئت و انی شئت فانه ناصر لامرک و مرتقب لدولتک و منتظر لامرک و بالجمله حاجی از جهت اشتہار بنام بایی مورد تعرض ملاهای مشهد شد آنچه سعی کردند او را از منبر و وعظ و ذکر و ترویج این امر باز دارند نتوانستند و پسرش شیخ علی نیز بواسطه جناب باب الباب مؤمن باین امر شده در موکب وی با جمع اصحاب بمازندران رفت و در قلعه طبرسی بشهادت رسید و در آن هنگام بیست

سال داشت ولی حاجی پس از شهادت پسر و خاتمه امر قلعه تاب تحمل بلیات و افتتانات نیاورده دچار

سوء خاتمه گشت چنانکه در لوحی صادر از قلم ابهی چنین مسطور ملا عبدالخالق که از مشایخ شیخیه

بود در اول امر که نقطه اولی روح ما سواه فداه در قمیص باییت ظاهر اقبال نمود و عریضه معروض

داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت باو مشهود تا آنکه لوحی

مخصوص او ارسال فرمودند در او این کلمه علیا

جمال مبارک میفرمودند روزی جناب وحید پیش من آمدند و لوحی از حضرت اعلی در دستشان بود ذکر نمودند که

این باید بملا عبدالخالق برسد من بجناب وحید گفتم که فرمودند شما برسانید یا دیگری ذکر نمود بمن امر شده من

گفتم الان در خانه میرزا زمان نوری منزل دارند ببرید و برسانید رفتند و بعد از قلیل مدتی آمدند که بر دم دادم چون

میخواست وضو بسازد در بالای ارسی اطاق گذاشت تا بعد از فراغ از نماز بخواند و من صبر نکردم و آمدم و بعد از ساعتی

خبر آوردند که بعد از فراغت از نماز لوح را تلاوت کرد چون باین آیه عظمی و نفعه کبری رسید انا القائم الحق الذی

انتم بظهوره توعدون لوح را انداخت فریادش بلند شد که ای داد که پسرم بنا حق کشته شد.

(نبیل زرنندی)

نازل قوله تعالی اننی انا القائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون بعد از قرائت صیحه زد و باعراض تمام

قیام نمود و جمعی در ارض طا بسبب او اعراض نمودند. الخ

و از اعظام مؤمنین اهل مشهد میرزا علیرضا مستشار الدوله و مؤتمن الملک سبزواری الاصل در سنین اولیه

ظهور بدیع بواسطه جناب باب الباب فوز بایمان یافت و غلبه ارادت حاصل نمود و با وجود شهرت لقب و

نام و عظمت و مقام و ثروت مکنت تمام بعنوان بابی مشهور شده پیوسته از نصرت و مساعدت مالی دریغ

ننمود و هنگام حرکت آنجناب با اصحاب از مشهد برای تهیه ما یحتاج سفر از نقود و مراکب و غیرها بذل

همت کرد و در اواخر آندوره برادر کهتر خود میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه را بخانه ملاصادق مقدس

برده در زمره مؤمنین وارد کرد و ما تتمه احوال آنخانواده را در بخش ششم مینگاریم.

دیگر آقا علیرضا تاجر شیرازی نیز بواسطه آنجناب مؤمن شد و در هنگام حرکت از مشهد بصدد تفریح

حساب و ترتیب امور خویش شد تا مرافقت و نصرت نماید ولی سامخان بیگلریگی ویرا دستگیر کرده

چوب وافر زد و نقود فراوان گرفت و لذا نتوانست با اصحاب همسفر شود و در بخش ششم تتمه احوالش

را میاوریم.

دیگر عبد مؤمن در ایام جوانی در مدرسه میرزا جعفر مشهد با آقا علیرضا مذکور و جناب باب الباب معاشر

و مؤانس بود و بعداً بواسطه آنجناب فائز بایمان بدیع گردید.

و در قریه مهنة از خاک تربت نخست ملا محمد پیشنماز فائز بایمان بدیع شده پسران خود ملا احمد و ملا حسین و پسر سوم را نیز هدایت نمود و هم بواسطهء ملا میرزا محمد فروغی جمعی دیگر از اهالی مانند ملا محمد مهدی و آخوند ملا محمد

--- صفحه ۱۷۵ ---

و ملا غلامعلی و غیرهم باین امر گرویدند و پسران ملا محمد تهیه زاد و راحله سفر و اسلحه کرده در موکب جناب باب الباب بمازندران رفته شهید شدند .

و در قریه عبد الله آباد از خاک تربت آقا احمد با دو برادر زنش در موکب جناب باب الباب بمازندران رفته کشته گشتند و آقا احمد بن آقا محمد حسن در آنهنگام چهارده سال داشت و ما تفصیل اسماء و احوال شهدای بایه خراسان و بقية السیفهای آنان را در بخش مقدم آوردیم .

و چون پس از واقعه قلعه دولت بر عامهء بایه خصوصاً بر خراسانیان سخت گرفته بقلع و قمعشان پرداخت بایان آنحدود ناچار بفرار و اختفا شدند چنانکه در قریه مهنة اشرار عرصهء زندگانی برایشان تنگ کردند و ملا محمد مذکور ناگزیر بمهاجرت شد چندی در چهل میر واقعه در یکفرسنگی مهنة توقف کرد آنگاه بگناباد رفت و ملاغلامعلی نیز توجه بگناباد نمود و هر دو بمیاندهی رفته سکونت گزیدند و ملاصادق مقدس و میرزا محمد کاظم بن هراتی شهید چند سال در مشهد مختفی و منزوی گشتند و ملا میرزا محمد فروغی با نشان خنجر که بر حنجر و اثری که بر سر داشت در دوغ آباد و غیره بنوع خفا و

احتیاط زیست و معذک ایشان و ملا احمد معلم و امثالهم عدهء کثیری را بطریق حکمت و رعایت مقتضیات وقت بایی نمودند و بعد از شهادت عظمی در بسیاری از نقاط جمعی از بایان بودند و بیت باییه در مشهد چنانکه در بخش سابق نگاشتیم از مهمترین امریه آنقسمت شمرده شد .

زنجان ارض الزا ملا محمد علی حجت که در ضمن واقعات سنویه بخش سابق فتن واقعه و شهادت آنجناب و اصحاب و دیگر احوال را تفصیل دادیم والدش آخوند ملا عبد الرحیم از علما مشهور ملجا و مقتدای جمهور زنجانیان بود و در حقیقت اعتقاد بصدور خوارق عادات و کرامات و مقامات معنویه داشتند و ملا

--- صفحه ۱۷۶ ---

محمد علی تقریباً در سال ۱۲۲۷ متولد شد و پدر ویرا در سن شش و هفت سالگی بتحصول قرائت و کتابت فارسیه گماشت و فرط ذکا و قوت استعداد ترقیات علمیه و روحیه در ناصیهء احوالش نمایان گشت و پس از مزی سنین قلیله در علوم رسوم براعت حاصل نمود آنگاه برای تکمیل علوم دینیه بعراق عرب شتافت و نزد اساتید علما و اساطین فقها بتلمذ مشغول گردید و بعضی گفتهاند که از محضر شیخ احسائی نیز استفاده کرد و رتبه منیعه و شهرت رفیعه یافت و هنگامیکه از کربلا بعزم ایران بیرون آمد انبوه طلاب و علما تا دو فرسخ رسم مشایعت بجا آوردند و حین ورود بکرمانشاه اهالی از خاص و عام استقبال کرده چند روز مهمانداری و تجلیلات شایسته نمودند و نیز در حین ورود بهمدان عدهء از علما و

محترمین پذیره شدند و ایامی چند از معارف و مواعظش بهره برده دل بمحبتش بستند و رضا بمفارقت ندادند و چون خبر بوالدش رسید ازین اندیشید که اگر در زنجان رحل اقامت و افادت اندازد مورد حسادت علمای متنفذ شده عاقبت کار باغبرار و انضجار کشد لاجرم پسندید که مقیم همدان ماند و ملا محمد علی در آن بلد ازدواج نمود تقریباً دو سال و نیم ملجأ انام و مرجع احکام بود تا والدش در زنجان وفات یافت و ارادتمندان باصرار برخاستند و جمعی بهمدان شتافتند تا پسر را بوطن آورده برجای پدر منصوب دارند و با وجود کراهت اهالی همدان ملا محمد علی و عائلهاش را با خود بزنجان

ملا محمد علی زنجانی در خدمت شریف العلماء مازندرانی تلمذ فقه و اصول کرد و یک تن از فحول علماء بشمار رفت و بزنجان برگشته اقامت نمود و چون فتاوی و احکام مخالف مشهور داشت از قبیل تمامیت شهر رمضان در تمام سنوات و نیز جواز سجده بر بلور صافی لذا علمای زنجان و غیره بر محمدشاه عرضه داشته و دفع وی را بر حسب شرع واجب شمردند و او را از زنجان کوچ داده بطهران در خانه محمود خان کلانتر شهر جای دادند و حکم بتوقیف همیشگی بود و در همان ایام بتوسط رسل و رسائل باب دل بدو داد و مکاتبات در میان بود

(ناسخ التواریخ)

--- صفحه ۱۷۷ ---

بردند و همدانیها تا چهار فرسخ در رکابش رفتند و رسم بدرقه بجای آوردند و از آنسو از ذکور و اناث اهالی زنجان تا یکفرسخ بیرون بلد گرد آمدند و حین ورودش گوسفندها سر بریدند و با جلال و احترام

تام آنانرا وارد بلد نمودند و او بخانه و مسند و منبر و مسجد پدری تمکن و استقرار گرفت و چون فهم و ذکا عزیزی نادرالنظیر و نیز احاطهء تامه بعلوم عقلیه و نقلیه داشت و در تفسیر و تأویل آیات و حفظ و بیان اخبار و روایات واسع الذرع و باسط الذراع بود در اندک زمانی شهرت بلیغه حاصل نمود و کثرت زهد و عبادت و شدت تقوی و شجاعت و جدّ در امر بمعروف و نهی از منکر که از او مشهور گردید انبوهی از اهل بلد و قری و معمورات اطراف را جذب کرده ارادتمند ساخت چندانکه معتقد بمقام روحانی و عامل باحکام و مطیع و منقاد فرمانش گشتند و بنام اصحاب و اتباع ملا محمد علی شهرت یافتند و از صفات مخصوصهشان نهایت تعلق بحدود و عبادات بوده بدرجهء که ادنی مساهله و مماطله در صوم و صلوة و دیگر اعمال و طاعات از ایشان دیده و شنیده نشد و منکرات شایعه از زنجان بر افتاد و استعمال و بیع و شرا مسکرات متروک گشت و مراکز اجرا عقد متعه که برخی از آخوندان متصدی بودند بسته شد و زنان را توبه داده مجبور بقبول عقد دوام و یا شمول اشغال و استخدام نمودند و بازار حدود و احکام و فرائض و سنن اسلام رواج گرفت و رسم ملا محمد علی چنین بود که صیام سه ماهه رجب و شعبان و رمضان و ادای صلوات نافله و قرائت صلوة جعفر طیار همه ساله و همه روزه مرعی میداشت و روزانه با آب بکر اغتسال مینمود و با دوام طهارت باذکار و طاعت بسر میبرد و چون جمعیت مأمومین و مقتدیان صلوات بیفزود و بمعبدی بزرگ نیازمند شدند مسجد را توسعه داده قسمتهای متصل بیکدیگر ساختند و

انبوه مریدان خود مباشرت ببنا نموده بنایان و عمله کمک دادند چندانکه آجرها را از کوره آجر پزی

دست بدست ببنا رساندند و در مدتی قلیل

--- صفحه ۱۷۸ ---

مسجد تابستانی و زمستانی و مدرسه را تمام نمودند و معدک صفوف مأمومین مساجد متصله و صحن را فرا گرفته سطح بامها را احاطه داشت و فکر و ذکر کل حصر در تحکیم عقائد اصلیه و انجام طاعات فرعیه یافته کمتر بسخنی دیگر لب می گشودند و در هفت محل مؤذن ندا داده مقتدیانرا بفراغ از قسمتی و دخول در قسمت دیگر از اعمال صلوٰة آگاه می نمودند و پس از اتمام صلوٰة بمنبر بر آمده در حالتیکه گروه توانگران و اهل یسار در یسار و جمعیت آنان بسمت یمین قرار داشتند شروع بوعظ مینمود گاهی براست و گهی بچپ توجه و خطاب کرده صوتش را بسمع همگی میرساند و کل را از زن و مرد بهره‌مند میساخت و بیاناتش بنوع القا دروس و بطریق بساطت و سهولت بود چنانکه عارف و عامی بقدر استعداد خویش میفهمیدند و کل در مسائل اخلاق و احکام و در مباحث اعتقاد و عرفان صاحب علم و بیان شدند و در خانه برای خواص مجلس درسی دیگر مقرر ساخت و بدین نوع صیتش را همه کس در همه جا شنید و از طهران از جانب شاهی خلعت و لقب حجة الاسلامی برایش رسید و لذا نزد اهالی بعنوان حجت معروف گردید و این امور موجب حقد و حسد ملاها گشت و متدرجاً باحکام جابر در مقاومت و مدافعتش متفق شدند چه که آنجناب با اسلوب مخصوص که در عقائد و احکام اسلامی داشت طریقت غالب فقها

را متعرض شده بدع و جهالات و مساوی اعمالشانرا بر شمرد و باحکام جور نیز راه تملق و مداهنه نه پیموده از مظالم و ملاحیشان جلوگیری نمود لاجرم بموجب الحقّ مر دو گروه اتفاق کرده بمخالفت و معاندت همت گماشتند و ملاها برای یافتن راه بهانه مکرراً در مجالس با وی مناظره و مشاجره و در مباحث اعتقادیه و احکام علمیه مباحثه و مجادله نمودند و همه جا مغلوب بیان و برهانش شده بهانه بدست نیاوردند تا وهنی وارد آرند و ندای تضلیل بر کشیده رایت تکفیر برافرازند عاقبت سید محمد شیروانی الاصل معروف بسید مجتهد که در صف اول فقها بود و غایت عناد و حسد نسبت باو داشت در مجلس بمعارضه و مبارزه

--- صفحه ۱۷۹ ---

برخاست و در ساعاتی ممتد از مبحثی بمبحثی رفته در مسائل گوناگون محاجه کرد و خاتمه سخن را بکیفیت نشو و نمای جنین در رحم منتهی ساخت و جناب حجت شرحی مبسوط در آن باب ادا نمود و سید از کیفیت ورود و وجود انبیا و اولیا در رحم پرسید و حجت با کمال صراحت لهجه بیان داشت که انبیا و مقدسین در جنبه جسمانیت با سائر بشر مماثلاند ولی در عالم روح و معنی ممتاز هستند و سید در این مقام بهانه بدست آورده بشدت مقاومت نمود چنانکه کار بمنازعه انجامید و شهرت داد که ملا محمد علی امام را شخصی مانند دیگران میداند و باتفاق ملایان دیگر ضلالت و کفرش را نقل مجالس ساختند و با موافقت و مرافقت حاکم بمحمد شاه و حاجی میرزا آغاسی شکایت و سعایت برده نسبتها و افتراها بدو

بستند تا آنکه حکم دولت باحضارش بطهران رسید و او پی داد خواهی رفت و مخالفین نیز در پایتخت حاضر شدند و مجمعی از علما فراهم گشت و حاجی میرزا آغاسی خود حضور یافت و جناب حجت داد علم و بیان داده حقیقت معتقدات خویش را مبین و ظاهر ساخت و سوء عقاید و اعمال معارضین را واضح و مکشوف نمود و در آنحال ملائی کاشانی از جمع حاضرین عریضهء از بغل در آورده تقدیم حاجی میرزا آغاسی داشت که مهر و امضا نماید و معلوم و مفهوم جناب حجت گردید که تمنای صدور فرمان تعیین راتب و مقرری مستمری در حق خود کرد زیرا که در آن عصر کثیری از ملایان موظف از طرف شاه بودند و در مواقع مهمه طرفداری از دولت و اجرا مقاصد حکومت مینمودند و جناب حجت بتمام غیرت دینیه مقاومت کرده بایات قرآنی و اخبار مرویه و غیرها مدلل ساخت که چنین اعمال مخالف شریعت و مغایر طریق تقوی و دیانت است و بدعتی است که از دوره سلطنت بنی امیه برقرار و یادگار ماند و بظهور صاحب الزمان زائل و منسوخ میگردد و لاجرم کینه وی در دل گرفته بر استیصال کمر بستند ولی شاه از وی راضی و مسرور شده عصای مرصع بجواهر و انگشتر ثمینی اهدا نمود

--- صفحه ۱۸۰ ---

و این همان انگشتر بود که پس از شهادتش بحکم اعدا انگشتش را قطع کرده انگشتر را بردند و بالجمله شاه از آن ترسید که عاقبت مخالفت ملاها باوی منجر بروز فتنه و فساد گردد لذا او را با رعایت غایت تجلیل و توفیر بزنجان اعاده دادند و همینکه اهالی خبر یافتند با هجوم عام و وله تمام باستقبال شتافته تا

خود را بموکبش رسانده قربانیهای بسیار در معبرش بعمل آرند و دوازده تن از اصحاب جان نثار پسران خردسال خود را دستمال سرخ ابریشمین نشانه قربانی بر گردن انداختند و تنی از ایشان مبادرت بقدای فرزندش نمود ولی آنجناب ملتفت شده نهی و نکوهش فرمود که این عادات سیئه از بقایای آثار اقوام جاهله قدیمه است و فرمانداد جراحی گلوی آن پسر را بخیه کرده معالجه نمودند و آن پسر بنام پور شهباز معروف بود و سالها در زنجان میزیست تا از اینجهان در گذشت و حجت با چنین جلال و حشمت وارد وطن شده صیت عظمت و قدرتش مضاعف گشت و نامش را در آنحدود جز بعظمت یاد نکردند و حکمران هم ناچار از تعظیم و تکریم بود تا چون ندای حضرت باب اعظم در شیراز مرتفع شد و بدانطریق که در بخش دوم شرح دادیم بسمع حجت رسید و او بعرفان و ایمان بدیع فائز گردید و تمامت اصحاب و پیروانش در ظل این امر قرار گرفتند و زنجان بقلم اعلی حسب تطبیق عدد ابجدی بنام ارض اعلی مسمی گشت و اصحاب بنصرت آنمظلوم قیام نمودند معدودی از ایشان در قلعه مازندران بنصرت و مدافعت پرداخته بشهادت رسیدند و در زنجان نخست شیخ محمد که بعضی

ایامی که در زنجان بودم و تالیف فلک السعادة را در آنجا نمودم شنیدم از یکی از اهل زنجان که میگفت لشکر اسلام بقدری از بایبه در هراس بودند که شبی دوهزار نفر در یکی از سنگرهای که از نی و چوب مرتب بود بودند درین ضمن محض عبور گربهء صدائی از آن نیها برخاست این دوهزار نفر همچو گمان کردند که لشکر بایبه است تمام رو بفرار نهادند و سه روز این سنگرها خالی بود.

(تاریخ علیقلی میرزا اعتضاد السلطنة)

--- صفحه ۱۸۱ ---

شیخعلی نوشتن بدست مهاجمین و اعدا کشته شده و تقریباً مدت نه ماه مقاتلات بطول انجامیده قریب دوهزار تن از اصحاب در سنگرهای مهمهء نوزده گانه خود که هر یک را بنامی از اسما اللہ مسمی داشته شبها بیا دیان و یا حنان و یا منان و یا صاحب الزمان و امثالها ندا نمودند در مقابل افواج عظیمهء دولت و انبوه جنگجویان ملت پای ثبات و استقامت فشردند و صنعتگرانشان در ساختن آلات و ادوات حریبه صنعت و قدرتی عجیب نشان دادند چنانچه حاجی کاظم نام توپی ساخت و تنی از مؤمنین که یکدست در بدن نداشت آنرا بدوش کشیده در محلی نصب نمودند و مرکز

حقیر در دار الخلافه در منزل محمود خان کلانتر خدمت ایشان رسیدم و آنجناب محبوس بودند بجهت اخلاص کیشی آنحضرت میفرمودند فلانی من ملائی بودم چنان مغرور و زبر دست که در عصر خودم از برای احدی خاضع نشدم حتی مرحوم حاجی سید باقر رشتی که ظاهراً او را حجة الاسلام و اعلم علمایش میدانستند و چونکه سبک من در اخذ مسائل بطریق اخباریین بود و لهذا در بعضی مسائل تناقض با حضرات فقها داشتم مردم فریادی شدند محمدشاه مرا بطهران خواست آمدم کتابهای مرا دید و مطلب مرا فهمید گفتم سید را نیز بطلب تا آنکه گفتگو نمائیم بنا شد بعد چون ملاحظه فساد آنرا نمود موقوف داشت خلاصه آنکه با همه

غرور همینکه خبر ظهور آنجناب بمن رسید و بقدر یک صفحه کوچک از آیات آن نقطه فرقان را دیدم هوش از سرم بدر شد و بی اختیار در عین اختیار تصدیق حقیقت ایشانرا نمودم و حلقه بندگی او را بگوش محبت کشیدم زیرا که معجزهء اشرف پیغمبر از ایشان دیدم هرگاه انکار میکردم انکار حقیقت مذهب اسلام را نموده بودم و لهذا تصدیق نمودم و قلادهء اطاعت آنجناب را بگردن خویش افکندم و در مقام نصرت امر آنسید امکان برآمدم منجمله آثار سبعة ایشانرا مروج شدم و

نهی

--- صفحه ۱۸۲ ---

اردو را نشانه زدند و داسهای برنده اختراع کرده افراد اعدا را مانند زرع درو کردند و شجاعت و شهادت دو خواهر که یکی شاه صنم ملقب برستمعلی بود زیب تاریخ محاربات مذکوره است و بیم و هراسی که از شجاعت اصحاب در قلوب زنجانیان نشست سالها در قلوب اخلاف و اعقابشان بر قرار ماند و عاقبت جناب حجت با قریب یکهزار و نهصد تن از اصحاب بشهادت رسیدند و بقیه از ذکور و اناث دستگیر اعدا گشته خانه حجت بتصرف دشمنان در آمد و اینواقعه در سال ۱۲۶۷ وقوع یافت و مردان اسیر را غالباً در زنجان بغایت قساوت هلاک کردند و دینمحمد نام را که جناب حجت حاکم بر کل اصحاب مقرر داشت دور سر خمیر گرفتند و روغن داغ

از کشیدن قلیان نمودم و جمعی کثیر تابع شدند بحدی امر حق قوت گرفت که منکرین در بازارها جرئت کشیدن قلیان نمیکردند و لهذا نصرت نمودن من شهرت نموده و بشاه و وزیر عرض نمودند و چونکه ایشان از قدرت و مطاعیت من مخبر بودند که دو سه هزار در خانه از طائفه خمس بمن اخلاص دارند لهذا واهمه کردند که مبادا من حضرت را از دست حضرات بگیرم پنجاه سوار فرستاده بودند بیخبر دور خانه مرا گرفتند و فرمانی نوشته بودند که در هر حالت هستی حتماً حکماً بایستی بطهران بیایید من احوالم ناخوش بود و متفکر بودم که آیا تکلیف چیست مختصر عریضه خدمت حضرت عرض کردم که شرح حال چنین شده است فرمان شما چیست

آیا بطهران بروم یا اینکه با ایشان منازعه نمایم فرمایش فرموده بودند بطهران برو لهذا آمدم و الحال مدتی میباشد که محبوس میباشم و همینکه حضرت بماکو وارد شدند تعلیقهء مبارکه بسرافرازی من صادر فرمودند که بحق حضرت خداوند قسم یاد میکنم سؤال تو در باب تکلیف خود از من در ارض زنجان افضل بود از عبادت ثقلین

(حاجی میرزا جانی)

--- صفحه ۱۸۳ ---

کرده بر فرقی ریختند و بدین طریق زجر و عذاب نمودند تا بشهادت رسید و از آنجمله شصت و شش تن را نیزه پیچ کرده مقتول ساختند و اجسادشان سه روز در میدان مطروح بود آنگاه بدستور حکومت در طرف غربی شهر بیرون قلعه بخندق ریختند و چهل و چهار نفر را مغلولاً بطهران کشیدند و ناصرالدین شاه فرمانداد که فوج زنجان آنان را بقتل رسانند و همینکه سربازان بصدد قتلشان برآمدند ایشان بیک

صدا شهادت بر توحید و رسالت پیغمبر و امامت ائمه هدی داده عقیدت و ایمان خود را نسبت باسلام و تشیع گوشزد اعدا نمودند و لشگریان از اقدام بقتلشان تائی کردند پس بحکم شاه فوجی دیگر مأمور شدند و همگی را با شمشیر و نیزه تفنگ کشتند و اجسادشان را بگودالی ریخته با سنگ و خاک بینباشند و فقط یک نفر از آن چهل و چهار تن آقا نجفعلی نام نجات یافت چه که صاحبمنصبی ترحم کرده او را رهائی داد و سالها در پرتو انوار ابهی زیست و آخر الامر بنوعیکه در بخش ششم میاوریم شربت شهادت چشید و جناب حجت در حین شهادت تقریباً چهل سال داشت و مدت اقامت و ریاستش در وطن هفده سال شد و او را قامتی متوسط و هیکلی سمین و اندک جای آبله بر صورت و منظری نهایت وقور و مهیب و بیانی مؤثر و فصیح و شدت تقوی و شجاعت و قوت جسمیه و روحیه بود و توقیعات مفصله از قلم اعلی در جواب مسائل او صدور یافت و مسجد و خانهء مسکونهء او و تمامت محلهء اصحاب زنجان را سپاه دولت باصابت توپ و غیره با سطح زمین یکسان ساختند چنانکه آثار مخروبهء از آن بر جای ماند و مدفنشان بنوع کامل معلوم نیست و بعد از مدتی خندق شهر را پر کرده حصار را برداشته بر جای آن ابنیه بنا نمودند و جناب حجت را برادری بود ملا علی نام که در خاتمهء امر قلعه اسیر اعدا گردید و دو زن دائمه داشت دوم که زنجانیه و خدیجه نام بود در هنگامه جنگ گلوله توپی باو و بیگانه طفل رضیعی که در بغل داشت رسید و مادر و فرزند در خون طپیده هلاک شدند

و زن اولیهاش سلطان خانم تاجرزادهء همدانیه بود که با پنج دختر و یک پسر محمد حسین نام و با زن منقطهء حجت که فرزند نداشت پس از ختم واقعهء جنگ موجود بودند و اسیر و دستگیر گشتند و همگی سوار بر شتران ملکی حجت شهید بظهران تبعید و چندی بخانه محمود خان کلانتر توقیف شدند و در آنجا بزیارت جناب طاهره که محبوس بود رسیدند آنگاه نشسته بر کجاوه اسیراً بشیراز رفتند و سالیان دراز در آنجا ماندند صغار کبار شدند و از ایشان عائله وسیعۀ تأسیس گشت و چون یکی از دختران حجت را میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک بزنی گرفت و میرزا حسین ابن حجت را مستخدم مقرب خود نمود از اینرو بر آنعائله مظلومه دیگر ستمی واقع نشد و نبیل زرنندی نوشت که پسر اصغر جناب حجت که مهدی نام داشت در شیراز فوت شده مدفون گشت و بالجمله بنوع مذکور قسمت مهم از بایان زنجان مقتول و برخی متواری بلاد اخری و جمعی در آن بلد و اطراف بغایت خوف و احتیاط کتمان عقیدت نموده از سطوت و عقاب ناصرالدین شاهی ابراز مکنون خاطر نتوانستند و اخلاف شهدا چنان متوحش و متزلزل و بیخبر باقی ماندند که از استماع کلمه بایی پریشان میشدند و با آحاد اینطائفه معاشرت نکردند و نسبت خویش را مکتوم داشتند و در اطراف و توابع زنجان نیز بعضی از این طائفه بودند و در غایت ستر و خفا زیستند و اینک در شهر تاریخی زنجان آثار مخروبهء خانه و مسجد جناب حجت و قلعه و محلهء اصحاب نمایان و از مقتل و مدفن اعضا منقطهء شهدا جز محل تقریبی معلوم نیست .

و از شهید زنجانی آقا حسین سربازی از اخلاص کیشان جناب حجت بود و در هنگامه زنجان حضور نداشت و همه جا با یگانه و بیگانه سخن از این امر گفته اسرار بدیعه را بر احدی نهفت تا در فتنه عمومیه بایه به سال ۱۲۶۸ ماموریتی از جانب دولت بشهر یزد یافت و چون اخذ و قتل بایان بموجب امر شاهی در همه نقاط مملکت عمومی گشت ویرا حکومت آنجا بنوعی که در بخش لاحق میاوریم گرفتار

--- صفحه ۱۸۵ ---

کرده بالاخره در روز سوم رجب مقابل درب حظیره ملا بدهن توپ بسته شهید نمودند.

و از شهید زنجانی آقا مرتضی را ضمن شهید سبعة طهران آوردیم و برادرش حاجی سید کاظم نیز چنانچه در بخش سابق نگاشتیم تاجری معتبر بوده در شیراز بفیض لقا و ایمان فائز گشته از حضرت انفکاک نجست تا در موکبش باصفهان وارد شد و نبیل زرنندی ویرا از شهید قلعه مازندران یاد نمود و حاجی میرزا جانی شرحی از انجذاب و انصعاش نقل کرده آن احوال را موجب سرعت ارتحالش در اصفهان نگاشت.

و ما در بخش ششم نیز جمعی از معاریف اخلاف اصحاب حجت و مشاهیر مؤمنین را شرح احوال میاوریم از آنجمله میرزا محمد علی طبیب والدش حاجی میرزا معصوم طبیب از اجله سادات و مورد

تکریم و اخلاص اهالی بود و مردم بلد و اطراف زیارتش تبرک و شفا میجستند و پس از وفاتش که در

اوائل فجر ظهور شد بقعهء

مرقد را که خلف مذکورش بنا کرد مزار قرار داده واسطهء استجابت دعوات داشتند و میرزا محمد علی

بر جای پدر مستقر و صاحب جاه و منزلت و عزت و مقام و طبیعی جلیل القدر و محبوب و متمول و کریم

و ملجأ انام شد و بنوعیکه در بخش سابق آوردیم چون حضرت اعلی را بزنجان در کاروانسرای ارثی

پدری وی نزول و اقامت دادند تشریف زیارت و ایمان یافته حضرت وعدهء شهادت در حقش فرمودند و

پس از شهادت کبری چندی در همدان و کرمانشاه مقیم و با اکابر مؤمنین خصوصاً ملا عبدالکریم قزوینی

معاشر گشت و تتمه احوالش در بخش ششم مینگاریم .

حرف السین و الشین سنگسر و شه میرزاد دو قصبهء واقعهء تقریباً در چهار فرسنگی شمالی سمنان قبل

از طلوع فجر هدی حاجی ملا باقر عالم و واعظ سنگسر اهالی را بقرب ظهور بشارت داده از فتن آخر

الزمان انذار کرد و ملایان را بنام علماء السوء خواند اقویا مترفین جائزین اتباع دولت قاجاریه را اعقاب

بنی امیه

--- صفحه ۱۸۶ ---

یاد نمود چندانکه بالاخره پیشوایان انام بمدد حکام ویرا از سنگسر اخراج کردند و بشیراز رفته سکونت

جسته بزیست تا پیک اجل رسیده درگذشت و ملا اسمعیل نام زاغهء وارد شده جمعی از اهالی دو قصبه

را بطریقت تصوف در آورده حلقهء ذکر و سرودی فراهم ساخت غالباً اشعار وجدیهء ملای رومی را ورد خواندند و مردم دربارهءشان نقل کرامات و مقامات معنویه و قدرت باطنیه نمودند و کربلائی ابومحمد نام مالک اغنام و کربلائی علی کلاه دوز و آقامیرزا احمد و آقامیرزا محمد علی سنگسری امام زاده قاسمی الاصل شه میرزادی المسکن و غیرهم از آن جماعت بودند و کربلائی علی و کربلائی ابو محمد مذکور که ما بین اهالی سنگسر بصفای باطن و مقامات رفیعہء روحیه شهرت بلیغہ یافتند مردم را بمعارف الهیه و اخلاق و اعمال مرضیه رهبری کردند و بشارت بقرب ظهور صاحب الامر دادند و بانتظار سال ۱۲۶۰ روز گذراندند حکایت است که حتی خبر دادند سید علی با رایت سودا از خراسان برخاسته از آنطریق بمازندران خواهد رفت و هم جمعی کثیر را مستعد و منتظر ساختند که حین استماع ندا شتافته در رکاب حضرت موعود بنصرت و خدمت پردازند و آقا میر محمد علی مذکور از اجلهء سادات و علما معروف و نزد مردم سمنان و حدود مازندران برفعت مقامات علمیه و باطنیه مذکور و موصوف بوده آثار عجیبه و احوال غریبه از او حکایت کردند و تکمیل تحصیلات علمیه اش در عراق عرب شده نزد شیخ احسانی تلمذ نموده بعد از مراجعت بایران سالیان دراز در شه میرزاد مقیم و از آحاد شیخیه و مرجع امور شرعیه اسلام و در ظاهر و باطن ملجأ و ملاذ آنام گشت و ابنا و بنات و بستگان کثیره در دو معمورهء مذکور داشت و بهدایت و بشارت صرف عمر نمود و اولاد و تلامذه را خصوصاً بقرب ظهور قائم و قیامت

و فوز بفیض شهادت منتظر ساخت و علما و فقها موجود را اعدا حضرت موعود بیان کرد و لاجرم ملایان و اتباعشان بتعرض و ایذا پرداختند و بالاخره در

--- صفحه ۱۸۲ ---

سن کهولت و آخر ایام حیات با برادرش آقا میر مهدی و سه پسرش آقا سید احمد و آقا سید ابوالقاسم و آقا میر ابو طالب بعزم اقامت عراق و مجاورت مشاهد متبرکهه ائمه اطهار بکربلا رفت و قریب سی نفر از تلامذه و مخلصینش نیز همسفر شدند و با برادر و پسران در کربلا سکنی گزید و چون در همان سنین ظهور حضرت باب الله الاعظم شد و علمای اصحاب در عراق برای نشر امر بدیع میدان وسیع بیان و عرفان و اقامه دلیل و برهان باز کرده ارائه آیات و اشاعه بینات نمودند و لا سیما ملا علی بسطامی حسب الامر کتاب تفسیر سوره یوسف و صحیفه مکنونه بکربلا آورده با علما مذاکره و مناظره کرد در سال ۱۲۶۲ با پسرش آقا سید احمد و بعضی دیگر از علما صحیفه و خطب و مناجات بواسطه ملا ولی الله آملی مطالعه و تلاوت نمود و چنان متأثر و منجذب شد که همی گریسته چنین گفت صاحب این کلمات از سر چشمه نوشید و بر هر مکلفی واجب است در طلبش بر آید و من افسوس که عمرم باخر رسید و مقراض پیری رشته سعی و حرکتیم را قطع نمود و از وصول باین سعادت محرومم آنگاه در حق فرزند ارشدش آقا سید احمد مذکور بشارت داد که درک ظهور نموده فائز بشهادت و سعادت موفور میگردد و

دستها ببالا بر افراشته دربارہ وی دعا کرد کہ در این مدعا بدیٰ نشده وقوع و تحقق یابد و در آنشہور
اخیرہء حیاتش ہمی بدوستان و آشنایان مژدہء حلول میقات ظہور موعود داد و موافق آنچه
بہفت ماہ قبل از وفاتش در عالم رؤیا دید پسران و دوستانش را بکوٹاہی ایام باقیہء عمرش آگاہ نمود
حتی یوم وفات خود را معین داشت و چنانچہ گفتہ بود بسال ۱۲۶۳ از اینعالم در گذشت و پسرانش جسد
ویرا بخاک سپردہ عودت بوطن کردند و آقا سید احمد بر جای پدر بنشست و بریاست دینیہ و سمت
آقازادگی استقرار گرفت و مردم آنحدود و اطراف مازندران باو صفیٰ عقیدت و اخلاص و ارادت جستند
و عمر کربلائی ابو محمد نیز وفا نکرده قبل از ارتفاع صیت امر بدیع بجهان دیگر

--- صفحه ۱۸۸ ---

رفت و در آغاز کہ آوازہء قلعهء طبرسی بسمع اہالی سنگسر رسید در حالیکہ تحیر و تفکر و تأمل داشتند
زنی بشوہرش گفت این همان واقعہ ایست کہ حاجی ملا باقر مکرراً بما گفت و نصرت اصحاب قائم
فربضہء ہر فردی میباشد پس زاد سفر تہیہ کردہ شوہر را بقلعہ فرستاد و بتشویق و تأکید کربلائی علی
مذکور کہ در غایت ضعف پیری حیات داشت پسرش صفر علی با بستگانش بدانسو رفتند و چنان مؤمن و
مخلص بود کہ بعداً چون خبر شہادت پسر جوان شنید بحمام رفته دست و پا و محاسن خضاب نمودہ
گفت الحمد للہ برای پسر م عروسی کردم و بیگانہ و خویش وی را دیوانہ خواندند و جفا راندند و تا
چند سالی بعد از واقعہء شہادت عظمیٰ در سنگسر

آقا سید احمد با دو برادرش میر ابوالقاسم و میر ابوطالب و عمش میر مهدی با پسرش سید محمد و دامادشان میر ابراهیم و جناب ملاعلی اکبر مقدس پیشنماز و برادرش ملا حسنعلی و جناب ملاعلی محمد پیشنماز و جناب ملاصالح پیشنماز و ملا علی اصغر عارف و ملا محمد رضا و ملا صفر علی عارف و پسرهای کربلائی ابو محمد سالک صاحب کشف و کرامات ابوالقاسم و محمد علی و دو برادر عباسعلی و عبدالجبار و حسینعلی پسر اسمعیل مشهور بترک و محمد مهدی و عبدالعظیم و علیخان و محمد رضی و کربلائی اسمعیل مقدس و ابراهیم سیف الدین و ابراهیم لاغری و سید علی زرگر که از ابتدای گرسنگی از قلعه بیرون رفت باغواهی مجتهد معروض شد از اهل امامزاده قاسم میر محمد علی و کربلائی ابراهیم پسر ملا شجاع و علی احمد مقنی و میر جبار آسیابان او هم بیرون رفت تقلید سید زرگر کرد از اهل شه میرزاد جناب ابو رحیم و کربلائی کاظم مؤذن و کربلائی احمد شکارچی مشهور بچاشمی آنانکه معاهده کرده بودند اهل شه میرزاد بودند که عهد را شکستند مگر سه نفر که ذکر شد هم ایشان سی نفر از اهل سنگسر آمدند از نوشته آقا میرزا ابوطالب شه میرزادی بقیه

السيف

--- صفحه ۱۸۹ ---

باقی ماند و در خصوص بشارات آنمرد روشن ضمیر راجع بظهور اعظم ابهی روایات و حکایاتی نزد اهالی شهرت گرفت و نیز محمد علی و ابوالقاسم پسران کربلائی ابو محمد که پدر آرزوی شهادتشان را در رکاب حضرت حجت داشته بنام عروسی پسران میخواند بقلعه پیوسته بعداً بشهادت رسیدند و بالجمله در

آندو قصبه از پسران و بستگان آقا میر محمدعلی که اینک شرح میدهیم و از مذکورین و غیرهم انبوهی
بایمان بدیع بیاراستند و بنصرت برخاستند چنانکه دو قصبه بنام مرکز بابی سمر گردید و جمعی از ایشان
در قلعه مازندران بشهادت رسیدند و برخی مستخلص گشتند و گروهی از ملاها و اتباعشان معرض و
معارض و منحرف شده بمضادت و مخاصمت قیام کردند چنانکه بیشتر از آن امور در طی واقعات
مازندران در بخش سابق نگاشته آمد و مهمترین بایبه آنجا خاندان آقا میر محمدعلی مذکور بودند که
بمنزله پیشوا و مربی و مروج جماعت و عقیدت شمرده شدند و اجمالی از کیفیت ایمان و احوالشان
چنین است که چون جناب باب و اصحاب پس از واقعه قتل خسروی قادیکلای و مقاتلات در جنگل
بمقبره طبرسی وارد شدند و ذکر یا بتقاضی خون برادر باتفاق جماعت قادیکلایها و قوم و عشیرت و غیرهم
باصحاب حمله برد و آوازه گیر و دار در آن اطراف پیچید آقا میر ابوطالب بن آقا میر محمد علی برای
انجام دادن بعضی از امور خود بعلی آباد رفت و در آنجا قصه ورود اصحاب ببارفروش و واقعات تا
طبرسی را شنید و تشنه تحصیل اطلاعات در خصوص این امر گردید و از حال سه تن از علمای بایبه اول
و دوم حاجی محمد و شیخ عیسی از عراق عرب و سوم از اهل قزوین که متفقاً بعزم التحاق باصحاب
خویشان را بعلی آباد رسانده از بیم اشرار قادیکلا در محلی اختفا و انزوا داشتند تا لدی الاقتضا بقلعه روند
بواسطه بعضی از محارمش خبر یافت و کس نزدشان فرستاده اطمینان داده راضی بملاقات خود ساخته
بدیدارشان شتافت و در خصوص امر بدیع و مقاصد اصحاب سئوالات و تحقیقات نمود و شبی از

ایشان ضیافت و مهربانی کرد و روز دیگر تدبیری نموده هر سه را تغییر لباس داده بزّی تجار در آورده بر استر سوار کرد و خود نیز با جمعی از مخلصین و محارم باتفاقشان از وسط بازار علی آباد و از بین انبوه قادیکلائیها گذشته بسوی طبرسی رفتند و سلامت وارد شده بملاقات باب الباب و اصحاب رسیدند و

آنجناب در باب

در تاریخچه که آقا سید محمد رضا در تفصیل احوال خانواده‌شان نگاشته و بخطش موجود است پس از ذکر فوت پدر در کربلا و ورود برادران بوطن چنین مسطور است والده از اخوان پرسید که آقا چه خبر دادند عرض کردند چنین فرمود که شما نوردیدگان در ایام مرضم مشقت بسیار برایم کشیدید و در مقام جزا از خدا می طلبم مقام شهادت را که همیشه برای خود آرزو کرده مسئلت مینمودم که در رکاب صاحب الزمان عجل الله فرجه شهید شوم و عمرم وفا نکرد اینک بزودی زود قسمت شما گردد چه که آقا آثار و صحیفه حضرت را در کربلا دیدند و اقبال کردند و والده از استماع این خبر ساکن شده از جزع و فزع ساکت گشت و بعد از دو سال واقعه ورود جناب اول من آمن و اصحاب از خراسان و قضیه طبرسی واقع شد و جناب اخوی آقا سید احمد و دو اخوی دیگر آقا میر ابوالقاسم و آقا میر ابوطالب و عمو آقا میر مهدی با شوق و ذوق و شکر و دعا و ثنا که انشا الله سعادت ما یاری کند و در رکاب حضرت صاحب الزمان شهید شویم و جان و مال نثار کنیم برخاستند و چون عازم قلعه شدند اهل شهپر زاد از ملاها و روسا نزد اخوی آمده عرض کردند که شما امینید و در بین ما از هر جهت اتقی و افضلید چون بمازندران برسید هر چه بر شما معلوم گردد بنویسید تا بر ما هم

واضح و روشن باشد جناب اخوی فرمودند که شناختن امر حجت بر هر نفسی که خبر قائم را بشنود واجب است نظر

بحدیث صحیح چند از امام علیه السلام از جمله حدیث رایات خراسان و آنکه بشناید اگر پا ندارید

--- صفحه ۱۹۱ ---

مقاصد حقهء خویش و تعدی و هجوم اهالی مازندران که منتهی بتحصن در آن مقبره گردید برای آقا سید ابوطالب شرح و بسط داد و در ضمن بیانات تقریباً بدین عبارت گفت در سبزه میدان بشدت بر ما هجوم نمودند و چند نفر از اصحاب را شهید کردند و تیرهای بسیار برای من انداختند بنوعی که لباسهایم مشبک شد ولی گلوله ها

بسینه بروید هر چند روی برف و یخ باشد ایشان عرض کردند بلی آنچه فرمودید حق است و تکلیف شیعیان چنین میباشد لکن چون جناب شما امشب میروید و آنچه بر شما معلوم گردد مرقوم مینمائید همینکه ثابت شد که امر قائم علیه السلام است باید اطاعت کرد و فائز شد اخوی فرمودند بسیار خوب ما میرویم و لکن بعد از ثابت شدن بشما مینویسیم و همهء شما عذر و بهانه میاورید و اجابت نمیکنید جواب گفتند استغفر الله شما بنویسید البته اجابت مینمائیم باری گفتگو از قرآن و احادیث دالهء بر ظهور بسیار شد و همه گفتند یقین است که ما باید امر حجت را نصرت کنیم و جان و مال را در رکابش نثار نمائیم و فردا در هنگام سوار شدن و وداع کردن و مفارقت نمودن چه گذشت لسان از شرح ناله و زاریها و بیتابی و بیقراریها عاجز است از جمله والده بکلمهء تکلم فرمود که جسم محزون و روح مسرور گردید آن کلمه اینکه ای نور

چشمان و پاره جگر من مرا نزد جدهء خود فاطمهء زهرا رو سفید کنید من برای شما مادر بدی نبودم و مشقت بسیار از هر جهت کشیدم حق مشقاتم را ادا نمائید تا شیری که از پستانم مکیده‌اید بر شما حلال باشد و چنانکه پدر شما در نجف اشرف وقت رفتنش بجوار رحمت الهی ادا حق خویش را نموده دعا کرد که در پای رکاب حضرت شهادت فائز گردید من نیز دعا میکنم و ادا حقم را از شما میطلبم که تا جان فدا نمودن و شهید شدن در نصرت امر قائم علیه السلام استقامت نمائید باری بماندگان رفتند و وارد مقبرهء شیخ طبرسی شدند و بخدمت آن بزرگوار رسیدند و بعد از

--- صفحه ۱۹۲ ---

هیچیک کارگر نگشت فقط چارپارهء بصورتیم اصابت کرد و با انگشت دست جائی از صورت را که صدمه یافته بود نشان داده فرمودند برای این بود که خدا نخواست من در آن موقع هلاک شوم و همینکه بکاروانسرا رسیدم و شال را از کمر باز کردم بقدر یک من گلوله و ساچمه بر زمین ریخت و بالجمله آقا سید ابوطالب متأثر و

سؤال و جواب آثار و آیات را که دلیل و برهان از برای خلق و بیان حضرت ربّ اعلی است که جناب ذکر و حضرت قائم بودند دیدند و شکر خداوند عالم را بجا آوردند و بسیار مسرور شدند و منزل گزیدند تا آنکه در روز آخر شهید شدند باری آنچه بر او معلوم شده بود برای اهل شهمیرزاد نوشت که الحمد لله حضرت قائم که ما شیعیان و مؤمنان انتظار ظهورش را میکشیدیم با بینات و آثاریکه مثل قرآن است ظاهر شد و حقیقتش ثابت گردید و بر همه شیعیان و شما تکلیف

است که بیایید داخل این امر شوید و حضرت قائم را نصرت نمائید و باید تا مجرم (xمحرم) خود را برسانید که اگر هر کس نیاید قضی الامر و بعداً پشیمانی دست میدهد وفای بعهده نمائید که آمرزیده شوید و الا هالک میگردید هر که باشد و این بنده مکتوب را بایشان رساندم خواندند و هر یک عذری آوردند گفتیم شما زود عهد را شکستید و مثل شما با مثل کوفیان موافق گردید زیرا که محک ظهور قائم بمیان آمد و لذا فتنه بسیار است و اینفانی خودعزم رفتن بمازندران نمودم ولی والده فرمود صبر کنید تا عریضه عرض کنم و جواب رسیده تکلیف معلوم شود و عریضه این بود بعد از حمد و شکر و ثنا این کمینه شنیدم که اصحاب را امر بمواسات فرمودید و من چهار پسر داشتم و سه تن را فرستادم و این از حد مواسات گذشت حال اگر واجب است چهارم را هم بفرستم البته روانه میکنم و اگر از برای خدمت و عصای پیری این کمینه باشد نیز اطاعت میشود و هر چه مصلحت آن بزرگوار است بفرمائید و جواب عنایت فرمودند که این یک برای خدمت شما باشد انشا الله از اصحاب محسوباند و در حقیقت با ما میباشند .

--- صفحه ۱۹۳ ---

منجذب و مؤمن گشت و اجازت گرفته عودت بشهمیرزاد نمود و برادر مهترش آقا سید احمد را آگهی داد و منتسبین خود و اهالی را از امر بدیع با خبر ساخت و لذا جمعی از مردم مخلص بقلعه رو آوردند آنگاه بمازندران شتافت چه در مقبره طبرسی احتیاج اصحاب را بخوراک و پوشاک مشاهده کرده دانست که در مشقت شدید اند و در آنشب که خسرو قادیکلانی بقتل رسید تمامت اموال و اشیائشان بتاراج رفت فقط چند رأس استر و الاغ باقی ماند و آقا میرابوطالب آنها را بمازندران برده بفروخت و

خوراک و پوشاک خریده بقلعه مراجعت کرده تسلیم اصحاب نمود و از آنگاه در قلعه استقرار گرفت و چون ایامی گذشت و از برادرش آقا سید احمد خبری باز نیامد مضطرب و محزون شده روزی از آقا رسول بهنمیری که در محضر قدوسی ایستاده بود استدعا نمود تا از قول وی بحضرتش چنین معروض داشت که برادر مکرم آقا سید احمد معهود بود بقلعه شرفیاب شود و خبری از او نرسید آیا خواهد آمد یا نه و دستور مبارک چیست جواب فرمودند بلی در آنطرف کوه ماندند و آقا سید ابوطالب درخواست نمود که او را بطلبند و حضرت تبسم کنان فرمودند البته برای امر حق خواهند آمد اگر ایشان برای نصرت نیابند که خواهد آمد و چند روزی بیش نگذشت که آقا سید احمد بقصد اینکه بنفسه تحقیقات کامله نماید با برادر دیگرش آقا سید ابوالقاسم و عمش آقا میر مهدی و شوهر خواهرش میر ابراهیم عازم قلعه شد و جم غفیری از اهالی شهمیرزاد و سنگسر و نیز از اهالی دو قریهء چاله زمین و کفشگر کلا مازندران از جهت شدت اعتماد که بعلم و صدق و تقویش داشتند خواهش نمودند که بعد از ورود بقلعه و اطلاع بر حقایق احوال بایشان اخبار و کشف استار نماید و در روز چهارم بقلعه در آمدند و با حضرت قدوس و جناب باب الباب مکالمه کرده از بیانات و مقاماتشان کاملاً پی بحقیقت امر بدیع بردند و در قلعه استقرار جسته با اصحاب همراز و هم پرواز گشتند و بعضی چنین گفتند که در آغاز

ورود بقلعه اولاً در یکشب تمام از آغاز تا انجام با اصحاب محاوره و مناظره نمود و روز بعد باتفاق جمعی از ملایان سوادکوهی مانند ملا میرزا بابای کردون و آخوند ملا بابای کشکائی و ملا نادعلی و غیرهم با جناب باب بمباحثه و محاجه پرداخت و تا نزدیک غروب مسائلی بسیار سؤال کردند و جواب شنیده ملزم شدند و روزی دیگر نزد حضرت قدوس شرف حضور یافتند و آنچه در دل داشتند قبل از آنکه اظهار نمایند برای هر مسئله جوابی کافی و شافی شنیدند و قانع و خاضع شده بشکرانه نعمت الهیه و نصرت امر قیام نمودند و مکاتیب مفصله در باب حقیقت امر بدیع برای ملایان و طالبان حقیقت از اهالی معمورات سابق الذکر نگاشت و آثار مقدسه بفرستاد و در ابلاغ امر بانحدود صرف جهد و بذل همت نمود و لذا جمعی بقلعه وارد شده باصحاب پیوستند و گروهی بصدد التحاق برآمده بدانسو رهسپار گشتند ولی از جهت محصوریت اصحاب و ممانعت اردوی دولت ورود نتوانستند و بعضی دیگر بعلت خوف از قوای دولت و جمعیت ملت و اندیشه از حکم کفر و قتل صادر از علما ضعف و رخوت یافتند چنانکه ملا علی اکبر مقدس امام جماعت و برادرش ملا حسنعلی و ملا صالح و ملا علیمحمد پیشنماز باتفاق آقا سید محمد مجتهد معروف با دویست تن عزیمت التحاق باصحاب کردند ولی چون خبر محصوریت رسید ترسیدند و فتور آوردند و سید مجتهد معرض گشته موجب تعرض و ایذا احباب گردید و بالجمله آقا سید احمد با دو برادرش آقا سید ابوالقاسم و آقا میر ابوطالب و عمو و دامادشان و با جمعی از ارادتمندان مخلص در قلعه بماند و فقط برادر اصغرشان آقا سید محمد رضا که در آن هنگام بالغ حدود نوزده سال بود حسب

دستور حضرت قدوس برای سرپرستی مادر در وطن زیسته بقلعه نرفت و در ایامی که هنوز دخول و خروج قلعه میسر بود با مساعدت بستگان خوراک و پوشاک و دیگر ما یحتاج باصحاب رساند و آنان در طول مدت محاربات قلعه بنصرت کوشیدند و در محاربه نهم ربیع الاول آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب

--- صفحه ۱۹۵ ---

هر دو باصابت گلوله مجروح شدند و یکدست آقا سید احمد بگلوله توپ قطع گردید و آقا میر ابوطالب جناب باب را چون هدف گلوله شدند بمساعدت چند تن دیگر از اصحاب بقلعه برد و سپس در موقعی که حضرت قدوس را در اردو حبس کرده می بستند آقا میر ابوطالب از مشاهده آن حال بیطاقت شده خویشان را بر آنحضرت افکنده خطاب بمأمورین چنین گفت تا جان در بدن دارم ممکن نیست این بزرگوار را ببندید پس او را چندان با چوب و مش و لگد زدند که از هوش رفت و او را عریان کرده فقط پیراهن و شلواری دریده بر بدن گذاشتند و از شدت عطش آب طلبید و کسی آب نداد مگر یکتن از اعدا کوزه آب آورده بلبش نزدیک نموده گفت بنوش و همینکه خواست بنوشد آنظالم کوزه را بلب خود برده نوشید و گفت مگر هنوز سیراب نشدی و بقیه آبر را بر زمین ریخت و بالجمله آقا سید ابوالقاسم و آقا میر مهدی و میر ابراهیم در مذبحه عمومیه دور مانده بشهادت رسیدند و فقط آقا میر ابوطالب مستخلص گردید چنانکه به تفصیل در بخش سابق مسطور داشتیم و بیان واقعه فاجعه مذکور را آقا میر ابوطالب در تاریخچه که بیادگار گذاشت چنین آورد که بعد از خاتمهء حرب و قتل عام اصحاب چون

حضرت قدوس بمنزل شاهزاده مهدیقلی میرزا حسب پیامش رفتند فراش باشی نزد اصحاب آمده این عبارت گفت من از طرف حاجی (حضرت قدوس) آمدم که هر که خواهد با من بیاید و عدّه از اصحاب که از آنجمله آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب بودند رفتند و همینکه نزدیک سنگرگاه اردو رسیدند سپاهیان هجوم کردند و آقا میر ابوطالب مدافعت و مقاومت خواست و آقا سید احمد منع نموده گفت ابداً دفاع نکنید و حتی دست حرکت ندهید و سپاهیان هر دو برادر را دستگیر کرده اسیر بسواران فوج اصائلو دادند تا هر دو را در لای حصیر و نمد پنهان نمودند که بفروشد و در چنان حال و موقع که حضرت محبوس و اسیر بوده کار اصحاب نیز بشلیک تفنگ و نیزه پیچ انجام پذیرفت و میر غضبان

--- صفحه ۱۹۶ ---

و فراشان هر مکانی را تفحص کرده مابین کشتگان مانند برگ خزان رویهم ریخته میگشتند تا هر مظلوم مطروحه را که رمقی دارد باشد عذاب بقتل آرند آقا سید احمد فریاد زد که ای خلق غافل آیا شما را در حق ما چه خیال رسید اگر نصرت حق نمیکنید لا اقل ساکت مانده ظلم و تعدی ننمائید و سربازان سخنان شنیده بشتافتند و چوب و لگد بسیاری براو نواختند و بیکدیگر همیگفتند آیا این چه حکایتی است البته این نفوس را سحر کرده اند که از جان شیرین خود چنین میگذرند و آقا

زوجهء آقا سید احمد مازندرانی بود و در قریهء چاله زمین منزل داشتند و همه ساله در پائیز ورود بمنزل خود میکرد و در بهار بشهمیرزاد تشریف فرما میشدند و در سه سه سنه قبل از ظهور جناب آقا بساری تشریف بردند حاجی ملاتقی از اهل ساری او را نهار دعوت میکند ایشان اجابت دعوت نموده تشریف میبرند منزل حاجی ملاتقی حاجی مذکور خیلی خوشحال و خرم شد جناب آقا را تکلیف بتلار فوقانی نموده تشریف فرمای توی اتاق شد تمامی ظروف طلا و قلیان و سر قلیان همه طلا با مروارید درست کرده قالیچه های ابریشمی رنگ رنگ جناب آقا از حاجی سؤال میکند اینها مال کیست و چنین فرمود جناب حاجی چرا مال فقرا و ضعفا را اینجا جمع کردی فقرا گرسنه و برهنه شما مال مردم را زینت دنیای خود درست میکنی میگوئی اینها مال من است زمین شخم کردی زراعت کاشتی یا بیل زدی اینگونه تجملات حرام و نشستن همچو خانه ها حرام است نعلین را پوشید از بله ها پائین آمد راه منزل خود را در پیش گرفت آمد بمنزل و علمای شهر بوعود حاجی حاضر شدند محض زیارت جناب آقا سید احمد دیدند نیست از حاجی پرسیدند چه شدند جواب داد آقا را صداع عارض شد نیامدند مریض شدند این کینه دیرینه در قلب او جا گرفت تا مقدمهء قلعه برپا شد و آقا محمد دائی سنگسری از طهران بمهدیقلی میرزا

--- صفحه ۱۹۷ ---

سید احمد بشدت گریسته از آنظالمان تمنای شهادت خود نمود و سربازان نیز از حالت و رقّتش بگریه شدند و در این هنگام میر غضبان اطلاع یافتند و بامر مهدیقلی میرزا هر دو برادر را پای برهنه بازوان بسته در حالیکه فقط پیرهن و شلواری با ایشان باقی گذاشته بودند بقتلگاه شهدا حاضر ساختند و عمامهء آقا سید احمد را از عقب

آوردند و بر سر گذاشت و شاهزاده بمیرغضب باشی امر نمود تا او را نزدیک برد و سؤالاتی نموده بشناخت که پسر آقا میر محمد علی شهیر است و چون شاهزاده را هنگام عزیمتش از طهران برای مازندران رفیق شفیقش آقا محمد سنگری معروف بدائی از ارادتمندان آن سید شهیر وداع و توصیه کرده اسامی آقا زادگان را باو داده سپرد که مستخلص سازد با اینکه آقا سید احمد در مقابل ایستاده

جواب سؤالاتش

نوشت که شنیدم اولاد آقا میر محمد علی در قلعه هستند مبادا موئی از سر مبارکشان کم شود پس از غلبه نمودن تحت الحفظ بطهران اعزام دارید و هنگامی که شاهزاده امر نمود آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب را علیحده حبس نمودند زیر یک چادری به آدمهای خود سفارش نمود که مواظب این دو نفر باشید تا من از بارفروش بر گردم حضرت قدوس با چند نفر دیگر را بردند بیارفروش تحویل سعیدالعلما دادند بمحض رفتن مهدیقلی میرزا حاجی ملا تقی ساروی با چند نفر امثال خود در اردو وارد شد گفت سید احمد را گرفتید چه کردید بیاورید بینم آن بزرگوار را بردند پیش آن ظالم چه شماتتها که نمود و ناسزاها گفت و با آن ظالمان آن بزرگوار را شهید نمودند و معجلا بساری برگشتند نعش اطهر او را نزدیک حمام دیزآباد دفن نمودند مهدیقلی میرزا از بارفروش برگشت و به آدمهای خود بنای بدگویی گذاشت و جناب آقا میر ابوطالب را مرخص کرد کسی مزاحم ایشان نشد تشریف فرمای منزل خود شدند.

(زکریا

نوهء زکریا برادر خسرو قادیکلائی)

بکمال قوت و جرئت داد ملایمت نموده بدو گفت چطور است که شما فهمیدید و اینهمه علما بزرگ در عرب و عجم نفهمیدند و او چنین تقریر کرد که اولاً امر دین تحقیقی است نه تقلیدی ثانیاً دو سال قبل در نجف اشرف از آقا شیخ محمد حسن

فرشباشی بادهای خود امر کرد آنجسد مطهر پاره پاره را با لباس دفن نمودند ملا زین العابدین اینفانی گفت بیا برویم بارفروش فرشباشی گفت آخوند بیعقل شاهزاده امر کرده بود که ایشانرا بر داری ببری رو بولایت نرفتی تا که امروز برادرش را ملاهای ساروی کشتند او را میخواهی بگیر ملاهای بارفروش بدهی گفت شاهزاده فرموده بود بیا بارفروش فرشباشی گفت جواب شاهزاده را من می گویم شما این سید را ببرید بولایت برسانید خلاصه آنشب را رفتیم در هفت تن با سر و پای برهنه مگر یک کهنه نمد تیکه که در اردو برداشتم بر سر گذاشتم خدا میداند در بین راه تا شه میرزاد از دست دکاندار و چارودار چه کشیدیم از سنگ و چوب زدن و آبدهن بر من انداختن هشت روز طول کشید تا رسیدیم پبای گدوک ملا محمود پدر ملا ابوالحسن را دیدیم گفت اهل شه میرزاد اجماع دارند در هر کوچه و سرگذر منتظرند بحکم ملاها شما را بکشند ملا زین العابدین بسیار ترسید بنوعیکه ناسزا بجناب اول من آمن گفت من باو گفتم با تو نمی آیم تو خود تنها برو بسیار خوشحال شد و رفت ملا محمود گفت من با تو میایم و لکن شب وارد میشویم در میان آندره تا غروب آفتاب ماندیم تا اینکه شب وارد شدیم در خانه ملا زین العابدین ایشان هم جرئت نکردند در ماندن اینفانی رفتیم در امامزاده قاسم علیه السلام چون خانه ما کسی نبودند اهل شه میرزاد خواستند خانه را بر سر والده و اخوی آقا سید محمد رضا بکوبند رفته بودند در امامزاده قاسم تا دو سه سال در پی قتل اینفانی بودند خدا نخواست.

(صاحب جواهر الکلام) مسئلهء از مسائل فرعیه را سؤال کردم جواب کافی نداد و در آنحال دست خویش را که بضرب گلوله شمخال قطع شده بود بشاهزاده نشان داده گفت من یکی از سران اصحاب قلعه بودم و با قوت ایمان و یقین عقیدت تحمل تمام مسائل طاقت فرسا نمودم و آنچه از بلایا بر خود قبول کردم شاهد محسوس صدق من میباشد آنگاه بلیات و مشقات قلعه را شرح داده در خاتمهء کلام قسم داد که ویرا بشهادت رساند و شاهزاده گفت شما از اولاد پیغمبرید نه میکشم و نه اذیت میکنم و آقا سید احمد همی اصرار داشت تا آنکه یکی از صاحبمنصبان اردو خلیل خان نام سواد کوهی دستش را گرفته گفت آقا چرا اینهمه اصرار در کشتن خود مینمائید و مهدیقلی میرزا هر دو برادر را بمیرزا سعید واسکسی که حاکم علی آباد بود تسلیم نمود تا محفوظ نگاه دارد و او متعذر شده قبول نکرد در اینوقت شاهزاده ملا زین العابدین شهمیرزادی معاند بایه را طلبیده پرسید آیا این دو تن را میشناسی گفت بلی پسران مرحوم آقا میر محمدعلی هستند شاهزاده بلحن اکید شدید گفت تف کن بصورت ایشان که خود را چنین بد نام کردهاند و همینکه ملا زین العابدین بعمل پرداخت سلیمان خان نام که از طهران مأمور ذخیرهء حربی و حاضر بود برآشفته بوی خطاب غلیظ نموده گفت ای آخوند ... بصورت اولاد فاطمهء

زهرآ تف میاندازی با اینکه خود بانی هستی و اعتراف بعین خطت موجود است و بالجمله مهدیقلی میرزا دو برادر را تسلیم میرزا محمد باقر خان قزوینی فراشبازی خود نمود و شب را در جایگاه وی بسر بردند و آقا سید احمد در آنشب متحیر و متضرع بدرگاه الهی بود که با وجود مواعید و بشارت والد مرحوم چه شد که بشهادت فائز نگردید و صبح روز بعد که مقرر بود ایشانرا بطرف سنگسر حرکت دهند و فراشبازی در جستجوی برای تحصیل اسب سواری برآمد در آنهنگام ملا محمد تقی مجتهد ساری (ستون کفر)

--- صفحه ۲۰۰ ---

با جمعی از ملاها و طلاب بعلی آباد وارد شدند و احوال آقا سید احمد و برادرانش را از شاهزاده جویا گشتند و او در جواب گفت ایشانرا یوم پنجشنبه مرخص نمودم و رفتند ولی ملا محمد تقی تجسس و کنجکاوی کرده از مقرشان اطلاع حاصل نمود و دانست که سپرده بدست فراشبازی میباشند و با ملازین العابدین مذکور درباره ایشان سخن گفت و او اظهار داشت که شاهزاده دو برادر را بدو سپرد تا سالماً روانه

ملازین العابدین شهمیرزادی چند سالی پیش از ظهور در کربلا با عائله اش مجاور و از تلامذه سید رشتی بود و بعد از وفات سید بوطن برگشت اهالی از هر قبیل پرسش ازو همی کردند بخصوص در امریکه شهرت داشت که نائب صاحب الزمان از مکه ظاهر شد و او جواب میگفت بلی این بزرگوار اسم شریفش میرزا علیمحمد شیرازی چند سالی پیش از وفات سید بکربلا آمده شش ماه ماندند و گاهی در درس سید حاضر میشدند سن شریفش از بیست بیشتر نبود و درس هم تا

سیوطی حاشیه بیشتر نخوانده بودند بعد مراجعت فرموده بوطن برگشتند و هر که در هر جا و هر وقت ایشانرا ملاقات کرد امور عجیبه و غریبه مشاهده نمود بخصوص آنچه بر ما معلوم شد این است در وقتیکه جناب آقا سید کاظم مرحوم شدند ما یقین میدانستیم در سر جنازه ایشان حضرت صاحب ص حاضر میشوند ما چند نفر مواظب بودیم بر همه خلق بدقت نگاه میکردیم شاید آن بزرگوار بنظر ما در آید مگر اینکه دیدیم همین جوان شیرازی که میرزا علیمحمد باشد در وقت شستن و کفن و دفن مرحوم سید همراه جنازه بود گفتم یقین زوار شیرازی آمدند بعد دیگر ایشانرا ندیدیم از محله شیرازی جویا شدیم از شیراز زوار آمدند گفتند خیر این روزها هیچ زوار شیرازی نیامدند تعجب ما زیاد شد قاصد فرستادیم بشیراز تحقیق نمائیم که آن بزرگوار در زمان وفات این بزرگوار کجا تشریف داشتند از خالوهای آن بزرگوار سؤال کردند

--- صفحه ۲۰۱ ---

وطنشان نماید و دقائقی بیش نگذشته آقا سید احمد را نزد مهدیقلی میرزا حاضر کردند و او خطاب نموده گفت شما را مرخص کردم چرا نرفتید و ملا محمد تقی بغلظت تامه اظهار داشت که کشتن این سید واجب است چه که از دین جدش خارج شد شاهزاده بدو گفت هر چه هست چون فرزند پیغمبر ماست تیغ کشیدن بر او حرام میباشد ملا محمد تقی گفت من بدست خود او را میکشم باز مهدیقلی میرزا

فرمودند در آنزمان ایشان بجائی تشریف نبرده بودند و لکن در آنروزیکه جناب سید مرحوم شدند ایشان بسیار محزون و اشاره فرمودند بوفات سید از این قبیل خارق عادات و کرامات بسیار است در ظاهر نظر از این علامات و آثار از جانب

خدا میباشد بر هر مکلفی واجب است زیارت ایشان مشرف شوند درین گفتگو بودند برادرش کربلائی مهدی گفت برادر با وجود امر باین واضحی در حقیقت ایشان چرا نرفتی بخدمت آن بزرگوار گفت آدمم بشماها اطلاع بدهم با هم برویم همانشب کربلائی مهدی از شه میرزاد بیرون رفت که برود بشیراز ملا زین العابدین آدم فرستاد بین راه او را بر گرداندند که باتفاق میرویم بعد از چند یوم ملا زین العابدین رفت بعد از دو سال آمد با نوشتجات زیادی از فرمایشات جناب ذکر از صحیفه جات و خطبات و زیارات و اعمال سنه که بسیاری را پدرش ملا احمد بخط خود نوشت که در میان صندوق ایشان است و مبلغ بودهاند در آنصفحات حتی جناب طا با چند نفر از اصحاب رو بخراسان میرفتند در شه میرزاد تشریف آوردند در باغ حاجی ظهیر در جوار امامزاده شیخ زین العابدین ایشانرا مهمان کرد آقا رحیم نام پسر حاجی محمد کاظم مرحوم در آنجا ایستاده بود میگفت من طفل بودم جناب شیخ را دیدم مثل عبد ذلیل ایستاده بود در آن مجلس ایشان با هم زیاد صحبت داشتند و شیخ گفت شما تشریف بیرید من هم میایم بدامغان نرسیده بشما میرسم بعد از چندی ما برادرها

--- صفحه ۲۰۲ ---

گفت مگر نه این است که از اولاد پیغمبر میباید پس شما ایشانرا بساری بیرید و چند روز مهمان شما باشند تا من از بارفروش بساری بیایم و قراری در کارشان بدهم این بگفت و فی الحال با حضرت قدوس و اسرا روانهء بارفروش شدند و ملا محمد تقی با جمع معممین که هر یک سلاح صارمی بدست داشتند باقا سید احمد حمله و هجوم نمودند در آنحال سید مظلوم رو باخوند کرده گفت مگر نه اینست که شاهزاده مرا مهمان بشما سپرد اکرموا الضیف ولو کان کافراً و آن بیرحمان ویرا

رفتیم بمازندران بان تفصیل کہ ذکر شد در قلعهء مبارکہ دور ما را محاصرہ کردند کسی نمیتوانست داخل قلعه بشود شیخ زین العابدین رفت بطهران از امیر وزیر شاه نوشته گرفت در پیش شاهزادہ مهدیقلی میرزا شاید باین وسیلہ داخل قلعه شود نتوانست پنجاہ روز در اردو ماند حتی بشاهزادہ گفت اذن بدہ بروم در پشت قلعه با ہم ولایتی خودم حرف بزیم شاهزادہ باین شرط چشم او را با دستمال بست دست او را بدست خود گرفت از اردو داخل کوچہء سلامت شدند تا لب خندق آمدند صدا زدند کہ آقا سید احمد را میخواہیم با او حرف بزنیم جناب اخوی ببندہ فرمودند ببین کیست و حرفش چہ سر بلند کردم بالای دیوار دیدم کہ شیخ ایستادہ با ہر دو دست چشم خود را میمالد سلام کردم گفتم جناب کی آمدی از کجا میائی گفت از نزد امیر کبیر گفتم از نجف اشرف میائی گفت خیر از طهران وزیر سلطان را امیر میگویند بعد از پرسیان حال طرفین گفت آقا سید احمد بیرون بیاید با او چند کلمہ حرف بزنیم جناب اخوی در پای دیوار نشستہ بودند فرمودند قدری تأمل کن بگو اذن بیرون آمدن ندارند بندہ ہم گفتم مایوس شد و برگشت و همانطور کہ آمد با شاهزادہ چشم بستہ رفتند بار دو آنقدر ماند تا آنروز آخر کہ ما بیرون آمدیم بان تفصیل کہ ذکر شد رفتیم.

(آقا میر ابوطالب بقیۃ السیف)

--- صفحه ۲۰۳ ---

شرحہ شرحہ کردند و ہنوز رمقی داشت کہ حاجی مصطفی خان ہزار جریبی سینہ اش را ہدف گلولہ ساختہ کارش را تمام کرد آنگاہ بدستور فراشبازی جسد پارہ پارہ را با پیراہن و شلوار خونین زیر خاک

پنهان کردند انتهی و از آن شهید نامدار یک پسر آقا سید محمد باقر و سه دختر در این امر بر قرار ماندند و از آنوقت که واقعه طبرسی ختام یافت و آقا میر ابوطالب با هیكل ضعیف و مجروح بخانه اش برگشت معاندین شهمیرزاد و سنگسر شروع بتعرض و ایذا آنخاندان نمودند و آقا سید محمد رضا شرح احوال و مصائب خودشانرا باین مضمون نگاشت که من در اوائل ظهور بیان حضرت رب اعلی را از آثار و آیات ندیده بودم و خدمت حضرت قدوس و جناب اول من آمن فائز نشدم و حضرت در جواب عریضهء والده در بارهء من چنین عنایت فرمودند که او با ماست و ما هم مواسات خواهیم کرد این بود که سه برادری که رفته بودند یکی (آقا میر ابوطالب) بعد از شهادت اصحاب برگشت و امر ظهور را بتفصیل بیان فرمودند و سبب هدایت شدند و اینفانی هم با محبت و دیانت و صداقت و امانت و صبر و شکر و رضا و بردباری در مصیبات و بلیات و امتحانات خداوندی در صدد تبلیغ امر الله بر آمده بنای نصیحت و تربیت نهادم و با آنچه از صفات ایمان و مقام سلوک که در آیات و الواح الهیه بود بقدر ادراک خود و اندازهء خلق در ارض سین و میم و شین بعنایت و مدد و فضل محبوب عالمیان بسر بردم و اما تفصیل مصائب و بلیات وارده چه نویسم که بعد از شهادت اصحاب خاتمهء امر قلعه از شماتت و ملامت و شقاوت اهل شهمیرزاد و سنگسر از ذوی قرابت و غیرهم چه گذشت اهالی شهمیرزاد بحمام رفته خضاب نموده با یکدیگر مصافحه میکردند و مبارکباد میگفتند و اینفانی در کوچه و بازارها هدف سهام

ملامت جگر سوز تن گداز بودم و تضيیقات بدرجهء بود که حتی گندم فروختن بما را حرام کردند با

تفکر درک باید کرد که در چنان اوضاع چه احوال و مشقاتی رخ داد و من در

--- صفحه ۲۰۴ ---

این شدت طاقت نیاورده باتفاق والدهء پیر بسنگسر در خانهء خواهرم رفتم تا قدری آسوده شویم الله

اکبر از زخم لسان این اشرار و کفار زنها موی سر والده و خواهر را میکشیدند و ناسزا میگفتند که شما

برای کفار و خارجیهای از دین گریه و نوحه مینمائید و اینفانی لاعلاج در خانه را بستم و بصبر و شکیبائی

بسر میبردیم گریه آهسته آهسته مینمودیم و چند صغیر باقی ماندهء از شهدا که برادرزادها و خواهر

زادها بودند من بظاهر کفیل بودم و لکن در سختی و تنگی بسیار عظیم بسر میبردیم علف را می پختیم و

کبیراً و صغیراً سد جوع میکردیم آه آه از شقاوت و شرارت کفار و فجار باغ و زمین را میخواستیم

بفروشیم و صرف کنیم میگفتند شما خارجی هستید و نمیشود با شما معامله کرد در آنحال جز صبر چاره

نداشتم و جز خون جگر غذائی برای ما نبود امان از شماتت ذوی قرابت که خالو باشد همی سعی و

کوشش مینمود و سلطان و حکام عارض میشد که ما را بقتل برساند ولی خدا نخواست و اینفانی در مقابل

بصلح و سلوک با او رفتار کردم و احوال سالها باینمنوال گذشت و ما تتمهء احوال این خانواده را در

بخش ششم مینگاریم.

و از جمله مهمین مؤمنین آنحدود ملا ابراهیم تحصیل علوم رسوم اسلامی را در اصفهان و عراق
پایان برده بوطنش شهمیرزاد عودت کرد و مرجع و ملجأ انام گشت و سالها مسند ریاست و مجلس افادت
گسترده علما و طلاب علوم دینیه از سواد کوه و معمورات هزار جریب و دیگر نقاط مازندران بخدمتش
همی شتافتند و او از معتقدین آقا میر محمد علی مذکور بوده با وی در کربلا اقامت کرده خبر ظهور
جدید در آنجا شنید و مطالعه آیات بدیعه کرد و چون بوطن باز آمد ورود بقلعه طبرسی نتوانست و
رعایت احتیاط و حکمت پیش گرفت و تمهه احوالش را نیز در بخش ششم میاوریم.

و استاد محمد عسکری کفشدوز اهل سنگسر سابق الذکر که باتفاق برادر

--- صفحه ۲۰۵ ---

رهسپار قلعه طبرسی گشت ولی بعلت عروض بیماری التحاق باصحاب نتوانست و چون برادرش بمقصود
رسید کشته گردید همی متأسف از خبیبه خود بود و پیوسته ذکر مینمود.

و ملا حاجی زمان اهل شهمیرزاد از اهل علم و فضل که بواسطه آقا میر ابوظالب و آقا سید محمد
رضا و بمطالعه کتاب بیان منجذب و مؤمن شده بهدایت اهالی پرداخت دیگر ملا مولی روضه خوان که
برادرش در قلعه بشهادت رسید و جمعی دیگر که همگی را شرح احوال در بخش ششم میاوریم.

طهران ارض الطی مولد و موطن جمال اقدس ابهی است و عمارت مسکونه شهیرهءشان از آغاز
امر بنوعیکه در بخش سابق شرح دادیم محل توجه ارباب دانش و عرفان و ایمان از مؤمنین امر بدیع و

غیرهم و مرکز رتق و فتق امور مهمه و معاونت و مساعدت اصحاب و احباب و تأیید و تقویت در نشر
نفحات الهیه بود و برای حسن ارتباط و حفاظت و ارادت برخی از ارکان دولت اخبار صدور احکام و
قرب وقوع حوادث و آلام بمحضر مبارک رسیده حل و عقد امور میشد و با وجود نشر خبر روابط قطعیه
فیما بینشان و سجن شدید اعلی و توجه عموم بایمان بدینجا و با توالی مصائب هجوم اعدا و حبس و ضرب
و جفا و حتی صدور فرمان دولت بقتل و افنا چنانکه در طی بخش سابق نگاشتیم روح اعظم تا یوم واقعه
شهادت عظمی بحفظ و حمایت غیبیه شهپر افرشته داشت و غالب برادران و خواهران و بستگان در ظل
همایونش سر بر کشیده مورد احترام و تکریم شدند و ما چون شرح احوال تمامت اعضا این خانواده
عظیمه و هدایت و ایمان و یا ضلالت و حرمان بعضی را بتفصیل در بخش ششم میاوریم.
در اینجا باجمال میگذریم و از طرفی دیگر مرکز سلطنت و شخص اول دولت که مصدر مقاومت و
مقابله با این امر و مؤمنین بودند در این شهر قرار داشتند

--- صفحه ۲۰۶ ---

و ملایان معاند برای مدافعت باییه رجوع کرده احکام غلیظه صدور مییافت و شرح حال حاجی میرزا
آقاسی شخص اول را ضمن تفصیل اوضاع آذربایجان آوردیم.

و محمد شاه سومین پادشاه ایران از سلسله قاجاریه که معاصر با ظهور حضرت باب اعظم بود بسال
۱۲۵۰ در سن ۲۸ سالگی چون فتحعلی شاه در اصفهان وفات یافت در طهران بتخت سلطنت نشست و در

آغاز کار بشجاعت و اقتدار و عظمت با اختلال و آشفته گی اوضاع مملکت مقابله کرد و بشدت کفایت و تدبیر و قدرت قلم و دانش وزیر نادرالنظیرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام امواج طغیان و شورش داخله و روابط خارجه را ساکن و دولت و مملکت را متمکن و مطمئن ساخت ولی طولی نکشید بقتل مصیبت انگیز دستور عالی قدر مبادرت ورزید و حاجی میرزا آقاسی را بصدارت و فرمانروائی برافراخت و گرفتار شدت نفرس پا شد و تهاجم مرض و تراکم غرض ویرا بیمار و نزار و ناتوان در کار نمود و یگانه معتمد و مستندش حاجی مذکور گردید در حالیکه او خود سبب بدنامی شاه و مملکت بود چه از امور مملکت مداری و سیاست بهرهء نگرفته اخلاق و اعمالش رضا خواطر اهالی را فراهم نکرد و محمدشاه چون عقیدت تصوف و مسلک عرفانی داشت پای بند غالب اوهام و خرافات ظاهرین نبود اگر حاجی سدّ راهش نمیگشت با صفا قلب و توجه مخصوص بخدا که بواسطهء استیلا مرض در او پیدا شد نسبت بامر اعلی که در سال دهم سلطنتش ظهور یافت منجذب میگشت ولی حاجی حائل شده توقیعات و آثار اعلی نرساند و امر را دگرگون جلوه داد و از ملاقات حضرت و اصحاب مانع گردید و شاه پس از نفی آنحضرت بماکو و چهریق بسال چهارم این امر وقات یافت و تاریخ وفاتش را العاقبة للمتقین و محمدشاه در قصر جدید مرد ضبط کردند و ما در ضمن تفصیل واقعات بخش سابق و در این بخش شمهء از شرح احوال محمدشاه و کیفیت رفتارش

نسبت بامر اعلی و نیز توقیعات و خطابات صادره در حق ویرا آوردیم و در الواح اقدس ابھی در شأنش چنین صادر گشت کلمة الله در ورق چهارم از فردوس اعلی یا حزب الله از حق جل جلاله بطلبید مظاهر سطوت و قوت را از شرّ نفس و هوی حفظ فرماید و بانوار عدل و هدی منور دارد از حضرت محمدشاه مع علو مقام دو امر منکر ظاهر اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشا باری خطا و عطای ایشان عظیم است اگر غرور و اقتدار و اختیار او را از عدل منع ننماید و نعمت و ثروت و عزت و صفوف و الوف او را از تجلیات نیر انصاف محروم نسازد او در ملا اعلی دارای مقام اعلی و رتبه علیاست بر کل اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم طوبی لملک ملک زمام نفسه و غلب غضبه و فضل العدل علی الظلم و الانصاف علی الاعتساف و اما ناصرالدین شاه تفصیل احوال و اوضاع ممتد ایام طویل سلطنتش را در بخش ششم مینگاریم.

و اما میرزا تقی خان امیر نظام اتابیک اعظم امیر کبیر بموجب آنچه نوشته اند در فراهان عراق ایران از صلب قربان نامی تولد یافته نشو و نما گرفت و در صغر سن بوفور هوش و ذکا و شدت استعداد و شوق تحصیل علم ورقا اتصاف داشت و قربان مذکور در خانهای متمولین و اشراف رجال بشغل طبّاحی اشتغال می جست و در

در ماه صفر این سال ۱۲۵۰ سانحهء پر ملال قائم مقام روی داد شب شنبهء سلخ شهر صفر آن سید سعید عالیشان شهید بروضه رضوان و درجات جنان خرامید بیت (دیدی آن قهقههء کبک خرامان حافظ که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود) پس از آن باقتضای مصلحت ملکی جمعی از شاهزادگان ماخوذ و روانه اردبیل داشته صدارت عظمی بحاجی میرزا آقاسی که سابقاً بتعلیم امیرزادگان میپرداخت مفوض شد از اینصداًرت کار مملکت بخسارت رسید امور ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی لم یصل آمد.

(حقایق الاخبار ناصری)

--- صفحه ۲۰۸ ---

شدت فاقه و عسرت میزیست بدرجه ئیکه مکنت افروختن سراج بخانه اش در شبها نمی یافت و تهیهء قرطاس و قلم برای فرزند نمیتوانست و تقی مذکور از چوب قلم تراشیده با خاکهء ذغال مداد کرده شبها در روشنائی مهتاب بر کاغذ پارهها نوشت و مشق حسن خط و انشا نمود و با غایت عسرت و مشقت بکمال سعی و همت در عنفوان جوانی بمقام عالی از انشا و ترسل و دبیری رسید و بنام میرزا تقی اشتهار یافت و بوسائل متنوعه بخدمت نویسندهی نزد عظمای ملت و بالاخره در دائرهء امور و اشغال دولت داخل شد تا آنکه یکی از لشکرنویسان گردید و متدرجاً میرزا تقی خان و واجد ثروت و شأن شد و بمهام دولتی مباشرت جست و از جانب دولت محمدشاهی برسالت و سفارت سیاسی ممالک خارجه رفت و هنگام وفات محمدشاه وزیر نظام آذربایجان بوده در دائرهء ولیعهدی دخالت مهم و تقرب تام داشت و

ناصرالدین میرزا لیاقت و کفایتش را دانسته با خود بطهران برده بمقام شخص اول مملکت و صدارت دولت برکشید و بفرمانروائی در کلیه امور کشوری و لشکری و سیاست مداری شناخته ساخت و خواهر خود عزت الدوله را بحباله نگاهش در آورد و خویشی شاه موجب مزید اقتدار و اختیار وزیرنظام گردیده تمام امور مملکت بقبضه اراده و اختیارش در آمد و ستاره رفعت و عظمتش باوج ارتفاع رسید و شاه در سن هیجده سالگی و مستغرق عیش و کامرانی بوده سران و فرمان گذاران کشوری و لشگری امیرنظام را شناخته باو مراجعه کردند گویند شهرت و عظمتش بدرجه رسید که چون ناصرالدین شاه در کوی و برزن طهران میگذشت مردان و زنان که برای تماشا مجتمع بودند ویرا با انگشت دست بیکدیگر نشان داده میگفتند که برادر زن اتابک اعظم است و او سرگرم ضبط و ربط امور پاشیده مملکت گشت و آشوب و طغیان ملوک الطوائفی که از جهت ضعف محمدشاه و عدم کفایت حاجی میرزا آغاسی

--- صفحه ۲۰۹ ---

در هر سوی مملکت سر بر کشید خاموش و حکومتها را بمبدل بحکومت واحده مرکزی نمود و مصارف باهظه دولت و رواتب ثقیله مستخدمین و عهده داران اشغال مملکت را بکاست و امور خطیره مذکوره را در غایت سرعت باجرا قدرت و قساوت شدید انجام داد گویند بدرجه سفاک و بی باک بود که نوبتی بر صف سربازی گذشت و یکی از ایشان پای خود را چنانکه بایست بر زمین نزد و امیر بدو

والد میرزا تقیخان از معارف الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم مقام اجتماع حواس مصروف میداشت چون قائم مقام در ناصیه احوال میرزا تقی خان آثار رشد و شمایل شهامتی تفرس کرد او را در عداد (x اعداد) نویسندگان خویش معدود نمود و از آن پس چندی در سلک محررین محمدخان زنگنه امیرنظام منسلک گردید بسبب جوهر ذاتی و کاردانی باندک مدت از امثال و اقران خویش قصب السبق بر بود و بمنصب بزرگ رسید بالای سرش ز هوشمندی میتافت ستاره بلندی مستوفی نظام شد چون امیر نظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانت او اعتماد تمام حاصل کرد بمنصب وزارت نظام سرافرازش گردانید هنگام موکب شاهی از آذربایجان بدار الخلافه طهران امیرنظام شد و بورود موکب شاهی بطهران لقب اتابیکی و منصب صدارت با شغل امیرنظامی توأم گشت عدالت و اطاعت و انتظام مملکت و نظام لشکر و خراج کشور مرتب کرد پس رویه تکبر و تنمر پیش گرفت و باطمینان خدمت و استظهار مصاهرت شاهی گستاخانه محاورت میکرد و امورات مملکتی را بدون اجازه و رخصت بصوابدید خود انجام میرسانید طبیعت غیور سلطنت و غرور شباب و فراغت را زیاده تحمل و طاقت نماند خاطر شاهی مکدر و اتمام امرش مقدر گردید هنگام مراجعت شاه از سفر اصفهان پس از ورود بقم شاه برادر کهنتر خود عباس میرزا نائب السلطنه را باقتضای مصلحت چند بدون استشاره با وی

--- صفحه ۲۱۰ ---

نگاهی بغضب آلوده کرد و او چنان مندهش گردید که فی الحال بیفتاد و بیفسرد و چون در آغاز قیام و اقدامش احوال و اوضاع و حوادث و انقلابات موجوده از جهت ظهور امر بدیع در غالب اقسام مشتعل و وقایع مازندران و زنجان و غیرهما در شرف شرع بود تفکیک بین آشوب و طغیان از نهضت دین و ایمان

نکرده با قهاریت تامه باطفاً انوار این امر و اعدام بابیه پرداخت و یقین داشت که بقتل حضرت اعلی و

بزرگان اصحاب و تفریق اجتماع احباب قادر بر جلوگیری از این

بحکومت و توقف قم سرافراز نمود و او چون اطلاع یافت توقفش را در قم مصلحت ندیده مأمور التزام رکاب گردانید و این بر خشم شاهي بیفزود و حکم صریح باقامت شاهزادهء مذکور در قم صادر کرد درین هنگام رقبای بسعایت اتابیک و تشویش خاطر شاه پرداختند لذا چون شاه وارد طهران شد در روز پنجشنبه بیستم محرم او را احضار نکرد و او رنجیده از دیوان پادشاهی بمنزلش معاودت کرد و خط شاهي مشعر بر عزل وی از صدارت و استقلال در امارت فقط بانضمام یققبضه شمشیر مرصع و یک قطعه نشان توسط یکی از خادمان درگاه صادر شد و او در مقام استفسار از گناه خویش بر آمد و شاه یک یک گناهانش را توسط میرزا آقاخان اعتمادالدوله بوی فرستاد و او خواهان تشریف محضر شاهي شده اجازت یافت و متکبرانه عرایض چند گفت و مزید علت گشت پس بحکم شاهي جلیل خان بیات با یکصد سوار او را با منتسبان بکاشان برد و در قریهء فین عزلت گزین گردانید پس از مدت یک اربعین حاجی علیخان فراشباشی بکاشان شتافت و روز هیجدهم ربیع الاول بدون ظهور عجز و لابه بفصد یمین و یسارش بدیار عدمش فرستادند و پس از ارتحالش اولاً در پشت مشهد کاشان مدفون پس از چندی بامر شاه نقل بعتبات دادند.

(ملخص از کتاب حقایق الاخبار ناصری)

نهضت و انقلاب خواهد شد چه در ظاهر نظر قیام و اقدامش برای زوال هر امری در اوضاع مملکت کافی بود پس بنوعی که در بخش متقدم آوردیم شهزادگان شهیر و امرای کبیر و افواج کثیر را پی در پی برای قلع و قمع اصحاب مازندران و نیریز و زنجان مأمور داشت و کرد آنچه را که بیش از آن در حیز قدرت و استطاعتش نبود و ذحیرهء حربیه و قوای موجوده و اندوختهء خزینه را صرف قلع و قمع پیروان این آئین نمود و بایه نیز ناچار بمدافعت برخاستند و مورد قتل و غارت و منفور دولت و ملت و در تقیه و ذلت شدند و مخالف و معارض استقلال و استبداد علما و امرای بشمار رفتند و اوضاع موافق آمال و امانی ملایان گشت و بالجمله در سه سال دورهء فرمانروائیش که بمعارج القاب شامخهء امیرنظام و اتابیک اعظم و امیر کبیر رسید در سال نخست حضرت قدوس و جناب باب الباب را با سیصد و اندی از اصحاب قلعهء مازندران بشهادت رساند و بسال دوم نفوس سبعة را در طهران و جناب وحید دارابی و اصحابش را در نیریز و حضرت رب اعلی و انیسش را در تبریز شهید نمود و بسال سوم موجب شهادت جناب حجت و انبوه اصحابش در زنجان گردید و باستیصال مؤمنین نیریز پرداخت و بالاخره برای آنکه بنیان این امر منیع را کاملاً منهدم سازد بنوعی که در بخش لاحق میاوریم جمال اقدس ابیہی را تبعید بعراق عرب نمود و بزعم و قول خود فتنهء بایه را بر انداخت ولی پس از انجام امور مذکوره غفلة مغضوب ناصرالدین شاه و معزول و مخدول شده در فین کاشان موقوف و محبوس گشت تا در هشتم ربیع الاول سال ۱۲۶۷ هـ . ق شربت ناگوار هلاک را بسر کشید گویند در آنوقت که فرمان شهادت حضرت را صادر نمود میرزا آقا

خان اعتمادالدوله نوری که بعداً صدر اعظم شد باو گفت آخر ملاحظه و تأمل کن این سید مظلوم کسی

است که احدی ترک اولی از تو ندید و او جواب داد که چون سید الشهدا!

--- صفحه ۲۱۲ ---

بجهت حفظ انتظام مملکت کشته گردید چرا در باب او تأمل و تردید کنیم تا در آنهنگام که رقم قتل

خویش را خوانده یقین بر هلاک نمود آه ندامت و حسرت از دل برکشیده گفت من نسبت بدولت و

مملکت تقصیر و خطائی نکردم تا مستحق پاداش چنین باشم الا آنکه امر بقتل سید مظلوم دادم و بالقطع و

الیقین این جزا همان ظلم مبین است و ناصرالدین شاه مایملک و اثاثیهء ویرا ضبط کرده خانه اش را

بالاخره تکیهء بنام تکیهء دولت بساخت و بعنوان محل مجالس تعزیه داری و سوگواری برای امام حسین

بر قرار داشت و میرزا تقیخان و ناصرالدین شاه و سعیدالعلماء بارفروشی نزد طائفهء بایبه در درجهء اولی از

نفرت و لعن قرار داشته رجعت اعدا و قاتلین ائمهء هدی بشمار آمدند .

و از مشاهیر بایان طهران رضاخان بن محمدخان ترکمان جوانی زیبا و رعنا متصف باخلاق دلپذیر و

شجاعت نادر النظیر بود و در طهران با عظمت و شهرت و قدرت و ثروت میزیست و پدرش محمد خان

میر آخور محمد شاه و ممالک عمارات و دستگاه و جلالت و جاه بود و رضا خان در اوائل ارتفاع ندای

حضرت باب اعظم از شیراز در طهران بواسطهء جناب باب الباب و غیره مؤمن باین امر شده عاشقانه

بنصرب و حمایت احباب و اصحاب قیام کرد و خانهاش محل اجتماع و اقامت مشاهیر اصحاب گشت و از

جهت قدرت و شجاعت خود و مقام و احترام پدرش خوف و بیم از کسی نداشت و ما تفصیل غیرتمندی و شجاعت‌هایش را در قریهء کلین و شهر بارفروش و در فتنهء مشهد و بدشت و قلعهء طبرسی و بالاخره شهادتش را در بخش سابق نگاشتیم

درین ایام در تکیه دولتی متعلق بمنزل جناب جلالتماب اتابک اعظم امیرنظام که آنرا پنجاه و دو زرع طول و سی و دو زرع عرض و مشتمل است بر حجرات تحتانی و فوقانی و بر ستون بلند عماد آن خیمه است روزها مجلس تعزیه و اسباب سوگواری. الخ

(روضة الصفا)

--- صفحه ۲۱۳ ---

دیگر میرزا سلیمانقلی خطیب الرحمان نوری پسر شاطر باشی ناصرالدین شاه از اجلهء محترمین نور و ساکن طهران صاحب اخلاق حسنه و کمالات ظاهریه و باطنیه بود و با معاریف احباب و اصحاب معاشرت داشته غالباً بفیض محضر ابهی میرسید و در واقعات مشهد و بدشت حضور داشت و چون کلمات و آیات بترتیل و تکمیل میخواند و بلاغ و خطابه را با فصاحت و صوت رسا ادا میکرد غالباً بانجام اینوظیفه مأمور

میشد و در کثیری از بلاد ایران برای تبلیغ سفر کرده جمعی را مهتدی بابی نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۸ بنوعی که در بخش لاحق مینگاریم بشهادت رسید .

دیگر از مشاهیر مؤمنین طهران ملا مهدی و ملا باقر و میرزا اشرف والدشان حاجی ملا علیمحمد از ملاهای قریهء کند بود و ملا مهدی و ملا باقر از آغاز رشد

هنگامهء قلعه گرم شده بود رضاخان خواستند که بجهت نصرت بروند چونکه از جمله مشاهیر بودند نمیتوانستند حرکت نمایند و جناب ذکر یک طلسم بازو بند خودرا بجهت او گرم فرموده بودند از برای آمدن بقلعه او را بخاطر رسید که اظهار ندامت از افعال گذشته نماید و در مقام عناد بل در صدد انتقام با حضرات بر آمده و نوکر شود و منصب بگیرد و بهمراهی شاهزاده مهدیقلی میرزا بمحاربه حضرات اهل قلعه بیاید چنین هم نمود و بهمراهی شاهزاده بود تا آنکه در روز محاربه اسب خود را تاخته و بجند حق ملحق گردید و زبان بیدگوئی شاهزاده و اعوان او گشوده و در معرکه داد مردی و مردانگی میداد و دمار از روزگار اعدا الله بر میاورد و بحدی بود شجاعت آن شیر بیشهء وفا که چند دفعه سر توپچی را بالای توپ از قلعه بدن برداشت خلاصه شاهزاده و سران لشکر با او کینه زیادی داشتند و چون گرفتار کردند شمشیری

نموده پارچه پارچه کردند (حاجی میرزا جانی)

شائق تحصیل علوم رسمیه و دخول در سلک ملائی شدند تحصیلات را در طهران بانجام رساندند و سکونت در مدرسه داشته بامامت جماعت مشغول گشتند و نیز در سرای اعظم تعلیم و تدریس نوباوگان مینمودند و ملا مهدی چندی در بیت اقدس ابهی بتعلیم خوردسالان افتخار یافت و غالباً بدرک محضر انوار فائز گشت و هر دو برادر در سال نخست از ظهور بدیع عرفان و ایمان رسیدند و با مشاهیر مؤمنین و اصحاب معاشرت جستند تا چون هنگامهء قلعه مازندران اتفاق افتاد بنصرت اصحاب شتافتند و بالاخره در زمرهء شهدا طبرسی قرار گرفتند و نبیل زرندی نقل قول از آقا میرزا موسی کلیم حکایتی باین مضمون نوشت که در بحبوحهء ارتفاع هنگامهء قلعه یکی از غلامان شاهی فرمان جدیدی از طهران بمازندران برای مهدیقلی میرزا برد غلام مذکور چون کندی بود و با ملا مهدی سابقهء آشنائی و دوستی داشت از شاهزاده اجازه گرفتهء بعزم قلعه برای ملاقات و نصیحت اخوان رفت تا ایشان را از فتنه و خطر بیرون آورده خلاص و آزاد سازد و همینکه بعقب دیوار قلعه رسید پاسبانان را ندا کرده گفت بملامهدی خبر دهید که یکی از آشنایان کندی شما را بملاقات میطلب و ملا مهدی آگاهی حاصل کرده از حضرت قدوس اجازه گرفته برای ملاقات و مکالمه حاضر شد و غلام مذکور پس از مقداری صحبت با او مراجعت باردو نموده بطهران برگشت و کیفیت ملاقات و مکالماتش را برای جناب کلیم باین مضمون بیان نمود که ملا مهدی مانند شیر غضبان ببالای حصار قلعه بر آمد در حالتیکه شمشیری حمایل کرده دستمالی سفید بر سر بسته پیراهن سفید عربی پوشیده کمر را محکم بسته بود و بمن خطاب کرده گفت

چه مدعا داری هرچه خواهی زود بگو چه از آن ترسم خدمتی رجوع شود و من محروم مانم و مرا از مشاهده هیئت و حالتش رعب و هیبتی عارض شد که نزدیک بود زبانه بسته شود و

--- صفحه ۲۱۵ ---

و از تکلم باز مانم در آنحال فکری رسید و فرزند صغیرش رحمان نام که در کند دیدم بخاطر آمد خواستم رحم و شفقتی در او حادث شود فی الفور گفتم از رحمانت پیغامی آوردم که ای پدر مهر گستر محبتهایت کجا رفت که ما را چنین تنها و بی پرستار و گریان و نزار گذاشتی ملامهدی جواب گفت اگر او را ببینی بگو که محبت رحمان حقیقی آمده قلبم را مملو نموده جای خالی نگذاشت تا حبّ رحمان مجازی بگنجد و این سخن چنان در من اثر کرد که بی اختیار اشک از دیدگانم جاری شد گفتم خدا لعنت کند کسانی را که بغیر حق بر شما ظلم و جفا نمودند آنگاه بنوع مزاح گفتم ای ملامهدی اگر من بقلعه داخل شوم تو چه خواهی کرد جواب داد که اگر بجستجوی راه حق وارد شوی هدایتت نمایم و اگر بسائقه سابقه آشنائی بیائی بموجب اکرموال الضعیف و لو کان کافرا بخدمتت کمر بندم و آنچه از علف جوشانده و استخوان سوزانده دارم بر طبق اخلاص نهاده نزدت حاضر نمایم و اگر بسر نزاع و جدال و قصد جنگ و قتال باشی بحکم دفاع با همین شمشیر بیک ضربت سرت را بیپایت اندازم و تنت را از قلعه بزیر افکنم پس من از استماع آنمقال و مشاهدهء احوال ثبات عقیدت و استقامتی در او دیدم که فصحای عالم از بیان عاجز و سلاطین جهان از اقعدادشان زبون و ناتوانند و باو گفتم شیر مادر حالالت باد اکنون

حسب رسالت ناچارم پیام شاهزاده را بشما ابلاغ دارم چه بقرآن سوگند خورد که هر آنکو از قلعه خارج شود جانش در امان است و خط آزادی و مصاریف راه میدهند تا بخانهء خویش رفته آسایش نماید ملا مهدی گفت عین این پیام را بجمع اصحاب میرسانم تا هر که مایل است از قلعه بیرون رود و حال چون وقتیم تنگ است میروم اگر سخنی دیگر داری بگو گفتم سخنی دیگر نیست برو که خدا معین و ناصر باد و ملا مهدی رفت در حالیکه با خود میگفت اگر خدا معین و ناصرم نمیبود چگونه از

--- صفحه ۲۱۶ ---

زندان وضع و وهین کند باین ایوان رفیع و ثمین میرسیدم و شنیدم که میان قلعه بصوت بلند پیام شاهزاده را باصحاب ابلاغ نمود و این باعث شد که در همان روز سید متولی قمی و روزی دیگر آقا رسول بهنمیری از قلعه باردو رفتند و بالجمله ملا مهدی و ملا باقر بشهادت فائز شدند ولی برادر کهنترشان میرزا اشرف که نیز از مؤمنین بود ورود بقلعه نیافته از محاطر و مهالک مصون ماند و سالها بعد از شهادت کبرای در طهران میزیست و فتن و مصائب دیگر را تحمل نمود و ما شرح احوال او و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم.

دیگر از مشاهیر باییه ساکن طهران ملا محمد معلم نوری عالم و فاضل و ساکن مدرسهء میرزا صالح واقعهء در بازار معروف پامنار بود و معاشش بشغل معلمی میگذشت و در سال اول ظهور بواسطهء جناب

باب الباب فائز بایمان بدیع شد و با مشاهیر اصحاب موافق و مرافق و در غالب وقایع مهمه داخل گشت و

عاقبت بنوعیکه در بخش سابق آوردیم باستقامتی عظیمه در قلعه مازندران بشهادت رسید.

و از معاریف بایان آقا حسن آقا تفریسی از محترمین بابیه بود و کیفیت مساعدتش را در نقل جسد مطهر

ربّ اعلی از تبریز بطهران در بخش سابق آوردیم و در فتنه سال ۱۲۶۸ گرفتار گماشتگان دولت گشت

ولی بصرف مال و شفاعت بعضی مستخلص شد و پس از آن سالها در قسمتهای مختلفهء ایران بریاست

گمرک منصوب و از مشاهیر مؤمنین این امر محسوب بود تا در حدود سال ۱۳۲۳ در گذشت.

دیگر رضاخان سردار داماد سپهسالار که در بخش سابق کیفیت عزیمتش برای التحاق باصحاب قلعه

طبرسی و وفاتش در آن حوالی را آوردیم .

دیگر میرزا مسیح خواهر زادهء میرزا آقا خان نوری از مؤمنین مخلصین امر

--- صفحه ۲۱۷ ---

اعلی و از عاشقین جمال ابهی بود و مختصری از احوالش را نبیل زرندی باینمضمون آورد میرزا مسیح

پسر خواهر وزیر لشکر بود که بعداً بصدارت رسید چون جمال ابهی از طهران عزیمت خراسان فرمود از

شدت حبی که بهیکل مبارک داشت تحمل فراق ننموده از طهران حرکت کرده بلقاً محبوب رسید و تا

دره گز در موکب مبارک

بود و در آنجا اجل محتوم رسیده در قدم سلطان قدم جان سپرد و جسدش را بطهران نقل نمودند و مادرش در آن روز حالتی از زاری و سوگواری داشت که خلقی را منقلب کرد و اخلاق و احوال روحانیهء میرزا مسیح و جمال و کمالش مشار بالبنان بود و در علو قدرش همین بس که قلم ابهی در حقیقت چنین فرمودند؛ " من زار الاخت و المسیح فی الرّی کمن زارنی و مرقد وی در جنب مرقد عبدالعظیم مکنون و مرقد مطهر اخت در بقعه ئیکه بین طهران و شاه عبدالعظیم است واقع " انتهى و در یکی از الواح بامضا خادم مسطور است: " اینکه از فقره لوح امنع اقدس که میفرماید المسیح فی الرّی سؤال نمودید مقصود حضرت حاجی میرزا مسیح نوری علیه بها الله و رحمته بوده بکرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصغا نموده ام در سفری که مقصود عالمیان بشر خراسان توجه فرموده اند ایشان همراه بودند در سبیل الهی حمل شائد نموده اند و در لیالی و ایام از کوثر وصال میاشامیدند و بخدمت قائم بودند و بعد صعود نمودند و مابین حضرت عبدالعظیم و شاهزاده حمزه مدفونند وقتی از اوقات این کلمه از لسان عظمت اصغا شد عظیم و حمزه علیهما بهائی بلقا من فاز بلقائی فائز شدند. " انتهى

و از واقعات عظیمه و امکنهء خطیرهء طهران واقعه شهدا سبعة و مدرسه دار الشفا سابق الوصف در بخش

متقدم میباشد و مدرسه مذکوره مدرس میرزا محمد حسین حکیم الهی و محل اقامت و اجتماع جمعی

دیگر از علما و طلاب بانی امثال حاجی ملا اسمعیل قمی و آقا سید اسماعیل زواره و آقا سید محمد اصفهانی و غیرهم بود و فتنه و واقعه شهدا سببه از آنجا برخاست و حکیم الهی مذکور اهل کرمان بوده ولادت و نشو و نما و تحصیلاتش در علوم ادبیه و اصول و فقه و کلام و حکمت در آنجا شده سپس در اصفهان بتکمیل پرداخت گویند در سبزواری نیز با حاجی ملاهادی حکیم شهیر معاشرت شده استفاضه کرد و او اراده داشت بنت خود را بمزاوجتش در آورده ویرا نعم الخلف خویش برقرار نماید و نپذیرفت و بطهران رفته مقیم گردید و در مدرسه مذکوره بتدریس علوم عقلیه پرداخت و شهرت تامه نزد علما و عقلا یافت و جمعی کثیر از طلاب علوم و رسوم و علما و غیرهم در محضر درس مجتمع گشتند و گویند در فقه و اصول هم ادعای تفوق بر دیگران داشت و رساله فتاوی نشر داده جمیع عمل نمودند و حاجی معین السلطنه تبریزی در خصوص کیفیت اقبال حکیم مذکور بامر بدیع روایتی از قول میرزا عبد الله سر رشته دار سابق الذکر نقل نمود که خلاصه اش چنین است سر رشته دار گفت من در اوائل نشر امر حضرت ربّ اعلی مقیم طهران بودم و با میرزا محمد حسین حکمی شهیر مجاورت و معاشرت داشت و غالب شبها از دری که فیما بین خانه من و خانه ایشان باز میشد با هم ملاقات و مراوده و مؤانسه مینمودیم و گاه گاهی در خصوص این امر سخن بمیان میامد ولی حکیم چندان کمالات و معلومات خویش غرور و مباحثات داشت که اعلم از خود تصور نمیکرد و من چون هم ترازوی او نبودم مباحثه و مناظره با من

نمینمود تا شبی بعبادت مألوفه خانه ام آمد و در اثنا مصاحبه ذکری از این امر بمیان آوردم و او خطاب کرده گفت ای آقا میرزا عبد الله آخر این (اشاره بخود کرده) هم شخصی است آیا بعد از آن همه تازه تابع دیگری شود آنهم که و در چه و من از استماع سخنانش افسرده و دل

--- صفحه ۲۱۹ ---

شکسته شدم و چارهء جز سکوت ندیدم و او از حالت پژمردگیم متأثر گشت و در آن حال دست سوی یکی از کتب که بر زمین بود برد گرفته بگشود و گفت این دیوان اشعار خواجه حافظ شیرازی است مردم ویرا لسان الغیب خوانند و باشعارش تفاعل کنند آیا میل دارید تفاعلی نمائیم تا ببینیم خواجه چه میگوید من پاسخ گفتم باسی نیست چه در دیوان وی وصف احوال موجود است و خداوند آنچه را خواهد تواند سبب رشاد عباد مقرر فرماید پس میرزا برسم تفاعل دیوان را بگشود و شروع بخواندن اولین بیت از صفحه یمنی نمود و آن این بود کجا است صوفی دجال چشم ملحد کیش بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید و از آنجائیکه این واقعه در ایامی شد که حاجی میرزا آغاسی حضرت نقطه اولی را باذربایجان تبعید کرد و خصمیتش با آنمظلوم در السن و افواه انام شهرت داشت و ادعای وی در تصوف و ارشاد و دل و دیدهء الحاد و افسادش نیز نزد همه کس معروف و مشهور بود و با یکدیگر از آن اوضاع و احوال مکرر سخن گفته بودیم میرزا از ملاحظه بیت مذکور غرقهء دریای بهت و حیرت گشته ساکت بنشست و من چنان مسرور شدم که حال طرب و اهتزاز داشتیم و حکیم بعد از نبذهء اظهار تحیر و تعجب

گفت ای آقا میرزا عبد الله این فوق تفأل و تصادف است بلکه تنبوء و غیب گوئی میباشد که در یک بیت عقیده و عاقبت حتی قیافهء حاجی میرزا آغاسی را بیان نمود و بالجمله ابیات مذکوره در میرزا اثری عظیم نموده او را از قله غرور فرود آورده بتفحص و تجسس احوال وا داشت و من برایش کیفیت ظهور را بیان کرده آیات و آثار حضرت را از قبیل تفسیر احسن القصص و تفسیر کوثر و برخی خطب و مناجات و توقیعات دادم ملاحظه و مطالعه کرد چنین گفت الحق و الانصاف کلامی فطری و الهامی است از طریق اکتساب خارج میباشد و پس از چندی مؤمن و موقن گردید

--- صفحه ۲۲۰ ---

و در محضر درس بمذاکرهء از این امر پرداخت و در ضمن بیان انواع عقیده و فلسفه نظریه از فلسفه بدیعه بحث نمود و تبلیغ و تربیت کرد و برخی از علما و تلامذه اش مقبل و مهتدی گشتند و خبر بسمع دیگر علما رسیده مابینشان همهمه و ولوله افتاد که میرزا محمد حسین حکیم در محضر درس از حکمت و عرفان باب سخن میراند و دولتیان این خبر بشنیدند و امر صادر شد که علما مجتمع شده باوی مناظره و احتجاج کنند و مجلسی در دربار سلطنت با حضور رجال دولت و شاهزادگان و غیرهم انعقاد یافت و جمعی از ملایان حاضر شده هر یک بجای خویش قرار گرفتند و رده بستند و میرزا را حضور طلبیدند همینکه وارد مجلس شد در صف نعال جلوس نمود و حاضرین برخاستند هر قدر اصرار و ابرام کردند که ویرا بصدر نشانند قبول نکرد و چون لحظه گذشت و مجلس آرام شد از حضا رسید که مقصود از

اجتماع و احضار من در اینجا چیست و آنان حقیقت حال بیان کردند و تفصیل انتشارات و اشتهاارات در خصوص وی گفتند و لختی از ضلال و اضلال بایه سخن راندند پس میرزا روی بایشان کرده پرسید آیا شما را در علم و حکمت شک و ریبهی است و آیا مرا حکیم میدانید یا نه آنان همگروه پاسخ دادند که در علم و حکمت شما احدی تردید ندارد میرزا گفت اکنون که مرا حکیم میدانید و نیز یقین کنید که حکیم سخن لغو و باطل نگوید و راه ضلال و اضلال نپوید آنگاه از جای برخاسته وداع گفته بیرون رفت و حضار بسخن حکیمانه جامعهاش قانع شده هر یک راه خویش گرفته رفتند و نیز نقل از ملا مصطفی باغمیشهء تبریزی سابق الذکر حکایتی آورد که او گفت پس از واقعهء شهادت عظمی مرا سفری بطهران پیش آمد در آنمدینه زیارت میرزا محمد حسین حکمی رفتیم و از من دعوت نمود که شب را در خانهاش صرف شام و استراحت کنم و چون بخانهاش رفتیم پس از اندک مکالمات قبل از وقت معمول

--- صفحه ۲۲۱ ---

و معتاد صرف شام نمودیم و بمن گفت مقصود از دعوت شما این بود که امشب در محفل احباب برویم و باینجهت شام را زودتر صرف کردیم تا بخوابیم و راحت نمائیم و برای موقع رفتن مهیا شویم و دو ساعت قبل از طلوع فجر میرزا ببالینم آمده مرا بیدار کرد زیرا در آن ایام مجامع اینطائفه محض احتیاط از شرور ناس مقارن فجر و سحر منعقد میگشت که دیدگان فتنه بخواب و احباب ایمن از زجر و عذابشان بودند لهذا باتفاق میرزا بمحفل رفتیم و آنحکیم والا شأن در مجمع دوستان خدمت نموده بکمال خضوع

و ادب کفشای حصار را مرتب ساخت و همینکه شروع بتلاوت آثار ربّ اعلی شد سرشک اشک از دیدگانش جاری گشت و بالجمله حکیم مذکور سالی بعد از شهادت عظمی بخراسان رفت و در فتنه عمومیهء بایه سال ۱۲۶۸ در طهران نبود و گرنه او را نیز گرفته بقتل میرساندند سپس در ایام اشراق جمال ابهی از افق عراق که در بخش لاحق مینگاریم بیغداد شناخته از حاقین حول مرکز آثار گردید و علما ساکن عراق غایت عداوت و خصومت باو ابراز داشتند و عاقبت جمعی از اشرار را برانگیختند تا شبانه بمنزلش تاخته او را شهید نمودند .

و از شهدا سبعه بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم حاجی سید علی شیرازی خالوی حضرت نقطه اولی از تجار محترم بود و در بوشهر حجرهء تجارت داشت و همینکه والد حضرت وفات کرد حسب الوصیتش بکفالت خواهر و فرزند دلبندهش پرداخت و نسبت بحضرت از اوان صغر سن غایت محبت حاصل نمود و چون اظهار امر فرمودند جناب خال در مابین منتسبین آن بزرگوار و پس از حروف حی اختیار اول من آمن شد و بنصرت و حمایت قیام کرد و نزد حکمران شیراز ضمانت از آن مظلوم نموده خانه خویش را محل تابش

--- صفحه ۲۲۲ ---

انوار و اجتماع اصحاب بزرگوار قرار داد و مورد تعرض و جفای حاکم گردید و حینی که از شیراز بعزم زیارت حضرت عازم چهریق گشت محاسبات تجارت خود را با تجار تفریح کرده حجره تجارت را ترک

گفته با برادر اکبرش حاجی سید محمد و با دیگر اقربا و آشنایان مراسم وداع بعمل آورده بیزد رفت با برادر اصغرش حاجی میرزا حسنعلی نیز ملاقات و وداع کرده از طریق طهران باذربایجان شتافت و در سجن چهریق بدیدار حبیب شفیق دیده روشن ساخت و چون برای احدی اجازهء مکث در آنجا نبود و اقامت میسر نمیگشت عودت بطهران کرده در خانه محمد بیک چاپارچی واقعهء در قرب دروازهء شمیران منزل نمود و در دل آرزوی سفری دیگر بچهریق داشت و طولی نکشید که فتنه برای بایه برخاست و میرزا علیخان حاجب الدوله بامر میرزا تقیخان امیر نظام همت بدستگیریشان گماشت و در آنحال هر چند بعضی از دوستان جناب خال را تأکید بمهاجرت کردند نپذیرفته جواب گفت اگر شهادت برایم مقدّر باشد چرا بگریزم و بماند تا دستگیر گردید و چون از احوال و عظمت و مقامش نزد میرزا تقیخان وصف کردند با وی مواجه شده چنین گفت ایسید جلیل القدر صحیح النسب من راضی بقتل تو نیستم کلمهء از انکار عقیدت بایه بر زبان آر تا بوطن برگشته بتجارت و رخا در زندگانی و عیش و کامرانی باشی و سعی و اصرار بسیار نمود که خال تبرّی کرده مستخلص شود و نیز ملک التجار و جمعی از تجار دخالت نموده در استخلاصش کوشیدند ولی چنان از قوت ایمان و غلبهء عشق روحانی منقطع از این عالم بود که در جواب هر یک اقرار بعقیدت و ایمان و اظهار آرزوی شهادت در سبیل رحمن نموده شکر حق را همی بجای آورد لذا امیر نظام اشاره کرد تا ویرا بنوعی که در بخش سابق آوردیم بقربانگاه برده جام لبریز شهادت نوشاندند و حرمش اخت امّی حرم حضرت نقطه اولی بود و جوان

وحیدشان که میرزا جواد نام داشت برای ادای مراسم حج بمکه رفته وفات یافت و خبر وفات او جانفشانی والد و شهادت کبری متعاقباً در شیراز به بستگانشان رسیده تأثیر شدید نمود و نسلی از خال شهید بر جای نماند و در این مقام یکی از توقیعات فارسیه را که در سنین سجن برای ابلاغ امر بانخانواده صادر شده محض اشتمال بر مسائلی که موجب مزید اطلاع در امور مسطوره^{۶۶} این کتاب میگردد ثبت مینمائیم

و هی هذه بسم الله الامنع الاقدس از آنجائیکه همیشه صبح میدیدم تلاوت میفرمودید آمنت بسرّ آل محمد ص ع خواستم کشف غطای شود که عمل مطابق ذکر قولی شود از وقت نزول قرآن تا نوزده^{۶۶} سنه که عدد الله باشد ظاهر آل محمد که هر ۶۶ حول یک حرف بسم الله الرحمن الرحیم گذشت و چهار سنه مزید بر صورت جمیع کلمه بود که بزمان شیعه^{۶۶} خالص گذشت اعنی حاج سید کاظم صلوات الله علیه و سلامه و از این جهت بود که حروف بسم الله الرحمن الرحیم که کل قرآن در او است نزد او جمع شدند و ۱۹ روز باول ظهور سرّ مانده بملاّ اعلی واصل و اول سنه ۱۲۶۰ اول ظهور سرّ بوده و از این جهت بود نزول کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از عدد نفی اثبات سنه ۱۲۶۰ ختم میشود و بدء ظهور سرّ محمد و آل محمد صلوات الله ثم کل بهائیه میشود و چونکه ظهور سرّ ظهور الله است نه ظهور بشان نبوت و ولایت بل بظهور ربوبیت از آن جهت بود که ظاهر شد بظهور اننی انا الله لا اله الا انا در حین ظهور اول کسیکه باو بیعت کرد محمد بود چنانچه نص حدیث است بعد امیر المؤمنین ۴ بعد

ائمه عليهم السلام و این است سرّ آیه اذقال یوسف لایه یا ابت انی رایت احد عشر کوکباً و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین و بدانکه عدد یوسف ۱۵۶ عدد قیوم است و مراد قائم آل محمد علیه السلام است و اوست حی قیوم و ازین جهت بود در بدء ظهور سوره اسم خود را تفسیر کرده هر سوره را در

--- صفحه ۲۲۴ ---

آیه از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر اینکه اوست نقطه فرقان دریا بسمله که در حدیث است که کل قائم باو است و چهل آیه بدیعه قرار داده که اشاره باشد بعدد لی در آیه رایتهم لی ساجدین سوره ذوی القربی را خوانده که فضل ما از قبل بوده ولی از آنجائیکه ظهور ظهور نار الله بوده در قیامت که اعنی رکن لا آله الا الله که مقام بسم است و محمد رسول الله رکن هواست و علی و ائمه حجج الله رکن با است که متعلق باسم رحمن است و رکن تراب متعلق باسم رحیم است که بان خلق میشوند بر فطرت لا آله الا الله در رکن ثانی رزق داده میشوند و بثالث میمیرند و برابع زنده میشوند و اشخاصی که همیشه میخوانند رضیت بالله رباً هرگاه صادق بودند در قیامت داخل نار الله میشدند زیرا که در قرآن بود فبأی حدیث بعد الله و آیاته یومنون و همه مقرّب بودند که غیر الله قادر نیست آیه نازل فرماید که اگر این امری بود که از شأن بنده بود از یوم نزول قرآن تا سنه ۱۲۶۰ که هزار و دویست و هفتاد گذشت کسی آمده بود و آورده بود همین قدر که کسی آورد دلیل است که غیر از خداوند نیست بل از قبل اوست و دلیل واقع وجوده اثباته و دلیله آیاته و همین است معنی عرفتك بک در دعا و اعرفوا

اللّٰه باللّٰه در حدیث و معنی اللهم عرفنی نفسک الخ و ما شناسانیدیم مردم را نفس خود ولی کسی مشعر نشد و قدر ندانست و اول کسیکه رجعت بدنیا کرد رسول خدا بود و او است اوّل رسول قائم بعد امیر المومنین بود که رسالت طرف بوشهر را فرمود نزد شما و شناختید نظر بروز اول کنید که هفت سال غیر او ایمان برسول خدا نیاورد و نداشت و امروز چقدر مدعی ایمان هستند و لابد است معنی حدیث سیرجع الاسلام غربیا کما بدء فطوبی للغربا کذلک سائر اهل بیت رجوع کردند و خداوند بوعدهء خود وفا فرمود و نرید ان نمّن علیالذین استضعفوا الخ و دو مرتبه قائم که لسان اللّٰه است ائمه

--- صفحه ۲۲۵ ---

ایشانرا الحاصل قیامت صغری برپا شد و یوم مقداره خمسين الف سنه ظاهر شد و کلهی حشر و نشر شد و ظاهر شد قول اللّٰه و کلهی هالک انا وجهه و کل جزا داده شدند و اعمالشان را هباً منثوراً کردیم این است معنی آیه که اگر ما علی الارض ندا دهند نجات از فزع و آنچه در قیامت هست نمیابند چه مال و چه علم که ثمر ندارد این است معنی و لله المکر جمیعاً در لباس عبودیت ظاهر میشود بحجتی که دین ایشان برپاست و شاهد میگیرد هر نفسی را بر عملش فرق نار و نور عدد باب است هر کس داخل در نور است و الا در نار است امروز اهل جنت و نار را بهمین بشناسید .

دیگر از شهدا سبعة میرزا قربانعلی از اهل استرآباد (گرگان) و بارفروش (بابل) مازندران از مشایخ

سلسلهء نعمة اللّٰهیه بود و مریدان بسیار در مازندران و خراسان و کرمانشاه و همدان و مندلیج و طهران

داشت و بکمال بساطت زندگانی مینمود و از لباس به پیراهن و شلواری سفید اکتفا کرده دستاری خفیف بر سر و عبائی در برداشت و چون خواست بکربلا سفر کند جمع کثیر از مریدان تاب مفارقت نیاورده بمرافقتش رفتند و در طی طریق چون بمندلیج رسیدند شیخی منجذب گشته بملازمتش تا یعقوبیه همراه شتافت و از آنجا شیخ را امر بعودت وطن نمود و در ایامیکه حضرت باب اعظم اظهار امر فرمود و سفر حج را نیز انجام داد در کربلا بود و در طریق باز گشت بایران تصادف با جناب باب الالباب یافته اقبال و ایمان بامر بدیع آورد و در طهران با آقا سید یحیی وحید اکبر ملاقات نموده از افاضاتش بهرهء وافر برد و بھر دو ارادت کامله گرفت و چون حضرت ذکر الله را سواران دولتی بقریه کلین رساندند در آنجا بزیارت فائز گشت و موقعیکه هنگامه مازندران برخاست برای علت بیماری و ناتوانی نتوانست باصحاب پیوندد و با حسرت و افسوس ایام در طهران همی گذراند

--- صفحه ۲۲۶ ---

و بی پروا علی الملّا بتبلیغ دور و نزدیک پرداخت و در صدد بود که خود را بوحد ملحق ساخته قیام بر اعلای این امر نماید و در همانحال ناگهان دستگیر اعدا گشته ویرا نزد میرزا تقیخان امیرنظام بردند و جمعی کثیر از اعظم خصوصاً امرای توپخانه شفاعت نمودند و امیر بهیبت مهیبه گفت تبری از عقیدت جدیده کن تا آخر الحیات بکمال خوشی و کامرانی بسربری و او پرسید ای امیر از که تبری کنم گفت

از میرزا علیمحمد شیرازی و او بطور استعجاب و انکار پرسید که از علی تبری کنم یا از محمد و اظهار اشتیاق شهادت در سبیل الهی نمود لذا باشارهء امیر ویرا بیرون برده بشهادت رساندند .

دیگر حاجی ملا اسمعیل قمی مولد و منشأش فراهان عراق بود و تحصیلات ادبیه و علمیه و دینیهایش در آنحدود و خصوصاً در بلدهء قم حاصل شد و از آنجهت که سنین متمادیه در آنجا اقامت کرد بعنوان قمی معروف گشت و بالاخره به کربلا رفته نزد سید رشتی تلمذ نمود و از افاضل علمای متورع و متعبد شیخیه بشمار آمد و چون صیت و صوت حضرت باب اعظم بواسطه ملا علی بسطامی در کربلا مرتفع شد حاجی ملا اسمعیل از آن ندای متنبه و بیدار گردیده بعداً بشیراز رفت و در ایمان و اخلاص گوی سبقت از بسیاری از مقبلین بر بود و اوامر صادره را همه جا اطاعت نموده در غالب معارک و خطرهای حضور یافت چنانکه بخراسان شتافته در واقعات مشهد با اصحاب بود و در وقایع بدشت نیز حضور داشت و مصدر امور عظیمه گردید و بلقب سرّ الوجود مفتخر گشت و پس از بدشت و نیالا بطهران مراجعت نمود و در ایام ارتفاع نیران هنگامهء قلعهء طبرسی چون بیمار و بستری بود نتوانست بدانجا رفته بنصرت اصحاب پردازد و لذا بمدرسهء دار الشفا اقامت گزید و بی پروا با شوق و اخلاص کامل بدعوت و تبلیغ پرداخت و ویرا در تبیین و تفسیر آیات قرآنی و آثار

و اخبار ائمه هدی صدری منشرح و لسانی طلیق و بلیغ بود و پیوسته مجلدی از قرآن حاوی فهرست کشف الایات در بغل داشت و هر که را مستعد و صالح میدید ابلاغ امر بدیع کرده آیاتی در اوراق قرآن از روی فهرست مذکور نشان میداد و استدلال مینمود و بالاخره در فتنه سال ۱۲۶۶ دستگیر شده بنوعیکه در بخش سابق آوردیم شربت شهادت از دم خنجر بیداد چشید آوردهاند که در آغاز طلوع فتنه مذکوره بخانه میرزا شفیع که ابراز محبت و اطاعت مینمود اقامت داشت و میرزا شفیع باو خبر داد که بامر شاه پی جمعی از این طائفه تجسس میکنند و از آنجمله نام تو نیز هست و هر که گرفتار شود بشکنجه و سختی شدید کشته گردد و حاجی روزی دیگر

بحمام رفته محاسنش را خضاب نمود و در کنار خندق بتفرج مشغول گشت و در آنمحل اجتماع انام و خطر تمام در حالیکه بخوردن انار پرداخت عوانان او را شناخته بردند و گشتند .

دیگر حاجی محمد تقی کرمانی از تجار معتبر ساکن خراسان بود و در سال ۱۲۶۵ ه . ق عبورش بشیراز افتاده ملاقات و معاشرت با حاجی میرزا سید علی خال یافته بهدایتش اقبال بامر جدید نمود و پس از ایامی چند مفارقت دست داده کرمانی عازم زیارت مشاهد متبرکه عراق عرب گشت و خال قاصد سجن چهریق برای زیارت حضرت گردیده حین وداع وعده داد که چون بمحضر مبارک رسد اجازه حاصل نموده ویرا نیز بطلبد تا زیارت فائز شود و اگر اجازت ندهند بهر جا که قصد اقامت نماید ویرا کتباً اطلاع دهد ولی چون در سجن زیارت حضرت رسید بعلت شدائد و مشکلاتی که در پیش بود نه

امکان توقف برای خود دید و نه اجازت طلب حاجی کرمانی یافت و مأمور عودت طهران و اقامت آنجا

شد و در صدد بود که بعد از ایامی مجدداً بچهریق رفته زیارت آن بزرگوار برخوردار گردد

--- صفحه ۲۲۸ ---

لاجرم حاجی کرمانی را اخبار و احضار بطهران نمود و حاجی بطهران وارد شده با جناب خال و سائر

آحاد بایه افراداً و اجتماعاً آمیزش گرفته سرمست بادهء محبت و عرفان و ایمان گشت در آن اثنا فتنهء

سال ۱۲۶۶ هـ. ق برخاست و با خال و دیگر یاران بفیض شهادت رسیده در طریق آخرت همقدم گردید.

دیگر آقا سید حسین ترشیزی برای تکمیل تحصیلات علمیه اقامت عراق عرب داشت و بسال ۱۲۶۵

فراغت حاصل کرده از اعظم مجتهدین اجازه عمل اجتهاد و فتوی برای مقلدین گرفته عودت بایران

نمود و با حاجی محمد تقی کرمانی مذکور که از عراق عرب عازم عودت بایران و درک فیض ملاقات

حاج میر سید علی خال در طهران بود مصادف و همسفر شد و با حاجی کرمانی در طی منازل طریق

بیان و برهان در خصوص امر بدیع نمود و او مؤمن و موقن گردید و باهم وارد طهران شده با خال

اعظم و بایان ملاقات و اجتماع یافتند و چون واقعهء مذکوره رخ داد گرفتار چنگ گماشتگان شاهی

شده بشهادت رسید.

دیگر آقا سید مرتضی زنجانی از تجار معتبر و اخلاصمندان جناب حجت بنوع مذکور فیض شهادت

یافت .

دیگر آقا محمد حسین مراغه‌ء در طهران بواسطه حاجی ملا اسمعیل قمی سابق الوصف فائز بایمان

بدیع گشت و با او و بایان معاشرت داشت و در فتنه مذکورہ گرفتار شدہ جام لبریز شہادت بسر کشید .

و مشہد شہد! مذکورہ و غیرہم میدان معروف بنام تختہ پل در آنسین محل ذبح انعام و مطرح کثافات

و خار و جیفہ و مردار بود و داری در آنجا بر پا داشتہ محکومین بقتل و اعدام را در آنجا بر دار میزدند و

یا سر میبردند و یا دم توپ میگذاشتند و چند سالی بعد چون قرب عمارت ارک سلطنتی واقع شدہ

بفرمان ناصرالدین

شاه در آنجا

--- صفحه ۲۲۹ ---

بنائی نمودند و اطرافش را حجرات فوقانی و تحتانی بساختند کہ صنف بلور فروشان ظروف بلورین

بمعرض فروش نهادند و نیز حوضی در وسط بر جای قاپوق قدیم تعبیه کردند کہ آب از میانش فوران

میکرد و از آنوقت میدان مذکور بنام سبزہ میدان شہرت یافت و نیز خیابانی فیما بین میدان و ارک

دولتی طرح کردند کہ چون در جوار محل ذخیرہء حریبہ دولتی بودہ بنام خیابان جبہ خانہ معروف

گردید و مدفن شہد! سبعہء مذکور چنانکہ نیز در بخش سابق بیان کردیم در خارج از دروازہء معروف

دروازہء عبد العظیم قرار داشت و بعداً چون میدان بزرگ مشہور تأسیس گردید بجانب غربی مائل

بسمت جنوبی نشان شد و در این ایام بنوع تقریبی محل را توان

معلوم کرد .

دیگر از ابنیه ناصر الدین شاه که قبل از سال ۱۲۷۴ بنا کرد خیابان تخته پل جدید طهران است و دیگر عمارات میدان در تخته پل مشهور بسزه میدان که سالهای بسیار محل ذبح گاو و گوسفند و بخر و خار و جیفه مردار مقدر بود و گناهکاران واجب القتل را در آن محل بردار میزدند و مقتول میکردند و فی الواقع بسی ناشایسته و ناپسند بود که مبتدای دربار ارک خاص شاهنشاهی مطرح و ملعب الواط و مذبح حیوانات باشد حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که دار را بخارج شهر برپای دارند و این مکان را لائق سرائی دولتی تاجر نشین سازند و در اطراف آن حجرات فوقانی و تحتانی بپردازند و دکاکین آنرا بلور فروشان بلورینه آلات رنگین

نمایند و حوضه آب صاف در سزه میدان چون ... بیارایند و چنین کردند و اکنون محلی پاک و جایی با فضا است و درب تخته پل را شکوهی افزوده گوئی آئینه خانه ذلیخای مصری است که در هر دکه از بام تا شام عکس یوسف رویان هویدا است.

(روضة الصفا)

--- صفحه ۲۳۰ ---

و از امکنهء تاریخیه طهران مدرسهء میرزا صالح مذکور واقع در بازار معروف پامنار محل اقامت و تبلیغات جناب باب الباب در سال اول ظهور میباشد که نخستین مبشر و ناشر امر بدیع شده توقیعات صادرهء از

قلم حضرت باب اعظم را بمحمد شاه و حاجی میرزا آغاسی رساند و با جمعی از اعظام در خصوص این امر صحبت نمود چنانکه تفصیل آن احوال و کیفیت ارتباطش را بمحضر ابهی در بخش گذشته نگاشتیم و نیز خانه محمود خان نوری کلانتر شهر که محل توقیف جمعی از بابیه خصوصاً جناب قره العین شد دیگر محبس انبار سلطنتی مدخلش از طرفی شروع از درب ارک جنب خیابان جبه خانه شده منتهی بخانه و مسکن میرزا تقیخان امیر نظام میگشت و محل قید کند و اغلال سنگین و عذایهای گوناگون محبوسین بود و قسمت سیاه چال که خرابهء گرمابهء عتیقه بغایت مرطوب و متعفن و ظلمانی مملو از حشرات مودیه دیده میشد از دیگر اقسام محبس شدیدتر و مهلکتر شناخته میگشت و ناصرالدین شاه قسمتی از عمارت مسکونهء میرزا تقیخان را پس از اعدامش تکیهء دولتی بنا نمود و حجرات فوقانیه و تحتانیه ترتیب کرد و ستونهای بلند ساخته قوسهای متقاطع ضخیم از آهن بر فوق آنها نصب نموده پوششی بر فراز آن بشکل سقفی استوار داشتند و در عشر اول محرم همه ساله روضه خوانی و شبیه گردانی میکردند و انبار مذکور بتکیه منتهی میگشت و بسا نفوس رفیع المنزله از طبقات علمای و ادبا و تجار و متصدیان امور دولتی و غیرهم شبها و روزهای مدید بجرم ایمان باین امر در انبار مذکور بسر بردند و ستم و عقاب گوناگون تحمل کردند و عدهء کثیر در آنجا تحت عذاب شدید جان سپردند و اقل قلیلی بوسائل متنوعه مستخلص گشتند و اکنون درین سنین تعمیرات و تغییرات جدیده انبار و محل سبزه میدان نیز تغییر کلی یافت بنوعیکه محل آثار استبدادیه سابق را بتقریب در نظر توان گرفت و ما در بخش

سابق مدفن دو تن شهید اول در ایران حاجی اسد الله فرهادی در مقبره ابن بابویه و شیخ صالح کریمی در مقبره امامزاده زید را بیان نمودیم و بالاخره طهران مدتی محل استقرار جسد مطهر مشبک حضرت نقطه اولی گردید و بیان واقعه را نبیل زرنندی چنین نوشت که چون حاجی سلیمانخان بتبریز رفت و اجساد مقطعه را از خندق ربود بجائی دیگر برده مکتوم نمود و تفصیل ماقوع را بمحضر جمال اقدس ابهی در طهران معروض داشت جناب آقا میرزا موسی (کلیم) حسب امر مبارک یکنفر را مخصوص اینکار روانه تبریز ساخت و بسلیمانخان امر شد بطبق دستوری که آقا میرزا موسی برسول مذکور دهد اجساد مطهره را بامانت تسلیم وی داده باتفاق یک نفر امین دیگر بطهران ارسال دارد زیرا که حضرت نقطه اولی چون در تحت حکم غلامان دولتی بعزم آذربایجان از حوالی ری میگذشتند همینکه گنبد شاهزاده عبدالعظیم مرئی گشت صورت زیارت غرائی در حق امامزاده مذکور صادر نموده بمیرزا سلیمانقلی خطیب دادند تا با جمعی از احباب ببقعه رفته تلاوت کنند و در اواخر زیارت این مضمون مرقوم بود ایکاش هیکل مرا پس از صعودم بافق ابهی در ارض ری جوار حبیب برسانند (عین عبارت مبارکه در اواخر زیارت مذکوره چنین است فالیک اشکو ممن حال بینی و بین زیارتک و الورود

علی بساط عزتک

شنیده شد در موقعی که جسد حاجی اسد الله فرهادی شهید را از زندان طهران بیرون آورده و دوستان و آشنایان قزوین بسوی بقعه عبدالعظیم میبردند ملا محمد بن ملاتقی برغانی مقتول آگاه شده ممانعت کرد و عاقبت در جوار بقعه بی بی زبیده دفن نمودند.

(سمندر)

مضمون مقاله آقا محمد مصطفی بغدادی چنین است شیخ صالح کریمی در میدان که وسط طهران واقع است شهید گشت و ما دو روز قبل از شهادتش از طهران خارج شده بغداد برگشتیم.

--- صفحه ۲۳۲ ---

فو الذی روحی بیدیه لو ملکنی الله ما علی الارض کلها لرضیت بان اعطی و ادخل حرمک لانه قطعة من روضات الجنان و یجری فی حکمها حکم وادی المقدس فی البقعة المبارکة ممن نظر بالبیان الی حکم البیان ولكن الله شاهد علیّ بانیّ علی منتهی جهدی رغبت فیک و ما استطعت الخ) و باینجهت امر ابهی صدور یافت که جسد مبارک را در آنحوالی بخاک سپارند و من در موقعی که مأمورین بطهران وارد شدند حاضر بوده ملتفت شدم که چون با آقا میرزا احمد کاتب (ملا عبدالکریم قزوینی) بنحوی تکلم کرد رنگ چهرهء وی از شدت حزن تغییر نمود ولی من هرگز اسرار مهمه را از آقا میرزا احمد استفسار نمیکردم و او خود آنچه را صلاح میدانست بیان مینمود و آنروز برفی از ایام زمستان بود و میرزا احمد فی الحال مکتوبی بمن داد که بجناب کلیم داده جواب بگیرم پس بسرعت رفته مکتوب را داده جواب

بردم و لساناً هم فرمودند که آقا میرزا احمد در وقت غروب آفتاب در باب کاروانسرا منتظر من باشد و میرزا احمد بمن گفت که امشب در حجره بحال خود بوده منتظر من مباش و فردا هنگام صبح خواهم آمد و من شب را پایان رساندم تا میرزا احمد بوقت صبح در حالیکه آثار حزن در سیمایش نمایان بود بیامد و برایم چنین حکایت نمود که مسافر جدید الورد روز گذشته چندی قبل حسب امر اقدس ابی برای حمل جسد اطهر اعلی بطهران بارض تا رفت و دیروز با جسد مبارک وارد بقعه امامزاده حسن شد و فی الحال نزد من آمده خبر داد و من بجناب کلیم اطلاع دادم و دیشب باتفاق رفتیم و مسافر مذکور و رفیقش را روانه دروازه قزوین نمودیم که در کاروانسرای خارج شهر منزل گرفتند و ما امانت مطهر را بجائیکه بایستی برسانیم حمل و نقل نمودیم و نوعی ترتیب دادیم که احدی را از آن اطلاعی نیست و پی نخواهند برد جز آنکه باتفاق جناب کلیم رفته نشان دهیم و پس از آن برای احدی جائز نیست

--- صفحه ۲۳۳ ---

تا وقتی که حق آنرا ظاهر فرماید و میرزا یحیی در آنوقت مقیم تا کر نور بود و از جریان امور مذکوره خبر نداشت و گمان برد که امانت مطهره در چشمه علی مستور و مخزون است انتهی و تفصیل اوضاع نقاط متعدده و کیفیت نقلهای پی در پی جسد اعلی را که برای احتیاط از اطلاع اعدا صورت بست و نیز اماکن مربوطه بواقعاتی که بعد از شهادت کبری واقع شد چون متعلق بدوره بعد میباشد در بخش ششم میاوریم و از جمله محال قریبه طهران که در آن واقعات تاریخیه روی داد قریه کناره گرد و کلین

است که مدت اقامت حضرت و واقعات آن ایام را در طی بخش متقدم آوردیم و از مضافات طهران
اشتهارد بشهرت نام شیخ ابوتراب مشهور گردید و او تحصیلات علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه را در بلاد ایران
خصوصاً در خراسان تمام کرد و بالاخره در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی معارف حقیقه الهیه را
تکمیل نمود و در آنجا اقامت جسته با کمال قناعت و عفاف معاش نموده شب و روز بصوم و صلوة و
طاعات و عبادات اشتغال ورزیده بتصفیه باطن و ترقیات روحیه و غور در علوم الهیه و تبیین حقایق
پرداخت آورده اند که اوقات فراغت را در تألیف و تصنیف صرف نمود و کتابخانه کاملی داشت که
یکقسمت از آنرا در اسفار بعیده با خود میبرد و بالجمله از اعظام علمای فقه و کلام و حکمت و از خواص
اصحاب سید رشتی شد و سالها در مشهد و خراسان زیسته خواهر ملا حسین بشرویه را بحالاهء نکاح
گرفت ولی غالباً بنوع مذکور در کربلا اقامت یافت و بوسطهء ملامعلی بسطامی بمفخرت عرفان و ایمان
بدیع فائز گردید و گرچه در اوائل ملاحظه و احتیاط کرد ولی اندک اندک آتش عشق چنان در قلبش
شعله برافروخت که تمامت سبحات و شئون عرضیات را بسوخت و عنان اختیار از دستش بر بود بدرجه
نیکه هرگاه آیات و مناجات حضرت را تلاوت مینمودند قطرات اشک از دیدگانش جاری شده از
محاسنش میریخت

و علی ملاّ الاشهاد بتبلیغ و نشر امر پرداخت و بعد از مراجعت از کربلا بایران پیوسته باستفاضه از انوار اقدس ابهی فائز گردید و در بدشت و مازندران چنانکه در بخش سابق ذکر نمودیم ملازمت موکب مبارک و مأموریت‌های مهمه یافت و بعد از واقعهء قلعهء طبرسی و شهادت جمعی کثیر از متقدمین مؤمنین بکربلا برگشته ساکن گردید و در جوار صحن عباسی بشغل تعلیم اطفال اشتغال گرفت و ما تتمهء احوالش را در بخش ششم میاوریم .

عراق عرب ارض العین چنانچه بنوع تفصیل نگاشتیم و مبین و روشن داشتیم در ایام حاجی سید کاظم محل اجتماع و توجه علما و برگزیدگان شیخیهء کربلا بود و چنین عقیده داشتند که ظهور مواعید مأثوره بزمانی نزدیک در آنحدود واقع گردد و بساط مخالفین و عاملین بظن و اجتهاد در هم پیچیده شود و بعد از وفات سید آنانکه بشیراز رفته ایمان بحضرت باب آوردند هر چند غالباً ایرانی الاصل بودند ولی سکونت در عراق داشته از آنجا رهسپار خدمت حضرت شده مراجعت کرده

اشتهاردش مشرق و آن آفتاب میدرخشیدی همی خلف سحاب

عالمی مانند او نامد بدهر روشنی بخشید بر هامون و شهر

معتکف بودی بارض نینوا داشتی از عشق حق چون نی نوا

از حروف حی ربّ اعتلا بود و مرآت فیوضات بها

در ره حق جورها دید از خسان دم بدم افزود بر صبر گران

در بدشت او همره شمس جهان بود و شد نامش لسان الله بیان

هر که سائل میشد از ربّ ودود بر لسان الله محول می نمود

همسفر بد با شهنشاه بها حرمت وی داشتی آنمقتدا

مثنوی ذبیح کاشانی

--- صفحه ۲۳۵ ---

نشر امر نمودند و لذا امر بدیع با اینکه در ایران پدید آمد کمال ارتباط بکربلا داشت در ایامیکه حضرت برای زیارت بقاع متبرکه ائمه متوقف در کربلا بودند جمعی از سکنه زیارت رسیده منجذب گشتند و بعداً چون عدهء از حروف حیّ و متقدمین اصحاب عودت بکربلا و ذهاب و ایاب نموده بساط تبلیغ گسترده گروهی از اعراب و ایرانیان در کربلا و بغداد و کاظمین و غیرهما بمفخرت ایمان رسیدند و هنگامی که حضرت عازم حج شدند بشارت ظهور در مکه و ورود بکربلا و تحقق مواعید داده امر باجتماع در آنجا نمودند چنانکه در برخی از توقیعات مبارکه چنین مسطور است و انّ فی هذا الشهر قد قضی ما وعد ربک کل صغیر و کبیر و انه سیظهر علی

الارض المقدسة علی کلمة التی ینفطر عنها ما فی السموات و ما فی الارض فاصطبر الی قوله و انّ القائم بالحق قائم بالقسط ینظر من مکه الی قوله ان انصر قائم الذی انت تریده مع الذین یریدونه من کل طرف بعید و لا تفسدن فی الارض فانّ علی ظهر ارض الکوفة ینظر امر بدیع الی آخر البیانات و بدین موجب

جمعی از مؤمنین و محبین در کربلا مجتمع شدند و در عراق صوت و صیت این امر منتشر گشت و بدوستی یا دشمنی اقوالی ما بین مردم اشتهار یافت و شیخ محمد حسن نجفی و جماعت مجتهدین از طرفی و ملا حسن گوهر و میرزا محیط و سید علی کرمانی و دیگر اکابر و اصغر شیخیه از جانبی دیگر با ملا علی بسطامی و قره‌العین و غیرهما معارضت نمودند و آندو را حاکم کربلا بامر والی بغداد توقیف و تبعید کرد و بلیات و تعرضات خارجیہ و اختلافات و افتتانات داخلیہ حادث گردید و در آن ایام پادشاه عثمانی سلطان عبدالمجید خان و والی بغداد نجیب پاشا بود و توقیعی را که از قلم حضرت در بوشهر برای سلطان و والی صادر شد در بخش سابق ثبت نمودیم و شرح واقعات مذکورہ در بخش گذشته و ہم درین بخش ضمن بیان احوال جنابان ملاعلی و قره‌العین و غیرهما مسطور است .

--- صفحه ۲۳۶ ---

و از اشهر مجتهدین ایرانی در عراق شیخ محمد حسن نجفی المسکن و المدفن فقیه اعلم و رئیس اعظم فرقه امامیه در عصر خود بود و تحصیلات عمدہاش در فقه نزد شیخ جعفر عرب شده از او اجازہء اجتهاد و افتا یافت و پس از فوت آقا سید ابراہیم شہیر قزوینی در کربلا مسند مستقل فقاہت باو تعلق یافت و در نجف مرکز عظیم تدریس و مرجعیت اجتهاد تاسیس نموده قریب ہزار تن از فقہا و طلاب بمحضر درسش حاضر میشدند و کتابخانہ عظیم با تجمل و ثروت کثیرہ بیندوخت مشربش فقاہت صرفہ بود و نسبت بعلوم عقلیہ و حکما و متکلمین و امثالہم غایت انکار و عناد بنمود و حتی تحصیل علم اصول الفقه را کہ

متأخرین از مجتهدین بمسائل عقلیه آمیختند محرّم شمرد و این عبارت از او مشهور است که مکرراً میگفت واللّه ما بعث محمد بن عبد اللّه ائلاً لابطال الحکمة و شیخ احسائی و سید رشتی را تکفیر کرد و نوبتی در ایام افادت سید چون علماً شیخیه صورت زیارت مشهوره حضرت علیّ امیر المؤمنین را بر مشهد مقدسش بیاویختند که این فقره در آن مسطور است السلام علیک یا منزل المنّ و السلوی فرمان داد تا آنجمله را از صورت زیارت حک و محو کردند و سید رشتی خبر یافت و با اصحابش گاه و بیگاه همی ویرا نکوهش کردند و ملامت نمودند که چگونه در آثار مرویه و کلمات وارده از ائمه هدی حسب رأی و اجتهاد خود محو و اثبات مینماید چندانکه ناچار شده باصحاب خود امر نمود فقره مذکوره را در جایش نوشتند و از تألیفات مشهورهاش کتاب جواهر الکلام فی شرح کتاب شرایع الاسلام است که در فقه استدلالی اسلامی بطریق امامی از طهارت تادیات در بیست و پنج مجلد نوشت و شهرت بلیغه حاصل کرد و بان افتخار و مباهات یافت آوردهاند که نوبتی از نجف بکربلا برای ادای زیارت مخصوصه رفت و در آنجا با ملا آقای دربندی از مجتهدین مشهور ملاقات و مصاحبه نمود و در اثنا مکالمه

متفاخراً بدو گفت من کتاب

جواهر الکلام را در غایت تمامیت

--- صفحه ۲۳۷ ---

و استحکام نوشته ام و ملا آقا بی تأمل چنین گفت امثال این جواهر در خزائن ما بسیار است (خزائن نام کتابی است که ملا آقا در فقه نوشت) و سه مجلد از مجلدات جواهر الکلام در بیان عبادات است و شیخ خود حال کثرت و طول عبادت نداشت و در صلوات فقط فرائض را بغایت سرعت و خفت ادا میکرد و همینکه سر از سجدهء اخیره برمیداشت بیدرنگ سبحة را بدست گرفته دانهها را گردانده در فکر امور ریاستیه و مسائل فقهیه و غیرها فرو میرفت چنانچه لعب بسبحة بنظر میامد و از حالت حضور قلب و تضرع و تبتل بی بهره ماند و نیز در دادن اجازهء اجتهاد بطالبین چندان مسهله کرد که بسیاری از اشخاص بیعلم از او اجازه گرفته در بلاد متعددهء ایران مسند افتا گسترده ریاست دینیه یافته حکمروا شدند و حکایتی در این خصوص میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف کتاب قصص العلماء یکی از مجتهدین و تلامذهء او نگاشت که خلاصهء چنین است حاجی شیخ مهدی کجوری از تلامذهء آقا سید ابراهیم قزوینی مجتهد شهیر ساکن کربلا از استاد خود اجازهء اجتهاد گرفت و در شیراز رحل اقامت انداخته خواست مسند افادت بگسترده ولی شیرازیان بشیخ محمد حسن اعتقاد داشتند و ملای قلیل العلم دست نشاندهء ویرا بموجب تکرر مراسله و مساعدتش بملائی و ریاست دینیهء بلد برگزیدند لا سیما چون حاجی شیخ کجوری کتاب اشارات حاجی محمد ابراهیم کلباسی را تدریس کرد و جواهر الکلام شیخ را بمعرض تدریس و مباحثه نیاورد بیشتر مورد بی اعتنائیش واقع گشته از نفوذ بین اهالی شیراز محروم ماند

و ناچار از استاد مذکور توقع و خواهش اخذ توصیه و اجازه از شیخ در حق خود نمود و آقا سید ابراهیم

با همه

رفعت مقام علمیش خواهش حاجی کجوری را بوی اظهار کرد و او نپذیرفته بعذری شرعی بهانه جسته

چنین گفت که شما یک شاهد برای شیخ کجوری هستید و شاهدی

--- صفحه ۲۳۸ ---

دیگر هم لازم است که شهادت بر استجماع شرائط اجتهاد در حق وی دهد تا اجازه و توصیه صادر نمایم

و آقا سید ابراهیم سکوت اختیار کرده از اظهار و استدعای خویش پشیمان گردید و چندی از این واقعه

گذشت و یکی از شیرازیان اختیار خانه را که در جوار خانه متعلق بشیخ محمد حسن در کربلا داشت

بحاجی شیخ مهدی وا گذاشت و او باستاد خود تفویض نمود و شیخ محمد حسن از آن معامله خبر یافت

و بکربلا رفته از سید خواهش کرده خانه را خرید و ضمیمه خانه خود نموده وسعت داد و بیدرتنگ

اجازه و توصیه مؤکدی در حق حاجی شیخ کجوری نوشته بشیراز فرستاد و شاهد دوم ضرورت حاصل

نکرد و مؤلف قصص العلما در باب عمل مذکور چنین نوشت ما مأموریم افعال مسلم را حمل بر صحت

نمائیم و ما شرح اعمال سوء شیخ را در باب این امر و نسبت بثنائی من آمن در بخش سابق آوردیم و او

سال ۱۲۶۸ در سن قریب بهفتاد در نجف در گذشت و ذکر نام و سوء انجامش در آثار الهیه مسطور

است منها قوله الاقدس الابهی و اذکروا الشیخ الذی سمی بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلما فی

عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الى الله من ينقى القمح و الشعير و كان يكتب على زعمه احكام الله في الليل و النهار و لما اتى المختار ما نفعه حرف منها لو نفعه لم يعرض عن وجه به انارت وجوه المقرين . و از اشهر بايان ساكن عراق حاجى سيد جواد طباطبائى كربلايى نواده آقا سيد مهدى بحر العلوم و بيست و چهارمين اخلاف سید الساجدين ولادت و نشو و نمايش در كربلا واقع گرديد و در عنفوان جوانى بخدمت شيخ احسائى رسيد و دورهء تحصيلات علوم ادبيه و دينيه را نزد علمای اقارب و غيرهم پايان برد و بالاخره تلمذ نزد سيد رشتى اختيار نمود و نيز چند بار بايران سفر کرده محضر تدریس بسياری از علما و مجتهدین را كاملاً دید و آزموده بوطن برگشت آنگاه سفری بهند نموده با علما و دانشمندان معاشرت

--- صفحه ۲۳۹ ---

و مصاحبت جست و از افكار و عقايد متنوعه عميقاً مطلع گرديد و مدتی در بمبئی زیست و دو سفر حج رفته چندی در مکه اقامت کرد و در مسجد الحرام حوزهء درس فراهم داشته جمعی از محضرش استفاده نمودند و باجمله حاجی سید جواد عالمی جلیل القدر و رحیب الصدر جامع علوم عقلیه و نقلیه و مطلع از عقاید و مشارب متنوعه و اصل مقامات عالیهء باطینه شد و با اعظم علما و ارکان ایران و عراق معاشرت

حاجی سید جواد فرمود چون مرحوم ملا علی بسطامی بسال ۱۲۶۰ هجری از شیراز بکربلا برگشت و بشارت بظهور باب بدون تعیین اسم داد و از اینرو هیجان و ولوله در اهالی افتاد در آنحال روزی جناب ملا علی را بییت خود دعوت نمودم و تنها بر بام بیت ما که در جوار تربت مبارکهء حسینییه است نشستیم و از هر طرف در این حادثهء بدیعه صحبت داشتیم باوجود سابقهء معرفت و استحکام روابط محبت هرچه خواستم از بیانات مستفاد دارم که باب کیست ممکن نشد و از ذکر اسم ایا فرمود اخیراً عرصه برمن تنگ شد با مزاحی بجد آمیخته دو بازوی جناب ملاعلی را گرفتم و بقوت او را بدیوار کوبیدم و بمطایبه و تضرع گفتم تو را میکشم جناب ملا علی آخر نمیفرمائی که این حضرت کیست تکلیف ما چیست جناب ملا علی با صوتی دقیق فرمود جناب سید جواد نهی است تو از اهل علمی از ذکر اسم نهی فرموده اند ما هر دو در اینحال که ناگاه در اثنا کلام بر لسان ملاعلی جاری شد که آن حضرت یعنی باب فرمودند از مراسلات من در کربلا نزد هر کس هست بشیراز بفرستید از شنیدن این کلام با آنکه بغایت دور مینمود خیال آنحضرت کالبرق الخاطف به خاطر گذشت با خود گفتم از کجا که آنحضرت نباشد فوراً از بام بیائین دویدم و مراسلاتی را که از آنحضرت در محفظه داشتم گرفتم و بیام بر آمدم چون چشم ملاعلی بمهر مبارک افتاد گریه بر او غالب شد و مرا گریه نیز فرا گرفت هر

--- صفحه ۲۴۰ ---

و مصاحبت گرفت و همه از وی کمال تکریم و تجلیل نمودند و با اخلاق شیرین و کلمات دلنشین و افکار موافق و احوال مرافق با احزاب و فرق ملأئم و مؤانس گشت و چنانچه در بخش گذشته آوردیم در سفر بشیراز از جهت سابقهء موادّت و مراودت که با حاجی سید محمد خال اکبر حضرت باب اعظم داشت بخانهاش ورود نموده ویرا در صغر سن زیارت کرده از شئون و اطوار بدیعهاش منجذب گشت و نیز در

دو میگریستیم و جناب ملاعلی متصل در عین بکا میفرمود جناب آقا سید جواد من اسم مبارک را بشما نگفتم ذکر اسم مبارک نهی است البته اسم حضرت را نزد احدی اظهار ندارید .

و حاجی سید جواد میفرمود مرا داعیهء شوق آنحضرت دامن گیر شد و با آنکه آنحضرت صریحاً جمیع احبای را از توجه بشیراز نهی فرموده بودند روز بروز دواعی تشرف بلقا ازدیاد می یافت تا بحدی که دیگر صبر نتوانستم و بر مسافرت بشیراز عزیمت نمودم و بر وفق مسلک فقها برای اینکه مخالفت امر من له الامر ننموده باشم حیلتی شرعی یافتیم و آن این بود که نیت عظیمت بشیراز را بنیت مسافرت بوشهر تبدیل کردم باین قصد که ببوشهر سفر کنم و از بوشهر عریضه بحضور حضرت معروض دارم و طلب اذن نمایم غالباً در این صورت از اذن محروم نگردم و باین موجب عزیمت بوشهر نمودم و باحیا و بنی اعمام و اهل بیت از قصد مسافرت بوشهر اطلاع دادم و در صدد تهیهء سفر بر آمدم تا آنکه کارها درست شد و روز مسافرت و وداع با اقارب و دوستان فرا رسید مرحوم حاجی سید جواد می فرمود که از جمله آیاتی که در این ایام وقوع یافت این آیت غریبه بود که مردی هندی از اهل تجرد و عبادت در مسجدی از مساجد تربت حسینیة نزدیک بیت ما سکونت داشت و او را بزبان هندی صائن میخواندند و جمعی از اهل علم باو ارادت داشتند

--- صفحه ۲۴۱ ---

بوشهر مدت شش ماه توقف داشت در دارالتجارهء حضرت زیست و از تعمق در

اقوال و احوالش واله و حیران بود و جذب قوهء مغناطیسیه محبتش را در قلب خویش

پیوسته مشاهده نمود لذا در هنگامیکه ملا علی بسطامی در کربلا با علما و فضالاً

مناظره و محاجه و تبلیغ امر بدیع کرد حاجی سید جواد مطالب این امر را بواسطه

او شنیده مقبل و منجذب گردید و عازم زیارت شده تهیه لوازم سفر نمود تا موقعی

و از صحبتش بهره یاب میگشتند و بعضی هم باو نسبتها میدادند یکی میگفت دارای علم غیبی است دیگری میگفت دارای اکسیر است و او حالاتی متفاوت داشت گاهی در حال صحو و شگفتگی بود و با هر که زیارتش میرفت تکلم مینمود و وقتی در حال مراقبه و تفکر بود و با احدی گفتگو نمیکرد من نیز یکی از کسانی بودم که باوی معرفت داشتم و گاهی از صحبتش بهره مند میگشتم و بالجمله چون یوم رحلت و مسافرت رسید اقارب و دوستان برای وداع مجتمع شده بودند معذرت خواستم که قلبانی صرف نموده تا من با صائن وداع کرده مراجعت نمایم باری چون بمسجد در آمدم صائن در حال مراقبه بود چاره ندیدم جز آنکه قلم گرفته بر رقعہء نوشتم جناب صائن من عزیمت بوشهر نمودهام و اینک مسافرم متوقعم از دعا مرا فراموش ننمائید و رقعہ را نزد او نهادم صائن رقعہ را برداشت و در آن نظر نمود و باشارت قلم طلبید قلمدانرا نزد او گذاشتم شروع نمود در ظهر ورقه چیزی نوشتن و در اثنا گاهی بمن نظر مینمود و اشک از چشمانش میریخت چون از تحریر فارغ شد رقعہ را نزد من انداخت و بمراقبه فرو رفت من رقعہ را برداشتم دیدم رقمی چند از ارقام عددیه در دو سطر متوازی نوشته و هر سطر را عدد حاصل موافق رقم نهاده هر قدر در آن نظر کردم چیزی نفهمیدم افکار مرا پریشان و مشوش کرد زیرا سفری خطیر و مخیف در پیش بود و گمان میرفت که شاید در این سفر

که حضرت از سفر حج مراجعت بشیراز کرد بدانسو شتافت و بفیض درک لقا و استماع مطالب آن بزرگوار و ملاقات برخی از اصحاب کبار فائز گردید و در آن ایام بود که آقا سید یحیی دارابی بشیراز وارد شد و بدلالت و رهنمائیش زیارت حضرت رسیده مشاهده انوار نمود چه او را غایت محرمیت و خصوصیت نزد آن بزرگوار حاصل بود نبیل زرنندی نوشت در توقیعی که برای آندو سید

خطری مترقب باشد و از آن نهی فرماید وقت تنگ بود و فرصت نظر معدوم مکاری مستعجل و مردم عزیز برای وداع منتظر چاره نیافتیم جز آنکه بتربت حسینیه متوسل گردم و لذا بیام خانه برآمدم و روی بقبله دست بدعا بلند نمودم و عرض کردم الهی تو میدانی که من در این سفر جز رضای تو نخواهم و مقصدی از خود ندارم و این شخص صائن را عبدی از عباد صالح تو میدانم و باین جهت باو محبت دارم نه در فکر اکسیر او هستم و نه در اندیشه جفر او تو را بمظلومیت صاحب این قبه حسین بن علی علیهما السلام عقده این خط را بر من بگشای و مرا بر فهم آن توانا فرما خلاصة القول در حینی که آنورق در دست بود و من بتضرع و ابتهاج مشغول در آن مجدداً نظر کردم دیدم عین همین مطلب را نوشته است که من برای آن قصد مسافرت دارم زیرا ملاحظه شد که در سطر اول آندو سطر اعدادی رقم نموده که بحساب جمل مهدی موجود میشود و در سطر ثانی نیز اعدادی که علی محمد ربّ از آن بیرون میاید و صورت سطر اول ۱۰۴۵۴۰ _ ۴۶۳۶۴۰ و سطر ثانی ۴۴۰۸۴۰۱۰۳۰۷۰ و ۲۲۰۰ و چون این اعداد بحروف نقل یابد بر این نهج ظاهر میشود مهدی علی محمد موجود ربّ و چون این صورت مکشوف شد از غایت شوق از بام بزیر آمدم و بجانب مسجد دویدم چون بمسجد در آمدم صائن نیز از حال مراقبه بیرون آمده بود سلام کردم و عرض نمودم جناب صائن من نیز برای همینکه نوشته اید عزم مسافرت دارم

عالیقدر از قلم اعلی صادر این جمله مسطور است در ایمان هر مؤمنی بدا ممکن ولی در ایمان وحید اکبر و سید جواد کربلائی انور بدا را راهی نیست و بالجمله حاجی سید جواد چندان در شیراز مانده بصحابت و استفاضه از حضرت ذکر الله الاعظم سرافراز بود که فتنه برانگیخت و منجر بحبس آن

بزرگوار گشت و اصحاب

صائن تبسم نموده و بلهجه هندی فرمود بلی شیراج میروم معلوم میشود شیراز را اهل هند شیراج تلفظ مینمایند زیرا مخرج حرف ز ندارند و بالجمله مرحوم حاجی سید جواد میفرمود مشاهده اینحال نه چندان سبب سرور و حبور شد که بتوان وصف نمود زیرا من فی المثل بعیال خود ذکر شیراز ننموده بودم تا چه رسد بصائن همه گمان مینمودند که من باز قصد حج نمودهام زیرا در سفر سابق که بحج مسافرت کردم از طریق بوشهر بود و شش ماه اقامت من در بوشهر امتداد یافت و جناب حاجی سید جواد ببوشهر وارد شدند و بر خطه مرسومه از بوشهر بشیراز نزول نمودند میفرمود در شیراز نظر بمنع والی از اجتماع بخدمت حضرت حاجی

سید علی شهید مقرر فرمودند که نفوس قلیله از معتمدین احبا شیها در بیت حضرت خال حاضر شوند و نقطه اولی جل ذکره از دریچه که فیما بین بیت حضرت خال و بیت مبارک بود تشریف میاوردند باری بدین نهج مدتی هر شب بحضور مبارک مشرف میشدیم و پس از صرف شام که بقانون ایرانیان تقریباً سه چهار ساعت از اول شب گذشته شام تناول مینمود

حضرت اعلیٰ بییت خود مراجعت میفرمودند و احبا بعضی در بیت خال و بعضی که ممکنشان بود بمنزل خود مراجعت نموده استراحت میکردند تا اینکه جناب آقا سید یحیی دارای رحمة الله علیه بشیراز وارد شدند و ایشان نیز برین نهج بحضور مبارک در بیت حضرت خال شهید مشرف میگشتند یعنی آن ایام نظر بتعرض حکومت جمیع احبا بحکمت ملاقات مینمودند

میرزا ابوالفضل گلپایگانی

--- صفحه ۲۴۴ ---

متفرق بدیار اخری شدند و همینکه آنمظلوم مهاجرت باصفهان فرمود سید بکر بلا عودت کرده اقامت نموده پیوسته در خطابات و توقیعات صادره از قلم اعلیٰ مورد عنایات و مفتخر بارتباطات مخصوصه گردیده مراسله دوام یافت و با او برخی از توقیعات بٹ شکوی فرموده اسرار و تأثرات خاطر اظهار نمودند چنانکه این خطاب مسطور است ان یا مرآت جودی لاشکون الیک عن کل المرایا لانهم بالوانهم الیٰ لینظرون و در هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و ما تتمهء احوالش را در بخش ششم میاوریم .

دیگر شیخ سلطان کربلائی آیا و و اسلافش از علما و مشایخ کربلا و خود از تلامذهء جانفشان سید رشتی بود و بواسطهء ملا علی بسطامی مطلع و منجذب بظهور حضرت باب گردید و هنگامی که حضرت از سفر حج عودت بشیراز نمودند چنانچه نوشتیم با آقا شیخ حسن زنوزی مذکور وسائل برانگیخته تهیهء

زاد و راحله دیده خود را بشیراز رساند و از شدت مشقت سفر حین ورود مریض شد و با وجود غلیان شوق توانائی رفتن بخانهء خال و تشریف بمحضر مبارک نیافت و حضرت خود هنگام شبی نزد وی رفته قلب مکسور و بدن رنجورش را بابر از عنایات و ملامفات شفا بخشیدند و چون ایام تضییقات حاصله از قبل حکمران بود او را مأمور عودت

بعراق فرمودند و مصاریف زاد و راحله کرم نمودند لاجرم شیخ مراجعت بکربلا کرد و نبیل زرندی کیفیت تشریف را بمحضر مولی الانام در آن ایام پر آلام چنین نوشت که در شب مذکور حضرت باب اعظم برای مراعات احتیاط دستور دادند که چراغ حجرهء شیخ را قبلاً خاموش کردند و در تاریکی شب غلام فانوس را بمسافتی دور گذراند تا احدی مطلع از احوال نگردد آنگاه بحجرهء شیخ در آمدند و او

را

--- صفحه ۲۴۵ ---

نوازش فرمودند و بالجمله شیخ سلطان در کربلا بود و با اصحاب در نشر و ترویج امر بدیع شرکت نمود و نسبت بقرةالعین اخلاص و ارادت وفیره یافته نزدش تلمذ و استفاده کرد و در موکبش از عراق بایران آمد و حسب امرش از همدان بوطن برگشت و هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و سالهای بعد حیات داشت و ذکری از مال احوالش در بخش هشتم میاوریم .

و از آثار باقیهء شیخ سلطان مکتوبی مفصل که در حدود سال ۱۲۶۳ از کربلا برای بایان

ایران نوشته از جهت فوایدی که در آن مکنون است بتمامه در این مقام ثبت مینمائیم: " و

هو هذا يا ذكر الله تعالى شأنك بسم الله الرحمن الرحيم من العبد الفقير الحقير المعترف بالقصور و

التقصير سلطان بن خلف بن الشيخ حسن سلطان اليكم يا معشر الشيعة من اهل الباب سلام الله عليكم و

رحمة الله و برکاته اما بعد بلا يخفى عليكم ايها الاخوان انّ من المعلوم الضروري الذي لا يحتاج الى

البيان ان العالم في الترقى و المدارك في ازدياد والله سبحانه في كل آن و زمان من احداث ابتلا و

امتحان لتزييل اهل الباطل من اهل الايمان قال الله تعالى ما كان الله ليذرا المؤمنين على ما انتم عليه

حتى يميز الخبيث من الطيب و قال تعالى الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنة و هم لا يفتنون و

لقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين فلهذا الامر المحكم صدر ما صدر و

وقع ما وقع في هذه السنة في شهر رمضان و الى الان من الاختلاف الشديد في الاقوال و الاعمال و

الاعتقادات و الكليات و الجزئيات و سبب ذلك انّ الملاً احمد حيث سمى نفسه من المصدقين المسلمين

لامر الذكر عليه السلام و جلس في بيت باب الله المقدم سلام الله عليه و جعل يفعل فعل المكذبين

المنكرين يجمع الناس الذين اقرؤا باللسان دون الجنان و يصنع لهم القهوة و يامرهم بشرب الدخان في

السّرّ و العلانية و لم يزل على هذا الحال حتى جا شهر رمضان و اتفق

فى ليلة منه و هو الثالث و العشرون ان المصدقين كانوا موعودين للافطار و بعد الفراغ منه امر الملاً احمد لهم بالغليان فشرّب بعضهم و كان ذلك بحضور رجل من السابقين و هو جناب الملا محمد باقر فنهى الجماعة عن شرب الدخان و اكثرهم لا ينتهون فجعل جناب الاخوند يلوم الملا احمد على فعله و الملا احمد يقول انما افعل هذا للتقيه فقال له الاخوند انما التقيه تكون من الاغيار و انتم كلكم تدعون التصديق و الايمان و ليس معكم احد من المنكرين ثم و اىّ التقيه فى عدم شرب الدخان و ما معنى التقيه و ما حدّها و ان احترام هذا البيت لازم على جميع المؤمنين و لا يجوز فيه شرب الدخان فوصل هذا الخبر الى العيال و الى قرّة العين فارسلوا اليه يلوموه كثيراً و ينصحوه و يعظوه ان الامر عظيم و الخطب جسيم و انتم عنه معرضون و فى اللذات الفانية منهمكون و للدخان و القهوات شاربون و لا تنقطعون الى الله و لا تسلكون سبيله و هو لا يسمع منهم و لا يلتفت اليهم و ظلّ يتهم جناب الاخوند و يقول هو فضحنى عند قرّة العين و عند العيال و لا ارض بعد ذلك يدخل علىّ لانه من المفسدين و صار الملاً احمد كلما يتكلم جناب الاخوند بكلمة يرده ان عرف حقيقتها ام لم يعرف حتى انّ يوماً من الايام كان جناب الاخوند يتكلم بتنزيه الامام عليه السلام و يقول لا يجوز الكلام فى وصف الامام ابداً لانه عليه السلام حق و ما سواه خلق و لا يعرف الحق بالخلق و لا بالتنزيه و لا بالنفى و لا بالاثبات و الملاً احمد يقول يعرف بكل الصفات و العلامات فقال له الاخوند ان الامام عليه السلام آية الله و هى لا تعرف لا بالاشاره و لا بنفيها بل بنفسها اعرفو الله بالله كما قال الذكر عليه السلام فى خطبته الغرّ و ليعلم الكل بسدّ السبيل و منح الطريق بالوصول الى

شئ من معرفة امامه و ليأخذ الكل نصيبهم من الباب فقال الملا احمد نعم ان الامام عليه السلام له مقامان
مقام الاية مقام الامامة ففي مقام الاية كما تقول و في مقام الامامة تجرى عليه الصفات و الاسماء و الاشارات
و عالم الظاهر و عالم الاعراض

--- صفحه ٢٤٧ ---

فقال الاخوند نحن لا نفرق بين المقامين و كل منهما عين الاخر كما قال الذكر عليه السلام في حديث
الجارية ان مقام امامته عليه السلام لا يفقد مقام بيانه و الملا احمد مصرّ على الجدال و الردّ على جناب
الاخوند حتى وصل خبره الى جناب قرّة العين فارسلت اليه ان الواجب عليك احترام جناب الاخوند و
القبول منه لانه من السابقين و لا يقول آلاً الحق و ملا احمد لا يقبل شيئاً مما تقول فطلبتّه و احضرته و
اقامت عليه الحجة و خصمته بان الملا محمد باقر هو و ما يقول حق و صدق و اذا خرج من عندها يرجع
كما كان و لا يزداد الا عتواً و نفوراً و بينما هو و هي في هذا الحال من الجدال و القيل و القال اذاً
وردت علينا كتابات و توقيعات من الذكر عليه السلام في حق جناب قرّة العين عينه عليه السلام و منها
ما يدل على درجات عالية و مقامات شريفة و انا اذكر لكم بعض الفقرات منها ليكن عندكم معلوم قال عليه
السلام قل ان رجال تلك الفئة لا يلتفتوا بما عملوا و ان احدى من المؤمنات قد ابطلت حكمهم في
صحف ثلاثة قل ان حرفاً منها يكفيهم الى يوم القيمة و قال ٤ قل انها امراة آمنت بربها و اتقت عن الشهوات
و كانت من القانتين قل اللهم ارحم من اتبعها في حكمك و العن من حجدها في وعدك فانها آمنت

بذكر اسم ربك قبل المؤمنات و انها كانت من الخاشعين و قد كان نزلت قبل هذه التوقيعات كلمات في حقها من الذكر عليه السلام في جواب مسئلتها و هي و ان ما ذكرت تلقاً وجهك كلمة قد اجبتها لما سئلت من عندك فالهمها يا الهى حكمك ما انت اهله و اعصمها من كل شرّ ما احاط علمك و منها قوله عليه السلام و اسئلك اللهم يا الهى ان تصلى على محمد و آل محمد و ان ترحم بحقهم تلك الورقة المطهرة من اشارات الباطلة و كيد اهل الباطل و الفتنة و انزل اللهم على قلوب ذوى قرابتها كلمة العفو و الرحمة لئلا ترى فى شأن منهم اذية و لا تسمع منهم كلمة بعيدة و ارحم اللهم من اراد حكمك فيها و اخذل اللهم من اراد سخطك فى حقها و الحقير لما رأيت هذه

--- صفحه ٢٤٨ ---

التوقيعات الشريفة و عرفت بعض ما فيها رايت انه يجب علا الاخذ عنها و الرد اليها و القول بقولها و التسليم لامرها و انا كنت سابقاً قبل نزول التوقيعات اسمع عنهم تنقل بعض البيانات الشريفة الغريبة و المعانى البديعة و اعترف لهم بالفضل الا انى كنت غافلاً عن عظمة الامر و ما تنبّهت الا بعد نزول التوقيعات فصرت فى بعض الاوقات اطلب الاذن منهم بالحضور عندهم و اسمع منهم بعض البيانات البديعة العالية الرفيعة فرأيتها بحراً ذا حراً موجاً عميقاً لاقعر له و لا ساحل تحير الافئدة و القلوب من رشحات طفحه و ينبت نبات اراضى الكينونات المستعدة لقبول الفيوضات من قطرات فيضه و تندك جبال الانيات عند سطوع تلك اللمعات و ظهور تلك الاشراقات من تلك البيانات الشريفة و انا اشهد الله و اوليائه بانى منذ عرفتهم الى

الان بالمعرفة القشرية لا الحقيقية لان محلها الفؤاد و انا لست من اهل ذلك الاستعداد ما سمعت عنهم و لا رأيت الا حقاً و خيراً و صدقاً فى الاقوال و الاعمال و الحركات و السكنات و السلوات و المعاشرات و فى الاحوال و الحالات و الحب فى الله و البغض فى الله و تدعوا الى الله وحده و تأمر بالانقطاع اليه و الاعراض عما سواه و الدخول فى لجة الاحدية و بعد ورود تلك التوقيعات و فيها يقول فلا تقصرى فى ترويجه و نصرته و انت مأمونة عليها و ليس للظالمين عليك يد طويلا قالت ان الذكر عليه السلام لا يريد من هذا الترويج الا ترويج امر السابقين و النصرة له فى شرح مقاماتهم و نشر فضائلهم و انهم سبل الذكر و ابوابه صلوات الله عليه و عليهم و لا يريد من احد الا ولايتهم كما قال عليه السلام فى التفسير المبارك يا عباد الرحمن لا تتخذوا الكافرين اوليا من دون السابقين من المؤمنين و لا يريد من الناس الا معرفتهم كما قال عليه السلام او عجبتم ان جاتكم الذكر على نفس منا فيكم ليزكيكم و يعلمكم سبيل السابقين و لا يريد الا الطاعة لهم و الاخذ عنهم و الرد اليهم كما قال عليه السلام و انا قد قدرنا بينك و بين المؤمنين قرى ظاهرة و قدرنا فيها السير باذن الله الحق بالحق فليسيرن فيها

--- صفحه ۲۴۹ ---

ليالى و اياماً ناظرين الى الله الحق الخ فقامت بامرہ صلوات الله عليه و اظهرت من فضل السابقين الفأ غير معطوفة فسمع الملا احمد و اصحابه شيئاً من تلك البيانات و ردّها بالشتيم و السب بلا بينة و لا برهان و انكروا فضل السابقين و اكثروا الطعن فيهم و قاموا معنا فى مقام الجدال و اكثروا القيل و القال و قالوا ليس

كل من راح الى الشيراز صار من السابقين قلنا نعم كل من راح في تلك الايام التي راحوا بها السابقين لاجل طلب الدين فهو منهم و لهذا لما راحا معهم رجلا من اهل كرمان و ما كانوا قاصدين هذا الامر و لما ظهر للسابقين و بلغوه لهما و لم يقبلا و قالوا لا نريد غير الحاج محمد كريمخان بدلا عن جناب السيد عليه السلام فاخرجهما من السابقين و بعدهما و قال لا وّل مؤمن به سلام الله عليه قل للنفسين السائرين على الارض الخبيثة تريدان النفس البعيدة الخ و قال ايضا في السابقين عليه و عليهم السلام هذا كتاب في ذكر المقربين الذين آمنوا بذكر اسم ربك قبل الحج و هذا ظاهر معلوم بانّه ما ظهر الامر لاحد قبل ان يروح سلام الله عليه الى الحج الا للسابقين و ما ظهر لغيرهم الا بواسطهم و لو لم يروحون الى بلد الامن لم يظهر و لما اراد الله سبحانه اظهار هذا الامر ارسلهم الامام عليه السلام لقوله في التفسير انا نحن قد ارسلنا سيارا الجب الى هذا الجب فادلى بنظر الفؤاد دلوه و قال يا بشرى هذا غلام و قوله عليه السلام و قد قدر الله ان يلتقطه بعض السيارة منكم ممن كان في ام الكتاب على الحق بالحق في الاجابة على الباب حول الما سابقا محمودا فقال الما احمد لا يلزم ان يكونوا ايضا في الرتبة سابقين قلنا ان الذكر عليه السلام قال لهم سابقين و لم يقيد و لم يخصص بوقت دون وقت او بالظاهر دون الباطل او بالتشريع دون التكوين او بالشهادة دون الغيب و قوله صلوات الله عليه عام شامل لجميع ما ذكرنا و ما لم نذكر و نحن ليس لنا ان نخصص كلامه عليه السلام بوجه دون وجه و شيء دون شيء من قبل انفسنا ما لم يرد عنه فان ورد قلنا

به و ان لم يرد فوجب علينا ان نأخذ كلامه سلام الله عليه على حقيقته و صرافته و ايضاً قال الامام عليه السلام هم القرى الظاهرة بين الذكر عليه السلام و بين المؤمنين بقوله و انا نحن قد قدرنا بينك و بين المؤمنين قرى ظاهرة و قدرنا فيها السير باذن الله الحق بالحق فليسيرن بها ليالى و اياماً ناظرين الى الله الحق و لو لم يكونوا سابقين فى التكوين و التشريع لم يكونوا قرى ظاهرة و لم يامر بالسير فيها و لم يقل ناظرين الى الله الحق و لو لا ان يكونوا كذلك لما قال الامام عليه السلام و انا قد جعلنا لكل وجهة و قد قدرنا للسابقين وجهتك و قال عليه السلام و ان لهم فى بين يدي وجه ربك جنات تجرى من تحتها الانهار و فيها عرش قد استقرت على بحر ثلج بيضاً قل اذ ارفعوا عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم ذلك من فضل الله للسابقين و هذه الاية الشريفة تدل على ان مقامهم فوق التكوين و التشريع و الظاهر و الباطن لقوله عليه السلام قل اذا رفعوا عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم و الذى لا يحيط به علم هو الغيب قل لا يعلم الغيب الا الله و اما ما سوى ذلك فهو معلوم محاط فقال الملائمة احمد الذى يكون كما تقول لا يكون خالياً من العلم و انا ارى انى اعلم منهم قلنا ليس الميزان هذه العلوم و لا مدار هذا الامر عليها و قد بين الذكر صلوات الله عليه ان الميزان ليست هى العلم بشيئ بل هى الفطرة الخالصة و الحب لله و لا وليائه و التوجه الى الله فى فؤاده و حقيقة بلا كيف و لا اشاره و لا علم و لا عبارة قال صلوات الله عليه فاعلم ان الشرف للانسان ما كان فى حالة على علم بشيئ و ان الشرف الا شرف و الكمال الاعظم محو الغير عند طلعة الرب و قال عليه السلام و انى بعزتكم لا اعلم شيئاً من الرسوم و لا ارى لعلمها فضلا عندك لان ما سواك باطل

عندك مضمحل لدى وجهك الكريم لأن كل الفضل حبك و حب من احبك و كل الشر سخطك و الظلم
لاولياتك و قال ايضاً سلام الله عليه يا الهى لتشهد ان السائل قد اراد فى الجواب سبل المجادلة على شأن
القوم و انى ما ارى طرق علمهم من اصطلاح

--- صفحه ٢٥١ ---

اللغة و تركيب العبارة و تصريف الصيغة و اثبات النتيجة بعد ذكر المقدمتين و لكن لاعلم ان تلك الاية لما
ظهرت فى خط الاستواء من شواهد الفطرة يصدقها كل ذى علم بما استقر عنده و قال عليه السلام و انك
تعلم ما اردت الجواب لعبد من سبيل الاستدلال بل اشير الى شان الايات بوجه الجلال و الملا احمد لا
يؤمن بذلك قال الله تعالى فى حقه و حق اصحابه و لو جئتهم بكل آية لا يؤمنون حتى يروا العذاب الاليم
و بعد ذلك جا الموت الابيض و تمرض فيه رجل من السابقين و هو جناب الملا محمد باقر و كان يأوى
فى بيت باب الله المقدم عليه السلام و حيث كان غريباً و ليس عنده من يقوم بخدمته و قد عرفنا شيئاً
قليلاً من واجب حقه علينا صرنا الى خدمته فى ذلك البيت الشريف فى الليل و النهار الى ان عافاه الله
سبحانه و له الحمد و كنا ستة نفر و هم جناب الشيخ صالح و السيد هادى و الشيخ رضى و الحاج محمد و
الحاج ابراهيم و الحقيقير و كنا مشغولين بخدمته و بذكر السابقين و نشر فضائلهم و من جملة ما كنا نقول ان
من اراد معرفة الذكر و ابوابه السابقين سلام الله عليهم اجمعين بالدليل و البرهان و الحدود و الاشارات
فقد احتجب بها عن معرفتهم و ان معرفتهم لا تحصل الا فى مقام الفؤاد و الدخول فى اللجة الاحدية

بكشف السبحات و الاشارات و نستدل على ذلك بالدلائل الواضحات و الايات المحكمات و هي قول الامام عليه السلام يا اهل الارض الم تنظروا كيف قد فعلنا على الحق باصحاب السبحات و انا قدر ميناهم بحجارة السجيل من الاشارات اتقوا الله و ادخلوا الابواب من هذا الباب اى ادخلوا ابواب الذكر عليه السلام من

هذا الباب اى

باب الفؤاد و لجة الاحدية و كشف السبحات و نفى الاشارات و قال ايضاً عليه السلام فى عدم معرفة احد بالذكر عليه السلام ان الذين يظنون ان يمسوك فى شىء بشىء من العلم فقد خرّوا من السما الى ارض ميتة مجتثة و كان الله على كلشىء شهيدا و ان الله قد جعل ذاتك محسوسة بذواتنا و كينونتك متألّفة

--- صفحه ٢٥٢ ---

من نور ذات الله القديم ربنا و هو الله كان على كلشىء قديرا كذلك ابوابه عليه و عليهم السلام حكمهم حكمه و امرهم امره لان ابوابه آياته و علاماته و الاية ليست هى الا حكاية لا فرق بينك و بينها الا انهم عبادك كما قال الامام صلوات الله عليه فى حقه و حقهم عليه و عليهم السلام و ليشهد المومنون فى هذا الباب حكم كل الابواب من الطاعة المعصية و ليعرف الموحدون عند تجلى آياته اى ابواب السابقين حق التجريد فى لجة الاحدية و ليأخذ الكل حظهم عن هذه الهيكل البشريه فيض الله الممكنة فى حق البدئية و الختمية و نحن ما كان لنا قصد فى هذا الكلام الا

امثالاً لامر الملك العليم العلام و احياً لبيت باب الله عليه السلام فلما رأى الملا احمد و اصحابه ذلك منا قاموا معنا فى مقام الجدال و اكثروا القيل و القال و بعد ذلك اعتزلوا عنا و صاروا يفترون علينا و يشعون عند الناس و ينسبونا الى الاقوال الباطلة و العقائد الفاسدة و الناس يجيئون عندنا للتحقق يقولون ان الملا احمد و جماعة معهم ينسبون اليكم انكم تقولون ان الذكر عليه السلام رب من دون الله و ان بابه و اول مومن به جناب آخوند ملا حسين سلام الله عليه هو محمد ابن عبد الله و ان ثانى مومن به جناب الملا على سلام الله عليه هو على ابن ابيطالب و ان قرّة العين سلام الله عليها هى حقيقة فاطمة و ان السابقين احد عشرهم الائمة عليهم السلام و ان الشيخ و السيد خلقا من فاضل جسم السابقين فلما سمعنا هذه الافتراءات و الزور و البهتان علمنا انهم سعوا فى الارض فساداً بعد اصلاحها فجمعناهم ليلة فى بيت باب الله المقدم عليه السلام لاصلاح هذا الفساد و تبرئاً مما اشاروا اليه من الاعتقاد و هم الملا احمد و الملا حسين الخادم فى ذلك البيت و السيد كريم و السيد على الخراسانى و الحاج صادق و الحاج على الصائغ و بعض الجهال الارازل من امثالهم و قلنا لهم يا قوم لم تشيعون الفاحشة فى الذين آمنوا بغير ما اكتسبوا و تحتملون اثماً كبيراً اتقوا الله و لا تثيروا الفتنة فانها اشد من القتل و ما جمعناكم فى

--- صفحه ۲۵۳ ---

هذه الليلة الا لقطع النزاع و رفع الخلاف و نبرء الى الله من جميع ما اشرتم من الباطل و على تقدير صحة ذلك نستغفر الله العلى المتعال و نريد السكوت بعد هذا المجلس و اطفأ الفتنة فما مضت بعد ذلك آلا ايام

يسيرة اقل من اسبوع و اذا هو قد قام بين اصحابه منزهاً لعيبه مبرءً لجيبه و يقول قد نزل الى كتاب من الذكر عليه السلام و يقول انى انا الباب و المرجع للناس فاخذ البيعة من اصحابه على ذلك و ظل ينادى ان من لم يدخل الى و يحضر درسى و يأتى بي فهو من الصّالين المرتدين فقلنا فى انفسنا يا سبحان الله كيف يكون بابا من يدعوا لى غير الله و يرد على ذكر الله صلوات الله عليه كلما نزل فى فضل ابوابه و اصفياه السابقين سلام الله عليهم ثم طلب منا الحضور فى درسه فاجبناه لذلك و حضرنا عنده و قرأنا كتابه و من جملة ما فيه انه عليه السلام يوصيه بالعيال حرم باب الله المقدم عليه السلام خيراً و احساناً و يقول اذكر فى البيت اهلن و سلم منى عليهنّ و فى كتابه الاخر يقول عليك و لا تغفل من ثمرات شجرة العدل و لا حكم اهل البيت و احسن فى احكامهنّ و لا تنس امرهنّ و سلم منى عليهنّ و قل للتى (×التى) احسنت عملها قد عملت بما ارسلت فى سبيل الله و قد خالف بعد ذلك امره عليه السلام و اسأ مع التى احسنت عملها حرم باب الله الصغيرى التى هى فى الحقيقة كبرى لما قصدت حج بيت الله الحرام بعد الاستطاعة و تيسير الامور و معها قرّة العين و جى الميرزا حسن الهندى للمشايعة و بعث الميرزا محيط يلتمس منهم الدعاء و جى المكارى لحمل الامتعة و الاسباب و اذا بالملا احمد و الملا حسين خادمهم و كم جاهل من الارذال جائوا لمنع العيال فطر دوالمكارى و وصل الخبر الى العيال و الى جناب قرّة العين فارسلوا خلف الملا احمد و الملا حسين خادمهم و ثم قالوا لماذا هذا المنع فقال الملا حسين لانه قد نزلت فى حق الملا احمد آية بانه المرجع و الباب و لم تستأذنوا منه للرواح قالوا ان الله قد اذن لنا و اوجب علينا بقوله

و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا و ها نحن قد استطعنا و لا يمكننا التأخير و قال النبي صلى الله عليه و آله من استطاع اليه و لم يحج فليمت ان شا يهودياً و ان شا نصرانياً و انت ليس لك ان تمنع من جميع الجهات خصوصاً حج بيت الله الحرام ارأيت الذى ينهى عبداً اذا صلى اتق الله و افعل ما امرك به ذكر الله صلوات الله عليه بقوله و احسن فى احكامهنّ و لا تنس امرهنّ و سلم منى عليهن و ها انت قد خالفت امره و اسئت معنا فقال ليس لكم الى ذلك من سبيل و انى لا منعكم اشدّ المنع و استعين عليكم بالاعداء و الحكام و اسعى باذية كل من رضى برواحكم و هم فلان و فلان و ذكر جماعة من المؤمنين و قال اخبر الحكام بان عيال السيد مع امرأة يقال لها قرّة العين يروحون الى الباب لا الى مكة و ان فلان و فلان هم الذين دعوهم الى الرواح و هم من البابية فغضبوا العيال و قرّة العين من كلامه و قالوا اخرج من البيت يا ملعون فانك رجيم بعد ان وعظوه و خوفوه الله و ذكروه و هو لا يرجع عن قصده و لا يرتدع عن غيه و لا يعقل و لا يسمع كانّ فى اذنيه و قرأ فسبوا العيال و شتموهن و تكلموا بالكلام الوعر القبيح قال الملا حسين يا حمير! لا تحاربين الملا احمد و قال الملا احمد ما خالفت حمرا و ها صفرائها فوقعت العيال المكرمة المحترمة مغشياً عليها من عظم ما اصابها من يد هذا الظالم و تمرضت بعد ذلك و امتنعت عن الرواح لامهم الويلات ما ذنب هاشم عليها اما كفوا اذا لم يساعدوا و لكن ما كان بدعاً من الاقوام ما فعلوا و قد سبقهم آبائهم بمثل ما فعلوا و قد امره الذكر عليه السلام ايضاً فى كتابه قال رب باذنى

ابن کاظم بالحق و قال و ادرس بايات علم الجلال و ما نراک تربيه بالحق بل بالبطل و لا نراک تدرسه بايات علم الجلال بل بالصرف و النحو و اللغة و المنطق و هذه ليست آيات علم الجلال بل آيات علم الضلال ثم الدرس العام الذى تأمر الناس باستماعه ايضاً ليس هو من آيات علم الجلال بل من ظواهر كتب البايين

--- صفحه ۲۵۵ ---

المتقدمين سلام الله عليهما فقال ان كتبها هي آيات الجلال قلنا ان الذكر عليه السلام يقول لبعض الرجال في جوابه ان اتكل على الله و امح الكتب كلها و خذ عطياً ذكر اسم ربك و قال ع و لكل من صدق باياتنا فرض ان يمحو كل ما كتب القوم الا بعضاً من آيات البايين من قبل حكم البدع و نهى عليه السلام عن التكلم فى هذا البعض فى شرح اقول الا بالصبح البديع قال ع و من اراد التكلم فى آيات البايين فقد اخذ قطرة من هذا الماء الاحمر و صبغ الكل على تلك الورقة و تكلم هنا لك يقال له انسان من حول

حکم منع از ممارست علوم رسوم معموله آن ایام و محو کتبی که مشحون از تخیلات فرضیه موهومه هند و یونان و کلد و آشور و ایران و بنام علوم حکمیه متداول بین الانام بود و نیز محو کتب عقائد و احکام جهلیه و استدلالات جعلیه که بنام فقه اجتهادی و اصول الفقه و کلام موجب تضييع عمر جمعی کثیر گشته و بنام علمای و حکمای مشهور شده بدان فخر و مباحثات مینمودند و نیز محو کتب مطوله مباحث لفظیه فرعیه لغت العرب و هم مسائل مصطلحه منطقیه و امثالها در بیانات و آثار حضرت باب اعظم از آغاز ظهور امر بدیع ثابت و درخشان و بایه بان عقیده مشهور و نمایان بودند و بالاخره

در کتاب مستطاب بیان قانونی در اینخصوص تنظیم فرمودند تا کتب وفیرهء مذکورهء معروفهء بنام علم و دین را که تودهء از مصطلحات و تخیلات عاری از افادهء حقیقه و خالی از ثمرات مادیه و معنویهء بیش نبودند بلکه موجب انحراف از حقایق اصلیهء دینیه و حرمان از ترقیات صوریه و معنویه هردو گشتند از میان رفته بر جای آنها حقایق ثابته و قوانین صالحهء الهیه و علوم مفیده باصبغهء بدیعه تأسیس و تنظیم گردد چنانکه علوم حقیقهء مفیده را در توقیع ملا باقر حرف حی تبریزی که نبذهء از آنرا قبلاً ثبت نمودیم امر بتعلم فرمودند و هذا عین بیانہ الاعز الاعلی و لکن تعلم کل علم لتکون یوم ظهوره من اسماء عزه لتنصره دینه .

--- صفحه ۲۵۶ ---

اهل الباب فلا يجوز التکلم بها حتى تصبغ بالصبغ البدیع ای المعنی الجدید الذی لم یکن قبل ذلک منه شیئاً ابداً كما قال علیه السلام قل یا اهل الفرقان فهل تجدون فی الکتاب من قبل آیه بدیعهء فما لکم کیف تکفرون بالله و لا تشعرون و قال ع بلی قد نزلنا فی الکتاب بعضاً من آیات باطن القرآن و انتم من قبل ذلک حرفاً منه فی کتاب لا تدرسون و لا یرید علیه السلام من آیات الجلال الا الایات البدیعه و لا یرید من احد غیرها لقوله علیه السلام و ما کنت فی شأن و ما نحکم بحرف و ما نلقى روحاً الا بامر بدیع و لیس الدین غیر البدیع لانه ۴ حصر الدین فیہ بقوله ۴ انما الدین فی کتاب الله من آمن بالله و آیاته و اتبع حکم البدع من لدنا فاولئک هم المهتدون و قال علیه السلام و ما من نفس قد سمع حکم البدع و یرض من حکم ربه الا و یحشر یوم القیمة فی تابوت من حدید فلما رای هذا الرجل عدم قبولنا لدرسه و الرد

عليه و لم تكن اتباع كل ناعق اجتمع هو و اصحابه علينا و طردونا مرّات عديدة و نحن نرجع اليهم و نعتذر منهم فى كمال الخضوع و المذلة و المسكنة حتى ان بعضاً منا قبل يد الملا احمد كل ذلك امتثالاً لامر الذكر عليه السلام حيث امر باحيا بيت باب المقدم عليه السلام لنجتمع هناك و نتلو من الايات البديعة فى الليل و النهار و ما قبلوا منا عذرنا و طردونا بالسب و اللعن و الشتم و الطعن و اثاروا الفتنة و شيعوا الفاحشة و افتروا علينا الاقوال الباطلة و اوصلوها الى الاعداء و الزمونا بيوتنا و كثر الكلام و السب و الطعن علينا من كل مكان و حركوا المال حسن گوهر علينا فقام يخطب فى كثير من الايام فى مجلسه و مجلس الميرزا محيط و كل مجلس جلس فيه بملا من عامة الناس و هو يقول ايها الناس ان هؤلاء الضالين المضلين خربوا الشريعة و افسدوا فى الدين فالواجب عليكم حفظ دينكم و الذب عنه بكل ما يمكنكم و لا تسكتوا عنهم و اذكروا احوالهم و اعتقاداتهم فى جميع المجالس ليعرفوهم الناس و يجتنبوهم ثم ان الملا احمد اخبر السيد

--- صفحه ۲۵۷ ---

على الكرمانى و الميرزا محيط ان الحاج محمد كريمخان كتب كتاباً راداً على الذكر عليه السلام و ان قرّة العين كتبت على رده رداً و ان الذين و افقوا على ذلك فلان و فلان و ذكرنا عندهم فصاحوا و ناحوا و اعانهم علينا كل احد و ظلوا يتوعدون و يتهددون و ظل الملا احمد و اصحابه يثيرون الفتنة و يضرمون نارها بلا فتور فكتبوا كتباً عديدة بمضامين مختلفة و عبارات متفاوتة لكل احد بحسب ما يلائم طبعه و مزاجه

و كتبوا فيها تلك الافتراءات الا و لية التي تقدم ذكرها و غيرها و ارسلوها الى سائر الامصار و الاقطار و نشرها في جميع الافاق و البلدان مثل النجف و الكاظمين و سرّ من رای و بغداد و شیراز و اصفهان و قزوین و خراسان و غيرها من البلاد و شوّشوا قلوب اولئك المؤمنین مثل جناب سید علی شبر الکاظمی کتب لی کتاباً یقول فیہ قد سمعنا اشیاءاً عجیبة و اموراً غریبة تفتت الاکباد و تهجر العیال و الاولاد و کل هذه الامور و الفتنة صدرت من الملا احمد و اصحابه و هو مأمور فی کتابه ان لا یفرح و لا یحزن بتصدیق احد و لا بتکذیبه بقوله علیه السلام

مکتوب مسطور شیخ سلطان برای دلالت بر این نکته کافی است که مؤمنین و محبین عظیم الشان حضرت باب برای میسر نبودن مصاحبت و استفاضه کامله از آن مظلوم محبوس بسبب اختلاف مذاق و مشرب امثال مشاجرہء مذکور فیما بینشان رخ میداد ولی ملا احمد معلم مذکور در این نامه که خویش را در علوم رسوم اعلم از جمعی اصحاب میدید و برای اثبات مفاهیم خود در ایمان بدیع مکاتیب مفصله باطراف فرستاد بالاخره در راه این امر بلیات طاقت فرسائی تحمل کرد که در ضمن ترجمه احوالش آوردیم و ملا محمد باقر مذکور عاقبت در مازندران شربت شهادت چشید چه که توقیعات صادرهء از قلم اعلی هر یک را بجز آنانکه روی ببه بود نداشتند وسعت نظر و روح خضوع و اطاعت غیر ممکن التوصیفی داده قیام بر جانفشانی بخشید مولف

اوصيك ان لا تفرح بتصديق احد و لا بتكذيب نفس من اهل القيل و القال و قد خالف و فرح و حزن و هو مأثور ان لا يحدث فتنة في دين الله بقوله عليه السلام ان اتبع يا احمد حكم ربك من قبل و لا تحدث فتنة في دين الله و قل للناس قولاً معروفاً و كتب له الملا شيخعلی و قال له عن جانب الذكر عليه السلام و اعطيك اصلاً من عنده بان تتكلم اين ما كنت بكلام لا يترتب عليه لك و لغيرك فتنة و فساداً عظيماً و قد خالف الامر و تكلم بالفساد عند الاعداء هو و اصحابه و احدثوا الفتنة و آثروها و اشعلوا النائرة و ضرموها و ما الله بغافل عما يعملون ثم و ان هذا الرجل اعلى ما عنده من الحجة و اقوى ما بيده من المستمسك بانه الباب و المرجع للرعية قوله عليه السلام فان اليوم لا مفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت عليك و لا تغفل عن ثمرات شجرة العدل و هو ياوّل هذه الفقرة انه لا مفرّ لاحد الاوان يدخل هذا البيت الى اي بيت السيد سلام الله عليه بيت الطين و الاحجار فقلنا على هذا اذاً يجب على كل المسلمين المصدقين ان يجيئوا من جميع الاطراف الى كربلا و يدخلون في بيت السيد ٤ بيت الطين و الاحجار اليك حتى يقبل ايمانهم انظروا الى سخافة هذا الرجل و جهله هل يتفوه عاقل بهذه الكلمات و هل يريد الذكر صلوات الله عليه هذا البيت و هو عليه السلام ينادى للامر البديع و يدعو للدخول في البيت الاول بيت الولاية لجة الاحدية من دخله كان آمناً و قلنا له ما بقي عندك شيء الا ان تقول انا هذا البيت او بابه اي انا الذكر صلوات الله عليه او جناب الاخوند ملا حسين سلام الله عليه لان الذكر عليه السلام هو البيت و جناب الاخوند بابه و اول مؤمن بنفسه و هذا القول لا يخفى بطلانه على جميع المؤمنين و الظاهر

من قوله عليه السلام فان اليوم لا مفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت اى بيت
الولاية الذى من دخله كان آمنا محله الفؤاد و هو اللجة الاحدية و قوله عليك غير متصل بقوله فى ذلك
البيت بل هو كلام جديد ليس له

--- صفحه ۲۵۹ ---

مدخلية مع ما قبله فيكون سبكه و سياقه عليك و لا تغفل من ثمرات شجرة العدل اى اللازم و الواجب
عليك ان لا تغفل من ثمرات شجرة العدل و وجه آخر لقوله عليه السلام لا مفر لمن اراد الله و اوليائه الا و
ان يدخل فى ذلك البيت اى بيت الاحدية التى هى محل ظهورها الفؤاد عليك اى يكون عدواً عليك
كما قال الحسين عليه السلام يوم الطف للحر يا حر انت لنا ام علينا فقال الحر لك يا بن رسول الله لاعليك
و مثل قول الله سبحانه فادخلوا عليهم الباب فاذا دخلتم فاتكم غالبون اللهم انصرنى على نفسى و اجعلنى
من الغالبيين بفضلك و كرمك يا اكرم الاكرمين.

. ديگر از مشاهير مؤمنين عراق شيخ محمد شبل بغدادى از علما اثنى عشرية و تلامذهء سيد رشتى
بود و در بغداد از جانب وى نيابت و وكالت و نقابت بر شيخيه داشت و جناب ملا على بسطامى را در
محبس بغداد ملاقات مكرر نموده فائز بعرفان و ايمان بديع گرديد و در غايت ثبوت و استقامت و
انجذاب پى اطاعت و خدمت برخاست و هنگاميكه حضرت باب از سفر حج بعزم فارس مراجعت فرمودند
اهتمام نمود تا وسائل فراهم کرده با جمعى سوي شيراز رهسپار گشت و چون باصفهان رسيد دانست كه

مأمورین دولت آنمظلوم را بسمت آذربایجان بردند و دستور چنین است که اصحاب بجناب باب الباب روی آرند در آنحال گروهی از همرهانش عودت ببغداد کردند و او با معدودی رهسپار خراسان شد و مدت هشت ماه در مشهد با حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب مانده بکسب افاضات معنویه و انجام خدمات موفق گشت آنگاه مراجعت ببغداد نمود و با عزم آهنین بارتفاع امر مبین قیام کرد و طولی نکشید که قیام قره العین در بغداد واقع شد و باهتمام تام بمعاونت پرداخت و چندی در خانه مسکونه خویش آنمظلومه و اصحابش را حمایت و ضیافت کرده در بر روی واردین و طالبین حقیقت گشوده پذیره گشت و با فرزند رشید خود آقا

--- صفحه ۲۶۰ ---

محمد مصطفی در موکب آنجناب و اصحابش مجدداً قدم ببلاد ایران گذاشته تا قزوین مهیای اعانت و نصرت شد و از آنجا ببغداد عودت کرده بتقویت و تربیت ایمانیه مؤمنین عراق همت گماشت و در بغداد و کاظمین مجامع پر جذب و شوری مرکب از مؤمنین عرب و ایرانی منعقد ساخت و در غایت ثبوت و انجذاب بنشر امر بدیع برخاست تا موقعیکه خبر ارتفاع نیران هنگامه مازندران بسمعشان رسیده دانستند که اعدا بصدد محاصره قلع و دستگیری حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب اند همگی بجوش و اضطراب آمده آتش غیرت در قلوبشان برافروخت و حاجی ابوطالب از تجار بایه ساکن کاظمین تقریباً پنجاه نفر از ایشانرا زاد و استعداد داده مجهز ساخته برای نصرت اصحاب روانه داشت که

از آنجمله شیخ عزیز شیخ نزار از اهل کربلا مهدی زهراوی و طعمه و علاو و محمد بحرانی و علی و فارس و بندار از اهل بغداد و عیسی کرادی و جواد عبدالحسین نام داشتند ولی موقعی بمازندران رسیدند که سپاه مخالف قلعه را محصور کرده راه ورود و خروج را مسدود نمودند و ناچار اقدام و قیامی نتوانستند و عودت بسوی عراق کردند و در سورت بروقت زمستان و تعرض و هجوم زبردستان دچار شدائد و مشقات فراوان گشتند و شش نفر در طریق جان دادند و ما بقی خویش را بوطن رساندند و مدت ذهاب و ایابشان قریب پنج ماه بطول انجامید و آقا شیخ محمد در عین احوال و بحبوحه اهوال مذکوره بنشر امر پرداخته با جمعی از بنی اسرائیل و مسیحیین ساکن بغداد نیز مناظره و محاجه نمود و عدّه را متوجه باین امر ساخت تا آنکه واقعهء شهادت عظمی واقع شد و تاب نیاورده طولی نکشید که ازین جهان پر محن در گذشت و پسرش آقا محمد مصطفی مذکور که تولدش در بغداد بسال ۱۲۵۳ هـ . ق واقع شد و در مراحل ایمانی و اخلاص و جانفشانی با پدر همراه بود خلف صالح قرار گرفت و

--- صفحه ۲۶۱ ---

تتمهء احوالش را در بخش ششم میاوریم و از او رسالهء در شرح احوال جناب قرّة العین باقی است که در مصر طبع و نشر شد .

دیگر از مشاهیر بابیهء عراق شیخ صالح کریمی بواسطهء جناب بسطامی ایمان بامر بدیع آورده از

اصحاب خاص و فدائیان با اخلاص قرّة العین شده در موکبش بایران آمد و بنوعیکه در بخش سابق بیان

کردیم او را بسال ۱۲۶۳ در قزوین گرفتار و اسیراً بطهران برده حبس نموده بشهادت رساندند و او اولین

شهید شهیر

این امر در ایران میباشد .

دیگر سعید جباوی اهل قریهء جبه واقعهء در ساحل فرات مردی ساده دل و مخلص بود نیز

بواسطهء جناب بسطامی در عراق فائز بایمان بدیع گشت و در سلک اصحاب قره العین قرار گرفت و

پیوسته نضالوجه مسرور الجنان ذاکر اللسان آرزوی جانفشانی در طریق الهی داشت و در موکب

آنجناب تا همدان آمد و حسب دستور جدا شد و پس از چندی خود را باصحاب مازندران رسانده

دلیرانه در معارک مدافعه و مقاتله نمود تا بالاخره شبی که همراه جناب باب الباب جنگ میکرد گلولهء

بشکمش اصابت نموده کاری شد و او دست بر موضع جراحی و فوران دم نهاده محاربه کنان سعی کرد

تا خویش را نزد حضرت قدوس رسانده در مرأی و مشهدش جان نثار ساخت .

دیگر حاجی محمد کرادی از اهل معمورات و باغهای متصله ببغداد مردی امی و بغایت متدین و

متمسک در مذهب امامی و در ما بین شیخیه شهیر و نامی و شاعر و دلیر و مجرب در فنون جنگ و نظامی

بود و در عسکر ابراهیم پاشای مصری سمت بین باشی داشته در عدهء از حروب شجاعتها نمود و چون

ببغداد برگشته اقامت جست بسید رشتی کمال اخلاص و ارادت حاصل کرد و قصائد مدحیه عالیهء

بسیاری

در شأن وی سرود از آنجمله در قصیده طویله این ابیات است و مجهولۀ تاه الانام بوصفها سوی العالم
الغطریف جر ثومه الفخر تقمصها طفلا و حین بلوغه ابان خفی السر فی النهی و الامر تا آنجا که بدو
خطاب کرده

چنین گفت آیا منقذی من لجة الجهل و العمی و یا حافظی من حیث ادری و لا ادری و بالجمله حاجی
محمد بموجب بشارات و مواعید سید رشتی مترصد ظهور موعود شد و بواسطه جناب بسطامی فائز بایمان
بدیع گشت و در سلک اصحاب جناب قره العین در آمد و آنهنگام بالغ بسن هفتاد و پنجسالگی بود و از
بغداد تا همدان همه جا در موبک آنجناب آمد و در آن بلد دستور مفارقت یافته بیدرنگ بصوب ماکو
شتافته درک لقای حضرت نقطه اولی نموده مراجعت کرد و در قزوین نزد قره العین رسید و قصیده
رائیه در حق وی سروده عرضه داشت که مصراعی از مطلعش چنین است؛ " یا صاح کن من بنی الدنیا
علی حذر" و سپس چون هنگامه مازندران برخاست در سن هشتاد سالگی خود را بعزم جانفشانی بقلعه
رساند و هنوز قوت بنیه داشت ولی در آنجا دچار فلج شده نتوانست چنانکه میخواست مدافعه و محاربه
نماید و آرزوی شهادت در دلش غلیان داشت تا آنکه در اردوی اعدا گلوله توپی اصابت کرده ویرا
بمالش رساند و در کمال ایمان و سرور بجهان باقی خرامید .

دیگر حاجی سید خلیل مدائنی از اعظم اهل مدائن و صاحب ایل و ریاست بر عشائر اعراب آنجا بود و در کربلا نزد سید رشتی تلمذ نمود و باتفاق ملا حسین بشرویه و غیره در مسجد کوفه اعتکاف کرد و در آغاز ظهور بعرفان و ایمان بدیع فائز گردیده با علما و بزرگان مؤمنین معاشر شد و کراراً بفیض زیارت حضرت نقطه اولی فائز گشت و هنگامی که از چهریق حضرت را برای اجرا شهادت بتبریز میبردند پس از آنکه مدتی با آنمظلوم مسجون انیس بود با ملا حسین دخیل مراغه و ملا

--- صفحه ۲۶۳ ---

علی سلماسی تا چهار فرسنگی تبریز که مسمی بقرل دیزج است همراه رفت و حضرت در آنجا توصیه بصرهنگ عبدالعلی خان در حق وی نوشته او را بمراغه فرستاد و سرهنگ مذکور کمال مهربانی بجا آورده اسب و مصاریف سفر داده کس همراه نمود تا او را بوطنش مدائن رساندند .

و از جمله اعراب بای حسن و محمد نام دو برادر از اهل طرابلس سوریه شغل اسب فروشی داشتند و در سفر حج بفیض ملاقات حضرت رسیده بحال محبت و انجذاب بوطن برگشتند و بدین نام شهره شده مورد تعرض اهالی گردیدند و لا جرم چندی متواری بودند و بعد چندی بوطن باز آمدند و بالجمله پس از واقعه شهادت کبری جمعی از بایان عرب و ایرانی در خاک عراق و ماجاورها میزیستند و گروهی دیگر نیز برای فرار از تعرضات و تعدیات ملایان و دولت ناصرالدین شاهی از ایران بعراق رفته سکنی

گزیدند و چون ارتباط مستقیم عراق نسبت باین امر در دور بعد واقع شد بسط و تفصیل کیفیات و احوال آنجا را در بخش ششم میاوریم .

فارس **ارض الفای** مشرق ظهور بدیع و کرسی حکومتش شیراز (بلد الامن) موطن

اسلاف حضرت باب الله الاعظم و محل ولادت و نشو و نمو و سکونت آن بزرگوار و مطلع آیات و واقعات اولیه این امر بود و از امکنهء مهمهء شیراز خانهء میرزا علی عموی والدهءشان است که ولادت مبارکه در آنجا واقع شد و مکتب شیخ عابد واقع در قهوه خانهء اولیا است که ایام صغر سن در آنجا تحصیل قرائت و کتابت نمودند و خانهء میراثیهء محل نشو و نما است که با والده و حرم در آنجا سکونت داشته برای ملا حسین بشرویه اظهار امر فرموده و حروف حیّ تشریف بحضور یافتند و آنخانه مبارکه محل توجه و قبله مؤمنین مقرر گردید دیگر از امکنهء مهمهء مسجد واقع بجوار خانه که وصفش در توقیعی مذکور

--- صفحه ۲۶۴ ---

و در ضمن شرح احوال ملا صادق خراسانی مسطور گردید اولین نزول آیات و تشریف و ایمان حروف حی در آنجا بوقوع پیوست و نیز اولین افشا امر و حدوث بلیات و تضییقات بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم در آنجا چهره گشود و دیگر خانهء حاجی سید علی خال که اوقات متفرقه در آنجا مراوده و اقامت نمودند و بالاخره در آنجا توقیف شدند و از آنخانه بخانهء مسکونهءشان بنوع احتیاط دخول و خروج میفرمودند و نفوس محترمهء صالحه ذهاب و ایاب داشتند و دیگر ارک دار الحکومه از ابنیهء

کریمخان وکیل محل باز خواست و تحقیر و تعزیر آنمظلوم و جناب خال و اصحاب واقع گشت و بعداً
تغییر یافته ناصرالدین شاه بنائی نهاد و دیگر مسجد وکیل و منبر سنگی دوازده پله است که برای اقناع
ملاها در آن مسجد حاضر شده بر آن منبر بیاناتی فرمودند و نیز محل عبد الحمید شهنه شیراز که در
آنجا حبس و توقیف شدند و مسجد ایلخانی محل اقامت جناب بابالباب و همرهانش گشت .
و حکمرانی فارس را در آن ایام حسینخان آجودانباشی نظام الدوله داشت که اصلاً و نسباً بطائفه
اوتوزا یکی از ایلات معروف ترک ساکن در قفقازیه و آذربایجان منتسب و لقب خانوادگیش بمقدم
مشهر بود و در ایام کزو فرهای عباس میرزا نایب السلطنه در آنحدود با ایل خود شرکت در محاربات
جسته نصرت نموده تقرب حاصل کرد و بمساعدتهای محمدخان امیر نظام صاحب منصب و سپس
آجودانباشی شد و در ایامیکه محمد شاه بعزم فتح هرات تجهیز سپاه کرده بدانسو رفت نظام آذربایجان
را بقرب سمنان نشان حضور شاهی داده مورد الطاف و توجهات سلطانی گشت و درجه و خلعت و نشان
سرتیپی گرفت و نوبتی نیز ویرا برای تقاضای اصلاح فیما بین دولت انگلیس و ایران در خصوص
افغانستان برسهم سفارت بمراکز مهمه دول اروپا فرستادند و او در مراجعت بایران عده از معلمین نظام
فرانسوی را با خود بیاورد

و باینطریق مقام و رتبه‌اش بالا گرفت و در سال ۱۲۵۸ هـ. ق حکومت یزد بدو واگذار بود و پس از آن
بسال ۱۲۵۹ هـ. ق حکمرانی فارس باو مفوض آمد و چون بواسطهء تعلق تام بحاجی میرزا آغاسی از
طرف محمد شاه مختار در تصرفات امور آن ایالت گشت بلقب صاحب اختیار ملقب و معروف گردید و او
از بستگان و دست نشاندهگان حاجی میرزا آغاسی بوده نسبت بحضرت باب اعظم مرتکب ظلم و توهین
شد چنانکه در ضمن توقیع خطبة القهریه ذکر آن از قلم اعلیٰ صدور یافت و نیز در ضمن مناجات با
قاضی الحاجات شکوه از مساوی اعمال و صفات او چنین فرمودند؛ " فانّ من بعد رجوعی من بیت الله

الحرام الی مقامی هذا ما شربت قطرة فی مقعد الا

من ظلم ما اکتسب ایدی الناس بامر مختار الفارس لعنة الله علیه و انک لتعلم یا ملیک وجودی بانه اسس
اساس الظلم فی حقی و اعتدی علیّ بطغیانہ فی عهدی حتی دخلوا حزبه لیلۃ القدر علی بیتی بغیر اذنی و
اخذوا ما استطاعوا مما ملکنی ربی و لقد رأیت من هذا الظالم الشارب للخمّر اموراً لم یقدر نفسی ان یری
و لا یحتمل حتی ضاق علیّ الارض بسعتها فخرجت عنها مضطراً الی ملیک الخ " و بعد از آن ایام ظلم و
جور حسینخان طولی نکشید و بسال ۱۲۶۴ که مردم ایران از تسلط حاجی میرزا آغاسی و دست
نشاندهایش خلاص شدند اهالی شیراز شورش کرده بر وی هجوم نمودند و عدهء مقتول گشتند لا جرم
نظام الدوله بعلت عدم انتظام حکومتش معزول و مخدول شده بهرام میرزا معز الدوله بر جای وی
صاحب اختیار فارس گردید و بالاخره در سنین اخیرهء حیاتش مردود دولت واقع گشته تحت حمایت

سفرای دول خارجه در آمد تا بسال ۱۲۷۴ خارج و آزاد گردیده و بعد از چندی رخت از این جهان بیرون کشید .

و از کبار علمای شیراز شیخ ابوتراب امام جمعه ابن شیخ محمد زاهد

--- صفحه ۲۶۶ ---

امام جمعه مشهور بشیخ مفید اباً عن جد سالها امامت جمعه و جماعت و مسند و مقام ریاست دینیه و تدریس علوم داشتند و شیخ ابو تراب بغایت متنفذ و ملجأ و ملاذ انام بود و همه او را بسلامت نفس و خیر خواهی و دینداری میشناختند و در آغاز دعوت حضرت اعلی و طلوع فتن و بلایا بمقتضای حسن فطرت و انصاف و عدالت و تعلق تام باسلام و خاندان سیادت کمال محبت و رعایت را نسبت بان بزرگوار بروز داد آورده اند هنگامیکه ملایان در رد و ابطال کلمات و دعوی حضرت طوماری نوشته مهر و امضای نمودند در آخر نزد امام جمعه بردند و از او خواستند که رقم کرده خاتم نهد تا نفوذ و جریان پذیرد و او پس از مطالعه مسطورات ورقه بر آشفته و بانان نصیحت کرده گفت این رفتار شما از طریق عقل و دین هر دو بیرون است چه ما هیچ یک در شرافت نسبت و عظمت حسب و قوت تقوی و دیانت و زهد و عبادت این سید بزرگوار شکی نداریم و در شدت عقل دور بین و حدت بصر و بصیرتش تأمل نکنیم در اینحال پس اگر در آنچه اظهار میکند راستگو است چگونه در رد و کفرش سطری نگاریم و او را بیازاریم و اگر دروغگو است اولی آنکه مجازاتش را باسلاف کرام و اجداد عالیمقامش واگذاریم و در گذریم و شما

خود نیکو و واقفید که دروغ گویان در هر صنف مردم از عالم و جاهل و عاقل و باقل بسیارند و هیچ یک مورد جفا و آزار نه بلکه برخی واجد مقام اشتهار و ریاست بوده و هستند و بالجمله هیئت ملاها را از عمل مذکور منع و ردع نمود و با وجود منع و حمایتش اغراض قلبیه و امراض ریاستیه^۶شان صورت نگرفت تا سال ۱۲۷۳ ه. ق در شیراز وفات نمود و ما ذکر احوال و سوء اعمال حاجی شیخ هاشم برادر امام جمعه و نیز شیخ حسین ظالم و برخی دیگر از ملاها را در بخش سابق نمودیم و از بایان شیراز بجز حاجی میر

سید علی خال

--- صفحه ۲۶۷ ---

که در طهران و سه تن دیگر که در مازندران بشهادت رسیدند .

و بجز لطفعلی میرزا که از شاهزادگان افشاریه و از طبقه^۷ عرفا و متصوفه و در لباس درویشی بود و پس از فوز عرفان و ایمان بدیع بموکب جناب باب الباب پیوست و در خاتمه^۸ واقعه^۹ مازندران اسیر شده با مقدس خراسانی خلاصی حاصل نمود و پس از واقعه^{۱۰} شهادت عظمی غالباً در طهران با شیخ عظیم مرافقت نمود تا سال ۱۲۶۸ بچنگ دولتیان افتاد و بنوعیکه در بخش لاحق میاوریم بشهادت رسید عده^{۱۱} قلیل در سالها بعد از شهادت باقی بودند .

و از مشاهیرشان حاجی ابوالحسن مردی متدین و محترم و تاجر منسوجات بود و در سال ۱۲۶۰ چون حضرت باب اعظم سفر حج فرمود بشرف مرافقت در سفر نائل گردید و در طول طریق بملاحظه حالات

و شئون آن بزرگوار تنبه حاصل کرده اقبال و ایمان آورد چنانچه از قولش حکایت است که کشتی شرعی بنوعی دچار طوفان شد که تمامت رکاب از حجاج بدعا و التجا پرداختند و من بحال اضطراب خود را بگوشهء کشیدم دیدم که آن سید جوان نورانی با کمال اطمینان نشسته بیانی میفرمودند و کاتب مینوشت دست بدامن شدم تکه نبات و اطمینان و ثبات بخشیدند و حاجی پس از عودت بشیراز بی محابا نزد هرکس از اطوار روحانیه و کرامات و مقامات معنویه که در ایام سفر مشاهده کرد حکایت نموده متدرجاً در زمرهء خالصین مؤمنین و مورد توجه و تعرض منکرین مبغضین قرار گرفت و تتمهء احوالش را در بخش ششم میاوریم .

دیگر شیخعلی میرزا برادر زادهء شیخ ابوتراب امام جمعه در ریعان شباب مؤمن و منجذب گردید دیگر آقا محمد کریم تاجر که پیوسته مورد تعرض و تعدی انام بود و عاقبت ناچار بعراق مهاجرت نموده بتجارت و زندگانی پرداخت دیگر میرزا

--- صفحه ۲۶۸ ---

آقا رکاب ساز و میرزا رحیم خباز که بغایت منجذب بوده همی تبلیغ کردند دیگر حاجی محمد بساط از عرفا که نخست شیخی شد و ثانیاً بایمان بدیع فائز گردید و نبیل زرنندی در وصف احوالش نوشت که بسیار مزاح بود و از نماز جمعه و اقتدا بامام جمعه مفارقت نمی جست و پیوسته سؤالات و مزاح میکرد چنانچه روزی امام بر منبر موعظه کرده تا باینحدیث رسید که حضرت محمد فرمودند علما امتی افضل

من انبیا بنی اسرائیل در آنهنگام حاجی محمد بساط با انبساط از زیر منبر پرسید که ای آقا بیان فرمائید که این علما چه اشخاصاند جناب شیخ ابوتراب در جواب گفت ای مؤمن آن علما همین نفوسی هستند که در نظر تو از سگ کمترند و با دست اشاره بمالایان نمود که دور منبر حاضر بودند و اهل مجلس از این تقریر و تفسیر بی اختیار میخندیدند دیگر میرزا عبدالکریم کلید دار شاه چراغ و مهدی ابوالقاسم لباف و میرزا مهدی صابر و پسرش میرزا علی اکبر و بعثت قلت مومنین و محبین و شدت تعرض معاندین از علما و دولتیان و برای اینکه منتسبین حضرت غالبا فائز بایمان بدیع نشده از وقوع شهادت کبری و بلیات عظمی در غایت تأثرات و احزان میزیستند جریان این امر بمالایمت و سکون میگذشت و ما چون شرح احوال والده و حرم و بستگان و افنان اعلی را مقداری در بخش سابق و این بخش آورده و مفصلا در بخش ششم میاوریم و نیز واقعات شیراز را در بخش متقدم بتفصیل نگاشتیم در اینمقام تکرار نکرده بثبت متفرقاتی از توقیعات متکثره صادره در ایام شیراز که حاکی و منبه بدقایق مطالب است اکتفا مینمائیم از آنجمله در مقام افشا احزان قلبیه و بیان واقعات اولیه فجر ظهور و جفا و مکر امثال سامری و عجل و خوار از اهل غرور و کشف اسرار و مصالح اوضاع آن ایام در ضمن مناجاتی مذکور است یا الهی لتعلم انی ما ظننت یوم الاول ان یری احد صحیفتی و یصبر فی

--- صفحه ۲۶۹ ---

حقى او يقول لا لان ابواب المعارف و مفاتيح الحقائق فى كلماتى مخزونة مكشوفة و لقد نسبت آثارى
بحجتك الحى انا يظلم احد و لا يكذب مع ان الخير كله من عنده نزل و عليه يستدل و لو ان الرسل
ينسبون الى ان الناس لم يعتقد و الان احداً من العلما ما جا بذلك و هوشان حججك الطيبين و فى اعين
الناس عظيم و انك يا الهى لما اردت ان تمحص عبادك نزلت المحن و جعلت اصحاب حجتك
مظلومين حتى ظلم من ظلم و كذب من كذب و استراح المفترون بعملهم و عرفت مقامهم و اظهرت
بواطن عبادك الذين آمنوا و بلغوا و هاجروا بما فعلوا و كتبوا و اخذوا و انك تعلم كلشى و لا يخفى
عليك شىء و بذلك قد افتنت الكل بشأن يوم الاول حتى لم يبق فى الارض الا احد او اثنان او ثلاثة
منطلقين مع الظل خائفين و جلين الخ ايضاً فانا كنت فى بيتى وحدى و لم يطلع احد لشأنى انت قد
اخرجت بعض العباد من مساكنهم (مؤمنين اولين) و انت قد انزلتهم على و الهمتنى بعد ذلك حكم
دعوتك و اكرمتنى حجتك فلما بلغت حكمك اخذت من قلوب المطلعين بامرک عهدک و تسليمک
بحيث لا ينكرنى من هذه الجماعة النازلة بى احد ثم قد ارفعتهم الى مساكنهم و ما عاملت بى بعد ذلك قد
شرفتنى بالخروج الى بيتك الحرام و بلغت حكمى بايدى ملائكتك فى الارض كل شطر حتى قد بلغ
امرى الى المشرق و المغرب و ما بينهما فلما نضجت بنية العباد و علمت كل نفس حكم الفؤاد ارجعنى من
بيتك الحرام و فى مقارنة ذلك الحال قد اردت الفتنة للبلاد و من عليها حتى قد نزل بى و بالمصطفين
ادبار المعرضين و اوردتنى على منتهى الذل بمحضر الظالمين (محضر والى فارسى و ملايان) ... اليس

كل ذلك من فعلك يا ذا الجلال و الاكرام و انك يا الهى ارفعتنى فى بدء الامر و باى شئى وضعتنى ثم
بعد ذلك قد نزلت كلمة الانكار فى قلوب الشياطين (خوار و همرهانش) حتى اخذوا ما كتبوا و انى ما
قصدت فى ما كتبت

--- صفحه ٢٧٠ ---

الا باية المنصوص و انها كلمة مطلقة تقيد بالخصوص فبعزتک ما مکروا فى حکمى بل کنت اسرع مکراً فى
حقهم ايضاً بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انى اشهدک بانى عبدک قد آمنت بک و باياتک و استغفرک
بما احاط علمک بى و انک يا الهى لتعلم بانى قد حدثت الخلق بنعمتک فى حقى ما لم تؤت احداً من
العالمين فى صقع الرعية بمثل ما اكرمتنى من ثنائک و آلائک و تمت حجتک على عبوديتى بايات
محكمة حيث لا يخفى عليك و على من اجتهد فى سبيلک و اظهرت يقينى فى حکمک فى حقى فى
المسجد الحرام برجل معروف من الناس بعدول من الشهدا من عبادک فلک البها العظمى و الثيا الكبرى
بما انت عليه من العز و الكبريا و اليک اشكوبى و حزنى فيما نزل بى و بالمصطفين من عبادک بما جرى
القضا بالامضا من حکمک و فيک ارجو ثوابى و لكل من ابتغى برضائک و اشهد انک لا تضيع اجر
المحسنين فلک الحمد و المنة مما اخترت من رضاك و دار البقا و احتملت اذى الخلق فى حقك و انا ذا
صابر فى ذاتک و تابع مرضاتک و لا اخاف فيک لومة لائم و انک لتعلم ما احدث بنعمتک و ما يكذبنى
احد و كنت بينهم ذات صدق و امانة و من الان قد سولتهم انفسهم بتكذيبى و يحسبون انهم يحسنون فى

دينهم فسبحانك سبحانك قلت و قولك الحق يستعجلونك بالعذاب و ان جهنم لمحيطه بالكافرين فيالله

من قوم سوء جاهلين فلك الحمد على ما

ظلموني في حقك و لك الحمد على ما جحدوني في دينك و لك الحمد على ما كذبوني في وجهك و

لك الحمد على ما آذوني في امرك فبعزتك و جلالتك و لا حول و لا قوة الا بك لاشك لي في حبي

لك و لا اسوء ظني في رحمتك لي و لا اخاف من احد دونك و لا اطمع في احد سواك و اني لعلي

يقين من فضلك بان الناس لا يكذبوني و لا يسبوني و لا يجحدوني و لكنهم من حكمك يغفلون و من

وجهك يعرضون و باياتك

--- صفحه ٢٧١ ---

يجحدون و اني بحبي في حقك و رضائي لوجهك كاني في الفردوس على الارائك المتكئة لا يحزنني

في ذلك المقام جحد نفس و اني بحفظك و كلائتك لعلي يقين مبين و انك لتعلم ان اليوم قد نزل بي

كتاب كريم من احد من اوليائك بعد ما قهرت على اكثر الناس بجحدهم من ردّ الجواب على الواقع و

الصواب و اخذت عهدي عزاً لنفسي من اعناقهم بحكم الكتاب اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام بعد اليقين

بالذل و الانفراد الخ و دربارہ دعوت و مباہلہ با میرزا حسن گوہر در ایام حج کہ در بخش متقدم

آوردیم چنین مسطور است و لقد اتممت حجة المباہلہ فی مسجد الحرام بشهادة الشهود و من اطلع بهذا

الكلام بما ذكرته في صحيفة الحرمين هو المحيط و اظن ان الذين قد سمعوا هذا الامر في مكة هو الحاج

سيد على الكرمانى و الحاج سيد محمد الخراسانى و الحاج سليمانخان و الحاج محمد على المازندرانى و ما كان ورائهم الخ و منها ايضاً قوله الكريم فى شأن المذكورين من المعرضين و لو ان اهل الخوارج قد صدقوا بولاية على عليه السلام و حجية ما فى يديه لم يخرجوا يوم المصحف بقوله الحق انا كلام الله الناطق و كذلك حكم ما كذبوا من فئة الشيخية الذين هاجروا الىّ لو صدقوا حجيتة الحجة فى يدى لم يكذبوا ابداً و ان الان لا مفر لهم بان يقرؤا لانفسهم عبادة الشيطان لانه ان كان تصديقهم و خروجهم حقاً عبدوا الله و بعد ذلك لما كفروا عبدوا الشيطان و ان كانوا يقولون لا نميز اولاً بين الداعى بانه من الله او من الشيطان فمن لم يميز اولاً بين دعوة الرحمن و دعوة الشيطان كيف يميز آخرأ و من لم يوقن بان الداعى هو الحق من عند الله فكيف يخرج من بيته و كتب الىّ كتاب التصديق الا الفحص من الشك و الشك ليس من الحق ففى كل الدلائل لا مفر للمكذبين الا ان يقرؤا بعبادة الشيطان فى تصديقهم او فى تكذيبهم و من يعبد الشيطان لا خير له و ليس له عند نفسه دليل يطمئن به و له خزى فى الحياة

--- صفحه ۲۷۲ ---

الدنيا و فى الاخرة عذاب عظيم ايضاً فيا ايها الانسان ان اليوم فتنة التى نزلت فى كلمات المصطفين من ائمة الدين قد احاطت كل المسلمين فاستمسك فى تلك الفئة الدهميا العميا الصميا الطخيا الغبرا الجهنيا الظلما الصيلم المظلم الجهنام الظلام بالحجة الكبرى التى بها يثبت دين رسول الله كله و لن يقدر احد ان يجحده الا و يكفر به و ان اليوم ما بقى فوق الارض احد فيه روح الانسانية الا و قد نزل كتاب تصديقه فى

لوح مبين فاناذا اختصر الكلام لك و للناس كلهم اجمعين ما ادعيت و لا ادعى الا حكم العبودية الخالصة المحضة ... و ان ذكر العبودية و لو كانت فى الحقيقة معدومة لان لا ذكر لى فى رتبته و لكن فى مقام التجلى بعد الممنوعة التفصيلية و الفصلية الوصلية اقول انى انا عبد اكرمنى الله .. فاعرف حق اليقين بمثل ما انت فى عين اليقين بعلم اليقين و حق اليقين فان الذى ادعى (حاج محمد كريم خان) اليوم امر كاظم سلام الله عليه فى ضلال مبين و ان نسبه مكذب امره لانه لا يزال يكون فى ذرية آل الله بنص كاضم و اجماع الفئة لا فى ذرية المعروفة (قاجار) و لو كانوا مؤمنين ثم آية وجهه (كوسج) لتكون مكذب دعواه بما ذكر الصادق عليه السلام فى حديث المفضل بانه من سئية منه و دليل بان من التى خبت لا يخرج الا تكدا و ان ذلك فى مقام الجسد و اما العلم فلاحظ لاحد بمثلى و لا قدرة لاحد بشانى لانى اكتب اذا شا الله فى بعض النهار صحيفة كما ثبت الميزان بين ايدى رجال الاعيان و انى الى الان مع ما كنت فى السفر و ايام الخوف قد جرى من قلمى اربعون نسخة مباركة التى منها خمسة عشر صحيفة فى المناجات و مثلها فى علم الاشارات و الخطب و الدرايات و كتاب عدل و ما سطر فى الايات و ما دونها قد سرق فى سبيل الحج ... فمن اليوم يقدر بمثلى قل فاطهروا يا اولى الاسطاط كل صيصيتكم فان اليوم طير العلم لا يرقى الى و سيل الروح لا ينحدرعنى

... و انت يا ايها

الناظر الى سبحات آيات البيان لو تريد حظ الا و في فاجعل البرهان حب الله في نفسي ثم صبرى و
حلمى عن الذى آمن و بلغ و هاجر و كتب ما كتب و عجز من اتيان حديث و حده بنفسى مع ابنا جنسه
باعطائى ما سئل من جحده ايضاً فاعلم ان الله سبحانه لم يك مغيراً نعمه انعمها على قوم حتى يغيروا ما
بانفسهم فبكذب الظن فى آيات الله حرمننا عليهم طيبات العلم و الايات لعلمهم يتذكرون ثم لما استهانوا لامر
الله ضرب بينهم بسور على نفي التكليف عنهم و هو باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب لعلمهم
بايات الله يتفكرون ثم لما جحدوا امرنا بعد ما استيقنت انفسهم ظلما اخذت عهدي من اعناقهم غرورا بالله
ربى و عزاً لنفسي و علمى بما اكرمنى من امارات الحقية حيث لا يقدر ان يقوم بها احد غيرى فمن يقدر
اليوم ان يقوم بحجتى او ان يبطل شأناً من آثارى انظر الى الذين يدعون هذا المقام فى العلم من
الرشية و التركية و من سواهما لن يقدر احد منهم ان يكتب ورقة بمثل آياتى و بعد ذلك يجحدون الكل
امر الله من حيث لا يعلمون فو الذى نفسى بيده لو يتصف احد من اهل المشرق و المغرب او ما بينهما
بالعدل لا مفر له الا ان يقر بفضلى لاني ما ادعيت فى شأن الا العبودية و كفى بالله وكيلاً ... لما كفر الثانى
بدعوة الاول و رضا الثالث جزيتهم بما كسبت ايديهم ليظهر قول الله فى حقهم و ان لدينا انكالا و جحيما
و طعاماً ذاغصة و عذاباً اليما و كان الكل يعرفونهم و يعلمون مقامهم و يشهدون فى حقهم معيشة الاول و
الثانى و الثالث بعد ان ما رآنى الاول منهم الا بعض ليل و بعض نهار و الثانى منهم الا بعض ليلة و ثلثى ليلة
و الثالث منهم ما رآنى ابداً و بعد ذلك قد اجترحوا بغير الحق فيما فعلوا و لو لا كتاب من الله سبق فى

سنة الولاية انهم لن يقدرُوا ان يكتبوا شان انفسهم و لكن لما كان الامر فى الولاية قد قضت فلا بد ان يظهر فى هذاالمقام ما ظهر فى الولاية و الا انهم لا شان لهم بذلك و لا نصيب لهم من القدرة انظر الى دنائة مقامهم

--- صفحه ٢٧٤ ---

و رتبتهم انى طلبت عنهم فى جوابى لهم اتيان حديث مثل آياتى و انهم لن يقدرُوا ان ياتوا و بعد ذلك اجترحوا على حكم الله و هلکوا انفسهم و انفس من اتبعهم من حيث لا يشعرون و كل ذلك فتنة فى الدين ليميز الخبيث من الطيب ايضاً انظر الى المبلغ (ملا على بسطامى) بالعراق و من معه و مقام اجتهاده و امارات صدقه ثم انظر الثلاثة المنكرة (ملا جواد ملا عبدالعلى ميرزا ابراهيم) و مقالاتهم و امارات كذبهم ثم ايقن بوعده الله و اخذه و كذلك نجى الظالمين و اعلم ان جواد القزوينى كتب فى كتابه الا عجمى الذى كتبه من صور السجين كلمات باطلة منها اختبار الحجة فاعوذ بالله من حمقه كانه لم يعلم ان اختبار الحجة من شيعة آل الله عليهم السلام يستلزم اختبار الامام ٤ و ان اختبار الامام يستلزم اختبار النبى صلى الله عليه و آله و ان اختبار النبى يستلزم اختبار الرب جل و علا و هذا كفر صراح و لكن اكثر الناس لا يعقلون و انه قد طلب منى لمعنى الذى ليس له دليل الا الحكمة و لا يثبت بغيرها بنص الشيخ رحمه الله فى الفوائد اربعة و عشرين دليلاً من دلائل التى كانت شأن الصبيان بعد ما قرء فى كتاب الله ادلة الثلاثة الكافية للكل الى قوله المبين و انه قد ضل نفسه بذكر تلك الموارد الهلكة و طلب فى كتابه المباهلة بكذب

نفسه كانه ما قرء كتاب الله بان المباهلة حكمى و آيتى و ليس له حكم مباهلة ... فمن اى حكم طلب المباهلة منى بعد ما فوضت الامر الى احد من الناس و ان كثيراً من اهل التصديق يباهلون معهم كما سمعت ان مهدي الخوئي جزاً الله خيراً من عنده قد ارسل الى عبدالعلى لاجل المباهلة و انه لم يقبل لكذبه فسبحان الله عما يصفون و ايضاً و انك لتشهد لما اراد نفس ان يجحد حتى كتبت له فى الحين مثل ما اراد منى ليصمت عن لهته و لئلا يجترح على بجحد بعد ما علم ان عبادك المؤمنين كلهم قد اتبعونى و لا يشركون فى مقام الحكم معى احداً ... اللهم عذب الذين آمنوا بك و باياتك ثم

--- صفحه ۲۷۵ ---

كفروا و هاجروا الى سبيك ثم اعرضوا كفروا و العن اللهم كل المفترين الذين كفروا بك و باياتك و خذهم اخذ عزيز مقتدر ... اللهم عذب اولهم بكل نقماتك و سطواتك على ما انت عليه من الشأن و القدرة و العز و العظمة فانه عمل فى دينك ما لم يعمل احد قبله و افترى عليك بما لا يرضى احد لخلقتك و استكبر على حقتك بغير حق ... اللهم انك تعلم انه قد اكتسب كل ما اكتسب ابو الشرور فى دينك ... اللهم العنه لعناً كثيراً و عذبه عذاباً اليماً ... اللهم العن صنمى الشيخيه و جبتهم و شيطانهم ... اللهم عذب العجل و جسده و خواره و الرجل الذى ينصرهم بكفرهم و ما در بخش سابق براى نماياندن لحن مقال حضرت بر منبر مسجد و كيل چون بعين خط و يا نقل از نسخه معتبره نداشتيم شمهء از توقيع رفيع صادر در ايام اصفهان براى منوچهر خان معتمدالدوله را ثبت كرديم و اينك در برخى از نسخ صورتى بدست آورديم

و عيناً ثبت مينمائييم و هي هذه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المبدع المنشئ الفرد القديم المخترع
الذى قد كان لم يزل بلا وجود شئ هو كائن بلا حكم شئ لا يساوقه فى الذات احد و لا يماثله فى
الصفات شئ كان عليماً بالاشياء قبل وجود العلم و الخلق و كان قديراً على كلشى قبل وجود المقدور و
الشأن قداين الامثال بلا اين مثله و كيف الكيف فى الاشياء بلا كيف عدله ان قلت هو هو قد دلت الاحدية
ذات الابداع و الانية حقيقة الاختراع و لا يدل الصفة فى شأن عليك و لا يحكى الاية فى حكم الآ على
خلقك انت الدائم الفرد و الصمد الوتر و القيوم الحى لا يدل المثل فى كينونيات الخلق الآ على انشائك
و لا يشير الهندسة فى ذاتيات العباد الآ الى اختراعك فسبحانك و تعاليت عما يقول المشبهون علواً كبيراً يا
الهى بانجذاب انوار جبروتيتك قد لاحظت جمال صمدانيتك و بنفحات قدس لاهوتيتك قد استويت
على مقام رحمانيتك انت الاقرب بنفسى من كلشى و انت القائم على نفسى فوق كلشى ذاتيتك

--- صفحه ٢٧٦ ---

المشيرة يا الهى مجتثه عن الوصف و العرفان و كينونيتك المتجلية منقطعة عن الاشارة و البيان انت الدائم
لم تزل بلا وجود شئ فى الانشا و انت القادر لا يزال بلا مثال شئ فى الاعيان فسبحانك سبحانك لك
الاسما و المثل و لك الكبرى و الال و منك الثنا و البها و حدك لا شريك لك تعاليت و تقدست عما
يصفون يا الهى انت الذى قد تجليت لى بكنه رحمتك و ايدتنى بايات قوتك و كرمتنى بسيوف قهاريتك
لكنت عزيزاً بين عبادك و انت تعلم يا الهى ما فعل الجاحدون بى فى ايام سلطنتك و ما رايت من

المنافقين فى ايام قدرتك اللهم انى اشكو حزنى الدائم القديم و اشهد ان الذين يصفونك بالصفات
المعدودة لم يصفوك و الذين ينزهونك عن الاسماء المكروهة لم ينزهوك اذ حكم النفى بعد الوجود حد
خلقتك و الاسماء و الصفات بشهادة انفسها مقطوعة عنك و معدومة فى رتبة ذاتيتك و لم تزل مالك وصف
فى الوجود و لا ذكر فى كلمة المفقود و انك الان لكنت مثل ما كان مالك وصف و لا ذكر فسبحانك
سبحانك ان الذين يعبدونك بذكر الاسماء يشركون بك و لا يعبدونك و الذين يشيرون اليك بذكر انفسهم
ينقطعون عن مقام تجليتك و لا يحبونك لانك لم تزل كنت فرداً واحداً لن تقترن بشئ من الخلق و لن
تقارن بشئ من آيات العبد فكل يصفونك بما انت و صفت لهم نفسك فكيف اذا تحقق و تذوت فسبحانك
قد و صفت نفسك بما تجليت لخلقك و هى شأن من ابداعك و مقام من اختراعك فسبحانك لما كان
وصفك لا يمكن عندك فكيف يمكن عند عبادك الذين لا يعلمون الا مقامات انفسهم و لا يدركون الا
تجليات بواطنهم فسبحانك سبحانك افترى الواصفون و كذب القائلون فى حقك لن يعرفك احد من
الخلق و لا يمكن معرفتك فى اعلى جواهر مجردات الامر و الخلق اذ ذاتية انيتك قد دلت بانية ذاتيتك
و نفسانية كينونيتك قد حكت عن كينونية نفسانيتك و لا تزال ان وصفك كان نفسك و لم تزل ان نفسك
يكون ذاتك فسبحانك

--- صفحه ٢٧٧ ---

سبحانك ان اوحدك يكذبني نفسك و كل اولى العلم من عبادك بان العبد في بحبوحة الكثرات و
اختلاف الايات و كثرة العلامات و غلظة المقامات فكيف يقدر ان يوحد ربه الذى لا يدركه شئ و لا يقارنه
شئ و لا يصفه شئ و لا يوحد ذاته شئ فسبحانك سبحانك يا الهى مالى السبيل لا بذكر الدليل و لا
بالصمت فى تلقا وجهك يا جليل ان اسبحك يزجرني سرى بان نفسك سيئة و انت من كلمات نفسك
اردت ان تسبح ربك فالويل لى ثم الويل لى مالى و للتسبيح فى تلقا عرش عظمتك فسبحانك سبحانك لا
اعلم من ذكرك كلمة و لا من ثنائك حرفاً لان كلما يعرف فؤادى و يشهد سرى و تقرّ عا نيتى من آياتك
و مناجاتك هى شأن الخلق و لا يليق بمحضر قدسك و لا بالورد على ساحة عزك فسبحانك سبحانك يا
الهى انت الحق لم تزل و ما سواك محتاج فقير و انا ذا يا الهى انقطعت عن كل الناس بالتوسل الى
حبلك و اعرضت عن كل الموجودات بالتوجه الى تلقا مدين رحمتك فالهمنى اللهم ما انت عليه من
الفضل و العطي و العظمة و البها و الجلال و الكبريا فانى لا اجد دونك عالماً مقتدراً و احرسنى اللهم بكل
منعك و كفايتك و جنود السموات و الارض فانى لا اجد دونك معتمداً و لا سواك ملجأ و انت الله
ربى تعلم حاجتى و تشهد مقامى و احاط علمك بما نزل على من قضائك و بلا الدنيا باذنك جوداً و اكراماً
اللهم ان فضلك كان على قدر مسكنتى و ان عفوك كان على قدر معصيتى فانت تعلم يا الهى حد ذلك و
انى لاعلم باليقين انك ان تجعل كل ما احاط علمك غيرى نارالحديد و تجعل سراقها فى مقام محدودة
وسعت السموات و الارض كلها ثم تكبر جسمى بشأن الذى تملأ محال النار كلها و تعذبني فيها فى كل آن

بكل سطواتك و نعماتك ما انت تقدر به حين الاخذ الى دوام عز ازليتك سرمد الا بد لكنت مستحقاً
بذالك جزاً ذكرى بين يديك من دون جزاً سيناتي و اعمالى التى لا تامر بها فسبحانك انت تعلم ذالك لا
سواك ما كان ظنى بك بعد لك اذ لا طاقة لشيء

--- صفحه ٢٧٨ ---

فى السموات و الارض بحكم العدل من عندك لانك ان اردت ان تحكم بشي بعد لك فى الحين تعذب
كل من فى السموات و الارض من سطوته فسبحانك سبحانك يا الهى ما كان ظنى بك الا فضلك و ما
كان معاملتك مع احد الا باحسانك و فضلك فسبحانك انت الذى ما تعاملت بالكافرين بعد لك فكيف
ترضى و تحكم للذين يؤمنون بك و باياتك و يسجدون لك وحدك لا شريك لك فسبحانك سبحانك
ان استغفرك دخلت فى ذنب لو استغفرك لها سرمد الابد لا شأن بالعمو لان تلك الكلمة مدل بوجودى
بين يديك و يحكى عن جرأتى فى تلقاً عز قهاريتك لديك فهيهات هيهات مالى و الاستغفار بين يديك و
لو لا فضلك و رحمتك لكنت من المنسيين فسبحانك يا الهى ان اذكرك فباليقين ذنب لان وجودى
ذنب فكيف اذا اكتسبت الذنب ذنبا اخرى و ان اصمت بين يديك فكان الحكم بمثل الاول لان كل ما
نسب من الخلق ذنب من ذنب على ذنب لن يليق شأن منها بالصعود اليك و لا بالورود على بساط عزتك
لان اعلى جواهر الممكنات قد تذوتت من اثر الابداع و اعلى شوامخ الموجودات قد تلجلجت من ظهور
الابداع و انها بحقيقتها مقطوعة عنك مفتقرة اليك و دالة بالقطع عن طلعتك و حاكية عن المنع فى مقابلة

عمال احديتک و ناطقة بالعجز عن تحميدک و ساجدة لعظمة وجهک وحده لا اله الا انت اللهم انک لتعلم انى ما اعتقدت فى شأن الا ما نزلت فى کتابک حيث قلت و قولک الحق لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير اللهم انک تعلم ان بعضاً من الحكماء قد ذهبوا الى وحدة الوجود بين الموجود و المفقود فسبحانک سبحانک تعاليت و تقدست عما يصف المشبهون نفسك فما اجد كلمة ادنى عن قولهم لانک لم تزل كنت بلا ذکر شىء و لا تزال انک کائن بلا وجود شىء و ان وجود الخلق بنفسه قد وجد بالاحداث من دون ان يمسه نور من ذاتک و لا اشارة من کينونيتک بل انت تجليت لديه لامن شىء قبله و حققت الحق به جوداً و اکراماً

--- صفحه ۲۷۹ ---

فسبحانک سبحانک لو کان الامر كما يقولون فمن اين يستدلون بوحدانيتک فسبحانک سبحانک ان وجود الاثينية بنفسها شاهدة بالافتراق و معلنة بالانقطاع و مالک وصف فى وجود الخلق و ما کان لهم وصف فى تلقاً وجود ذاتک اذ وجودک لم يزل کان و لم يكن معک شىء و ان وجود الخلق مقترن بالحدوث و معلى بالعدم فسبحانک سبحانک لما تجليت لهم بهم باعلى طلعة مشيتک لن يعرفوا فصلا من ذلك و لا وصلا لجنايبک و لذا يعترفون بالربط بينک و بين خلقک فسبحانک سبحانک کانهم حمر مستنفرة فرّت من حکم عدل قسورة فان کان الربط ذاتک يلزم الاقتران فسبحانک سبحانک و ان کان خلقک فيبطل حکم ما افترى المشبهون فى آيات خلقک فسبحانک يا الهى انت حق و ما سواک خلق و ما کان ربط بينک و بين

احد من خلقك دون خلقك و ان كان بعض العرفاء من الصدرايين الذين لا يعرفون قدرك لما يتعمقون في حكم الربط يقولون كلمة تكاد السموات ان يتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال فسبحانك حاش الظن بك قد سؤلتهم انفسهم بما يلقيهم الشيطان و يحسبون انهم يحسنون و يهتدون فسبحانك سبحانك انت المبدع البديع قد ابدعت الخلق بمشيتك لا من شئ قبلها و جعلت علة نفسها هي نفسها لا شيئاً سواها فسبحانك كل زعموا في عرفانهم ما لا تحب و ترضى فبعض قد افتروا و قالوا ان علة الاشياء هي ذاتك كانهم لا يعرفون كلمة العدل من اوليانك و لا يشعرون بحكم الاقتران في تلقا جمالك و لا يدركون بان العلة لو لا يشار المعلول في رتبة الظهور لم يوجد و لا يدوت فسبحانك سبحانك ما هي الا فتنتك تضل من تشا و تهدي من تشا قلت و قولك الحق و من يضل الله فما له من هاد الخ و در توقيعي مسطور است و انى الى الان ما ذكرت اسمى ابدأ في احد من آياتي حيث اشار الامام عليه السلام في حكم باطن الباطن لا يسمى باسم صاحب هذا الامر الاكافر و ان ذكر الاسم في الاثار هو شان الفقهاء و الذين هم صبيان في امر البواطن و الاسرار و انى بعد ما حرمت ذكر

--- صفحہ ۲۸۰ ---

اسمى قد عصوا امر الله و اظهروا بعض الاولين اسمى و لذا قد ظهرت الفتن لاجله و ان المنكرين لما شاهدوا ان الناس من كل شطر خرجوا لحبى حيث قد جعل الله افئدتهم رافعة الى قد حسدوا بذلك و لذا اخذوا نصيبهم مما كتبوا ايديهم ليصرف الناس من الاعتقاد بحبى الذين هو اعلى انارة الدين لاوربى ان

شيعتنا لم يخرجوا من حبي و لو قطعت ابدانهم ارباً ارباً و اقول بحكم الله حسبي الله و من اتبعني من المومنين لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم ايضاً فاذا شاهدت سر الامر فاشهد بانى الان فى مقامى هذا فى البيت و حدى لا نطق فى حكم باطن الباطن كما نطق سيد الشهداء عليه السلام فى ذلك اليوم لحكم باطن الظاهر و لا يعرف من كلماتى امر الموهوم فان الامر لو يظهر بحقيقته فى عالم الاجساد لترى فى الظاهر و الباطن كذلك و لا يخفى ان لاجل ذلك الامر البديع قد جمعوا على الارض المقدسة رجال كثير و انى لو اردت لاغلب على الطوائف كلها و لكن احببت ان يجرى القضا مخالفاً لهواى لينكسر قلبى و يحزن سرى و يتغير فؤادى لانى كنت فى حكم الباطن مشابهاً فى البلاء بالحسين ٤ فى حكم الظاهر و ذلك مما اخذ الله بالعهد منى ليشرك حكمى بحكمه .

و لكن لما نزل بى صبرت فى الله و رضيت بقضائه و اقول لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا عليه توكلت و فيه صبرت و على الله فليتوكل المؤمنون و ان اعظم ما نزل بى عمل خوَار الوليانى فى ظلمه و انى حين الذى كتبت الورقة لحكم رده كانى سمعت منادياً ينادى فى سرى افد احب الاشيا اليك كما فدى الحسين عليه السلام فى سبيلى و لو لا كنت ناظراً بسر الواقع فو الذى نفسى بيده لو اجتمعوا ملوك الارض لن يقدروا ان ياخذ و امنى حرفاً فكيف عبيد الذى ليس لهم شأن بذلك و انهم مطرودون مقابل ابنا جنسهم و عاجزون على شأن لم يقدروا ان ياتوا بحديث مثل آياتى و لكن الحكم ما اشرت لك فى سر الباطن ليعلم الكل مقام صبرى و رضائى

و فدائی فی سبیل اللہ مع آیات الحقہ التي قد جعل اللہ فی یدی حیث لم یقدروا ان یغلبوا علیّ جمیع
اهل الارض و بذالك فديت من آثار نفسي فی سبیل اللہ لان فدا النفس لاجل اثبات الحق و ذلك لم
يعادل شيئاً فی الاعيان فله الحمد و المنة قد صبرت فی ذاته و فديت اعظم ما قدر اللہ لی فی سبيله و
سيعلم الذين ظلموا اىّ منقلب ینقلبون و ما قدر اللہ بعد ذلك الفدا فدا و ان اجتمع الكل و لا لمن اخذ
الورقة نصيباً قل له تمتع بكفرک قليلاً انك من اصحاب النار و لا تحسبن اللہ بغافل عما يعمل الظالمون و
لو لا اراد اللہ ظهور بلا سرّ باطن الباطن تلقاً باطن الظاهر لا یقدر احد ان یجترح علیّ بشئ و لكن اللہ قد
شا ان يرانى مظلوماً فی ایدی الظالمين بعد ما اجتمع آلاف من الخلق لنصرتی و كذلك قد شا اللہ ان
یرانى فی الفدا اطیب آثاری و انه قد شا ان یرانى فی مثل ذلك اليوم فی البيت وحدي و ان حزب
الشیطان یشغلون بحربی فی الرد بسیوف الكلمات التي اعظم من سیوف الحديد و لو ان لظاهر حکم
ظاهر الباطن قد تحمل عليه السلام فی جسده الفین الاخمسين ضرباً من آلات الحرب و انی بحقه روحی
له الفدا لاكثر من ذلك العدة قد تحملت بقلبی فی سبيله من كلمات اهل البعد و اشاهد قلبي من سیوف
كلمات الاعداء ارباً ارباً الى قوله و انی الى الان ما ادعيت الا العبودية للہ وحده و لاجل ذلك قد اظهرت
اربعة كتاب محکم و عدل عشرة صحيفة متقن الذي كل و احد منه لو كان فی ایدی احد غیري لسخر
الارض كلها بحجة لامعة بالغة بحيث لا یقدر ان ینكره احد اذا انصف و لكنی من غناى باللہ معذک الاسم

الاکبر و الحجة الاعظم جلست فى بيتى وحده رضى لوجه الله سبحانه و رضيت بظلمى اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام مع قدرته و جباريته الى قوله فاذاً وحيداً فى البيت متكلاً على قلمى اناذى باعلى صوتى فهل من ناصر ينصر حكم باطن الباطن بايات محكمة بلسانه او بجسده او بماله او باثاره

--- صفحه ۲۸۲ ---

او بكتابه فهل من ذاب يذب عنى ردة المعرضين و شبهة المشبهين و طغيان المعتدين فهل من ذى رحم ييكى على و يبطل من حولى شر الملحدين فهل من ذى روح يسمع بكائى ثم يقوم لنصرتى ثم يظهر آيات محبته فى حقى فهل من عزيز يعزنى بحكم الله الاظهر ان العزة لله و لرسوله و للمؤمنين و هل من ذى غضب يغضب على اعدائى ليقرّ بذلك عينى فهل من ذى قوة يقويننا و هل من ذى عزة ينقطع الينا فنحمد الله الذى سيريكم آياته فتعرفونها و لم يجبنى الان احد فىا ايها الملا من المعتدين هل غيرت فيكم سنة او بدلت شريعة احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر كاظم ام ادعيت فى شأن دون العبودية ام ادعيت شأن الربوبية فى دون هيكل العبودية فما لكم يا ايها الملا لاي شئ تنكرونى و انا بن العلى و لاي شئ تجحدونى و انا بن الوصى فهل فيكم يا قوم ذى رحم فيدفع عنا كيد الجابره و هل فيكم ذى علم ليبطل جهل المعرضين بحلمه اللهم انك لتعلم قد اتممت الحجة و اكملت النعمة لمن ورد على تلك الايات فى ذلك اليوم الاكبر فىا ايها الشيطان فهل فى حزبك ذى كتاب محكم و صحائف متقنة يبارز ابن محمد فى وحدته و يحارب معه بايات عزته التى قد جعل الله سيف قدرته فلم لم يجب اليوم

منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائى و لم يبارزنى اليوم احد و من قبل من لم يقدر باتيان حديث و انه خوار ابخل من كل دنى طلب دمي و انا فزت بنفسك و اجرىيت قلم المداد على لوح دعوته بما كتب الى لاكون بذلك من المستشهدين و ان بمثل ذلك فليحارب المؤمنون و يقتل المحدون انا لله و انا اليه راجعون و لا تقولوا لمن يقتل فى سبيل الله اموات بل احياء و لكنهم قوم لا يشعرون فانا ذا اقرء نسبي بمثل ما قرء الحسين عليه السلام فى ذلك اليوم و كفى بالله شهيداً كفر القوم لما قد اعرضوا عن جمال الله وجه الحرمين طعنوا احمد ثم كاظماً اجمعوا فى ظلم ابن السنتين الى آخر بياناته الكريم و ايضاً

يا ايها السائل بلغ

--- صفحه ٢٨٣ ---

شيعتنا الا يردوا الورقة من يدى احد و لا ياً ولوا حرفاً منها فانها غربال من حكم الله يخرج منها خلق كثير و انا لا نعد رجلا من شيعتنا فقيهاً حتى يعرف لحن القول تادبوا من قول الله سبحانه يا معشر الانوار و عباد الذين يمشون على الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و لقد نزلت فيها اشارات لطيفة يميز بها الصادقون عن الكاذبين و ايضاً انى ما اطمع فى تصديق احد و لا اخاف من تكذيب احد و لقد بلغت حكمى الى الكل فمن شا ان يؤمن و من شا ان يكفروا العلم لو لا يعرضون من حكمى لن يقدر الظالمون بعملهم و كل ظلم و حكم غير حق صدر من ذى روح من يوم ذكر الامر الى دولة الحق فكان ذنبه عليهم و كان الله لغنى عما يعملون.

ایضاً در توقیعی فارسی؛ قوله : **بسم الله الرحمن الرحيم**

قبله محترم دام عز کم تلاوت آیات کریمه را نموده ولی چه بسیار عجب است که اهل بصیرت تابع اقوال مردم و هوای انفس شوند لاجل اتباع حکم دین من حیث لا یعلمون اگر چه از طریقه اهل علم دور است در مقامی که مخاطب ایشان در امری بلا علم واقع و حجت ظاهر شک نماید او را بجواب مجاب فرمایند ولی از آنجائیکه در مقام عبودیت واقف متحمل غیر طریقه اهل حکمت میشود حکم صاحب این امر از دو مرحله خارج نیست یا حق است فطویبی لمن اتبعه یا باطل است فالویل لمن عرفه و احبه و شکی نیست از برای امر حق و باطل خداوند عالم علامتی معین فرموده که بان تمیز داده شود و این علامت تصدیق و تکذیب ناس نخواهد بود بلی تصدیق اهل عدل حجتی است قوی و لیکن امروز تمیز عدول از برای کافه مردم امری است صعب و بهر نفس واجب است که بنفسه تمیز حق از باطل نماید بعد از اثبات این مقدمه شبهه نیست که هر گاه نفسی امروز ادعای بر امری نماید که باعث بر انکار جزئی از ضروریات دین نباشد با حجة وافیه بکل عالم فرض است تصدیق حکم او نمایند و

--- صفحه ۲۸۴ ---

باجماع مذهب امامیه هر گاه امروز حکمی از امام زمان علیه السلام صادر شود و کل اعراض نمایند کافر میشوند زیرا که مناط دین عمل صوم و صلوة نیست بلکه اتباع حکم صادره از خود ایشان است و شبهه نیست که اکثر مردم در مقام اضل از انعام واقع هستند بلکه مؤمن خالص بنص حدیث اقل از کبریت

احمر است درین سنه در عمل حج که خدا میداند عدد او را سه نفر در صحیفهء امام عدل مکتوب شده که حکم آنرا در خط بغداد نوستم سائر اعمال مردم را هم مثل این فرض فرمائید و تعجب نفرمائید که امر حق ادق و اعظم ازین است و اکثر هالک هستند الا من شا الله انه عزیز غفور بعد از فوت مرحوم سید مثل سیدی در میانهء طائفهء ایشان لابد است که در هر عصری باشد معذک از این فتنه خارج نشد مگر همان فقرا از ارض مقدسه هجرت نموده و ایشان در کتاب امام حق اشرف خلق مکتوباند با وجود آنکه بر سبیل ظاهر کسی اعتنائی بدیشان ندارد و مرادم از ذکر این فقرات حد خلق است که رشحهء عالم باشند حال مردم از کسی که مدعی امریست حجت میخواهند چه حجت ازین عظیمتر است که در عجم خداوند عالم کسی را ظاهر فرماید بلسان قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از کلمات آنرا بفهمند چه جای آنکه اتیان بمثل نمایند حال از آنچه ظاهر شده چشم پوشیده سورهء که در همین ورقه نازل شده کفایت میکند در حجت بودن اهل ارض را هر گاه کل قرآن سورهء تبت بود آیا کسی را میرسید که بگوید حجت نیست حاشا و کلا بلکه در حجت بودن این سوره معادل است با حکم قرآن و معجزهء جمیع انبیا و اوصیا گوی است و میدان این گوی صاحب این امر علما هم اجتماع نموده گوی خود را بمیدان آرند خود شما همیشه قرآن خواندهاید بقدر تلاوت لحن تمیز میدهید بحق خداوندیکه جانم برید اوست که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند باینکه یک آیه

بیاورند عاجز خواهند شد اگر هم چیزی بیاورند کلمات مسروقه خواهد بود نه این است که از لسان ایشان بر فطرت جاری شود چنانچه در صدر اسلام فصحا اعراب ادعا نمودند و آخر روسیاه و خجل شدند حقیر شرح سورهٔ یوسف را در چهل روز که هر روزی بعضی از آن مینوشتیم اتمام نمودم و هر وقت بخواهم هر چه بنویسم روح الله مؤید است مثل صحیفه که فرستادم یکشنبه روز منتها نوشتیم هر کس از علما مدعی آن است بسم الله چنانچه اشخاصیکه مشاهده نوشتن را نموده‌اند فهمیده‌اند که چنین امری تا حال از احدی از علما ظاهر نشده بعد از کتاب و صحیفه حجت خداوند بر کل عالم تمام است و اشخاصی که افترا بر امام خود میزنند که آیات و صحیفه ماخوذه از کتاب الله و ادعیه است جزای ایشان با خداوند است از روزیکه این امر ظاهر شده عمل کل خلق باطل است الا بعد از تصدیق و این حکم خداوند است هر کس میخواهد تصدیق کند از برای خودش است هر کس هم تکذیب کند عقوبت بخودش میرسد مرادم از این فقرات این است که از بحر اضطراب خارج شده بر کحسی سکون مستقر گردند کلیه اهل بلد را اول قابل ندیدم اظهار کنم بلکه حیف است که بر علم چنین امری غیر اشخاصی که قابل هستند وارد شوند الان هم حکم بلد مثل قبل است هر کس را تصدیق از تبعیت یکدیگر است خداوند سرائر همه را مطلع است آنچه اظهار نمودم تابحال بحکم الدهر انزلی بود و الا کسی که بر لسان آن حکم شجرهء طور جاری شود لایق نیست این قسم در مقام عجز با عباد الله مجاهده نماید بحق خداوندی که لسان مرا باین علو حجت فرموده که کل خلق امروز در علم نزد من مثل این قلم جمادی

است که در ید من است و غرضم ازین مقام اظهار فخریه نیست بلکه هر ذی روحی تمیز میدهد که عالی

هر گاه وصف کند خود را از برای رتبه مؤخر ظلم بخود کرده زیرا که آن نمیتواند تمیز امر

--- صفحه ۲۸۶ ---

عالی را دهد بلکه از کتمان اسم روز اول ملاحظه همین مزخرفات جنود شیطان را مینمودم حال که

ظاهر شده حرفی با کسی نیست حجت نزد هر کس هست کسی هم قادر بر فهمیدن کلمات حقیر نیست

که مقصود تدریس و حکم میان خلق باشد همین قدر حظّ علما عجز است و حظ عوام تصدیق آنکه

اشاره نموده‌اند که مردم کلمات باطل میگویند ضرری نمیرساند اول در حق خداوند گفتند عزیز ابن

الله است دوم در حق رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند مثل آنچه در حق من گفته اند انه لمجنون و

خداوند عالم بر ایشان نازل فرموده و ما هو الاذکر للعالمین کذلک در شأن آل سلام الله علیهم و این

سنت سینه در مبادی عالیه با ما است بهیچوجه خوفی از احدی نداشته باشید کمثل بیت عنکبوت هستند و

هر چه خداوند عالم جاری فرمود خیر است هر گاه نعوذ بالله مردم بنای انکار گذارند محروم خواهند

شد از آیات امام خود و حیرت ایشان بجائی نخواهد رسید الخ ایضاً در ذکر مقام و منقبت سابقین اولین

و اما ما اردت لاطمینان قلوب الاولین فاعلم انهم قد سبقوا بالتسليم من امارات التي قد القیت اليک و ما

ورائها ما اشار اليه السيد اعلى الله مقامه في كتابه الذي كتب الى بخطه الشريف و ان الان عند اولی الناس

بالكتاب لموجود و فی اشاراته تلویح حیث يعرف اولو الالباب امری من دون بینة من غیری و کفی به

لمن استبصر و اهتدى دليلاً و اعلم بان عباد الله الذين قد سلموا هذا الامر كلهم علماء اتقيا حيث قد صرح السيد اعلى الله مقامه فى شأن كل واحد منهم بشئ من الثنا و نص بخطه الشريف لمن بلغ الامر بالعراق ثناً عظيمة و لمن سواه بما تجد عندهم و قد اجمع اولياء تلك الطائفة و ان فيهم رجال علماء الذين قد نص الشيخ و السيد باجتهادهم و فضلهم حيث لا ينكرهم الامكابر عنود و انهم معروفون باعلم و العمل و انى لاستحى ان اذكرهم باسمائهم و كفى بالله شهيداً ايضاً يا ايها الملاء لا تعجبوا من

--- صفحه ۲۸۷ ---

حكى فان اول مؤمن بايات الله بفضل الله و منه اولى من الناس و انه يكفى من قبلى لمن لا يجد نفسى فى الامر و لو كان مثله فى العباد بالعلم لكثير و لكن الله قد احبه لسبقته فسوف يرفع الله المانع و ايضاً در مناجاتى وقد نزل على كتب عديده من اهل طاعتك بعد ما فوضت الامر الى من كان معلمى فى بعض الايام و الى من كان اولى الناس بالكتاب و ايضاً در جواب از اعتراضات معرضين بر شئون لفظيه بديعه آيات مباركه مسطور است و ان كتب حرفاً من دون قواعد القوم ارادان يذكروهم بقواعد الهيه و الدليل على ذلك انه قد كتب بمثله طبق قواعد القوم و لا يعجزه شئ و لا يعزب من علمه حرف و ان ترى لحناً فليس منى و ان كان منى فقد اجرى على قلمى ليطلع الكل بانى لا اعلم قواعد القوم و رسوم العلم و بذلك يكون حجة الله فى حق نفسى ابلغ و كلمة الله اعظم. **و در خطابى صادر بامضاً خادم چنين مسطور است؛** حضرت اعلى نظر بضعف عباد در اوان ظهور در بيانات مدارا نموده اند و بحكمت

تکلم فرموده اند چنانچه در مقامی میفرمایند ... این همان نقطهء فرقان است که در این کور بنقطهء بیان ظاهر و در مقام ولایت میفرمایند انی انا قائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون و در مقامی ... بمقامات دیگر ناطق شده اند چنانچه نزد صاحبان بصر حقیقی معلوم و واضح است و در مقامی میفرمایند اگر ناس ضعیف نبودند ذکر مشیت نمیشد اگر اینخادم فانی بخواهد اینمراتب را بتفصیل ذکر نماید وقت و فرصت مساعده ننماید و شکی نبوده و نیست که این بیانات از روی حکمت بوده چه اگر در اول ظهور بکلمهء اخری نطق میفرمودند یعنی آنچه در آخر فرمودند اول میفرمودند شرارهء نار اعراض و انکار در اول وارد میاورد آنچه را که در آخر وارد آورد در ظلم ظالمین و اعراض معرضین و انکار منکرین تفکر نمائید

بشانی معرضین و منکرین که علمای عصرند بر اعراض قیام نمودند که آنجوهر وجود

--- صفحه ۲۸۸ ---

خود را بعبد بقیة الله نامیدند و اینخلق دنی بان هم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان و مداد از ذکر آن عاجز است ... جمیع این حزب در سفک دم آن حضرت شریکند چه که عوام و خواص علی زعمهم در سنین اولیه متفقاً بر سفک دم اطهر قیام نمودند جمیع علما و روسا فتوی دادند و سائرین عمل نمودند مگر معدود کمی که معروف نبودند و ریاست نداشتند و از آن معدود هم بعد از قبول و اذعان از کلمهء قائمیت بکمال اعتراض برخاستند و بر قطع سدره مبارکه جهد بلیغ نمودند. " و صورت قسمی مهم از آثار بدیعه که از قلم آنحضرت تا یوم مهاجرت از شیراز باصفهان تحت عنوان باییت و

ذکریت با مراعات مصالح و مقتضیات ایام صادر و نسخ آن موجود بدین تفصیل بخط سابقین مرقوم تفسیر
 جزء اول از سوره بقره تفسیر سوره یوسف ۱۱۱سوره تفسیر سوره کوثر تفسیر بسم الله تفسیر
 آیه نور تفسیر حدیث کمیل تفسیر حدیث جاریه تفسیر حدیث نحن وجه الله شرح بر اقوال
 از کلام سید رشتی در شرح خطبه تنجیه دو خطبه در بوشهر خطبه در سفینه صغیره خطبه در
 کنکان خطبه در یوم عید فطر خطبه در جده خطبه در مصیبت امام حسین ع سه خطبه در طریق
 مکه کتاب الروح ۷۰۰ سوره صادر در ایام مراجعت از حج صحیفه اعمال سنه ۱۴ باب دعای
 صحیفه ۱۴ صحیفه بین الحرمین بیان بدای و لوح محفوظ بیان تقارب و تباعد بیان جوامد و مشتقات
 در سلوک در تعویذ بیان علت تحریم محارم سببی و نسبی تفرقه بواطن و ظواهر نسبت بین
 آنحضرت و شیخ و سید در نحو و صرف جواب المسائل ۲۰ مسئله پنج توقیع بجناب ملا حسین بعد
 از سفر حج سه توقیع بمیرزا سید حسن بعد از مراجعت از سفر جواب جناب قره العین دو توقیع
 بمحمد شاه و نیز دو توقیع بحاجی میرزا آغاسی قبل و بعد از سفر حج

--- صفحه ۲۸۹ ---

توقیع بسطان عثمانی بعد از سفر توقیع بملا حسن گوهر بعد از سفر توقیع کتاب للعلماء بعد از سفر
 جواب سید جعفر شبر بعد از سفر دو توقیع باهل بیت حین مراجعت شش توقیع بخال بعد از
 مراجعت پنج توقیع بملا صادق مقدس بعد از مراجعت دو توقیع بحاجی ملا محمد بعد از مراجعت دو

توقیع بحاجی محمد علی بعد از مراجعت بحاجی محمد کریم خان بعد از مراجعت بامام حنفی و امام
حنبل و مغربی بعد از مراجعت جواب میرزا محمد علی نهری و ملا محمد و غیرهما بعد از مراجعت
جواب میرزا جواد قزوینی بعد از مراجعت جواب ملا ابراهیم محلاتی بعد از مراجعت بسلیمان شریف
مکه بعد از مراجعت بشیخ سلیمان بعد از مراجعت بحاجی میرزا حسن بعد از مراجعت جواب
میرزا محمد علی بعد از مراجعت جواب میرزا هادی و میرزا محمد علی قزوینی بمیرزا عبدالباقی
رشتی بمحمد کاظم خان بشیخ خلف بشیخ رفیع جواب ملا احمد و دعبل بن میرزا علی
بسید علی کرمانی بسلیمان خان بسید ابراهیم جواب میرزا محمد یزدی جواب ملا
محمد معلم جواب کربلائی علی اصغر جواب ملا عبد الخالق جواب ملا عبد الجلیل و آنچه از
آثار علیا که سارق عنود در طریق سفر ربوده صورتش چنین است صحیفهٔ خمس عشر دعای صحیفهٔ
الحج اربعة عشر ابواب در آداب زیارت ائمه و ابواب در حج خطب سبعة عشر شرح قصیده
الحمیری اربعون سورة کل سورة اربعون آیه شرح مصباح شرح سورهٔ بقره در دو قسمت
بلحن آیات و طریق تفسیر سورهٔ یوسف شرح آیه الكرسی ماتین سورة و کل سورة اثنی عشر آیه
توقیعات مهمه بعلمای عرب و عجم

و در تعداد و تبیان و نظم آثار صادره در ایام حج و در ایام اولیه شیراز چنین

--- صفحه ۲۹۰ ---

مسطور است و لقد فصل كل ما خرج من يدي من سنة ١٢٦٠ الى سنة ١٢٦٢ من شهرها بما مضى
نصفه هو اربعة كتاب محكم و عشر صحيفة متقنة التي كل واحد منها تكفى في الحجية على العبودية لمن
في السموات و الارض و انا ذا اذكر اسمائها باسم آله المنزله ليكون حنيفاً في البيان و مذكوراً في
التيان الاولى كتاب الاحمدية في شرح جزء الاول من القرآن و الثاني كتاب العلوية و هو الذي قد فصل
فيه سبعة سورة محكمة التي كل واحد منها سبع آيات و الثالث كتاب الحسينية و هو الذي قد فصل فيه
خمس كتاباً محكمة بالآيات القاهرة و الرابع كتاب الحسينية في شرح سورة يوسف عليه السلام المفصلة
بمئة واحد عشر سورة محكمة التي كل واحد منها اثني و اربعين آية التي كل واحد منها تكفى في
الحجية لمن على الارض و ما في تحت العرش لو لم تتغير و كفى بالله شهيداً و الخامس صحيفة الفاطمية و
هي مرتبة باربعة عشر باباً في اعمال اثنا عشر شهراً في كتاب الله و السادس صحيفة العلوية و هي مرتبة
باربعة عشر دعاً في جواب اثنتي و تسعين مسألة التي قد فصلت بعد رجعي عن الحج في شهر الصيام السابع
صحيفة الباقرية و هي مرتبة باربعة عشر باباً في تفسير احرف البسمة و الثامن صحيفة الجعفرية و هي مرتبة
باربعة عشر باباً في شرح دعائه عليه السلام في ايام الغيبة و التاسعة صحيفة الموسوية و هي مرتبة باربعة عشر
باباً في جواب اثني عشر نفس من عباد الله قد قضت في ارض الحرمين و العاشرة صحيفة الرضوية و هي مرتبة
باربعة عشر باباً في ذكر اربعة عشر خطبة عز الناطقة عن شجرة الثنا لا اله الا هو العزيز المنان و الحاد عشر
صحيفة الجوادية و هي مرتبة باربعة عشر باباً في جواب اربعة عشر مسألة لاهوتية و الثاني عشر صحيفة الهادية و

هی مرتبه باربعة عشر باباً فی جواب اربعة عشر مسئله جبروتیه و الثالث عشر صحیفه العسکریه و هی مرتبه باربعة عشر باباً فی جواب اربعة عشر مسئله ملکوتیه و الرابع عشر صحیفه الحجیه و هی مفصله باربعة عشر دعاً قدوسیة الی قد ظهرت فی بدء

--- صفحه ۲۹۱ ---

الامر و تنسب الی امام العدل فکل ذلك اربعة عشر نسخة مبارکه موجوده فی ذلك الكتاب مع صحیفه المشهوره فی آخره فی اربعة عشر کتاباً من اولیا العباد کل ذالک مکتوب فی ذلك الكتاب و اما ما خرج من یدی و سرق فی سبیل الحج قد ذکر تفصیله فی صحیفه الرضویه فمن وجد منه شیئاً وجب علیه حفظه فیا طوبی لمن استحفظ کل ما نزل من لدی بالواح طیبه علی احسن خط فوالذی اکرمنی آیاته حرف منها اعز لدی من ملک الاخره و الاولی و استغفر الله ربی عن التحدید بالقلیل و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و اما بندر ابوشهر بیان واقعات و اوضاع آنجا را ضمن بخش سابق نمودیم و دار التجارهء که محل اقامت حضرت و جناب خال بود و بعد از مراجعت از مکه نیز در آنجا توقف فرمودند مشتهر میباشد.

و از بلاد تاریخیهء این امر نیریز است که واقع در بعد سی و پنج فرسنگی شرقی شیراز و مشتمل بر زیاده از ده هزار سکنه و مسکن دوم جناب آقا سید یحیی وحید بود و امر بدیع در آنجا بواسطهء او ارتفاع یافت و ما تفصیل واقعهء نیریز با اسامی شهدا و اصحاب را در بخش متقدم نگاشتیم و خانهء

مسکونهء وحید و مسجدی که در آنجا بیان و برهان نموده از مقبلین و مؤمنین بیعت گرفت و نیز قلعهء
خواجه واقعهء در خارج بلد که محل تحصن اصحاب و مدافعهء از اعدا بود و مقتل و مصرع شهدا و
مدفن جسد آنجناب و اصحابش معروف و مشهور است و عدهء را که با او بیعت کردند متجاوز از چهار
صد نوشتند و بعد از اختتام امر قلعه و قساوتهای میرزا زین العابدین خان حکمران بقیهء اصحاب بحدی
بودند و مجتمع و متزاید شدند

مدفن جناب آقا سید یحیی وحید اکبر را بقعهء کوچک معروف بنام بقعهء سید واقع در میدان در بیرون سرای سروی
نوشته اند.

--- صفحه ۲۹۲ ---

که بسالی دیگر پس از واقعهء شهادت کبری واقعهء اشد از واقعهء اولی برخاست و کوهی که محل
تحصن ایشان بوده و مدافعات شجیعانهء نادر النظیر نمودند بمسافتی قرب نیریز واقع است و تفصیل
احوال وحید شهید و اعقابش را در این بخش ضمن اوضاع یزد و شرح احوال واقعهء ثانیه را در بخش
چهارم می آوریم و در اینجا بشرح احوال چند تن از مهمین اصحاب و شهدا و بقیة السیف نیریز اکتفا می
نمائیم .

اول حاجی محمد تقی (ایوب) مردی ملاک و دولتمند و مشهور و معتمد در نیریز بود همینکه خبر عزیمت جناب وحید را از یزد برای اقامت در آنجا بشنید باستقبال شتافت و در اصطهبانات بموکبش ورود یافته بالاتفاق بنیریز وارد شدند و با وی بیعت کرده پی نصرتش سر بر کف ارادت و اخلاص نهاد و اولاً در مسجد جامع کبیر قیام کرد سپس در قلعهء خواجه بمحاربات و مدافعات پرداخت و مصاریف اصحاب را در مدت محاصره چهار ماه عهده نمود و همینکه واقعه خاتمه یافت با آنجناب و جمعی دیگر اسیر اردو شدند و حکمران ویرا از سران سپاه مطالبه کرده تسلیم گرفت و با جمعی از اسری محبوس داشته انواع عقاب و عذاب مجری کرد چنانکه در فصل زمستان همه روزه در آب حوض یخ بسته انداخته چندان با چوب میزدند که آب خونین میگشت و حاجی نوبت چوب خوردن برخی از اسرای کثیر السن ضعیف البنیه را قبول کرده در جای ایشان مضروب میشد و چون حکمران علت را از وی میپرسید جواب میگفت که ما بین محبوسین قرعه میکشیم و این فال بنام من میاید و بالاخره از شدت ضرب سرش مجروح و متورم شده چشمانش جحوظ یافت و او را همی بکوچه و بازار و درب خانهء توانگران با نهایت خواری و آزار کشانده از تماشائیان درهم و دینار اندوختند تا پس از انقضای یکسال بنوعی که ضمن

--- صفحه ۲۹۳ ---

شرح احوال آقا سید جعفر یزدی می نگاریم مستخلص گشته یزد اقامت جست و تتمهء احوالش و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم .

دوم آقا سید جعفر یزدی ساکن نیریز عالم و واعظی متمول و معتبر و نزد اهالی بعلم و تقوی مشهور و حکمران بمجالست و معاشرتش مفتخر بود و در قرب دار الحکومه منزل داشت و بواسطهٔ جناب وحید اکبر مؤمن باین امر گردید و بموجب دستورش در مسجد جامع بوعظ و هدایت مردم پرداخت و حکمران ویرا از خانه اش ممنوع داشت لا جرم با سائر اصحاب در مسجد سکونت جست و سپس در تمامت مدت واقعات قلعه با جناب وحید بسر برد و پس از اختتام امر قلعه و شهادت وحید حکمران در انجمن سران سپاه با کمال شدت و غلظت و ابراز غیرت چنین بیان کرد که ثروت حاجی و علم تقریر آقا سید جعفر موجب قوت قلب اصحاب قلعه و ادامهٔ حروب و اراقهٔ دما گردید لذا باید نوعی عقاب شوند که سبب عبرت مردم گردد و آندو را تسلیم گرفته بحبس انداخته خانه و املاک سید را ضبط کرده بنام خود قباله نمود و چون در آنزمان قلت و گرانی گندم و نان بود او را نزد درب انبار غلات خود بسته بفقرا اعلان نمود که بهر نفری از مرد و زن همه روزه یک من مجاناً میدهم بشرط اینکه آبدهن بصورت آقا سید جعفر اندازید و لا جرم مردم بینوا خیو برو و محاسن سید انداخته منی گندم میبردند آوردهاند عائله فقیر برای گرفتن ذرت حاضر شدند و از القا بصادق بر چهرهٔ سید جلیل شرم داشته در گوشه ایستادند آقا سید جعفر روی بایشان نموده بکمال مهربانی گفت خجالت ننمائید بیائید آب دهن انداخته ذرت ببرید و من با عبا رویم را پاک مینمایم و آن فقیران نیز چنین کردند و بحق خویش از ذرت

رسیدند و در مدت نه ماه همه روزه آنسید مظلوم را بدرج خانهء اغنیا کشیده چوب وافر زدند تا از

صاحب خانه مبلغی نقود گیرند و از

--- صفحه ۲۹۴ ---

صدای دل گزای تازیانه و استغاثه و حنین مظلومانهاش ساکنین دیار مشمئز و بی اختیار شده سخنان زشت و ناسزا گفته دراهم و دنانیری بظالمین میدادند تا ظالمان سید را از آنجایگاه میبردند و عاقبت پاهایش مجروح و متورم گردیده قادر حرکت نبود و حمالی ویرا بر دوش کشیده بدر خانهها میبرد و باز بنوع مذکور میازردند و زن و اطفالش حاضر بوده واقعات را نگریسته میگریستند و بالاخره زن خان حاکم را دل بسوخت گویند بموجب خوابهای موحش که دید سید را با عائلهاش و نیز حاجی محمد تقی مذکور را بر حمارها نشانده از نیریز بخارج فرستاد و آنمظلومان خود را بقریهء در هفت فرسنگی شمالی نیریز رساندند و مردم ده بعلت سابقهء معرفت در حق سید بوظائف احترام و پذیرائی پرداختند و خبر بسمع خان حاکم رسیده کس فرستاد تا آنمظلومانرا بر گردانند ولی اهالی مأمور را خائباً عودت دادند و مظلومان بسمت یزد ره سپردند تا بقریهء هرات رسیدند و از تعقیب زین العابدین خان بیاسودند و حاجی بشهر یزد رفت و سید حسب خواهش مالکین قریه در آنجا بماند و بامامت جماعت و مرجعیت امور شرعیه و وعظ پرداخت و تتمهء احوالش در بخش ششم میاید .

دیگر از مشاهیر اصحاب نیریزی ابو الزوجه و وحید شهید حاجی شیخ عبد العلی از علما و ائمه جماعت بود و در ایمان و استقامت و حمایت و مساعدت از وحید همتا نداشت و با دو پسرش شیخ هادی هفده ساله و شیخ محمد چهارده ساله در نیریز و در محاربات قلعه خواجه کوشید و بعد از شهادت وحید گاهی متواری و گاهی در نیریز مختفی گشت تا در واقعه ثانیه با زن و فرزندان در بالای کوه مدافعه همی نمود و پس از خاتمه جنگ اسیر شدند و اعدا نخست دو پسرش را در دامنش سر بریدند آنگاه ویرا شهید نمودند و زنش اسیر شده بگریخت و بخانه برادر خود سید ابراهیم

--- صفحه ۲۹۵ ---

در نیریز پناه برد و برادر چون مؤمن باین امر نبود خواهر را بخانه راه نداد و آنمظلومه بخانه کربلایی رضای حمامی که از مستخدمینشان بود ملتجی و مختفی شد و در همانشت وفات یافت .

دیگر ملا عبد الحسین واعظ و قاضی نیریز حامی و مساعد وحید شهید بود و در موقع محاربه و مدافعه در نیریز گلوله اعدا پایش را مجروح ساخت و او در آنهنگام از سن هفتاد سال و بنماز و نیاز اشتغال داشت آنگاه با سه برادر و پنج پسر در قلعه بمحاربه پرداخت و پسرش ملا علینقی بشهادت رسید و ملا عبدالحسین با عائله ملا علینقی را اسیر کرده بشیراز بردند و چنانکه در بخش لاحق میاوریم چون ملا عبدالحسین را با جمع اسری مغلولاً بطهران میبردند در سه منزلی شیراز از شدت مشقات هلاک شد

سواران دولتی سرش را جدا کرده تنش را در همانجا زیر خاک پنهان نمودند و سلاله‌هاش از نسل
ملاعینقی درین امر برقرار ماند .

دیگر حاجی قاسم از اصحاب و انصار وحید در نیریز و قلعه بود و در پایان واقعه دستگیر شده یکسال
بحبس حکمران نیریز در کند و زنجیر بانواع عذاب از قبیل انداختن در آب سرد حوض بفصل زمستان و
ضرب و اخذ نقود و اموال فراوان گرفتار گردید و بالاخره حیدر نامی ویرا از حکمران بادا یکصد تومان
خریده مستخلص ساخت و حاجی از بیم حکمران فراری و متواری گشت و در وقعهء ثانیهء بالای کوه
رفته طول مدت محاربه را پایان رساند و در خاتمه بگریخت و مال حالش را در بخش ششم میاوریم .

دیگر خواجه قطبا از رؤسا شجعان اصحاب وحید بعد از اختتام امر قلعه فراری و متواری شد و در

وقعهء ثانیه از رؤسا مدافعین بوده سنگری بنام سنگر

--- صفحه ۲۹۶ ---

خواجه قطبا تأسیس کرد و در همان سنگر بشهادت رسید و اخلاقی از او باقی نماند .

دیگر خواجه محمد حسین از اصحاب وحید نیز پس از خاتمهء امر قلعهء نیریز فراری و متواری شد و

در واقعهء ثانیه بالای کوه نرفت ولی زوجهء محترمه باتفاق خویشان مشارکت کرد و واقعات جگر گداز

اصحاب جبل چون بسمع خواجه رسید در محل اقامتش که قریهء کربال بود با شدت تأثر وفات یافت .

دیگر آقا میر محمد عابد نیز در محاربات با وحید بود و پس از خاتمه امر قلعه دستگیر شد و او را در نیریز مرخص و رها کردند و در وقعه دوم بر جبل بر آمده شرکت در مدافعه و محاربه نمود و بالاخره اسیر شد و او را با سائر اسرا بعزم شیراز بردند و چنانکه در بخش چهارم میاوریم چون پیر منحنی بوده طاقت مشقات نداشت خواهش کرد او را بشهادت رساندند و سرش را جدا کرده بشیراز بردند .

دیگر مشهدی اسمعیل اصطهباناتی نیز از اصحاب وحید و با او از اصطهبانات به نیریز وارد شد حامی و ناصر بوده در قلعه گلوله توپ بوی اصابت کرده مدتی معالجه جراحات نمود و در وقعه ثانیه بالای کوه بمحاربه پرداخت و بالاخره در جمله اسرا بشیراز رفت و او را مرخص و رها کردند و بنیریز مراجعت و اقامت

نمود از او نیز اخلاقی باقی ماند .

دیگر آقا سید زین العابدین اصطهباناتی نیز از اصحاب و در قلعه خواجه و بعداً بالای کوه محاربات کرده بالاخره مستخلص گشت .

دیگر ابراهیم ولد صالح نیز در دو وقعه محاربه کرد و در اسارت بشیراز مرخص شد .

--- صفحه ۲۹۷ ---

دیگر آقا سید حسین بن حاجی سید احمد نیز در دو وقعه محاربه نمود و در نیریز مستخلص گشت و برادرش آقا سید حسن نیز مانند او بوده اخلاقی بر جای گذاشت و اشهر از آن دو برادر اکبرشان آقا

سید ابوطالب وحید را تا رونیز استقبال و استجلال کرده تا آخر امر بحمايت و نصرتش پرداخت و در خاتمه گرفتار چنگ حاجی میرزا زین العابدین خان شده مدتی در حبس بوده مضروب شدید گشته نقود نامعدود از او گرفتند و بالاخره بمعدن شکرد از توابع نیریز تبعید کرده در آنجا ویرا مسموم و هلاک نمودند .

دیگر ملا حسن ولد کربلائی قاسم و محمد اسمعیل پسر ملا محمد باقر بودند و بعد از خاتمهء وقعهء دوم باسارت شیراز رفته مرخص شده عودت بنیریز کردند و اخلاقی از ایشان باقی است .

دیگر از مشاهیر اصحاب وحید ملا کریم پس از ختم وقعهء اولی اسیر شده مدتی در حبس حاجی زین العابدین خان بوده ملک و باغش را تصرف کرده او را رها نمودند و در وقعهء دوم بالای کوه نیز محاربات کرد تا شهید گشت و بعضی از اخلافش در این امر مشهورند .

دیگر ملا علی اکبر بن ملا محمد اصطهباناتی بمعیت وحید بنیریز وارد شده بنصرتش قیام داشت و بعد از اسارت مستخلص گشت و در وقعهء ثانیه نیز محاربات کرده اسیر شده مستخلص گردید .

دیگر از مشاهیر اصحاب وحید آقا شیخ یوسف در وقعهء اولی و ثانیه هر دو محاربات کرده از اسرای شیراز بود و پس از استخلاص و عودت بنیریز گرفتار و محبوس شده مضروب کردند و دو گوشش را بریدند و نیز کف پایش را بریدند و نمد گذاشتند و بالاخره مستخلص گشت و تتمهء احوالش را در بخش ششم میاوریم .

دیگر لطفعلی قائد که دست چپش باصابت گلوله توپ در درب قلعه جدا شده زیر خاک کردند و در
وقعهء ثانیه نیز محاربه نموده اسیر و مستخلص گشت و اخلاقی بیادگار گذاشت .

دیگر میرزا محمد بن میرزا محمد عابد پس از خاتمهء جنگ قلعه چند سال متواری شد و در وقعهء
ثانیه بالای کوه حضور یافته بمحاربات پرداخت و عاقبت اسیر اعدا گشته باتفاق سائر اسری باسیری بردند
ولی در بین طریق خویش را بدریاچه بختگان انداخته بگریخت و بعداً بنیریز برگشته بماند .

و از اشهر و اشجع اصحاب وحید ملا محمد بن ارشد حاجی صفر علی مالک املاک و ثروت وافر که
صاحب حسن و جمال و علم و کمال بود و خط نسخ را بعد از میرزا احمد شهیر کسی مانند او زیبا
ننوشت و ابوین بعلت شدت علاقه در آغاز جوانی برایش زن گرفتند و هنگامی که جناب وحید بنیریز
ورود فرمود دو پسر محمد رحیم و محمد کریم نام در سن یکسال و نیم و دو سال و نیم داشت و با آنان
و پدر و مادر و برادری اصغر نام کور مادر زاد دوازده ساله بیکخانه میزیست و همینکه بانجناب ارادت
حاصل کرده از اصحاب با وفا گشته شب و روز را در قلعهء خواجه بمدافعه و مقاتله صرف نمود و الدین و
عائله از مفارقت بیتاب شده در استخلاصش از قلعه جد و جهد همی کردند نوبتی مادر با زن و اطفال
صغیرش پشت قلعه رسیدند و او خبر یافته بملاقات و مکالمه آمد و چون نظرشان بوضع و حالش افتاد
کبیراً و صغیراً بی اختیار گریه و زاری و ناله و بیقراری آغاز کردند و التماس و الحاح نموده گفتند بر

مادر و پدر و زن و اطفال صغیر رحم آر و ازین عسرت حال و سوء مال بگذر و خیر و شرّ واقعه را بخدا
واگذار ولی انفاس و احساس ضعیفشان در عقیدت و ایمان قوی وی اثر نکرد و چون اصرارشان را بحد
اجبار دید خنجر از کمر بر کشیده

--- صفحه ۲۹۹ ---

گفت بدانید و آگاه باشید که من با قدم علم و بینش راه دین و ایمان را پیمودم تا بسر منزل عشق رسیدم
و برگشت ازین سفر ممکن نیست و اگر در این زمان راه خود گرفته بخانه و کاشانه نروید ناچار اطفال را
با خنجر شکم پاره نمایم تا بدانید که دل بستهء بعالم معانی را مجال تعلق بعالم دانی نیست و ایشان نومید
شده بخانه برگشتند و پس از چندی شبی برای انجام مقصودی سوار بر اسب از قلعه بیرون آمده جانب
نیریز تاخت و اردو ویرا هدف گلوله ساختند و تیری برخسارش اصابت کرده از دیگر سو بیرون رفت و
او را دستگیر کرده بمحبس حاجی زین العابدین خان حکمران فرستادند و چندی با جرح دهان و رنج
فراوان در حبس بسر برد و هر قدر والدش اصرار کرده نقود بحکومت داد ویرا رها نکردند عاقبت تنی از
اهل اردو بعلت دوستی سابقه استخلاصش را فراهم نموده او را باصطهبانات برده مدّت شش ماه بمعالجه
پرداخت تا بهبودی یافت و والدش در آمدت زن و اطفالش را نزد خود نگهداری نمود و در آن اثنا
هنگامهء قلعه منتهی بشهادت وحید و اصحاب گردید و حاجی زین العابدین خان بغارت اموال و هتک
اعراض و سفک دما بایان پرداخت و از آنجمله اصغر اعمی دوازده سالهء مذکور را دستگیر کرده امر

داد در مقابل چشم مادرش داغ و شکنجه کردند و و همینکه آهن تفتیده در آتش را بدن لطیف کودک بیگناه گذاشتند و دود بلند شد مادر را دل بسوخت و بیهوشی دست داد و پس از افاقه مقداری از املاک برای استخلاص فرزند بحکمران بخشید و خان فی الحال آخوندی را حاضر کرده ملک را انتقال شرعی بخود داده سند محکم نمود و اصغر را بمحبس فرستاد و بعد از چند روز مجدداً برای شکنجه حاضر کردند و بنوع مذکور شروع بداغ نمودند و مادر جگر سوخته برای خلاصی پسر مقداری دیگر از املاک را بنام خان سند کرد و بدین طریق خان حکمران تمامت املاک حاجی صفر علی را بنام

--- صفحه ۳۰۰ ---

خویش بر بود و اصغر اعمی نیز از شدت شکنجه و داغ فدای اغراض وی گشته مرد و از اینواقعات هنوز زمانی نگذشت که جراحات ملا محمد التیام یافته بنیریز عودت نمود و چون از ماجری اطلاع یافت شعله غیرت از درونش زبانه کشید و بی اختیار اقوام و خویشان را وداع گفته بعزم انتقام از ناصرالدین شاه و برکندن بنیان ظلم و گناه حرکت نمود در آنحال مادرش یک خوشهء مروارید که از دستبرد خان پنهان کرده بود بوی داد و ملا محمد نیم شب از نیریز بشیراز شتافت و چند تن از بایبان شیرازی با وی مرافقت کرده بطهران رفتند و در آنجا با محمد صادق تبریزی بنوعی که در بخش لاحق میاوریم متفق شدند و شاه را هدف ساختند و گرفتار چنگ عوانان دولتی شده در آنمذبحهء عمومیه سال ۱۲۶۸ کشته

گشتند و از وی عائله و اعقابی درین امر بر جای ماند و ما شرح حال عدهء از اصحاب بنیریز را بنام و مقام در ذیل شرح واقعهء دوم آنجا در بخش لاحق میاوریم .

و در اصطهبانات نیز هنگام عبور جناب وحید از یزد جمعی از علما و متنفذین و غیرهم اقبال نموده بیعت کردند و برخی از ایشان چنانکه اشاره کردیم با وی بنیریز رفته از شجاعترین اصحاب در قلعهء خواجه بودند و بعضی دیگر از متنفذین همبینه مقاومت حکومت را نگریسته دانستند که آغاز بلایا و قرب وقوع فدای جان و مال و عیال در راه خداست تا استقامت نیاورده اعراض کردند و با اعدا همراه شدند مانند حاجی مهریزی که موجب تعرض بجان و مال احباب گردید و مانند آقا سید اسمعیل مریجانی که بعزت تزویج ندادن جناب وحید دختر خود را با او از تمامت خدمات و تحمل صدمات فائقهء سابقهء خویش صرف نظر کرده با اسب سواری آنجناب بمحل و موطن خود عودت نموده بریاست ملائی پرداخت و معذک بعد از وقوع شهادت کبری جمعی از بایبه در آنحدود میزیستند و هم در محال عدیدهء دیگر از قسمت

--- صفحه ۳۰۱ ---

فارس آحادی از مؤمنین بودند مخصوصاً هندیجان از مراکز بایبه شمرده گشت چه شیخ سلمان از اهل قره مذکور که در حدود بیست سالگی و دارای حالت تفحص و تحری و احساس روحانی بود در ایام ارتفاع ندا حضرت ذکر الله الاعظم از افق شیراز آوازهء ظهور بشنید و برای تجسس و کشف احوال

بدانسو شتافت و بعلت مهاجرت حضرت فائز بلقا نگرديد ولي در حال سفر فائز بملاقات جناب قره العين شده عرفان و ايمان كامل حاصل نموده بوطن برگشت و تقريباً هفتاد خانواده از افشار ساكن هندیجان را كه از قوم و عشيرتش بودند مؤمن بان آئين نمود و خود با شش تن از مؤمنين بدین اسامی مشهدی گل محمد رئيس طائفهء افشار مشهدی رستم كربلائی مدد كربلائی تقی ملا عبد الله علی بخش بعزم زیارت حضرت بسمت آذربایجان روانه شد و با عشق و شتاب همی ره نوردید تا بقم رسید و در آنجا خبر فاجعهء شهادت عظمی بشنید و همرهان با اندوه و حسرت فراوان بوطن برگشتند ولي شیخ مراجعت نکرد و سر در بیابان عشق و طلب نهاد تا بمقامات رفیعهء عرفان و تقرب بارگاه رحمن نائل گشت و تفصیل احوال و اوضاع آنحدود ضمن بیان احوالش در بخش ششم نگاشته میگردد .

قزوین ارض القاف در سنین اولیهء ظهور بدیع بعنوان مرکزی از مراکز بایه شناخته شد و جمعی از حروف حی و علما راشدین و شهدا مرضیین و مشاهیر مؤمنین و مؤمنات مانند جناب قره العين و میرزا محمد علی و ملا هادی و خاندان فرهادی و حاجی نصیر و حاجی شیخ محمد نبیل و بستگانش و ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) و غیرهم اهل آنجا بودند و ملا عبد الجلیل ارومیهء نیز در آن بلد زن گرفته سکونت نموده جمعی را مهتدی ساخت بدرجهئیکه در موقع ابعاد حضرت ذکر الله الاعظم باذربایجان حکم حاجی میرزا آقاسی صادر شد که برای تحفظ از حملهء بایان حضرت را

داخل شهر نکرده از مسافتی دور رهسپار سازند و ملا جعفر واعظ قزوینی کیفیت آغاز نشر امر بدیع را در آن بلد باین مضمون نوشت اول کسیکه کلمات شریفه حق را بقزوین فرستاد جناب میرزا مهدی بن حاجی عبدالکریم شهیر باغبان باشی قزوینی بود و حاجی مذکور مکتوب پسر را با یک جزء از کلمات بدیعه مرسله نزد ملا تقی بن ملا قنبر پسر عم من آورد و مرا نیز خواستند و حاضر شدم مضمون نامه خطاباً لحاجی والد خود چنین بود که پنجهزار تومان ابریشم از مال التجاره ما و از مال حاجی عمو و سائرین بدریا غرق شد غواص و سباح رفتند و سعی کردند اثری ظاهر نشد ولی خداوند جنسی لانهایه له بما عطا فرمود که اگر تا یوم قیامت مصروف داریم ذره از آن کم نشود اینک فرستادم بخور و بیاشام و اندیشه تمام شدنش مکن پس حاجی گهی بمکتوب و دمی بما نگریسته گفت ای ملا تقی آیا این جزو برای من درهم و دینار است که بمصارف لازمه عیالم برسانم و در آنمجلس عده از علمای محترمین و تجار حاضر بودند و ملا تقی پس از قرائت صفحه از کلمات بدیعه بحقیق فرمود در اینکلام چه میگوئی گفتم اول ندارد تا معلوم شود چیست و از کیست مثل سبک قرآن است ولی کلمات فرقانی نیست فرمودند از آنجائیکه قرآن نازل شده اینکلام هم نازل شده مذکور شد در آنجا جبرئیل از آسمان آورد اینجا هم جبرئیل باید بیاورد فرمود نمیدانم اینقدر میدانم این کلام بسیاق کلام قرآن است و از همان مصدر صادر شد و میرزا جواد از علمای شیخیه و تلامذه سید معروف بمیرزا جواد خوار از مطالعه آن کلمات و اطلاع از احوال حال خوشی یافته رقص کرد و روزی دیگر بمسجد رفته بر منبر برآمده اظهار

امر حق و نصرتش نمود و بعد از چهل روز با جمعیت بسیار بکربلا رفتند ولی در کرمانشاهان امر بایشان رسید که بشیراز بلدالامین بروند و لذا عودت کرده بصوب مذکور رهسپار

--- صفحه ۳۰۳ ---

گشتند و رفتند و پس از آن رسائی بود که آقا میرزا محمد علی بن حاجی میرزا عبدالوهاب برای والد خود بفرستاد روزی حقیر با عمم قنبر علی خدمتشان رسیدیم خلوت نموده بر درب خانه جناب ملا صادق یزدی را که محرمان خاصش بود بنشاند و نهی کرد که احدی را بخانه بار دخول ندهند آنگاه آیات بدیعه از بغل در آورده بحقیر داده فرمودند تو بهتر میخوانی بخوان و من خواندم سپس فرمودند در حقیقت ایشان چه میگوئید عمم در جواب تأمل کرد و از خود حاجی پرسید که شما درین باب چه میفرمائید فرمودند کلمات بسیار عالی و بسبک قرآن است چاره جز تصدیق نمیباشد و لمحہء چند گذشت آنگاه در خصوص ملیح فتی القزوینی آغاز سخن کرده گفت اینجوان چند جزو از آیات جناب باب روح ما سواه فداه برایم فرستاد و مکتوبی بدین مضمون نوشت که اگر تصدیق نکنی و ایمان نیاری گردنت را مانند سر سگی میبرم پس بملا قنبر عمو روی نموده فرمود اکنون هفتاد سال از عمرم سپری شده و نزدیک باخر است و دیده ام بدو پسر م روشن است که در امامزادهها و آستانها شمع روشن کرده گریه و زاری نموده از خدا خواستم تا بمن ارزانی داشت و عاقبت کارم چنین شد که می بینید و

مکاتیبی باین لحن بمن میدهند پس جناب میرزا بعد از کلمات مذکوره اینعبارت ادا نمود که راست
میگوید و حق بجانب او است انتهی

و حاجی عبدالکریم مذکور از اعظم دولتمندان و تجار محترم و مؤمنین معظم قزوین بود و بسینی
بعد در آنجا وفات یافت و پسرش میرزا مهدی نیز در یزد تجارت مهمه داشت و بساط را بر چیده بقزوین
آمد و با عمویش حاجی عبدالحسین قریب بیست هزار تومان ابریشم خریده حرکت بشیراز کردند و
استماع صیت حضرت نموده بشرف لقا رسیدند و آن بزرگوار نهی از مسافرت بدریا

--- صفحه ۳۰۴ ---

فرمودند و عمو منتهی نشده بضاعات را برای بمبای برد و در دریا غرق گردید و میرزا مهدی همچنان
مشرف در شیراز ماند و بایمان کامل رسید و بوطن آمده پیوسته مشتعل بشعلهء عشق و ایمان بود و حین
ارتفاع هنگامهء مازندران بنصرت اصحاب قیام نمود تا بشهادت رسید .

و حاجی میرزا عبدالوهاب از مشاهیر فقهای عظام و مراجع احکام و ساکن قزوین بود و شرح ذمهء از
احوال او و کیفیت ارادت و مساعدتش را بشیخ احسائی در ایام اقامت شیخ در قزوین در بخش اول
نگاشتیم و در آغاز ظهور امر بدیع دو پسرش ملا هادی و میرزا محمد علی که از فضلاء و علمای بودند بشیراز
رفته درک زیارت حضرت باب اعظم را نموده ایمان آوردند و هر دو از سابقین اولین و حروف حی
شدند و حاجی خود نیز بنوع مذکور اظهار اقبال و ایمان نسبت باین امر نمود و حضرت در هنگام عبور

از حدود قزوین برای آذربایجان در قریهء سیاه دهان نامهء بنوع توقیر و تجلیل بدو نگاشته طلب مساعدت و نصرت فرمودند ولی برای شدت مقاومت دولت و صولت علما و ائمهء جماعت حاجی را کاری از پیش نرفت و در اواخر عمرش از قزوین بنجف شتافته مجاور گردید و در سن هشتاد و سه سالگی مریض و بستری شده آثار و مقدمات ارتحال پدیدار گشت و در آنحال دستور داد ویرا در جنازه گذاشتند و بمرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین بردند و پس از ساعتی در آنمکان مقدس بعالم باقی رحلت نمود و اما پسرانش ملا هادی و میرزا محمد علی پس از استفاضهء ایامی چند در شیراز مراجعت بکربلا نمودند و در نشر انوار هدی

میرزا محمد علی سر بر قدم حضرت قدوس نهاد و دست بر نداشت چه در خراسان و چه در بدشت و چه در حبس ساری و چه در ایام قلعهء مبارک در همه جا پروانه آنشمع ذو الجلال بود تا شهید گردید.

نبیل زرنندی

--- صفحه ۳۰۵ ---

کوشیدند سپس بقزوین عودت کرده سکونت گرفتند و هنگامی که سواران دولتی حضرت ذکر الله را برای آذربایجان میبردند در قریهء سیاه دهان بمحضر مبارک رسیدند و در موقع اجتماع بایه در خراسان هر دو در فتنهء مشهد حضور داشتند و میرزا محمد علی در موکب حضرت قدوس مراجعت

کرده در بدشت حضور داشت و بالاتفاق بمازندران رفتند و در ساری بخانهء حاجی میرزا محمد تقی
 مجتهد چندی با هم توقیف بودند و در موقع ارتفاع امر قلعهء مازندران بدانجا شتافته بنصرت و
 فداکاری قیام نمود تا بفیض شهادت کامیاب گردید و از جمله توقیعات صادرهء از قلم اعلی خطاب بوی
 این توقیع در بیان وظائف سالک و مسافر الی الله میباشد بسم الله الرحمن الرحیم فاعلم یا اخ الخلیل و
 اثبت قدمیک علی صراط الله الجمیل و اعرف ان الله سبحانه ما خلق شیئاً الا و قد بین حکمه فی الكتاب و
 ما قدر الله د! الا و قد خلق بازائه دو! فاستغفر ربک الذی لا اله الا هو الذی لیس کمثله شیء و اجهد علی
 العمل لان الله ما حکم للبلوغ الی القطع الا بعد الیأس عن کل شیء فادخل بالله فی لجة الاحدیة لان الله
 قد طهر واوردها عن الاشارات الشیطانیة و لا تخف عن شیء و لا تخزن لشیء لان الله قد حرّم خوفه لمن فیہ
 خوف من غیره و زکیّ المؤمنین فی کتابه عن حزن الغیر لقوله الحق الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و
 استقرّ علی الامر بالاخلاص فان الله قد جعل لكل شیء مقاماً موقوفاً و ارض عن الله بقوله الحق ان کان
 کلشیء بقضائی و قدری فالحزن لما ذا و اتکلّ علی الله فی کل الاحوال و اقبل بکلك الی الله حتی المحو
 عمل سواه و ایقن بالغفران بعد ورودک فی ذلك الباب و انتظر امر الله فان نصر الله کان قریبا و الحمد
 لله رب العالمین و در توقیعی دیگر راجع بزیارت جامعهء صغیره مسطور است بسم الله الرحمن الرحیم و
 انّ من کتب النازلة بی کتاب اخی محمد علی نجل العالم الجلیل الحاج عبد الوهاب القزوینی و لما انی
 احببته فی سرّیاحببته عما سئل

منی من زیارة الجامعة فاحفظ یا اخی ما سئلت و اقرء ما اردت و کن لی ناصرأ مثل النار الذی ورد علی حشیش الارض و لا تبق لاحد حجة و احفظ کل ما نزل من یدی بما الذهب علی احسن خط کریم و از آقا میرزا محمد علی شهید مذکور که زوجه اش خواهر جناب قره‌العین بود دختری خلف از ابوبین بر قرار ماند و اما ملا هادی که سنأ اکبر بود در قلعهء مازندران و سائر واقعات خطیره داخل نشده محفوظ ماند و سالها بعد از واقعهء شهادت کبری در قزوین زیست و بیان مال احوالش در بخش ششم ثبت میگردد

و در مقابل حاجی میرزا عبدالوهاب در قزوین حاجی ملا محمد تقی معروف برغانی از مشهیر مجتهدین بود که با برادر اوسطش حاجی ملا محمد صالح و برادر اصغرش حاجی ملا محمد علی همگی در برغان تولد یافته بمقام رشد رسیدند و تحصیلات اولیہشان در آنجا و در قزوین صورت گرفت و در بلدهء قم نزد میرزا ابوالقاسم مجتهد شهیر مؤلف کتاب قوانین الاصول چندی تحصیل فقه و اصول نمودند آنگاه باصفهان رفته سینی چند بتحصیل علوم نقلیه و عقلیه پرداختند پس بعراق عرب شتافته در کربلا مخصوصاً نزد آقا سید علی مؤلف کتاب ریاض فقه و اصول خواندند و در تحصیل علوم رسوم دینیہ رنج فراوان برده بمقامات عالیہ رسیدند و نیز عبادات و ریاضات شاقه را تحمل نموده شبها را بادهیه و مناجات و اقامهء صلوات بپایان رساندند و حاجی ملا علی نزد شیخ احسائی تلمذ کرده از علمای شهیر شیخیه محسوب گشت

و بکثرت عبادات شاقه و تلاوت آیات و اوراد و ادعیه و تضرعات دائمه شهرت یافت گویند در ثلث اخیر
شبها زنجیری بر گردن نهاده بمیخی در سقف حجره پیوند میداد تا چون نعاس گیرد زنجیر مانع افتادن و
خوابیدن باشد و بعبادت و مطالعه کتب و تحریر مسائل علمیه شب بروز میاورد و بعد از سنین کثیره
مراجعت بایران

--- صفحه ۳۰۷ ---

نموده در طهران اقامت گرفتند و چون مابین حاجی ملا محمد تقی و میرزای قمی در برخی از مسائل
فقیهیه مناظره علمیه کتبییه برخاست و رد و ایرادات چند مبادله گشت خود را مجبور عودت بکربلا
دیده بدانسو شتافت و از استاد خود آقا سید علی مذکور اجازه اجتهاد گرفته بطهران برگشت و بساط
ریاست و اجتهاد بگسترده و هر سه بغایت جسور و مغرور بودند و نوبتی در محضر فتحعلی شاه بجسارت و
خلاف ادب سلوک کردند و مغضوب و منفور شاه واقع شده مجبور بمهاجرت از طهران و اقامت قزوین
گشتند و کیفیت مجلس مذکور را بعضی چنین نوشتند که ملا محمد علی نام مجتهد جدلی مازندرانی در
محضر شاهی حضور داشت و مقرب درگاه بود و در آنحال سه برادر مذکور نیز حضور یافتند و شاه در
اثنا مکالمه مسئله از حاجی ملا تقی پرسید و او جوابی داده بیانی نمود که ملا محمد علی جدلی
نپسندیده رد کرد و مناظره و مجادله فیما بینشان در گرفت و ملزم بسکوت گشت و حاجی ملا محمد صالح
خجالت برادر مهتر نپسندیده پی مدافعت و حمایت جدل آغاز کرد و فریاد لم و لا نسلم بلند شد و جدلی

در اثنا مناظره باو گفت همانا سخنانی را که در ایام تلمذ نزد من آموختی حال باز پس میگوئی و تلمیذ را حق جسارت و مخالفت ادب با استاد نیست لذا حاجی ملا صالح نیز لب فرو بست آنگاه حاجی ملاعلی از خجلت اخوین غضبناک گشت در همان مسئله بمباحثه و مشاجره گرم شد و کار از قیل و قال بنزاع و نزال کشید و طرفین نشسته مانند دو خصم متقاتل متقابل بر یکدیگر حمله بردند و نشسته همی نزدیک شدند تا بهم رسیدند و لطمهء سخت بر بناگوش ملای جدلی نواخت و شاه از آن اخوان جسور در غضب و نفور شده حکم باخراجشان از مجلس بلکه از طهران داد و در بدو ورودشان بقزوین حاجی عبدالوهاب مذکور تجلیل نموده موجب اشتهار صوت و صیثشان گردید و آنان

--- صفحه ۳۰۸ ---

متدرجاً شهرتی بسزا حاصل کرده ریاست و ثروت معتنابها فراهم آوردند و در فقه و اصول و تفسیر و جمع اخبار و غیرها تألیفات عدیده نمودند و حاجی سید محمد تقی امام جمعه که عالمی ذو فنون بوده اهالی نسبت باو اعتقاد کرامات و مقامات باطنیه داشتند سالها بامامت جمعه و ریاست جماعت بر قرار بود و حاجی ملا تقی سنینی چند فتوی بر تحریم صلوة جمعه در ایام غیبت امام داده پیروان خود را از اقامت صلوة جمعه منع کرد تا نوبتی حاجی سید محمد تقی را با اهالی کدورت و نفرتی پیش آمد و روزی بامامت جمعه نرفت و حاجی ملا تقی بلادرنگ بمسجدش حاضر شده مجتبعین را بنماز جمعه امامت نمود و از آنهنگام منصب امامت جمعه را تصرف کرده امام جمعه نیز شد حکایت کنند که در آن ایام نوبتی دو

امام جمعه سابق و لاحق مذکور را در مجلس و مجمعی تصادف اجتماع و ملاقات شد و حاجی سید تقی از حاجی ملا تقی بنوع سؤال از مسئله معضله پرسید آن کدام شیئی است که بهفتهء حرام و در هفتهء دیگر واجب میگردد حاجی ملا تقی هرچه فکر کرد چیزی برای جواب بخاطرش نیامد و اظهار تحیر نمود و حاجی سید تقی حلّ معما کرده گفت آن صلوة جمعه است که در ایام امامت من حرام بود و همینکه تو بتصرف آوردی واجب شد و چون شیخ احسانی بقزوین وارد شد حاجی میرزا عبدالوهاب تبعیت و عقیدت و احترام و اکرام بنمود و حاجی ملا تقی بمعارضت و مقاومت و تکفیر پرداخته اولین مکفر شیخ و نخستین باعث اختلاف و نفرت بین شیخیه و اصولیه گردید و با حاجی میرزا عبدالوهاب مضادت و مخاصمت آورد و پس از شیخ حاجی سید کاظم رشتی را تکفیر کرده در مجامع و علی المنبر بطعن و لعن پرداخت و چون نسبت بمتصوفه نیز تعرضات شدید داشته در محضر و منبر بتکفیر و تحقیرشان سخن همیگفت در ایام سلطنت محمد شاه مورد تنفر خاطر سلطانی و حاجی میرزا آقاسی گشت و حاجی بنام تحصیل منال دولتی از

--- صفحه ۳۰۹ ---

املاک متعلقه بوی محصل گماشت و او چون کار را دشوار دید بطهران نزد شاه شتافته بلطائف الکلام و ایراد قصص و حکایات فکاهیه غضبش را ملایم کرده از زیر بار تحمیل بیرون جست ولی حاجی چون با شاه بقزوین رفت باخراج هر سه برادر از آن بلد فرمان داد و لا جرم باز بمحضر شاهی شتافتند و حاجی

ملا تقی بنوع مذکور دل سلطانرا بدست آورده مسرور ساخت و مورد احترام و تجلیل گردید و اجازت اقامت در قزوین حاصل نمود تا چون ظهور امر بدیع شد بکمال عناد و بغض نسبت بحضرت باب و بمقاومت و مدافعت شدیده از بایه قیام نمود و بالاخره بنوعی که در بخش متقدم آورديم در سال ۱۲۶۳ هـ . ق بقتل رسید و در بقعهء شاهزاده حسین مدفون گردید و در آنهنگام تقریباً هشتاد سال داشت و اخلاش خصوصاً پسر ارشدش ملا محمد که شوهر جناب قره العین بود و بعد از پدر منصب امامت جمعه یافت بمسلك و روش پدر روزگار گذراندند و حاجی ملا محمد صالح پدر قره العین که مجتهدی معظم و سلیم النفس بود در اواخر ایام حیات خود بکربلا اقامت گزیده معتكف شد تا روزی از روزها که نزد مرقد امام حسین بن علی ۴ پس از ادای نماز و زیارت ایستاده بود بیفتاد و او را بر دوش کشیده بخانه اش بردند و بلافاصله وفات نمود و برادر اصغرشان حاجی ملا علی مذکور از پیروان شیخ احسائی و سید رشتی و از محبین و مؤمنین حضرت باب اعظم بود و با خویشان متعصب و مغرض پیوسته مکالمه و مناظره کرده دفاع از این امر نمود و هذه صورة ما كتبه فی شهادته علی حقیة الذکر الاعظم بسم الله الرحمن الرحيم السلام من السلام و بالسلام الی السلام يعود السلام لا اله الا هو المعبود کل البرية الیه يرجعون ثم السلام من حضرة الابداع الذکر القديم لاهل السلام و التسليم اجمعين و له الحمد لا اله الا هو حيث عرفنا حکم الابداع بالاختراع و جعلنا من الذاکرين و له المنة لانعامه علينا

بفتح المجرة لنزول الرحمة منهمراً لو لم تكن من المؤمنين لان الرب عز و جل لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم و ما يفعل بعدابنا لو كنا بانعمه من الشاكرين اللهم اجعلنا من المقرين بتوحيدك لا اله الا هو و الخاشعين لياتك و للرحمن عابدين و له ساجدين كما امرت بالسجود و اهل العليين اطاعوك و خلق السجين من امرك اعرضوا و عادوك و لك الشكر يا شكور قد الهمتنا معرفة الشجرة و نارها و دهن المعتصر منها و حصول المصباح و امر الزجاجة و تمام الكلمة بدور ان النقطة و جعلتنا من المسلمين و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مامورا و سمعنا امره و قد كنا لالواح من الناظرين و قد اكرمنا الله عز و جل من ملاحظة الالواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من الغي و انا انشأ الله لامره من المطيعين و مما اشبهه علينا من المتشابهات مسلماً لامر ذكره العلي العظيم من المسلمين لعل الله انشأ الله تعالى يلهمنا معرفة سرّه بعد حين او قبل حين و نرجو من الرب العلي الكبير ان يقرب الفرج للمستضعفين بحق آل الله عليه و حقه على آل الله اجمعين و الصلوة و السلام من الرب تعالى على قسبة الياقوت الاربعة عشر من المعصومين و بعدهم على فقرا شيعتهم من المسلمين و محبيهم المحبين المنتظرين و لسائر الافئدة التي تهوى اليهم من المذروئين و المبروئين اللهم صل على محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله و عجل فرجهم بحقهم يا كريم و در توقيعاتي كه برای او از قلم اعلى در ايام فتن قزوین صادر شده دستور است كه بنوع حكمت و مصلحت با خویشانش از اعدا این امر مكالمه كرده اخمدان نیران فساد و بغض و عنادشان نماید و بالجمله خانوادهء مذكورهء برغانیان در قزوین عائلهء وسیعهء با ثروت و جلالت رفیعه و شهرت علمیهء منیعہء و

مسند ریاست فقهیه و مرجعیت عامه بود و حاجی ملا محمد تقی اکبر و اعظم اخوان و از مجتهدین عظیم الشان ایران بشمار میامد و حاجی ملا محمد صالح را دو دختر و یک پسر بود دختر بزرگتر را بنام مادر خود فاطمه مسمی

--- صفحه ۳۱۱ ---

نمود ولی بیاس احترام مادر ویرا بان نام ند! نمیکردند و ام سلمه میخواندند و دختر کوچک را مرضیه نام نهاد و تولد فاطمه ام سلمه در قزوین تقریباً بسال ۱۲۳۳ هـ . ق واقع شد و هر دو خواهر با برادر در صغر سن نزد پدر و در خانواده خود تحصیل قرائت و کتابت و ادبیات فارسیه و عربیه و علوم رائجیه عصر نمودند و چون صاحب هوش و ذکا و شوق بعلو و ارتقا و قریحه شعریه غرا بودند مدارج عالیه پیمودند خصوصاً ام سلمه در علوم ادبیه و فقه و اصول و کلام و تفسیر آیات قرآن و تبیین آثار و معارف ائمه اسلام برتبه علیا ارتقا جست و باستجماع دقائق علوم با شئون بالغه فطریه و کسبیه فصاحت و بلاغت و سحر بیان و کتابت در نظم و نثر فارسی و عربی شهرت یافت و در مجامع نسوان سیده عظیمه الشان مشارة بالبنان گشت و باوجه ملیح و اسمر و خالی که بر گونه ایسر داشت متعظم و متصدر می نشست و هر مسئله معضله را که رجال و نسا آن خاندان حل نمیتوانستند از او سؤال میکردند و پدر نهایت تعلق و احترام نسبت باو داشت گویند ویرا قره عینی خطاب مینمود و زنی مانند او را که در عنفوان جوانی مزایای حسن و جمال و صفات سامیه و مراتب عالیه علم و فضل و کمال و عظمت حسب و نسب و شئون

ثروت و جلال را جمع داشت اهالی مملکت ندیده بلکه نشیندند و آندو خواهر را پدر بدو مجتهد زادهء مهتر و بهتر قزوین بزنی داد فاطمه ام سلمه را باین اخ اکبر ملا محمد بن حاجی ملا تقی که مانند والد آخوندی متصلب و فقیهی متعصب بود عقد ازدواج بست و مرضیه را بمیرزا محمد علی ابن حاجی میرزا عبدالوهاب سابق الذکر تزویج نمود و مرضیه را یکدختر و ام سلمه را دو پسر و یکدختر شد و در ایامی که میدان اختلاف و مشاجرة فیما بین شیخیه و مجتهدین اصولیه آراسته گشت و طرفین در هر گوشهء از ایران و عراق عرب باحتجاج و مدافعت برای عقیدت خود همت گماشتند

--- صفحه ۳۱۲ ---

و حاجی ملا تقی مذکور در قزوین بادی انشقاق و منادی افتراق گردیده رایت منازعه و مبارزه بدست گرفته برد و توهین شیخ احسائی اولاً و سید رشتی ثانیاً روزان و شبان پرداخت و حاجی میرزا عبدالوهاب با پسران و بستگان و اتباعش حامی و پیرو شیخ و سید شدند و حاجی ملا علی برادر کهنتر حاجی ملا تقی نیز بعقیدت شیخیه

در آمد و حاجی ملا صالح در آنمیان بیطرف مانده اظهار تعرض و تحرز ننمود قوهء متعیش سریع الانتقال معرفت جوی حقیقت پوی ام سلمه تحریک شده بطلب و جستجو برخاست و بواسطهء پسر خاله اش ملا جواد (خوار) ویلیانی شیخی از علما و وعاظ شهر قزوین بمطالب و آثار شیخ و سید رسیده (مطابق عدد حروف ابجدی ۱۲۵۳ برغان) متمایل و منجذب گردید و باتفاق خواهر بمعشرت و مکالمت

با عم اصغر و با خاندان حاجی میرزا عبدالوهاب کاملاً بعقیدت شیخیه در آمدند و با سید رشتی مرابطه و مراسله حاصل نموده لقب قره‌العین از او یافت و کیفیت آنرا چنین آوردند که چون سید از علماً شیخیه خواست رسائلی در اثبات مقام عظمت و عصمت شیخ احسائی نگارند و هر یک علی قدر معرفت در اینخصوص رسالهء نوشته داد بیان و برهان را دادند آن عالمهء جلیله نیز رسالهء نگاشت و چون بنظر سید رسید از احاطهء علمیه و وسعت نظر و قدرت قلم و قوت بیانش شادمان گشته رساله را نیک پسندید و او را بلقب قره‌العین مخصوص و متمیز داشته پیوسته بخطاب یا قره‌العین مخاطب نمود و بالجمله قره‌العین دم بدم در معارف و کتب شیخ و سید که روائح طیبه آثار ائمهء

جناب طای یکی در زمان سید بجهت تحصیل بکربلا تشریف برده بودند و مراجعت نمودند ثانیاً در عتبات بودند که سید صعود فرمود چند ماه بعد از صعود سید امر حضرت نقطه اشتها پیدا نمود جناب ظاهره در عتبات ایمان آوردند و واقعهء محرم بعداً اتفاق افتاد.

آقا محمد جواد عمو جان فرهادی

--- صفحه ۳۱۳ ---

اطهار داشت مستغرق و از ظواهر و ظنون و قیاسات اصولیین همی متنفر گشت و با شوهر و عم اکبر مکالمه و مباحثه کرد و مجالس مناظره و محاجهء دینیه با خویشان مستمر داشت و ایشان چون مغلوب

حجت و برهانش شدند تعصب ورزیده بتوهین و سبّ شیخ و سید پرداختند و نسبت بوی تعرض و تحرّز کردند و ما بین او و شوهرش با اینکه سالها با هم بسر برده اولاد متعدد آوردند تجانس و وصل حقیقی نبود چه آنطیر قدسی حدید البصر متعالی النظر را طیرانی عظیم بخاطر میگذشت و با قفس دار پر آزار ملا محمد دلخوش نمیشد و رشتهء الفت و معاشرت فیما بینشان بمقراض تباین و عقیدت مذکوره بگسست و ام سلمه بخانهء پدر قرار گرفت و شوق زیارت سید رشتی و استفاضه از او و معاشرت با علما و اکابر شیخیه عنان اختیار از دستش بر بود و بالاخره چون خواهرش باتفاق شوهر بعزم کربلا و استفادهء از محضر سید میرفتند رضایت پدر حاصل نموده اولاد را بشوهر سپرده بکربلا شتافت و در آنهنگام که سید از جهان در گذشته بود در آن بلد اقامت جسته بافادت پرداخت و در مقامات علمیه و باطنیه بدرجهء علیا رسید و اعظام علما در حقش چنین گفتند که اگر نه زن بود هر آینه مقام حکم و افتا لایق و در خورش مینمود و چون مدعیانی چند از مهمین اصحاب سید در کربلا و نقاط ایران ندای دعوت برکشیدند جناب قره العین نیز بساط تدریس و تعلیم بگسترده و زوجهء سید از آنجائیکه بوی ارادتی خاص و وفور اخلاص داشت در خانهء خود مقرّ داده امور را باو وا گذاشت

حوزهٔ درس قره العین بوجود کبار علما آراسته گشت از قبیل مرحوم شیخ محمد شبل العراقی و شیخ صالح کریمی و آقا سید احمد یزدی والد آقا سید حسین کاتب باب و آقا سید محمد بایگانی و شیخ سلطان کربلائی و ملا ابراهیم محلاتی و جمعی از اهل علم و فضل که همه بعلم و تقوی و تقدم در سن معروف بودند.

آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی

--- صفحه ۳۱۴ ---

و لذا مسندش در بیت سید نهاده و گروهی از رجال و نسا در نزدش حاضر برای استفاده شدند و بمسلك مخصوصش که در معارف اسلام و فروع احکام داشت رفتند و او را نقطهٔ علمیهٔ الهیه بعد از سید دانستند تا آنکه ظهور حضرت باب اعظم در شیراز شد و او در ایام اقامت قزوین بواسطهٔ برخی از مسافرین زائرین کربلا احوال روحانیهٔ از آن بزرگوار شنیده داشت و در اینموقع بنوعیکه در بخش دوم نگاشتم عریضهٔ توسط شوهر خواهرش آقا میرزا محمد علی مذکور تقدیم نمود و در عداد حروف حی قبول گردید و چون جناب ملاعلی بسطامی و غیره از اصحاب متقدمین بکربلا مراجعت کرده امر باب اعظم را منتشر ساختند بشعلهٔ الهیه برافروخته بمساعدت و نصرت ایشان پرداخت و علما را بمنظره و محاجه ملزم و مفتح نمود و بعد از واقعهٔ که برای اصحاب رخ داده ملا علی را ببغداد گسیل داشتند در کربلا بنوع مذکور بتدریس و هدایت و تربیت نفوس مشغول بوده نشر دعوت باب اعظم همی نمود و او را در عقائد

و معارف الهیه اسلوبی لطیف و دقیق و عمیق بود و اصحابش بریاضات و مجاهدات نفس و بعبادات و زیارات پیوسته اشغال داشتند و در غایت تقوی و احتیاطات شدید رفتار کردند چندانکه از ذبیح و طیخ سوق اجتناب نمودند چه که بایه غالباً حضرت باب اعظم را در سنین اولیهء ظهور رکن معرفه الامام دانسته و بحدیثی مروی از ائمهء اطهار باین مضمون که هر کس شیعهء کامل را سب نماید هر آینه ائمه را سب نموده و هر که امام را سب نماید رسول الله را سب کرده و ناصب آن حضرت کافر و نجس است تمسک جسته اعدا و ناصبین شیخ و سید و باب را مردود و واجب الاجتناب شمرده از ذبیحه و طیخشان احتیاط کردند و بعداً چون رسالهء فروع معروف برسالهء العدلیه از قلم ذکر الله الاعظم صادر و منتشر شد و نظر آل الله یکی از مطهرات معدود گردید

--- صفحه ۳۱۵ ---

و آنجناب را مظهر طهارت و عصمت فاطمیه شناختند لذا آنچه ذبیحه و طیخ و غیره از سوق میخریدند و بنظرش میرساندند مظهر میگشت و بدینطریق ندای علم الهی و رایت امر بدیع را در کربلا مرتفع نمود و اقامهء حجت و برهان را با علما بپایان رساند و با برخی از ملایان ایران خصوصاً با پدر و عمو مراسله کرده بادلهء قاطعه حقیقت این امر را ثابت و عیان نمود عاقبت علمای کربلا از شیخیه و غیرهم هیجان کرده عوام را محرک شدند و بحملهء بخانهء سید و تعرض به آن جناب پرداختند و لاجرم ایامی چند بامر حاکم در خانه توقیف گردید تا مهاجرت به بغداد فرموده در خانه سکونت و قرار گرفت و اعلان

دعوت نموده علمای شیعه و سنی را بمحاجه با خود طلبید و ندای علمش مرتفعتر و مراوده رجال و نسوان در محضرش بیشتر شد لذا حسب امر والی بغداد چندی در خانه شیخ محمود مفتی توقیف گشت و با مفتی مذکور محاجه و مناظره علمیة نموده ویرا مندهش و خاضع ساخت و بالاخره والی آن جناب را با همراهان از عراق بایران فرستاد و ما چون تفصیل واقعات مذکوره و اقدامات نورانیة شجاعانه اش را که در ترقیات معنویة عالم انسان و ارتقا جامعه نسوان بغایت ثمین بود و هرگز در تاریخ بشر فراموش نگردد در بخش سابق آوردیم و نیز مکتوب مفصل شیخ سلطان کربلائی را که حاوی فتن داخلیة بایه بواسطه طلوع آن جناب و نیز حاکی از تعرضات خارجیة در ایام توقفش در کربلا است درین بخش ثبت نمودیم بنقل نبذہ از عبارات آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی و روایات آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبل سابق الوصف اکتفا مینمائیم و عبارات و روایات مذکوره این است حضرت طاهره بامر والی عراق مأمور بتوجه بغداد شد و لذا او با تلامذہ خود که اسامی ایشان ذکر شد و بعضی خدام خود و چند زن که بعضی آنها والدہ باب الباب و خواهر آن جناب زوجہ مرحوم آقا میرزا

--- صفحه ۳۱۶ ---

هادی نهری بودند عازم بغداد گشته در بیت شیخ محمد شبل ورود فرمود و در بغداد مانند کربلا مجلس درس انعقاد یافت و علما و رجال بغداد در محضرش حاضر میشدند و در مسائل متفرقه سؤالات مینمودند و وی جواب میفرمود و بیشتر اسئله علمای بغداد در مسئلہ ظهور باب بود و چون از بسیاری حضرتش

تردید و تزلزل و یا میل بمجادله احساس فرمود فصل الخطاب این مجادلت را بطلب مباحثت ختم نمود
والی عراق حکم کرد که حضرت طاهره از بیت شیخ محمد شبل به بیت سید محمود آلوسی مفتی بغداد
و مؤلف کتاب تفسیر کبیر (روح المعانی) که چهارده مجلد بزرگ است نقل فرماید و ساکن باشد تا آنکه
امر سلطانی از قسطنطنیه در حق او صدور یابد و باین سبب قره‌العین با نسوان مذکوره به بیت آلوسی
مفتی بغداد منتقل شد و این مفتی در عباراتی که در ترجمهء حال او نوشته میگوید که دو ماه تقریباً در
بیت او سکونت فرمود و این است صورت شهادت مفتی بغداد قال القرطیة اصحاب امرئة اسمها هند و
کنیتها ام سلمة و لقبها قره‌العین لقبها بذلك السيد کاظم الرشتی فی مراسلة لها اذ كانت من اصحابه و هی
ممن قلدت الباب بعد موت الرشتی ثم خالفته فی عدة اشیا منها التكاليف فقیل انها كانت تقول بحل و
رفع التكاليف بالکلیة و انا لم احس بشئ من ذلك مع انها بقیة فی بیتی نحو شهرین و کن من بحث
جری بینی و بینها و رفعت فیها التقیة و البین و قد رأیت من الفضل و الکیمال فیها ما لم اره فی کثیر من
الرجال و هی ذات عقل و استکانة و مزید حیا و صیانة و قد ذکرنا ما جری بیننا من المباحثات فی غیر هذا
المقام و اذا وقفت علیه یتبین لك ان لیس فی فضلها کلام الی آخر کلامه و درین اثنا در میان
کسانیکه در بغداد و کاظمیه اظهار ایمان بنقطه اولی

خواهر باب الباب زوجه شیخ ابوتراب اشتهاودی و خواهر قره‌العین زوجه آقا میرزا محمد علی قزوینی بودند.

در مجالس اخری و حضور سائر علما از پشت پرده با آنها تکلم میفرمود و جمعی از علما این نپوشیدن نقاب را کشف حجاب دانستند و آنرا خرق اجماع و مخالفت احکام اسلام شمردند جمعی دیگر از علما بحکم اینکه وجه و کفین عورت نیست و ستر آن واجب نه چنانکه در امهات مؤمنین در احادیث وارد است که در اسفار حج در مصاحبت حضرت خاتم انبیا علیه التحیه و الثنا در حین طواف بیت با آنهمه ازدحام و جمعیت روی و دو کف ایشان مکشوف بود محذوری بر اینکار مترتب نمی یافتند و بالجمله این مناظرت بمشاجرت کشید اخیراً مقرر داشتند که از حضرت سؤال نمایند و بانچه امر مبارک صادر شد راضی گردند و باینموجب جمعی کثیر در قصبهء کاظمیه مجتمع شدند و اعلم ایشان سید علی بشر عریضه بحضور حضرت باب اعظم معروض داشت و شرح حال را با سؤالات اخری در آن بنگاشت و عریضه را مصحوب نوروز علی که از خدام سید رشتی رحمة الله علیه بود ارسال نمود چون قاصد برگشت همه اهل ایمان از قبیل شیخ محمد شبل و شیخ سلطان و غیرهم که هفتاد نفس بودند در قصبهء کاظمیه مجتمع شدند و کتاب مبارک را که در جواب عریضهء سید علی شرف صدور یافته بود تلاوت کردند آقا محمد مصطفی بغدادی مذکور نجل شیخ محمد شبل چنین نوشت فلما قرئوا اللوح کان فیه عبارات عالیة

و آیات واضحة الى قوله مخاطباً للسائل بشر المتزلزل و اما ما سئلت عن المرأة التي زكت نفسها و اثرت فيها الكلمة التي انقادت الامور لها و عرفت بارئها فاعلم انها امرأة صديقة عالمة عاملة طاهرة و لا ترد الطاهرة في حكمها فانها ادري بمواقع الامر من غيرها و ليس لك الا اتباعها الى آخر بيانه و پس از ورود این لوح مبارک لقب آنسیدهء جليلة طاهرة اشتهار یافت و این حوادث سبب شد که جمعی از اهل قصبهء کاظمیه که مدعی ایمان بودند متزلزل گشتند از قبیل سید محمد جعفر

--- صفحه ۳۱۸ ---

و سید حسن جعفر و سید علی بشر و سید طه و کاظم صوفی و ما بقی در کمال سرور و ایمان بشکر و ثنای الهی ناطق شدند و طاهره در ایامی که در بیت مفتی بود گاهی به بیت شیخ محمد شبل در معیت دو نفر از نسوان و ناظر شیخ الوسی مفتی بغداد رجعت مینمود و جمع کثیری از خاص و عام مجتمع میشدند و بیانات او را در ظهور نقطهء اولی و تجدید شریعت غرماً مستمع میگشتند تا امر سلطانی رسید و خلاصه این بود که حضرت طاهره به ایران توجه فرماید انتهى و بالجمله جناب طاهره با قدرت باهره و عظمت شاهره در اوائل سال ۱۲۶۳ هـ . ق از بغداد بایران عزیمت فرمودند و بدستور نجیب پاشا والی عراق محمد آقا یاور تا سر حد ایران با ایشان همراه شد و در موکبش بعلاوهء جمعی زنان و مردان بستگان و دوستان و اصحابش که از آنجمله عدهء رجال دین و علم از عرب و ایرانی بودند قریب سی نفر از بایان عرب بمحافظت و محارست قیام داشتند چه که عامهء ملاهای شیعه و سنی در عراق بخصمیت با او

برخاسته آوازهء بابت و عقیدت کشف حجاب و غیرهما و نیز مقاومتش با جمهور علما و رسائل و مرقوماتش در اثبات امر بدیع همه جا شهرت گرفت و ملاهای ایران نسبت باو و بایان بر آشتند و شوهر و عم اکبرش بعلاوهء عناد و عداوت شدید با شیخ و سید نسبت بحضرت باب اعظم بغایت معاندت برخاستند و آرزوی دسترس بجناب طاهره داشتند تا آنچه خواهند از اجبار و آزار برای تحصیل تبری و انکارش وارد آرند و آنجناب حسب حکم دربار اسلامبول ناچار بمعادوت بایران و قزوین گشت و وقوع انواع خطر برای او و همرهانش در نقاط ایران و خصوصاً قزوین گمان میرفت و او در بین احوال مذکوره و احوال موفوره چون از بلاد و معمورات گذشت بموجب شجاعت و بیباکی فطریش مراعات احتیاط و احتفاظ نکرده لب نسبت بلکه بی پروا و برملا با عامی و عالم و سالم و ظالم راجع

--- صفحه ۳۱۹ ---

بحقیقت حضرت باب اعظم و عقائد بدیعه سخن گفت و دلائل عقلیه و نقلیه اقامه نمود نخست در قصبهء کرد سروران و مهتران پی بمقامات عالیه اش برده عظمتش را دانستند و احترامات فائقه نمودند گوسفندها پای رکابش بهدیه و فدیة سر بردند و عدهء بسیار اظهار تصدیق و اقبال بمسائلش کردند و گفتند دوازده هزار جمعیتشان مهیای صدور امرند که آنچه فرمائید اطاعت کنند و آنجناب در حقشان دعا فرموده امر بمراجعت نمود و ما در بخش سابق ضمن شرح سفر حضرت ذکر الله الاعظم از اصفهان به آذربایجان اشاره نمودیم که برخی از طائفهء اهل حق پی بامر حق بردند و ذکر شمهء از احوال محمد

بیک چارپاچی و اهالی قمرود را نمودیم ولی درین موقع جمعی کثیر از طائفه مذکورہ ساکن در کرد و غیره حضرت ذکر اللہ الاعظم را شناخته مظهر ذات بحت الہی دانستند و آن جناب با بعضی از بزرگان مکاتبه فرمود و بالجمله ایام اقامت کردند سه روز شد و چون بکرمانشاه رسیدند پس از تهیه منزل و مسکن برای خود و محلی برای اجتماع انبوه مستمعین اعلان دادند کہ قرۃ العین شہیرہ وارد بلد شد و ہر کہ خواہد حضور یافتہ مطالب جدیدہ استماع نماید و بعلت شہرت جمال و کمال و قدرت علم و بیان اجتماعی عظیم از مرد و زن شد و حاجی ملا ابراہیم محلاتی و شیخ محمد شبل بغدادی و شیخ صالح کریمی بعد از اقامہ حجت و برہان و اطالہ بیان و تبیان کتاب تفسیر سورہ کوثر بر حاضرین خواندہ ترجمہ و شرح کردند و جواب اسئلہ مردم دادند و در آنروز جمعی از نسوان محترمہ بلد کہ زن حکمران نیز در آنمیان بود بمحضرش وارد شدہ آنچه پرسیدند جواب کافی شنیدند و قانع و مسرور گشتند و لذا آوازہ بشہر پیچید و جمعیتی از اعاضم و علما حضور یافتند و حاکم نیز بملاقات آمدہ با تمامت اہل بیت اظہار ایمان نمودند و ہمہ روزہ اجتماعات افزون شد و اصحاب عراقی و ایرانی در عقد برہان و نقد تبیان

--- صفحه ۳۲۰ ---

ارخا عنان کردند و آنچه مکاتیب رسید آنجناب خود جواب نگاشت و چون ایامی عدید بدین نمط گذشت ملاہا تعصب کردہ برآشفند و نزد مجتہد بزرگ آقا عبد اللہ شافتند و از واقعات شکایت بردند و

او مرقومه بحاکم فرستاده اخراج و تبعیدشانرا خواست و ناچار آنجناب با حاجی ملا ابراهیم و شیخ سلطان و بعضی از نسوان بدارالحکومه رفت و بعد از بیان حکمران از هیجان مالاها و نامهء ملاحظه الله چنین فرمود شما خود دیدید که در مقابل اینهمه آیات بینات و حجج بالغات حضرت ذکر بدانگونه که علما جاهلیة در مقابل آیات قرآنیہ مصداق و ان یروا کل آیه لا یؤمنوا بها حتی یروا العذاب الالیم شدند اینان نیز ایمان نیاورده اعراض نمودند حال چنانچه رسول اکرم و اهل بیتش از تعصب و تعرض پیشوایان ملت مجبور بهجرت و فرار گشتند ما را هم میخواستند خارج کنند آیا چه میخواستند و بچه طریق اطمینان و قرار می یابند حکمران گفت بجز آیات کتابیه امری دیگر از قبیل آیات سماویه و خوارق عادات میطلبند و آنجناب فرمود چون منزل آیات سماویه و مظهر خوارق عادات خداست امر دهید تا با ما بمقام مباحله حاضر شوند و من ملتزم و متعهد میشوم که ضال و مضل در همان مجلس بعذاب الهی هلاک شود آیا آیه و خارق برتر و مهمتر ازین هست و حکمران آن بیان را کاملاً پسندید داشت و باقا عبد الله پیغام کرد که ایشان مطلب را اتمام و اکمال کردند و انصاف این است که بهتر و برتر ازین نمیشود شما با هر که میخواهید در وقت و محلی معین برای مناظره و مباحله و دعا و تفویض امر بخدای دانا و توانا حاضر باشید و مجتهد در جواب بنوع تمایل و عدم غرض تکاسل و اظهار مرض نموده نوشت چون مزاج علیم صحت یابد بمنظره و مباحله اقدام خواهیم کرد و باین بهانه فرصت یافته بیابان بیرون شهر انتقال جست و نامه بقزوین

نزد حاجی ملا صالح و حاجی ملاتقی و حاجی ملا علی حاکی و شاکی واقعات کرمانشاه و خواهش آنکه بعضی اقارب بفرستند و آنجناب را ببرند فرستاد و درنگ نمود تا چون بعد از پانزده یوم چهار تن از خویشان جوشان و خروشان رسیدند با صفر علیخان سرتیب قزوینی مقیم کرمانشاه متفق شد و ناگهان در نیمه شب جمعی از صاحبمنصبان و سپاهیان دور خانه و منزل اعراب بایی مسلح را احاطه کرده ریختند و همه را دستگیر کرده محبوس نمودند و خانه مسکونه آن مظلومه را محاصره کرده در آمدند و اشیا ثمینه بر گرفتند و بر شیخ سلطان و شیخ صالح و حاجی ملا ابراهیم ضرب بسیار وارد ساختند و او را با دیگر نسوان و رجال علماء عراقی و ایرانی با برخی احمال و اطفال بر بیست استر نشانده و نهاده در همان نیم شب تا مسافت دو ساعت راه از شهر براندند و بردند و در آنجا مکتوبی بحکمران نگاشته بواسطه شیخ سلطان بفرستاد و او خجل و متأثر گشته از متجاسرین باز خواست نمود و اشیا منهوبه را بگرفت و اعراب را رهائی داد و با جواب نامه و اظهار موافقت و مساعدت تامه و هدایائی چند گسیل داشت و علت ما وقع را بنوع عذر خواهی چنین نوشت که بتحریک مجتهد غافل و بدست برخی از سپاهیان جاهل واقع شد و خواهش کرد که بیدرنگ عودت بکرمانشاه کرده اقامت فرمایند و بتلافی مافات پردازند و آن مظلومه قبول نفرموده بصوب همدان عزیمت حرکت نمود و در آن موقع چهار تن اقربای مذکور که سه نفرشان در واقعه کرمانشاه بعضی از مؤمنین را آزرده و بسیار زدند خویش را بین شجاعان اعراب و

مخلصین اصحاب مشاهده کرده مرعوب شده نزد وی بخاک افتاده پوزش از ماجری خواسته بنیایش و ستایش پرداختند لا جرم آنانرا امر بعودت قزوین داد و همان شب بسوی قزوین تاختند و مدت توقف آنجناب و اصحاب در کرمانشاه چهل روز و در محل مذکور سه روز گذشت و چون از آنجا

--- صفحه ۳۲۲ ---

رانده بصره رسیدند دو روز توقف نمودند و بنوعیکه در ضمن واقعات قصبهء کردند نگاشتیم دعوت عمومی فرمودند و اهالی غایت تجلیل بجای آورده بنصرت و حمایتش مهیا شدند پس از آنجا رهسپار گشته بهمدان رسیدند و مضمون مقالات آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبل بغدادی سابق الوصف دربارهء واقعات ایام همدان و قزوین چنین است لدی الورود قرۃالعین با نسوان همهران و نیز شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی و سید احمد یزدی که از علما بودند در خانهء منزل نمودند و سائر رجال در منزل دیگر سکونت گرفتند و چون برادر و جمعی از خویشانش از قزوین وارد شدند و خواستند او را با خود ببرند قبول دعوتشان فرمود ولی چنین اظهار داشت که باید نه روز در همدان بمانیم و ابلاغ امر و اکمال حجت بر اهل بلد نمائیم سپس ملا ابراهیم را با دعوتنامهء بلیغ نزد ارشد علما روانه داشت و ملا ابراهیم در محضر آن عالم که مملو از ارباب عمائم و غیرهم بود حاضر شده ابلاغ دعوت و اتمام حجت نمود و مکتوب قرۃالعین را بر آنان خواند و ملا با سائر حضار چنان بمعانددت و مضادّت برخاستند که بضرر مشت و لگد ملا ابراهیم را بقرب هلاک رساندند و جسدش را در کوچه

انداختند و تنی از عابریں بر او رحم آورده جسد مجروح را بخانهٔ مسکونهٔ قره العین رساند و همینکه چشم مظلومه بر آنمظلوم افتاد بمفاد اینکلام بدو خطاب نمود خوشا بحال تو که جانت را برای اعلای کلمهٔ محبوب

نثار نمودی و ملا ابراهیم مدت یک هفته بستری بود تا صحتش عودت نمود و قره العین باتفاق خویشان و تمامت همراهان از نسوان و با شیخ صالح و ملا ابراهیم و سید محمد گلپایگانی و غیرهم رهسپار بقزوین شد و اعراب را که از آنجمله شیخ محمد شبلی و شیخ سلطان بودند مأمور توقف در همدان نمود و آنان تقریباً یکماه منتظر ماندند با مکتوب قره العین از قزوین رسید و امر بعودت بیگداد فرمودند لذا آنان

--- صفحه ۳۲۳ ---

بوطن خود مراجعت نمودند مگر جمعی از ایشان که تاب مفارقت نیاورده بقزوین رفتند و از آنجمله شیخ محمد شبلی و پسرش آقا محمد مصطفی و سعید جباوی و حسن حلاوی و عبدالهادی زهراوی درویش و جواد و صالح بودند و در قزوین منزلی اختیار کرده با رعایت احتیاط زیستند و بعد از قلیل مدتی روزی جناب قره العین بخانهٔ واقعه در قرب آنمنزل آمد و شیخ محمد شبلی پسر خود آقا محمد مصطفی را که تقریباً ده سال داشت برای کسب دستور و تکلیف فرستاد و پیام و حکم اکید آمده همگی را مأمور عودت بیگداد فرمود لاجرم بوطن خود برگشتند و ما کیفیات احوال

من قریب بده سالگی بودم والد مرا امر داد که بمحضر قرۃالعین رفته عرض بعضی مطالب کرده اخذ جواب نمایم و آنمظلومه همه روزه در خانه بقرب منزل ما آمده ساعتی مکث مینمود و برخی زنان از جانب پدر و عمش با او نگهبان و مراقب بودند و نیز بعضی از تلامذہ عمش محارست از او مینمودند و آن ایام قریب بیک ماه شد و من روزی بخدمتش تشریف یافتیم در ضمن امر فرمود که از قزوین خارج شده توجه بطهران کنیم که مقام ظهور و سرّ ظهور بود و چون روز بعد بمحضرش رسیدم پرسید که آیا آنچه گفتم بیدرت ابلاغ نمودی گفتم بلی و لکن ایشان نام طهران را بمقام طاهر تأویل کردند گفت بسیار خوب بایشان بگو ببلده قم توجه کنند و چون این امر را بایشان رساندم گفتند مقصود آن بزرگوار قیام بامر الهی و نشر اوامر حق است پس یوم ثالث بانمظلومه روبرو شدم پرسید آیا باین جماعت ابلاغ پیام کردی گفتم بلی و لکن تأویل بقیام بامر الهی کردند پس تبسمی کرده گفت نزد آنان برو و بگو توجه بمشهد مقدس در خراسان نمایند و همینکه رفتیم و ابلاغ پیام کردم ایشان نام مشهد را بمشهد نفس رحمانی که شاهد نفوس از او حاصل میگردد تأویل نمودند پس در یوم رابع مشرف بمقابله با آن

--- صفحه ۳۲۴ ---

جناب طاهره را در قزوین و تعرضات حاجی ملا تقی و واقعه قتل او و بلائی وارد شده بر بایه و کیفیت حبس آنمظلومه و بالاخره استخلاصش را باراده جمال اقدس ابھی و سپس ورودش بطهران و حرکتش برای خراسان و واقعات بدشت را تماماً مفصلاً در بخش سابق نگاشتیم و بالجمله قرۃالعین طاهره را در

عراق عرب و نقاط متعددهء ایران ارادتمندان و پیروان بسیار از زن و مرد بودند که او را نقطهء علمیهء

آلپیه و برگزیدهء حضرت ذکر الله الاعظم دانستند و معارف و تعالیمش را موافق مطالب و

بزرگوار شدم پرسید که آیا بوالد و همرهانش ابلاغ کردی چون درین بار گفتیم که این را هم چنان تأویل کردند
برافروخت و مرا امر کرد که بانان بگویم جمیعاً از قزوین خارج شوند چه که لابد از وقوع زلزلهء عظیمه است که قزوین
از آن بحرکت آید و خون شما کلاً ریخته گردد و خداوند در مستقبل ایام در حق شما ارادهء خیر دارد خصوصاً تو ای
آقا محمد مصطفی و شیخ پدرت پس من برگشتم و آن امر سوم را عرضه داشتم و ایشان بمن گفتند نزد آنجناب برو و بگو
که شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی چگونه است که با ما خارج نمیشوند و همینکه بمحضرش رفتم و عرضه داشتم
بمن فرمود نزدشان بر گرد و بگو که شیخ صالح و

فاضل ملا ابراهیم محلاتی وقتشان بانها رسید و زمانشان بسر آمد و شهادت در راه حق سبب حیاتشان است (اقتلونی یا
ثقاتی ان فی قتلی حیاتی) و لکن وقت شهادت شما نشد و اگر خود را شهادت بیندازید آن موت و هلاک محسوب
میگردد پس من برگشتم و امر صریح را بایشان ابلاغ داشتم و در همانروز بسوی طهران رفتیم و شیخ سلطان هم با ما بود
ولی شیخ مکوئی و جماعت اعراب بقم توجه کردند و بعد از پانزده یوم آنواقعه در قزوین واقع شد و حاجی ملا تقی بقتل
رسید.

مضمون مقالهء آقا محمد مصطفی بغدادی

مقاصد آن بزرگوار و الهام پروردگار شمردند خصوصاً در قزوین جمعی از زن و مرد امثال خانوادهء فرهادی و کربلائی محمد حسن فتی القزوینی و غیرهم در راه محبتش جان بر طبق اخلاص حاضر و مهیا داشتند و ندای مرتفع آنجناب و آثار و اشعار و عقائدش که از آنجمله راجع بکشف حجاب نسوان و خرق تقالید و اوهام بود از عراق شروع شد و در نقاط ایران همی بسوی اوج رفت تا در ایام قزوین و طهران خصوصاً در ایام بدشت بذورهء ارتفاع رسید و ازینرو در مقابل جمعی که در ره اخلاصش جان میدادند گروهی از بایه بیزار از هنجار و رفتارش شده مضادت نمودند چنانکه بنوع تفصیل قبلاً نگاشتیم و در عین احوال و اوضاع مذکوره تمامت ارکان این طائفه نسبت بانسیدهء جلیله غایت تجلیل و تعظیم را مرعی داشتند و او خود فنای صرف نسبت بساحت عز حضرت نقطهء اولی بود و در اینخصوص ملا احمد علاقه بند اصفهانی از معاریف بایه که با برادرش آقا ابوالقاسم از اصحاب بدشت بوده بعد از فتنهء نیالا باصفهان مراجعت نمودند و بعداً بنوعی که در بخش لاحق مینگاریم اعدا و اشرار مجتمع شده بر ایشان تاختند و آقا ابوالقاسم را بشهادت رساندند مکرراً چنین حکایت نمود که در ایام بدشت حضرت قدوس در وقت فریضهء صلوٰة سجاده گسترده با کمال آداب و روحانیت و التجا و تمام انجذاب و قریبت و حسن ادب بفریضه و نافله و اوراد میپرداخت و در آنحال ناگهان جناب طاهره شمشیر برهنه در دست حاضر و با فصاحت و شجاعت و اقتداری که بوی اختصاص داشت خطاب نموده میگفت این بساط را در هم پیچ و دور او را دو سجاده سپری شد و باید بمیدان عشق و فدای آماده گشت و نیز در بحبوحهء اختلافات

شدیدهء ظاهره هر وقت جناب طاهره خطابی نمود حضرت قدوس بعبارت لبیک و سعیدیک یا سیدتی و

مولاتی جواب فرمود و نیز در یومی از آن ایام بی پرده و نقاب سوار بر اسب از باغ مسکونه اش

--- صفحه ۳۲۶ ---

بیرون راند و در آنحال کلیجهء ترمه که جمال اقدس ابهی برایش فرستادند در بر داشت و شمشیر برهنه

در دست توسن دوانده سیف را گردانده گفت این سعیدالعلماء و اتباعه و احباب حاضرین بیکصدا جواب

گفتند کلهم ماتوا باز گفت این شقی الاشقیاء و اشیاعه و آنان جواب دادند کلهم فاتوا و نیز حضرت

عبدالبهی حکایت فرمودند آه در ایام توقف جناب طاهره در طهران روزی خلف حجاب در بیت مبارک

نشست و آنحضرت را که در صغر سن بودند بدامن گرفت و بیانات جناب وحید اکبر که در تالار بیرونی

بیت با جمعی از احباب حاضر و چون شمع در جمع درخشان و باقامهء آیات و حجج و بینات جوشان و

خروشان بود گوش فرا داشت و ناگهان با صدای رسا و عبارات شیوا خطاب نموده چنین فرمود یا یحیی

فأت بعمل ان کنت من العارفين و منظورش آنکه باید سخن بر کنار نهاده در میدان رشادت و جانفشانی

پای همت استوار ساخت و پس از واقعهء سنگسار شدن بدست اعدا در نیالا و تفرق احبای که در اواسط

شعبان سال ۱۲۶۳ واقع شد دیگر اقامت در بلد و معمورهء میسر نگشت چه شهرتش همه جا رفته عامهء

اهالی از ادانی و اعالی عناد شدید گرفته ملایان و متعصبین مملکت و جاسوسان دولت بصدد قبض و

اذیت بر آمدند خصوصاً شوهر و بستگان در قزوین نقش اخذ و قتل بر ضمیر بسته پیوسته تجسس نمودند و

جمال ابهی ویرا با شیخ ابوتراب اشتهاردی بصفحه نور فرستادند و چون بشهر بارفروش رسید چند روزی به ماه رمضان در خانه حاجی ملا محمد شریعتمدار کبیر بماند و بنوعی که ضمن شرح احوال وی میاوریم بمسجد اقامت صلوة و موعظتش در صف نسوان خلف حجاب نشست و بین بیانات حاجی بیحث و ایراد پرداخت و او تجلیل نموده گفت بلی ما همه باید از شما و امثال شما کسب فیض و کمالات کنیم و این امور موجب مزید شهرت آنمظلومه در بلد گردید و ملا سعید بصدد تجسس و تعرض بر آمد لذا

--- صفحه ۳۲۷ ---

بدستور شریعتمدار روزی چند در خانه سادات قاضویه از ملاکین و ارکان بلد محفوظاً بماند آنگاه از طریق آمل سوی نور رفت و بسعدت آباد و از آنجا بدارکلا رفته روزی درنگ نمود آنگاه بقریه و از واقع در جنگل متجاوز از دو هفته مهمان عائله مالک بود سپس بتاگر وارد شد و آقا میرزا محمد حسن اخ اکبر ابهی پذیرائی نمود و مؤمنین از بیاناتش استفاضه و استفاده کردند آورده اند خاتم خود را که بجمله رب الطاهرة ادرکها منقور و منقوش بود یکی از زنان اهل نور که همراه وی بود ببخشد تا چون واقعه طبرسی پیا شد و حضرت قدوس و اصحاب عظام در آنجا تجمع نمودند و جمال ابهی نیز بصدد ورود بر آمد ویرا طاقت تحمل بلا و انزال و اختفا نماند و دور ماندن از اصحاب و میدان فدای را قبول نتوانست و عزیمت التحاق بقلعه کرد و این در ایامی بود که اردوی دولت قلعه را بمحاصره گرفتند و قاصدین را بواسطه انواع جاسوسان که در اطراف گماشتند می یافتند لا جرم ویرا نیز دستگیر و اسیر

کرده بطهران فرستادند و در خانهء محمود خان نوری کلانتر بلد که محل توقیف و حبس جمع کثیر از
مظلومین شد بحجرهء فوقانیهء قرار دادند که طریق و وسیلهء آمد و شد بیائین نداشت و برای صعود و
نزول نردبانی عند اللزوم مینهادند و لدی الفراغ بر میگرفتند ولی زن محمود خان بنسوان اسیر مهربان
بود و نسبت بانمظلومه صداقت و ارادت حاصل کرد و عدهء کثیری از نسوان محترمه را در آنخانه
بملاقاتش رساند تا جمال و کمال نادرالمثلش را دیده تقریر دلنشینش را شنیدند و از سرچشمهء عذب
معارف و ماریش نوشیده مجذوب بامر بدیع گردیدند چندانکه در مجالس سور و سرور آواز شهناز و ساز
را اعتنائی نکرده پیرامونش مجتمع گشته استفاضه نمودند و ملاقات بایه با او سخت ممنوع بود و بجز
بعضی از محترمات مؤمنات که وسائل قویه داشتند احدی از این طائفه را ملاقات با او میسر نشد

--- صفحه ۳۲۸ ---

و معدلک بعضی از نسوان مؤمنات با لباس مبدل بعنوان رخت شوئی و بهانههای دیگر بخانه رفته ویرا
دیدار کردند و واسطهء ایصال مراسلات گشتند و بوسائل غریبه مکاتیب رسانده جواب گرفتند و غالباً در
جوف مأكولات که بوی میرسانند و یا بعنوان صدقه و نذر میفرستادند پنهان مینهادند و او جواب بر
کاغذهائی که برایش پنیر و غیره از مأكولات میگذاشتند با آبیکه از بقیهء تره و سبزیهای خوردنی
میگرفت و با بعضی کناسه و قلامهها که در گوشههای حجره افتاده بود مینوشت و آنقطعات را لوله کرده
از بالا بیائین میافکند و نسوان بایهء مذکوره گرفته بدر میبردند و سواد برخی از آن مرقومات منظمه

اکنون موجود است و بالجمله سالی چند باینطریق محبوس ماند و واقعهء شهادت عظمی در ایام حبسش وقوع یافت تا سال ۱۲۶۸ هـ. ق در فتنهء قتل عام بایبان بنوعیکه در بخش لاحق مینگاریم و یرا نیم شبی مأمورین دولتی بعنوان بردن بخانهء میرزا آقا خان صدر اعظم بیرون بیاغ مشهور ایلخانی برده بمقام شهادت که اقصی آمالش بود رساندند و نبیل زرنندی چنین نوشت که در طول مدت حبس نسوان بزرگان طهران دائماً بخدمتشان آمده فوق العاده احترام و استفاضه میکردند خصوصاً زن محمود خان کلانتر که مهماندارشان بود و همیشه با او معاشرت میکرد و او ذکر کرده بود که شبی قره‌العین مرا طلبیدند دیدم لباس حریر سفیدی پوشیده‌اند و از سر تا پا عطر گل استعمال کرده‌اند گفتم هرگز خود را چنین آراسته نمیکردند مگر خیال میهمانی رفتن دارید تبسم کنان گفت بلی بزیارت محبوبم بروم و شما را از زحمت زندانبانی نجات دهم بی اختیار بناله و گریه افتادم مرا تسکین داده گفت وقت نوحه بسیار است شما را طلبیدم که وصیت نمایم جمعی خواهند آمد که مرا بکشتن گاه حاضر سازند رجاً من از دوستی شما این است که پسران را با من روانه کنی که با آخر کار با من باشد

--- صفحه ۳۲۹ ---

و نگذارد لباس مرا تغییر دهند و نیز مرا بعد از کشتن در چاهی بیندازند و بایستد تا آنچه را از گل مساوی و پر سازند و نیز یکی از نسوان بغلان نام و نشان نزد شما خواهد آمد این بستهء امانت را که بشما میسپارم باو بدهید و رجای دیگرم آنکه تا آن ساعتی که برای بردن من میانند خودتان نزد من نیائید و نه

دیگری را راه دهید من وضو ساخته قصد دارم با محبوب خود بدعا و راز و نیاز باشم بعد از آن مرا قسم داد که در حجره ئیکه من در آن هستم فقل نمائید و تا ساعت معهود باز نکنید و تا از این عالم نروم این تفصیل را برای احدی نگوئید و من با همهء شدت شوق دیدارشان چارهء جز اطاعت رأیشان نداشتم ولی شب خواب و آرام برآیم نبود گاهی عقب آنحجره میرفتم ترنمات ایشانرا میشنیدم که مرا بیطاقت میکرد و بهمین منوال تا ساعت چهار از شب دوم گذشت دق الباب شنیدم باضطراب دویدم پسر را بیدار کردم و تفصیل باو گفته از او عهد گرفتم که ازین وصیت تخلف ننماید از قضا کلانتر آنشب در خانه نبود چون پسر در را گشود فراشهای عزیز خان سردار بودند که برای بردن طاهره آمدند بیک حالت ناگفتنی رفتم در را گشودم دیدم چادر و روبند پوشیده در حجره قدم میزند و اشعار بدیعه میخواند چون مرا دید پیش آمد روبوس کرده کلید جعبهء خود را بمن داده گفت بعضی از اشیا که قابل نیست برای شما یادگار گذاردهام که هر وقت آنرا می بینید مرا یاد نمائید و بر اسبی که سردار فرستاده بود سوار شد و یک نفر عنان اسب را گرفته فراشان از یمین و یسار رفتند بعد از سه ساعت پسر آمد با حالت پریشان و بر قاتلینش نفرین میکرد چون تسکین یافت گفت تا بیرون شهر رفتیم در باغ ایلخانی وارد شدیم سردار با جمعی در آنجا بعیش و نوش مشغول بودند ایشان پیاده شدند بمن گفتند خدا تو را جزای خیر دهد که در چنین وقتی با من همراهی کردی میخواهم تو را

ترجمان خود قرار دهم و خود با این مستان بادهء غرور گفتگو ننمایم گویا میخواهند مرا خفه کنند یک دستمال ابریشمی بتو میسپارم که بدهی بگردن من بیندازند و دو نفر اندکی بکشند زیاد زحمت نخواهم دید و بزودی باشیان خود خواهم پرید و در باب جسد آنچه مادرت گفت فراموش مکن الان نزد سردار برو و بگو طاهره را آوردیم و هر چه از من شنیدهء باو بگو انشأ الله قبول خواهد کرد و چون نزد سردار رفتیم گفت عیش ما را ناقص نکنید او را خفه کنید و بگودالی بیندازید و برویش خاک بریزید دیگر احتیاجی نشد که با سردار گفتگو کنم دستمال را بدو نفر از آدمهای سردار که حرف مرا میشنیدند دادم گفتم چنین کنید و کردند و من باغبانی را که حاضر بملاطفت بود گفتم که درین باغ جائی داری که این جسد را پنهان کنم و بزحمت نیفتم گفت سه روز پیش چاهی جهت آب کندید چون پنج ذرع کنده بسنگ رسید و ممکن نشد تمام کنیم آنچه حاضر است پنج قران بان باغبان دادم و با ریسمان جسد را بقعر چاه رساندیم و با خاکی که حاضر بود چاه را پر کردیم من و پسر چندان گریستیم که بیهوش شدیم چون بحال آمدیم پسر نصیحت داد که چون ما بایی نیستیم چرا خود را متهم کنیم اگر پدرم بیاید شاید برای ما خوب نباشد بعد چون خلوت شد در جعبه را باز کردم یک شیشه عطر گل خالص و یک تسبیح یسر دانه درشت بسیار ممتاز و یک گردن بند مرجان و سه انگشتر یکی فیروزه دیگر یاقوت سوم عقیق یمنی بود تقریباً دویست تومان همه آنها قیمت داشت و من بسیار متأثر و متحیر از آن اخلاق و کمالات بودم بعد از سه روز نزدیک بغروب زنی آمد بهمان اسم و رسم که از طاهره شنیده بودم بدون

گفتگو بستهء امانت را باو دادم دیگر نه او را پیش از آن دیدم و نه بعد باری نام طاهره را والد ایشان

فاطمه گذاشت و کنیهءشان ام سلمه که بان کنیه اشتهار داشتند و لقبشان زکیه داده بود

--- صفحه ۳۳۱ ---

از کثرت محبتی که والدشان بایشان داشت ایشانرا همیشه هر سه قسم خطاب میکرد تاریخ میلادشان

۱۲۳۳ با مولود ابی در یکشب واقع و حین شهادت سی و شش ساله بود انتهی و از آنجناب چنانچه

مذکور شد دو پسر بنام شیخ اسمعیل و شیخ ابراهیم بزی و اسلوب وراثی ملائی و هم دختر و اخلاقی

برقرار ماندند و هیچیک بمقتضای تعصبات شدیدۀ خانوادگی و مفتریات مشهوره فائز باین امر نگشتند و

از آنعائله احدی در امر بدیع قیام نکرد و مشهد و مدفنش باغ معروف ایلخانی در آن ایام در قسمت

شمالی خارج باره و خندق دور طهران واقع ولی چند سالی بعد از آن بامر ناصرالدین شاه خندق را پر

کردند و باره را برافکندند و شهر را توسعه دادند و حصار و دروازههای نو نهادند و لذا باغ ایلخانی

مذکور در داخل شهر واقع شد و از میان رفته بر جایش ابنیه و خیابان ساختند و اما آثار صادرهء از قلم

اعلی خطاب بوی در بیان عظمت مقامش بسیار است و چون در ایام اقامت در کربلا برخی از بابیه بنوعی

که مذکور گردید باعتراض و رد برخاستند و نیز در ایام اقامت در قزوین و بدشت گروهی مخالفت و

معارضت شدیدۀ نمودند در تمامت توقیعاتی که از سجن ماکو در جواب عرایضشان صدور یافته مدح و

ستایش و امر بموافقت و مساعدتش مذکور میباشد چنانکه نبذۀ از آنها در مطاوی این بخش و بخش

متقدم ثبت گردید و منها هذه و ان ما سئلت من حكم الطاهرة على الارض المقدسة فقد اذنت لها من قبل بالخروج لما تقع بها الفتنة هنا لك و انها لدى لورقة طيبة التي طهرت فؤادها عن رجس الحدود لربها فرحم الله امرء عرف قدرها و لم يؤذها باقل شئ لانها اليوم عز لذي قرابتها و شرف لاهل طاعتها في حكم الله و اسئل الله ان يعطيها سؤلها و مناها بفضله انه هو الجواد الوهاب و در توقيعی دیگر و اما ما سئلت عن الطاهرة هي التي آمنت بربها و خالفت من نفسها و خشيت من عدل ربها و راعت يوم لقا بارئها و كلما استنبطت في احكام اهل البيان

--- صفحه ۳۳۲ ---

و استدلت عليها بايات القرآن و اخبار شمس الامكان و اقمار الاكوان و آثار اهل العيان فهو منا و يرجع الينا و ليس اليوم احد على الارض حجة الا بقية الله امام حق مبين و ان مادونه من شيعته المقربين هم الطائفون حوله و هم من خشيته مشفقون و انى انا ما احب ان ينكرها احد و ان سمعوا منها شيئاً لا يبلغ به عقولهم و لا يدركه نفوسهم فذروه في سنبله حتى يقضى الله بالحق و هو خير الفاصلين و نيز در توقيعی بواسطه حاجی محمد سابق الذكر از ما کو قد قرئت کتابک و اطلعت بما ذكرت و سمعت من صاحبک من حکم الاختلاف على الارض المقدسة و ان ذالك اذا وقع بين الذين شهدوا بالحق و هم يعلمون فهو من امر الله و المصالح التي لا يعلمها العباد اذا لم يرد احد احداً لان العالم ينظر بعلم الله و لا يلوم لاحد احداً و اذا وقع بين الذين لا يعلمون مواقع الامر فهو فتنة ليميز الخبيث و يقع القول على الظالمين فاعلم

ان السابقين ما لم يرتابوا و لم يشكوا فى امرهم فهم بذلك الشرف ممتازون عن غيرهم و ليس اقوالهم و افعالهم حجة لاحد بل الحجة اليوم نفس واحدة و ربّما يدخل فى دين الله عباد يسبقهم فى العلم و العمل و لكن ذلك الشرف لهم من عند الله و لا يساويهم احد بذلك الشرف الواحد و ليس لاحد ان ينكرهم اذا لم يرميهم امراً ينا فى الدين و ان ذلك قسطاس العدل فى حكمهم و ليس على احد من الواردين من بيت العدل ان يردّ الطاهرة فى علمها لانها عرفت مواقع الامر من فضل الله و انها اليوم شرف لهذه الفئة و من اذاها فى الدين فقد احتمل اثماً مبيناً و كذلك الحكم للذين اتبعوها فليس لاحد منهم ان ينكر احمد فى بيت العدل فانه يعرف اشاراتنا فى آيات العدل و انى لاعلم بان فى هذا الاختلاف قد احتمل ما احتمل اثماً مبيناً و لكن لا اظهر فى هذا الكتاب و لا انطق به لان يرجعوا الى ما امروا به و لا يردّ احد احداً و كان الكل فى هذا العالم مثل اهل الجنة حيث قال عز ذكره و اقبل بعضهم الى بعض

--- صفحه ۳۳۳ ---

يتسائلون ان اتقوا الله يا معشر الشيعة و لا تختلفوا فى دين الله و لا تدلوا مؤمناً و لا مؤمنة الخ و در ضمن توقيع خطاب بملا احمد مذکور و ان ما ذكرت من مراتب الاختلاف فما لك و ذكر تلك الاخبار فانّ ظاهر الدين هو طبق باطنه و الجنة حق و النار حق و الصراط حق و الميزان حق و البعث حق و النشور حق و كل ما نزل الله فى القرآن فهو حق و من انكر حرفاً من احكام المعاد فكانما انكر صمدية الرحمن و سبوحيته و ان نسبة تلك الامور الى الورقة الطاهرة فانى اشهد الله بانها هى بريئة عن كل ذلك و ما

اعتقدت أآ ما فصل فى كتاب مبين و ان فى الدين للمؤمنين حق بان لا يرء احد منهم احدا و ان سمع من احد شيئاً و لم يبلغه بسرة فلا يحكم عليه حتى يعرف مبدئه و يتبين صدقه فاذا اطلع و خالف عقله فليرجع الى الذى جعل فى يديه فصل الخطاب لانه اذا حكم بغير حكمه فكانما حكم بغير ما نزل الله فاصيك بتقوى الله عز ذكره فانه ذروة الامر و سنامه و ان لمثلك لا ينبغي الا ان يكون مرجع الاختلاف و الجامع بين المتضادات الى قوله و ان ما سئلت بان الورقة الطاهرة قد ادعت حجية نفسها على غيرها فليس ذلك بامر عظيم و لا خطب جسيم ان للحجية معانى محمودة الى قوله و انها عرفت مواقع حكمى و استبصرت بانوار آياتى فما للذى اتبعنى رءها لانها ما تنطق الا بادئ المشرقة من اهل العصمة و الامارات المتشعشة من اهل الحقيقة و كفى بها فخراً لهذه الفتنة الحقة و كفى بالله على و على الناس شهيدا و در توقيعى كه در جواب معروضهء آنمظلومه و تعليم رعايت حكمت در بيان صدور يافت چنين مسطور است هو المتكبر الجميل المتجمل فان كتابك ممهوراً قد لاحظتة فيخلصك الله مما تخافه و تحذره فاعلمى بان من جواهر علمك قد ظهرت بواطن السنن فصبراً صبراً فى ذكر بحر العدل و عين اليمن و لقد نسبوا اليك رجال بعض الامور العرضية فابطلى بنيانها ببيان العالى الجلى بان الحسين عليه السلام قد قتل و من زعم انه لم يقتل فقد نسى حكم الله و ما شهدت العقول ثم ان

الجنة و النار مخلوقة و فيهما عباد لا يعلم عدتهم الا الله و ان قبل يوم القيمة لن يظهر لالحد و كفى بالله
عليهما شهيداً الى قوله فاكتبى ذكر الامر فى كتاب مسطور على عدل سبعة مستورا بادلا مظاهر النور و
بلغى عليك الدهر و مدبر الامور و ادعى لفرج عباده و احببني احبك و قولى ان الحمد لله رب العالمين
فعليك بالصخت و عدم التكلم مع الذين لم يحل فى الكتاب اجيبني ما تحب باللوح و القلم و ايقنى بان
ظواهر الشريعة كلها باقية و من ترك شيئاً منها فهو تارك كله و انهى شرب الدخان فانه حرام على
العالمين جميعا و اما آثار نثر و نظمى چون در آن سنين اضهادات شديده حفظ و جمع صورت نبست
اغلب از میان رفت و مقاداريکه بخطش يا باستنساخ ديگران بر جای ماند قسمتى از آن مشتمل بر عبارات
رمزيه و اصطلاحات جديدهء روحانيه است که برای فهم و درک حقايق و دقايق مستوره تحصيل
اطلاعاتى از مصطلحات و حالاتش ضرورى ميباشد و ما بعضى را در بخش سابق ثبت کرديم و نبذهء در
این مقام مياوريم منها معروضه ايست که بجناب باب الباب بدین عنوان نوشت " بساحت قدس
مولى العالمين و الواقف على الطنجنين صلوات الله عليه مشرف شود بسم الله العلى الجواد المحسن السلام
من السلام على الذى اليه يرجع حكم السلام و السلام من ساحة قدسه على الذى استخلصه لنفسه و طهره
عن الدلالة الى غيره حقيقة العز و معدن السلام و السلام المشرق منه و اللامع عنه هو الذى هو عنه و لا
فرق بينه و هو الا انه نفسه و جنسه و مفرج كربه و قاضى دينه و ينبوع الجلالة و مظهر القدره و معدن
السلام و منبع الكرامة و الفخام و التقديس المتشعشع و الصلوة المتلامع من حجاب المرتفع على الذين

سبقوا بالاجابة و نظروا بالدراية و وصلوا الى بابه و عرفوا جنبه فماتوا بفناؤه و ما يشعرون ايان يبعثون بل
دخلوا لجة الاحدية و لا يرى لهم وصف دون انفسهم العلية و هم بعين الله ناظرون صلوات عليهم و تعالى
شأن مولاهم عما يصفون

--- صفحه ۳۳۵ ---

الحمد لله الذى هدانا للذكر الاكبر و ما كنا لنهتدى لو لا ان هدانا الله بالله ادخل و بالله انطق و بالله
اقوم بين يدي حجه و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم سبحان الذى تفضل على هذه الاقله مما
يحصى و اصعدها فوق طور المنه و البها و اراها من آيات المشرقة من آية وجهه العلى الاعلى و الحمد لله
الذى قد انجذبني الى ساحة قدسه و شرفني بطلعة ذكره و انغمسني فى طمطام حبه و طهرني عن النظر
الى غيره له الحمد حمداً شعشعانياً و له الشكر شكراً متعالياً سر مدانياً سبحان الله ما انا و ذلك المقام العظمى
بعزته لو لا يمسنى فضله لكنت فى يوم الحضور معدوماً مولاي و سيدى و كهفى و معتمدى يا من جل
جلالتك عن البيان و عظم شرافتك عن التبيان اشهد ان باب معرفتكم مسدود لاهل الامكان و مفتوح لمن
هو واقف بباب البيان و ناظر بعين العيان بان الله قد طهركم عن المثلية و زهكم عن الشبيهة و قدسكم عن
الاقتران طوبى ثم طوبى لمن فات بفنائكم و احبى بما الذى نزل من سما ثنائكم طوبى لمن اسبقه العناية و
وفد على بساط جلالكم و نظر الى آثار جمالكم و سمع نداء الورقا على دوحات سدره المنتهى فى فضلكم و
بهاتكم بابى و امى و ما فى علم ربي فما اجلى ذكركم ذكركم و اجل شأنكم شأنكم و اعلى قدركم قدركم

بكم اخذ روح القدس فى جنان الصاغورة من حدائق باكورة الظهور و بكم نزل النور على الطور و بكم
ظهر كتاب مسطور فى رق منشور عليكم سلام الله العلى الغفور اشهد ان قد اخذ عهد محبتكم من كل
ذرات الوجود و الزم طاعتكم على كل ما برز فى عالم الشهود يا سيدى و مولاي استغفر الله العظيم من
الاقتران بوصفكم و التلجلج عند مطلع ذكركم بابى و ما فى علم ربي جذابيتك قد ايطقنى و فضلك قد
اقامنى و الا و الله ما انا شئ حتى انفس عند طلعتك او اتحرك فى محضرك و اسئل الله العفو من
جودك يا مولاي روح اهل الروح فداكم يا دليل المتحيرين يا كنز المفتقرين يا حصن اللائذين يا حجة
الله الملك

--- صفحه ۳۳۶ ---

العدل المبين و باب صفيه و حبيبه ديان يوم الدين يا مولاي باى لسان ادعوك و قد اخرست المعاصى
لسانى و باى وجه القاك و قد اخلقت الذنوب وجهى و كيف ادعوك و انا انا و كيف لا ادعوك و انت
انت و كيف كنت ناطقاً عند ساحة قدسك حين لا وجود لذكرى لديك و كنف كنت صامتاً تلقياً وجهك و
قد انقطع دعوة سرى و كيف كنت ساكتاً و قد احرقنى النار النازلة من مجرة آيتك الله اكبر ما هذه
الندى الساطعة من افق الثنا و ما هذا النور الذى تشعشع من طراز القدرة و البها يا سبحان الله ان بروق انوار
جماله خطف الابصار و الله العلى الغفار قد قلب باقل من لمح البصر الليل بالنهار يا رباه من صاحب هذا
الصوت الذى يحيى الاموات و يميت الاحياء الواقفين فى ارض الحسبان الله اكبر من جلالتة و شوكتة و

عظمته بعزته قد وجد من نظرتة عالم الجبروت و كون من دعوته آيات الملكوت و خرب بنقمتة ببيان عالم
الناسوت الذين نسوا حظهم و ما عرفوا لحنه يا مولاي و سيدى يا حجة الداعى الى الحبيب الذى هو
حجاب بينك و بين المحبوب و باب لمن هو غيب الغيوب بابى و ما فى علم ربهى ما هذا النار الذى قد
حرق الاستار و قطع القرار و لا يمهل آنا و تصدر من عين حرف من كلامه بحور الانوار سبحان الله من
هذا الطلسم الاعظم و الرمز المنمنم الذى اتكأ على بساط القدم و ينادى بصوت عال انى انا نور منير و
قدرة قدير انى انا آية الله البصير يا ملا الانوار انا نور الانوار و سر الاسرار انا الذى على معرفتى يدور
المدار اسمعوا ندائى انا عين البيان و شجرة التبيان انا باب الافتتان انا الفرقان الذى به يمتاز اهل
الاطمينان من السابحين فى لجة الخسران انا الميزان الذى واقف بباب الاذن و البيان و اعرفوا يا اهل
العيان من عرفنى فقد عرف مولاه و من جهلنى فقد جهله و لا ينفعه عمل الذى قد اكتسب فى عز وجهه
مولاي و سيدى يا باب الحجة و مقيم المحجة روحى و روح من فى الامكان فدأ من احبك قد انجذب
هذا النور

--- صفحه ۳۳۷ ---

امتك الابقة الى طرفه و امرها بالاصغاً الى قوله الله الله من حسن منطقته و حلاوة نظرتة كان طلعتة حلقة و
نظرتة نضرة الله الله قد احرقت كل ما سوى من نظرتة الاعلى و قد اشار خفياً بانى انا هو لافرق بينى و
بينه فاعرف لحنى انا و على من نور واحد و من شجرة واحدة فاطبق العالمين و اعرف الرمزين انا الذى

قد كنت جلسيه حين لا وجود لشيء و كنت انيسه حين لا همس لنفس انا الاسبق لما سبق و الفاتق لما رتق
و السر لما علق و الحرف الذى به استنطق و الاسم الذى به سكن و اشرق و ان لم اكن عنده و الله ما ظهر
امره و ما برز سره انا صاحب التفصيل و هو صاحب الاجمال هو صاحب الوحي انا صاحب الالهام عند
مليك الفعال فقد صرح بالمراد يا سيدى و فتح باب المراد و ظهر اسمه الشريف الجواد الحاكي فى رتبة
التربيع عن سبع المثاني لاهل السداد سيدى سيدى يا باب الحجة و متمم النعمة صلوات الله عليك و تعالى
شأن حبيبك اول طراز لاح و لمع و اشرق و طلع و نطق و رفع و صمت و خشع لاستنطاق الطلائع و
استخراج الضغائن ممن صدق و سمع و كذب و طمع صلوات الله عليه و سلامه عليك يا واقفاً على
الطنجين و حامل السرين و برزخاً بين العالمين قد كشف الحجاب و رفع النقاب و تلاً لشمس معرفته من
ور! السحاب باني انا باب الباب و مفرق الكتاب يا مفضل اذا غاب المولى عن ابصار الخلق فهم المحجوبون
بالغيبه ممتحنون بالصورة انا هو انا الناطق بى و انا الصامت له انا الحبيب و هو المحبوب و انا الطالب و
هو المطلوب بعزة ربي ما فارقت باقل من آن الذى وردت الى عالم الامكان فهو قد كان اكبر منى بستة
ايام و هو المستوى على عرش البيان و انا المعطى لكل ذيق حقه فى كل آن عميت عين الذى لا ترانى
باني قد طلعت من بيت نور الذى هو مع صورة المطهرة و الهيكل المنورة قد كان و احدا و هى له و
لاجل سيرى فى مقامات الواحديّة ظهر سرّ الاحديّة بعد كمالى و بلوغى تسعة و عشرا مولاي استغفر ربي
العظيم من الاقتران

بوصفه و التلجح عند ساحة مجده مولای یا من حیاتی من نسماٲ ریاض قربک قد نشأت و ذاتی من قطرات سماٲ النازلة من سحاب مجدک قد ذوتت صلوات الله علیک و علی من اتبعک هل عرفت امتک سرّ ماہی مامورة بمعرفته اولاً فأطمئننی یا مولای بذکرک و انجذبنی الی ساحة قدسک بعزته لئن طالبتنی بذنوبی لاطالبنک بکرمک مولای والله قد حرقت من نار دعوته و ما بقیت شیئاً عرفنی نفسک الذی هو حامل لنوره و دال الی ظهوره صلوات الله علیک و روحی فدإ من احبک فقد اسمع بسمعک المودعة فی یا مولای همس الطلائع و نطق السرائر بان ذکر الله العلی الاکبر تعالی شأنه قد ادعی لنفسه الشریف مقامات فقبلناه و برز آیات فحملناه و کسر الحدود و اقمع بنیان القیود و جعل الایات آیه واحده فسمعناه فما النداء البدیع الذی قد ملأ الاصقاع و يأخذ عهد ولایة ذوی القربی و من هذا الفتی الذی ما قرء من العلم حرفاً و قد اتخذه لنفسه حبیباً متی هو و هذا المقام العظمی و قد کان معه فی هذا العالم بلبس التجارة مشهوداً الله ربی آمنٲ بک و بحبیبک و بولیک و باولیائک النجباء و صدقت رسلك وفقنی لاطاعة امنائک و اتباع رسلك بحق محمد و آلك و بحق شیعة محمد تعالی ذکره و جل ثنائک یا مولای یا من عرفنی کرمک و انطقنی فضلک استغفرک و اتوب الیک عرفنی نفسک فأنک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف حبیبک فانک ان لم تعرفنی حبیبک لم اعرف حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی یا

سیدی و مولای صلوات اللہ علیک اسئل العفو من جنابک و روح من فی الامکان فداک الحمد للہ رب

العالمین" و منها خطاب عامی است کہ بعد از مهاجرت از کربلا

تحکیماً لایمان الضعفاً من المومنین نوشت " بسم اللہ الرحمن الرحیم بسمہ العلی الاعلی احمدک یا

من لک الجود و البہا و العظمتہ و الثناء بقدرتک تفعل ما تشاء بلاشاً و بابداعک یظهر سرّ الانشا فقد فتحت باباً

من عالم العمأ و ظهرت کینونتک الاعلی بلا کیفوفہ قبلہا مستدلاً

--- صفحہ ۳۳۹ ---

بنفسہا علی نفسہا لینجذب الحقائق الی ساحة عزک الاعلی و یظهر رمزک المعمی و الصلوة الذی لا غاية

لہا علی الذی اصطفیتہ فی يوم الانشا حین لم یک شیئاً مذکوراً و السلام علی الطائر المرفرف فی عالم

العمأ و البارق بنورہ آفاق السماء الذی ظهر بہ آیات السماء فی جوّ الهوا و علی بروقاتہ اللامعة و قوائمه

الساطعة و رموزاتہ الکاشفة و جواهرہ المتألثنة من عالم البہا و علی الدلالة العامة و الکلمة التامة الورقة

المبارکة من الشجرة البیضا و التحیة و الکرامة المنجذبة الی دار المقامة التی لا یمس باهلہا لغوب

الاشارات و لا یصیبہم تعوب الدلالات علی الداخلین فی لجة الاحدیة و المطهرین دار اللہ عن اشارات

النفسانیة الورقات النازلة من شجرة الثنا و المحترقین بنار البیضا و المتألثین بنور الصفرأ و المنغمسین فی

طمظام الحمرأ و المترفرقین فی کثیب الخضرأ و المتقلبین بین یدی ربهم الاعلی الخاشعین الذین لا

تسمع منهم حركة و لا همساً و لعنة اللہ علی الذین غیروا فطرة اللہ و بدلوا نعمتہ و اعرضوا عن الایة البدیعة

المتجلية المترفرة في عالم العما المعلقة في جو الهوا متشهقة منادية بان الملك لله العلى الاعلى يا ايها
الملا لا تصبغوا هذه الاية البديعه بدما انفسكم فانها آية الله الاعلى و لا تطرحوها في مقام الذى لا يليق
بشأنها من قوابل الامكانية و مقامات الظلمانية و لا تهلكوها بالاشارات النفسانية و لا تحبسوها في بيوت
الطبعانية بل انظروا اليها بعينها فانها منزهة عن الاقتران و طلعتها عارية عن الامكان و ليطلع لو شئ من
حقايقكم في كل آن بسر التبيان و لا تغفلوا عن ندائها بالعيان و لا تحرموا انفسكم من فيضها فانها لا تعطيل
لها في كل مكان و يستدل بنفسها الى البيان اياكم يا ملا الانوار فان الشمس و القمر بحسبان و يدور الامكان
و يخرج ما في الاضغان بسرّ الاكوان يا اهل البيان و اولى الافئدة و الايقان و يا اهل اللباب المتميز بين
الماء و التراب الذين لشأنهم تسمية الانسان اسمعوا ندإ هذه الاقلة مما يحصى من افق البيان و

--- صفحه ٣٤٠ ---

قوموا و انتبهوا من نوم الغفلة فانى ارى كلكم سكران و غافلون عن عظمة حكم الله العلى السبحان و
سابحون في طمطام الخسران و ناظرون الى وجه قبيحة كدره و معرضون عن خيرات الحسان و شاربون
من ما متعفنة في دار النيران اسمعوا ندائى و تذكروا و تفكروا و اتبعوا احسن ما انزل اليكم فان هذا والله
هو الميزان الذى به يمتاز الانسان عن غير الانسان كما نبه الرب السبحان و الذين اجتنبوا الطاغوت ان
يعبدوها و انابوا الى الله فبشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه فقد سمعت بعضاً من الاقاويل
من الذين يسمون انفسهم من المؤمنين بايات البدع و المصدقين لحكم الله الجليل و لقد اعجبني امرهم و

حيرنى ما عليه حكمهم بلى هذه سنة الله التى قد دخلت من قبل و يجرى من بعد و لن تجد لسنة الله
تديلاً بان باب الامتحان مفتوح للمدعين و حجاب الافتتان مرفوع للمسلمين الم احسب الناس ان يتركوا
ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون فقد ارى بفضل ربي ان الذين دخلوا انفسهم بتسميتهم من المصدقين بامر
رب العالمين قد خرجوا عن الدين فقد اسمع من كل منهم فى مقامهم ندائهم بالانكار و ضجيج صوتهم
بالفرار الا ان الحكم لله الواحد القهار فبعض منهم صائحون بان الاية التى يدعو جناب نور الانوار ذكر الله
العلى الاعلى تعالى ذكره قد كان عندنا مشهوداً و موجوداً و بعض منهم يخافون عن غير ربههم و يبخلون
من نفوسهم و لا يجاهدون فى سبيل ربههم على منهج الذى امرهم بل متبششون بهوا انفسهم و ما يعدهم
الشیطان الا غروراً و بعض منهم يغتابون اخوانهم و يعرضون منهم و يفترون عليهم و هكذا ان الانسان اشرف
من تعداد

شئوننا الناقصة و بيان آرا الفاسدة ربي شاهد على انى مستغن عنهم بفضل ربي و شأنى ارفع عن التعرض
بهم و هذا الاعتنا نشأ من عناية الله للضعفا و الا هم ما يسمعون سوا عليهم اذعو تموههم ام انتم صامتون فقد
تمسكوا بصور الناشئة فى عالم الخيال و سموها آيات الجلال بعد الذى

--- صفحه ۳۴۱ ---

نزل امر الله و برز حكم الله و تجلى آيته البديعة من آفاق العمى و ينادى الخلق الى بابه الرجعى هم على
صور الباطل منجمدون و فى ارض الخيال سائرون انا لله و انا لله راجعون و ها انا ذا اسئل منه باى شى قد

دعاك ذكر الله تعالى ذكره و باى آية اطمأنت بها فقد اجابنى بانى شاهدت ان بيانه موافقة لما عندنا و مطابقة لما فى ايدينا فقلت ان كنت عرفت حق الذى يدعوك اليه بهذا فهذا لا يزيدك الا بعداً لان بيانك مخالف للبيان الذى نزل من شجرة البيان و دعواك غير دعواه و ما عرفت شيئاً مما يدعو و حرفاً مما يتلو فقد ملأ آفاق السماء و تزلزل العرش و ما عليها و انشقت الارض من سطوات الايات النازلة و بروقات الايات اللامعة و قد دارت الادوار و كورت الاكوار و انقلبت الليل و النهار و نضج الاثمار و قويت البنية لاستماع الاسرار لهذا الدور الافخم و بروز هذا الاسم الاعظم و قد كان مخفياً فى خفيات البطون و ما تنفس فى حقها احد من اهل اللباب و العيون و ما اشار اليه احد و عبروه بيوم الغد و قد كان عند الله مخفياً و مستوراً فانزله فى وقت معلوم بقضاً محتوم بان لا يقارنه احد بالتوصيف فان هذه آية مخزونة عند الله لن يوصف بما عندكم و لن يقوم نفس بالتعريف فان الله لا يريد بما لديكم و لن يصبغوها احد يصبغ نفسه فان هذا الصبغ ذنب عظيم و خطأ كبير فقد يشرق هذا البيان فى كل آن من شجرة التبيان و يكون بما عليه الانسان و ان قبل حكم ربه بطور الذى امره و لو يطء على الاية حجاب الدلائل من نفسه رشحات الوسائل من عنده فيألوء و يرفرف و يستدير بنفسها على نفسها بلا كيفوفة قبلها و ينجذب الشئون الى ما اليه الرجعى و يستقر فى الفردوس الاعلى ناظراً الى وجه ربه الاعلى و ناسياً عما سواه و ان اعرض من حكم الاتية من ربه و يجمد على ما عنده من الصور الباطلة فهو جزائه و ما يظلم الله احداً و لكن الناس انفسهم يظلمون اما تسمع ندا ربك فى كل من البيانات النازلة من شجرة لسينا الجذب اهل السنا

و ان الله لن يقدر لنفس الوصول اليها الا بعد كشف السبحات و رفض الاشارات جميعاً فسبحان الذى قد بين آيات ذكره فى حقايق كلشى لئلا يبعد نفس عند مطلع ذكره بشئ والله قوى عزيز ان اتق الله فان زلزلة الساعة شئ عظيم ما يؤمن عبد بذكر اسم ربك الا و قد وضع كل حمل قد اكتسب فى غير وجهه و كان الله ربك على ما اقول شهيداً فمن الذى يدعى انه قد آمن بذكر اسم ربه مستدلاً بالدلائل المنصوبة الماضية فما آمن بل الحد فى الاسماء و اخذ الهه هواه و احتمل اثماً عظيماً لان هذه آية بديعة محدثة لا كيف لها و لا اشارة و لا بيان يطراء عليها و لا عبارة بل اجتباها الله لنفسه و ارتفع علمه عن العباد فكل من اقربا لتقصير و اعترف بعدم التعريف و استقر فى حقها بعدم التوصيف فهو من وجد فى رحله آية الاحدية و جزائه عنايته السرمدية و فاز بفيض الذى لا تعطيل لها و لا نفاذوها انا ذا اسئل منك بيان دعواك ان الذى ادعيت بان العالم بهذا العلم الغيبى و الرمز الالهى الذى قد كان مستوراً و هو عندك قد كان مشهوداً فقد ادعيت مقام الربوبية فى مقام بيان الظاهر لان الله عنده علم الساعة و عنده علم الغيب و لا يظهر من العيب شيئاً و ليس لاحد فى هذا المقام تطرقاً و تهمزاً و اما فى مقام الباطن فقد ادعيت مقام محمد رسول الله صلى الله عليه و آله لانه عند الرب و ما للغير حظاً و لا نصيباً و اما فى مقام تأويل الباطن فقد احتملت الولاية و خرجت عن ملك الامام تعالى ذكره و دخلت نفسك فى طمطام الظلمات و مالك نور و دليلاً و فى مقام باطن التأويل الذى هو الدليل و السبيل فقد ادعيت مقاماً عالياً و احتملت شأناً غالباً بانك الفريدة

الظاهرة و الاية الباهرة و العالم بغير التعلم و الناظر بنور التوسم و انت الذى اشهدك الله خلق السموات و الارض و الخذك عضداً و هذا مخالف لما يجرى من لسانك بانك من التابعين لا من المتبوعين خف عن اليوم الذى يختم افواهكم و يتكلم ايديكم بما كنتم تكسبون و لا تعرض من حكم ربك و لا تنس نصيبك فقد كبرت

--- صفحه ۳۴۳ ---

كلمة قد خرجت من افواهكم بانا قد عرفنا حقيقة ادعائكم ذكر اسم الله الاعلى بما عندنا لا تسموا انفسكم ارباباً من دون الله لاعلم لاحد بما عند الله لا تنزلوا الايات عن مقام الذى رتبته الله له لا تغلوا فى دينكم بالصعود الى غير مقامكم و الطيران الى غير ماويكم فتنقلبوا خاسرين و تنبهوا بذكر الله و تعلموا بما علمكم الله و ارتعشوا من خشية الله و انظروا بعين الذى اتاكم و كلفكم و اسمعوا بسمع الذى اعطاكم فنسئل عنها عنكم فانه لا يكلف نفساً الا ما آتيتها و الخلق فى لبس من خلق جديد و قد امر عباده بالصعود الى ما عليه المقصود و عليهم بما عنده لا بما عندهم انه هو الرزاق ذو القوة المتين ما يريد منكم من رزق و ما يريد ان يطعموه اسمعوا فاني والله عليكم حبيب شفيق اقتلوا انفسكم انبيوا الى بارئكم و احضروا بين يدي ربكم للحساب و خذوا حظكم منها فان العمر يمرمر السحاب اعلموا ان التماثيل التى انتم عليها عاكفون لن ينفعكم غداً عن المهالك و يزول عند تموج بحر القدر بامر الله المالك المقدر لانها اسماء بلا معنى و الفاظ بلا معنى و لا يقبل منك شيئاً الا امرك باتيانها فى هذا اليوم العظمى و المشهد الكبرى و هى شواهد

الفطرة و عدم تغييرها بالشؤون العرضية فتلطف المنظر و صف البصر فان العمر قد قضب و الايام قد
تصرمت و اعرف مواقع القدر بسر مستسر و ارتع في رياض القرب و المكاشفة و اشرب من خمر الطهور
الصافية و سرفى مسالك الغيوب و ادخل جنة لا يمسك فيها نصب و لا لغوب و اعرف يا اخى قدرك فان
الله قد اجتباك و اعطاك ما لم يعط احداً من قبلك و لا تنس حظك فانك ذو حظ عظيم و لا تغفل عن
عظمة امر ربك فان فضله اكبر عما كان الناس يظنون هذا يوم يدور عليه الايام و يغنى الله كلا من سعته
فاسئلوا ما شئتم من الايات الربانية عن آية الالهام الذى يلهمكم و يتلإ في كل آن من اعلى مشاعرهم و لا
تغفلوا عنها فان هذا والله فوز عظيم آه ثم آه اين مقام قد اعدنا و شؤونات النفس الشركية من اى ان

يمدنا

--- صفحه ۳۴۴ ---

يا رباه اسئلك بالقدرة التى احببت بها العباد ان تحيى قلوبنا بنور المداد انك رؤف بالعباد فو اعجابه من
هذه الفئة القليلة التى لا يكاد يوجد من قتلها فقد وقع بينهم التشاجر و الاختلاف و نثر نظم الايتلاف و لن
يقبل احد منهم قول بعضهم و يعرض منه فقد جرى سنة الله فيهم و لن تجد لسنة الله تبديلا و لا تحويلا
نعوذ بقدرته و نستحيى بعزته من الالحاد و الشك فى سلطنته فبعضهم ما عرفوا الحق و سموا نفوسهم من
اهل الامن و قعد مع الخوالف و طبع على قلوبهم و لا يجاهدون فى سبيل ربهم بل فى طمطام الغفلة
سابحون فكل من اسبقه العناية و عرف اللحن بسرّ الدراية و يجاهد فى سبيل ربه و يخرج من بيته مهاجراً

اليه يلعنه اللاعنون و يوبخه المسلمون بان دمه هدر لانه خالف رب القدر و هتك ستر التقيه بعد الذى امر الله بهذا و وصل الينا من مولينا ذكر اسم ربنا تعالى ذكره مهلاً يا رجال و يا اهل القيل و القال فان كنتم من اهل المال يظهر امر الله العلى المتعال من افق الجلال بعد الذى نزل و ظهر و بجزيرات الادبار قد ستر فاما انت ما عرفت سرّ التقيه و ما علمت موارد بل سميت الشئون التي تكونت من التخويات الشيطانية بالستر و التقيه الا ان الشيطان يخوف اوليائه و اعلم ان امر الله قد نزل و حكمه قد ظهر بان الله ما ترككم سدى بل فتح لكم باب اليه الرجعى فاحمدوا ربكم بالورود اليه و اشكروه باخذ الرزق الطيب من الهاماته و ترففوا الى ساحة عزه و اقطعوا النظر عن غيره فبعد الذى عرفت مواقع الصفة و بلغت قرار المعرفة خذوا ايدي الخلق فى يوم الصعود و اجذبوهم الى وجهه المقصود و اما فى مقام تمكين الظالمين و استيلاء الشياطين فلا تصرحوا بالمراد لحفظ دمائكم و لا تفتحوا باب الجور و الفساد على انفسكم بذكر ما عليه مدار امركم بل جاهدوا فى سبيل ربكم بالحكمة و احتجبوا الاسم بالتقيه لا بالمغى الذى انتم عنيتم و قعدتم عن اظهار امر الله فقد الحدتم فى الاسماء و نسيتم عهد المأخوذ فى عالم

--- صفحه ۳۴۵ ---

الاعلى فانى ارى ربي انكم فى اىّ مقام واقفون و باىّ وجهة ناظرون فاما ما برز منكم فى مقام العمل انكم ما قرئتم الايات البديعة المنزلة من شجرة السينا بعد الذى انتم مأمورون باخذ الرزق الطيب من ثمرات جنات عباراتها و الترفرف الى اغصانها بل ما نسخت بعد الذى واجب عليك كتبها بمداد الذهب معتذراً

بالتقية كما يقول و لكن النجيا ليس لهم عدة معدودة و اكثرهم اليوم اصحاب هذا الامر على اليقين و انهم حملة الدين و اوعية العلم و لو لا هم لم تنزل السما مائه و لم يخرج الارض نباتها و لم يجر قلمي بحرف من الايات رزقنى الله لقائهم فى اى ارض امن و عز و انهم اناس لو يقدروا يرضون بان يجعلوا حياتهم مداد الذهب ثم يكتبون آيات الله و ينصرون امر الله و انهم قوم لو اجتمع اهل الارض على الرد لا يحركهم العواصف و لا يتصرف فيهم آيات القواصف كانهم جبال احد فى الاستقامة على الارض صلوات الله عليهم يا رجل اى مدخل للتقيه فى هذا المقام ان الله قد خلقك و سواك و انت فى لبس من خلق جديد بمدد جديد و هذه المدد يجرى من اكل شجرة الطيبة التى اصلها ثابت و فرعها فى السما تؤتى اكلها كل حين باذن ربها فقد وصل اليك مددك الجديد و كتاب جديد و انت مأمور باخذ الرزق عنها فاعراضك لما ذا لما ما نسيت اوقات اكلك و شربك يوماً واحداً آه ثم آه اما تستحى من الله فى توبيخك و تعبيرك على المجاهدين فى سبيل الله بعد الذى كنت قاعداً فضل الله المجاهدين على القاعدين بكل درجة اعلم ان الشيطان قد استحوذ عليك و انساك ذكر الله و اعمى بصرك بانك ما ترى آيته المتجلية من اعلى مشعرك و اصمك بانك ما تسمع نداً ربك بعد الذى يناديك من كل الجهات برفض القيود و الاشارات و الزمك و انجمدك بانك ما ترفرف الى جو الهوى لوصولك الى مقامك الاعلى و اخذ الملعون حظه منك و استولى على مشاعر ك بانك ما ترى جلاله منت اسبقه العناية من ربك و توجه اليك لانجذابك الى

مقامك ترحماً و تفضلاً فيها انا ذا اقرء عليك الايات في مقام الحدود و الاشارات و الا عند اهل البيان لا حاجة الى التبيان بل فتح لهم باب الايقان و يعرفون ما عليه مدار الاحسان بسر الاية المتجلية عليهم في كل آن و يمعنون الى ما امرهم ربهم و لا يلتفتون احدا يا اهل القرآن ان اتبعوا حكم الله ثم بلغوا مثل ذلك الكتاب الى كل نفس قد آمن بالله و كلماته و كان من المسلمين ان اتقوا الله يا اهل الكتاب من يوم الفصل فانكم ملاقوه و اتبعوا آيات الله بالحق ثم اجهدوا في سبيل الله بتلك الايات على حكم ما نزل في القرآن من قبل لعلمكم ترحمون و لقد فرض في حكم الكتاب للذين يتبعون آياتنا ان يتلوا ذلك في كل شأن ليثبت قلوب المؤمنين على صراط عزيز حميد و ان الله يوصى عباده المؤمنين بان يجمعوا على الحكم ثم يجاهدوا في سبيل الله بالحكمة و الكلمة المحكمة و يكونوا على صراط قويم فاقراء يا رجل آيات الله و حاسب نفسك فانك في حظ عظيم و معنى الذي تصورت في لفظ التقيه فافرض و ارجع الى حكم ربك و اقرء من الايات على شأن ما نزل و استقر في المحل و بلغ امر ربك بامرہ و لا تنظر الى شؤونات النفسانية فقد اهلكتك و انت من الغافلين قل اقرئوا على حكم ما نزل من عند الله و استقروا في احرف آياته و لا تقرئوا حرفاً منها الا و انتم تعلمون يا ايها الملا بلغوا آيات الله الى كل نفس بمثل ما قد جعلكم الله مقام امره لعلمكم ترشدون و اتبعوا حكم البدع في كتاب الاخر فانه لصراط حق شكور و ان في ايام افضل كل الخير ذكر البدع و آياته في ام الكتاب لمسطور يا ايها الملا صلوا عليه اذا ذكر اسمه ثم

ارسلوا اليه ورقات العدل فيما اكتسبتم في ايام حكم ذلك الكتاب و اشكروه و قولوا ان الحمد لله رب العالمين الله اكبر من عظمة فيض الله و كبر لطفه و غفلتنا فيها انا ذا اسئل منكم يا جماعة المصدقين الذين هم في مقام اظهار الاسلام واقفون و عن حقيقته معرضون اجيبوني ما معنى هذه الايات من اى شأن من

الشؤونات

--- صفحه ۳۴۷ ---

عداتم و باى مقام من الاشارات البديعة وصلتكم و اى كتاب مذهب من ورقات العدل الى موليكم ارسلتم و من اى واد من عوالم القشورية هجرتكم و من اى اشارة من الشيطان اعرضتم بينوا و تبينوا ان كنتم صادقين فقد ملاً الاصقاع و تلاطم بحر العماء و صعق من فى الارض و السماء من عظمة حكم الله و سطوته و هيبتة و قدرته الا يا ايها الملا ان هذا يوم عظيم فقد اتت الساعة بالحق و انتم غافلون ان اتقوا الله فى ذلك الامر فانه لقسم لو يعلموا الناس عظيم عظيم الا ان هذا البحر انيق انيق و انه لعميق عميق و ان حكم هذا الصراط دقيق دقيق و لو شا الناس ان يعرفوا آية من آيات البدع لن يستطيعن فكيف يقدرن ان يأتوا بمثلها و الله عليهم حكيم اوصيك فى حكم السر فى علم من قدر و لن تجدوا اليوم من اذن الله مقر و ان التى استقر على حكم الله فى علم مستتر و ان ذلك السر فى الكتاب لمستسر ان ادخل باب العدل و قل حطة لتكونن من الساجدين فيها انا ذا اسئل منكم اجيبوني هل الذى عندكم من الدلالات المنجمدة و الصور المخترعة و الكلية المؤتفكة هو الذى عظمه رب العرش العظيم و نزه عن الاشارة و اوعد من اشار

اليها و قرن بها بعذاب اليم و اسئل منكم يا علما الراشدين و طائفة المهتدين اى قشر حطيتهم و باى آية وصلتكم و دخلتم باب الحطة ساجدين ارنى ان كنتم صادقين بعزة ربي ما ارى فيكم نوراً من الايمان و ما اشممت رائحة البيان بل كل ما انتم عليه عاكفون شريك فيه كل الناس اجمعون الذين الفوا آبائهم ضالين فهم على آثارهم يهرعون و لساداتهم و كبرائهم مقلدون و فى بئر الطبيعة مسبحون انا لله و انا اليه راجعون فو الذى اقام العرش على الماء و حرف الهوا و علق الارحاء و نزل حكمه العظيم من آفاق السما ما عرفتم شيئاً من حكم الله العلى الاعلى بل فى اصل اعتقادكم و ما عليه اعتمادكم شيئاً و لا ارى فيكم نوراً و كل من وصل الى حكم المنزل بعناية ربه الاجل و يظهر منه آية بدعا تقومون و تصيحون و

--- صفحه ۳۴۸ ---

تهممون و تجزون و تخرجون ما فيكم مكنون من رب المنون و لا تخافون من الذى يعلم خفيات البطون و غمض الجفون و لا تنهون بخفى مكره و لا تتذكرون بل الى آثار الذين من قبلكم تهرعون ها انا ذا اسئل منكم ما معنى البدع و ما معنى العدل و ما معنى آيات التى قد نزل من باطن العرش و الكرسي و هذا من بيانات الوارده من انبا الغيب بانبا عبده و صفيه الذى آمن بايات البدع و كان اول الساجدين و روح من فى ملكوت الامر و الخلق فداه و صلوات الله عليهم اجمعين و على المستنيرين بنورهم و الناهجين منهجهم و الناظرين اليهم عباد مكرمون و عرفا

مخلصون فقد وصل الى هذه الاقله مما يحصى تعبيركم و تكفيركم و فتوا الذي اجرىتم في حق الذين اتبعوني بامر ربهم و من الزلات مطهرون و الى وجه ربهم ناظرون فقد ارتفع ندائكم و بلغ صياحكم الى المعاندين ما هذه الغوغا و الضوضا يا جماعة العلماء فقد اغبرت الارض و ما عليها و تزلزل اركان الهدى هل نزل عليكم صاعقة من شطر السماء و انقلبت الامور و ما انتم عليها تنبهوا و تذكروا بعظمة حكم الله في حق اخوانكم الصالحين و البلغا الراشدين فانكم والله لهاكون لان الله ما جعل طريقاً للوصول الى ساحة عزه و احسانه الا بالمحبة و المودة و ما قدر سبيلا الا بالمقارنة و المواصلة الهى طلبت طاعتك فما وجدت الا فى حب احبائك و اعلموا ان الله قد جعل المحبة ديناً و عليه يدور عرش العلى فاصبحوا فى دين الله اخواناً على خط السوا ان الله يحب ان يكون قلوبكم مراتاً لخواصكم انتم تنعكسون فيهم هم ينعكسون فيكم هذا صراط العزيز بالحق و هو الله كان غنياً حميداً و انظروا بنظرة العيان الى اشارة الرحمن هذا صراط العزيز بالحق و اعرفوا مواقع العلامات و اسمعوا لحق الخطابات فان هذا والله فخر عظيم هم الثابتون بدين الله و صادقون فى مقام الادعا حين الذى فتح الله باب الامتحان لامتياز الصادق من الكاذب و المنجمد من الذائب اعلموا ان الله لن يبدل سنته

--- صفحه ٣٤٩ ---

بافتتان المدعين الذين يسمون نفوسهم من المسلمين فقد فتح باب الابتلا بنزول ورقة مباركة من الشجرة المباركة الحمراء فى شهر الله العلى الاعلى و خاطب بالمقام بامر هذه الاقله مما لا يحصى قل لبعلك ان

هذا الامر ليس مثل امر احمد من قبل بل الله اراد ان يحق بتلك الايات من عند ذكر اسم ربك للذين يكفرون بأئمة العدل من قبل و الذين كانوا باياتنا يعرضون فاسبقنى عنايته و ما انا الا شئ قد اقامتنى قدرته و قرئت على المصدقين بعض الايات المنصوصة فى حق الايات المنصوصين و الحروف المخصوصين بفضل رب العالمين و نبهتهم بعظمة امر الله و طلب فهم آيات البدع من الله العزيز المبين و ذكرتهم بشؤونات المتشابهة من همزات الشياطين و بينت لهم ان الله قد جعل لكم مقاماً عالياً لاعين رأت و لا اذن سمعت و قد رزقكم من سما منته و ينزل اليكم صافياً مطهراً فى كل آن و حين فاعبدوا رب هذا البيت الذى قد اطعمكم نعم الفردوس فى الدنيا دنياكم هذه و آمنكم من كل خوف و هو الله كان علياً كبيراً فادخلوا باب البدع ساجداً و قولوا حطة لما فى ايديكم لتكونوا من الامنين و سيروا فى مقام الحب مع اخوانكم لتكونوا من الفائزين لان الله قد ارفع من الاقلام حزناً و تدخلها جنة عدن فادخلوا و كونوا من الشاكرين فبعض منهم قبلوا و اقبلوا و سلموا و اسلموا و رفضوا القيود و اغمضوا عينهم من الحدود فاجتباهم ربهم و جعلهم من الصالحين و بعضهم شكوا و تحيروا و اغمضوا عن الموارد النائية بل نظروا الى الصورة و انجمدوا بما عليهم فصاروا قوماً خاسرين و كل ما سمعوا لم يهتدوا به و قالوا هذا افك قديم فبرز منهم ما ستروا فى غياهب بواطنهم و ظهر طلائعهم و اشتعلوا نار العناد و هيجوا نائرة الموقدة فى الرماد و اتسوعوا جادة الفساد بطور يعجز عن وصفها التعداد فكل فعلوا بعين رب العباد ما اراد فكلما قرئت عليهم من الايات المحكمة و كتبت من العلامات المبرمة ما التفتوا و مضوا حيث امرهم شيطانهم بالاقتحام فى

الدركات و

--- صفحه ۳۵۰ ---

التشبث بالشبهات و الاعراض عن الايات المحكمات فقد شهروا مذاهب الباطلة و العقائد الكاسدة بين الملا
و هتكوا ستر التقية و التقوى فبرز من ايديهم و الدينهم منهم ظلماً ما وقع في الاسلام شبهه و لا في الامكان
مثله دخلوا بيتي و نهبوا مالي و جرّوا عيالي و هم ما نصروني بل بهذه البلية العظمى فرحين فبعد الذي
حسبوني مدة معلومة قال قائل انهم ارادوا فتنة اشد مما وقع و نزل و ارتفع و هي هذا بان يأخذوك مقيداً
بالسلاسل مع من تبعك فاخرجني اني لك من الناصحين فخرجت خائفاً مريضاً مع من معي و نزلت الي
هذه الارض باذن من ربي وحيداً غريباً اسيراً حزيناً فواجب على كل من آمن و استسلم لحكم الله و
اطمان نصرى و اعانتى و اجابة استغاثتى لان الامر قد نزل و الحكم وصل و انا اولى بهم من انفسهم بضرورة
المذهب و بيان آل الله الاطهار عليهم سلام الله في آنا الليل و اطراف النهار كما قال الرضا عليه السلام
من قتل دون ما له فهو شهيد و من قتل دون عياله فهو شهيد و من قتل دون نفسه فهو شهيد و ارى ان
القضية انعكست و النتيجة قد برزت بغير ما نزلت فاسمع منهم الالحن في بروز الاضغان من الالحد و
الطغيان بدلا من النصر و الامان فقد اخمد الله النائرة السابقة و ردّ كيدهم بنحرهم و حاق مكر السيّ اهل
فقد قاموا و استقاموا بوحي الشيطان و يسعون في الارض فساداً اسمعوا ندائى يا اهل الامكان و الاكوان
اني قد خرجت باذن ربي لاعلا كلمة الحق و اعرف منكم بمواقع البيان و اعلموا ان الله ربكم قد امركم

بنصرى و الاجتماع معى فتقلبوا خاسرين اسمعوا الايات المنزلة البديعة فى هذا الشأن و لا تنسبوا الى و الى من معى من النجبا الاتقيا كلمة الشيطان فان الله ربي قد طهرنى من الزلل و اعصمنى عن الخلل بفضلہ العظیم و اعلموا ان كل ما صدر منى و من الذين اتبعونى حق و ان كان مخالفاً لما عندكم فاعرفوا الميزان و لا تنسوا نصيبكم الذى يأتى فى كل آن اعلموا ان الله قد امرنى رفع المتشابهات

--- صفحه ۳۵۱ ---

من الايات بالمحكمت اللامعات الشارقات البارقات من افق العما فو الله ان الامر عظيم و انتم لا تبصرون و لا تعقلون و لا تفكرون بل اخترعتم لا نفسكم تماثيل و بها عاكفون و بورود الحكم منه منتظرون لا والله ما كان الحق كما انتم تتصورون و تجدون اقربوا من الايات البديعة و اطلبوا فهمه من الذين هو اقرب بكم منكم فانه عزيز حميد و اعلموا ان الامر قد نزل و الحكم قد وصل و ما بقى شئ منى نزل بساحتكم فسا صباحكم انكم من المنذرين فقد نزل من فوارة القدر بعد الذى انتم سميتموهم التقية و من اعانة الحق هاربون فى جواب نفس سئل هذا لفظه الشريف روحى و روح من فى ملكوت الامر و الخلق فداه و كافي ارى كل الناس فى ضلال البيان الا الاقلون الذين يوقنون بايات الله و يتبعون امر الله و يجاهدون فى سبيل الله و يبطلون اعمال الشياطين و لا يخافون فى دين الله من ذى صولة فقد ملأ الورقات المباركات المنزلة و بزر من آيات سبعة سورة محكمة اعانة الحق بالاموال و الانفس و من شئ فليؤمن و من شئ فليكفر و اما ما تصورتم بالقا الشيطان بان يأتى زمان و انتم فى هذا الان مامورون باعانة الحق فهذا زور و

خسران اعلّموا ان آيات الغيبة في الذوبان و ياتي الحكم من عند ربكم في كل آن واجب عليكم الاطاعة
بسر البيان يا سبحان العلي سبحان انكم تسمون انفسكم من العرفاً و ما خرجتم من عالم القشور و الاعراض
اقل من آن اما تسمع نداً ذكر اسم الله العلي سبحان في شرح الكوثرها انا ذا انادى في جو العما و ليس
في ما نزل في قلبي بدأ القضا لعن الله الذين افتروا عليّ في الامضاهل من مبارز يبارزني بايات الرحمن و
هل من مبارز يبارزني بينات الانسان و هل من ذي صيصية يقوم معي في ميدان الحرب بسيوف اهل
البيان و هل من ذي قوة يكتب مثل الايات في جحد الشمس و القمر بحسبان الا يا من في ملكوت الامر و
الخلق ان هذا فتى عجميا هذا قد ركب

--- صفحه ۳۵۲ ---

فرس الجلال و جا بالات الحرب في ميدان الجدل و اين الخاشعون من اهل المال و اين الخائفون من
اهل القيل و القال لم لا يخرجون من مساكنهم لم تفرون الي سمّ الخياط من مخافتكم لم تدخلون بيت
العنكبوت في قلل الجبال لم تصمتون و تنطقون و لا تعتذرون في تلقا الجمال اين الصيصيون من حكما
الاشراق و اين الفلّسفيون من علما الوثاق و اين الغرييون الي ماشا الله نزل هذه الايات في افق البها فان
لفظ التقية نشأ من البدا اما تسمع انه جل ذكره يقولها انا ذا انادى في جو العما و ليس في ما نزل في قلبي
بدأ القضا آه آه من غفلتكم فان هذه الايات نزل لتترفكم جاهدوا في سبيل ربكم و اقتلوا انفسكم فاني
والله لكم حبيب شفيق و ما لي غرض الا جذبكم الي مقامات العالیه فقد سمعت ان بعضاً منهم قد ادعى

مقام المباهلة فيها انا ذا انادى و لا اخاف من احد انى قد آمنت بايات ربي و اكون من البائنين العارفين و كل ما صدر و يصدر منى و من خواص اصحابى فهو حق لا شك فيه و لا ريب يعتريه و كل من يقوم معى فى ميدان الافكار فيها انا ذا بسم الله العلى العظيم و منها خطاب عامى بشيعيان بعد از مهاجرت از كربلا براى تبليغ و تفهيم امر با مراعات مقتضيات وقت نوشت بسم الله العلى العظيم الحمد لله الذى اصطفانا بمنه و اختارنا بفضله و كشف عن بصائرنا سحاب الارتياب و عرفنا حكمه و طريق الصواب و الصلوة على الذى استخلصه نفسه و طهره عن الدلالة الى غيره و على آله الذين هم هو لا فرق بينه و بينهم فى الرجوع و الاياب و لعنة الله على الحاجدين للحق كل كافر مرتاب يا معشر الشيعة و المؤمنين عليكم سلام الله و بركاته من كل باب لا يخفى عليكم حال هذه المفتقرة و المعتصمة بحبل آل الله عليهم سلام الله بلا عدد بانى ما خرجت من الارض المقدسه مع احبائى الابرار و النجباء الاخيار من النساء و الرجال و اولاد الصغار الا لاحقاق الحق و ابطال الباطل ابتغيا لوجه ربي القادر القهار فمن زعم انى

--- صفحه ۳۵۳ ---

قد خرجت لا توسل بغير ربي و لاجل الدفاع عنى فقد خطا و ربي لان الالتجاء بالمخلوق و الجزع عند النوائب من اعظم الفسوق و بمذهب الحق كل من يشتكى الى مخلوق من مخلوق فقد اشرك بربه اللهم انت الشاهد على انى توجهت الى جانبك الاعلى و اقبلت بكلى اليك لا حاجة لى فى غيرك و انت تعلم حالى و تسمع مقالى لا خوفى الا منك و لا رجائى الا عنك و قد كنت بعزتك عن من سوى قدرتك

معرضاً و غنياً اسمعوا ندائى يا معشر الشيعة و اعرفوا انى ما خرجت من الارض المقدسة الا لاجل الضعفاً فى امر دينهم و توضيح امر الله الواضحة المشرقة فى وسط السما و هذا من فضل الله عليكم لو كنتم (×كنتم) تشكرون و اعلموا ان الذين انكروا الحق و تشبثوا بالباطل و اتبعوا اهوائهم اهون عندى من جناح بعوضة ميتة و خيالاتهم المنسوجة اوهن من بيت العنكبوت انى اهم و ما قدمهم لا تعرض لهم و بارئى بما يصدر منهم و يبرز عنهم يرتفع حجاب ما عليهم لاولى الالباب و لكن آه آه واحسرة للضعفاً الذين هم يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا و هم عن الآخرة غافلون الذين كل ما يسمعون من الحق ما يرتجف فرائهم و ما ينقلب احوالهم و ما يدرون باى منقلب ينقلبون و ما يتفكرون على ما بنى امر دينهم و ما يدور عليه مذهبهم و غافلون انهم الى الله راجعون و عن حكمه العظيم مسئولون و لا يقبل منهم عدل و لا شفاعة و لا يؤذن لهم فيعتذرون آه ثم آه من عظمة امر الله و غفلة الناس و سكرهم يا قوم فو الذى اقام العرش على الماء و خرق الهوا و علق الارجا و اضيا الضيا ما تحملت هذا البلا العظمى التى مطوية كل المصائب فيها الا لاجلكم و ترحماً عليكم و الا بفضل ربي انا عارفة بمواقع حكم ربي و بالغة بما يريد منى و ان كنت مقصراً لادائه فى كل المقامات فاعرفوا قدر هذه النعمة العظمى التى قد اقبلت اليكم و لا تعرضوا من حكم ربكم فان الحجة تامة عليكم و النعمة مرادفة بكم من كل جانب و بعد هذا ما ارى لكم غير اتيان العذاب

بغته و انتم نائمون و ان تكونوا فى عذاب و لكن ما تشعرون اى عذاب اعظم من ان الله عز و جل قد استدرجكم و انتم لا تشعرون و لا تعقلون فقدتم الحجة عليكم و قام المحجة عندكم و انتم عنه معرضون فيها انا ذا يا قوم اسمعوا ندائى الى قولها فقد تبين الحال باحسن المقال لربى العلى المتعال فى كتابه الكريم و جعلنا بينهم و بين القرى التى باركنا قرى ظاهرة و قدرنا فيها السير سيروا فيها ليالى و اياماً آمنين فيظهر لطالب الحق و مجسس خلال الديار من كلام الله الملك الجبار معرفة قرية الظاهره بطهارته عن كل الاغيار و تزيينه بحلية الاخير ٠٠٠ فان الله لا يأمر بالسير مع من كان فيه بعضاً من الذر نقصاً فالناجى من تمسك بهذا العالم الربانى و النور الصمدانى و سارمه فى عوالم الغيبة و ظهر له كنوز المخفية من تعليم هذا العالم الناظر بنور التوسم و الهالك من تخلف عنه و تمسك بما عنده من العلوم التى لا يدري مبنها و لا يعرف مجريها مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فى السما توتى اكلها كل حين باذن ربها و هذا الاكل يجرى من عند الله عز و جل من شجرة طيبة اصلها ثابت و هذا الكلمة الامام عليه السلام و الفرع و بابه و حجابها العالم الربانى و النور السبحانى الذى قلبه معلقة بالمال الاعلى و ليس له مقصد الا وجه ربه الاعلى فقد اختصر فى هذ المقام وصف هذا العالم المفضل الذى بفقدانه ينهدم ببيان الحكمة و بكونه قد قام علائم الامامة و الولاية التى قد كان لله و لم يكن معه شريكا فقد كتب سيدى و سدى و كهفى و معتمدى اعلى الله مقامه فى وصف هذا النور المتألق و الضيا المشرق و قد كتبت هذه الفقيرة فى ورقة فواجب على طالب الحق فى هذا اليوم العظمى النظرة فيه و اعلموا يا معشر الشيعة مذهبى و ما اليه مهربي

فها انا ذا قد اخبركم بما اختار سببا لوقوع البلايا العظيمة على و تحملى و تجاوزى عنها و هوانى بعد الذى

جاهدت فى سبيل ربي و اعرضت عن كل ما سواه فقد اسبقنى ربي بالعناية و اخرجنى بفضلته من ظلمات

--- صفحه ٣٥٥ ---

الغواية له الشكر شكراً شكر الخلائق طراً على هذه النعمة الجليلة التى لا يتصور فى الامكان اعلى منه فقد

كنت مطروحة فى زاوية من بيتى مشغولة بنفسى مرهونة بعملى و قد قام القوم بلا سبب و داعية باشتعال

نائرة الفساد المستجنة فى الرماد و دخلوا بيتى و نهبوا بعضاً من اموالى و جروا اخواتى المؤمنات الصادقات

الى طرف السوق مكشفات الوجوه و زلزلوا اركان اطفال الصغير و اجرؤا دمع الصالحين فقد حبسونى برهة

من الايام و كل من يسئل منهم ما سبب هذه الغوغا و التعرض للنسب يقولون بعضاً من الاقاويل الباطلة و

ينسجون خيالاتهم العاطلة و ينسبون الى فبغزة ربي انفطرت السما و انشقت الارض و تزلزل الجبال فقد

بعثت اليهم و القيت عليهم كلمة السلام ما قبلوا و يصيحون باعلى صوتهم انها كافرة قد خرجت من الدين

واجب حفظ الشريعة عن شرها ربي القادر الناصر شاهد على ما صدر منهم بالنسبة الى من الاذيات الشديدة

و الافتراءات البعيدة و انا صابرة مجاوزة لان كل ما فعلوا بعين الله العلى العلام و يسئلون منه يوم تبنى

الضمائر الاثام و لكن لتبين الامر للضعفا و توضيحه كالشمس فى رابعة السما اقول هذا الكلام الذى اقشعرت

الجلود منها هل من ناصر ينصرنى باحضارهم و اجتماعهم ليثبت ما عليه مدار امرهما انا ذا قد كان فى

يدى حجة لامعة نازلة من عالم العما من الالهامات الربانية و الحروفات السبحانية و التجليات الصمدانية و

لن يقدر احد ان يأتي بمثلها هل من معين يعيننى فى اظهار دين الله و يطلب منهم تفسيراً بمثل ما فسر
رجل الذى لا تلهيه التجارة و لا البيع عن ذكر الله بلا تفكر و لا سكون قلم بل يجرى بعناية ربه ... ذكره
من بحر الذى لا تعطيل لها فقد كان عند هذه الاقله مما يحصى بعضاً فى الاصول و الفروع موجوداً و من
اراد الله و دينه فليُنظر اليها يا رباه خذ بحقنا و اصرنا على من ظلمنا و العن من حجد وعدك و لا يخاف
عدلك فقد ضل و اضل الناس جميعاً يا سيداه قدتم صبرى الى

--- صفحه ۳۵۶ ---

متى اصبرو اسكت و اضجر بعد ما كان فى يدى حجة لامعة ليس فى يد احد غيرى فقد اظهرت حكماً من
باطن القرآن فى وصف شيعة آلك المقربين الذين يستمد كل ما فى الوجود من عكس عكوسات جمالهم
و اقام كل ما برز فى الشهود بنظرة لطيفة من آيات جلالهم سبحان الله بارئهم عما يصف الظالمون فى
حقهم علواً كبيراً فقد فرقوا دينهم و كل بما لديهم فرحون بعد الذى ما دينك الا واحداً اعلموا يا معشر
الشيعة انى ما اخاف من احد و ارى كل الناس فى ظلال النار الا الاقلون الذين يتبعون امر الله و
يجاهدون فى سبيل الله و لا يخافون فى دين الله من ذى صولة اف الاف على الذين اعرضوا من
حكم الله و يسعون فى الارض فساداً و ما عندهم شئ الا السد و الالحاد و الكذب و العناد فيها انا ذا قد
جاوزت من الدنيا و زخرفها و زبرجها لربى الحمد بالهام حكمه و توفيقى لاطهار امره اعلموا انى بذلت
الروح فى سبيل الله لاعلان كلمته فكلما يجرى علىّ و على من معى من التابعين لطريق الصدق و الصلاح

و الناظرين الى قسطاس الحق و الفلاح من القتل و النهب و الاسر فانا راضون عن فضل الله مرجون
بغفران الذنوب و ستر العيوب و ثبوت الاقدام و الترفرف الى دار السلام يا معشر الشيعة باى دين انتم
مستدينون هل يجوز لكم حبس نساتكم و اطفالكم الصغير بلا جرم اجترموا و لا ذنب اذنبوا و لا مكروه
ارتكبوا و لا شريعة بدلوا و لا كلمة حرفوا الله اكبر من غفلة الخلق و اصغائهم الى الباطل و تشبههم بالشئ
المحتبث العاطل و تسميهم بانهم من المسلمين كلا ثم كلا قد فتنوا بمثل الذين خلوا من قبلهم و هم عنه
غافلون اعلموا يا قوم ان هذه المخاطبات لا يجرى من الضعف و عدم التحمل للبلاب فضلا على الضعفا و
حجة على الذين يعرضون من حكم انا لله و انا اليه راجعون " و منها (xاينها) مكتوبى است كه برأى
اهل سنت و جماعت در دفع شبهات مفتى بغداد نوشت " بسم الله الرحمن الرحيم حمداً لمن
ظهر امره و برز سره و جعل الناس سكارى

--- صفحه ۳۵۷ ---

و ما هم بسكارى و لكن عذاب الله شديد و الصلوة على سر التحميد و حقيقة التفريد و السلام على آله و
اوصيائه مقامات الله و علاماته التى لا تعطيل لهم فى كل مكان و هم من الخلق غير بعيد و على من اتبعهم
و نهج منهجهم فحجم بهم الايمان بنور التسديد اما بعد قد وصل الينا من بعض الذين ينكرون الحق
خطوط مملوءة بالمتشابهات و مشحونة بالكدرات هيات ثم هيات لما توعدون من ظهور كنوز الغيبية و

الاسرار الربانية و هم من عظمة حكم الله غافلون و عن نعمته معرضون فقد ظهر امر عظيم و اشرق حكم
جسيم ... و هم لا ينظرون الى الحقيقة ليعرفون الدقيقة لسر الخليقة بل متشبثون بقواعدهم الباطلة التي لا
يسمن و لا يغنى من جوع كفة الذين من قبلهم و لا يعلمون قد فتنوا بمثل من سبقهم فبعد ظهور هذا
النور من افق البها لسر الاشياء واجب على الكل الاعراض عما سوى وجه ربه الاعلى فكل ما يعرفون
فيشكرون و يحمدون و كل ما لا يعرفون فيطلبون فهمه من الذى عنده مفاتيح الغيب و عليه قصد السبيل و
ان عليه للهدى فقد جرى سنة الله لهذا و لن تجد لسنة الله تبديلا و لا تحويلا اسمعوا يا قوم ندائي و
اعرفوا حكم ربكم العظيم فبعزته ان الامر عظيم و انتم عنه غافلون و استعدوا للجواب حين الذى ينادى
المناد الله اذن لكم ام على الله تفترون و اعلموا ان نصب الميزان قد كان بيد العلى السبحان فقد وجب
معرفة من عنده الميزان فى كل عصر و زمان بتعليم الله عز و جل اتقوا الله يعلمكم الله و اعلموا ان الدهر
يدور و السما يمور و الجبال يسير و فى هذا التدوير آيات مخزونة بتدبير العلى الخبير سنريهم آياتنا فى
الافاق و فى انفسهم حتى يتبين انه الحق و ما يعقلها الا العالمون انما يخشى من عباده العلما و هذا العلم هو
العلم الغيبى و الرمز الالهى الذى قد كان فى حقائق العالمين مستورا ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت
هو الذى خلقكم من نفس واحدة فالعالم من اعرض عن سواه و اقبل بكله الى مولاه ليظهر منه تلك النور
و يجذبه الى

دار السرور جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب قد كان وعده مأثياً بسم الله الرحمن الرحيم الم
احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين
يؤمنون بالغيب يا قوم اعلموا ان الميزان الذي قد نصبه العلى المنان فى هذا اليوم العظمى و المشهد
الكبرى هى شواهد الفطرة فقد اظهر آية من افق الغيب و فتح باب التمحيص و الافتتان الامان الامان
اسرعوا الى حكم ربكم و اعرفوا الميزان ثم اعلموا ان كل ما عندكم من العلوم الظاهرية فعندكم و اما
ربكم قد هياً لكم مقاماً عظيماً و قد اراد ان يصعدكم الى مقام الذى لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر
على قلب بشر فطوفوا حول ارادته و لوزوا بكرامته فقد اصطفاكم و اعطاكم ما لم يؤت احداً من قبلكم
فاعرفوا قدركم و لا تنسوا حظكم فان الفوز عظيم و اعلموا ان الله قد كان غنياً عما عندكم و ما يريد منكم
ان يرزقوه و ما يريد ان يطعموه انه هو الرزاق ذو القوة المتين الله اكبر ان الله عز و جل اى مقام يريد
فى نزول الايات من باطن قرآن العظيم و الخلق فى اى و اديهيمون الله اكبر فقد نصب موازينهم المجتته
عند ميزان الله المهيمن على ما سواه و كلهم يصيحون بلسان انكارهم ائت باية موافقاً لما عندنا او بدله و لم
يعلموا ان سلطنة الله لا يختلف و نوره لا يحتجب و لن تجدوا لسنة الله تبديلاً و لا تحويلا اسمعوا ندائى يا
معشر المسلمين ان الله عز و جل قد فتنكم بمثل الذين خلوا من قبلكم فقد اظهر حرفاً من تفسير باطن
القرآن و انتم به ممتحنون فلا ينفعكم ما تمسكتم به من تنظيم العبارات و تركيب الاشارات و تعريف
الصيغة و اثبات النتيجة فقد اتوا بقصائد حين ظهور النور المحمدية عليه صلوات الله و سلامه و قد فرحوا

بقصائدهم و تمسكوا بما عندهم و قنعوا عليها و اعرضوا عن فيض ربهم فجاءهم ما به يوعدون يا قوم اعلموا

ان القرآن انما نزل بعلم الله و لا يعرف حد تفسيره و تأويله الا الله

--- صفحه ۳۵۹ ---

و الراسخون في العلم بتعليم الله لا تنفذ عجائبه و لا تبدى غرائبه و لا يزال ينزل من سحائب نكاته اسرار

عجيبه و ما لها من نفاذ و القرآن حجاب الله و صنعته القرآن خطاب الله و حكمته القرآن سر الله و رمزه

القرآن نور الذي انزل بعلمه و في حرف من تفسيره لو كان بحر الامكان مداً لنفذ قبل ان تنفذ اشهد ان

اسراره يتألوه في استار الغيبه و لا يعلمه احد فقد اظهر رسول الله صلى الله عليه و آله احكامه لاهل

البيان و اعلن برهانه لاهل العيان و قد ورد النص من جنابه صلى الله عليه و آله ان له عجائب مخفية و

غرائب مطوية و ما يعقلها الا العالمون فان في هذا لاوان قد طلع نور البيان من افق التبيان و يدعوكم الى

ما به نجاتكم و يعلمكم من تفسير باطن القرآن ما لم تكونوا تعلمون بئس ما اكتسبت ايديكم في سبيل حكم

امامكم و انتم من تجليات البديعة غافلون و منها مكتوبى است كه براى ابطال مفتریات بعضی از مدعیین

محبت در حق او و اثبات كمال اخلاص و ايمان نسبت بحضرت ذكرالله الاعظم نگاشت بسمه العلى

العظيم لله الحمد حمداً شعشعانياً متلامعاً كما اثنى الله على نفسه حمداً يفضل على كلشى

كفضل الله على خلقه و الصلوة على عبده الذي اصطفاه لولايته و اجتباة لمحبتة و السلام على مبدء الاسماء

و اول من سمى باية معرفته و على انوار الساطعة من طراز القدرة و حروفات النازلة من عمم الصمدانية

الدالة على وحدته و على الورقة المباركة من شجرة التي قد غرسها بيد قدرته و الثنا الابهي و البها المشرق
من شمس الابداع على حملة الانوار السبحانية و السابحين في لجة الوجدانية و المؤمنين بايات الطالعة من
افق غيبة و لعنة الله على المعرضين و المستحقين لنقمة و غضبه اما بعد عرضه ميدارد مفترهه الى الله و
معتصمه بحبل ولايت آل الله عليهم السلام كه نوشته از بعضی اخوان الدين رسيد كه در مقام استفسار
از حقيقت حال بر آمده يا سبحان الله از عظمت امتحان و دقت افتتان كه بلا سبب وداعية نأثره فتنه را
در بين فئه قليله اقل مما

--- صفحه ۳۶۰ ---

يكاد يوجد در انداختند ها انا ذا اشهد الله و اوليائه بما اقول و كفى به شهيداً كه اين اقله مما لا يحصى
ذره دون مما يدعى ادعاً مقامى را ندارم بهيچوجه من الوجوه بلکه خود را داخل در زمره مصدقين
نميدانم و اگر از فرقه مسلمين محسوبم فرمايند و در مقام ادإ اين كلمه عظمى باز دارند همين فخر
كبرى ما را كافي است بشنويد ندای مرا ای معشر مصدقين بيوم الدين و مطيعين لامر رب العالمين و
بذكر الله العلى الاعلى مطمئنين كه غربال افتتان در بين شماها در ميان است و فلك امتحان لاجل شما
در دوران يا مفضل اذا غاب المولى عن ابصار الناس فهم المحجوبون بالغيبة ممتحنون بالصورة يا ملإ
الانوار لا تغلوا فى دينكم و لا تقولوا على الله الا الحق بشنويد ندای مرا و باز نگرديد باعقاب خود و ساكن
نشويد بعد از ايتلاف در مساكن اهل خلاف فاصبحوا فى دين الله اخواناً على خط السوء فان الله يحب ان

تكون قلوبكم مراتاً لاخوانكم انتم تنعسون فيهم و هم ينعسون فيكم هذا صراط الله العزيز بالحق و هو الله كان علياً عظيماً يا ملا الاصحاب بلغوا حكم الله الي من هو مثلكم حيراناً و سكراناً من يدعو من دون الذكر حجة لنفسه فقد ادعى للرحمن و لداً من اتخذ من دونه و ليجه نفسه اتخذ ارباباً من دون الله فمن قال في حقه بعضاً من القول فقد ارتد عن دينه فيمت و هو كافر الله اكبر كه چه مقدار دقيق است اين صراط و چه قليل است قائم در تحت اين فسطاط هر چند سكوت در اين مقام اولي زيرا كه امر مفوض الي الله است احدى را يراى تنطق و تهمز نيست انك لا تهدي من احببت شاهد بر اين مدعا است و لا تحرك لسانك لتعجل به ناطق بر مفهوم و حكمش باهر و هويدا است زيرا كه يوم يوم او و مقام مقامش اكاد اخفيها لتجزى كل نفس بما تسعى و لكن در مقام شكايه از نفس متغلغل بين اطباق هواى خود در نزد اخوان صفا آمد كه اصلاً ابدأ بوى طلب بمشامش

نرسیده و از جام محبت

--- صفحه ۳۶۱ ---

ننوشیده و حقيقت اين حكم عظيم را باقتضاي لا يكلف الله نفساً الا وسعها نفهمیده بلکه در صحراى تيه خيالات خود سرگردان و از بادهء غفلت او را سكران مى يابيم آه ثم آه كه چه مقامى را طالبيم و در چه وادى رحل اقامت افكندهايم و اما شأن آيات نازلّه از عالم عما باذن الله العلى الاعلى در حق اين اقلهء مما يحصى من باب الفضل و جارى من غير استحقاق است و معانى بارقهء از غياهب كلمات اين آيات در

مقام خود است و لا تغلوا فی دینکم و لا تجعلوا لله اندادا بحق الحق و بحق اوليائه السائرین الی الحق که
بیزارم از کسی که نسبت محبت ببندهء خاطهء جاهلهء دائره در وادی حیرت دهد و یا اینکه تخیل و
خطور نماید که شاید کاتبهء این ورقه در مقام اضمحلال نفس مییابد که این نوع کلمات از او در مقام
صدور است بشنوید ندای مرا لا تغلوا فی دینکم و لا تسموا امة من اما الله حجة من دون حجة الله و
تحسبه هیناً و هو عند الله عظیم بدانید که مؤمن لا یوصف مییابد و مرتبهء او عظیم عند الله است
چنانچه فرموده بود لسان الله ناطق تعالی ذکره و روح من فی ملکوت الامر و الخلق فدا من احبه که
تفسیر سورهء یوسف وصف یک مؤمن نمیشود چرا بمحض شنیدن یا صلحاً النجیباً غلو در دین خود
مینماید او شاهد من است که کل مصدقین را که تصدیق نمودهاند حقیقهء و صدقاً من ایشانرا حجج الله
و خلفاً الله و صفوة الله میدانم و در مقام ایشان اقتران بوصف را جائز نمیدانم و بنور الله منتظرم که در
دعوی خود محکم چرا اینقدر ظرفها تنگ است و در عالم خود و اهل شهود واقف میباشند یا اهل العما
القوا ما فی یمینکم من سبحات الدقائق و اعرجوا الی معراج الحقایق فان العمر قد قضت و الايام قد
تصرمت و ما بقی من المهلة شیئاً و سلام من الرحمن علی التابعین لذكر الله العلی باحسان صلوة بدیعة
علیهم فی کل حین و آن ان الحمد لله رب الانس و الجان یا کاتب الورقة یاخی و یا قره عینی البته

قلب

مبارک را مشوش از این نوع مقولات مفرما و بر دین حقیقی خود ثابت باش و در نهایت رفیق و محبت سلوک با اخوان دینی خود بفرما که اصل بنیان ایمان محبت ایشان است اگر ازین نوع کلمات بشنوی سینهء مبارک را تنگ مگردان بدانکه مؤمن لا یوصف است و اگر بشنوی که مدعی حجت میباشد و در مقام اثبیت واقف او را بلسان خوش با حسن وجه ردع فرما البته مگذار که ذرات حزن و غبار بر مرآت قلبت طاری شود که از سیر الی الله وا میدارد شما را و از دعای خیر این حقیره را فراموش نفرما و در هر حال ناظر الی الله باش و حکم خود را از کسی که اقرب بتو میباشد طلب فرما ادعوه تضرعاً و خیفهً و من یتق الله يجعل له مخرجاً اتقوا الله يعلمکم الله و قولوا قولاً سدیداً بدان برادر جان من که شیطان با جنودش متوجه این فئه قلیلهء اقل میباشد البته او را بخود رخنه مده و ان کید الشیطان کان ضعیفاً و منها مکتوب حماسه اسلوبی است که باصفهان فرستاده و بایان را باجتماع در خراسان و نصرت جناب باب الباب تشویق و تحریص فرمود طراز اشرق من حجاب البها و جوهر طلع من بحر الثنا و نور لمع من افق الصفرا و ضوء سنا نمن غمام التي استوی الرب علیها و ینادی فی جو الهوا بانی انا الکلمة المبارکة العلیا انی بیت الاخیره و سورها انا الذی قد خر من نوری موسی صعقا انا الذی سمائی ربی آیه الکبری و اهل العما انظروا الی طلعتی من سر البها و اهل البها اسرعوا الی سبل الما یا اهل الثنا السابحین فی طمطام الصفرا الطالبین دلیل الذی یتهدیکم الی طرف قدس وجهه الاعلی انظروا قد کان فی یدی ورقة

المباركة في آية النازلة من شجر الصفر يا اهل القشور الطائفين حول بيت معمور انتم في شك من دعوائى اسمعوا ندى موليكم الغفور في حق التى زكت نفسها من اشارات الغيور يا اهل العرش اسمعوا ندائى في هذه الليلة السودا الظلمبا بانى انا الذى اختارنى ربى

--- صفحه ٣٦٣ ---

لنفسه الاعلى و قد كنت ساجدة على عرشه و لا ارى جهرة و لا همساً حتى لا وجود لشيء عند ساحته اسمعوا لى يا اهل العما انا الذى جعلنى ربى حجة عليكم بسر البداء فو عزة ربى لا ارى غير طلعة ذكره موجودا و اعرفوا يا قوم و ارحموا على انفسكم فان الامر قد قضى لا تجنبكم الاشارات و لا يضلکم الدلالات فى طلعة ربكم الحميد العلى الاعلى يا اهل العالية و يا ابطال الثابتة و يا رجال الراسخة و يا جبال الراكدة قد مر ما مر و اسرعوا الى طرف مدعاكم فان الامر قد قضى و ينزل الملائكة فى كل جانب و يقولون سلاماً سلاماً يا عباد الله ارحموا على انفسكم تالله الحق ان الامر قد قضى فى صفوة الهية لا سوء حظكم فو رب العرش و العما ان الامر قد قضى يا قوم لا تفقوا فى حقى كما وقفتم قبل هذا و لا تصغروا قدر ربكم الحميد العلى الاعلى يا قوم ان تعرفونى فتعرفونى و ان لم تعرفونى انا اعرفكم نفسى التى كونت من نور الامر النازلة من خزانة العليا انا الورقة المطهرة الطاهرة الابهى انا التى قد شهد ربى فى حقى و شهد بهذه ملائكة السما يا قوم اختصر لكم فى المقال لضيق المجال و على ربى اتوكل انه العلى المتعال قد تم صبرى و قضى امرى فاحضرونى باطاعة مولائى و موليكم ذكر الله العلى الاعلى جل ذكره عن وصف اهل الثنا فقد

توجنى بتاج الكرامة و ادخلنى دارالمقامة و جعلنى من اهل السلامه و امرنى روحى فداه بالعمل باقتضاً ما
نزل من شجرة العلم التى لا تعطيل لها يا قوم اسمعوا ندائى فانى والله بحكم محب شفيق قوموا لنصرة
موليكم و اسرعوا الى ارض الخا فان الله قد شا في هذا الارض ما شا و ما ارى لغيره خلقا لابدو يا اخى
الهادى الذى آمنت بربك قبل اقطع نظرتك عن اشارات الباطله و اسرع الى و لو كان حبواً على الثلج
فان هذه غاية الامر لتصبغ نفسك الذى فتر فى دينها اسمع و اطع فى امر ربك و لا تكفر بشركك معه احدا
يا اخى المحمود و صفوة المعبود اسرع الى طرف حكم

--- صفحه ۳۶۴ ---

مولاك القديم فى ارض الخا فو ربك رب العرش و العما ان امر قد قضى و نزل الالواح من سما القضا فى
وصف فتى العربى المليح الراكب على ناقة الحمرا يا اخى اسرع يا سيدى لا تقف فان امر ربك الرحمن
قد نزل و حكمه على عرش البيان استوى يا مولاي التقى النقى الزكى يا ايها الرضا فانظر ما ذا ترى من
طلعة المشرقة الخضرا اقبل الينا و لا تخف انك انت الاعلى و الق ما يمينك فانها حية تسعى و السلام من
الرب الرحيم على كل اهل الولا و التسليم باي انتم و امى و طوبى لهم ان لم يقفوا فى حق الذى ظهر
من سر الها طوبى ان خرجوا لنصرة موليتهم و سرعوا الى ارض الخا اى رب ثبتهم و انصرهم نصراً عزيزاً و
افتح لهم فتحاً يسيراً و اجعل لهم من لدنك سلطاناً نصيراً قل جا الحق و زهق الباطل ان الباطل كان
زهوقا توبوا الى الله رب العالمين و منها هو العلى الاعلى العظيم رب الجنودى را بندهايم كه تمامت

مظاهر وجود را معبود مطلق است و موجود بر حق جز او نیست آن حقیقة الحقایقی را ستاینده ایم که
ابتهاج بذاتش باعث بر کشف اسرار وجود است و علت نمود هر نابود بزرگی او را سزاست و بس که
بحکمت بالغه الهیه خود در هر عصری و زمانی در مجالی انسانی و عناصر روحانی جلوه خاص فرمود
تا بساط هدایت منبسط شود و اساس غوایت مرتفع گردد و چون بعلم الهی میدانست که این جلوات
صفتی که در مجلای انبیاء و اولیاء فرموده بایست بجلوه ذاتی تأکید گردد تا اساس الله تأیید شود و دین
آسمانی تشدید پذیرد لذا بر زبان تمام مظاهر امر وعده روز قیام داده شده و تمام ادیان نیز حسب
الوعده منتظر آن هستند و نظر باینکه بیان انبیاء و اولیاء مرموز است لذا هر کسی را فکری بخاطر اندر و
منظوری در نظر هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش اما همه آنان چون ندیدند حقیقت ره
افسانه زدند و از حق و

--- صفحه ۳۶۵ ---

حقیقت بر کنار ماندند از اینرو امروز که روز ظهور و یوم نشور است و قائم منتظر بقیام خود قیامت را
آشکار ساخته است باز محتجبین در حجاب پندارند و از صراط مستقیم بر کنار محمود دهدار که از
عرفای عالیقدر است در کتاب مفاتیح المغالیک که در علم حروف نوشتهاند در آخر کتاب بمناسبت
وقت ظهور مهدی از رسول اکرم حدیثی نقل میکند که انّ لله خلیفة یخرج فی آخر الزمان و قد امتلئت
الارض جوراً و ظلماً فیما قسطاً و عدلاً و لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله حتی یخرج هذا الخلیفة

من ولد فاطمة الزهراء و هو اقنى الانف اكحل الطرف و على خده الايمن خال يعرفه اسمه اسمى كنيته
كنيتى و هو شاب مربع القامة حسن الوجه و الشعر و يميت الله به كل بدعة و يحيى به كل سنة الى آخر
الحديث كه در علامت قد و خد و چشم و بينى بيان شده دليل ساطع و قاطع است كه محبوب عالميان
همين صبح حقيقت است كه امروز تنفس فرموده و الخلق عن معرفته لمعزولون و در همان كتاب و
همان مقام از كتاب جفر كبير نقل نموده كه خرج رجل بمدينة قزوين اسمه اسم النبى من الانبيا و ينادى
باسم صاحب الزمان فى ليلة الثالث و العشرين من شهر رمضان فلا يبقى قاعد الاقام و لا قائم الاقعد يخرج
فى شوال و وتر من السنين اما فى تسع او فى سبع او فى خمس او فى ثلاث او فى احد يبايعه بين الركن
و المقام ثلاث مائة و ثلاث عشر رجلا من النجبا و الابدال و الاخيار و كلهم شان لا كهل فيهم فيكون دار
ملكه الكوفة و بعد يظهر صاحب الزمان و روايت ديگر از ابن عباس كرده ان دنياكم هذه سبعة من اسابع
الاخرة و

انكم فى آخر يوم منه كما قال سبحانه و ان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون و در روايت ديگر جمعة
من جمع الاخرة و ان لله تعالى فى كل سبعة نبياً بمعجزات قاطعة و براهين ساطعة لرفع اعلام دينه القويم
و ظهور صراطه المستقيم و امروز

همان الف است که الف قد تمام ادیان ظاهر شده فقط بایست دیده گشود و دید و السلام. " و نبذهء از

اشعار منسوب بانجناب که انتشار نیافته چنین است

ایخفته رسید یار برخیز از خود بنشان غبار برخیز هین بر سر مهر و لطف آمد

ایعاشق زار یار برخیز آمد بر تو طبیعت غمخوار ایخستهء دل نزار برخیز

ای آنکه خمار یار داری آمد مه غمگسار برخیز ای آنکه بهجر مبتلائی

هان مؤدهء وصل یار برخیز ای آنکه خزان فسرده کردت اینک آمد بهار برخیز

هان سال نو و حیات تازه است ای مؤده لاش پار برخیز ایضاً

ایعاشقان ایعاشقان شد آشکارا وجه حق

رفع حجب گردید هان از قدرت رب الفلق

خیزید کایندم با بهأ ظاهر شده وجه خدا

بنگر بصد لطف و صفا آنروی روشن چون شفق

یعنی ز خلاق زمان شد اینجهان خرم جنان

روز قیام است ایمهان معدوم شد لیل غسق

آمد زمان راستی کجی شد اندر کاستی

آنشد که آن میخواستی از عدل و قانون و نسق

شد از میان جور و ستم هنگام لطف است و کرم

ایدون بجای هر سقم شد جانشین قوت و رمق

علم حقیقی شد عیان شد جهل معدوم از میان

بر کو بشیخ اندر زمان برخیز و بر هم زن ورق

بود ارچه عمری واژگون وضع جهان از چند و چون

هان شیر آمد جای خون باید بگردانی طبق

--- صفحه ۳۶۷ ---

گر چه بانذار ملل ظاهر شده شاه دول

لکن بلطف لم یزل برهاند از ایشان غلق

ایضاً

هان صبح هدی فرمود آغاز تنفس روشن همه عالم شد ز آفاق و ز انفس

دیگر ننشیند شیخ بر مسند تزویر دیگر نشود مسجد دکان تقدس

ببریده شود رشتهء تحت الحنک از دم نه شیخ بجا ماند نه زرق و تدس

آزاد شود دهر ز اوهام و خرافات آسوده شود خلق ز تخیل و توسوس

محکوم شود ظلم بیازوی مساوات معدوم شود جهل ز نیروی تفرس

گسترده شود در همه جا فرش عدالت

افشانده شود در همه جا تخم تونس

مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق

تبدیل شود اصل تباین بتجانس

ایضاً

یا ندیمی قم فان الדיک صاح

غن لی بیتاً و ناول کاس راح

لست اصبر عن حبیبی لحظة

هل الیه نظرة منی تباح

بذل روحی فی هواه هین

تجمد القوم السری عند الصباح

قاتلتنی لحظه من غیر سیف

اسکر تنی عینه من دون راح

قد کفتنی نظرة منی الیه

من بهائی فی غداة فی رواح

هام قلبی فی هواه کیف هام

راح روحی فی قفاه این راح

لم یفارقنی خیال منه قط

لم یزل هو فی فؤادی لا یراح

ان یسأ یحرق فؤادی فی النوی

او یسأ یقتل له قتلی مباح

ایضاً

در وصل تو میزنند احباب

افتتح یا مفتح الابواب

چه شود گر بر توره یابند

کم بقوا ناظرین خلف الباب

تا کی از حضرت تو صبر و شکیب

طال تطوا فهم ورا حجاب

در پس پرده تا بکی حسرت

ار هم نظرة بلا جلاب

--- صفحه ۳۶۸ ---

از تو غیر از تو مدعائی نیست

ما لدیهم سوا لقاک ثواب

سکروا فی هوای ثم صحوا

ما لهم من لدی سواک مثاب

از سببها گذشتهاوند و حجب

خرقوا الحجب و ارتقوا لاسباب

بنما آفتاب را بی ابر

بگشا از جمال خویش نقاب

تا بمانند عاقلان حیران

خشک مغزان شوند اولوالالباب

با خود آیند بیخودان هوی

هوشیاران شوند مست و خراب

بنده و خواجه در هم آویزند

لا عبید یری و لا ارباب

ایضاً

بخیالت ای نکو رو بمدام باشد ایندل

بجمالت ای نکو خو بکلام باشد ایندل

چه نمودهء بافسون بدل حزین پر خون

که مسلسل از نظاره بهیام باشد ایندل

بجمال حسن رویت بتتار مشک مویت

بحصار بزم کویت بمرام باشد ایندل

چه بخوانیش بمحضر بریش بعز منظر

بجلال و شوکت و فر بنظام باشد ایندل

چه بجذب روی مهوش شدهام غریق آتش

نشود دگر که سر خوش بغمام باشد ایندل

بتلطف و تکریم بتعطف و ترحم
بربا ز ما تو هم که همام باشد ایندل

چه ز ما سوی برانی ز خودش بخود رسانی
ز بلا خود چشانی بدوام باشد ایندل

ز دلم شراره بارد که نسب زفار دار دارد
ز چه رو ثمرنیارد که بکام باشد ایندل

از جمله قصائدی که بخط خود قرّة العین در طهران دیده شده که در پیش اهل بیت جناب سید محمد فتی الملیح بود در
قصیدهء مطول که بردیف آمده مردف این بیت مذکور است: " شمس ابهی جلوه گر گردید و جان عاشقان xxx در
هوای طلعتش چون ذره رقصان آمده " و از ابیات آن قصیده هویدا است که چون مژده ظهور جمال اعلی را از شیراز
استشمام نموده اند آن قصیده را در کربلا فرموده اند

ملا محمد نبیل زرنندی

--- صفحه ۳۶۹ ---

ایضاً

ای صبا بگو از من آنعزیزهائی را
این چنین روا باشد طلعت بهائی را

ابر لطف آنمحبوب رشحه رشحه میبارد
بر هیاکل مطروح محو سرهائی را

نسمهء عراقیش میوزد بسی روحا
زنده مینماید او هیکل سوائی را

باب رکن غریبش شد مفتوح ابواب

لطف او شده سائل اهل فتح طائی را

بایان نوریه جملگی بیرون آید

از حجابهای عز بنگرید فائی را

طلعت مبین ناگه طالع از حجاب عز

مشنو ای عزیز من نطق لن ترائی را

ایضاً

چشم مستش کرد عالم را خراب

هر که دید افتاد اندر پیچ و تاب

گردش چشم وی اندر هر نظر

می رباید جملهء اهل لباب

گو چه آید زین دل مجنون محض

کو زده در خیمهء لیلی قباب

خیمه آتش نشینان پر شرر

آتش با شعله زد در هر حجاب

گر نباشد نار موسی در ظهور

از چه کل مجوند و اندر اضطراب

خواهم از ساقی بجامم طفحهء

تا بگویم با تو سرّ ما اجاب

هان نگر بر ما بعین باصره

تا ببینی وجه حق را بی نقاب

آمد از شطر عمائی در نزول

با تجلی رخی چون آفتاب

و از مشاهیر بایهء قزوین ملا عبد الکریم (میرزا احمد کاتب) از معاریف علمای اصحاب و مستغرق در

نشر امر بدیع ولادت و تربیت و تحصیلات علمیه اش در قزوین شد و در طبقهء فقها قرار گرفت و

بواسطهء ملا تقی شیخی قزوینی در سلک علما شیخیه منسلک گشت و در علم و فضل و تقوی اشتهار

یافت ولی بتجارت پرداخته امر معاش را اداره کرد و در عین حال با علما و امرای و محترمین معاشرت و موآنست داشت و در سال اول ظهور جدید در طهران بواسطه ملا محمد معلم نوری فائز بایمان گردید و ملا جعفر قزوینی در بیان احوالش باین مضمون نوشت از علما

--- صفحه ۳۷۰ ---

که در بدایت امر ایمان آورد ملا عبدالکریم بود و او در زمان جناب شیخ از علما اصول معروف بود سپس شیخی و از پیروان جناب سید شد و وقتی که ملا جواد خوآر واعظ نطق شیخی که صاحب مسجد و منبر بود جمعیتی گرد آورده با شوق و شغف بفارس رفت منجمله جناب ملا عبدالکریم پیاده بکرمانشاهان رفتند چه که تویح نازل شده بود که از راه خشکی بیاید و آقا شیخ کاظم (سمندر) قزوینی بدین مضمون آورد که در بدایت امر حضرت اعلی چون آوازه ظهور بقزوین رسید ملا عبدالکریم با تنی دیگر برای سفر بشیراز و تشریف بحضور آنحضرت متفق شدند و هنوز آنشخص بصدد تهیه سفر بود که ملا عبدالکریم را زمام صبر و تحمل از دست رفت و مقداری نقود که از کسی طلب داشته بگرفت و گیوه پوشیده راجلاً منفرداً رهسپار شیراز گشت و چندان بسرعت ره نوردید که رفیق مذکور با آنکه سواره از عقبش شتافت تا شیراز باو نرسید و حاجی معین السلطنة تبریزی چنین نگاشت که ملا باقر حرف حی مکرراً گفت من ملا عبدالکریم را با اینکه از حروف حی نبود فاضل و سائر علمای بیان را بااستثنای چند تن حتی اغلب حروف حی را مفضول دیدم و بالجمله چون خط نسخ را نیکو مینوشت در ایام شیراز تا آخر ایام

اقامت اعلیٰ مقیم شده کتابت نمود و گاهی در بیت خال فائز بحضور و لقا میگشت و در ایام اصفهان نیز حسب الامر بکتابت آیات و آثار پرداخت و او را برای احتیاط و حفظ از اعدا میرزا احمد خواندند و در فتنه خراسان حضور یافت ولی در هنگامه قلعہ مازندران ورود نتوانست و در فتنه طهران بسال ۱۲۶۶ که منجر بشهادت شهید!

ملا عبدالکریم ایروانی از فحول اصولیین در حق جناب ملا عبدالکریم قزوینی چنین میگفت حیف از وجود ایشان که بای شدند من باحدی از معاصرین اجازه اجتهاد نداده و نمیدهم و اما بایشان میدادم.

ملا عبدالحسین قزوینی

--- صفحه ۳۷۱ ---

سبعه گردید مورد حمله و هجوم اعدا و مأمورین دولت گشت و بمسجد شاه التجا برده متحصن شد و در آنحال جمال ابهی باو مکتوبی فرستاده اطلاع دادند که امیر نظام او را از امام جمعه طلبید تا دستگیر نموده بمجازات رساند و دستور فرمودند لباس خود را تبدیل نموده بقم گریخت و چون شهادت عظمی واقع شد بموجب دستور ابهی در طهران و قم و کرمانشاه متناوباً اقامت نموده مشغول بجمع و استنساخ آثار اعلیٰ گردید و بلقب کاتب معروف شد و در محضر ابهی نهایت اخلاص و محرمیت یافته در امور مهمه بموجب دستور عمل کرد و یگانه کسی بود از ما بین جمعیت مؤمنین باسرار و رموز واقعات داخلیه

این امر کمابینگی آگهی داشت چنانکه در بخش سابق و درین بخش کیفیت اطلاع و وساطتش را در دفن جسد مطهر اعلی در طهران و هم وساطتش را در وقوع مراسلات محرمانه مابین جمال ابهی و حضرت اعلی نگاشتیم و نیز کیفیت اطلاع و دخالتش را در اوضاع و احوال میرزا یحیی ازل در بخشهای لاحقه میاوریم و از آنگاه که برای تشریف بمحضر اعلی در شیراز از قزوین رفت دیگر بوطن برنگشته مستغرق دریای امواج امر بدیع شد و عیال و اطفالش بحال انتظار ماندند و برادرانش که از تجار محترم بودند همی سعی در مراجعتش نمودند و ثمری نبردند عاقبت یکی از ایشان آقا عبدالحمید نام بطهران رفت که ویرا راضی کرده بقزوین بیاورد و در آن اثنا فتنه عمومیه بایه سال ۱۲۶۸ فروخته گشت و هر دو برادر دستگیر شده بشهادت رسیدند و ملا عبدالکریم را بنوعی که در بخش لاحق میاوریم توپچیان ناصر الدین شاه پاره پاره نمودند .

دیگر از مشاهیر بایه قزوین خانواده فرهادی بودند و حاجی اسد الله فرهادی تاجر متدین و محترم از جماعت شیخیه در فجر ظهور فائز بعرفان و

--- صفحه ۳۷۲ ---

ایمان شد و چون بنات اربعاش را با ابن اربعه برادر مهترش حاجی الله ویردی فرهادی که قبل از اشراق انوار بدیعه وفات کرد ازدواج داد عائله واسعه فرهادیه تأسیس یافت که غالباً در ظل این امر قرار

گرفتند و بنام بابی مشهور شدند و خصوصاً ملا عبد الجلیل ارومیه را بنوعی که در ضمن بیان احوالش نگاشتیم زنی از خویشاوندان خود ازدواج نموده در خانواده خویش نگهداری کردند و نیز چون موکب قره العین بطریقی که نوشتیم از عراق عرب وارد قزوین گشت پذیرائی و محفل آرائی و بذل مال و رعایت احوال پرداختند و چون بدین نام شهرت و در ایمان و عقیدت استقامت و شجاعت داشتند هنگام ورود مصائب و بلیات بر بایه وقوع در مخاطر و مهالک بر ایشان مقدر و محتوم بود و در همان سنین اولیه این امر اعدا و اشرار قزوین سه نوبت بخانه حاجی اسد الله ریخته دست ظلم و ستم بر عائله گشودند و اموال و اشیا یغما و تاراج نمودند نخست در واقعه قتل حاجی ملا تقی هجوم برده او را اسیر کرده بدر الحکومه کشیده بمحبس انداختند ولی برخی از بستگان و دوستانش بانوی متنفذه را از خاندان سلطنت که بقرة العین ارادت و اخلاص داشت بشفاعت و حمایت برانگیختند و دخترانش بذل مال نمودند تا از محبس مستخلص شده بخانه در آمد و روزی نگذشت که ملا محمد بن حاجی ملا تقی از استخلاصش خبر یافت و انبوهی از اشرار پر آزار را بفرستاد تا شبانه بر دیوار

حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی دامادش حاجی میرزا محمود در کشتی همسفر رب اعلی بود مراجعت بقزوین کرد جناب حاجی اسد الله از دیدن او مراجعت نمود باهل خانه خود فرمود بالارم گلین گلین صاحب کار اوذی دور کلب در جناب ملا عبد الجلیل ارومیه بامر مبارک در قزوین بجهت تبلیغ دو سال و نیم یا سه سال مخارجشان با جناب حاجی

اسد الله

خانه بر آمده داخل شدند و آنچه از اثاثیه و اموال خواستند و یافتند غارت کردند و دختر کوچکش شیرین خانم زوجه آقا محمد جواد بن حاجی الله ویردی مذکور را که حمل در شکم داشت لگد بر پهلو نواختند و جنین انداختند و او را با غلظت و شدت بدارالحکومه برگردانده محبوس ساختند و بالاخره بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم با محبوسین دیگر اسیراً مغلولاً بپهران کشیده در گوشه غربت زندان بشهادت رساندند آوردهاند که چون خبر بمحضر نقطه اولی در سجن ماکو رسید بیانات و عنایاتی در حقش صادر فرمودند و مصائبش را باز گشت بلیات حضرت رضا خواننده اعلی مراتب رضا را نسبت باو اظهار نمودند و نوبت سوم از غارتهای خانه فرهادی موقعی بود که قره العین را از حبس خلاص کرده مخفیانه بسمت طهران در بردند و اما دخترانش همگی در قوت ایمان و استقامت نامدار شدند و دامادانش رشته تجارت بین قزوین و یزد ممتد داشته ذهاب و ایاب مینمودند و ارشد و اشهرشان آقا محمد هادی و آقا محمد مهدی و آقا محمد جواد بترتیب سن بودند ولی اکبرشان

که آقا محمد رفیع نام داشت و غالباً در یزد اقامت مینمود تا آخر ایام حیاتش فائز بایمان بدیع نشد و بمعانددت با زوجه بابیهاش زوجات دیگر اختیار کرد و از او اخلاف و آثاری در این امر برقرار نماند و آقا

هادی تاجری با ثروت و فتوت و شجاعت و کفایت بود و احباب و اعوان و فرمانبرداران بسیار در قزوین

داشت و همینکه در آغاز ظهور بشعله ایمان بر افروخت با تمام همت و مقدرت بنصرت قیام

سبب آشنائی جناب طا با خانواده فرهادی که بواسطه شیخی بودن و جناب طا در خانه آقا رضا تیرگر که جزئی نسبت با

حضرت طا داشتند و جناب حاجی اسد الله میرزا جواد ولیانی را بشیراز فرستاد و عیالاتش را در قزوین نگاه داشتند.

(آقا محمد جواد عمو جان فرهادی)

--- صفحه ۳۷۴ ---

کرد و زوجه محترمهاش خاتون جان خانم اکبر بنات حاجی اسد الله نیز در قوت ایمان همتای شوهر

بود آوردهاند که آقا هادی بعزم نصرت در رکاب صاحب الامر دستگاه شمشیر سازی در خانه خویش

تهیه نمود و جمعی از مؤمنین را از سیوف صارمه ذخیره داد و نوبتی جناب وحید دارابی و جمعی

مجمع شده شمشیرها را امتحان همی نمودند و وحید که بازوی پر نیرو داشت برای امتحان شمشیر بر

درخت میانداخت و بیک ضرب دو نیم میساخت و آقا هادی در هنگامی که سواران دولتی حضرت ذکر

الله الاعظم را باذربایجان میبردند با استعداد و اسلحه نیم شبی خویش را در میانج بانمظلوم رساند و

اجازت طلبید که از چنگ ظالمین غافلین مستخلص سازد و آن بزرگوار اجازت نداده ویرا از مبادرت

بان عمل منع نمود و در حقیقت دعا فرمود و او عودت بقزوین کرد و ملا جلیل ارومیه مدت یکسال بخانه خواهر آقا هادی اقامت داشته مجلس درس حقایق دیانتی تأسیس کرده نشر معارف بدیعه نمود و مخارجش را حاجی اسد الله متحمل شد و چون قره العین بقرب قزوین رسید آقا هادی و جمعی دیگر باستقبال شتافتند و قره العین حین ملاقات با او چنین فرمود ما اصحاب را تا اینجا رساندیم حال پذیرایشان با شماست لذا آقا هادی منازلی تهیه نموده بمهمانداری پرداخت و حتی اغذیه میهمانها را در منزلش طبخ کرده خود با برخی از اعوانش بر ایشان برد و هنگامی که ملا تقی برغانی بهیجان غضب برافروخته طلاب مدرسه را برانگیخت بمنزل ملا جلیل ریختند گرفتار کرده بمدرسه کشیدند و اقدام بضرب و تعزیر نمود و خبر باقا هادی رسید بی تأمل برادر کهنترش آقا محمد جواد و بعضی از اعوان پهلوان خود را همراه کرده بسوی مدرسه دویدند و برای اینکه در مدرسه از داخل بسته بود بر دیوار بر آمده از پنجره داخل شدند و آقا محمد جواد خود را بر پاهای ملا جلیل که بفلکه بسته چوب

--- صفحه ۳۷۵ ---

میزدند افکند و بانک باعوان زد که بلندش کنید و بچابکی ملا جلیل را سر دست و دوش گرفته از مدرسه خارج شده بخانه خویش برده محافظت و حمایت و رعایت کردند و این موجب شد که واقعه قتل ملا تقی رخ داد و ناچار همه گمان بردند باقدام آقا هادی شد و بخانه ریختند ولی او را نیافتند و حاجی اسد الله را بنوعی که نوشتیم در حال بیماری و نقاهت گرفتار کرده بازوان بسته بدار الحکومه کشیدند و

آقا هادی را خواستند و از طرفی دیگر آقا مهدی را نیز دستگیر کردند و اما آقا هادی با لباس مبدل خود را از انظار اعدا و اشرار مخفی داشته بصدد استخلاص قرّة العین بر آمد آورده‌اند که انبوه اعدا و گماشتگان حکومت شبی آقا مهدی را در پای تخت داروغه بفلکه بسته چوب میزدند و مسکن آقا هادی را از او جويا بودند در آنحال آقا هادی ریش خود را تراشیده و لباس ساربانی در بر کرده حاضر شد و با لهجهء اهل یزد از مباشرین ضرب جويا گشت که این شخص کیست و چرا او را آزار میکنید گفتند برادرش حاجی ملا تقی را کشته پنهان شد و او محل اختفایش را نمیگوید آقا هادی گفت این بیچاره را نیازید که من دو روز پیش ازین قافله را یزد روان دیدم و آقا هادی نامی از اهل قزوین با آنان روانهء یزد بود و باید همان باشد که شما طالبید و بالجمله آقا هادی چندی در قزوین پنهان شد و بطهران رفت و زوجهء محترمهء مذکورهایش که مانند شوهر از اخلاص کیشان خاص قرّة العین بود و غایت ارادت بمحضر اقدس ابھی داشت داماد خود حاجی حسن زرگر و هم کریم خان مافی متخلص ببهجت را که از بایان شهیر دلیر بودند بطهران در محضر عزّ ابھی فرستاده الحاح نمود که باستخلاص قرّة العین بذل توجه فرمایند و عاقبت چنانکه در بخش متقدم نگاشتیم آقا هادی مخفیانه بقزوین در آمد و در ظلمت شب قصد دخول بخانهء خود نمود و باحتیاط اینکه از صدای در همسایهها نفهمند از طرف کوچه بر

دیوار خانه

بر آمده داخل شد و چون اهل خانه تصور سارق کرده خواستند هیاهو بلند نمایند خویشتن را شناساند و تفصیل احوال گفته قصد خود را بیان نمود و اظهار داشت که یکنفر باید بنوع احتیاط مرقومهء جمال ابهی را بقره العین برساند لذا زوجه اش تبدیل لباس کرده بصورت خادمهء رخت شو بخانهء آنجناب رفته خود را بحجرهء مسکونهء وی رساند و مکتوب را از دریچهء نزد وی انداخت بنوعی که کسی از اهل خانه ملتفت نشد و گرچه پدر و شوهر دو تن مستحفظ بر آنجناب گماشتند و شب و روز مراقبت میکردند که بایه مرابطه و مراوده نکنند و او را نربایند ولی در آن موقع چشمان بخواب بود و قره العین خاتون جان را شناخته آهسته گفت برو آدمم و آقا هادی خانهء را در قرب جوار خود متعلق بحسن نام نجاری از دوستانش مهیای برای توقف آنجناب ساخت و ولی نام میوه فروش دلاوری از رفقاییش را که بنام قلی خواند با سه اسب و سلاح آماده در محل مصلی بیرون بلد نگهداشت و خود در گوشهء از کوچه منتظر شد و همینکه آنجناب از خانه بیرون خرامید ویرا بخانهء آقا حسن مذکور برده ساعتی بیارمیدند و در آنوقت بستگان قره العین خبر یافتند و با انبوه طلاب مدرسه و جماعت اشرار بخانهء حاجی اسد الله ریختند هر چه یافتند بر بودند حتی درختها را از بیخ برکنند و چون قره العین را بدست نیاوردند بهر سوی بلد شتافتند و بدروازهها رفته دروازه بانها را امر اکید دادند که احدی از شهر خارج نشود تا آنجناب گرفتار گردد ولی در عین آن احوال آقا هادی قره العین را از برج شهر بخارج رسانده سوار بر اسب باد پیما شده هر سه بسرعت تمام راندند اشرار در خانهء فرهادی شرارت همیکردند تا آنکه برخی از

زنان محترمه شاهزاده خانم مذکوره دخت محمد علی میرزا بن فتحلی (×فتحعلی) شاه که از ارادت

کیشان قره العین بود اطلاع دادند و او از حکمران خواست تا صادق خان نام اجودان را با

--- صفحه ۳۷۷ ---

جمعی سرباز بخانه فرهادی فرستاده اشرار را بیرون راندند و بالجمله همینکه آقاهادی بدستیاری زوجهء

محترمهاش موافق دستور جمال ابهی قره العین را از حبس و خطر نجات داده شبانه از قزوین در آورده

بسمت اشتهارد برد و پس از توقف ایامی و اختفا چندی در قریه آخر الامر بطهران رساند و بحمایتش قیام

نمود و در موکبش بیدشت رفته بخدمت و نصرتش علم افراشت و از آن پس آقاهادی مفقود و فدای

نشر این امر گردید و زوجهء مذکورهاش بعد از واقعهء شهادت عظمی سالها حیات داشت و آقا محمد

مهدی که زوجهاش صاحبه خانم بنت دیگر حاجی اسد الله بود بنوع مذکور در فتنهء قتل حاجی ملا

تقی گرفتار و چندی محبوس شد پس بشفاعت بعضی خلاصی یافته در وطن اقامت داشت و از مخاطر و

مهالک سنین شدیدة محفوظ ماند و برادر کهنترشان آقا محمد جواد (عمو جان) در فجر طلوع این امر

شانزده ساله بود و با برادرش آقاهادی مذکور اتحاد و در خدمات و اقدامات اشتراک داشت و در اجرا

اعمال دینیہ استقامت و ثبات ورزید و موقعی که قره العین دستور کسر حدود باحباب داد و حاجی اسد

الله اطاعت نمود آندو برادر استنکاف ورزیدند و بنوع شدت مضادت کردند و چون گاهی غذای مطبوع

از خانهء حاجی برای آنجناب میفرستادند نوبتی خادمهء خانه کاسهء آش میبرد و در خارج خانه با آقا

محمد جواد تصادف کرد و او از جهت تعصب کاسه را گرفته خادمه را زد و حاجی اطلاع یافته ویرا دو سلی بر صورت نواخته تأدیب نمود و این سبب شد که آقا محمد جواد از عمو تعرض کرده فی الحال بصوب یزد شتافت و سه یوم بعد از آن واقعه قتل حاجی ملا تقی واقع شد و چون آقا محمد جواد بیزد نزد برادرش آقا محمد رفیع سابق الذکر رسید آقا محمد رفیع بدو گفت که تجار از قزوین اخبار عجیبه راجع بقتل حاجی ملا تقی و گرفتاری قره العین و عمو و سائر بابیه

--- صفحه ۳۷۸ ---

نوشته اند آیا کیفیت واقعات چه بود و تو چگونه آمدی او در جواب گفت که تا من در قزوین بودم چیزی از این امور واقع نشد و بالجمله آقا محمد جواد مدت شانزده ماه در یزد اقامت کرد پس بقزوین عودت نمود و لدی الورد او را دستگیر کرده بدارالحکومه کشیدند و محبوس نمودند و میرزا بزرگ نام از دوستان آنخانواده شفاعت و ضمانت نمود و حکمران آقا محمد جواد را تسلیم وی داد و چهار ماه در خانهاش بماند تا صورت استشهادی بر برائت از ارتکاب خلاف در خصوص قتل حاجی ملا تقی تمام کرد و از طهران فرمان استخلاص رسیده آزاد گشت ولی از جهت تعرض اهالی دیگر اقامت و تجارت در وطن نتوانست لذا با آقا فیض الله از بایان قزوین قراری گذاشته بقصد اقامت و تجارت بزنجان رفتند و سکونت گرفته بتجارت پرداختند و چندی نگذشت که بین اهالی بنام این امر شهرت یافتند و عاقبت در حدود سال ۱۲۶۷ بتحریک و تهییج اعدای قزوین حکمران زنجان ده تن گماشته با فرمانده و میر غضب

فرستاده هر دو را دستگیر کرده بدارالحکومه کشیده در زندان بکند و زنجیر انداختند و اموال و اشیا بغارت بردند و بعد از چندی بموجب شفاعت بعضی از تجار مبالغی نقود از ایشان گرفته مستخلص ساخت و آنان بقزوین عودت کرده کما فی السابق اقامت و اشتغال جستند و زوجهء محترمه اش شیرین خانم که کوچکترین دختران حاجی اسد الله بود و تمامت عائلهء فرهادی عموماً مخصوصاً نسوانشان از اخلاص کیشان قره العین بوده در خانهء خود بمحضر وعظ و افادهء آنجناب مجتمع شده استفاده نمودند و برای این امر دچار تعرضات و بلیات گوناگون گشتند آوردهاند هنگامی که آقا هادی قره العین را از قزوین بدر برد و طلاب مدرسه با اشرار بخانهشان ریخته غارت کردند و تعرض باهل خانه نمودند آنان خانه را گذاشته ببقعهء امام زاده احمد که از مخروبههای شهر بود پناهنده گشتند و مدت چهار ماه برای حفظ خود صغاراً و کباراً در آنمخروبه بسر بردند

--- صفحه ۳۷۹ ---

و بصورت فقر و تکدی خود را نگاهداری نمودند و بعداً که بخانه قرار گرفتند پیوسته اشرار حمله و هجوم برده سب و لعن همی کردند و آنان را بحمامهای بلد راه ندادند و پس از مدتها نوبتی بگرما بهء دور از خانه برای شستشو رفتند و بعضی از اعدا خبر یافته بحمامی گفتند که حمام بورود فرهادیهای بایی ناپاک شده دیگر مسلمانان بانجا نخواهند آمد لا جرم حمامی متعصب جاهل حکم بحمام داد که بزیند و بیرون کنید و آنان لنگهای درشت حمام را تاب داده بقوت و شدت بر صغیر و کبیرشان همی زده

از گرمابه بیرون راندند و با همه این مصائب و بلیات فرهادیها صبر و استقامت ورزیدند و نامشان مشهور

و بایمان بدیع معروف گردیدند و اخلاف و اعقاب برگزیده از خود بر جای گذاشتند

و دیگر از بایمان مشهور قزوین حاجی شیخ محمد (نبیل) والدش که تاجری متدین و محترم بود

در اواخر عمر مجاورت اعتاب مقدسه عراق عرب اختیار نمود و حضرت باب را در حال ادای زیارت

مکرراً دیده منجذب خصال و احوالش گردید و در چند سالی بعد چون اظهار امر در شیراز شد و

اصحاب بنشر و ترویج قیام کردند پسر نیک اخترش حاج شیخ محمد که نیز تاجری متدین از طائفه

شیخیه بود فائز عرفان و ایمان بدیع گشته بتبلیغ عشیرت اقریبین خود همت نهاد و بعضی ایمان آوردند و

برخی در شک و تردید ماندند و برادرش انکار و اعراض نمود و در آن اثنا والد بعزم بازدید پسران و

خاندان بقزوین آمده اوضاع و احوال مذکور را مشاهده نمود و مصدر امر و صاحب ندای را شناخت و

مکرراً در حین مکالمه و مناظرهشان اینعبارت گفت اگر صاحب ندای همان سیدی است که من در کربلا

دیدم الحق و الانصاف آنچه گوید صدق است و هر چه ادعا نماید بجا است و معدلک برای شدت تعلق

بعقاید و عوائد موروثه فائز عرفان و ایمان جدید نشده

--- صفحه ۳۸۰ ---

در گذشت و پسرش حاجی شیخ محمد در شمار معاریف بایه قرار گرفت و در قزوین و لاهیجان و تبریز

مرکز تجارت و با اعظام اینطائفه معاشرت داشت و در ایام اقامت رب اعلی در تبریز و ماکو و چهریق

مکرراً تشریف حضور یافته بخطاب نبیل مفتخر گشت و توقیعات عدیده بنامش صادر و باجرای دستورهای مبارکه قادر گردید و هنگامی که در قزوین فتنه قتل حاجی ملا تقی برخاست در تبریز اقامت داشت و معاندین وطن تحریک و افساد کردند تا حکمران تبریز ویرا بموجب حکم میرزا احمد مجتهد دستگیر کرده ضرب و زجر نمود ولی بالاخره باخذ نقود و وسائل اخری مستخلص و رها کرد و حاجی شیخ محمد از سائر مخاطر و مهالک بایه بیرون و محفوظ ماند و بالاخره در فتنه عمومیه سال ۱۲۶۸ ه. ق نیز بواسطه صرف مال و شفاعت بعضی از خطر تعرض حکومت امان یافت و شرح مال او و خاندان سعادت احوالش و نیز برادرش مهدی محمد رحیم را در بخش ششم

مینگاریم .

و دیگر از مشاهیر مؤمنین قزوین حاجی نصیر تاجری معتبر و متدین بود و در سنین اولیه ظهور جدید باستماع و استفاضه دروس و مذاکرات آخوند ملا جلیل ارومیه مصدق مؤمن شده ایمان خود را بوی اظهار داشت و ملا جلیل باو گفت ای حاجی در این امر بدیع شهادت بلسان کفایت ننماید و اعتقاد جنان را نیز اعتماد نشاید بلکه علامت ایمان مهیا شدن برای فدا و رضای بشهادت فی سبیل الله است و تا بمقام گذشت از جان و مال و عیال در طریق ایمان نرسی ادعای بایی بودن نتوانی کرد اینک بخانه رو و بفرغت حال و خیال دمی تفکر کن که چون ساعت قیام و نصرت محبوب انام فرا رسد و انبوه رجال

برای نهب اموال و قبض عیال و قتل اطفال آستین بالا زنند و تو را مخیر بین تبرّی و خلاص یا اعتراف

و قصاص نمایند در چنین حال

--- صفحه ۳۸۱ ---

اگر فتور نیاورده بلیات را بجان خریده بر عقیدت ثابت مانی بابی هستی و الا فلا و حاجی بخانه خود رفته تا سحر نخواستید و با خدا مناجات نموده همی تفکر و تأمل در حال و مال کرد تا در سحر حالت انقطاع عما سوی الله و رضای بشفادت فی سبیل الله در جان و وجدانش پدید آمد و صبح با نهایت سرور و نشاط نزد ملا جلیل رفته حال خویش اظهار داشت و در زمره بایبه داخل گشت و از مشاهیر مخلصین در شمار شد و برخی از قول وی چنین حکایت آورده‌اند که چون حضرت ذکر الله الاعظم را بعزم آذربایجان میبردند از قزوین برای درک محضر مبارک از عقب شتافتیم و بهر منزل که رسیدم سواران دولت آنمظلوم را بمنزلی دیگر نقل داده بودند لاجرم همت بر سرعت در سیر گذاشتم و خویش را رسانده بمأمورین نقودی داده و بحجرهء که حضرت سکون داشت در آمدم تحیت گفته رسم آداب بجای آوردم و اجازهء جلوس فرمودند نشستم مشغول بتناول چای بودند و از جهت ممانعت و مراقبت غلامان احتیاط نموده تکلم نکردند و من محو انوار جمال و جلال شده بظرف چای نیم خورده نگریسته آرزو بدل گذراندم که کاش از سؤر خویش بمن کرم مینمودند و فی الحال با اشارهء بمن اجازت دادند تا بیاشامیدم و نیز با اشاره امر بعودت بقزوین فرمودند لاجرم با قلب بریان که در سر لعن بر

ظالمان مینمودم بقزوین برگشتم و حاجی نصیر بعد از آن مدت العمر دچار تعرض و جفای اعدا گشت
نخست هنگام شدائد بر بایبهای قزوین که از جهت قتل ملا تقی برغانی رخ داد مورد حمله و هجوم اشرار
گردیده اموالش بیغما رفت و از وطن فراری و متواری شد تا در مشهد تحت اوامر حضرت قدوس و
جناب باب الباب بنصرت قیام کرد و سپس در بدشت حاضر بوده دربان باغی شد که جمال ابهی اقامت
داشتند و بعد از انقضای امور بدشت و نیالا بموکب باب الباب پیوسته تحت رایات سود بمازندران شتافت و
با کمال اخلاص

--- صفحه ۳۸۲ ---

و استقامت بنصرت و جانفشانی پرداخت و از قول او حکایت کرده‌اند که در آغاز امر ارادت و عقیدت
بجناب باب الباب داشتیم چه که حامل علم الهی و اول من آمن و نخستین حرف حی و باب حضرت باب
بود ولی بعد از چندی روزی مشاهده کردیم که حضرت قدوس بر صدر مجلس قرار گرفته اصحاب در
محضرش رده بسته ایستاده اند و آنجناب نیز دست ادب بسینه نهاده بر خدمت قائم است و امواج آیات و
کلمات بدیعه از لسان گهربار قدوسی نازل بود از آنوقت دانستیم که قوه عظیم و جلوه کریمی دیگر
نمایان گشت و نیز میگفت در ایام شدت محاصره قلعه مازندران و عسرت بر اصحاب روزی در خرچین
و زاد سفرم تجسس کردم چشمم بمغز بادامی افتاد و با همه گرسنگی که طاقتم را طاق کرد اولی دانستم
برای حضرت قدوس برم پس آن یکدانه مغز را بحریری پیچیده بمحضرش رساندم و نبیل زرندی ضمن

شرح واقعات قلعهء مذکوره چنین نوشت در ایام تنگی قلعه یکعدد بقره باقی ماند و جناب حاجی نصیر که کوب درّی افق قزوین بود حلیب آنرا جهت طلعت حبیب ترتیب میداد که چند قاشق چای خوری میل میفرمودند و ما بقی را بجهت اصحاب میفرستادند که هر یک یک قاشق چای خوری میل میفرمودند و بالجمله حاجی بنوعی که در بخش سابق آوردیم از چنگ مهاجمین قلعه مستخلص شده بقزوین مراجعت نمود و بتجارت مشغول گشت تا چون فتنهء عمومیه سال ۱۲۶۸ رخ داد خسرو خان حکمران قزوین ویرا دستگیر کرده بحبس انداخت و او بصرف مبلغی از اموال خود از خطر قتل که برایش مهیا بود محفوظ و مصون ماند و باز مشغول بامر تجارت شد و با اینکه در جریان وقایع مذکوره قسمت عمدۀ از سرمایهاش تلف گشت سرمایهء از نو فراهم کرده در قزوین و لاهیجان خصوصاً بتجارت ابریشم پرداخت و تتمهء احوال حاجی را در بخش ششم میاوریم و برای وی توقیعاتی از قلم اعلی صادر که بعنوان هو الانصر الانصر افتتاح یافت.

--- صفحه ۳۸۳ ---

دیگر از معاریف بایهء قزوین حاجی میرزا محمد تاجر امتعه و اقمشهء منسوجه بود و در اوائل نشر این امر فائز بایمان گردید و شهرت بنام بایی یافت و چون فتنهء قتل حاجی ملا تقی برخاست مورد هجوم

اعداد واقع شده ناچار بحاجی سید تقی مجتهد که همسایه‌اش بود و مراوده و آشنائی داشتند خواست

پناهنده گردد و او

احتیاط کرده ذکر عذری نموده اجازه ورود بخانه خود نداد و حاجی یکی دیگر از همسایه‌ها ملتجی

و چند روز مخفی گشت و برای دفع خطر محتمل ببقعه شاهزاده حسین تحصن جست و چندان بماند تا

فتنه ساکن و آرام شد آنگاه بخانه خود برگشته بشغل خویش مشغول گردید و باینحال تا دو سال بعد از

واقعه شهادت عظمی بود و همینکه فتنه عمومیه طهران برخاست حاجی یقین کرد که گرفتار شده

دچار چنگال عذاب میگردد لاجرم از قزوین بهمدان و محال کرمانشاه گریخته پنهان و متواری گشت و

عاقبت در کرمانشاه بیمار شده وفات یافت و از او خاندان و اسمی بر جای ماند که در بخش ششم

میاوریم.

دیگر از اعظم بابیه قزوین آقا سید عبد الهادی بن حاجی سید صادق مجتهد در شیراز درک لقا

حضرت باب اعظم نموده فائز بایمان گردید و حسب دستور آن بزرگوار بعراق عرب رفته اقامت نمود و

بشر آثار و هدایت اختیار پرداخت و باتفاق جناب طاهره و اصحابش عودت کرده در طهران سکونت

گزید و با معاریف اصحاب و احباب معاشرت جست لکن در واقعات و فتن واقع نشد و پس از شهادت

کبری سالها حیات داشت و تتمه احوالش را در بخش ششم می نگاریم.

و نیز از معاریف بایان قزوین ملا جعفر ولادت و نشو نمایش در رودبار

سکونش در قزوین و از علما و وعاظ شیخیه بود و ایامی در کربلا بخدمت سید رشتی رسیده استفاضه نمود و کراراً با حضرت باب اعظم و جناب باب الباب و بسیاری از اصحاب ملاقات کرد و در قزوین بواسطه ملا عبدالجلیل ارومیه مطلع از امر بدیع گشت و بمطالعه آیات و بینات و مصاحبت با مؤمنین مؤمن و موقن گردید و پس او واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و بنام بایی شهرت یافته از وعظ و منبر باز ماند و اقامتش در قزوین مشکل شد لذا بسمت لاهیجان مهاجرت کرد و سالی چند در مدرسه اکبریّه آن بلد توقف داشته تدریس مقدمات علوم عربیه نمود و در لنگرود نیز سالها اقامت گزید و در آنحدود بذر عقائد و معارف امر بدیع پاشید موجب هدایت جمعی گشت و ما در مواضع عدیده این کتاب مطالبی را نقل از رساله استدلالیه و تاریخچه که بخطش باقی و موجب شهرتش میباشد ثبت نمودیم و ملا قنبر عم ملا جعفر و ملا تقی ابن عمش نیز از اهل رودبار و از علما و وعاظ شیخیه ساکن قزوین فائز بایمان بدیع شدند ولی در سالهای اول این امر از جهان رفتند و ملا عبدالحسین واعظ شیخی رودباری ساکن قزوین نیز همتای آنسه بوده نوبتی برای اینکه از شرب قلیان ابا کرد و بایه باین علامت شناخته میشدند بامر حاجی ملا تقی برغانی گرفتار و مضروب گردید و چندی بعد در واقعه قتل حاجی او را نیز متهم و دستگیر کردند ولی خلاصی و رهائی یافت و بمشهد خراسان شتافته با باب و اصحاب مرافقت و مساعدت نمود و بالاخره در موکب آنجناب عودت کرد ولی در بین طریق بیمار شده بقزوین

برگشت و اقامت در وطن برایش میسر نشده ناچار بگیلان هجرت کرد و در قریه بالفجان از قرآ لاهیجان اقامت گرفت و بعد از وقوع شهادت عظمی سالها در قریه مذکوره بشغل تعلیم اطفال پرداخت و پرتو انوار بدیعه میدرخشید و جمعی را باین امر تبلیغ کرد لاجرم بنام بابی شهرت

--- صفحه ۳۸۵ ---

یافت و جمعی از متعصبین بصدد قتلش بر آمدند و قبری حفر کرده خواستند زنده بگور کنند و برخی دیگر بموقع رسیده نجات دادند و ناچار بوطن خود عودت کرده در خانهاش بتعلیم اطفال اشتغال جست و تتمه احوالش را نیز میاوریم .

دیگر از مشاهیر بابیه قزوین اخوان اربعه کربلائی محمد حسین و آقا محمد صادق و حاجی حسن و آقا علی زرگر در اوائل نشر این امر از مؤمنین شده تحمل تعرضات و بلیات از معرضین نمودند نوبتی مردم بازار باقا محمد صادق و کربلائی محمد حسین مکالمه در خصوص دین و عقیده کرده هجوم برده نزد حکمران کشیدند و چوب وافر زدند و حاجی حسن و آقا علی را کند و زنجیر نمودند و آنان سالیانی بعد از واقعه شهادت کبری حیات داشتند و تتمه احوالشان را در بخش شش میاوریم .

دیگر از مشاهیر بابیه قزوین کریم خان مافی ابن عم حسینقلی خان نظام السلطنه مشهور از طائفه اهل حق مردی محترم و فاضل و خوش خط و شاعر بود و بهجت تخلص مینمود و با جناب قره‌العین ایام

توقیف بخانه کلانتر طهران مراسلهء منظوم مستمر داشت و در طهران بشرف لقا ابهی رسیده ارادت ورزید

و دیگر کربلائی لطفعلی حلاج از بقیة السیف قلعه مازندران بود که در فجر ظهور بشیراز شتافته مشرف بلقا و ایمان گشته مراجعت بقزوین کرد و عاشقانه نشر فضائل و آثار نمود و شهرت یافته مورد تعرض اهالی گردید و بالاخره میرزا نصر الله کدخدا تعرض و تشدد کرده ویرا هدف ضرب و آزار ساخت تا تبرّی از ایمان و عقیدت نماید و چون ثبات و استقامت ورزید چندان ویرا زدند

--- صفحه ۳۸۶ ---

که جان تسلیم کرد و خواهرش مؤمنه عالمهء ناطقهء مطلعهء بر تفسیر قرآن و احادیث و اخبار بود و اغلب اوقات در خانه حاجی ملا صالح میزیست و با جناب طاهره در ایام آزادی و حبس در قزوین مراقت و مشارکت نمود و اشعار آنجناب را خصوصاً غزلی که مطلعش این است هله عاشقان بشارت که نماند این جدائی برسد زمان دولت بکند خدا خدائی در حفظ داشته پیوسته میخواند و او را مطلع تقدیس میشناخت .

و نیز از بایان شهیر قزوین کربلائی محمد حسن فتی بود که قسمتی از احوالش ضمن مندرجات بخش سابق و این بخش مسطور است و همت علی خان سرکردهء ایل جلیلود از طائفه اهل حق که عائلهء در این امر بر جای گذاشت و حاجی عزیز خان و برادرش هاشم خان بزرگ طائفهء دیگر از ایل

کرد و مشهدی علی اکبر زرگر و آقا مرتضی قلی ارباب تاجر و آقا سید اسمعیل کدخدا و میرزا کلبعلی و میرزا نظر علی و آقا میرزا عبد الله و آقا فیض الله و آقا عبدالصمد و درویش صادقعلی و حاجی محمد حسن تاجر جباری و حاجی ملا محمد علی لهاردی و کربلایی عبد الله و کربلایی آقا بزرگ چیت ساز و پسرش کربلایی محمد تقی و غیرهم که شرح احوال برخی از ایشان و اعقابشان را در بخش ششم میاوریم و در بخش سابق ضمن اوضاع قلعهء مازندران نوشتیم که پنج تن از مؤمنین قزوین در قلعهء طبرسی مازندران بشارات رسیدند و بالجمله چون قزوین ملتقای خطوط فارس و خراسان و مازندران و عراق و آذربایجان است و اصحاب در طریق ذهاب و ایاب برای درک زیارت حضرت نقطهء اولی و برای ورود بقلعهء مازندران و غیره از آنجا عبور کرده گهی اقامت مینمودند و جمعی از حروف حی و مهمین مانند جناب ملا حسین باب الباب و آقا سید یحیی وحید اکبر و ملا شیخعلی عظیم و ملا

--- صفحه ۳۸۲ ---

جلیل و ملا یوسفعلی و غیرهم غالباً برای ملاقات احباب قزوین مکث و توقف کردند و برخی از مشاهیر علمای شیخیه مانند حاجی میرزا عبدالوهاب و حاجی ملا علی متنفذ و ریاست مدار بودند و حمایت ازین امر نمودند قزوین مرکزی خطیر برای جمعیت و قوت بایه واقع شد ولی فتنی چند در آنجا رخ داد که مانع سرعت بلکه موجب وقفه گشت نخست اعراض ملا جواد ولیانی واعظ شیخی شهیر بود که در آغاز وصول خبر ظهور حضرت باب بقزوین اطلاع بر حالات یافته آیات مطالعه نموده وجد و نشاطی

گرفت و در وطن درنگ نکرده بموجب عقیدت و آمالش که خروج امام محمد بن الحسن العسکری

نزدیک شده و حضرت باب مردم را با اجتماع

از جمله بابیان قزوین در قلعه طبرسی ملا حسن کله دره بود و خود را مستخلص نموده بلاهیجان رساند و در آن ایام از سکنه بلده مذکور مرتضی نامی از علما شیخیه که صاحب تصنیف و تألیف بود ازین امر اطلاع و حسن عقیدت و اقبال داشت و نوبتی از من رساله فروع رب اعلی را خواست نوشتم فرستادم که بمردی از اهل لاهیجان داد و پیوسته سعی میکرد اسباب فراهم آورده بقلعه مازندران ملحق گردد و بمقصود نرسید در آن هنگام ملا حسن مزبور با وی ملاقات نموده برخی از حالات و کلمات و آیات جناب اول من آمن و آخر من آمن را باو گفت و مخصوصاً مقامات و اظهارات حضرت قدوس را برای وی حکایت کرد و او طاقت تحمل آنسائل را نیاورده تغییر حال یافت و جناب مهدی محمد رحیم برادر حاجی شیخ محمد نبیل که بوی حفادت می نمود پیغامهای تنبه بخش فرستاد و حاجی شیخ محمد مذکور خود نیز بلاهیجان رفت و نصیحت و اندرز گفت ولی سودی نبخشید و ملا مرتضی بر منبر بنای اعراض و ضدیت گذاشت و عاقبتش بمشقت و ذلت کشیده دچار مرضی شد که لا علاج پاهایش را بریدند.

(ملا جعفر قزوینی)

در کربلا و نصرت امرش میخواند و البته تلافی بلیات وارده بر شیعهء خالص یعنی شیخ احسائی و سید رشتی و اتباعشانرا از بالاسریها کرده و مخصوصاً مخالفین را بمجازات کامل رساند جمعی را با خود بکربلا برد و چون اطلاع یافت که در امر مذکور بدید شد و حضرت بعزم شیراز مراجعت فرمودند و اصحاب را با اجتماع در آن بلد امر نمودند لاجرم با جمع همرهان بشیراز شتافت و در آنجا مطلع شد که حضرت ذکر الله الاعظم برای تحفظ از هجوم اعدا در بروی خلق بسته محبین و طالبین را نهی از ورود فرمودند و همه را امر بمراجعهء بجناب ملا حسین دادند و مقام باییت را باو واگذاشتند از اینرو تزلزل و فتور در او حاصل شد و با تنی چند همدست گشته بمعارضت برخاست و مکتوبی را که آن بزرگوار در جواب سؤال برخی از احبا نگاشته بود بدست آورده مضامین مندرجه را فیما بین اعدا نشر داده محل اعتراض ساخت و مکتوبی از آنحضرت یافته نزد علما و حکمران سعایت و شکایت برده افتراها زد چنانکه ضمن شرح اوضاع شیراز برخی از مرقومات آن حضرت که اعمال ملا جواد و محرکینش را شمرده آنانرا سامری و عجل و او را خوآر خواندند ثبت کردیم و بالجمله ملا جواد مراجعت بقزوین نموده رسالهء در رد آنحضرت نوشت و لسان طعن و اعتراض گشود و این امور موجب رخوت و فتور برخی گشت ثانیاً طلوع قره العین و تبعیت و ارادت شدیدة جمعی از رجال و نسا قزوین نسبت باو و وقوع اختلاف نظر فیما بین احباب و مقاومت شوهر و عم و خویشان و نشر یافتن مفتریات سوء دربارهاش ثالثاً ردّ و سبّ و تکفیر مجتهد اعظم قزوین حاجی ملا تقی برغانی و سختیهایش نسبت بابیان و واقعهء قتل او و طلوع

فتنه قتل و نهب بایان قزوین بود بنوعیکه منجر بقتل بعضی و فرار و اختفا سائرین گشت و معدلک پس

از واقعه شهادت عظمی جمعی از مؤمنین در قزوین و توابع

--- صفحه ۳۸۹ ---

از قبیل کله دره و غیرها بر جای بودند و بیان تتمه این احوال را در بخشهای بعد خواهیم نمود و از

اماکن تاریخیه قزوین خانه حاجی ملا محمد صالح مجتهد برغانی محل ولادت و تحصیلات و رشد

جناب طاهره و خانه حاجی ملا محمد تقی مجتهد محل زندگانی آنجناب با شوهرش ملا محمد و مسجد

حاجی که در آنجا بدست بایه کشته شد و مدفنش که بر سنگ لوحه آن کیفیت واقعه منقور است و زیر

پل محلی که ملا عبد الله شیرازی معروف بمیرزا صالح نیزه خونین را بخاک پنهان نمود و نیز مقتل

حاجی ملا ابراهیم محلاتی و ملا طاهر شیرازی در قرب رودخانه و مدفنشان در خارج بلد و نیز

دارالحکومه که محل تعذیب جناب طاهره و احباب گردید و خانه فرهادیان بود که اجتماع بایه میشد .

و حاجی ملا ابراهیم محلاتی مذکور تحصیلات علوم ادبیه و دینیه را اولاً در ایران و بالاخره در عراق

و غالباً نزد شیخ احسائی و سید رشتی نمود و در کربلا اقامت جست و بوفور علم و عرفان و حسن تقریر و

بیان و کثرت تقوی و عبادت و قوت روح و شهامت شهرت یافت و هنگامیکه ملا علی بسطامی بامر حضرت

باب الله الاعظم در عراق بنشر دعوت بدیعه پرداخت مهتدی باین امر گردید و بملاقات قره العین استفاضه

از افکار و معارف و آثارش منجذب گشته اخلاص و ارادت حاصل نمود و در جمله اصحاب و اعوانش

منسلک شده بنصرتش در نشر معارف بدیعه باقصی مایقدر و یمن برخواست و پیرو مذاق و روش او شده ملامت و شماتت و تعدی و جفای بسیار از متعصبین و معاندین تحمل کرد و در همه مواقع و اخطار در اقامت و

مثلا سید محسن که سر حلقه فراشان و میرغضبان بود عمامه بر سر و عصا بدست بزنهاى احبای الهی ملاقی تکلیف کرده میگفتند شوهرهای شما از دین خارج شدند و شما طلاق لازم ندارید بهر که خواهید میتوانید شوهر کنید.

(سمندر)

--- صفحه ۳۹۰ ---

اسفار حمایت و نصرت او نمود و با علما شیخیه و فقها اصولیهء محاجه و مباحله کرده بدلائل علمیه و تأییدات غیبیه حقیقت امر جدید را ثابت و روشن ساخت و آنجناب چنانکه آوردیم در ایام توقف در همدان ویرا برای احتجاج با علما فرستاد و بیانیه حاوی دلائل و آثار بسیار باو داده مأمور داشت که اگر معارضین بحجت و برهان متینش قانع نشوند مباحله نماید و فصل حق و باطل را بید باسطهء الهیه واگذارد پس حاجی ملا ابراهیم در مجمع علما چنان با صراحت و بلاغت بیان و شدت و قوت عرفان و ایمان تکلم نمود و حقیقت مطالب شیخ و سید و عظمت آیات و بینات حضرت باب اعظم را مدلل و مبرهن ساخت

که حضار عموماً غریق لجه رعب و حیرت شدند و خود را عاجز و زبون از اتیان بمثل آن مشاهده کردند ولی تعصب و غرور ایشانرا فرا گرفته بعناد و لجاج پرداختند و بمباهله نیز جرئت نکرده بتکفیر و تحقیر و شتم و لطم مبادرت نمودند و چندان با مشت و لگد و چوب و غیره زدند و بیازردند که تمام بدن شکسته و متورم و خونین گشت و بیفتاد و مدهوش شد آنگاه او را رها کرده رفتند و او همینکه بهوش آمد خود را بمشقت تمام نزد قره العین کشاند و آنجناب از مشاهدهء حالش سخت متأثر شده مناجات با قاضی الحاجات نموده از اعدا شکایت کرد و در حق وی دعای خیر نموده رضایت از قوت ایمان و اخلاصش اظهار فرمود و چون بقزوین رفتند و حاجی ملا تقی مجتهد افراط در تعرض احباب و اعتراض و زشتگوئی در حق شیخ احسائی و سید رشتی و خصوصاً دربارهء حضرت ذکر الله نمود حاجی ملا ابراهیم با شهامت تامه مداخله کرده اعتراضاتش را جواب گفت و با رد و ایراد ملا جواد خوار مقاومت سخت نمود و از تعدیات حاجی ملا تقی و پسرش ملا محمد نسبت بقرة العین آشفته و متغیر شد و ایشان و بستگانشان و سائر دشمنان با او کمال عداوت اظهار کردند و چون واقعه قتل حاجی ملا تقی

--- صفحه ۳۹۱ ---

اتفاق افتاد باقدام ملا محمد بلا درنگ او را با میرزا طاهر شیرازی و شیخ صالح کریمی و حاجی اسد الله فرهادی و غیرهم دستگیر کرده در حبس و بند نهادند و سختی و جفا روا داشتند و هنگامیکه محبوسین مذکور را برای تحصیل حکم قتل از علما و شاه بطهران بردند از جهت سورت سرما و نبودن لباس کافی

و از جهت قساوت و غلظت مأمورین غایت مشقات بمظلومین رسید و در ایام حبس در انبار طهران ملا محمد مذکور انواع جفا وارد ساخته ایشانرا نزد علما و مجتهدین کشانده حکم قتل همی طلبید و چون عزیمت رجوع بقزوین شد حاجی ملا ابراهیم و میرزا طاهر را مخصوصاً از طریق برغان برد و رعایا را تحریک کرد تا باتش غیرت و حمیت برای حاجی ملا تقی افروخته شده انواع جفا را نسبت بایشان روا داشتند و بالاخره هر دو را بسال ۱۲۶۳ هـ . ق در قزوین بکمال سختی بدان طریق که در بخش سابق آوردیم مقتول و محروق نمودند آوردهاند که حاجی ملا ابراهیم پیوسته حدیث معروف بلوح فاطمه را در مواقع نقل اخبار دالهء بر علامات ظهور و ثبت حقیقت باب اعظم میخواند و بان اعتماد کامل داشت و چون بجملهء یقتلون و یحرقون میرسید آثار تأثر شدید از رخسارش نمایان میشد تا اینکه در واقعهء شهادتش جملهء مذکورهء از حدیث کاملاً صدق و تحقق یافت و شیخ طاهر شهید مذکور از اهل شیراز فاضلی با تقوی و تحقیق و واعظی فصیح البیان و منطیق از فئه شیخیه بود و سکونت در کربلا داشت و مانند حاجی ملا ابراهیم بواسطه جناب ملا علی بسطامی ایمان بحضرت باب اعظم حاصل نمود و عقیدت و ارادت بقره العین گرفت و در موکبش رهسپار ایران گشت تا در قزوین بشهادت رسید

و در قم حاجی میرزا موسی پسر دختر میرزا ابوالقاسم مجتهد شهیر صاحب قوانین الاصول از معتبرین

علما و فقها در سفر حجش حیدر علی نامی باو خبر داد

--- صفحه ۳۹۲ ---

که قائم موعود در سنه هزار و دویست و شصت ظاهر میشود و بعد از عودت بقم اولاً بواسطه جناب ملا حسین بشرویه و ثانیاً بواسطه آخوند ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) بعرفان و ایمان جدید فائز گردیده در سمط علماً بیان در آمد و برادر خود حاجی میرزا محمد رضا را تبلیغ و هدایت کرد و برخی دیگر از اهالی نیز مانند میرزا محمد حسین متولی و غیره که اسماً و احوالشان در طی مندرجات بخشهای لاحقه مسطور میگردد بدخالتش در جمع محبین و مؤمنین در آمدند ولی چون در هنگامها وارد نشد از بلیات و مخاطرات محفوظ و سالها بعد از واقعهء شهادت عظمی برقرار ماند و تتمه احوالش را در بخش ششم میاوریم.

کاشان ارض الکاف و توابعش مقر جمعی از مشاهیر مؤمنین بود که یکی از اشهر و اعرفشان حاجی میرزا جانی ولادت و نشو و نمایش در شهر کاشان شد و پدرش حاجی محمد حسن معروف پیرپا تاجری معتبر بود و دو زوجه داشت از یکی حاجی میرزا جانی مذکور و حاجی محمد اسمعیل (ذبیح) بظهور آمدند و از زوجهء دوم حاجی میرزا احمد و حاجی میرزا علی اکبر و دو دختر ولادت و رشد یافتند و میرزا جانی اکبر اولاد بود و در آن بلد تجارتخانه معتبری تأسیس نمود گویند پس از اطلاع و ایمان بواسطهء جناب ملا حسین باب الباب چنانکه در بخش سابق نگاشتیم شوق و وجدی شدید در او پدید گشت و نقش زیارت بیت الله بر ضمیر بسته از حجاج شد و در مکه زیارت حضرت رسیده مجذوب گردید و چون بوطن برگشت کرامات و خوارق عادات بسیار حکایت نمود و در سنین دیگر نیز چون

جناب باب الباب از کاشان گذشت ملاقات و کمال ایمان و ایقان و انقطاع حاصل کرد و کیفیت
مهمانداریش از حضرت و نیز رفتنش بعزم نصرت اصحاب قلعهء مازندران و گرفتاریش در آمل را نیز در
طی مندرجات بخش سابق آوردیم و پس از

--- صفحه ۳۹۳ ---

آن شهوری چند در حدود مازندران مانده بعد از ختم امر قلعه در قصبهء عبدالعظیم اقامت جست تا آنکه
گرفتاری عمومی بایان بسال ۱۲۶۸ هـ . ق رخ داد و بنوعی که در بخش لاحق میاوریم بقساوت شدید
گشته گشت و وصف کتاب تاریخش را که موجب شهرت بلیغهاش گردید در فهرست مدارک کتاب
نمودیم و مدفنش در محل مقبرهء سید ولی در طهران بود و هنگامیکه بقعهء مذکوره را ساخته مرتفع
نمودند سنگ قبرش زیر بنا ماند و شرح احوال اخلاف و اخوان و خاندانش را در بخش ششم میاوریم .
و بالجمله از آن برادران و خواهران و خویشان که جمع بودند خانوادهء اولیه بایهء کاشان تأسیس
گشت و در شب و روزی که حضرت ذکر الله الاعظم در خانه حاجی میهمان گشتند جمعی از اهل بلد
مانند حاجی ملا هاشم و حاجی میرزا ابوالقاسم و حاجی سید محمود و آقا سید احمد و آقا میر عبد الباقی
صباغ و حاجی محمد حسین نور و آقا محمد تقی نواب خال حاجی و بگم کوچک خانم خالهاش نیز فائز
بایمان شدند و خانم مذکور سخنور و مقتدر باقامه حجج و براهین بود مورد تعرضات و تعدیات بسیار از
اهالی گردیده عاقبت مهاجرت باردستان کرده در آنجا وفات یافت و سپس متدرجاً بواسطهء عبور و

مرور علما اصحاب در شهر و توابع جمعی از طبقات مختلفه مانند حاجی ملا عبد الباقی و ملا باقر جفری و غیرهما منجذب باین امر گشتند در جمع بایان قرار گرفتند و مخصوصاً سید بصیر هندی چنانکه ضمن شرح احوالش مینگاریم در قمصر و مازگان علم هدایت مرتفع نمود و حاجی سید ابراهیم پیشوای قریه و آقا سید عبدالرحیم و عدهء دیگر را مهدی ساخت و در شهر و معمورات تابعه جمعی را متنبه و بیدار نمود و در جوشقان عدهء بواسطهء آقا محمد تقی نواب مذکور فائز بایمان گشتند و کثرت و شهرت یافتند از آنجمله ملا محمد جعفر عالمی صاحب

--- صفحه ۳۹۴ ---

تقریر و بیان بود و بامر فلاحت اشتغال داشت و باقامه حجت و برهان جدید معروف گشت نوبتی خدام بقعهء امام زاده ویرا گرفته نزد مقبره بدرختی بسته چوب بسیار زدند که تبری نماید و او ثبات و استقامت ورزید و چون خلاص شد لاعلاج از وطن مهاجرت نمود دیگر ملا رضا روضه خوان دیگر شیخ ابوالقاسم از اهل قریه مازگان بودند و نیز عمو باقر از جهت شدت تعرضات اهالی از جوشقان خارج شده پس از چندی ناچار برگشت و نیز در قریهء وادقان جمعی از علما و غیرهم قبول این امر نمودند و از جملهء بایان نامی کاشان آقا ابوالقاسم و آقا مهدی دو برادر سوداگر بودند که با مایه و آبرو در وطن میزیستند و با خانوادهء حاجی میرزا جانی معاً بمحضر اعلی رسیده فائز بایمان گردیدند و اجتماع و مصاحبه و مشاورهء بایان بومی و واردین از اطراف با یکدیگر در خانهشان صورت می بست از اینرو بین

اهالی بلد بنام بابی شهرت یافتند و چون تعرض و تضییق بانطائفه در سال ۱۲۶۵ قوت و شدت گرفت مردم کاشان بمقاومت و مدافعتشان برخاستند و خبر بحکمران دادند که حضرت قدوس و شیخ عظیم بکاشان وارد و در کاشانه ایشان اقامت نمودند پس غلامان حکومتی باتفاق جمعی از اشرار بخانه‌شان هجوم برده ایشانرا دستگیر و ضرب و تحقیر کردند و اموال و اثاثشانرا بیغما بردند و هر دو را با هیئت دلگدازی بتخت داروغه کشیدند و پاهایشانرا بفلکه بسته چندان با چوب و تازیانه زدند که از پا تا کمر مجروح و خونین شدند و اجساد غرقه بخون را بر دوش حملها گذاشته بدرج خانه هایشان برده انداختند و مدتی طویل بستری و در تحت معالجه بودند و عائله ستمدیده پرستاری کردند تا شفا یافتند و بنوع احتیاط و اختفا در وطن بودند تا واقعهء شهادت عظمی واقع شد و هردو باتفاق بطهران شتافته اقامت گزیدند و چون فتنهء عمومیه سال ۱۲۶۸

--- صفحه ۳۹۵ ---

برخاست آقا مهدی بچنگ غلامان و دژخیمان ناصرالدین شاه افتاده او را بنوعی که در بخش لاحق میاوریم هلاک نمودند و آقا ابوالقاسم محفوظ ماند.

و ما در ضمن شرح اوضاع اصفهان احوال حاجی محمد رضای کاشانی الاصل و دخترش آغا بیگوم و دامادش آقا میرزا مؤمن از مؤمنین شهیر کاشان را آوردیم .

و از مراکز مهمهء بایه در این قسمت قصبهء نراق بود و ملا محمد جعفر در

حاجی معین السلطنه تبریزی حاجی محمد رضا بن حاجی محمد رحیم مخمل باف کاشی نگاشته و کیفیت ایمانش را در ایام حج حضرت باب اعظم بنوعی که در بخش سابق و هم درین بخش آوردیم نوشت و واقعهء را بر او پس از عودت بایران در کاشان ثبت

نمود که خلاصه اش چنین است مردم کاشان باشارهء ملاها و باتفاق غلامان حکومت بمسکن حاجی ریخته او را بدارالحکومه کشیدند و پاهایش را بفلکه بسته چوب وافر زدند پس او را عریان کرده روی و موی و اندامش را بگل آلوده بر دراز گوشی وارونه نشانند و دم حمار را بدستش داده با ساز و آواز در کوچه و بازار کاشان همی گرداندند و انبوه تماشاگران طعن و لعن کرده سنگ و آبدهن انداختند و در آن هنگامه بهمین پور کاوس از زردشتیان که در تجارتسرای حجره داشت برای تماشا بیرون دویده حاجی را شناخت و چون مقام دیانت و ثروت و عقل و درایتش را میدانست پی تجسس برخاست و قبول این امر نمود و او اول کسی است از زردشتیان که در اینطائفه داخل گشت ولی دیگران زردشتی مذکور را مهربان بهمین از طائفهء معروف بریش بزی گفتهاند که اکنون اخلاش فیما بین احباب معروفاند و واقعهء مذکوره را در حق پدر حاجی علی رباطی مرحوم از شناخته گان اینطائفه حکایت نموده- اند.

(مؤلف)

--- صفحه ۳۹۶ ---

آنجا سکونت داشت که از علما شیخیه و صاحب قریحهء شعر و قوهء تألیف و تصنیف بود و در ایام اقامت جناب باب الباشان اطلاع و اقبال حاصل کرده متدرجاً ایمان آورده توقیعی بنامش در ایام سجن

ماکو صدور یافت و جمعی از رجال و نسا قصبه را بسلك بایه در آورد و حاجی میرزا کمال الدین بن حاجی ملا مهدی بن حاجی ملا احمد فاضل شهیر نراقی از علمای قصبه مذکوره که شرح احوالش را در بخش ششم مینگاریم بواسطه او بابی شد و ما تتمه احوال و مالش را در بخش ششم مینگاریم و بالجمله هنگام واقعهء شهادت عظمی و بعد آن در کاشان و توابعش جمعی از اینطائفه می زیستند و از آنده برخی شهرت و عظمتی بسزا یافتند

کرمان ارض الکاف و الرأ و حاجی محمد کریم خان مقتدای معروف شیخیه در آن بلد بسال ۱۲۲۵ متولد شد و پدرش ابراهیم خان که در آن ولایت و نیز بلوچستان و غیرها حکمرانی مینمود از طائفه قاجاریه و خویشان نزدیک سلطانی و صاحب مال و مکت و تعلق تام بعقیدهء شیعت و نیز محب شیخ احسائی بود و بنا مدرس در کرمان بامضافات و اوقاف از ابنیهء خیریهء اوست و فرزند مهتر مذکور خود را بتحصیل علوم رسوم و ملائی گماشت چنانکه در عنفوان جوانی تحصیلات اولیهایش حصول یافت و پس از فوت پدر حسب اعتقاد و انجذاب قلبی بکربلا شتافته در حوزهء درس حاجی سید کاظم رشتی در آمده سینی چند اقتباس نمود و سفری نیز بمکه رفته عمل حج را انجام داد تا آنکه از سید اجازه گرفته بکرمان برگشت و بساط درس و وعظ و امامت جماعت برقرار داشته نشر عقیدت نمود و با وی مراسله و مرابطه ممتد داشت و با عظمت نسب و وفرت مال و علم و کثرت برادر و خواهر و خویشان غنی

حکم پرور مقام و شهرت عظیمه حاصل کرد و در آنجا گهی در قریه لنگر اقامت داشت تا پس از وفاتش

ندای ادعای علم الهی و

--- صفحه ۳۹۷ ---

قیام بمقامش در داده خویش را حائز مقام رکن رابع از ارکان اربعهء دین خواند و معرفت خود را یکی از معارف چهارگانهء اصلیه شمرد و اغلب شیخیه باو گرویدند و صاحب ریاست خطیرهء علمیه و دینیه گردید و با اجتماع هرگونه اسباب سروری و مهتری خصوصاً تقرب سلطنت و کثرت قوم و عشیرت و جمعیت پیروان در عقیدت صاحب نقوذ (نفوذ) و قدرت تامه شد و نسب و زندگانش در خاندان ظلم و قاجاریه و نیز شئون مال و جلال و مخصوصاً اعتیاد بشرب غلیان در نظر صلاح و عباد و زهاد اصحاب شیخ و سید ناپسند مینمود و سید غالباً او را نصیحت و تذکر داد چنانکه در صورت اجازت اجتهاد بوی چنین نگاشت و یجنب مواضع الزل و یعمل بالاحتیاط ما امکن و یفتی بما احکم و اتقن و یراقب الله سبحانه و تعالی فی السر و العلن و یجعل اولیائه و خلفائه علیهم السلام نصب عینیه فی کل ما یظهر و یکمن و لا یخرج عما نطقت به اخبارهم و شهدت به آثارهم و لا یفترق عن الجماعة و یتلقى الامر بالسمع و الطاعة و لا یقول علی الاحتمالات البعیده و لا الاراء المستحسنة و القیاسات المظنونة و التخریجات العقلیه الغیر الموزونة فان هذا المقام مقام خطر و خطب جسیم و امر عظیم فلیواظب و فقه الله بالاعمال المستحبات و تلاوة القرآن و طول المناجات و لا یغر بزخارف الدنیا و لا باجتماع الناس من اهل الهوی

فانهم اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح يوم لك و يوم عليك و تأدب باداب المخلصين و اقتف آثار
الائمة الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين و نیز در ضمن جوابيكه بسؤال وى از ركن رابع نوشت و پس از
عودت بكر بلا بموالى خود راجع گشت چنین مسطور است هنگامى است كه از مشهد مقدس كاظمين
عليهما السلام ارادهء تشرف بخدمت ائمهء سامره عليهم السلام دارم با قلبى بغايت مشوش و چون جناب
مخدومى حاجى محمد على خود لسان اند صادق و كتابى ناطق فاحضر السؤال و استخبر الحال فانه

ينبتك

--- صفحه ۳۹۸ ---

عن الجزئى و الكلى و المجمال و المفصل و الظاهر و الباطن الا ما استجن فى الصدور و لم ابرزه من
نوائق الدهور الامر عظيم و الخطب جسيم و الخطر جليل يا ايها الذين آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و
اتقوا الله لعلكم تفلحون تعاونوا على البر و التقوى و لا تنسوا الفضل بينكم و لكن الاعتماد على الله و الثقة
بالله و لا تجزعوا عند النوائب و لا لتواتر المصائب فان الله سبحانه قد جعل ظهور تشييد هذا الركن
الاعظم الذى هو الرابع من الاركان و المتمم للبيان باسبابه نحن و له الحمد منها و لكن السلوك كما
ادب سبحانه نبيه ص ۴ عند ظهور الركن الاول من صبره و تحمله شدة المحن و الابتلاء الى ان نزلت هذه
الاية اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير و عند ظهور الركن الثانى و الثالث منها
صبر المير المؤمنين ۴ و استيلاء المتغلبين و مشيد هذا الركن ايضاً يحتاج الى ذلك السلوك و الادب فشمرا

عن ساق الجد وعض علی النواجد و اصبر علی ما اصابک ان ذالک من عزم الامور و جمیع اصحاب و احباب و اتباع خود را سلام برسانید خاصه نور چشم مکرم محمد رحیم خان و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و ما کیفیت سلوک خان را با حضرت قدوس و مقدس در بخشوم تفصیل داده صورت توقیع مبارک حضرت باب را خطاباً له ثبت نمودیم آوردهاند که جناب مقدس حامل دو توقیع منیع برای دو تن ارشد علمای کرمان حاجی آقا احمد مجتهد و حاجی محمد کریم خان شد اما حاجی آقا احمد پس از ملاحظه توقیع رفیع اسلوب ادب و حسن اخلاق و نیز طریق حزم و احتیاط را پیش گرفته گفت علمائی برتر از من در عراق عرب موجودند و من از ایشان تبعیت دارم آنچه رأی و فتوی دهند اطاعت مینمایم ولی حاجی محمد کریم خان بغایت حسد و عدوان برخاست و بتعرض و مقاومت پرداخت و صدمات و اذیات بسیار بر اصحاب و احباب وارد ساخت از آنجمله واقعه آخوند ملا کاظم بن استاد یوسف

--- صفحه ۳۹۹ ---

بنا است که از طبقه علمای شیخیه و تبعه خان بود و بزیارت توقیع حضرت ذکر الله الاعظم و نیز برای اموری چند که در عالم رؤیا مشاهده کرد ایمان بامر بدیع آورد

حاجی محمد کریم خان زیاده از چهل برادر و خواهر و دویست الی سیصد برادر زاده و خواهر زاده داشت و همه از ملاکین معظم و متمولین مکرم بودند چندانکه اهل کرمان در محضرشان بدون تحصیل اذن و اجازه نمی نشستند و هر یک در سالی از ده الی صد هزار تومان عائدات ملکی داشتند و همه در رکابش پیاده و در حضورش ایستاده بودند و در سال از دویست الی سیصد هزار تومان خمس و زکوة باو میدادند و پدرش نیز موقوفات بسیار برایش گذاشت و در مجلس روضه خوانی که سالی یکبار ایام معدوده در خانه اش منعقد بود خودش در آخر مجلس بعد از همه روضه خوانان بمنبر میرفت و صد و پنجاه قلیان سرطلا از قهوه خانه اش بیرون میامد و پیشخدمتها با قمه های مطلا همگی ساده رو و کلاً برادرزاده و خواهرزاده اش بودند و حاجی علی نام ارباب در کرمان صد هزار تومان مخارج کرد و مسجدی برای وی ساخت و آقا مهدی نام رفسنجانی سالی دو بار ویرا با زیاده از صد نفر اخوان و اصحاب و خدامش بمشهد رضا دعوت و ضیافت میکرد و در هر بار تقریباً بیست هزار تومان مصاريف سفر میشد و سالی پنج شش هزار تومان خمس و زکوة باو میداد و خان در دو مسئله فقهیه با مشهور فقها مخالفت کرد یکی آنکه ماء قلیل بمجرد ملاقات نجس مادام که اوصاف ثلثه اش تغییر نیابد متنجس نمیشود بلکه طاهر و مطهر است دوم آنکه شهر رمضان همه ساله سی روز مییابد و هرگز بی سلخ نیست ولی بالاخره تاب مخالفت فقها نیاورده بطلان عقیدتش بر خودش معلوم گشت و تصریح بطلان قول خود و لزوم متابعت عقیده مشهوره نمود .

(خلاصه از کتاب بهجة الصدور تألیف حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی)

و در مسجد علی المنبر با حضور خان زبان بمدح و ثنای این امر گشود و اقامهء دلیل و برهان بر حقیقت نمود لذا در همان روز حاجی غلامعلی خان برادر حاجی محمد کریم خان ویرا با چوب کثیر مورد ضرب و فیر ساخت و ایامی قلیل بیش نگذشت که ملا کاظم ازین جهان فنا رخت بعالم بقا کشید و حاجی محمد کریم خان باذیت و تعذیب احباب اکتفا نکرد و در کتب مؤلفهء خویش بنام فطرة السلیمة و ازهاق الباطل و تیر شهاب فی الرد علی الباب و غیرهما رد و ایراد و طعن و سخره نسبت بحضرت باب اعظم نوشت و در کتاب ارشاد العوام بدو طعن گفته وعده داد که تویح منیع سابق الذکر را در هامش کتاب برای اثبات اغلاط عربیهایش ثبت نماید لکن بوعده وفا نکرد گویند در دوازده کتاب رد نوشته مانع نشر امر بدیع در کرمان و توابع گشت و شاه در بدو امر از او تجلیل کرد و همینکه پی بمقاصد مکنونهایش برده بنای تحقیر گذاشت و او احتیاط نموده همه جا اظهار داشت که ادعائی ندارم ولی نزد خواص و محارم خود را رکن رابع میخواند و بایه او را رجعت سفیانی گفتند و در صف اول از حروف نفی شمردند آوردهاند که روزی خان در مسجد با جمعیت مأمومین ن نماز ظهر را بجماعت خواند و در محراب نشسته مشغول باوراد و منتظر وقت ادا صلوة عصر بود در آن اثنا جوانی که در حوزهء درسش حاضر شده تلمذ مینمود بمنبر برآمده رؤیای عجیب و مکاشفهء غریبی از خود بیان کرد و مفاد کلام اینکه خان محترم حاضر که مردم او را رکن رابع دانند همان سفیانی معهود ماثور در اخبار و آثار ائمه اطهار است پس حاضرین بیدرنگ جوان را از منبر پائین کشیدند و چندان زدند که مدتی در بستر رنجور

و ناتوان افتاد و بالجمله حاجی محمد کریم خان تا سال ۱۲۸۸ ه. ق در کرمان بحال مذکور باقی بود و

در آنسال بعزم زیارت مشاهد متبر که عراق عرب رهسپار بسوی بندر عباس گشت و در منزل چهارم

--- صفحه ۴۰۱ ---

مسمی بنهرود در روز بیست و دوم شعبان بمرض اسهال در گذشت و لا جرم جسد را عائله و همرهان

بقریه لنگر باز گردانده بامانت گذاردند و پس از تقریب دو سال بکربلا برده دفن نمودند و او کثیر

التالیف بوده کتب و رسائل بسیار در انواع علوم رسوم متداوله و مباحث دینیّه نوشت و پیروانش برای

ضبط تاریخ وفاتش جملهء هو الحی الذی لایموت را برگزیدند و بایه جمله خسوف السفیانی بالیبد

محققا را انتخاب نمودند و تتمهء از احوال او و خاندانش را در بخش ششم می نگاریم .

و از خاندان شهیر بابی که در آغاز ظهور این امر در کرمان تأسیس یافت خاندان ملا محمد جعفر

میباشد که والدش محمد نام از اهل سوق بود و چون ذوق پسر را در تحصیل علوم دانست ویرا بمدرسه

سپرد تا در جوانی بسلك ملایان بلد در آمد و پس از آنکه حاجی محمد کریم خان از تحصیلات علمیه

در عراق عرب فارغ شد با اجازهء مخصوصه از حاجی سید کاظم رشتی بوطن ورود نمود در جمع

تلامذه اش داخل شده متدرجاً مورد قبول و توجه خان واقع گشت و پسر و پدر هر دو شیخی شدند و

چون خبر وفات سید بکرمان رسید بیقرار و آرام بصدد تجسس از رکن رابع عصر افتاد و از استاد شفاهاً و

کتباً سؤالات متوالیه نمود و خان باشاره و تلویح خود را نشان داد و آخوند را صفای عقیدت و ایمان

حاصل نشد و این موجب عداوت و نفرت فیما بینشان گردید و ملا محمد جعفر را در خفا تهدید همیکردند و عاقبت بر این داشتند که در مجمع عموم بمنبر برآمده از خان ستایش کرده اظهار عقیدت باو نمود و از خطر قتل مصون ماند و والدش از جریان امور مذکوره آگاه شده روی دل از خان برگرداند تا آنکه ندای حضرت باب از کرانه شیراز برآمد و ملا محمد جعفر برای رؤیاهائی که مشاهده کرد و قرائنی که داشت متمایل گردید و با ملا صادق

--- صفحه ۴۰۲ ---

مقدس خراسانی که برای تبلیغ وارد کرمان شد مصاحبه کرده داخل طائفه بایه گشت و همینکه خان بر خیال و احوالش واقف شده بنای تعرض گذاشت چندی بخانه خویش منزوی گردیده دست از مسجد و تدریس کشید و بالاخره بحاجی سید جواد امام جمعه و حاجی آقا احمد مجتهد متنفذ بلد ملتجی شد و بحمایت ایشان از خانه بیرون آمده بامامت جماعت و تدریس مشغول گردید و ایامی محفوظ از تعرضات بزیست ولی پس از چندی هنگامی که خان بابا خان حکومت کرمان یافت خان بنام باییت شکایت و سعایت نمود تا آخوند را تقریباً یک ماه بحبس انداخت و بالاخره حاجی سید جواد مذکور شفاعت کرده مستخلص ساخت و نوبتی دیگر نیز در ایام حکمرانی وکیل الملک ثانی ویرا مجبور بمهاجرت از کرمان نمودند لاجرم بمشهد رفته چندی اقامت جست آنگاه مراجعت بوطن نمود و بالجمله ملا جعفر از علما بیان و موجب نشر این امر در کرمان گردید ولی با اعظام اصحاب ملاقات و معاشرت نکرده در هیچیک

از مراحل قیام و اقدامهای خطرناک بایه داخل نشد و در ظاهر مقام ملائی اسلامی را محفوظ داشته
طریق احتیاط و تحفظ را فرو نگذاشت و شطری از توقیعات علیا که در جواب عریضهء وی از قلم اعلی
نازل شده این است " بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى استنطق حرف الكاف من نفسه بنفسه الى
نفسه قبل ما اقضت بكتابه باذن الله ثم جعله فى مقام الامر بما قبلت نفسه ليميز بها آيات اللاهوت عن
نعمات الناسوت و تعلن بها بالآيات قصبة الراجعة فى اجمة الجبروت و الورقة الطيبة من الشجرة الثالثة فى
اجمة الملك و الملكوت فسبحانه ما اعظم قدرته و اكرم حجه الى قوله و انك لتعلم نزل الى كتاب من
الذى انت اعلم به منى و ان هذه صورة كتابه الذى نزله بعلم و كتاب حفيظ بسم الله الرحمن الرحيم
السلام عليك يا باب الله المبتهلى به الناس من اتاه فقد نجى و من تخلف عنه فقد هلك فما انا

--- صفحه ۴۰۳ ---

قد اتيتك يا سيدى و مولای مقرأً بالتحقير مقدماً بالتقصير لكن لاجياً لديك معتمداً عليك راجياً منك سائلاً
من جنابك ان تشفع لى عند الله لان يجعلنى من العارفين بحقك هم الفائزين بكراماتك و ان يجنبنى من
كل عمل او قول او فعل يباعدنى منك و ان يحببى الى كل عمل او قول او فعل يقربنى منك و ان
يمنعنى من كل عمل او قول او فعل يكون منى اخاف ضرر عاقبته و اخاف مقتك اياى عليه حذار ان
تصرف وجهك الكريم عنى فاستوجب به نقصاً من حظ لى عندك يا رؤف يا رحيم يا سيدى يا مولای
اسئلك ان لا تحرمنى من نظرة من نظاراتك و لا تردنى عن بابك فانى و ان لم استحق شيئاً من ذلك انا

انك من اهل الجود و الكرم و العفو يا سيدى اسئلك بحقك و قدسك ان تجعل اوقاتي فى الليل و النهار
بذكرك معمورة و بخدمتك موصولة و اعمالى عندك مقبولة حتى تكون اعمالى و اورادى كلها و رداً
واحداً و حالى فى خدمتك سرمداً اسئلك يا سيدى ان ترحمنى لئلا اكون نسياً منسياً عندك معترضا
لسخطك ثم انى ارجو كراماتك من ارسال الصحائف و غيره و لا تقطع بفضلك رجائى يا املى و منى و
افعل بى ما انت اهله و لا تفعل بى ما انا اهله حرره العبد الاثم الجانى محمد جعفر بن محمد الكرمانى و
السلام على مواليكم جميعاً و رحمة الله و بركاته فىا ايها السائل الدقيق قد اشرق برق من شطر المشرق الى
قوله و ان اردت مسلك الظاهر فى حامل ذلك الركن اللامع قد ثبت بالاجماع المحقق عند هذه الفئة الا
يقدر ان يكون حامله الا ذرية رسول الله كما صرح بذلك كاظم و احمد من قبله و شرط الا يكون فى
ظاهر جسده عيب يتنفر منه القلوب و له قوة و حيا و هيبه و وقار و اسماً حسنى و صفات عليا و آثار علم و
تقوى و آيات عدل كبرى حيث يعلم كل ذلك رجال الاعراف بنور الفؤاد و لما علم الله ان الشيطان
يوسوس فى صدور اوليائه بالقيام على مقام امثاله قد اعطانى الله ما لم يؤت احداً من قبل منه

--- صفحه ٤٠٤ ---

كتاب العدل الذى فصلت فى آيات محكمات ... و منه صحف المناجات و منه شئون العلمية و آيات
الخطبية التى لا يسبقها احمد و لا كاظم صلوات الله عليهما انظر الى ما نزلنا فى شرح سورة الكوثر فانه
لكتاب لم يعدل حرفاً منها كل كتب الاولين و الى ما انا نزلته فى شرح البقرة للضعف من المؤمنين و انه فيه

قد اثبت بايات القرآن و اخبار آل الله اهل العيان ذكر هذا الامر حيث قد ذكرت خطبة عن على عليه السلام فى حكم صاحب هذا الامر البديع الذى يفصل بين الكل بامرہ و لا يعجزه بالحق شئ فى السموات و لا فى الارض و انه لعلى حكيم وان سمعت انه كتب للجسد العجل الذى هو خوآر بعض حرف فو ربك انى طلبت منه اتيان حديث وحده و انه لم يأت و بعد ذلك حمل سخط الله و باء بغضب من الله و له عذاب اليم انظر الى ابطال تلك الفئة ثم ذوبانهم الذين لم يلتفتوا باحد من الكملين فكيف آمنوا و صدقوا و بلغوا و قاموا على الصراط كمثل جبل المحيط لا يحركهم العواصف و لا يوتر فيهم آيات القواصف و انهم حملة الدين و حفاظ العلم و لو لا هم لم ينزل الله آية من الكتاب و لا يجر من قلمى حرف رزقنى الله لقاءهم فى مقعد صدق عند مليك مقتدر و منه شئون التقيه و صفات القدسية التى لم تقدر ان تدرك شيئاً منها الا من بعد ان ترى كانه هو نار فى حين عنصر الماء و هو فى حين عنصر التراب فسبحان الله موجدہ رب السموات و الارض عما يصفون فيا ايها البصير صف نظرك و الطف بصرک ان الله قد اظهر هذا الامر من مقام لم يخطر بقلب احد و كان امياً الى قوله فسبحان الله من علماء الاسلام لقد وقعوا انفسهم فى مبلغ من الجهل ما بلغ فرعون من قبل و لا اعراب الجاهليه لان فرعون لما اراد ان ينكر حجة الرب اتى بشئ من السحر و ان اعراب الجاهلية ينشئون قصائد و يظهرونها حول البيت و ان العلماء ترى شأنهم و مبلغ علمهم فلما عجزوا عن كل الجهات ليفترون و يقولون ان تلك الايات ما سطرت

بقواعد القوم و لا بينها ربط بمثل الربط المعلوم قتلهم الله كانهم اضل من الانعام كل ذلك قالوا في الفرقان من قبل و كلهم ماتوا و دخلوا نار جهنم و ليس اليوم لهم من شفيع ابداً قل ان ذلة الدنيا لاحسن من عذاب الاخرة لانه يبقى و ذلك يفنى ... ربّ فاحكم بين الكل بالقسط و قرب ايام لقائك فان الناس عادوني بظن السوء و انا ذا عدوّ لاعدائك كلهم و بريئى منهم كاني اردت مقامهم فو الذى نفسى بيده كل ملك الدنيا لو سخر الله لى لم يعدل بحرف من تلك الايات و لا كلمة تسييح فى تلقا الجلال و ليس لى اعلى مقامات الدنيا الا بمثل جناح بعوضة ميتة و اعرفوا يا ايها الناس حق تلك الايام فان الشمس ما طلعت عليها بمثلها فانصروا امر الله بانفسكم و اموالكم و قروة و عززوه و لا تحرموا نصيبكم فى الحيوۃ الدنيا فانى اذا شا الله لا صعد اليه هنا لك انتم تقولون يا حسرة على ما فرطنا فى جنب الله و لا ينفعكم اليوم حكم و انتم اذا متم لالى الله تحشرون فى ايها السائل ان كنت من اصحاب العدل حق عليك ان يكون عندك كتاب العدل ثم شرح الكوثر ثم الالفين باحسن خط و صنع و لا آذن لاحد غير صنع الحسن فيه و الله يعلم كل ما كان الناس يعملون "

و پس از شهادت عظمى ساليانى بنوع مذکور در شهر کرمان زیست و تتمهٔ احوالش در بخش ششم می آید .

و در کرمانشاه جمعی از بایان میزیستند و برخی از مؤمنین قزوین و غیره نیز برای فرار از خطر تدریجاً مهاجرت کردند و از معاریف آنجمع میرزا عبد الله شاعر غوغا تخلص بود که در زمهره عرفا و در ایش قرار گرفته اشعار نیک میسرود دیگر کریم خان بهجت مذکور و آقا غلامحسین شوشتری .

مازندران ارض المیم حاجی محمد علی قدوس والدش محمد صالح نام مردی امی و

زارع و ساکن در محله آق رود منتهی الیه شهر بارفروش مازندران

--- صفحه ۴۰۶ ---

بود و تولدش در خانه مذکوره طبق روایت نبیل زرنندی بسال ۱۲۳۸ هـ . ق واقع شد و در صغر سنش مادر وفات یافت و پدرش زنی دیگر گرفت و در همان سنین بشدت ذکا و فرط عبادت و تقوی و توغل در افکار عالم بالا جلوه کرد و در بارفروش و ساری بتحصیل مقدماتی پرداخت و هنگامیکه از وطن خارج شد دوازده سال داشت و در هیجده سالگی برای تکمیل تحصیل بکربلا بوده نزد حاجی سید کاظم رشتی چهار سال تلمذ نمود آوردهاند که در محضر در س سید همیشه از تمام اصحاب متأخر می نشست چه که دیگران اسن و اعلم از وی بودند و پس از ختم درس مقدم از کل برخاسته خارج میشد و سید در وصف او مکرراً چنین گفت در این مجلس نفوسی حاضرند که بعد از کل می نشینند و قبل از کل بر میخیزند و با هیچ یک نمی آمیزند و مقامشان عند الله بقدری عظیم است که من لایق خدمت کفش گذاردن بر ایشان نیستم و در آنسنین قلیل به پرتو علم و کمال حقیقی منور شده بر آثار و اسرار شیخ و

سید احاطه یافته ایشانرا مقدمه و مبشر طلوع فجر حقیقت شناخت و مهبیای درک ظهور موعود شده در مسجد کوفه بارها اعتکاف کرده عبادت و ریاضتها بپایان برد آنگاه عودت بوطن نموده اقامت گزید و بقدرت و تقوی و مقامات معنویه و معارف الهیه و سنوحات غیبیه شناخته شد و جمعی نسبت باو صفا ارادت و حسن عقیدت یافتند و بقرب طلوع یوم موعود خبر میداد و حاجی ملا محمد شریعتمدار که عنقریب بیان احوالش میپردازیم اظهار اعتماد و اعتقاد و تجلیل و تبجیل نسبت باو نموده در مجالس و محافل ویرا مقدم میداشت و این موجب حسادت و عداوت علما و مجتهدین خصوصاً ملا سعید معروف بسعید العلما گردید آورده اند که در شهور اولیهء ورودش بوطن شخصی از مقدسین و متمولین مجلس ضیافتی بیاراست و سعید را که مجتهد محلات حیدریه بلد و شریعتمدار را که مقتدای نعمتیان بود

--- صفحه ۴۰۷ ---

با آنحضرت بدعوت خواست و نخست ملا سعید وارد شده بر صدر قرار گرفت و میزبان از وی تفسیر آیهء از قرآن پرسید و او بیانی کرد که مطبوع واقع نشد آنگاه شریعتمدار آمده بنشست و میزبان همان پرسش ازو نمود و حاجی تفسیری بیان داشت که موجب سکون خاطر گشت و معذک بدو گفت که چون ایشان ورود کنند از بیان آیه پیرس تا ما همه از مطالبشان استفاده نمائیم و ملا سعید از استماع این سخن برآشفته گفت چرا توهین مینمائید آیا با اینهمه طول مدت تحصیل جائز است از جوان قلیل التحصیل طلب علم کنیم و در همان اثنا حضرت رسیده حسب المعمول از میزبان اجازه خواسته تجدید وضو

کرده بمجلس در آمدند و در جواب از سؤال مذکور بحر بیانشان چنان متموج گشت که همه را مستغرق ساخت و ملا سعید را آتش عناد بجوش آمد و چون موقع تناول غذا شد و مستخدم آفتابه و لکن بحضور آورد و ایشان بیاس احترام نزد شریعتمدار گذاشتند و او ادب کرده نزد ملا سعید داد ملا سعید بقصد توهین و تحقیر با بانگ بلند مستخدم خود را طلبید تا آفتابه لکن آورده دستش را بشت و پس از صرف غذا میزبان مبلغی مسکوک نقره حاضر ساخته عرض کرد که برای پدرم صوم و صلوة بجای آرید قبول نکرده فرمودند من چنین عملی نمیکنم و بشریعتمدار عرضه داشتند و او بملا سعید داد که در دستمال ریخته با خود برد و ملا سعید بدانگونه مکرراً از آنحضرت نزد شریعتمدار سخن گفت و او که حکیم و علیم و عاری از اوهام قدیم بود بسخنانش التفات و اعتنا نمیکرد و صورت بعضی از مرقومات احتجاجیه که در چنین احوال بملا سعید نوشتند هی هذه " بسمه الذی لا اله الا هو العلی العظیم الحمد

لله الذی قد خلق لحفظ دینه

فی عوالم الغیب و الاشهاد محمداً و آله ثمرة جوهریات الانوجاد فجعلهم قائمین مقامه فی الادی اذ کان لا

تدرکه الابصار و لا یصعد الی فنائه ادنی جواهر الافکار و لا ینال

--- صفحه ۴۰۸ ---

الی قدس ساحته اعلی بواطن خفیات الاسرار و الانوار اذ لا اله الا هو و هو العزیز القدیم فهو الله سبحانه

قد نزههم عن ارجاس الاشارات و قد سهم عن القرب الی سکون فی طمطم الحجات و الغفلات اذ هم

عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون فسبحان جاعلهم عن وصف حقائق اللاهوت و الاقتران

بطلعات الهويات بما

فى سما احديات الجبروت و ما به القدس فى ذروات قدوسيات الملك و الملكوت فله الحمد اللامعة بسرّ

الانقطاع و له الشكر الساطعة بما قدمنّ علينا من سرائر الامتناع و له محو الموهومات بما قد ترشح من

رشحات سر الاختراع و هو الكاشف لكل ضر الواح الموجودة باللام الظاهرة من طلعات الحجابات من

الانقطاع فلا اله الا هو و هو العلى العظيم ثم المذكور فى ساحة قدس الموجود مما به العروج الى مقامات

الصعود و تألوء لمعان الانوار على اغصان شجرة الكافور فى الشهود و تشعشع نور شمس الهداية على

اجمات الطلعة فى الصعود اذ لا اله الا هو و هو العلى الحكيم و بعد الاشارات الى ساحة قدس انوار

البدايات هو ان المقصود الى اطلاع الاخبار لدى جنابكم جناب العالم الرفيع ذى الحسب الشامخ المنيع و

ذى الفضل الباذخ الجميع و ذى الفطرة العالية و الرتبة السامية انى و ان كنت من اهل ذلك البلد الا انى

قد ربيت فى الارض المقدسة و نشوت فى تلك التربة الزكية و بلغت ما منّ علىّ ربى فى تلك العتبة العلية

روحى و روح من فى ملكوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فيها و الجثة المحتجبة بحجابها و لما ان

الله سبحانه قد اراد لى الرجوع الى بلدتى هذه قد اطعت امره حتى قد وردت عليها و الى الان من يوم

الورود يقرب بثمانية اشهر قد جلست بيتى وحيداً و ان كان يجب لمثلى ان اتشرف الى ساحة قدسكم

كثيراً و ازوركم فى كل وجه و شأن جديداً الا ان الامر لما كان ازمته بيد الله العلى جميعاً ماجرى القدر

بذلك و ما جرت الاسباب لذلك مع انى كثيرا شائق الى زيارتكم

--- صفحه ۴۰۹ ---

و مشتاق لرؤيتكم و لكن فى ملا من الناس لاختلال الحواس و كثرة المشاغل مع الناس لا يتحصل ذلك فان اراد جنابك السامى ذلك فإى زمان اراد لشرف بزيارتكم و لنستفيض بساحة قدسكم لعل الله يحدث امراً ما يريد للقلب السليم السديد فانه بكلشى قدير و شهيد و لا يكون فى ذلك رقيباً و الحمد لله الذى لا اله الا هو رب العالمين ايضاً هو الله الذى لا اله الا هو العلى العظيم حمد خداوند پرا است كه خلق كرد عجائب از مخلوقات را و برگزید در میان آنها نوع انسانرا و گردانید قلب او را مكنم معارف و مخزن علوم خود تا آنكه در میان آنها برگزید انبیا را و قرار فرمود آنها را از صفوهء آن و بعد از آن برگزید از انبیا محمد و اهل بیت اطهارش را صلوات الله و سلامه عليهم پس ختم كرد بان بزرگوار جوامع مراتب قدوسیه را و تمام مراتب انسیه را و گردانید ایشانرا محل انوار طلعت حضرت خود و بایشان مزین فرمود عوالم قدسیه و شهودیه را و در نزد ایشان مستقر گردانید آنچه در نزد هر كس از اهل عالم بود از کمالات و علوم و اسرار و معارف و حقائق بلکه آنچه در نزد اهل عالم است رشحهء از طفح از اقل از سم الابرة از فاضل نورشان است فصلی الله عليهم و على من اتبعهم بما قد احاط علم الله انه بكلشى محیط و چونكه خداوند عالم مقرر فرمود از برای ایشان سلام الله عليهم ارتحال و احتجاب از این دار فانی را لاجل عدم

تحمل ناس بجهت کمی فهم و ادراک که هر گاه در این دار همیشه میبود گمانهایی که خداوند و اولیا او از آن بیزار بودند مینمودند پس لاجرم حتم گردیده تشریف فرما شدن آن بزرگواران و غروب نمودن آن شمس قدسیه و غائب شدن آن انوار غیبیه ازین حسیض خسیس و چونکه چنین لابد و حتم گردیده بوده است با آنکه لابد بود است از خلیفه از جانب خداوند عالم جل ذکره اینکه در میان خلق همیشه باشد ظاهر و الابعث میبود بعث آنها و انزال کتب

--- صفحه ۴۱۰ ---

و این بر خداوند لازم بوده است نه بر خلق لهذا خداوند عالم در وقت انتقال فرمودن خاتم انبیا سلام الله علیه و علی اهل بینه بر لسان مبارکش جاری فرموده و امر فرمود او را باینکه بجمیع امت بشنوند باینکه انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتهم بهما لن تضلوا لن یفترقا حتی یردا علی الحوض پس آن بزرگوار اکمال و اتمام دین نمود و اعلا این امر عظیم فرمود تا آنکه جمیع امت اینرا شنیدند و یقین بر مراد نمودند و خداوند عالم هم تصدیقاً لنبیه صلی الله علیه و آله در کتاب نازل فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً پس بعد از این حجت واضحة و برهان ساطع و دلیل قاطع امر فساد و رخنه کردن در دین بر هر طاغی و مفسدی مسدود و راه گریز بر او تنگ و کسی نتواند که بقدر ذره بل اقل من ذر القطمیر من النقییر در آن رخنه کند و این امر همین طور بود تا آنکه زمان مقتضی آن شد که ثقل اصغر که همان ثقل اکبر است که آن امام زمان عجل الله فرجه

باشد غیبت فرمایند بجهت مصالح و اموری که مذکور است در کتب اخبار بعضی از آنها پس آن بزرگوار بسنت جد بزرگوار خود در زمان غیبت قرار فرمودند مرجع شیعیان خود را کتاب الله و احادیثشان و کسانی که آیندو را بفهمند متصفاً بقوله عليه السلام من روى حديثنا آنها را حجت از جانب خود قرار فرمود همچنانکه فرمود هم حجتی علیکم و انا حجة الله و حکم ایشانرا حکم خود و رد ایشانرا رد بر او و رد بر او را رد بر خدا و آن بمنزلهء شرک بخداوند و آن در جهنم است و خداوند عالم جل ذکره تصدیقاً لولیه فرموده و جعلنا بينهم و بین القرى التى بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاماً آمین پس حمد مر خداوندیرا که دین را محکم و متقن کرده بنحویکه نتوانند آنها نعوذ بالله در خاطرشان خیال فساد باشد بقدر ذره رخنه کنند فله الحمد اکمل

--- صفحه ۴۱۱ ---

الحمد و احسنه فله الحمد اجمل الحمد و افضله فله الحمد ازکی الحمد و احبه فله الحمد اشرف الحمد و اشعشه فله الحمد حمداً يتصاعد الى مقاصد قدسه صعوداً و يتنزل الى ساحة قدوسيته نزولاً و يملأ كل السموات و الارض شهوداً بما قد فضلنا و کرمننا على اکثر عبادہ و اتقن لنا ديناً مبيناً و شرع لنا شريعة لائحة و اسس لنا سبيلاً واضحاً و منهجاً وسیعاً فلا اله الا هو و هو العزيز الحكيم پس بعد از ذکر آنچه خداوند خواسته ذکر آنرا مذکور میشود نزد مطاع معظم و جناب مستطاب مفخم سلمه الله و ابقاه و جعل آخر امره خيراً من دنياه و بلغه الى ما يحبه من مراتب رضاه و اخذه باسباب عنايته الى ما هو هواه و احفظه

عن الاشارات و الميل الى ما هو خلاف رضاه اينکه معلوم است که مردم جميعاً تابع هوای نفس نيستند و همچنين همه شان خداوند را طالب نه لاجل آنکه لو خلس الحق عن الباطل لم يخف على ذی حجي و لو خلس الباطل عن الحق لم يتبعه احد و لكن نعوذ بالله يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان فهنا لك استولى الشيطان على اوليائه و نجى الذين سبقت لهم من الله الحسنی همچنانکه امير المؤمنين روحی له الفدا فرموده است پس بر هر کسی لازم است که میان خود و خداوند خود با تمام انصاف و متانت عقل و فکر نظر کند در امری که او را مرتکب میشود اقلاً در امورات دين تا آنکه نعوذ بالله و استجير من سخطه نه اينکه مرتکب شود امیرا که آخر آن بخسران و ندامت و حسرت باشد از برای وی در آخرت پس لابد است تا يقين نکرده شخص آنچه را که میخواهد بلکه مثل آفتاب در وسط زوال نگشته اقدام نکند تا آنکه سبب هلاک نفس خود نگردد در آخرت و سائر مردم را ممن تبعه پس هر کسی که امری ادعا کند و بر طبق آن بينه از کتاب الله از آیات محکم آن داشته باشد و از اخبار همچنين پس حق خواهد بود و این قوی خواهد بود در نزد عقلا و اهل دیانت و هر که نعوذ بالله چیزی ادعا

--- صفحه ۴۱۲ ---

کند که دليل قاطعی از کتاب الله و از احاديث محکمه نداشته باشد باطل و ضعيف خواهد بود در نزد اينگروه و آنچه مذکور گشته نزد جناب مستطاب مخفی نيست لکن ذکر کردن منقطع الى آل الله آنها را بجهت تذکار است و از وقتیکه اين منقطع بسوی آل الله سلام الله عليهم وارد اين ارض شد تا حال را

بهیچ نحو تصرف در امورات احدی نکردهام نه از امورات دنیا و نه از امورات آخرت بلکه در خانه خود نشسته و مشغول بقرائت کتاب الله و تمسک بحبل آل الله میباشم و لکن بعضی از اشخاصی که جناب سامی آنها را بهتر میشناسند لاجل اینکه مدتی است که در اینجا تشریف دارند و لکن این منقطع الی آل الله تازه وارد بر اهل این بلد شدم بعضی از حرکات ناشایسته میکنند همچنانکه مراراً بسمع شریف البته رسیده است و باوجود تشریف داشتن مثل جناب سامی بعید است که توانند بعضی از اراذل ناس بعضی حرکات خلاف کنند و جناب مستطاب البته بایشان شنوایده که امر خالی از این دو قسم نیست یا این حرکات بجهت امر دنیا است ترسیدن از دنیایشان پس جناب سامی خود ضمانت فرموده که بقدر سم ابره در دنیایشان دخل و تصرف احدی نکرده تا خوفشان تبدیل باطمینان گردید و اگر چنانچه بجهت امری از امورات دین است پس آنها محکم و متقن است و مکرر در مجالس عدیده اتفاق افتاده که صحبت نمودند و جوابهای شافی از برکت تأیید امام زمان عجل الله فرجه شنیدند و حرفی از بایشان باقی نمانده همچنانکه بسمع شریف البته رسیده است و شکی نیست که اگر چنانچه نعوذ بالله حرفی در او باشد جناب مستطاب اهل آن هستند و با وجود بودن سرکار کسیکه او را حظی نباشد از میزان شریعت که کتاب الله و احادیث عریضت حرکات خلاف کردن جسارت عظیمی است از ایشان و نتواند کسی بقدر سم ابره خلاف کرد مرانچه را حدیث و کتاب ناطق است با آنکه

--- صفحه ۴۱۳ ---

خداوند شاهد بر سرائر همه و مطلع است که این منقطع بسوی آل الله سلام الله عليهم نیامد در این بلد الا بجهت چند نفر از اقبائی که فقرا و بی بضاعتاند و مکرر نوشته بودند التماس بسیار با جزع و تضرع کردند بجهت آمدن و خود نمیتوانستند آمد لهذا این منقطع الی آل الله سلام الله عليهم عزم مراجعت کرده وارد این بلد شدم و الا از وقتی که بسن دوازده سالگی بودم که اراده مشرف شدن بان ارض اقدس روحی و روح کل من فی ملکوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فیها کردم تا حال را که سیزده سال است هرگز ارادهء مراجعت نداشتم و در مراجعت بمجرد ورود درین ارض یوم ثانی آن بود که شنیدم از آنها آنچه شنیدم تا حال را با آنکه در کمال ذلت و کوچکی بایشان رفتار مینمودم من دون طمع آنچه در نزد ایشان است از دنیا مزخرفه یا آخرت ایشان بلکه خودشان حاضرند و خواهشهای بسیاری کردند و این منقطع الی آل الله قبول نکردم و بعضی افتراها و نسبتها میدهند نمیدانم که مقصودشان چیست آیا مردن از برای ایشان نیست آیا چه داعی شده است ایشانرا بر این امورات یا آنکه این بلد را بلد اسلام نمی دانند یا آنکه گمان دارند که امام زمان عجل الله فرجه دین را معطل وا گذاشته و آنرا محکم و متقن نفرموده و گمان ندارم که اگر چنانچه جناب مستطاب از ایشان سؤال کرده در آنچه میگویند توانند دروغ گفت و قسم بایشان داده که چه چیز باعث این نحو از افتراها گردیده و چرا باعث فساد میشوید و چرا بجهت بعضی از امورات دنیا این متمسک بحبل آل الله را اذیت میکنید اگر چه مرا مقامی نیست لکن کمتر از حیتان بنی اسرائیل نیستم در نزد اجداد خودم سلام الله عليهم مرا مثل

خودشان حساب کرده‌اند و در صدد اذیتش بر آمده‌اند و الله من هرگز مثل ایشان نبوده و نیستیم بلکه

جوانی هستیم منقطع بسوی آل الله سلام الله عليهم و نمیدانم

--- صفحه ۴۱۴ ---

کسیرا ملجأ و پناه الا صاحب الزمان عجل الله فرجه را و معتقدم بانچه را قرآن و احادیث بر آن دال است از ظواهر در مقام ظاهر و از بواطن در مقام باطن و از تأویل و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و بجمیع آنچه حضرت رسول صلی الله آورده است و ائمه سلام الله عليهم بیان فرموده‌اند و نه ادعای امری کردم و نه فتوی بمسئلهء دادم و نه دخل و تصرف در امری از امورات کرده‌ام بلکه پیش گرفتیم مسلک سید سجاد سلام الله علیه را و بهمین طور خواهیم بود تا خداوند آنچه خواهد حکم کند ذلك سنة الله قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله في بعض من الحرف تبديلا و لن تجد لسنة الله في بعض من القول تحويلا و اگر چنانچه حرکت‌های ایشان سببش آیندو امر نیست بلکه من دون سبب است پس دست از من برداشته گوشهء خانهء خود نشسته و مشغول بسنت اجداد خود گشته و غرض از ارسال این نوشته و نوشتهء سابق آن بود که جناب سامی سلمه الله و ابقاه مطلع باشند و الصلوة و السلام على ائمتنا و ساداتنا و من اتبعهم بالانقطاع اليهم و الحمد لله رب العالمين و ايضاً بسمه الذي لا اله الا هو الحمد لله الذي قد شرفنا بمتابعة اوليائه و اختصنا من دون العالمين بالتمسك بحول اصفيائه و نور قلوبنا باشراقات الانوار من القائمين في مقامه و المع في كل وجه على صدورنا بتألوء انوار ضيائه فعرفنا مواقع

امرہ و اوضح لنا سبل شرايح دينه و كشف عن اعيننا غطاً الجهالة و الضلالة بتشعشع نور بقيته صلوات الله و سلامه عليه و عجل الله في فرجه ثم في فرجنا به انه على كلشي قدير و الحمد لله الذي قد جعل قلوب الاعداء في الاكثه لئلا يعلمون شيئاً من الامر و كانوا في قعر الجحيم مسكونا و قد ضرب على آذانهم و قرأ من العصبية و الجهالة ليكونوا في نار الطغيان و الضلالة محروقا ثم الصلوة من طلعة حضرت الذات على سيدنا و نبينا رسول الله صلى الله عليه و آله ثم الصلوة المباركة الطيبة الزكية

--- صفحه ۴۱۵ ---

على سيدى و امامى و جدى امير المؤمنين روحى و روح العالمين فداه ثم الصلوة الوصلية و النور الصمدية على الصديقة الطاهرة و على ابنائها مادام الملك لله و الله يورثها من يشا من عباده و العاقبة للمتقين پس از حمد و صلوات بر سادات كرام سلام الله عليهم مذکور ميشود نزد سرور مكرم و جناب مستطاب مفخم سلمه الله و ابقاه اينكه نوشته سر كار كه در جواب عربضه نوشته بوديد ملاحظه نمودم و در بعضى از كلمات و خطابات بسيار تعجب نمودم لاجل آنكه از مثل جناب سامى بعيد مى دانستم و الا اگر غير شما ميبود نقلى نبود زيرا كه هميشه دأبشان باين نحوها بوده است و خواهد بود و لكن بر مثل جناب سامى كه معروف بدقت و فطانت عقل و وقار بودند چگونه توانستند كه امر را مشتبه كنند با آنكه آنها را خود بهتر ميشناسى و اينكه خطاب فرمودند و نسبت بعضى از قولها باين منقطع الى آل الله دادند با اينكه از من چيزى خود سر كار نشيدهايد و از نوشتههاى من نديده ايد و آنچه كه ديده ايد آن نوشتهء سابق

است و ان مطابق است با ضرورت جمیع مذاهب فضلاً از مذهب اسلام و اما نسبتها مثل عدم حجیت عقل و بطلان عمل بظن و امثالش اولاً که ازین منقطع الی آل الله سلم الله علیهم نشینده است اینرا احدی و ثانیاً آنکه ازیشان جناب سامی استفسار باید فرمایند که آیا عقل را در کجا حجت نمیدانند زیرا که عقل حجت است در بعضی از مواقع بضرورت کل مذاهب و حجت نیست در بعضی از مواضع باتفاق جمیع اهل کتاب و الا که بعث رسل و انزال کتب عبث بودی همچنین عمل بظن در بعضی از مواضع که نص رسیده است احدی را نمیرسد که رد کند آنها را لاجل آنکه رد بر خداوند است و اما جاهائیکه نهی از کتاب و سنت بضرورت اسلام ثابت شده است در آنها باطل است باتفاق کل اهل اسلام پس معلوم جناب سامی باشد آنکه این منقطع الی آل الله نمیگوید الا آنچه را که

--- صفحه ۴۱۶ ---

ائمہ ما سلام الله علیهم بیان فرموده‌اند در نفی و اثبات چه در مقام ظاهر و چه در مقام باطن و چه در مقام تأویل و جناب شما گوش ببعضی از حرفهای مردمیکه خود میدانید آنها بواسطه اغراض فاسده که خودشان در نظر گرفتند جناب شما را در مهلکه میاندازند ندهید و این از مثل جناب شما بعید است که عاقبت امر را ملاحظه نکرده مرتکب امری شوید که نعوذ بالله عاقبت آن خسران در آخرت و دنیا هر دو باشد و خود را در نزد امام زمان عجل الله فرجه بمقام عتاب برآورید زیرا که هر امری خالی از دو قسم نیست یا باطل است و یا حق اما اول پس خداوند خود او را باطل میکند و اگر حق است پس احدی

نمیتواند که او را ضایع کند بلکه هر قدر در صدد تزیینش بر آیند او بلندتر خواهد شد و امرش محکمتر و نورش بیشتر و ظهورش عالیتر همچنانکه در امر سادات ما سلم الله علیهم دانستید پس این منقطع الی آل الله سلام الله علیهم در مقام نصح ذکر میکنم که جناب شما خود را داخل نکنید در امری که عاقبت که بر شما مکشوف و عیان نیست تا آنکه در روز جزا در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و عقبه خداوند بگوید الله اذن لکم ام علی الله تفترون آنجا جواب فلان و فلان چنین گفتند بکار نیاید لاجل آنکه اگر این بکار میامد هر آینه قول آنها که مذکور است حکمشان در قرآن مقبول بود و قسم پیروردگاریکه جانم بید قدرت اوست چنین که گمان کردهاند بعضی از ارادل نیست که این حکم مثل حکم خودشان است نه والله بترسند از انتقام امام زمان عجل الله فرجه از آنکه بگیرد آنها را در دنیا بدترین گرفتنها و در آخرت مستقر باشند در عذاب جهنم ابد الدهر و خلاصی از آنها نداشته باشند و شفیع آنها را شفاعت نکند و اما این منقطع الی آل الله را سلام الله علیهم اگر چه مقامی نیست لکن مولایش که امام زمان عجل الله فرجه باشد قوی است و صاحب قدرت کبری است و در ید قدرت او

--- صفحه ۴۱۷ ---

است باذن خداوند اختیار تمام ملک و محجوب نیست از او اخبار هیچ کس همچنانکه در توفیق شیخ مفید قدس الله تربته و اعلی الله مقامه میفرماید و بترسند مفتترین از افتراها و پرهیزند مکذبین از تکذیب و نکنند اذیت بعضی از اشخاصی را که آنها را بصورت ظاهره مثل خودشان می بینند و نمیدانند که آنها

کیستند قسم پیروردگار یگانه که اگر چنانچه بر نگردند از کارهائی که میکنند و از افتراهائی که میزنند و اذیتها که میسرانند خواهند یافت مثل آنچه که امم سابقه یافتند بل اشد آنها و بر من نیست الا گفتن فمن شأ فلیقبل و من شأ فلیعرض قاله الحق ما انا بکذاب اشر و سيعلمون ذلك اذالرزیه من آل محمد سلم الله عليهم قد انتشر و الصیحة بالحق باذن الوراق قد استمر الا یا ایها الملا ان ارجعوا الی امر الله و انیبوا الی ذکر الله و قولوا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب فسبحانک یا الهی تعلم مقامی و تشهد ضمیری و کفی بنفسک علی شهیدا فاحکم اللهم بالحق لمن اراد جحدک و جحد اولیائک و الرد لکتابک و الاستهزأ لاصفیائک و الاذیه لاهل محبتک فانک قدیر حکیم و انک علیم حلیم فسبحانک سبحانک لا اله الا انت و انت ربی و رب العالمین و سلام منک علی المرسلین فاشکر الله ربک بالخضوع لما کتبت الیک و قل ان الحمد لله رب العالمین ای عالم علیم پس بدان که من گمان نداشتم در حق مثل جناب شما اینگونه حرکات را لاجل آنکه شما را متین و معقول میدانستم و از شخص عاقل بعید است بعضی از حرکات و بعضی از اطوار آیا مخبر نیستی که الی الان در پیش جمیع مردم چگونه کسانیکه باعث بعضی از این امورات شده اند مذمومانند لاجل آنکه مثل اینحرکات از هیچ نبی و وصی صادر نشده بلکه طریق حق لاحقاق حق و ابطال باطل بمیزان مقررهء در نزد اهل اسلام است و هر قدر باین نحوها حرکت بیشتر نمایند نیست جز اینکه ظاهر

کنند بر جمیع مردم در حق خود آنچه را که گمان نداشتند در حق ایشان و از این طرف محمود و نیکو خواهند بود و ازدیاد حبشان در قلوب مردم خواهد شد اذ ذلک سنة الله قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا پس نکند مثل جناب شما بعضی از حرکات را بواسطه خواهش بعضی ارادل ناس الذینهم لدی سیدی و حبیبی سلم الله علیه اخبت من الذی نوسوس فی صدور الناس و اگر چنانچه بقدر مدت قلیلی باین منقطع الی آل الله سلم الله علیهم می نشستی و گوش میدادی هر آینه بعضی از چیزها می یافتی که هر کلمه از آن بهتر بود از برای تو از آنچه آفتاب بر آن میتابد فاصیک یا ایها الانسان ان لا تغرّ بالدنیا و زخرفها و باهلها و زبرجها فانک تأتي یوم القیمة کیوم ولادتك فلن تستطيع بشئ من الامر و انک فی ذلک الیوم علی ما عملت یداک قد کنت لدی الله ماخوذا " الخ و بالجمله کمتر از سالی باینمنوال گذشت و خبر وفات سید رشتی رسید و ندای مدعیان منتشر گردید و بعزم حج رهسپار طریق فارس گشته موقعی بشیراز رسید که جناب ملا حسین بشرویه و ملا علی بسطامی و دیگر اصحاب اولیه مجتمع بودند و روزی باثنا عبور بازار تصادف ملاقات یافته از حال یکدیگر واقف شدند و تنی از آنان شکایت از باب الباب نموده گفت ایشان بشرف لقا و عرفان صاحب امر رسیدند و از ذکر نام مضایقه دارند و ملا حسین دستور کتمان نام و احتیاط از رؤسا و جهال انام را بیان نمود و در آنحال حضرب باب اعظم گذشتند و او نگریسته گفت من این امر را ازین سید جوان برکنار نمی بینم و ملا حسین را بی اختیار این بیت از زبان گذشت دیده میخوام که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس و همه را شوق

زیارت عنان اختیار از کف ربود و بدان قانع شدند که ملا حسین تحصیل اجازه نماید و همینکه ما وقع را معروض داشت اظهار اشتیاق بملاقات ایشان فرمودند و حین حضور و مکالمه بصرف بصیرت باطنه و نورانیت

--- صفحه ۴۱۹ ---

ضمیر حقیقت آن برزگوار را مشاهده و اعتراف نمود و آخر حروف حی و واحد اول مقرر شد و باتفاق سفر حج نموده در نشر انوار و آثار کمک کرد و مدت نه ماه حضراً و سفرأً باهم بودند و ما تفصیل عودت و رسالت از بوشهر بشیراز و وقوع بلیات و سفر از شیراز بیزد و کرمان و نائین و اردستان و اصفهان و کاشان و قم و طهران را در بخش سابق آوردیم و ایام اقامت طهران مهمان جمال ابهی شد آنگاه بوطن برگشته با مراعات احتیاط بترویج امر بدیع پرداخت و در بلاد مذکوره خصوصاً در مازندران جمعی باو هدایت یافته از بروزات الهامیهاش مستفیض گشتند و صیت عرفان و بیانش مشتهر گردید و ضدیت ملایان بشدت رسید و مردم بلد بتوهین برخاستند و قریب دو سال خانه نشین شد و اصحاب و احباب محزون و متغیر بوده گاهی برخی پی حمایتش از بلاد دیگر رفتند و خواهر و زن پدر بخدمت پرداخته آرزو و اصرار داشتند که زن اختیار نماید و بایشان و هم باصحاب رموز و اشاراتی همی فرمود که دلیل بر قرب طلوع آثار و قیام و شهادتش در سبیل امر پروردگار بود تا آنهنگام که ملا حسین باب الباب بعد از زیارت حضرت نقطهء اولی در سجن ماکو ببارفروش آمده ملاقات نموده باثار و انوارش منجذب گشته کمر

بحمايت و نصرت بست و بهيجان ملاها خصوصاً سعيدالعلما نيران فتنه مشتعل گرديد و لا جرم با تني چند از اصحاب مازندراني بمشهد خراسان رفته براي اعلان امر بديع اجتماع نمودند و تفصيل قيام و سطوع انوار و شهرتش بنام قدوس در اجتماع بدشت و شدت بلايايش در نيالا نيز در بخش سابق گذشت و قبل از ورود ببارفروش توقيح معروف بشهادت الازلية را نگاشته با نامه چند براي جناب باب الالباب فرستاده خبر از قرب وقوع شهادت خود با جمعي از اصحاب داده امر با اجتماع و نصرت فرمود و چون بوطن در آمد تعرض و تجاوز فقها و اهالي رعد و برق و ولوله و زلزله بر انگيخت و

--- صفحه ۴۲۰ ---

بامر حكومت مازندران ويرا بساري برده در خانه حاجي ميرزا محمد تقى مجتهد كه نسبت قرابت داشت توقيف نمودند و ملاها محاجه و مناظرهها كردند و مجتهد مذكور بينه و برهان خواست لذا بموجب خواهش وي تفسير بر سوره اخلاص و شرح الله الصمد را كه بس مفصل و معظم است با سرعت قلم شروع فرمود و چون جواب بنوع مزاح ميدادند مجتهد پاس رضا خاطرش را ملحوظ داشته زائرينش را منع نمود و مدت توقيف سه ماه و پنج روز رسيد و كيفيت استخلاص و تمامت واقعات قلعه طبرسي و شهادت آن مظلوم را به بارفروش نيز در بخش سابق آورديم. و آغاز طلوع رايه قدوسي بشعبان ۱۲۶۴ در بدشت شد و بوقوع شهادت در بيست و سوم جمادى الثانيه ۱۲۶۵ اختتام پذيرفت و نبيل زرندي چنين نوشت كه ايشان در سن هيچده از بارفروش حركت فرمودند و قريب چهار سال با حضرت سيد

کاظم مرفوع در کربلا همراه بودند و در سن ۲۲ بساحت حضرت اعلی وارد شدند و قبل از الست امرشانرا بلی گفتند و حضرت اعلی آن نیر اکبر را اسم الله الاخر نامیدند چه آخر حروف حی و مکمل آنعدند و با طلعت اعلی بسفر حجاز تشریف بردند و بعد از رجوع از حجاز در شیراز با جناب اسم الله الاصدق و ملا علی اکبر اردستانی گرفتار ظلم اعدا شدند و با مهار در بازارشان گردانند و آن اول ظلمی بود که در امر بدیع از ظالمان صدور یافت و آنهیکل مقدس بکمال روحانیت آن بلا را متحمل شدند و از شیراز اخراج بلد گردیدند و بعداً بین الاصحاب شهرت یافت که روح مسیحیائی در جزیره الخضر! برای قلع و قمع دجالیان نزول اجلال میفرماید و مأمورند ویرا در قتال با دجال و اتباعش نصرت نمایند و چون در بدشت نزد آنحضرت رسیدند سر این سخن را دانستند تا آنکه آنحضرت رسیدند بدانچه رسیدند و در سن ۲۷ ۲۳ جمادی الثانیه ۱۲۶۵ در سبزه میدان بارفروش بعد از انتهای ظلم اشرار و

--- صفحه ۴۲۱ ---

احراق نار بقیهء آنهیکل نور را یکی از ابرار در نیمه شب از میان ربود و در همان نزدیکی مخزون نمود طلعت اعلی بقدر یک مجلد بیانات در زیارتشان نازل نمودند و شش ماه تمام در عزای آنروح قدسی متألم بودند و از قلم اعلی من ملیک الابهی نیز در حقشان بیانات لاتحصی نازل گردیده همین کافی است که در تفسیر آیه مبارکه

کل الطعام آن سید انام را نقطهء آخری نامیدند و تمام اوصاف در ظل این وصف اعظم مضمحل است
انتهی و هیکل قدوسی را از ابتدا نمو و شباب روحی آزاد و منقطع بوده پیوسته آهنگ آشیان ملا اعلی
داشت و ازدواج نکرده نسلی برجای نگذاشت و از اقربا و منتسبانش نخست پدر و زن پدرش بودند که
فائز بایمان نگشتند و سالیانی بعد از شهادت آنحضرت از اینجهان در گذشتند و دیگر خواهر ابونیش که
در غایت تعلق باو بود و آنحضرت نامش را تغییر داده مریم خواند و موقعی که بقلعه رفت ویرا بخانهء
حاجی ملا محمد شریعتمدار فرستاده تمامت کتب و آثار خود را بودیعت سپرد و حاجی حمایت و
حفاظت کرد ولی مریم پس از شهادت برادر چون شمع همیگداخت و حاجی پس از چندی ویرا بزنی
بگرفت ولی او سکون و قرار نیافته بجهان دیگر انتقال نمود و دیگر حیدر پسر زن پدر آنحضرت از شوهر
نخستین بود و حسن عقیدت و تعلق شدید باو داشته خدمت مینمود و آنحضرت ویرا برادر خطاب میکرد
و چون بقلعه رفت ویرا نیز محض حفظ و صیانت بخانهء حاجی شریعتمدار فرستاد و او بیتابی و اصرار
کرد تا اجازه گرفته در خانهء مسکونهء آن حضرت بماند و همی بیاد برادر و مولای خویش گریه و زاری
و ناله و بیقراری نمود تا خبر بسمع مهدیقلی میرزا حاکم مازندران و رئیس اردوی قلعه رسیده جمعی
بفرستاد ویرا بمعسکر کشیدند و در حالیکه سوار بر اسب سواری برادر بود بمحضر شاهزاده وارد کردند و

آنظالم حکم بقتل داد و حیدر چون خواست از اسب

پیاده شود هنوز یکپای در رکاب داشت که فراشان و میرغضبان ویرا قطعه قطعه کردند و مادر با قلب پر
اخگر در پی فرزند از بارفروش بمعسکر شتافت و جسد پاره پاره اش را بر همان اسب نهاده شبانه بشهر
عودت داد و اهالی از دفن جسد مظلوم ممانعت کردند ناچار بخارج بلد در محل موسوم بازادبن که
بمسافت نیم فرسنگ از بلد دور است دفن شد و دیگر برادر ابی آنحضرت آقا محمد صادق مشهور بدائی
محمد صادق دو بار برای اقامت نزد برادر و نصرت اصحاب وارد قلعه شد و حسب الامر برگشته در خانه
بماند و با قلبی صافی و ایمانی کافی و وافی سالها بعد از واقعهء شهادت زیست و واقعات قلعه و احوال
آنحضرت و اصحاب را برای احباب حکایت همی نمود و از جمله احوال و اقوال عظیمهء قدوسیه که
اصحاب قلعهء طبرسی و متقدمین مؤمنین حکایت نمودند چنین نوشتند که چون زن پدر و خواهر اصرار
داشتند که در آغاز جوانی برای وی عروسی نمایند و او امتناع میورزید برای اقناع و ارضائشان چنین
گفت جشن شادمانی و کامرانیم باین اختصار نشاید بلکه بنوعی بسیار عظیم وقوع یابد و در سبزه میدان با
دف و کرنا و شور و غوغای عمومی بر پا گردد و نیز روزی پس از استحمام در گرمابه با بعضی از اصحاب
در خانه صحبت میداشت و قلمتراش بدست گرفته اصلاح ناخن میگردد در آنحال انگشش برید و قطرهء
خون چکید و آقا رسول بهنمیری و ملا رضای شاه ابراز تأثر نمودند و او بایشان نگاه و تبسم کرده گفت
شما که بمشاهدهء این جرح قلیل چنین دچار حزن و تأثر شدید شدید چگونه بدنم را شرحه شرحه و
آغشته بخون توانید دید و نیز نوبتی با جمعی از اصحاب در سبزه میدان بارفروش بتفرج بودند ناگهان

بایشان روی نموده گفت جسد شخصی بزرگ را که الحال مردم نمیشناسند درین محل با کاه برنج آتش

زنند و آتش حیا نموده نسوزاند ولی مردم بی آزر

--- صفحه ۴۲۳ ---

دست از اعمال سوء نکشند و نیز باری دیگر در حالیکه با معدودی از جوار مدرسه میرزا زکی میگذاشت
بهمراهان خود فرمود این مدرسه که حال مخروب و مظمور است دیرزمانی نخواهد گذشت که مدفن
شخصی عظیم شده چنان معمور و مشهور گردد که مردم از جهات بعیده زیارت آیند و حاجی میرزا
جانی باین مضمون نوشت که چون مهدیقلی میرزا از پیکار با اصحاب قلعه باز ماند امر نمود تا پدر و زن
پدر و خواهر آنحضرت را از بارفروش بار دو آوردند و والد را بمعرض باز خواست قرار داده گفت آیا
پسرت ازین هنگامه عظیمه که برپا داشته چه مقصد و مقصود و ادعا دارد مرد زارع ساده جواب داد که
من اصلا بحال و خیال پسر پی نبرده در اعمال او متحیر و سرگردانم پس شاهزاده ویرا بقلعه فرستاد تا
از آنحضرت اخماد نائره را بطلبد و او چون بقلعه در آمد و نزد پسر بزرگوار رسید قدرت تکلم نیافت و
قدوس تلافی نموده دلداری داد تا مقداری از کیفیت حال و عیال خود و اقوال و اعمال شاهزاده باز
گفت و سخنی چند در نصیحت و خواهش ادا نمود و آنحضرت باو چنین فرمود که اما مظلومیت و
اسارت ما سبب اجری جزیل و منیع منصب و مقامی بسیار رفیع است که انبیا و اولیا بدان افتخار
مینمودند و اما نصیحت و سخنانی که پدران گفتمی این نکته را بدان و آگاه باش که پسر متغیر و متبدل

شد و آنکه اکنون با تو خطاب و تکلم مینماید روح و حقیقت مسیحائی است اینک بر گرد و شاهزاده را نیک مطلع و واقف ساز لا جرم آنمرد ساده بار دو برگشت و بیانات آنحضرت را باز گفت و چند روزی در اردو بوده مستخلص گشته بشهر رفتند و نیز باینمضمون آورد که در ایام توقیف در خانهء میرزا محمد تقی مجتهد ساروی سرتیپ عباسقلیخان لاریجانی را که بملاقات رفت باین خطابات عظیمه مخاطب فرمودند که مائیم سلطان بحق و عالم ملک زیر نگین ما است و ملوک ارض

--- صفحه ۴۲۴ ---

برای ما خاشع خواهند شد و بمصداق کلام خداوندی ان اگر مکم عند الله اتقیکم تقریبی نزد ما جز از جهت تقوی نیست و باحدی نظر بثروت و شئون دنیویه احترام ننمائیم و از جهت فقر و مسکنت خوار شماریم و در بخش سابق که قسمتی عظیم از بیان حال و مقال قدوسی را آوردیم نگاشتیم که مادرش سیدهء حسنیه بود و آنحضرت در قلعهء مازندران دستار اخضر بر سر داشت و کثیری از بایه ویرا سید حسنی و نفس زکیه و قائم جیلانی ماثور در اخبار میدانستند و آثار بارزهء داله بر مقام عظمت نفس و قوت اعتماد و توجهات الهیهاش فوق ادراک و تحمل عقول قاصره بود و نیز آنحضرت در جمیع شئون بلطافت عظمی و ظهور نعم و آلی تجلی و تحلی داشت و در کتاب روضة الصفا در خصوص احوال اصحابش که پس از اختتام امر قلعهء طبرسی اسیر سپاهیان شدند چنین مسطور است غالب آنان زرد و ضعیف و لاغر و بیمارگونه بودند زیرا که چون در ایام محاصره آذوقهء آنان اتمام یافته مدتی بخائیدن

چرم و جلود دواب معیشت داشتند و بحکم نواب و الا چهارصد کس از معاریف آنفرقه بضرب تفنگ و شمشیر و نیزه سپاهیان مازندران بر هلاک رسیدند و چندانکه بدانگروه نصیحت بازگشت از آنطریقه کردند بسمع قبول اصغا نمودند و نبیل زرنندی در بیان احوال حضرت نقطهء اولی پس از استماع خبر شهادت قدوسی چنین نوشت که طلعت اعلی شش ماه تمام در عزای آن روح قدسی متألم بود و در زیارتش بقدر یک مجلد بیانات نازل فرمود و هشت روز در اوصاف و محامد وی مینگاشت و صورت یکی از آن زیارات این است " زیارة الشهدا علیهم السلام الذین قد فدوا انفسهم لاسم الله الاخر قدوس قدوس قدوس بسم الله الامنع الاقدس قدوس قدوس قدوس انما البهيا من الله الذی لا اله الا هو علی فؤادک و فؤاد من فی فؤادک و علی روحک و روح من فی روحک و علی نفسک و من فی نفسک و علی

--- صفحه ۴۲۵ ---

جسدک و من فی جسدک ثم العالی من الله علی فؤادک و فؤاد من خلق من نور تسبیحک و علی روحک و من خلق من روح تحمیدک و علی نفسک و من خلق من نفس توحیدک و علی جسدک و من خلق من نور تکبیرک قد ارتفعت و لیس فوقک ذو ارتفاع مثلك و دنوت و لیس دونک ذو دنو مثلك سبحت الکینونات کلهن من ساذج تسبیحک و حمدت الذاتیات کلهن من کافور تحمیدک و وحدت النفسیات کلهن من جوهر توحیدک و کبرت الانیات کلهن من مجرد تکبیرک کل یسبحون الله بک و

كل يقدسون الله بك و كل يوحدون الله بك و كل يكبرون الله بك فقد عظمت مصيبتك حيث قد انقطعت عن الاقتران بها كل المصائب من كل الممكنات و ترفعت رزيتك على مقام فرقت الزرايا عن الذكر معها من كل الممكنات فو عزتك ما من شئ من دون الله الا و انه هو باك لك و مستقر في ظلك و مسبح لله بما قد سبحت و مقدس لله بما قد قدست و موحد لله بما قد وحدت و مكبر لله بما قد كبرت لم تزل و لا تزال كنت في علو القدس و الجلال و لا تزال انك لتكونن في سمو القدس و الجمال انت الظاهر بظهور ربك و الباطن ببطون ربك و الاول حين لا اول غيرك و الاخر حيث لا آخر دونك قد ترجت في الابداع الى افق ما سبقك من احد و استقللت فوق كرسى عزتك في اعلى افق الرضوان حيث لم يكن في علم الله اعلى منه فلا شهدتك و كل شئ بان دمك طهر طاهر مطهر و ان بفاضل ذكره قد ظهرت كينونيات الممكنات (الى قوله) فلا شهدن الله و كلشئ بان الله قد طهرك عن المثل و آتاك ما لم يؤت احدا من خلقه لاملك الارض و ما عليها بل ملك الرضوان و من فيها حيث لا يخطر على فؤاد ذكر عظمة او كبرياالا و انه وافد عليك بذكر الخضوع و نازل بر حل فنائك بمنتهى ما يمكن في الخشوع (الى قوله) كاننى لاشاهدن ملائكة العرش و الكرسي و السموات و الفردوس الاعلى و الرضوان الايبي طوافون حول تربتك و ليأخذن ما عين من يظهر في حبك و ليحضرنه بين يدي الله ربك و لينظرن الله

الی من اکتسب ذلك الفضل و لیبکین علیہ رضوانه و لیختصه بكل فضله و ما یمکن عند ابداعه اذلم یکن
قطرة ما عند الله احب عما یجری فی مصیبتک و ینظر علی خدّ فی رزیتک " الخ و در الواح صادره از
قلم اقدس ابھی اذکار رفیعہ و مقامات منیعہ در حق آنحضرت مسطور است و بعنوان طلعت اخری و
نقطهء اخری ستودند و در لوحی چنین فرمودند " فاعلم بان اول ما بعثناه بالحق فهو علیّ قد اشرقناه عن
افق الفارس و انزلناه علی ظلل الروح من سما عزیلیا و آخر ما بعثناه فهو ایضاً علیّ و سمیناه فی الملا
الاعلی باسمننا القدوس ان انت بذلك علیماً و عززنا هما بهذا الجمال الذی ظهر بالحق و اشرق عن افق
الامر بسلطان منیعاً " الخ و اما آثار قدوسیہ

از خطب و دعوات و شئون تفسیریہ بسیار بود کہ بیشتر را با خواهرش مریم بخانه حاجی ملا محمد
شریعتمدار فرستادند و غالباً در دست نیست و در آنمیان خاتمی دیده شد کہ بر نگینش این آیه از قرآن
ان ترن انا اقل منك مالا و ولداً نقش یافت و ما در این مقام محض مراعات اختصار بثبت نبذہ از آنها
اکتفا میکنیم منها صورت دعائی است کہ آنحضرت باصحاب جهت حرز دادند " بسم الله الحمید
انه هو الحیب لدینا علی حکیم سبحان الذی قد نزل الایات بدعاً من شأنه لیشهد الكل انه لا اله الا هو قد
کان لما یشأ قديراً و هو الله ربی و رب العالمین حمیداً و هو الله ربی قد کان قبل ذلك فی امّ الكتاب
حکیماً اللهم انک لتعلم ان الاحبا يستدعون منک ما تعلم حکمه و تشهد سره و ضمیر و انت العلیم الحکیم
فان اجبتهم بما سئلوا فانما هو من فضلک قد مننت علیهم و ان منعتهم عن ذلك فانما هو من عدلک و ان

العدل لا يتحمل الملك لظهوره و لا يمكن الاختراع لشهوده و لا يتحصل في ذروة نقطة الابداع بروزه اذا
لعدل لما كان له وجود من دون فقدان بالسر الموجود و بعد ما قد كان الكل انما هو بقولك كن لامن
شئ في شأنه يوجدون فكيف يقال في حقه ذلك بل كل ما تفعل بكلشئ

--- صفحه ٤٢٧ ---

من تالؤات الجمال او من ظهور الجلال في ميادين الابتغال كل ذلك من فضلك فان الفضل هو العلة
للوجود و هو الله لم يزل عند اهل الفضل لمشهود فصل يا رب على طلعتك المتشعشع بالهوية في شجرة
المعبود و سر ك المتلامع في الجزئيات المنضود و هويتك الظاهرة في نقطه البيا اذ لم يقترن بالحدود و
انى اشهد له انه القدوس في ختم الاكوار لدى الصعود و انه هو الفاتح القيوم في تنزل الانوار عند القيود
و اشهد انه السر سر ك الحق في قصبات الوجود فصل عليه و على باب مدينته و ذكر آيات لاهوتيته و
تغنى ورقا هائئته فصل عليه و على البقرة الاصفر الجامع التحف الازلية في كل السر من رشح ثم على من
انت تحب كما تحب كيف تحب ثم انى اسئلك ببركة ذلك الصورة الانزعية في تقديم الظهور و ذلك
المدينة البائية و ان عنافات سر هما في الظهور ان تتفضل على جمع احبتك ما به بسر قلوبهم و تنور
صدورهم و تكشف غمومهم و تذهب همومهم و تنصرهم و تحفظهم عما يكره رضاه و تدفع عنهم كل
البلبات بما في الارض و السموات و فى البر و البحر و الجبال و الاودية و ما فى الاشجار ظهوره و فى
الحيوان ستوره و ما فى الجان بروزه و ما فى شياطين الانسان ركوده و ما فى الهوا او فى الماء او فى النار

او فى التراب سطوعه و انى اعيد نفسى و كل من اتبعنى بالحق باسمك القاهر المقتدر الجبار عن كل الافات و البليات و الحركات و السكنات و الهوام و الطيور و السباع و كل ما فى الملك مما هو ضار سبحانك سبحانك لا اله الا انت انت الحفيظ و انت الكفيل و انت ذو الفضل العظيم و انت الرحمن الرحيم و انت العليم القديم و الحمد لك ان الحمد لله رب العالمين. " و ايضاً صورت دعاً ديكر است كه به أنها جهت حرز دادند " بسم الرب القهار سبحان الذى نزل الشفاً بمحبة حجتة اذ هو الذى لا اله الا هو و هو الغفور الرحيم فى الهى قد وعدت ان تستجيب الدعاء لمن اتاك بالرجا فانزل اللهم شفاً و ردّ عنه ما قد احزنه بما يشا بحق سر ك الظاهر فى

--- صفحه ۴۲۸ ---

هوية الها فانك اهل الكبريا و لا تخيب احداً اذا اتاك لللقا سبحانك سر آيت ذاتك اذ لا اله الا هو و انت رب العالمين. (و ايضاً من دعائه للاحبيا على الاعداء) " بسم الله الذى لا اله الا هو العلى العظيم الحمد لله الذى قد خلق الحمد بحمده لحمده و قد جعله بوجوده مظهر طلعتة بانه لا اله الا هو و هو العلى القديم الحمد لله الذى قد جعل الحمد حمداً لما ابرز بسره و اركز الحمد فى سرائر سطره و انطق الحمد بايات ذكره لئلا يخفى عن العالمين جذبات جماله و لئلا يقول احد فى طلعة حمده بعضاً من القول و كان الكل لديه من المنصعين الحمد لله الذى قد خلق الحمد حمداً لنفسه بايات هويته و قد ترشح من لجة جوامع حكمته و قد علم بجذبة ورقائه كل الايات الجلايات بصحويات الهويات الى غاية مراده بانه لا اله

الا هو و هو لا اله الا هو و هو السر المستسر بالورقة الهوية قديم اللهم يا مالك الهوية و يا صاحب الطلعة
النقطية و يا منجذب الكل بالايات الصمدية و يا مغنى الاوراق الكافورية بالورق العمائية و يا مجمع البهائيات
بترشح جواهر السرية انزل علينا الاية التي قد وعدتنا من قبل و اظهر الامر الذى قد اردتها من بعد و انزل
النصر من عندك و افتح الابواب من فضلك و ابشر اوليائك بالنظر الى طلعتك و اجمع شملهم بانزال
السكينة على قلوبهم من رحمتك و فرق الاسباب التي قد منعتهم عن الاجتماع لدى ذكرك و سبب يا
الهي بجودك سبيلا لظهار امرك و اعلا حكمتك و اتقان صنعك و اطفأ نار الشرك فى عبادك اللهم انى
اسئلك بالاسم الها فى الهوية و بالبيا فى الاسمية و بالطا فى السرية و بالالف الغيبية و بالحروف العمائية و
بالرقوم الكلمات الجامعة و بالفتى الجالس على عرش العزة لديك و باهل البها فى لجة الثنا و بمن نادى
فى الطور بلسانك انى انا الله و بمن قد نزل الرحمة على ايوب اذ نادى و بمن انجى يوسف من الجب و
اليه ابويه آوى و بمن خلص عيسى من ايدي اليهود و ارفعه الى السما و هو هوى و بمن اغرق

--- صفحه ٤٢٩ ---

فرعون و فرج عن موسى و اخيه و قومه ما مسهم من الباس و الضرا و بحق الذى هو على العباد رؤف
رحيم و على اهل الدعوة مجيب قديم و على المضطرين كاشف بأسائهم و هو عظيم عظيم فى الهى و
سيدى و محبوبى و مناى و رجائى فو عزتك ليس لى رجاء الا انت و لا مقام الا لديك و لا انيس الا انت و
لا من اسكن اليه الا انت فبحق اسمك العظيم و بحق سر ك القديم و بحق اسمائك الحسنى و صفاتك

العليا و طلعات جذابتك في العما و تغني ورقائك في طلعة شمس الثبا الا ان تفرج الكربة الذي قد انزلتها
على عبادك المخلصين و اهل محبتك المصطفين و امنائك الراجين و الذي ليس لك في الارض الا هم
يا رحمن يا رحيم فان القلوب يا سيدى قد ضاقت لما راى من الاذى و ان الصدور قد تصدعت مما
سمعت من الشكوى و ان الافئدة قد حرقت من خفا طلعتك عن الورقا و ان الكبد قد خمدت لما نزلت
عليه من الباسا و الضرا و ان الابدان قد تبلبلت بالفنا و ان المشاعر قد ضاعت بالشماتة النازلة من السحب
المكفهرة السوى اللهم عنهم بكل لعن نزلتها على ابو الشرور و بكل لعن قد لعنتها الفرعون و حزبه و انزل
عليهم بكل نقمة قد انزلته على احد من عبادك الذين قد خرجوا من طاعة اولياتك و بغوا على اصفياتك و
طردوا اهل كرامتك (الى قوله) اللهم انى ادعوك بما دعاك حجتك على بن الحسين عليه السلام من
قبل ان تسلط

عليهم من لا يرحمهم و لا يضع فى شأن قراراً و لا يمكن لهم منه فراراً اللهم خذهم اخذ عزيز مقتدر اللهم
سلط عليهم عبدك الذى قد اخزنه لتنتقم به عنهم اللهم انزل على قلبه حتى لا يرحمهم و حتى لا يوقر
كبيرهم و لا يرحم صغيرهم و لا يكون لهم الا كما قد وعدت فى قولك و من اعرض عن ذكرى فان لهم
معيشة ضنكاً اللهم افضحهم بفضح لا يمكن مثله (الى قوله) اللهم اللهم كل مؤمن لعنهم و كل عبد التبرى
منهم اللهم اجعلهم فى الارض بحيث لا يستطيعون بشئ من الامر و هم فى كل

شأن خائفون و عنهم منتقمون لانهم قد آذوا نفسك و والوا عدوك و افتروا عليك و اسسوا اساس الظلم بك و قطعوا رحمك و ظهر الشيطان بينهم و لم يتبرئوا منه اللهم انى اختم الكلام بالبرائة عنهم و التمسك بحبل ذكرك و اتباعه فاقول من حكمك اللهم صل على ذكرك و آل ذكرك انك حميد عليهم و احشرنى برحمتك فى كل شأن معهم انك انت ارحم الراحمين."

و اما ملا سعيد معروف بسعيد العلماء اهل قريهء ديوكلا از توابع بارفروش كه موقد نيران فتنهء مازندران و سبب قتل حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب گشت تحصيلات مقدمات علوم در بار فروش و سارى نمود آنگاه در عراق عرب نزد ملا شريف ملقب بشريف العلماء آملی تکمیل اصول و فقه کرده اجازهء اجتهاد گرفته ببارفروش برگشت و مسند فقاہت و رياست بگسترده و از معاريف مجتهدين محسوب گرديد و دختر رئيس اصطلب محمد شاه را بحالهء نکاح گرفته بستگی بسلطنت يافت و لا جرم جاه و جلال و ثروت و مال اندوخته معجب و مغرور گشت

و ملائى متعصب و لجوج و پرخاشگر و تند خو و متکبر و ستمگر شد و از جهت جمودت عقيدت ظاهريةء فرعيه و غلظت فقاہتیه با ارباب علوم و معاريف عقليه و ذوقيه خصومت شديد يافت لا سيما بتأسى از بعضى اساتيد خود در عراق نسبت بعقيدت شيخيه نفرت عنيف اظهار نمود و با حضرت قدوس مصادت و مخاصمت همی کرد تا هنگامهء مذکورہ را برپا داشت و سدّ هائل پيشرفت مقاصد اصحاب گشت چنانکه در بخش سابق نگاشتيم و هنگامی كه باب الباب و اصحاب در طبرسى نزول كردند و

ملا سعید اصلا یهودی و جدید الاسلام بود و سعیده نام زن ریش دار که در اخبار مأثوره است که حضرت قائم را با دسته آهنین مقتول میسازد مراد او است و دسته آهنین تبر زینی بود که بدست خود بر سر آنحضرت فرود آورد. (حاجی

میرزا جانی)

--- صفحه ۴۳۱ ---

کرسی خطابه و دعوت بر قرار نمودند و مبلغین بهر سو فرستادند و کثیری از مردم مازندران برای تحقیق احوال بدانجا شتافته باستماع بیان و علم و تبیان آنجناب متنبه و مستفیض شدند نهی شدید کرد و اصرار و ابرام نمود که کسی بدانجا نرود و از فروش برنج و نان و دیگر ما یحتاج باصحاب ممانعت اکیده بجای آورد و مکاتیب پی در پی بناصرالدین شاه نگاشت و ملا حسین و اصحاب را طاعی و سرکش و مدعی سلطنت خواند و موجب گردید که حکم شاهی بمدافعت آنان صادر گشت و عبد الله خان سورتی (سورتیجی) با چند هزار مردم مسلح از اطراف مازندران پی مدافعت اصحاب بیامدند و حین ورود بیارفروش نزد وی رفت و حسب تحریکات و تشویقاتش مصمم هدم و ردم قلعه و اصحاب شد و تفصیل بیرحمی و قساوت ملا سعید را نسبت بحضرت قدوس در بخش گذشته آوردیم و او پس از واقعات

مذکورہ برعشہء اعضا بمرض صعب العلاج نادر الوجودی مبتلا گشت و برد شدیدی بر مزاجش استیلا

یافت

ملا قاسم از ائمهء جماعت بار فروش ساکن محلهء آق رود قریب بخانه حضرت قدوس مردی شرور و متعرض باحباب و مزاحم آنجناب بود و سعیدالعلما را بر مقاومت و مدافعت همی تحریک کرد و او را مشتعل از نار عناد و فساد نموده دروغهای بسیار گفت که از حد خارج بود و دوستان بانحضرت عرض کردند که شقاوت و شرارت و کفر بیحسابش را همه مردم دیدند از شما میخواهیم عذابی بر او ظاهر شود که همه مشاهده کنند در جواب فرمودند آیا میخواهید بچه صورتی منقلب گردد عرض کردند خدا او را بصورت خوک ظاهر فرماید فرمودند منتظر باشید خواهد شد بعد از زمانی ملا قاسم مریض شد و حالتش بسختی رسید اطبای هر قدر بمعالجه کوشیدند سودی نداد چهره و صورتش دیگرگون شد و در شهر شهرت یافت که صورت ملا قاسم مانند خوک شد پرستاران پرده کشیدند و مردمی که بیعادت میرفتند

--- صفحه ۴۳۲ ---

و در تمامت فصول سال حتی در هوای حار و راکد تابستان لباس بسیار از پشم و ویوست جانواران در بر کرده تجاویف عمامه کبیره اش از پشم انباشت و ابواب حجرهء آرامگاه و خوابگاهش را باستحکام بسته پردههای ضخیم بر ابواب بیاویخته منافذ را سد محکم کرده در کرسی گرم زیر لحافهای پشمین سنگین جای گزید معذک کله از سورت برودت ناله و فریاد کردی و از سختی سرما سوختی و عاقبت با چنان

حال خسران مال که از تمتعات اکل و شرب و غیره نیز محروم بود ببلائی وبا دچار شده زندگانی را بدرود گفت ۱۲۷۰ هـ. ق و او را اولاد متعدد بود و همگی در ایام جوانی ناکام مردند و نشانی جز برخی اقربا و خویشان بر جای نماند دیگر از ملایان مخالف ملا فضل الله بود که بروش وی رفته با معروفین از مؤمنین معاندت و تعرض همی نمود و اعقابش نیز چنین کردند دیگر سید ربیع نام گویند در هنگامهء ورود جناب باب و اصحاب کفن بگردن افکنده بچهار سوق بازار شتافته فریاد برکشید ایها المسلمین العجل العجل بکشید بجوشید بایان بیدین را

سبب میپرسیدند و باصرار پرده را بالا میزدند و شکل خوک میدیدند و فرار مینمودند تا بمقام اصلی خود رفته برفقا و هم صورتان خود پیوست و میان مردم شهرت یافت که چون جسدش را در آق رود غسل میدادند صورتش مانند خوکی دیده میشد و لذا ملاها حکم دادند که او را فوراً دفن کردند و اما حکایت عذاب سعید العلماء چنین بود که ناخوشی سرما گرفت و در تابستان و شدت گرمای هوای مازندران زیر کرسی رختهای متعدد پوشیده با کلیجه های ماهوت پوستین بردوش و چهار منقل پر از آتش باز هم مانند کسی که تب لرز دارد گرم نمیشد و غذای او را از انواع لطیف ذائقه پذیر حاضر میکردند و آرزوی آنها داشت ولی یک لقمه بحلقش ممکن نبود فرو رود و باین عذاب بمقر خود رفت.

(آقا سید محمد رضا شهمیر زادی)

از این خاک برانید .

و دیگر از ملاحای مازندران که بمدافعت این امر و مقاومت با اصحاب قیام کردند حاجی میرزا محمد تقی مجتهد ساروی ستون کفر بود که کیفیت رفتار سوئش با حضرت قدوس و بشهادت رساندنش آقا سید احمد شه میرزادی را در بخش سابق و حاضر نگاشتیم .

و نیز در آن ایام (ایام حبس برادران و غیرهما در انبار طهران در سال ۱۲۷۷) مجتهد مازندرانی از اهل ساری میرزا تقی مشهور بستون کفر (حضرت قدوس او را بدین لقب خواندند) قاتل فرزند رسول یعنی برادر شهیدم که مقرب نزد سلطان بود بطهران آمد و چند نفر از اهل ولایت ما بدون اذن ما نزد آن ملعون خونخوار شرار رفتند و باین نوع تظلم نمودند که ای آقا عرض ما را برس اول قسم میدهیم شما را بخدا و پیغمبران و امامان علیهم السلام و در ثانی متضرعیم بیادشاه عرض نمائید که دو برادر از سادات و اولاد رسول در انبار مبارک که هستند ایشانرا مرخص فرمایند پرسید بچه تقصیر و گناه و از کجا آوردند گفتند از مازندران و باسم بابی و بهتان زدند آنشیر گفت بشما چه نسبت دارند گفتند هم ولایتی ما و شه میرزادی هستند گفت خوب میشناسیم یک برادر ایشانرا در مازندران بدست خود کشتم و ثوابی عظیم بردم و باید این دو را هم کشت چون خدمت شاه رسم باید کاری کنم که این نامها را روی زمین تمام گردد لا جرم آن بیچاره ها را خوف غالب شد معجلاً بانبار آمدند باینعبارت خبر دادند که شمر را بیدار کردیم و ما باعث حرکت آن غدار شدیم اینک تدبیری نمائید که آرام و قرار در ما نمانده گفتم امر در دست خالق و رازق و محیی و ممیت میباشد و تقدیر الهی مقدم بر تدبیر خلق است اگر انشأ الله شهادت نصیب شود پس خوشا بحال ما رشتهء بر گردنم افکنده دوست

و اما حاجی ملا محمد حمزه شریعتمدار بزرگ بن حاجی ملا مقیم بن حاجی شریف اهل قریهء حمزه کلا از توابع بارفروش که از اینرو بنام حمزه مشهور گشت و او از اکابر علمای راشدین کاملین محسوب است مجتهد متتبع در فقه و اصول و دیگر علوم نقلیهء دینیه و حکیم متعمق در حکمت و کلام و دیگر علوم عقلیه

میکشد هر جا که خاطر خواه او است ولی تخت عزت این بدبخت بزودی واژگون میگردد فواره چون بلند شود سرتگون شود و اعتنائی باین اعمال و اقوال نکنید باری آنملعون بمازندران رفت و ایامی چند گذشت روزی زندانبان آمد بما گفت مژده دهم شما را مجتهد مازندرانی که چنان خیالات سوء در حق شما داشت مرده اینک خبر رسید و شهرت یافت چه چون نعش او را بطهران میاوردند و بکربلا میبردند همینکه بفیروز کوه رسیدند قاریهای قرآن که با نعش بودند دیدند از درون تابوت خوکی بیرون آمده بصحرا فرار کرد و درون تابوت را تجسس کردند جسد آخوند نبود و بسیار وحشت و دهشت کردند و ناچار در آن منزل توقف کرده یکتن از قاریها را بساری فرستادند و بوراث میت خبر دادند آنان گفتند این قضیه موجب افتضاح ما است فوراً بمنزلگاه بروید و جسد میت تازهء را در تابوت بجای جسدش گذارده بکربلا ببرید و مبادا مبادا احدی از ماقع باخبر گردد و چنین نمودند ولی بسیاری از مردم شنیدند و هرکه میدانست او قاتل فرزند رسول بود لعن نمود و زندانبان بعد از نقل این حکایت گفت این قدرت جد شما امام حسین علیه السلام میباشد الحمد لله عذاب دنیا ظاهر شد و یقین است در جهنم میهمان اولیا طاغوت گردید و بزنجیر هفتاد ذرعی پیوست اللهم العن اول ظالم

ظلم حق محمد و آله و اللهم العن شجرة النفي من اولها و آخرها و ظاهرها و باطنها من اصلها و فرعها الى آخر كلامه.

(آقا سيد محمد رضا شهميزادی)

--- صفحه ۴۳۵ ---

و سالک واصل بمقامات باطنیه عرفانیه و جامع علوم و رسوم قریبه و مقتدر در اسرار و فنون غریبه و دارای کرامات و مقامات معنویه بود و مدت تحصیلات علمیه و ریاضات نفسانیه را در سی و اند سال در مازندران و اصفهان و عراق عرب بپایان برده در علم و عمل و قدرت روحیه بمقامی رفیع رسید و قسمتی از تحصیلاتش نزد شیخ احسائی شد و در بارفروش افاضل علما در محضرش تلمذ و استفاضه علوم عقلیه و نقلیه نمودند و بسیاری از تلامذه اش مانند شیخ عبد الله مازندرانی که بعداً از ارکان اجتهاد و ریاست دینیه گردید و شیخ محمد حسن معروف بشیخ کبیر که شیخ المجتهدین در بارفروش شد و از مؤمنین امر بدیع حمایت کرد و شیخ اسمعیل بن حداد که عالمی ذو فنون و مدرس علوم ادبیه عربیه و فقه و اصول و کلام و حکمت و هیئت فلکیه و نجوم و غیرها در مدرس مدرسه حاجی کاظم بیگ و معروف بوفرت علم و تقوی و انقطاع از جاه و ریاست ملائی گشته دم از روش استاد بزرگوار خود همی زد و غیرهم شهرت بلیغه یافتند و مردم مازندران خصوصاً بارفروش و قرای تابعه غالباً عقیدت و ارادت کامله بوی داشته او را صاحب کرامات و مقامات و تأثیرات نفسیه دانستند و در آن بلد چون ستاره عظیمی

درخشید و در درس و وعظ حتی در دعا و راز و نیاز با خدا بزبان مازندرانی تکلم میکرد و عباراتش بدان لغت در دعای استسقا در آن حدود بدینمضمون مشهور است که بار خدایا من اینخلق را آزمودم بنفرستان باران و مجازاتهای دیگر مانند آن تنبه نیابند و بشری نو که بعد از اهلاکشان آفریده شوند نیز بهمین نهج خواهند بود لذا بر جهل و گناهشان ببخشا و حکایاتی در باب استجابت دعای استسقا و هم نفرینش در حق بسیاری از اعدا و اخبار مافی الضمیر مردم در احیان استخاره بقرآن از خدا مشهور است و مسجد اقامت جماعتش مسمی بمسجد حاجی کاظم بیک در اوقات صلوات خصوصاً در سه ماهی رجب و شعبان

--- صفحه ۴۳۶ ---

و رمضان چنان مملو از مقتدیان مصلیان بود که صفوفی در خارج حتی در حجرات فوقانی و تحتانی بسته میگشت و در مجلسش سخن حصر در تفسیر قرآن و احادیث مأثوره و زیارتنامه های ائمه شده سخن در امور ظاهریه وقوع نمییافت چه بزبان مازندرانی بدینمضمون منع میکرد که عمر آدمی اشرف از آن است که در امور فانیه باطله مصروف گردد و ملا سعید مذکور با اینکه در مقابل جامعیت علمیه و فضائل ذاتیه و کسبیه اش منزلت و مقداری نداشت ره رقابت و حسد نسبت باو پیمود و طرفی نبست و پیوسته از تنور ضمیر و تبحر خطیر و عقاید و آداب بی نظیرش در آتش غضب میگداخت و شریعتمدار برخلاف دیگر مجتهدین و واعظین در محضر و منبر قلوب مستمعین را سرشار نشاط و سرور میساخت و همی خطاب

کرده بلغت مازندرانی بدین مضمون میگفت من شما را میخندانم و مسرور میگردانم زیرا دور گریه بسر آمد و از این پس دور شادی و سرور میباشد و همینکه صیت ظهور بدیع برخاست و در بارفروش حضرت قدوس طلوع و قیام فرمودند ملا سعید مانند عدوی عنید بمقاومت و بغضا برخاست و حاجی حامی امر بدیع شده از آنحضرت و اصحاب حمایت و رعایت کرد و با جناب باب الالباب مصاحبه و آثار و آیات را مطالعه نمود آورده اند که جناب قرۃ العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بارفروش شد بخانه مسکونه اش رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد حاجی کاظم بیگ مذکور در صف جماعت نسوان بحالیکه پرده فیما بین صفوف رجال و نسا میکشیدند خلف حجاب قرار گرفته بحل غوامض مسائل دینی و مواعظ بلیغه پرداخت و خورده بر بعضی از بیاناتش تحالیکه بر منبر ادا میکرد گرفت و او بنوع تجلیل خطاب نموده گفت بسیار ممنونم بلی باید این معارف را از شما و همگنان شما آموخت و هنگامیکه اصحاب بخارج بارفروش رسیدند و پند و اندرزشان در دل رنگریزان و دیگر کسبه

--- صفحه ۴۳۷ ---

و بیکاران که حسب اشاره سعید العلما ممانعت خواستند تأثیری نبخشید و ناچار حمله آوردند گروهی از اهالی بدر ب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقا جان بایان میگویند حضرت قائم ظاهر شد شما چه میفرمائید جواب گفت البته بروید

حاجی شریعتمدار در خاتمه و ضمیمه کتاب اسرار الشهاده خود که شمهء در خصوص بایه نوشته و اکنون بخط وی موجود است تحقیقات دقیقه از طریقه امامیه نمود و در چنان موقع و تاریخی که مقاله مذکوره را نگاشت یعنی سال ۱۲۷۲ که آحاد باقی مانده اینطائفه در غایت تقیه و اختفا میزیستند عقاید خود را نسبت بدورهء بابت این امر با مراعات احتیاط و تحفظ از شرور اعدا در طی بیان تلویحاً و اشارهء مبین داشت چه در بخش اول آوردیم و در اینمقام نیز نبذهء را ثبت مینمائیم و هی هده.

س _ بایه معنیش چیست و چه کسان بوده اند و چون است حال ایشان از ممدوحین بوده اند یا مذمومین بیان فرما که در این زمان نزدیک سال (۱۲۶۰) سنهء غرس اول غیبت امام در عین و لام از رس طلوع کردند و منتشر شدند در عرب و عجم تا خود را بجزیره خضرای شیخ طبرسی کشیدند و در تنزل لام مذکور که شش سال گذشته از طلوع باشد همه بتوپ و تیر کشته شدند ج _ باب بمعنی در است و جمعش ابواب چنانچه رسول خدا شهر علم بود و امیر المؤمنین علیه السلام در آن بفرموده اش که انا مدینه العلم و علی بابها ۰۰۰۰۰۰ پس اول بلا اول قبله باب جناب میرزا علیمحمد شیرازی که تاجرزاده بود اگرچه من ایشانرا ندیدم اصلاً نوشتهء از کتاب مؤلف او دیدم که در ابتدا طلوع سنهء غرس بیست و هفت سال بود که از عمرش گذشته بود و در حوادث سن خود بملازمت جناب حاجی سید کاظم بکربلای معلی بسر برد کمتر از یک سال و بسیار با زهد و ورع و عبادت بود و درس مقدمات تاسیوطی و حاشیهء ملا عبد الله بیشتر نخوانده بود و از بابت قوت ذهن و

تحقیق کنید که جستجو در این امر واجب است گفتند ای آقا جان مردم را میکشند و میگویند صاحب

الزمان ظهور کرد جواب گفت من شنیدم با اینکه وارد و مهمانند شما اهالی نخست دست بجفا و ایذا

گشودید گفتند سعیدالعلما چنین فتوی داد

ذکا و تأیید و تقوی قدرت تألیف و تصنیف پیدا شد او را چندین مجلدات تا شش و هفت جلد بشاکله آیات و سور
قرآن که از کلمات قرآن بیرون نبود و خطب پر فصاحت و بلاغت شبیه خطب صحیفه سجادیه انشا و املا کرده بود و
شرح سوره بقره نوشت عبارات غریبه مشکله که همه اش را دیدم آورده بودند پیش من همه را و بسیار خوش خط و
ربط و تیز قلم و تند رقم بود و دعوی باییت کرد و خود را باب نامید و بر انگشتر سفید خود خط باب کشید این باب اول
که باجتهاد و استنباط و ریاضت و صفای خود خود را باب وصول بمعرفت و توحید و حق و تجرید و علم تقرید و باسم
باب مسمی ساخت و باب دوم بعد از وی جناب حاجی محمد علی پسر زراعت کار مازندرانی که مقارب او بود در سن و
صورت و قدری اسن از وی بود بملازمت او همسفر بود راه مکه ذهاباً و ایاباً دائماً مانند او درس متعارف خوانده نبود مگر
تا سیوطی و حاشیه بهمان صورت و سیرت که بمراجعت از سفر مکه بخانه اش در شهر شیراز با وی بوده و باداب وی حتی
در تألیف که شرح سوره توحید نوشت ناتمام بقدر پنج شش هزار بیت که دیدم و خطب و ادعیه بکلمات غریبه غیر
متعارفه بسرعت قلم مینوشت که همه را دیدم و سبک و لسان هر دو توحید صرف بود و باب سیم جناب آخوند ملا
حسین بشرویه خراسان بود که در علوم متعارفه فقه و اصول و مقدمات و در علم باصطلاحات و قواعد شیخ الاستاد زرنگ
و با تسلط بود ولی در علم باییت خود را جنب آندو نفر مانند قطره بدریا میدانست و بسیار با شجاعت و جنگی و جلادت و
سیفی بود و در سن مقارب

گفت ای مردم حجت بر شما کامل شد و بر من حرفی نیست اینک شما هستید با سعید العلما در مقابل منتقم قهار توانا و موقعی که هنگامهء طبرسی مرتفع شد و حضرت قدوس با اصحابش بقلعه رفتند با آنکه قریب بنود سالگی بود عزم آن داشت که

سن حاجی محمد علی واسن از او بوده بعد از وفات حاجی سید کاظم ملا حسین و جمعی رفتند بشیراز و احوال و آداب و قرآنها و خطب و تألیفات و آثار میرزا علیمحمد را دیدند در منزلش و باو گرویدند و او را باب دانستند و تألیفاتش را دلیل و بینهء باییت و حقیقت او قرار دادند و گفتند بخلق که اگر در شک باشید در او فأتوا بسورة من مثله و آدم باطراف بلاد عرب و عجم فرستادند و قصه اش را منتشر کردند تا آنکه علما و طلاب و اغنیا و کتاب متعرض شدند واقعه را بسطان زمان و حاجی میرزا آقاسی وزیر ایران رسانیدند و سید و حاجی محمد علی و جمع ایشانرا از شیراز متفرق ساختند سید را بعد از ملاقات دار الخلافه بردند بماکو حبس داشتند و سید که باب بود قلم و رقم و جمیع امور متعلقه باییت را تفویض مصاحب خود حاجی محمد علی نمود که وارد خانهء پدر خود محمد صالح شد بعد ملا حسین و جمعی بهوای او حرکت کردند بخانهء او منزل نمودند تا آنکه جناب آخوند ملا محمد سعید از شدت خوف رجوع بعرف ساری کرد ایشانرا از بارفروش بیرون کرد ملا حسین روی بولایت خود نمود و علما و ذاکرین و عوام میامی و شهر مشهد مقدس رضوی و قم و طهران و قزوین و تبریز تا بسمنان و نور و علی آباد و بهنمیر و بار فروش و مازندران و اطراف بلدان را جمع کردند و بمولات خود خواندند و بهمراه خود آوردند مسلح و مکمل متجاوز از چهار صد نفر وارد سبزه میدان بارفروش شدند

رنگریز و دکان نشینان آن گذر مانع شدند دخول ایشانرا بشهر و ایشان ممنوع نشدند میان ایشان فتنه در گرفت تا بقتل

رسید که در ربع ساعت

--- صفحه ۴۴۰ ---

با جمعی کثیر باصحاب ملحق شود و با حضرت قدوس مکاتبه نموده بنظر خان سرتیپ گرایلی مالک

قریهء افرا واقع در جنب بقعهء مذکوره نوشت که محلی مناسب و در خور ورود او و همراهانش حاضر

سازد ولی تا تهیهء زاد و راحله و

قریب بغروب نزدیک بیست نفر مرد بزرگ و کوچک از طرفین کشته شدند بعد از وقوع این قتل اهل شهر خبردار شدند و

همهمه و ولولهء عظیمی در آنشب داشتند تا بصبح که روشن شد پس از آن تا دو روز دیگر زن و مرد صغیر و کبیر مثل بید

میلرزیدند که استعدادی بهمرسید از اهل لاریجان و اطراف تا اینکه بلطایف الحیل ایشانرا از کاروانسرای آنمیدان بیرون

کردند و ایشان خود را بشیخ طبرسی صاحب احتجاج کشانیدند و دورش را خندق محکم زدند و دو حمله آوردند که دوم

شبیخون بود که قتل نمایان کردند تا اینکه از دار الخلافهء طهران توپ کوچکی آوردند و محاصره کردند تا بقدر نصف

یکسال بیشتر که جوع و قطع نان و آب بر آنها غالب شد با این احوال ملا حسین با جمعی از انتخاب کرده قریب صد نفر

بیرون آمدند از اندرون خندق و بر عسکر حمله آوردند جمع کثیر از طرفین آنشب کشته شدند که شب نهم ربیع الاول

بود تا آنکه بعد از چند وقتی همه از شدت جوع بیرون آمدند بنزدیک عسکر پادشاه و دستگیر شدند و بشلیک هزار تیر بر

زمین افتادند و از دنیا در گذشتند و حاجی محمد علی را با چند نفر بشهر آوردند و حاجی را بردند همان سبزه میدان و او

را آتش زدند و هرچه سؤال می کردند مرا از ظالم و مظلوم و حق و باطل طرفین و استفتا میکردند از کفر و ارتداد یا اسلام و بقا تشیع ایشان سکوت میداشتم و جواب نمی نوشتم و نمی گفتم این مجمل بود از داستان ایشان اگرچه رفتند و منقرض شدند ولی دور فلک را بازیچه ها بسیار است عقبه را باید پائید و از عواقب آن اندیشید معامله من لایعلم

--- صفحه ۴۴۱ ---

ضروریات اقامت آنجا نمایند قلعه بمحاصره اردوی دولت افتاد و نتوانست خویش را باصحاب رساند و لکن از معاونت و مساعدت یاران کوتاهی ننمود و مردم را ممانعت از مقاومت با اصحاب همی کرد و چون از وی صحت و فساد عقیدت بایان را میپرسیدند غالباً باینمضمون جواب میگفت من ایشانرا بد نگوییم و بد ندانم آوردهاند که بعد از خاتمه امر قلعه هنگامیکه دژخیمان حکومتی برخی از آحاد اصحاب را ذبح میکردند دژخیمی با همان خنجر خونریز روی بسوی وی رفت و همرهان و محارمش را بییم گرفته گفتند که اینک مأموریت ظلم و ستم جدید انجام خواهد داد و او

را با من لا یعلم چاره چیست و من لا یعلم را بر من یعلم سبیلی نیست بسم الله بگو مرد این میدان کیست ... و در مقام دیگر از کتاب مذکور چنین نوشت پیغمبران و امامان علیهم السلام را ساحر کردند و نسبت جنون و کفر و شرک و ضال و مضل بایشان دادند بعلت حماقت و قصور فهم و ادراک که داشتند پس چگونه میشود که مرد شیعه عالم و فاضل و صالح و متقی و کامل و خود طالب شریعت سید المرسلین طریقت امیر المؤمنین حقیقت رب العالمین باشد و شیعه و شیعه زاده و در

میان شیعیان نشو و نما کند و کفر بگوید شرک بورزد سفیه و مجنون اینکار را نمیکند که او بکند با اینکه عالم باشد بهمهء راههای ظاهریین که بان تکفیر میکنند غایة الامر کتاب مؤلفی و کلماتی از او صادر شد و محجوبین و قاصرین و مقصرین و ظاهریین از ادراک فهم آن عاجز آمده باید اگر طالب باشند از او سؤال کنند یا سکوت ورزند و وا گذارند او را میان او و خدای او نه اینکه بفهم ناقص خود تکفیر کنند خصوص هرگاه عاری باشند از فنون و از فن او و حکم بکفر و اجتناب او کنند و احکام کفر بر او جاری کنند و از حکم اصول و قواعد شرعیة قطعیهء محکمه انحراف ورزند منشأ فتنه و فساد گردند. انتهی

--- صفحه ۴۴۲ ---

بیان اعتماد بخدا کرد تا دژخیم رسید و نظری بر چهر منیرش افکنده خنجر بینداخته گفت ای آقا مرا نا مسلمان انگاشته مسلمانم نمائید شریعتمدار بزبان مازندرانی بدینمضمون گفت ای ناپاک اگر بخوردن سنگ معاش میکردی بهتر ازین بود که با چنین شغل ناروا و کشتن بندگان خدا زندگانی کنی برو دکان علافی باز کن و دژخیم توبه کرده بدکان علافی نشست و عقیدهء بدینگونه یافت که با همان خنجریکه مؤمنین را سر میبرید بسر رنجوران و تب داران میمالید تا رنج و تب زائل میگشت و بالجمله حاجی شریعتمدار بنوعیکه آوردیم حسب الوصیهء حضرت قدوس آیات و آثارش را لاجرم حفظ و نیز خواهرش را حمایت و صیانت نمود و اجساد شهدا بایه را بدون غسل و کفن نماز خوانده دفن کرد و قاتلین را توبه داد و بسیاری از اهالی شهر نظر بمقامات وی باسی کرده تعرض نمودند و لسان از بدگوئی باز داشتند و

بدین رو ملایان متعصب سخت آشفته و غضبناک شدند و منشور حکم بکفر و خروجش از اسلام را پی در پی بنوشت و همینکه قطعات جسد مطروح حضرت قدوس را بواسطه گماشتگان ربوده نماز خوانده در مدرسه میرزا زکی بثلت آخر شب دفن نمود سعیدالعلما اراذل و اشرار را تهییج کرد که از زیر خاک بیرون آورده معدوم سازند و او نزد حکمران بلد رفته با حالت افروخته نصیحت گفت و از عذاب و انتقام الهی تحذیر نمود و عمامه از سر انداخته شمه از اعمال اعدا در ارض کربلا گفته تهدید بنفرین نموده بر جایشان نشاند تا چون شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرا حاکم مازندران وارد بارفروش شد و خواست بشرف زیارت وی رسد و او اعتنا و تجلیل نکرد سعیدالعلما موقع را غنیمت شمرده سعایت کرد و چون والی بمرکز حکومتش ساری برگشت دستور داد ویرا در دارالحکومه بارفروش ایامی چند حبس کردند و باری دیگر ده تن از گماشته گان

--- صفحه ۴۴۳ ---

حکومتی کتاره بر کمر بسته از ساری برای بردنش با قید و غل ببارفروش آمدند و در مجلس درس شرح جامعه شیخ که صد و اندی از علما و فضلائ نزدش تحصیل میکردند وارد شده یکی از آنان مسمی بگت ملا آقا که عمامه بزرگ بر سر داشت خطاب کردند که برخیز بنزد حاکم کل در ساری برویم و شریعتمدار که حسب معمول کلاهی از پوست گوسفند مانند کلاه چوپانان آندیار بر سر داشته بر پوستی نشسته بود از جایش برخاسته بزبان مازندرانی بدین مضمون گفت ایکوران بباطن که خدا دیدگان شما را

نابینا ساخت شریعتمدار منم برویم هر چه بشما امر شده انجام دهید بر حماری سوارم کنید و کلاهی از کاغذ بر سر گذارید خدا خانهء ظالمین را خراب کند و بالاخره خواهد کرد و خبر باهالی رسیده د کاکین را بسته مهیا برای دفاع و جهاد شدند و چند صد از نسوان مقدسه در خانه اش اجتماع کردند و شاعرهء در آنواقعہ مرثیہ و مصیبت حاضرہ میخواند و زنان دیگر بر سینه میزدند و مرد و زن میگریستند و همه را یقین بود کہ ویرا در ساری بعنوان بایی میکشند در آنحال از خانه بیرون آمد با صدای رسا و زبان مازندرانی بانبوه بی شمار زن و مرد بدین مضمون گفت کہ خدای باقی و توانا مرا نصرت مینماید بدانید کہ بساری رفته صحیحاً سالمأ بر میگردد شما همه بکار خود مشغول گردید نزاع و فتنہ نشود و شرحی از اجر صبر و شکیبائی بیان نمود و همه را امر بقرار و آرامش و عمل بموجب تعالیم و روش پیشوایان حقیقی دین داده از حدوث اندک هیجان و آشوب ممانعت کرده ساکن گردانید و در حال افروخته کہ بحاکم نفرین میکرد بساری روان شد همینکہ بدارالحکومہ رسید حکمران پر خاش کرده در باب حمایتش از بایبہ اعتراضات و بازخواست نمود و حاجی بر آشفته با تغیر و تأثر تام باو گفت مکن کاری کہ نزد منتقم قادر قهار از تو شکایت نمایم آورده اند کہ در همان اوان

--- صفحه ۴۴۴ ---

پسران نوری حاکم در حجرهء عمارت خود در حالیکہ درهای سنگین حجره را کہ بزنجیری تکیہ داشت بالا کرده ایستاده تماشا مینمودند ناگهان در بر گردنشان فرود آمده هر دو را خفه کرده بکشت و

حکمران از شدت تأثر و اندوه روز و شب گریان و نالان گشته تنبه حاصل نمود و از وی قبول عذر و عفو
تقصیر خواسته مبلغی نقود و هدایا تقدیم کرده او را محترماً ببارفروش روانه داشت ولی تحریکات سعید
العلما کار را بجائی رساند که سفله بلد روزها رودهء گوسفند را بشکل عمامه دور سر پیچیده خود را
شریعتمدار کبیر بانی نامیده در کوی و برزن مورد سخرهء مردم کردند و درب خانه اش را با نطف سیاه
مخلوط بفضلهء گاو بیالودند و نوبتی سعیدالعلما ویرا در مجلسی که طرفین ایجاب و قبول عقد زواجی
بودند باعمال مذکوره نکوهش و بتعقیب شدید حکومت تهدید نمود و شریعتمدار باو جواب گفت که
من آرزو داشتم مرا ریش تراشیده بر استری نشانده در مجامع بگردانند و تو ای سین از آنهمه جور و
تعدی که نسبت ببندگان خدا روا داشتی خجل و شرمسار نمیشوی و ندامت و توبه نخواهی نمود و
بدینطریق ملا سعید را نزد محارم و مخلصین بعنوان سین لقب و شهرت داد تا آنکه در اواخر ایام که
تعرضات انام و سختگیری دولت نسبت بباییه بیشتر بود بمصداق دارهم مادمت فی دارهم و بمضمون ان
الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم ابواب فیض هدایت را بر وجوه جهال بست و در اثنا شداید و
بلایا و قتل و یغما مؤمنین امر بدیع در سن متجاوز از صد این جهان خاکی را وداع گفت ۱۲۸۱ و
جسدش را بنجف برده در جوار مرقد علوی دفن کردند ولی محلش اکنون معلوم نیست و او را قامتی
متوسط و چهری سفید گلگون و چشمانی سیاه و بالای بینی اندک بر آمده بود و سیمائی جذاب داشت و
محاسن را با رنگ و حنا خضاب میکرد و تا سن هشتاد سالگی آثار ضعف و ناتوانی ندید و

از آن پس بفرط تعدی سعیدالعلما و اتباعش مریض گردید و او را بجز مریم خواهر حضرت قدوس که در سن نود سالگی با حضور جمعی عقد بست و تعرضات اعدا را سد نمود دو زوجه اولیه بود و از ایشان سه پسر بر جای پدر مانده روش ویرا گرفتند و نیز سه برادر داشت که دو تن کهتر بنام حاجی علی و حاجی کاظم ملاک بودند و نوبتی تنی از اهالی که مبلغی وام بحاجی علی داد و او بنا بر اعتماد بقدرت برادر ادا نمیکرد نزد شریعتمدار شکایت نمود و حاجی علی منکر وام شد و با نصیحت برادر اقرار نکرد و حاجی شریعتمدار چوب و فلکه امر داده ویرا بستند و زدند تا اعتراف کرده وام ادا نمود و اما برادر مهتر بنام حاجی ملا یعقوب مجتهد شریعتمدار از حاجی شیخ مرتضی انصاری اجازه اجتهاد داشت و مسند ریاست در وطن بگسترده و چون در گذشت جسدش را حسب وصیتش بنجف برده بخاک سپردند و از وی پسر و دخترانی عالم و عابد بدان روش ماندند و از ذکور و اناث مذکور خاندان وسیع شریعتمداری در مازندران برقرار گردید و از تألیفات حاجی ملا محمد شریعتمدار کتاب لمعان و کتاب حظوظ الایام و کتاب اسرار الشهاده میباشد و اولاد و اعقاب و برادرزاده و خویشاوندانش که بسیار و بعد از وی متنفذ و نامدار و مجتهد و شریعتمدار شدند نسبت باین امر تعرض نمودند و بعضی اظهار محبت و ایمان میکردند و کتاب اسرار الشهاده مذکور را جمعی از علما مازندران بدست بازماندگان وی دیده خواستند کلماتی را که در مدیحه این امر است محو کنند و سیاه نمودند و چون پسرش خواست بطبع رساند بعضی فریاد

و عویل برکشیده ممانعت کردند و اما شهدا و بقية السيف قلعه طبرسی از اهل مازندران چونکه در بخش سابق مفصلاً آوردیم در اینجا تکرار نکنیم .

و یکی از مشاهیر شهدا مذکور ملا رضا شاه عالمی ساکن محلهء

--- صفحه ۴۴۶ ---

چهارشنبه پیش بارفروش بود و پس از خاتمه امر قلعه همینکه با عدهء دیگر خریده و مستخلص گشت و هر یک بسوئی رفتند بخانهء خویش درآمده در بروی مردم بیست ولی بتحریک ملا فضل الله پیشنهاد سابق الذکر بامدادان گروهی از سفله بدرج خانه اش گرد آمده سب کرده سنگ زده در را پیلیدی آوردند و بعد از چندی او را بیرون کشیده در پنجشنبه بازار بشهادت رساندند و شیخ محمد حسن شیخ کبیر سابق الذکر که آنهنگام در حجرهء از مدرسه میرزا زکی از محلهء حصیر فروشان (محلهء حصیرفروشان واقع در جنب پنجشنبه بازار بود و مدرسهء مذکور مدفن حضرت قدوس گردید) بتحصیل مشغول بود حکایت کرد که روزی برخی از طلاب مدرسه بمن خبر دادند که ملا رضا شاه بابی را آوردند که بکشند و من شتافتم وقتی رسیدم که بملا رضا میگفتند توبه کن مسلمان شو و او خطاب بانبوه جمعیت کرده گفت ای مردم شما باید توبه کنید که دشمن خدا و ائمه و حجت زمان هستید و دژخیم پیش دویده عمامه از سرش برداشت که بکشد و او در آنحال شروع بقرائت دعای عدیله نموده خواند شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم و قاتل خنجر

بگلویش گذاشت که ببرد من طاقت نیاورده برگشتم و ساعتی دیگر شنیدم که گشتند و جسدش را تابعین حاجی شریعتمدار کبیر برده نماز خوانده دفن کردند و چند روزی بعد از این قضیه هفت نفر از بایان را بمیدان سر حمام آوردند که بکشند و ظالمان سخت گرفتند که تبری کنید و الا کشته شوید و آنان با اینکه مغلول بودند مانند شیر مقید بزنجیر بر آشفته گفتند ما گناهی نکردیم تا توبه کنیم و شما باید توبه کرده از کفر یعنی دشمنی خدا و انبیا و اولیا و حجت زمان تبری جوئید و میرغضب پیش دوید که همه را بقتل آورد و من نتوانستم بایستم برگشتم و بعداً شنیدم که آن هفت نفر را

--- صفحه ۴۴۷ ---

میر غضب ناصرالدین شاه بقتل رساند و گماشته گان حاجی شریعتمدار اجسادشان را برده نماز خوانده در همان محله سر حمام قرب مسجد حاجی کاظم بیک دفن کردند.

و از مشاهیر بایهء مازندران آقا رسول اهل بهنمیر از قرای بارفروش مردی متمول و معتبر و ملاک ریاستمدار دلیر بود و بیان کیفیت ایمان او و دیگر بایان قریهء مذکوره را چنین آوردند که بسال ۱۲۶۱ حاجی زکی نامی از اهل قریه در سفر حج مکه حضرت باب اعظم را ملاقات کرده منجذب گشت و پس از عودت بوطن اخباری در خصوص حضرت نقل و حکایت کرد که موجب انتباه و انتعاش جمعی از اخیار گردید و بصدد تحری و تجسس برآمدند خصوصاً آقا رسول و دو برادرش بتفحص از امر برخاستند و کربلائی حسین نام صدیق امین خود را بمشهد خراسان در ایام ارتفاع ندای حضرت قدوس و جناب

باب الباب فرستادند که بشرف ملاقات و استفاضه فائز شده عارف و مقرر گردیده بملازمت خدمتشان پیوست و باقا رسول و همرهانش نگاشت که این ندا حق و اینعصر عصر ظهور حضرت قائم موعود میباشد و بر هر کس نصرت اصحاب واجب و فرض است و جمعی از اهالی بهنمیر و عرب خیل مطلع و منجذب باین امر شدند و آقا رسول با همرهان نسبت بحضرت قدوس حسن عقیدت و ارادت یافت و ایمان باین امر آورد و بعد از ورود آنحضرت بقلعهء طبرسی با جمعی از خویشان و همرهان باصحاب پیوست و یکی از سران نامی محسوب گشت تا در اواخر ایام محاصره و محاجه تاب شدائد طاقت فرسا نیاورد و هنگامی که اردوی دولت حتی آب را بر اصحاب بستند و از جهت ارتفاع زمین قلعه حفر چاه دشوار بود بی اختیار شد و نزد آنحضرت رفته تظلم نموده اظهار بیتابی کرد فرمودند خداوند مدد میفرماید پس هوا شروع بباران نمود و تا یک هفته امتداد یافت و اصحاب سیراب گشتند و بالاخره در ایام

--- صفحه ۴۴۸ ---

عسرت شدیدة نزد مهدیقلی میرزا شتافت و بوعدیهای کاذبههای فریفته گشته معاودت نمود و اصحاب را تشویق بخروج و اطمینان بامنیت داد و آنان نپذیرفتند و با اینکه آقا سید احمد شهمیرزادی سابق الوصف باو چنین گفت تا حضرت در قلعه اقامت دارند دست از او نخواهیم کشید و از نزدش متفرق نشویم با همرهان خارج شده باردو رفت و عباسقلی خان لاریجانی فرمان داد آنان را هدف گلوله نموده کشتند و سرش را جدا کرده با برادرش آقا محمد حسین بامل فرستادند آقا محمد حسین در آمل مقتول شد و

سر آقا رسول را ببارفروش بردند و با رؤس سران قلعه در کوچه و بازار همی گرداندند و از آقا رسول پسر و دختر و خاندانی (ممتازیان) در این امر باقی ماند.

و دیگر از مشاهیر اصحاب مازندران در قلعه ملا سعید اهل قریهء رزه کنار از توابع بارفروش در ظل تربیت حضرت قدوس بمقامات رفیعہء ایمانیہ و عرفانیہ رسیدہ با او بقلعہ رفتہ بنصرت قیام کرد و بالاخرہ بنوعی کہ در بخش سابق آوردیم دستگیر اعدا گشته ویرا بساری برده بحکم ملاها شهید نمودند آوردہاند کہ در اوائل ارتفاع ہنگامہء قلعہ چون ہنوز اردوی دولتی اصحاب را بتنگنای محاصرہ نینداختہ اہالی مازندران را مراسلہ و مراودہ بقلعہ میسر بود برخی از علمای معروف آنحدود بحضرت قدوس مکتوبی مفصل نگاشته از مسائل چندی سؤال کرد و در ضمن از مسائل نجومیہ و جفر و کیمیا پرسید و آنحضرت ترقیم جواب را بملا سعید مذکور محول نمود و او جوابی مشروح نوشتہ آغاز را بخطبہء عربیہء فصیحہ در شأن توحید و معارف الہیہ شامل ادلہ و مواعظ متینہ افتتاح نمود و تمامت مسائل معروضہ را در غایت اتقان و اقتدار بیان جواب گفت و در طی کلام قریب بیکصد حدیث نقل از ائمہء اطہار و اولیا عالمقدار در پیشگوئی راجع بامر قلعہ ثبت نمود و از اخبار

--- صفحه ۴۴۹ ---

و بشارات مقدسہ مدلل ساخت کہ سیزدہ تن از اصحاب و انصار قائم موعود بعدد اصحاب بدر در قلعہء طبریہ از خاک طبرستان مجتمع شوند و بشہادت رسند بحدیکہ گودالها پر از خون شود و تا زانوی

اسبان را فرا گیرد و چون مکتوب بدست ملایان رسید بتعجب و تحیر اندر شدند چه میدانستند ملا سعید را باندرجه مقامات علمیه نبود و بیقین پیوستند که انشراح صدر و فتوحات تجلیات بدیعه از جهت ذوق و شوق سرشار ایمانیش حاصل گردید .

و بعد از وقوع واقعهء شهادت عظمی جمعی کثیر از بایبه در نقاط متعددهء مازندران خصوصاً در بارفروش و ساری و توابع و در نور و سوادکوه میزیستند که عدهء از بقیة السیف قلعه بودند از آنجمله شیخ میرزا آقا اهل قریه کفشگر کلا نخست مؤمن بدین امر گردید آنگاه سه برادر کهنرش نیز پذیرفتار گشتند و بقلعه در آمده بشمار اصحاب قرار گرفتند ولی یکی از آنان آقا محسن نام در اثنا مصائب گریخته معرض شد و شیخ میرزا آقا با دو برادر دیگر محمد علی و میرزا حسن برجای ماندند تا بنوع مذکور در بخش سابق اسیر سپاهیان شدند و بشفاعت میرزا سعید بزرگ مالک مهم علی آباد و بصرف مالی که کردند مستخلص گشتند و تتمهء احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

دیگر ملا ابوالقاسم بن مشهدی اسد الله معروف بکلان از اهل چاله زمین از اصحاب قلعه که در آنجا بعلم و تقوی معروف و تکیهء ساروکلا از بناهای او بود و خلفش آقا محمود که ذکر احوالش در بخش ششم میاید .

دیگر ملا ولی الله معروف بولی خویش و ملا امینا از اصحاب قلعه که پسران و دختران با ایمانی

یادگار از خود گذاشت و نیز مشهدی حسین و پسرش آقا علی از اصحاب قلعه و از پسران مشهدی حسین

آقا حسن و آقا محمد کلاهدوز

--- صفحه ۴۵۰ ---

بودند و آقا محمد نزد اهالی بارفروش و اطراف بنام بابی شهرت بلیغه داشت و مدت العمر مورد تعرض و

تطاول جهال شد و واقعات قلعه را برای مردم مازندران حکایت مینمود و از بایهء سواد کوه عدهء باقی

بودند و در آنمیان میرزا محمد خان سرهنگ خلف ملا میرزا بابا شهید شهرت و اقتدار بسیار یافت و در

تاکر و قرای دیگر نور جمعی کثیر از علما و معاریف بایه بودند و مخصوصاً خانواده و بستگان و

ارادتمندان جمال ابهی شهرت بلیغه داشتند و از امکنهء تاریخیه در قسمت نور که موطن اسلاف نور ابهی

بود عمارات پدری و اجدادیشان در تاکر و تعلقاتشان در قریهء دارکلا بنوعی که در آغاز بخش سابق

نگاشته و در بخش ششم مفصلاً میاوریم معروف است.

و در بارفروش خانه مسقط الرأس و مسکن حضرت قدوس و سبزه میدان و رباطش که محل ورود و

میدان مدافعه و محاربهء باب الباب و اصحاب و مدفن جمعی از شهدا و بالاخره مشهد عظیم آنحضرت

گردید و نیز عمارت مشهور باغ ارم که محل توقیف آنمظلوم و اسرا شد و نیز پنجشنبه بازار و قبرستان سر

حمام که مشهد و مدفن تنی چند از مؤمنین گردید و نیز خانهء سعید العلماء که ویرا محاکمه و بازخواست

و تعذیب نمودند و مدرسه میرزا زکی مدفن قطعات جسد مطهر آنمظلوم است و در این ایام که شهر بارفروش تغییرات و تعمیرات بسیار یافته تجدید گشت نام مذکور که اصلاً بارفروش ده یعنی بازار خرید و فروش امتعه قرای اطراف بود و بعداً شهر بارفروش شد بنام بابل که اسم رود جاری در یسار آنشهر است تبدیل گردید و بسیاری از محال و مواضع بلد خصوصاً سبزه میدان مذکور تغییر یافت و عمارت باغ ارم و اصطخر (xاستخر) بزرگ دور آن را که از آثار تفریحیه سلاطین آل قاجار و نشیمن گاه حکام پرجور و آزار آندوره بود سیل تجدیدات

--- صفحه ۴۵۱ ---

حاضره بدیاری عدم برد و اکنون مواقع آنها را تقریباً معلوم توان نمود و در ساری خانه میرزا محمد تقی مجتهد محل توقیف حضرت قدوس و صدور تفسیر سوره اخلاص و میدان ساری محل شهادت ملا جلیل و ملا سعید و عده دیگر

ملا سعید رزه کناری در شهر ساری پنجشنبه بازار ملاها در بالای ارسی جمع شده بخصوص حاجی میرزا محمد تقی بزرگ که قاتل آقا سید احمد سنگسری بود بفرمایش حاجی محمد علی ساروی صاحب مقتل که اسم آن خبیث را گذاشته بود ستون کفر از فعل و عمل شنیع او همین ستون کفر با جمعی مثل خودش در آن بالا خانه نشسته بودند و جناب شریعتمدار حاجی ملا عبد الله کیوسری هم بود و میگفت چرا این مسلمانان را بیجهت میکشید و جواب خدا را چه میگوئید آنسپاه قلب کافر سنگدل گفت پیر شده خرف شدی اینها منکر خدا و رسولاند قتل ایشان واجب است آن پیرمرد طاقت

نیاورد از مجلس بیرون رفت اربابان حمزه کلا بارفروش در ساری بودند پول زیادی میدادند که او را شهید نکنند آن سنگدل گفت الا اینکه بکشید آخر شهیدش کردند الا لعنة الله على القوم الظالمين من الاولين و الاخرين و در آمل بهمهرا جناب میرزا محمد باقر آقا محمد حسین برادر آقا رسول بهنمیری را که بسیار شجاع و دلیر بود شهید نمودند جناب شیخ نعمت الله در دعوای سردار تیر زیادی برداشتند از گلوله و ساچمه تا روز آخر بیرون آمد زخم داشتند با نهایت ذلت بردند در آمل بفتوی با نهایت ایذا و اذیت که شکمش را پاره کردند دست مبارکش را در شکمش طپاندند و بهراز انداختند پدرش از پیش از قلعه بیرون رفته بود او را دم توپ گذاشتند و ملا ولی الله آملی شاگردش بود که در جنگ باستیان تیر برداشته در قلعه در گذشت.

(خلاصه از حکایات مرقومه آقا میرابوطالب بقية السيف شه میرزادی)

--- صفحه ۴۵۲ ---

از اصحاب قلعه بود.

و در آمل مسجد و مدرسه محل حبس و زجر جمال ابهی و عده از مؤمنین و خانه حاکم محل اقامت چند روز هشان بود و ملا نعمت الله آملی و آقا محمد حسین بهنمیری و میرزا محمد باقر هراتی را که اسیراً با برخی از رؤس شهدا بآمل برده در آن بلد بشهادت رساندند.

و اما مشهد عظیم طبرسی بقعه و مقبره در دو فرسخی جنوبی بارفروش واقع در جنگل و قرب بعضی قرأ و مزارع برنج کاری است و قطعه زمینی وسیع و مشجر و محصور بدیوار کوتاه و در وسطش

مقبره بود و چند اطاق و ایوانی نیز در اطراف بقعه مسقف بنی و علف داشت و مردم اطراف بقعه را زیارت میکردند و در قبرستان دفن اموات مینمودند و بقعه مذکوره مدفن شیخ احمد طبرستانی مازندرانی معروف بشیخ طبرسی یکی از کبار محدثین مؤلفین و از مشایخ جامعین اخبار امامیه است و علما طبرستان بنام طبرستانی و طبری معروفاند و محوطه مذکوره که اصحاب قلعه بنا کرده جانفشانی نمودند در درجه نخستین از مشاهد عظیمه این امر است

قال الياقوت في ذيل الامل و قدخرج منها كثير من العلماء لكنهم قلما ينسبون الي غير طبرستان فيقال لهم الطبري منهم ابوجعفر محمد بن جرير الطبري صاحب التفسير و التاريخ المشهور اصله و مولده من آمل و لذلك قال ابوبكر محمد بن العباس الخوارزمي و اصله من آمل ايضاً و كان يزعم ان اباجعفر الطبري خاله بامل مولدي و بنو جرير لاخواني و يحكي المرء خاله فيها انا رافضي عن تراث و غيري رافضي عن كلاله و كذب و لم يكن ابوجعفر رحمه الله رافضياً و انما حسدته الحنابلة فرموه بذلك فاغتمها الخوارزمي و كان سباباً رافضياً مجاهراً بذلك متبججاً به و مات ابن جرير في سنة ٣١٠ ثلثمائة و عشر

--- صفحه ٤٥٣ ---

زیارات بسیار از قلم اعلی و ابهی برای آنزمین مقدس صدور یافت و محوطه مذکوره و اطرافش تا قریه واسکس که اقامتگاه شاهزاده مهدیقلی میرزا و محل اردوی دولتی و مهاجمین بود و نیز بعضی قری

و اراضی جنگل بین قلعه و بارفروش ملطخ بدمیا و اعضا ابدان شهدا و مدفن آنمظلومان است و مدفن آقا میرزا محمد باقر خالوزاده جناب باب الباب در قرب چاه وزوا واقع شده و محوطه قلعه مدفن جناب باب الباب است و جمعی غفیر از شهدا اصحاب میباشد و تفصیل آن در بخش سابق گذشت و قریه علی آباد در این سنین تعمیر و تجدید معموره جدیده مهمی شده بنام شاهی مسمی گردید.

هندوستان بنوعی که در بخش سابق آوردیم شیخ سعید از اهل آن بلاد ساکن عراق عرب و از تلامذه سید رشتی بود و بتفحص تا شیراز آمده فوز بلقا و ایمان اعظم یافت و مأمور بتبلیغ در وطن گشت و خبری از او

باز نیامد .

دیگر سید ملقب ببصیر و معروف بسید اعمی در ملتان هندوستان در خانواده سیادت و ولایت منتسب و متسلسل از سید جلال هندی شهیر یکی از اولیا عظام و رؤسا کرام شعب طریقت که طائفه جلالیه و دراویش داغداری ایران بدو نسبت دارند و خاندان و اخلاف و اعقابش در هندوستان بغایت معتبر و صاحب مریدان متکثرند و جمعی از اولیا طریقت از ایندودمان برخاستند متولد شد و در صغر سن تقریباً هفت سالگی بمرض آبله از دو چشم نایبنا گشته ولی بصفا باطن و استعداد کامل (×) میراثی و فطری علوم کثیره متداوله عصر و نیز معارف و فنون غریبه اسراریه را بتمامها حائز گردید و عقاید و

مشارب متنوعه را احاطه کرد و آداب و رسوم و فلسفه‌های گوناگون را فرا گرفت و مکنت و ثروت و فیره
و مسند ولایت و

--- صفحه ۴۵۴ ---

ریاست خطیرهء میراثیه نیز باو رسید و بعلاوهء مراتب مذکوره حلیهء زهد و قناعت و حلهء عبادت و
ریاضت را در ایام صبی در بر کرده بسیر و سلوک راغب گشت و سید و صلوک طالبش شدند و شون
فضائل و خصائل و مقامات و کراماتش را احدی انکار نکرد و بجلالت ظاهریه و باطنیه شناخته گردید و
اعاظم و افاضل بسیار ارادت ورزیدند و تا بیست و یکسالگی در ممالک هندوستان زیست آنگاه قدم از
وطن بیرون نهاده عزم سیاحت آفاق و انفس نموده حق و حقیقت را جوینا و پویا گشت و نقش ادای حج را
بر ضمیر بسته طریق عبور را ایران قرار داد چه از اسلاف کرامش مأثور بود که ولی اعظم از این سرزمین
اکرم و اقدم طلوع نماید و چندی با مذاهب مختلفه و عقائد متنوعهء ایران آمیزش گرفت و مقرب نزد
بزرگان و مشهور نزد دانشمندان شد و در عین حال مشغول مجاهدات و ریاضات شاقه بود و بفقرا و ضعفا
دستگیری ظاهر و باطن نمود پس رهسپار مکه شده بعد از ادای حج بعراق عرب رفت و با حاجی سید کاظم
رشتی الفت یافت و باو اخلاص اظهار میداشت آنگاه عودت بوطن کرد و طولی نکشید که در بمبئی از
شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب مدینهء علم و معرفت و واسطهء قریبت الهیه شنید و بیدرتنگ بایران باز
گشت و چون حضرت باب اعظم بسفر مکه رفت لاجرم بدانسو شتافت و در مسجد الحرام بفیض لقا فائز

گردیده حلقهء اخلاص و ارادت کامله بگوش کرد و پس از آن بعزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد و معمورات همی سفر کرده تبلیغ و نشر امر بدیع نمود و با رعایت حکمت و اسلوب مخصوصی که او را بود بهدایت و ارشاد پرداخت و چون بانواع کمالات علمیه و فضائل اخلاقیه متصف و در علوم فلسفه و عرفان و طب و نجوم و علم حروف و جفر و کیمیا و غیرها از علوم رسمیه و فنون غریبه متبحر بود سخنانش در قلوب نشست

--- صفحه ۴۵۵ ---

و نفوس را جذب کرد و اطوار و صفاتش را خارق عادات و بارق کرامات دیدند تا چون هنگامهء مازندران بر پا شد بعزم نصرت اصحاب بصفحهء نور شتافت ولی ورود بقلعه از جهت محاصره اردو مقدور نشد و چندی باتفاق میرزا مصطفی قلندر مجذوب معروف که باو ارادت میورزید در نواحی گیلان قدم زد و از اهل ظاهر صدمات وافر دید چندانکه هر دو را شبانه از بندر انزلی اخراج و تبعید نمودند و در بعض منازل طریق از آب و نان ممنوع داشتند لاجرم بقزوین سفر کرد و در آنجا مریدان بسیار پیرامونش مجتمع گشتند سپس بطهران رفت چندی با شیخ عظیم مصاحبت نمود و ایامی در مازندران بفیض محضر اقدس ابهی مستفیض گردید و اخلاص و ارادت خاص اظهار نمود و پس از واقعهء شهادت عظمی در حالش مجذوبیتی غریب و جذابیتی عجیب طالع شد و از لسانش کلمات بدیعه و آیات منیعه تراوش کرد و در بسیاری از قسمتهای ایران تبلیغات مؤثره نمود چنانکه در اطراف کاشان و قم و عراق و لرستان و

مازندران جمعی را بصراط مستقیم مهدی ساخت آورده‌اند که در مجالس محاجهء با ملاها چون برای اثبات این امر استدلال بایات قرآنی و احادیث مأثوره در کتب معتبره مینمود و میخواست مواقع آیات و اخبار را نشان دهد اوراق قرآن یا کتاب کافی را میسرود تا آیه و حدیث منظور را یافته انگشت بر آن نهاده نشان میداد و ملا ابوالحسن گلپایگانی ملای ساکن قهرود و پسرانش را بدانگونه هدایت نمود و لاجرم بغیب گوئی و اظهار کرامات و خوارق عادات و داشتن اسرار و قوای غریبه معروف شد و واقعات عجیبه از او حکایت کردند از آنجمله در قمصر کاشان آقا سید عبدالرحیم از اجله بواسطهء او اقبال کرده ایمان یافته از مشاهیر بایه محسوب شد و نیز حاجی سید ابراهیم یگانه عالم و واعظ و مرجع امور شرعی و مقتدای اهل قریه را در خصوص امر بدیع گفتگو کرده جذب نمود و

--- صفحه ۴۵۶ ---

روزی از قمصر عزیمت شهر کاشان داشت و بحاجی سید ابراهیم دستور داد که روزی دیگر نزد وی بشهر رود و حاجی برای مشغلهء رفتن نتوانست و شب را بیارمید در نیمه شب از خواب بیدار شده امر سید بخاطرش گذشت و بی اختیار و اراده از بستر بر آمده با جامهء خواب بدون دستار و موزه رهسپار شهر گردید و نیم فرسنگی ره نوردیده بخود آمده بقمصر عودت کرد و لباس پوشیده بشهر شتافت و همینکه بملاقات سید رسید و وصف الحال کرد ویرا باینعبارت خطاب نمود که ما میتوانستیم تو را بهمان حال تا کاشان بیاوریم و بالجمله سید بصیر را بسالی بعد از واقعهء شهادت عظمی چنانکه در بخش لاحق مینگاریم

باقی طریقی شهید نمودند و اجمالی از آنفاجعه این است که ایلدرم میرزا عم ناصرالدین شاه شهرت بقساوت و بلرستان در آنسال حکومت داشت و ازین امر با خبر بوده با احباً بنفاق اظهار وفاق میکرد و سید بصیر در اثنا سفر باردوی وی وارد شده ایامی چند مؤانست و معاشرت جسته بتعلیم و تربیت روحانیهای همت گماشت و او از آن سید جلیل کمال توقیر و تجلیل نمود تا روزی در محضرش ذکر محمد شاه بمیان آمد و حاضرین هر یک در محامد صفات شاه باطراً سخن گفتند و سید بصیر استماع کرده بی پروا لب بحقیقت جوئی گشود و عدم عدالت و خلاف انصاف ویرا برشمرد و حکایاتی چند برای اثبات مدعا بیان نمود و حبس و نفی حضرت نقطهء اولی را شاهد و دلیل آورد پس ایلدرم میرزا برآشفته سقط و دشنام گفت و بدژخیمان بیدادگر حکم داد تا

گویند ایلدرم میرزا از سید اعمی پرسید چه اخبار تازه داری گفت چه خبری ازین تازه تر که قائم ظاهر شد شاهزاده ذکر لزوم ظهور علائم خصوصاً دجال را نمود سید گفت دجالی اعظم از میرزا آقاسی نه که من تمام الجهات بدانصفت بود شاهزاده گفت خرش کجا است سید گفت خرش برادرت محمد شاه بود.

زبان‌ش از قفا بیرون کشیدند و جسدش را در حفره‌ء با خاک و خاشاک پوشیدند و این واقعه در اواخر

سال ۱۲۶۷ واقع شد.

دیگر دولت راجه مؤمن هندی قهر الله که کیفیت ایمان و شرمه‌ء از احوالش را در بخش سابق

آوردیم و در وصفش چنین نوشتند که از شهزادگان هندوستان و آثار اصالت و بزرگی از ناصیه‌اش

نمایان بود قدم در سیر و سلوک گذاشته بکمال زهد و ورع و قناعت و عبادت اتصاف یافت و ریاضت را

بدرجه‌ء رساند که یک اربعین با قند و گلاب انجام داد و بغایت مقید بنظافت و لطافت بود و سخن بغایت

اندک میگفت و غالباً در تفکر و تذکر و مراقبه بسر میبرد و همینکه لب بتکلم میگشود اسرار معارف الهیه از

لسانش جریان می یافت و در اثنا سیر و سفر چون بایران آمد حضرت نقطه‌ء اولی در سجن چهریق بود و

پس از تشریف بمحضر مبارک و جذبه‌ء

قهر الله در مراجعت در اسکی شهر ساکن شده اکثری از اهالی بجذابیت او مجذوب گردیدند و بعضی از مؤمنین نیز بفته

افتادند و او را هم شخص مستقلى تصور کردند ولی خود او اقرار داشت که از نوابان معروف هند بوده ولی چون وجود

مبارک را در رؤیا دیده منجذب گشته و باو فرمودند که پیاده باذربایجان بچهریق بیاید لذا آمده بمقصود خود رسید از

اینحالات در صفحات خوی غوغای عظیم بر پا و رؤسای اکراد اکثری منقاد او شدند لذا اینخبر بتبریز و طهران رسید علاج

را در آن دیدند که حضرت را بتبریز بخواهند و هنوز خبری از آنواقعه نبود که بجناب عظیم امر شد که قهر الله را

مرخص نموده پیاده با همان انقطاع که از هند آمد بانجا راجع شود و منادی حق باشد و او بمحض رسیدن پیغام حرکت

کرد و هر کس خواست همراهی کند نپذیرفت که انک لن تستطیع معی صبراً حتی اسب و خرجی و لباس هم قبول نکرد

و دیگر خبری ازو نشد. (نبیل زرنندی)

--- صفحه ۴۵۸ ---

قائمیت و دعوت در خاک خوی و طلوع فتن و بلایا چنانکه در بخش سابق مذکور نمودیم حسب امر آنحضرت از خاک ایران بیرون رفت و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که پس از مدتی طاقت فراق نیاورده مراجعت نموده در قلعه چهریق بزایهء جنب غرفه ئیکه آنحضرت محبوس بود ساکت و آرام اقامت جست و بیود تا موقعی که حضرت را تبریز برای اجرا شهادت بردند درویش نیز پیاده همراه شد و در یوم شهادت حاضر بود و هنگام استنطاق بمراعات احتیاط و حکمت دم از درویشی و عشق بحق زده مستخلص گردید و پس از واقعهء شهادت کبری از تبریز بیرون رفت و در اثنا عزیمت بطهران در بین طریق بعضی از اعدا ویرا بقتل رساندند.

یزد نخستین کسانیکه از اهالی آنحدود بعرفان و ایمان بدیع سرافراز شدند یکی میرزا محمد ذاکر مصائب خاندان رسالت مشهور بنام میرزا محمد شیخی از علما شیخیه و اصحاب سید رشتی بود و بموجب بشارات سید انتظار ظهور موعود داشت و حضرت باب اعظم را در کربلا زیارت نمود و همینکه خبر ظهور جدید بسمعش رسید بشیراز شتافته ایمان آورده از حروف حی محسوب گردید و عودت یزد نموده

بذکر محامد صفات و مقامات و کرامات حضرت پرداخت و ملایان تعرض و اعتراض و تعقیب کردند و میرزا علی ترک مجتهد بلد فتوای کفر و قتل داد و او را ضعف نفس و بیم فرا گرفته ناچار خویش را بشیخیه منتسب و متکی ساخت و از

خاندان خانان که حاجی محمد کریم خان ارادت میورزیدند زن اختیار نمود تا از وی حمایت کردند و گروه اتباع خان مذکور که در آن بلد خطیر و وفیر بودند کمال احترام و تجلیل بجای آوردند و او را شیخی حاجی محمد کریم خانی شناختند ولی در باطن بایی بود و بهر کس که مستعد عرفان و ایمان بدیع میدید ارائه عقیدت و اقامه حجت میکرد و بدین طریق ایام حیات پایان رساند و ازین جهان در

گذشت

--- صفحه ۴۵۹ ---

دیگر آقا سید احمد از فضلاً شیخیه و از تلامذه حاجی سید کاظم رشتی با عائله خود ساکن کربلا بوده بواسطه ملا علی بسطامی بعرفان و ایمان جدید فائز شد و بقره العین ارادت و اخلاص حاصل کرده باتفاق وی بیرون آمد و در همدان از موکبش جدا شده بطهران رفت و در فتنه گرفتاری و بلائی وارده بر آنجناب بمحضر ابهی رفته سعی و جد برای خلاصی همی نمود و در هنگامه قلعه طبرسی از اصحاب وفادار شد و پسرش میرزا محمدعلی با او همراه بود تا عاقبت باصابت گلوله توپ سرش جدا شد و شهید گردید و پسر دیگرش آقا سید حسین چنانچه در مطاوی بخش سابق مسطور گردید از حروف

حی و یکی از مهمترین اصحاب شد و پسر دیگرش آقا سید حسن نیز از متقدمین مؤمنین و بواسطه پدر نامدار و برخی از اصحاب خصوصاً آقا سید یحیی دارابی بکمال ایمان بدیع رسید و پس وقوع فتن شیراز هردو بانتظار زیارت حضرت باب اعظم ایامی گذراندند و در اصفهان متفقاً زیارت محبوب رسیدند و آقا سید حسین بشغل کتابت آثار و آیات افتخار یافت و پس از تبعید آنمظلوم از اصفهان هردو با ملاحظه احتیاط در عقب رفتند تا بقریه کلین ورود نمودند و بعنوان کتابت و خدمت قبول شدند و در سفر آذربایجان و سجن ماکو بدان شغل ادامه دادند و آقا سید حسن حسب الامر از ماکو برگشت و آقا سید حسین ملازم بود تا شهادت عظمی در تبریز وقوع یافت و در لوحی از الواح صادره از قلم ابی در وصفشان چنین مسطور است " **قد کان عند ربکم الرحمن فی سجن آذربایجان نفسان امسک الحسین بید الفضل و اطرد الحسن بید العدل مع ان له عند محبوبی و مبشری شان من الشون الخ** و چون آقا سید حسین در موقع مکالمه و سؤال و جواب در تبریز مراعات حکمت و مصلحت وقت را نمود محفوظ و مصون از قتل شد و ایامی چند در آن بلد توقیف ماند و در جواب سئوالات

--- صفحه ۴۶۰ ---

قونسول روس مقیم تبریز که ویرا نزد خویش برده تحقیق از حالات حضرت نقطه اولی و امر جدید نمود گر چه در جواب با مراعات احتیاط سخن گفت ولی تا اندازه گفتنیها را گفت و برخی از آثار داد و بالاخره او را از تبریز بطهران برده حبس نمودند و تا سال ۱۲۶۸ ه. ق در موقع بروز فتنه و مذبحه

عمومیهء بایه محبوس بود و از مقام عظمت ابهی در محبس بوی افضال و اکرام همیشه و در واقعه مذکوره با اینکه مداخله بلکه اطلاعی از اوضاع و احوال نداشت بنوعی که در بخش لاحق میاوریم حاجی علیخان حاجب الدوله بمحبس در آمده ویرا بشهادت رساند و او از بین تمامت مؤمنین باین اختصاص یافت که قریب چهار سال اخیر ایام حضرت نقطهء اولی کاتب حضور و مطلع بر اسرار این ظهور گشت و بلقب عزیز مفتخر و بعنوان کاتب و کاتب البیان مشتهر گردید و در ضمن توقیعی در بارهء وی چنین فرمودند " و ان من كان عند ربك قد علمناه جواهر العلم و الحكمة فاستنبئى عنه فانا كنا لمنبئین و لتكرمنه من عند ربك بما كنت عليه من المقتدرين " و در این مقام توقیعی

را که در ایام ماکو در جواب معروضهء آقا سید احمد صدور یافته برای وی بکربلا ارسال فرمودند ثبت میدارم و هی هذه "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي يمنّ على من يشا من عباده و انه لا آله الا هو ذو الفضل العظيم و اثنى على محمد صلى الله عليه وآله بما قد اثناه الله في قدم الذات و ذروة الصفات انه لا اله الا هو العزيز الحكيم المتعال و اصلى على اوصيا رسول الله صلى الله عليه و آله بما قد صلى الجليل عليهم قبل وجود كلشئ و يسلم عليهم بعد فنا كلشئ انه هو الجواد الوهاب و بعد قد قرئت كتابك الذى ارسلته عند ولدك جزاك الله فى احسن بلاتك بما قد صبرت فى جنبه و انى فى الايام التى كنت فى ارض الصاد اطلعت بما نزل عليك من قضا الله و ان ذلك امر لا مفر لاحد منه فاحسن الله صبرك فيه فانا لله و انا اليه راجعون و لعمري انى اقول حباً لذلك الشأن

الا ايها الموت الذى ليس تاركى ارحنى فقد افنيت كل خليل اراك مصراً بالذين احبهم كانك تنحو نحوهم بدليل و ان حين الذى سمعت بلائك اذنت لولدك بالسفر اليك و انه لم يرض لوجه فى الدين و ان الان لما سمعت من الواردين على تلك الارض كثرة حزنك و كبر سنك احببت لان آذن قرّة عيني الحسن بالصعود على تلك الارض المقدسة و ارجو الله بان يحفظه فى السبيل و يبلغه الى ساحة قدس حرم الجليل و ان باذنك ما اذنت لاختيه الاكبر لانه معى انشأ الله فى المنظر الاكبر فلا تحزن له فان حضوره لى انفع لك من حضوره لديك و اسئل له ان يفرج عن قلوب المؤمنين بفضله و يسهل لنا الصعود بالوصول الى تلك الارض المقدسة بمنه و انى انا فى ذلك الجبل احمد الله حمداً شعشعانياً لامعاً مقدساً الذى يعلو كل حمد و ثنا كعلو امر الله على كل من فى ملكوت السموات و الارض و يفضل على كل ثنا كفضل الله على عباده انه هو الغنى المتعال و فى كل حين تدخل الحرم سلم من اهل السجن على ائمة العدل و اسئل من فضلهم لان الله قد ضمن لاجابة الدعاء تحت تلك القبة و لا شك ان الله لا يخلف الميعاد و اذا ارادت امّ احمد بالحج فارسل معها ولدك الصغير لسكون قلبها و ان الله يؤيد بفضله من يشأ من عباده و هو العزيز

الحكيم و انى انا ذا استغفر الله ربي لكل ما احب الله و اوليائه انه هو الغفور الودود و سبحان الله ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين .

ولی انتشار امر در آنحدود بواسطه آقا سید یحیی وحید اکبر تحقق یافت و والد آنجناب آقا سید جعفر کشفی شهیر بن آقا سید اسحق علوی موسوی و آبا و اسلافش سلسله از سادات علما فخام ساکن در قسمت جنوب ایران و فارس بودند و آقا سید اسحق مذکور از داراب باصطهبانات انتقال نموده سکونت گزید و آقا سید جعفر در آنجا حدود سال هزار و صد و هشتاد و اند متولد گردید و در صغر

--- صفحه ۴۶۲ ---

سن و آغاز شباب تحصیلات علمیه نمود و لی جذبات باطنیه عنان از کفش ربود و از فارس بنجف شتافته مشغول بریاضات و طاعات گشت و سنین چند بمراقبه و مجاهده و مکاشفه پرداخت و معروف بعلوم باطنیه و کشف و کرامات گردید و تألیفات کثیره از قبیل تحفة الملوک سنابرق رق منشور بلد الامین کفایه و غیرها منتشر ساخت و در علوم فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان متطرف و متبحر و صاحب قلب و فکری سیال و متنور شد و در نجف و اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و اصطهبانات

حاجی سید جواد کربلانی حکایت نمود که جناب آقا سید یحیی اکبر انجال حاجی سید جعفر کشفی بود و بعلم و فضل اشتهار داشت و مخصوصاً محمد شاه مرحوم و حاجی میرزا آقاسی معروف بشخص اول بحضرتش وثوق کامل حاصل داشتند و چون ظهور حضرت نقطه اولی ارتفاع یافت و خلق کثیر از عالم و تاجر و عامی بامر مبارک اقبال نمودند مرحوم آقا سید یحیی از بس احوال را مختلف می شنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود و بحضور مبارک مشرف

گردد و بنفسه بامر مبارک رسیدگی نماید و حاجی میرزا آقاسی شخص اول ازین معنی آگاه شد و عزم سید را بحضور شاه

معروض داشت محمد شاه طیب الله مثنواه بوساطت میرزا لطفعلی

پیشخدمت از سید خواهش نمود که درین مجاهده و اجتهاد پس از استبصار و اطلاع حاصل نظر خود را بشاه اعلام دارد و

بالجمله حاجی سید جواد میفرمود که چون جناب آقا سید یحیی بشیراز وارد شد چند مجلس بحضور مبارک مشرف شد و

سئوالاتی که از هر باب داشته جواب هر یک را کتباً و لساناً اخذ مینمود و هر مجلس که مشرف میشد بر مراتب خضوع و

خشوع او میافزود معدلک اظهار تصدیق نمینمود و گویا منتظر رؤیت چیزی دیگر بود ولی مهابت و بزرگواری حضرت که

قلب او را پر کرده و سرا پای وجودش را احاطه نموده بود مانع بود که خود چیزی

--- صفحه ۴۶۳ ---

هر یک خانه و عائله تأسیس کرد و اولاد و احفاد بسیار و ارادتمندان بیشمار فراهم نموده با وفرت علم و

عظمت و مکنت در بلاد مذکوره میزیست و جمعی از اخلافش علماً و وعاظ عظیم الشان شدند و در سال

۱۲۶۰ هـ ق در مکه حضرت باب اعظم را ملاقات نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات نمود و

جمله غاب نجم العلی را برای تاریخ وفاتش ضبط کردند و نجل جلیش جناب آقا سید یحیی از زن

یزدیه اش در شهر یزد بعرصه وجود آمد و در ایام صغر و جوانی تحصیلات علمیه

معروض دارد تا آنکه وقتی بمن بسبب محرمیتی که حاصل شده بود اظهار داشت که آیا ممکن است که تصرفی از تصرفات خارقه انسان مشاهده نماید و مقصودشان اینکه من چیزی خدمت آنحضرت معروض دارم گفتم جناب آقا سید یحیی مثل اینحال مثل کسی است که بر مائدهء شخص بزرگی حاضر باشد و آنشخص از اغذیهء لطیفه و اشربهء لذیذه و فواکه طیبه از هر صنف برای او بر خوان حاضر نماید و او درین اثنا چیزی از قبیل فوم و بصل طلب نماید بحقیقت من از اینوساطت و شفاعت عاجزم تو خود هر وقت بحضور مبارک مشرف شدی هر چه خواهی بیس و هر چه در دل داری طلب نما و بالجمله پس از قلیل شبی که مقرر بود آنشب بحضور مبارک مشرف شود جزوی از سئوالات مشکله و مسائل معضله که نوشته بود با خود آورد و فرمود این مسائل چندی است از حضرت سئوال نمودهام خواهش دارم بحضور آنحضرت تقدیم نمائی و جواب طلب کنی چون شب گذشت و صحبت بسیار داشته شد و غذا صرف نمودیم پس از صرف غذا و قدری جلوس حضرت بییت خود برای استراحت عودت فرمودند من جزوهء سئوالات حضرت وحید را در حضور خودش بغلام آنحضرت که نامش مبارک بود دادم و گفتم همین حال این جزو را بحضرت ده و از قول من عرض کن این سئوال جناب آقا سید یحیی است و بر سبیل مطایبه

--- صفحه ۴۶۴ ---

نموده مستجمع علوم شده از افاضل علمای و وعاظ بی همتا گردید و بعلاوهء وفرت علم و کمال و فصاحت بیان و قدرت تقریر و استدلال دارای شجاعت و نیرو و قوت بازو نیز بود و نزد اولیا دولت و خاندان سلطنت معروف و بکثرت مخلصین و ارادتمندان موصوف گشت و در وطنش یزد زن اختیار کرده چهار

فرزند آورد و غالب تعلق و سکونتش در آن بلد بود و در نیریز فارس نیز بعداً ازدواج کرده تأسیس خانه

و عائله نمود و در هر دو جا دوستانش بسیار شدند و در حدود سال

گفتم عرض کن آقا سید یحیی است نه برگ چغندر و مقصود حاجی سید جواد ازین عبارت مطایبه با حضرت وحید و طلب تدقیق و اسراع در جواب از حضرت باب بود باری حاجی سید جواد میفرمود چون سحر بر حسب عادت بیدار شدیم و برخاستیم و مستعد ادای صلوٰة گشتیم که ناگاه مبارک آمد و جزوی بخط حضرت آورد که در جواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور نمود حالی غریب باو دست داد با اینکه جبل وقار بود حرکاتی مشعر بخصمت مانند میل برقص از او ظاهر و متبادر شد گفتم جناب شما را چه میشود فرمود جناب حاجی سید جواد من قریب یک هفته است که بنوشتن این سؤالات مشغولم و امشب او اول لیل آنحضرت چهار پنج ساعت تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت لا اقل چهار پنج ساعت هم آنحضرت در بستر خواب استراحت فرمودند تو را بخدا این اجوبه را که کتابی است مبین در چه مقدار از وقت مرقوم داشته اند و بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان بروجرد و طهران مراجعت فرمود و پس از تبلیغ پدرش حاجی سید جعفر مشهور بکشفی کیفیت مجاهده و مراتب معلومات خود را بمیرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمد شاه نماید.

(میرزا ابوالفضل گلپایگانی)

۱۲۶۰ هـ . ق سفری بطهران رفته در خانه برادرش آقا سید اسحق در محله امام زاده یحیی ورود و مدتی اقامت نمود و خبر ظهور حضرت باب اعظم بسمعش رسیده بنوع مسطور در بخش سابق بعزم تحقیق روانه شیراز گشت و پس از ورود با حاجی سید جواد کربلائی و ملا شیخعلی عظیم که باهم در خراسان سابقه دوستی داشتند ملاقات و مکالمات کرده بواسطه ایشان مکرراً نزد حضرت وفود یافت آورده اند که در ملاقات نخست حضرت را جوانی نورانی و متقی ولی عاری از مصطلحات علمیه و خویشن را اعلم دانست و در ملاقات دوم ایشان را با خود در یک رتبه تصور نمود و در مرهء ثالثه پی بدریای علم الهی برده خویش را جاهل و حضرت را عالم حقیقی مشاهده کرد و در مقام عرفان و ایمان استقرار یافت و نامه بمحمدشاه و حاجی میرزا آقاسی توسط میرزا لطفعلی پیشخدمت در خصوص امر حضرت بفرستاد و نیز بعلمای یزد و نیریز که از آنجمله ابوالزوجه اش حاجی شیخ عبدالعلی از علمای مشهور محترم و متدین نیریز بود شمهء از اشراقات ظاهره و آیات باهرهء بدیعه نگاشت و چون امر بسیر و سفر تبلیغ داشت سکون و قرار از او سلب گردید نخست از شیراز بروجرد رفته با والد ماجد ابلاغ حجت و اقامهء بینه نمود و براهین آفاقیه و انفسیه را با کمال وجه بیان کرد و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که جناب آقا سید یحیی وجوه امتیازی چند در هیکل مبارک و آیات باهراتش بیان می نمود اول آنکه حضرت امی است و تحصیلات علمیه نکرد دوم آنکه هنگام بیان مسائل معضله

آقا سید یحیی دارابی چون بشیر از آمد با جناب شیخعلی محولاتی که بجناب عظیم ملقب بودند و در خراسان با هم سابقه دوستی و آشنائی داشتند ملاقات و استفسار کرد که چه فهمیدید جواب گفت که شما خود باید ملاقات نمائید و توصیه کرد که مراعات ادب نماید.

(نبیل زرنندی)

--- صفحه ۴۶۶ ---

و مطالب علمیه عویصه مقاصد را بغایت مختصر و مقید ادا مینماید که از عهده دیگران خارج است سوم آنکه کلمات و عباراتش شبیه بکلمات علما نیست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مارب و غیرها بدع و مخصوص بخود او است و این اعظم دلیل میباشد که علم آنحضرت تحصیلی و اکتسابی نیست و اگر نه بایستی عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد چهارم آنکه هنگام جواب سئوالات سائلین هر مقدار کاغذ در دست داشته باشند ولو آنکه فی المثل بیش از سطری بر آن نتوان نوشت جواب مسائل را کاملاً بر همان کاغذ مرقوم میفرمایند چنانچه سائل قانع و ساکن گردد ولی علمای مجبورند که شرح آنمطلب را در مباحث مفصله

و از همین سید کامل حکایت کردند که در شیراز در مجلس اول از حضرت طالب علم کیمیا میشود و حضرت اعتنائی نفرموده و از بی اعتنائی ضیق قلب و حزن از برای سید حاصل میشود بعد از مراجعت از مجلس اول قرار سید در عالم خیال این میشود که این وجود هرگاه حجة الله است باید جامع علم اولین و آخرین بوده باشد یک مجلس هم رفته و

اعاده در مطلب مینمایم هرگاه بروز علم کیمیا نکردند حجیت ثابت نیست برمیگردم و بروز دیگر بهمین نیت بعد از سرافرازی حضور انگور تازه بر سیل ارمنان از برای حضرت میاورند حضرت بملازم امر میفرماید قدری از انگور در میان جمعه پیش سید بگذار و بعد از گذاردن سید قدری میل میفرمایند بعد اشاره از حضرت میشود که سید برگی که در میان انگور بوده او را بمجمعه مس بماند که بعد از مالیدن جمعه طلا میشود بعد اشاره از سرکار میشود که مقصود خداوندی تعلق نگرفته که مس طلا گردد بلکه باید بکیمیای علم مس وجود شماها طلا گردد و سید بهمین متذکر و نادم میگردد و آن

ملا عبدالرحیم قزوینی

طلا را باز عود میدهند بصورت اول

--- صفحه ۴۶۷ ---

بیان نمایند پنجم آنکه با همه حسن و زیبائی خط که آنحضرت راست مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم مینویسد و حال آنکه از شرائط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم میباشد ششم حسن خلق آنحضرت است که از تمام شئون آشکار و ممتاز از دیگران میباشد بدرجه ئیکه قیام و قعودش ابداً بنشست و برخاست سائر ناس شباهت ندارد هفتم آنکه اکل و شرب حضرت مانند اکل و شرب سائر ناس نیست و بدقت تمام ملاحظ کردم سه لقمه ناهار او است و در شام هفت لقمه غذا میل میفرمایند و بنظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش بمقدار دو لقمه غذای یک مرد اکول نیست و غذای غالبش چای میباشد و آنرا نیز با جلیش مساوی می آشامند اگرچه آنشخص از طبقه دانه باشد (و از این جهت که حضرت باب شرب چای را مدح فرموده یکی از شعائر بابیه قرار دادند و این طائفه بکثرت شرب چای

معتاد شدند ما بین جهال انام شهرت یافت که بایه بدادن چای مردم را بایی مینمایند (هشتم آنکه عبادت حضرت در قوت و طاقت احدی نیست و مشابه میباشد با آنچه در کتب و سیر از امیر المؤمنین ۴ و از سید الساجدین حکایت شده انتهی

و در صفحات بروجرد و لرستان ضمن وعظ و بیان بطریق حکمت ذکر معارف این امر نموده مردم را متنبه ساخت و سعی مبذول داشت که اهالی را از امر جدید بیاگاهاند و بعد از بروجرد باصفهان نزد اخوان خود آقا سید سینا مدرس مدرسه کاسه گران و آقا سید عیسی که تجارت منسوجات مینمود رفت و در اردستان با خواهرش ملاقات نمود آنگاه بیزد جهت ملاقات عائله و برای ابلاغ امر باخوانش آقا سید علی واعظ و آقا سید حسن و جمعی شتافت سپس ابلاغ امر ببرادر طهرانش آقا سید اسحق و برخی از علما و فضلا و امرا طهران کرد و از آنجا عطف عنان بخراسان نمود و پس از انجام آنچه خواست بقزوین رفته نزد خواهرش که زوجهء

--- صفحه ۴۶۸ ---

حاجی محمد رحیم امینی مشهور بود قرب شش ماه بماند و سابق برین سفر هم مدتی نزد خواهر مذکورهای اقامت داشت و از قزوین پی زیارت حضرت نقطهء اولی پیاده بماکو شتافت و از لقا محبوب کام دل گرفت و در عین برف و بوران و سورت برودت زمستان بطهران عودت نموده نزد جمال ابهی وفود و مشول یافت و با جمعی

دختر حاجی سید جعفر کشفی عیال حاجی محمد رحیم امینی باین سبب حاجی سید یحیی بقزوین در خانه ایشان تشریف فرما شدند حاجی محمد حسن درویش برادر حاجی محمد رحیم با جناب حاجی سید یحیی در مسئله گفتگو کردند جناب حاجی سید یحیی ایشانرا کافر دانسته بخانه حاجی اسد الله تشریف آوردند و چهارماه بودند و در مسجد شاه موعظه میفرمودند مراجعت بطهران زمان محمد شاه ندای نقطه اولی که بلند شد محمد شاه ایشانرا بشیراز فرستاده پس از تفهیم مراجعت بیزد حجره جناب آقا محمد جواد با آقا کربلانی رفیع اخوی ایشان بیاناتی فرمودند زمان حرکت بجناب آقا محمد جواد فرمودند این اخوی شما چیزی نخواهد شد و من دیگر بحجره نمایم شما روزها بخانه بیایید .. از باد نور آباد کاشان تا میبد یزد آقا محمد جواد همسفر وحید بود و اهل اردکان باستقبال وحید بیرون آمده بودند و در شمس آباد اقداح یكروز و یكشب ایشانرا مهمان نمودند پس جناب وحید باردکان تشریف بردند و آقا محمد جواد یزد پس از چندی جناب وحید بیزد و از یزد بطهران و از طهران مراجعت بیزد و خبر صعود جناب حاجی اسد الله را آوردند و در مسجد ریک مجلس فاتحه گذاردند پس از چند دیگر باز بطهران تشریف بردند اینمرتبه جناب آقاهادی را ملاقات میفرمایند و بخدمت جمال قدم میبرد و امر میشود که آقاهادی بقزوین بیاید و جناب طاهره را ببرند.

(مضمون بیان جناب آقا محمد جواد فرهادی)

--- صفحه ۴۶۹ ---

از مهمین اصحاب مانند جناب طاهره و غیرها مؤانس و معاشر گشت و در آن ایام بر ملا و فاشا فاش ابلاغ این امر همیکرد و بالجمله جناب آقا سید یحیی سفرهای پی در پی نمود و چند بار بطهران و یزد و شیراز

رفت و ایامی که در شیراز بود آقا سید عبدالعظیم تبریزی که شمهء از احوالش را در بخش دوم ضمن واقعات قلعهء مازندران و غیرها آوردیم از نزد حضرت نقطهء اولی توقیعی و حرز هیکل بزرگی و نیز پیامی برای وی آورده ابلاغ نمود و ملا جعفر قزوینی در بارهء وی چنین نوشت که جناب آقا سید یحیی علیه بها الله پنج بار بقزوین آمد و بر منبر حاجی ملا عبدالوهاب بر آمد در نوبت اولی تکذیب شیخ احسائی و تصدیق حکماً و عرفاً نمود در کرهء ثانیه شیخی و حکمی هر دو را تصدیق کرد در مرهء ثالثه استدلال بر بطلان محیی الدین اعرابی و ملا محسن و اثبات حقیقت جناب شیخ کرد در دفعه چهارم در خانهء حاجی محمد رحیم تبریزی استدلال بر ظهور علامات و طلوع حق نمود و شبهات حاضرین را مرتفع ساخت و نوبتی در خانهء تبریزیها مشرف شدیم این بندهء ذلیل خاکسار و عمم ملا قنبر و ملا عبدالحسین و حاجی میرزا و او از وحید سؤال کرد در جواب فرمود بعد از استماع این ندا بشیراز رفتم و در کنار حق نشستیم و دلیل و برهان و بینات خواستم بیان فرمودند و شرح کوثر را که کوچکترین سور قرآن است طلب کردم فرمودند تقریراً او تحریراً عرض شد تحریراً پس قلم و کاغذ بدست مبارک گرفتند و جواهر و دراری ثمینهء بر صفحات ریختند و بنوعی از سرعت مرقوم و مسطور میفرمودند که حرکات انامل لطیفه معلوم نمیشد بدون تفکر و تدبر و سکون قلم زیاده از دو هزار بیت نوشتند و بمن دادند ملاحظه نمودم دیدم که در قوهء بشر نیست اینگونه کلمات بدون تفکر و سکون قلم بنویسد و یقین بر حقیقت او و بطلان غیر او نمودم بعد فرمودند از ناصران و یاری کنندگان مائید عرض کردم

صاحب شمشیر نیستم شمشیری بمن دادند جوهر دار برنده و حقیر تیغ جوهر دار بسیار خوب را دیدم مرتبه پنجم زمانی بود که طلعت اعلی در ماکو محبوس بودند رفتند و مراجعت نمودند و واقع شد آنچه واقع شد انتهی و چون هنگامه مازندران برپا شد و اصحاب از هر سو پی نصرت شتافتند آقا سید یحیی بطهران رفته بصدد تهیه لوازم ورود بقلعه بر آمد در آنموقع جمال ابهی پس از گرفتاری بدست سپاهیان در مازندران و استخلاص از چنگ آنان بطهران رسیدند و جناب وحید درک محضر مبارک نموده از تفصیل واقعات با خبر گشت و ناچار از عزیمت بمازندران منصرف شده نقشه دیگری در نظر گرفت و در اواخر سال ۱۲۶۵ بعزم قیام در وطن از طهران بیرون راند و بنای سیر بلاد و نشر این امر نهاد چندی در قزوین و قم و کاشان و اصفهان و اردستان و اردکان سفر نموده علی رؤس المنابر تبشیر و ابلاغ کرد تا در بدایت جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ بیزد وارد شد و در مصلی بر عرشه منبر نشست و خطابه غرا ادا نموده ابواب عرفان بر وجوه حاضرین بگشاد و جمعی کثیر از علما و محترمین و غیرهم گرویدند و بیعت و تعهد نصرت نمودند از آنجمله ملا محمد رضا (رضی الروح) و اخوانش آقا غلامحسین و ملا علی اکبر و ملا آقا بابائی پسران ملا حاجی محمد مجتهد متنفذ و ملجأ الانام منشا بودند و نخست ملا محمد رضا که عالم و فاضل بود بیعت کرد پس اخوان و سائر آحاد خانواده تآسی نمودند و ملا

حاجی محمد خود نیز ازین امر مطلع گشت و بعداً بنام بانی دچار حملات و تعرضات اعدا گردند و دیگر حاجی ملا مهدی عطری و خاندانش بودند و نیز آقا میرزا محمد رضا طیب و آقا شیخعلی دهجی گمنام و شاطر رضا اردکانی و ملا حسن اردکانی قملاقی و حاجی ملا محمد حسین بیدکی مهریزی و حاجی سید علی مهریزی و آقا سید حسین منشادی و آقا سید محمد باقر مهریجردی که از سادات و علمای

--- صفحه ۴۷۱ ---

مقدسین بوده اهالی کرامات و کشف و مقامات در حقش اعتقاد داشتند و برادرش حاجی سید حسین روضه خوان و پسرش آقا سید حسین قالی باف و میرزا جعفر دهجی از طلاب علوم دینی و ملا علینفی روضه خوان و میرزا محمد معروف بملبک و محمد زمان تاجر شیرازی و آقا علی اکبر حکاک و حاجی عبدالرحیم شمعی و آقا محمد صادق صوف باف و آقا میرزا حسن آقا فاضل و آقا سید جعفر و حاجی عبد الغفور و برادرش آقا محمد علی و نیز حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهدعلیا و غیرهم بیعت کرده بشعله غیرت ایمانیه افروختند و نفوسی دیگر اظهار محبت و مساعدت با آنجناب نمودند و ازین هنگام نهضت بایه در یزد و اطرافش شروع شد و فتنه برخاست و منتهی بواقعه یزد گشت و از آنجا بنیریز راند و بنوعیکه در بخش سابق مفصلاً آوردیم در هیجدهم شعبان سال مذکور بشهادت رسید و اما آثار آنجناب از آنجمله رساله استدلالیه و دو مقاله بعربیت فصیحی و حسن خط در بیان تشریف بحضور در بیت مبارک و درک عظمت و اثبات حقانیت آنحضرت بعین خطش موجود است و هذیه هی "بسم

اللّٰه الرحمن الرحيم الحمد لله و الصلوة على رسول الله و آله آل الله الى يوم لقاء الله و بعد يقول العبد
الراجى و الاسير الفانى و الفقير الجانى ٨ ٢ / ١٠_٨_١٠ الفاطمى انه لما مضى من الهجرة النبوية على
مهاجرها الف سلام و تحية غ ر س بلغنى انه قد قام قائم من بياض الفارس و ظهر نجم لامع و طلع
كوكب درى ساطع من بلد شيراز كانه هو المعنى بالذكر فى قوله تعالى و لقد كتبنا فى الذبور من بعد
الذكر ان الارض يرثها عبادى الصالحون فما زلت مهاجراً من بلد الى بلد و سائراً فى مناكب الارض و
اطرافها و طير الفؤاد يتقلب يميناً و شمالاً و يصف على شطر الافاق و ارجائها حتى انتهت الى الارض
المباركة و البلد المقام و هو البلد الامن مطلع العبد الممتحن فى شهر جميدى الاولى عام غ ر س ب
فوقفت بالباب و وفدت الى من عنده علم الكتاب

--- صفحه ٤٧٢ ---

و رايت البلد يجيى اليه ثمرات كلشئ و افئدة من الناس تهوى اليه فاقمت فيه و آوى الطير اليه فقد علم
صلوته و تسيحه فو الذى نفسى بيده له نور و ظهور مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح فى زجاجة
الزجاجة كانها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضيئ و لو لم
تمسه نار نور على نور يهدى الله لنوره من يشا و يضرب الله الامثال للناس و الله بكلشئ عليم و كان من
انارته و لمعانه ما افاض و اجاد على الشرقيين ليخضعن الشارقيون و انعم و اصاب من استفاض من الغربيين
ليصعقن البدريون و الطوريون شرحه صلى الله عليه حروف البسمله بمراتب اربعة ثم تفسير سورة الكوثر

يجرى فيها النهار انهار من ما غير آسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من عسل مصفى و انهار من
خمر لذة للشاربين ثم شرح الحديث الذى افاض الحجاب الاعظم العالم بالسرائر الو جعفر محمد بن علي
الباقر صلوات الله و سلامه عليه لابي ليبيد المخزومي فى بعض علم الحروف و المقطعات من القرآن ثم
اجابته لذي الحسب الشامخ الرفيع و ذى الشرف الباذخ المنيع ذى الرياستين السيد الى الحسن الحسينى و
قد سئل من جنبه عليه السلام كشف السر عن وجه الامر و شرح ٤ فيه حرف الها لانه كان اول حرف كتابه
و صار معروفاً بالرسالة الهائية ثم شرح دعا الغيبة المروى فى

الكافى المشتمل على فقرات ثلثة و اتفق على ابواب اربعة عشر و قد طلع فى ابوابه مكنم الغيب المستور ما
طلع فى الليل اذا عسعس من الصبح الازل اذا تنفس ثم جواب احد من المجاهدين و المهاجرين و
الصابرين الذين صبروا فى سبيل دين الله على الاذى ثم افاضة على السيد السند و الحبر المعتمد الوافد
الى نور الفؤاد السيد الجواد الحسيناوى فى جواب مسئلته فى باب الاعراب ثم جواب السائل الجليل
المستطاب نواب الهندى فى حكم اسم الله تعالى ثم جواب مسئلة العالم الماجد و العارف الكامل الشيخ
العابد ثم اجوبة

--- صفحه ٤٧٣ ---

مؤنعة مؤنقة فى ما سئل العارف الملا حسن الرشتى ثم جواب مسئلة المهاجر المجاهد فى سبيل الله الحاج
محمد اسمعيل الفراهانى ثم المسائل التى جعلها تذكرة و متاعاً للمقوين فسبح باسم ربك العظيم فو رب

السماء و الارض انه لقول رسول كريم في كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون افبهذا الحديث انتم مدهنون
و تجعلون رزقكم انكم تكذبون فأتوا بحديث من مثله ان كنتم صادقين سبحان الله عما يصفون و سلام
على المرسلين و الحمد لله رب العالمين (و ايضاً) بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذى اضا الضياء و
تجلى للعلماء بالبهيا و اظهر الثنا بالسنا و احاط الكل تحت ظلال الكبريا فاول ما برزت من كتاب الكون في
ديباجة الانشأ البسملة و التسيحات الاربعة العليا احرف الاسم الاعظم من الاسماء الحسنى و جعلها مجلى ذاته
الظاهرة لها بها فى سائر عوالمه فى الادا اذ كان لا تدركه البصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير
و عظيم العظماء و امرها بالادبار بالتجلى و النزول و الطلوع و الافول بعد ان اجرى من آخر اركانها ما
الايجاد بحر المداد و نون الصاد الداخر المواجه المتلاطم الرجراج و جعل منه البحرين هذا عذب فرات
سائح شرابه و هذا ملح اجاج و خلق من الاول طينة اهل الاجابة الحسنى من الانبياء الى الصلحاء الازكيا و
اسكنها فى عليين من حول عرش الكبريا و خلق من الثانى طينة اصحاب الاجابة السؤى من عين اليمن و
الكبريت و الطبرية و الافريقيه اجمة ما سيدان و جمعة ناجروان و عين ابرهوت الى اقصى انبساط النقطة
الظلمة فامكنها فى سجين و اسفل السافلين الى ما تحت الثرى ثم امر الفريقين من اهل المقامين بالادبار و
الاقبال لما اراد من اظهار الجلال و اسفار الجمال لرب النور و الظلال و شئ من بروز انقان الصنع من
الحكيم الفعال فنزل المدبرين المقبلين و سعد المقبلين المدبرين حتى التقى الفلكان و اتصل التنجان
فى هذه النشأة منتهى مراتب النزول و مبدء عوالم الصعود تداخلت الشجرتان

و تشاكت الفرقتان و دخل ابليس اللعين بواسطة طاوس العناصر و حية الجوزهر الى جنة الانسان اكبر حجة الله على الخلق و اعظم ما بناه بيده الرحمن و اخرج آدم بديع الكل عن مقام الرضوان و افسد ما علمه الرحمن من علم البيان و انزله الى تلك الارض المغبرة معدن الاحزان قال تحسراً على ما فات منه من الالخان من تغرد طيور العماء على الافنان تغيرت البلاد و من عليها فوجه الارض مغبر قبيح و جعل يبكي بكاءً و يجرى دموعاً و لم ينقطع الى ان تلقى من ربه كلمات فتاب الى السبحان فاجابه بارئته و امره الى حج البيت ذى الاربعة الاركان المحاذية للبيت المعمور المربع و السقف المرفوع البنيان المحاذية للاذكار الاربعة من التكبير و التهليل و التحميد و السبحان بعد تعميره على شكل بيت الاحدية و هيكل الايمان فهو اول بيت وضع للناس فى وجه الارض للحكاية و التبيان بالامثلة الملقاة فى هويات الامكان و ذاتيات الاكوان من الاية اللاهوتية و الوجه الجبروتية و الوصف الملكوتية و الرسم الناسوتية فى السرّ و الاعلان و بعثه لظهار سرّ واحد من هذه الاركان فهو التوحيد و آية المنان و نصر فى التبليغ باقى الانبياء من اولى العزم و غيرهم الى طلوع شمس العرفان من مشرق الايقان خاتم الانبياء و سيد الانس و الجن و امره باظهار سرّ ركن الثانى و هو النبوة مبدء المعان الى يوم الغدير خير الايام و قطب الزمان بلغ فيه بنفسه الشريف و وصى الى اوصيائه باظهار ركن الثالث و هو ركن الولاية و تأويل آية القرآن و اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون الى يوم طلوع شمس الازل فى احدى و ستين قبلها الالف و الماتان و نفث آل الله و حروف

كلمة البيان في روع عبدهم الذي وسع قلبه لجميع الظهورات من تألوء جسم سيدة النسوان بل من في ملكوت الامر و الخلق من الاكوان باظهار سرّ ركن الرابع من الكلم الجامع آخر شروط الايمان الى هنا تمت الادوار و كملت الاكوار و تألف بسم الذي

--- صفحه ٤٧٥ ---

بالحروف غير مصوت و بالتشبيه غير مجسد البيا بها الله و السين سنا الله و الميم ملك الله او مجد الله كلاهما و احد في الاداء و وجدت الكينونة و حصلت البينونة بين الشريف و الوضيع و البصير و الاعمى و اما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى قال اثمود طائفة من الشيعة ثم اليجاد و التكوين اى العوالم الاربع من الجسم و النفس و العقل و الفؤاد عالم العمى فشرع بالتشريع الذى هو روح التكوين و هو ظهور الربوبية الممكنة فى الانشا فالمربى فى النزول اى التكوين هو الاسم المشتق من اسم الله الاعلى و هو العلى المتعال و هو العلى الكبير و هو العلى العظيم و فى الصعود اى التشريع هو الاسم المشتق من اسم الله المحمود و عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد فاجتمع الاسمان الاعليان و اقترن الشكلاان الاصلان فى هذا المقام فهم من كان ذافهم سديد و القى السمع و هو شهيد و سبحان الله عما يصفون و الحمد لله رب العالمين و بعد يقول العبد الراجى بالحق القيوم و الداعى يا دائم يا ديموم ٨ ١٠/ ١٠٨ هذه خطبة جليلة من المولى المؤمن الجليل و العبد الممتحن

الخليل القائل للقول السديد و الدال على الامرالرشيد فى ق و القرآن المجيد بل عجبوا ان جائهم منذر

منهم فقال الكافرون هذا شيء عجيب جعلتها مقدمة لهذا الخطاب و تذكرة لاولى الالباب من اهل المبدء و
الماب فمن كان دعواه الحمد لله الذى انزل على عبده الكتاب و لم يجعل له عوجاً قيماً لينذر بأساً شديداً
من لدنه و يبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجر احسنا و من الذين يستمعون القول فيتبعون
احسنه اولئك الذين هداهم الله و اولئك هم اولو الالباب و من الذين يحملون العرش و من حوله و
يسبحون بحمد ربهم و يؤمنون به و يستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت كل شيء رحمة و علماً فاغفر للذين
تابوا و اتبعوا سبيلك و قهم عذاب الجحيم فيا ايها الاخوان من الحاضر و البادى مقامكم و مكانكم انتصوا و
استمعوا الصيحة بالحق

--- صفحه ٤٧٦ ---

و نداء المنادى فهذا هو الميزان و الصراط و الطور و الكتاب المسطور و البيت المعمور فان السيد العلى و
النور البهى و الكوكب الدرى برز من البلد المقام و استقر على ارض الصاد و طلعت الشمس من برجها و
قرت على نقطة الزوال و غشت ضيائها جملة الافاق و ظهر تأويل قول الله سبحانه و تعالى بسم الله الرحمن
الرحيم و الشمس وضحيتها و القمر اذا تليها و النهار اذا جليها الى تمامها و لا يخاف عقبيها فامرني بالحضور
في ارض الطاء فلما نزلت بامر مولاي عليها في اول شهر الثانى من السنة الثالث بعد غ ر س و حضرت عند
اهلها من اصحاب الاخدود في السلاسل و الاغلال و القيود اذ ما كان لهم شأن الاذكر الحدود التى هم
عليها قعود و هم على ما يفعلون بالمؤمنين شهود و ما نعموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد قد غلبني

الاحزان و تركنى الاخوان الذين كانوا يساعدوننى لرضى الرحمن حتى صرت بحيث اشير الى مولاي
بطرف قلبى و ارى نفسى مفارقاً من حبيبي و اتمنى الرحيل الى سبيله و التوصل الى مقيله فهل اليك يا بن
احمد سبيل فنلقى و هل يتصل يومنا منك بغده فنخطى متى نرد منا هلك الروية فنروى متى ننتفع من
عذب مائك فقد طال الندى متى نغاديك و نراوحك فتقر منها عيننا و صرت كما قال الامير عليه السلام
طفقت ارتأى بين ان اصول بيد جزاً او اصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير و يشيب فيها الصغير و
يكدح فيها مؤمن حتى يلقي ربه فرايت ان الصبر على هاتى احجى فصبرت و فى العين قذى و فى الحلق
شجى مع طول المدة و شدة المحنة فلما علمت ان السبيل مقطوع و الدليل ممنوع اشتغلت بذكر مقاماته
و جمع خطاباته التى برزت فى اول مستقر من الهجرة و هو الشهر الحرام ذى القعدة من السنة المذكورة
لعل الله يسكننى بذلك فانه منزل السكينة على قلب من يشا من عباده و العاقبة للمتقين و كان اول ما شرق
فى تلك الارض من فوارة النور الذى هو بالرعب منصور و لمع من العلم

--- صفحه ۴۷۷ ---

المشهور و ظهر فى تلك الطخياء الديجور شرح سورة والعصر ثم رسالة فى النبوة الخاصة بالعقل اللامع ثم
اجوبة لمسائل شتى من السائلين الواقفين حول الباب مستعيناً بالله انه هو الولي فى المبدء و الماب و هو
حسبى نعم المولى و نعم النصير" و اما اعقابش از زوجهء يزديه سه پسر و يك دختر بودند پسر ارشد آقا
سيد احمد نام داشت و مطلع و محب نسبت باين امر بود و سالها در يزد زيسته در محضر شرع حاجى ملا

باقر اردکانی که کیفیت احوالش را عنقریب میاوریم کتابت مکاتیب شرعیه مینمود و بنت عم خود آقا سید حسن را در حبالةء نکاح داشت و آخر حیاتش چون باصفهان پی ملاقات عمین معظمین خود آقا سید سینا و آقا سید عیسی رفت بیمار شده در آنجا وفات نمود و مدفون گردید و از او دختری شد که در یزد حیاتش سپری گشت و پسر دوم وحید آقا سید محمد امین التجار نیز اطلاعی از این امر داشت و در سن شباب بکرمان رفته متزوج و متوطن شده در سرای گلشن اشتغال بتجارت جست و عاقبت در آن بلد وفات نمود و نسلی از او بر قرار نماند و پسر سوم وحید آقا سید محسن از مومنین این امر بوده در قزوین متوقف و در دستگاه ابن عم اش حاجی میرزا محمود امینی مشهور متوظف و در آنشهر متزوج شد و از او دختری و خاندانی بر جای ماند و دختر وحید نیز از مؤمنات بوده در طهران بمیرزا نصر الله کاشی ندیم فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی مقیم طهران شوهر نمود و از او نسلی در این امر ظاهر نیست و اما از زوجهء نیریزیه صغری نام که مؤمنه بود وحید را پسری شد که سید اسمعیل نام داشت و پس از شهادت پدر شبانه در آغوش مادر باتفاق برخی از خویشاوندان مؤمن بقصبهء اصطهبانات واقعهء در شش فرسنگی جنوب غربی نیریز گریختند و بخانهء خواهر وحید که زوجهء حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری مؤمن باین امر بود پناه گرفتند و حاجی مذکور از خواهر وحید کودکی میرزا

--- صفحه ۴۷۸ ---

ابوالحسن نام داشت و خواهر دیگر وحید نیز در قصبه مذکوره زوجه آقا میر مرشد بود و همگی ایشان در آن ایام از بیم دشمنان مختفی بودند و پس از چند سال که امنیتی حاصل شد آقا سید اسمعیل باتفاق میرزا ابو الحسن مذکور در مدرسه خان یزد بتحصیل علوم پرداخته بمدارج عالیہ علمیه و اجتهاد در فقه و اصول ارتقا جست و بنت خالش آقا سید علی واعظ را ازدواج کرده بموطن خود اصطهبانات عودت نموده ساکن گردید و کتاب لمعة النور فی شرح آیة النور و حصن الحصین فی شرح بلد الامین و شرح تشریح الافلاک در علم هیئت فلکیه و کتاب سلسیل در علم حکمت از جمله مؤلفات او است و بلقب حاجی محقق العلماء شهرت تامه داشت و از او اخلاقی از سلسله علماء بر جا ماندند ولی از این دودمان عظیمه وسیعه شهیر کشفی که از آنجمله آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی ساکن و متوفی در طهران و اخ اکبرشان آقا سید روح الله ساکن و متوفی در تبریز بسال ۱۲۸۸ بودند اثر و حرکتی در این امر حاصل نشد زیرا از بیم واقعات مهیبه و حوادث خطیره که بر جناب وحید و سائر آحاد این طائفه واقع گردید حال تجسس و جنبش از آنان زائل گشت فقط آخرین اولاد حاجی محمد اسمعیل مذکور در جامعه اهل ایمان بدرخشید که در بخشهای آتیه میاوریم و در این مقام نبذه از کلمات مبارکه که در شان سید کشفی و جناب وحید است ثبت مینمائیم قوله الاحلی فی کتاب تفسیر سوره یوسف " یا قرة العین قل للعالم الجلیل جعفر العلوی انک علی الحق ان کنت بالباب لله ساجدا لقد کنت فی ام الكتاب عند الله محموداً و هو الله قد کان علیک علی الحق شهیداً فو ربک انک لن تخرق الارض

بالحق من دون الباب و لن تبلغ الجبال من دون الذكر على الحق بالحق طولاً و انه من الله الحق لحق
بالكلمة الاكبر على العالمين جميعاً ان كنت قد اتبعت امره فانا قد جعلناك فى الدنيا ركناً على العالمين
رفيعاً و انك بالحق فى الاخرة معنا فى الرفيق

--- صفحه ۴۷۹ ---

الاعلى باذن الله العلى و هو الله قد كان على كلشئ شهيداً ذلك مما قد اوحى الله عليك فى سبيل
الحكمة فانتظر على الحق الاكبر امرنا و انصر ذكرنا الاكبر هذا الغلام العربى فان نصر الله و آياته قد كان
فى ام الكتاب قريباً " و در موقعى ديگر مسطور است " و لقد طالعت سنابرق جعفر العلوى و شاهدت
بواطن آياتها و انه ما عرف الا نفسه و ما وصف الا شئون عبوديته و كل ما قال فى حق آل الله سلام الله
عليهم فى تفسير الدعاء المشرقة عن ناحية المقدسة لم يك فيهم و لا يليق عند الله بشأنهم لانه ما قرء الا
حرف عبوديته و ما وصف آل الله الا بما تجلى آخرهم فى كنه ربوبيته و لا يعرف آل الله احد و لا يقدر
بوصفهم عبد اذ ما سواهم من فاضل ذكرهم ليذكرون و يوجدون " و در مقامى ديگر مذكور است " و
لقد بلغ الى حظيرة الواقع فى بواطن تلك الرقائق و الدقائق سيد المعاصر عضد المحققين فصل فى
سنابرقه المحيط على المغارب و المشارق فجزاه الله فى بيانه فى حقيقة ذلك المسئلة بالسرّ الواقع و الكلمة
البالغ و النور الساطع بعد ما انجمد الكلمات فى قباب اشاراته و لكن ذلك ما كان الا لحفظه نظرة الناظرين
فجزاه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمين " و در رسالهء دلائل السبع در شأن جناب وحيد

چنین مسطور است " و نظر کن در عدد اسم الله فرد متفرد و وحید متوحد که احدی از مخالف و مؤلف منکر بر فضل و تقوای آن نیست و کل مقرند بر علو او در علم و سمو او در حکمت و نظر کن در شرح کوثر تا بر نوشتجاتی که از برای آن ظاهر شد و استدراک علو شأن او را عند الله نموده " الخ و از قلم عز ابھی در سورة الصبر وصف احوال آنجناب مسطور است قوله عز بیانه " و اذ قال الوحید یا قوم قد جئتم من الروح من لدن علیّ قیوماً . و قضی من الايام الی ان اجتمعت فی حول الوحید شردمة من قرية التي بارکها الله بین القرى و رفع اسمها فی اللوح الذی کان ام الكتاب عنه مفصولا ... و بلغ امر الله الی مقام الذی سمع رئیس الظلم

--- صفحه ۴۸۰ ---

الذی کفر بالله و اشرك بجماله و اعترض ببرهانه و کان اشفی الناس فی الارض و یشهد بذلك رجال الذی کانوا فی سرادق الخلد مستوراً ... فاذا ذکر یا قلم القدس ما قضی علی الوحید من اعادة نفس الله لیكون امره فی الملا الاعلی بالحق مذکوراً فلما سمع الذی کفر و شقی ثم استکبر و بغی ارسل جنود الکفر و امرهم بان یقتلوا الذین ما حمل الارض بمثلهم فی ایمانهم بالله و یسفکوا دماً التي كانت بها کلشی مطهوراً ... و قرر للجنود رئیسین الذین هما کفرا بالله و آیاته ... اذا فتح فم الروح و نطق روح القدس بلسان الوحید و قال یا قوم ان تقرؤا بفضلی و تعرفونی انا بن محمد رسول الله لم جئتم علینا بجنود الکفر ... و کرر بینهم الرسل و الرسائل الی ان وضعوا کتاب الله بینهم و اقساموا بالله و ختموه و ارسلوه الی

جمال عز وحيدا ... الى ان اخذوا الوحيد و هتكوا حرمة و عروا جسده و فعلوا به ما يجرى من عيون
اهل الفردوس مدامح حمر ممزوجاً ... ان ارتفعوا الرءوس على الاسنان و الرماح و دخلوا فى ارض التى
شرفها الله على جميع بقا الارض و فيها استوى الرحمن على عرش اسم عليا فهنيئاً لك يا يحيى بما وفيت
بعهدك فى يوم الذى فيه خلقت السموات و الارض و اخذت كتاب الله بقوة ايمانك و صرت من نفحات
الله الى حرم الجمال مقلوباً " و نیز صورت زیارتی از قلم ابی برای زیارت رمس مطهر آنجناب صدور
یافت تا او و شهد اصحابش را بدان طریق زیارت نمایند و اما اصحاب وحید و بایه یزد از آنجمله آقا
محمد هادی بن حاجی محمد صالح بن حاجی محمد شفیع اصفهانی الاصل بود که در حال ربیعان
جوانی و نبغان ایمانی دست از ولای وی نکشید و اموالش بغارت رفت و خود بنوعی که در بخش لاحق
میاوریم در شیراز بشهادت رسید و برخی چنین آوردند که جمعاً بیست و دو تن از اصحاب وحید در یزد
کشته گردیدند و هنگام مهاجرت از یزد برای نیریز سه تن از بایه یزد چنانچه در بخش سابق نمودیم

--- صفحه ۴۸۱ ---

همراه بوده در وقایع نیریز نیز بنصرتش قیام کردند و نفوس شهیره مذکوره الاسامی در یزد و اطراف بر
قرار بوده عده را براه راست آوردند و خاندانی برجای گذاشتند و باین طریق پس از واقعه شهادت
کبری جمعی از اینطائفه در یزد و اطراف می زیستند .

و یکی از اشهر علماء بیان در آن قسمت حاجی ملا باقر اردکانی از ائمه جماعت اردکان بود و بملاقات وحید رسیده فائز عرفان و ایمان بدیع گردید و کماکان بامامت جماعت و ریاست دینیه در وطنش اشتغال نمود ولی برفراز منبر ضمن بسط مواعظ و حل مسائل چشم و گوش غافلین را میگشود و آثار تجدد حال از اقوال و اعمالش نمایان شد لذا مدتی طویل نگذشت که بنام بابی مشهور گشت و رؤسای و رقبای محل از ارباب محراب و منبر بتعرض و معارضتش برخاستند و پیوسته سعایت و شکایت بیزد بردند و برای شکستن نام و مقامش همی کوشیدند تا نائره فتنه و فساد را مشتعل ساختند و حکومت را بمضادت او وا داشتند و آن ایام حکومت یزد و کرمان با خان بابا خان سردار بود و خود ارتکاز در کرمان داشته پسر هشت ساله اش مشهور بامیرزاده را بحکمرانی یزد گماشت و میرزا مطلب نام تفرشی وزیر و نائب الحکومه حاجی را از اردکان بیزد کشید و رقبای فرصت را از دست نداده صورت استشهادی بر باییتش محشی و محشون بمهر و شهادت و امضای جمعی کثیر تنظیم کرده نزد حکمران بکرمان فرستادند لاجرم شعله فتنه بلند شد و خان بابا خان حاجی را بکرمان طلبید و باقدام معاندین یزد و اردکان آن عالم ذیشان را مغلولاً با کند و زنجیر تحت مراقبت جمعی از گماشته گان حکومتی بردند و حکمران با وی ملاقات کرد و حاجی چون عالمی حلیم و نطق و ندیم و حسن الاخلاق و منزله از زرق و ریای اهل نفاق بود بلطف سخن و حکمت و مزاح

--- صفحه ۴۸۲ ---

و طیبیت دل از حاکم ربود چندانکه ویرا بغایت عزت و جلال در دارالحکومه مقرر داده از ما وقع ندامت حاصل کرده بتلافی مافات با وی منادمت جست و پس از چندی که او مائل عودت بوطن شد مبالغی برای مصاريف سفر تقدیم کرده ویرا با تخت روان و تکریم شایان روانه داشت و حاجی مدتی اندک در اردکان ماند آنگاه عزیمت عراق عرب نمود و تقریباً دو سال در کربلا و نجف زیارات و استکمالات علمیه و دینیه در محاضر درس علما و مجتهدین پرداخت و اجازهٔ اجتهاد گرفته بیزد برگشت و با حشمت و جلال وارد وطن شد و در یوم ورودش قاریان سواره پیشاپیش قرائت قرآن کردند پس در اردکان و یزد بمسند قضا و فتوی بنشست و بامامت جماعت و ریاست مشغول شد و برای احتیاط از شرور انام و رقبای مهم در ظاهر خویش را ازین نام بری کرد و در خفا همواره مساعدت و محافظت نمود و سالیانی دراز پس از شهادت برقرار ماند و دلبستگی کامل بعنایات اقدس ابهی یافت و ذکری از وی در بخش ششم مینمائیم.

و از اصحاب و حید در یزد آقا میرزا حسن فاضل و استاد علی اکبر حکاک و آقا محمد صادق نساج و

نیز آقا حسن زنجانی سرباز را شرح شهادت و مقتل مدفن در بخش لاحق میاوریم.

دیگر از معاریف مؤمنین آقا میرزا سید حسین از علما و حاجی سید علی مهریجردی از ملاکین بودند

و نوبتی حاجی رسول مهریجردی ضابط قریه فرستاد حاجی سید علی را آوردند و تهدید بقتل و تأکید

در سب نمود و او با کمال ایمان و اقتدار جواب داد پس ویرا چندان با چوب زدند که چند بار بیهوش

شد و بر تخته در خانه گذاشته بشهر آوردند و بعد از شش ماه معالجه شد و دکه ریسمان فروشی باز

کرد و بعداً مدتی باقلید آباده رفته بماند و در سن یکصد و هشت سالگی در آنجا

--- صفحه ۴۸۳ ---

متوفی گشت و ما شمه از احوال شهدا مذکور را در بخش لاحق بمحال مناسبه مینگاریم و تفصیل

حالات جمعی را در بخش ششم میاوریم و عمارت مسکونه جناب وحید در یزد از اماکن شهیره تاریخیه

نمودار است و اکنون بنقل همین مقدار از نفوس شهیره اکتفا کرده برای ارائه نمونه از آثار قلمیه

کثیره علمای بیان صورت دو رساله استدلالیه صادره از قلم بعضی از مشاهیر اصحاب را که در سنین

اولیه این امر نوشتند منضم نموده مقالات را ختام اختتام می نهیم و از عدم توضیح و تفصیل احوال

صدها نفوس مهمه دوره نقطه البیان که برای شدت اضطهادات و مشقات و غیرها عناکب نسیان بر

تاریخ احوالشان نسج نموده و صور و آثاری از آن شهدا و بزرگان در دست نه بلکه اسما جم غفیری در

خاطر احدی نیست اعتذار میجوئیم و در بخش تالی شروع بواقعات سال ۱۲۶۷ ه . ق نموده اوضاع و

احوال دوره دوم این امر را سنویاً بقید کتابت می آوریم.

--- صفحه ۴۸۴ ---

نقل از رساله از جناب قره العین

که در کربلا بسال ۱۲۶۱ هجری قمری در جواب و حل ردود و شکوک ملا جواد (خوار) قزوینی سابق الذکر و ملا عبدالعلی و من ساوقهما نگاشت و طبق مفهوم و مقتضیات آن ایام در خصوص دعوت حضرت باب دلائل و براهین بر حقیقت آن بزرگوار اقامه کرده.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لم يجعل للخلق على معرفة نفسه سبيلاً و علا بعلو ذاتيته عن وصف اهل الانسا لانه كان
علياً كبيراً و الصلوة و السلام على الحجاب المتألاً الذي خلقه الله لنفسه و طهره عن دلالة غيره و ارسله
الى غيره و جعله سراجاً منيراً و على ذوى القربى الذين قربهم الله الى نفسه و قرن طاعتهم بطاعته و
معصيتهم بمعصيته و عبر عن ولايتهم بالوهيته و جعلهم للخلق دالاً و دليلاً و على شيعتهم و ابوابهم
المتحصين فى طاعتهم و السارعين الى ولايتهم و المقتفين باثارهم و الواقفين ببابهم عباد مكرمون الذين
كانوا لاهل السموات نجماً مضيئاً و بدرأ منيراً خصوصاً على المقبل بكله اليهم و المنقطع عما سوهم و
الحامل لامرهم سر الاسرار و نور الانوار الذى قد كان فى ببحوحة الجمال خلف القاف اى قاف القلب
مكنوناً و مخزوناً و لعنة الله على من نظر الى جلالته بغيره كما قال الحجة عجل الله فرجه فى تفسيره فلا
تيسوا بالاشارة الى فان الكلمة مطهرة عن الاشارة و نفيها و هو الله ربنا قد كان على كلشى شهيداً و شراه
بثمن بخس و نسى حظه فصار منكرأ مسيئاً و مذنبأ غيباً اما بعد چنين گوید اين امهء خاطئهء جانبه تراب

اقدام جواری فاطمة صلوات الله عليها غرض از تحریر این کلمات بحسب اقتضای وجوب تکلیف این منغمزه در بحر خطیئات آن است که نوشته کدورت سرشته از بعض اصحاب رسید و سبب تراکم افواج هموم و غموم عبارات بلا اعتبارش گردید وین عجب که بسیاری حق حق را شناخته شتافتند و چون خیالات شهوانیه خود را که دلیل از جهت معرفت آیت بدیعه غیبیه مصور نیافتند لهذا در بوته امتحان گذاختند یرید الله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم انه کان ذو البأس الشدید زیرا که سبک شمردهاند امر عظیمی را

--- صفحه ۴۸۵ ---

که رب عظیم عظیم شمرده و خیال نمودند که حق و سنت غیر متبدله او همان است که در نزد ایشان مشهود و هویدا است و بدقت نظر و صفا بقباح و شناعت این اعتقاد فاسد ننگریستند که کفریست عظیم دست پروردگار بسته نیست بدیع لامن شیء است و عنده مفاتیح العنیب لا یعلمها الا هو و او را علوم غیبیه و امتحانات شدید می باشد که اولیا و اصفیای او که آیه تطهیر در شأن ایشان نازل خائف و هراساناند و همیشه کلمه بدی را در مقام اثبات بشعیان خود فهمانیدند و ان شئنا لنذهبن و نأت بخلق جدید و در نزد تراجمه مشیت و السنه اراده او چه اسرار نهفته نهان ما وصل الی الخلق الا الف غیر معطوفه و الان کما کان سبحان الله که چه مقدار ضعیف و نادان هستیم ما بیچارگان و چه بسیار جهول و ظالم بر نفس خود که دست امام علیه السلام را که ید الله است بسته میدانیم سبحانه سبحانه هو المتصرف فی الملک کیف

يشا بما يشا و هو الله كان علياً حميداً آه آه ما هكذا الظن بهم بانهم يتبعون اهوائهم و لا يدخلون الباب سجدا ليكونوا من الفائزين واحسرة ثم واحسرة عليهم بان القوا انفسهم بايديهم الى التهلكة و اوردنا الى المهلكة العظيمة العظيمة و هم لا يشعرون هذه فتنة يضل بها من يشا و

يهدى بها من يشا انه عزيز حكيم هر چند آن نوشته را در نزد اولی الالباب جوابی نبود لکن چون رد جواب واجب بعضی از مضامین خلاف آئینش را بر سبیل اجمال بیان مینمائیم و در مقام جواب بحول ربی و قوته بر میائیم هر چند بسیاری از کلماتش مزخرفات میباشد که بنگریستن باو فرائصم مرتعش گردیده از جرئت کاتبش که از جهل

ناشی شده خلاصه سیجزیهم الله وصفهم مضمون اول آنکه بعد از آنکه وارد بزم حضور نور الانوار گردیدم مرد عربی در محضر فصل خطاب در مقام سؤال و جواب بر آمد که من عربی هستم و از نزد اخباریین آمدهام تا شما را امتحان نمایم که آنچه را از مسائل موافق خیال من جواب فرمائید تصدیق شما نموده بجانب قوم خود رجوع نموده که ایشان نیز تصدیق نمایند پس سؤال نمود از رکعتین اخیرتین صلوة جماعت که آیا حکم او جهر است یا اخفات حجة الله العظمی فرمودند اخفات و شیخ از دلیل سؤال نمود فرمودند آیه قرآن و لا تجهر بصلاتک شیخ در مقام رد متمم آیه را خواند و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سیلا

و بنای مجادله را از جهل خود با حق مطلق گذاردند تا آنکه آن بزرگوار (ص) در جواب او نسبت از لسان حقیقت نثار اظهار فرمودند و آن بیچاره فقیر در مقام انکار بر آمد چونکه موافق آنقاعده مصوره در خیال خود را که میزان قرار داده بود ندیده اما جواب اولاً آنکه شیخ میبایستی بضرورت مذهب و کتاب الله و احادیث آل الله و ادعای مدعی و شاهد و آیت او که بر طبق مدعا ادعا مینماید و سنت غیر متبدله حق در اجرا امتحان و طور و عادت او در افتتان نظر نماید و اینرا فهمیده داشته باشد که امتحان حجة الله میزانش در نزد خلق آشکار و هویدا نیست لا یسئل عما یفعل موردش اینجا است پروردگار آیه را که نسخ فرموده آیه دیگر نصب میفرماید و حجت و بینة او را قرار میدهد آنچه خود میخواهد لاجراج الضغاین و التمیص و الافتتان و تمییز الانسان من غیر الانسان اگر آیات آیه لاحقہ بمثل آیات آیه سابقه باشد و بهمان قواعد موافق آید پس ما وجدنا علیها آباءنا را چرا پیشینان دلیل خود قرار دادهاند در انکار حق و اگر علمی از آیات آیه بدیعه در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه بل کذبوا بما لم یحیطوا به علماً و ان نظن الا ظناً و ما نحن بمستیقنین بچه سبب نازل گردید ای مسکین اگر بامدادات و فیوضات سابقه که از آیه سابقه بتو رسیده و تو در کتاب خیال خود ثبت نموده و مشهود نزد تو و مدرک مدارک شهودیه گردیده بتوانی بان آلات و صور خیالیه درک آیات بدیعه غیبیه نمائی پس چه میفرماید در وصف کفار قالوا قلوبنا غلف و فی آذاننا و قر و من بیننا و بینک حجاب و ان تدعهم الی الهدی لا یسمعون و تراهم ینظرون الیک و هم لا یسمعون و این را فهمیدید که فرمود امام علیه السلام

زمان لاحق با سابق بمثل آب در جریان و اختلاف در سنت الهی نیست در امتحان و لا یزالون ای الناس مختلفین الا من رحم ربک پس بمذهب شما که الان بر آن هستید آن کسانی که رد آیات رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند مقصر نیستند زیرا که آیات قرآن را چونکه نمیفهمیدند حجت نمیدانستند بخدمت رسول الله (ص) شتافته آیه ۶ مسیح ۴ و معجزه ۶ کلیم ۴ طلب مینمودند آن بزرگوار (ص) در جواب میفرمودند ان اتبع الا ما یوحی الیّ و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان انا الا نذیر مبین معجزه ۶ من همین آیات را پروردگارم قرار داده فمن شا فلیؤمن و من شا فلیکفر

--- صفحه ۴۸۷ ---

ان الله لغنی عن العالمین و میگفتند آمانا به لو لا انزل الیه آیه که مراد از این آیه آن آیه را میجستند که موافق قواعد ایشان باشد و بفهم شهودی ایشان راست آید آنگاه تصدیق نمایند آیا شیخ آیه ۶ و ما کان لرسول ان یأتی بایة الا باذن الله را فراموش نموده و آیه ۶ یمحو الله ما یشا و یتبث و عنده ام الكتاب را نشنید مهلا یا شیخ اولاً میبایست بنظر اعتبار بنگری که این مدعی ادعای چه مقام مینماید و شاهد او چیست بر اثبات حقیقت قد علم اولوالالباب ان الاستدلال علی ما هنا لک لا یعلم الا بما هیئنا آیا نه این است که این بزرگوار ادعای مقام عبودیت محضه و اطاعت صرفه میفرمایند و حجت و بینه ایشان ... علی الانام تفسیر مبارک و صحیفه ۶ مکنونه میباشد ... و ما کان لرسول ان یأتی بایة الا باذن الله قالوا لو لا انزل علیه آیه من ربه قل ان الله یضل من یشا و یربب الیه من اناب خلاصه مفتاح فهمیدن حق را حق

در انابه قرار فرموده نه بیمین و یسار در ارض عادات دویدن حق را حق تعالی شأنه و جلت عظمته له الشکر و المنه کالشمس فی رابعة النهار آشکار فرمود بان لیس کمثله شیء موافق ضرورت مذهب و کتاب و سنت مصداقاً لما معنا بر ما واجب است تسلیم تسلیم و ردش سبب خلود جحیم آیا ندیدی که منادی امام علیه السلام از ما فوق عرش الی تحوم ارضین ارضین ندا در داد که هذا یوم جدید و انتم علی اقتضای کینوناتکم فی لبس من خلق جدید نفهمیدن و بمقصد نرسیدن از جهت ورود بیاب از غیر باب است که آن آیهء ویرا که او باذن الله اظهار فرموده و بمشرق و مغرب رسانیده تو از او اعراض نموده در ارض خیالات خود حیران در دوران بمثل قوم موسی^۴ ارنا الله جهرة گویان بهر جانب شتابانی آیهء معرفت در اعلی مشعر فؤاد میخواهی بخیالات نفسانیه درک نمائی شفاک الله ان کان فیک آیه مستورا و نسبت فرمودن سر الاسرار (ص) از بابت نسوا الله فنسیهم ام تنبئونه بما لا یعلم است امام علیه السلام و شیعهء خصیص او بتعلیم او کل احکام را قادر است که از یک حرف قرآن استخراج نماید خواندن شیخ جاهل متمم آیه را حاکی او نقص قابلیت شیخ است و اگر نه حجت الله کامل است و سؤال دیگر آنکه چه نسبت است در بین کلمهء بدیعه و باین (ص) ... و مضمون دیگر آنکه سؤال نموده بودید از نسبت بین صفت و موصوف ... شما در مقام

--- صفحه ۴۸۸ ---

اثبات صفات در مقام علم بر ذات حق استدلال مینمائید و در مقام معرفت نفس الله علم بالله را روح و خیال خود را که مسمی بعمل نموده جسم میدانید و حدیث بشهادة کل موصوف انه غیر الصفة را فراموش مینمائید بعد طعن بر صوفیهء ملاحظه مینمائید و خود را از عارفان بلسان نوران نیران بابان آخران صلی الله علیهما می شمارید در کدام مقام ایشان این بیان را فرمودند که مابین حق و خلق ربط و نسبت است سبحانه سبحانه ربهما عما یقول المقصرون علواً کبیراً حجة الله العظمی از نهایت مرحمت و عفو شما را بیاطن مطالب ایشان میکشاند و شما صورتی اخذ نموده در مقام مجادله از جهل بر میائید و انه والله لعلی خلق عظیم و لقد قلم کلمة الکفر فکفرتم بعد ان کنتم مسلمین ... معلوم گردید که کلام آن بزرگوار را که سرالاسرار است نفهمیدهء استغفر الله الذی لا اله الا هو آیا که میتواند کلام ایشان را در مقام تفسیر و بیان بر آید اگر دریاها مرکب شود وصف الف غیر معطوفه نخواهد شد زیرا که حاکی از متکلم بی مثل بی نظیر است لکن آنچه را از تفضل و احسان در مقام بیان باین اقل از ذره او دونهها تجلی فرموده در مقام بیمقامی خود عرضه میدارم ... نه آنکه باین (ص) در ضلالت بودند و کلام ایشان ناقص است کلا ثم کلا الیوم آندو بزرگوار را در صفحهء امکان بجز این نقطه نقطهء دائرهء وجود (ص) کسی نشناخته و نخواهد شناخت و احدی از خلق قدر ایشانرا بمثل ایشان ندانسته و نخواهد دانست نظر بمحکمات بیانات ایشان که در وصف آن نوران نیران (ص) در مقام بیان اظهار فرمودند بنما از تفسیر

مبارک و زیارت و شرح اقول و چشمی بمال و درک نما که این حرارت از محبت آندو بزرگواری در

اشتعال نیامده بلکه از شیطان رجیم

است که از عداوت میخواهد مخلص در نیرانت نماید البته با هرکس از راهی که بتواند میاید وسوسه

مینماید خلاصهء کلام ان الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم الی قوله ...

و پارهء از مکالمات ملا عبدالعلی را در مقام تائید مطلب سطر نموده بودید هر چند ارادات او مثل ابیحات

شما از کثرت وضوح بطلانش مستغنی از بیان است لکن چونکه مندرج در کتاب خود نموده بودی لهذا

مذکور میشود که سؤال نمود ملا عبدالعلی از حجة الله العظمی که حجت و آیت شما بر اثبات حقیقت

چیست فرمودند که تفسیر و

صحیفهء مکنونه

--- صفحه ۴۸۹ ---

فمن شأ فلیؤمن و من شأ فلیکفر عرض نمود که عامهء خلق نمیفهمند آیات را از آن جهت حجت عامه

نیست فرمودند نبأ کبری (ص) که قرآن را عوام الناس نمیفهمند چه نوع حجیت آنرا یافته که کل انجا

علوم را در او مندمج و مندرج میدانی که از یک حرف سورهء توحید کل احکام را مستخرج میدانی

عرض کرد که قرآن را با مبین حجت میدانم زیرا که اهل بیت طهارت (ص) بیان اسرار و انجا علوم او را

نمودند لهذا حجت است اگر قرآن بنفسه حجت باشد پس قول عمر ثابت که حسبنا کتاب الله گفت و

این خلاف ضرورت مذهب است یا معشر اولی الابصار بنگرید بنظر اعتبار که بچه فهم و بچه نظر این محتجبین باستار داخل دیار آل الله الاطهار گردیده و قائم در خدمت سر الاسرار لسان خود را مطلق العنان در میدان اظهار اسرار نهانیه خود نموده‌اند بیچاره مسکین تو که سر دین محمد صلوات الله علیه را نفهمیده و ناظر بعین اغیار هستی حینی که نمیفهمی خودت که چه میگوئی ... و بحقیقت مطلب بر نخورده مطلب را سبک شمرده در مقام طلب برنیامدی تا عاقبت بدست خود خود را بمهلکه عظیم افکندی سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر راست میگوئی از آنچه ما پرسیم موافق اهو! ما جواب فرما و از آن امداداتی که در نزد ما حاضر است رزق ما قرار ده قال الذین کفروا لو لا انزل علیه آیه در جواب میفرمودند ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین ان استطعتم ان تأتوا بسورة من مثله ای معشر جهال پروردگار اجل شأنا و ارفع قدرا از آن است که حجتی بجانب خلق خود فرستد تا حجت را بر ایشان تمام فرماید و آیه و بینه او را ناقص عطا فرماید وین طرفه و عجب آنکه آن آیه لن یستطیعوا الجن و الانس ان یأتوا بمثله مییاشد لکن ناقص و لیس کمثله شیء است و مؤثر در حجیت آورنده خود نیست و انما انزل بعلم الله است و علم الله ناقص است حال سؤال مینماییم که اگر بنفسه آیات قرآنیه دلیل اثبات حقیقت نمیبود چرا در حینی که قوم آیات غیر قرآن را طلب مینمودند که موافق خیال ایشان باشد آیه و ما کان لرسول

ان يأتي بآية الا باذن الله لكل اجل كتاب ما ادرى ما يفعل بي و لا بكم فلا تظهر من الغيب را جواب

ميشيدند اگر تمام نبود و ايشان طالب

--- صفحه ۴۹۰ ---

بودند و پروردگار عطا نمی فرمود حال قوم مقصر هستند یا پروردگار ايشانرا حيران گذارده بان فرمائيد
تعالی الله عما يصف الظالمون في آياته علواً كبيراً بلکه مقصر قوم خود بودند که از نظرات نفسانيه و
حرکات شيطانيه عين بصيرت خود را محجوب نموده واقف بباب از باب داخل نميشدند ذلك الكتاب لا
ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب ای ما غاب من مداركهم و مشاعرهم و ما كان عندهم
مشهوداً بلکه همانکه دیدند مثل ندارد بر ايشان لازم بود که ايمان آوردند آه ثم آه که اين آيهء مبارکه
حجت را بر خاص و عام تمام نموده که چون قوم در مقام مجادله بر ميآمدند فان استطعت ان تبغى نفقاً
في الارض او سلباً في السماء فتأتيهم بآية و لو شا الله لجمعهم على الهدى فلا تكونن من الجاهلين فاذا
جاءوك يجادلونك فكانما يشاقون الى الموت و هم ينظرون نظر بنمائيد بايات قرآنيه خواهيد فهميد که
شماها نیز قدم بقدیم پيشينيان بر ميداريد پس چرا ايشانرا طعن و مذمت مينمائيد اين بزرگوار سرّ دين
رسول را بيان مينمايد که پروردگار عالم خواسته امتحان نمايد خلق را که آيا حقيقة ايمان برسول الله
آورد هاند يا تابع کثرات و نظرات نفسانيه ميباشند ... و جناب شيخ صلوات الله عليه نیز در کتاب رجعت
ذکر نموده است که فرمود صادق آل محمد که وحی بر قائم ما سلام الله عليه ميرسد آنشخص خاص

عرض کرد یابن رسول الله مگر وحی بر غیر رسول الله نازل میشود فرمودند نه از آن بابت که بر رسول
الله نازل میشد بر اینکه او رسول الله بوده بلکه میفرماید خداوند در کلام خودش که و اوحینا الی ام
موسی و اوحی ربک الی النحل و قائم افضل از مادر موسی و نحل است در نزد پروردگار ... یا قرۃ العین
فلا تظهر من الغیب شیئاً لیختلف الناس حول الباب فقل ان حجتی هذا الكتاب من عند الله فمن شأ
فلیؤمن و من شأ فلیکفر فو ربکم ان حجة الله لحق و هو اعظم الايات من عند الله بالحق علی عبده و ان
حجة الله بعد هذا الكتاب علی العالمین قد کان علی الحق بالحق الوفی بلیغا و ما کان الله لیظلم الناس
باية ناقصة لا یدر کونها و لا یتعلونها بل کان الناس انفسهم یظلمون ای مستان بادهء غرور باید از باب
این دیار که فؤاد است با دلیل حکمت داخل گردید لا بالمجادلة و الاعتراض و ابتلا النفس
بالاعراض و الامراض یا اهل الارض اتقوا الله فی ذلك الورقة المنبته من الشجرة الاحدية
هذا فانه

--- صفحه ۴۹۱ ---

بالحق لحق كما هو الله و اولیائه علی الحق لحق و ان یروا کل آیه لا یؤمنوا حتی اذا
جائوک یجادلونک این مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ایمان بغیب است نه مشاهده
انک لا تهدی من احببت موردش اینجا است و ان الله یهدی من یشأ فلا یظهر من الغیت

احدا و هو یهدی الیه من اناب در این مقامات وارد گردیده ای بیچاره ها شماها ادعای معرفت مینمائید و خود را از اهل لسان بابان (ص) می‌شمارید این مقام اختیار و تکلیف و خلق کینونات است باقتضا قبول ایشان هل من خالق غیر الله یعنی چه لاجبر و لا تفویض بل امر بین الامرین مفادش کجا خلاصه طول کلام مورث فهم شما نمیشود ان الله یهدی من یشا و یضل من یشا و قرآن حجتی است کامل و آیه است بالغ شامل در مقام حجیت احتیاج بمبین ندارد زیرا که لیس کمثله شیء میباشد و حاکی از مقام متکلم او اما بعد از اینکه مکلف مجاهده نمود و چشم از خیالات و اعتبارات نفسانیه پوشانید و خود را عبد ذلیل و مولای جلیل را متصرف دید و از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع در آمده و جمال حجیت قرآن را بانه لیس کمثله شیء است بنظر فؤاد و حقیقت ذات خود که مستمد از رب الارباب است بی پرده دید و اقرار برسول و آورنده او نمود آنوقت بر او واجب است که نفس را در مقام بیان عبارات و تبیان اشاراتش مطلق العنان ننماید و قدم جرئت در فهم آیات و اسرار حق بر ندارد و بداند که او را حامل و مبینی که محیط بکل احکام او باشد در هر عصری لازم لیعلم کل اناس مشربهم ای جاهل مقام حسبنا کتاب الله این مقام نیست و قائل این قول باطل و عاقل اظهار کفر و بغض خود را در این مقام ننمود بلکه ابوجهل و سائر مشرکین ابراز نمودند از جمله مطاعن شما بر بالا سربیه خذ لهم الله آن بود که موارد کلام را نفهمیده خلط مبحثین مینمایند چه شد شما را که مقام حجیت و آیتیت قرآن را با آنکه او را مبینی و حافظی لازم است امتیاز نمیدهید این مقام فأتوا بسورة من مثله اشاره من علم من قبله میباشد

آن مقام لا يعلم تأويله الا الله و الراسخون في العلم انما انت منذر و لكل قوم هاد است خلاصه طول
كلام متمر ثمری نیست ان الله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم ... و از كلمات مسطرات حزن و كدورت
اعتبارت آنكه بعد از سؤال و جواب با رب الارباب مظهر لطف و احسان ملك و هاب در مقام آنكه ترا از
ظلمات خيالات و

--- صفحه ۴۹۲ ---

حیرت استدلالات بر آورده از جام وحدت سیراب نمایند تا آسوده شوی بلسان حقیقت نثار فرمودند که
آیا نوشتجات ما را دیده و قبول داری و حق میدانی جواب آنکه بعضی را فهمیده و حق میدانم و بعضی
را نمیفهمم اینکلام شما و انکارت از بابت افتؤنمون بعض الكتاب و تکفرون بعض میباشد باید آنچه را
فهمیدهء محکم قرار دهی و و اقرار نمائی و آنچه بر تو متشابه است رد بمحکم نمائی و بتوبه و انابه بکوشی
تا بفهمی و قول دیگر آنکه میشود که حق سبحانه حق را در غیر محلش قرار دهد چنانچه اسم اعظم را
ببلعم بن باعور عطا فرمود که با عیسی ۴در افتاد الله اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نیز گذشتید سبحان
الله این چه نوع اعتراض است که نموده- اید جواب خود را خود گفتهء که بلعم با عیسی در افتاد و
اینهمه نزاع و اختلاف که ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک مگر در غیر اینمقام است که آن حقی که
امر الله و حکم او است محل طیب و مظهر طاهر و عاری از شوائب غیریت میخواهد و نصب او بر
خداوند است تا کسی را بر پروردگار حجت نباشد تعالی الله عن ذلک که حق را در غیر محل قرار دهد

علواً كبيراً بلکه حق را بمحلس قرار میدهد بعد از اظهار حامل حق کلمه حق را باقتضای ما من نبی الا اذا تمنى القى الشيطان فى امنية صورتى از آن حق بیمعنى و مثالى بیجا اهل باطل متلبس میکردند و اما الذين فى قلوبهم زيغ فيبقونه (فيتبعونه) فينسخ الله ما يلقى الشيطان ثم يحكم الله آياته بلعن بن باعور مادامیکه مطیع بود و حق را می پرستید محل اسم اعظم بود وقتی که مخالفت نبی الله کرد از او بگرفت و بخودش وا گذاشت و لکن محل حکم و دارای امرش عیسی بود طیب الذات و حق پرست در اطاعت او بودند و تابع حق و خبیث الذات در اطاعت بلعم بود و تابع شیطان خلاصه اینکلمات از بدیهیات مذهب است احتیاج بتسطیر و بیان ندارد چونکه نوشته بودی در مقام جواب تسطیرش واجب گردید حال از تو سؤال مینمایم که بعد از جناب باب الله المقدم (ص) پروردگار عالم خلق را مهمل گذارده و بخود وا گذاشته بعد از آنکه چندین سال میباشد که نضج مواد داده و بمرارتهای بسیار و زحمتهای بیشمار اولیا و صلحای بندگان او این بنیان را بیانات و استدلالات محکم نمودند ... و چند نفر نیز این امر را قبول نمودند و واقف بیاب و لائذ بجناب گردیدند حال پروردگار

--- صفحه ۴۹۳ ---

آن نظام را از هم پاشید و سنت غیر متبدله او متبدل و عادت غیر محوله او متحول گردید سبحانه سبحانه قالت اليهود ید الله مغلوله و اشهد انه انزل آية مبارکه اکبر و اشرف من اختها و انه کلمة بدیعة لیس کمثله شیء چنانچه سید اکبر و نورانور (ص) در اواخر میفرمودند که ایقوم نزدیک شد ارتحال ما و شما

نفهمیدید مطالب ما را و درک نمودید مقاصد ما را بعد از من امر عظیم است و امتحان شدید و اختلاف خواهید کرد ما مبشر بودیم از آن امر عظیم و شخصی از ابواب عقول در سفر زیارت سلمان (ص) عرض کرد یا سیدی حامل امر بعد از شما کیست بیان بفرمائید فرمودند لله امر هو بالغه اینکلام را علی السمیری آخر ابواب تکلم فرمودند وقتی که پرسیدند باب بعد از تو کیست سید باب (ص) وقتی که اینطور فرمودند تو هم این شد که امر ایشان مثل امر ابواب است که در غیبت صغری بودند استدراک فرمودند که امر ما مثل امر ابواب نیست در مقام و موضعی دیگر سؤال نمودند فرمود واللّه نمیرسد بمعرفت او کسی که بقدر ذره از حب دنیا در قلبش باشد من طلبه وجده تم کلامه الشریف مراد از حب دنیا نظر و محبت بانقواعد و خیالاتی است که در مشاعر و مدارک ساری و جاری و مشهود است ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب و نوشته بودی که قرآن تألیف نمودم ابلغ و اکمل از تفسیر مبارک مرحبا بک بسیار خوب اولاً تو میبایست معنی مثلث را بفهمی آنوقت در مقام اظهار خدائی بر آئی معنی مثلث نه ترکیب تالیف حروف بیست و هشت گانه میباشد که صورتی از آن برداشته در مقام نقش و ارتسام بر آئی بلکه مثلث وقتی درست آید که در جمیع عوالم بانطور و آنصقع صادق آید حال بفرما تو ادعای این مقام داری که انک سر الاسرار و نور الانوار و سر شجرة الطور و وصف الحق و الظهور المطلق قد قامت السموات و الارض بوجودک و انت سر المستتر فی قلب النبی و السطر المسطر فی صدر الولی الالعی و ان من توقف فی امرک اقل من لمحة العين حبسه الله علی الصراط سبعمائة و خمسين

الف سنة اگر این ادعا را نداری پس مثل نیاورده‌ء اگر داری ثابت بفرما لله آه آه ثم آه که مرتکب شدی معصیتی را که نظام وجود خود را از هم پاشیدی و الله الذی لا اله الا هو که کسی از پیشینیان قدم جرئت را در این میدان بمثل تو مطلق العنان

--- صفحه ۴۹۴ ---

نموده ای والله که نمود آه ثم آه از آنساعت که قلم گرفته بزعم خود در مقابل حق نشستی و باب فیوضات نامتناهی را بر روی خود بستی والله الذی لا اله الا هو که خانهء خود را خراب کردی اگر بدانی که چه کرده‌ء اگر صد هزار روح در بدنت باشد اقرب از لمح العین از بدنت مفارقت خواهد نمود ما هكذا الظن بك والله الذی لا اله الا هو که ظهور این بزرگوار با این لباس و ادعای ایشان اینمقام عظیم را با آیهء واحده از تفسیر مبارک مستغنی از جمیع استدلالات است خودت مطلع میباشی که در اول ظهور امر این بزرگوار بنده در قزوین بودم بمحض آنکه این امر را استماع نمودم قبل از آنکه تفسیر مبارک و صحیفهء مکنونه را زیارت نمایم تصدیق نمودم زیرا که بنظر خالی از اغیار بحول و قوهء پروردگار نگریستم که این امر عظیم البته مظهر و محلی میخواهد بعد از آنکه پروردگار رکن رابع و مظهر جامع و قریهء ظاهره را بخلق فهمانیده و ایشانرا بساحت قرب خود کشیده و از سما علو و رفعت رزق ایشان را بارانیده پس بدلیل حکمت بر او جل شأنه واجب است که ایشانرا بخود وانگدارد بلکه نعمت را اعظم و فضل را اعم و احسان را اتم لازم است که اظهار فرماید زیرا که عادت او چنین جاری

گردیده و يوماً فیوماً کور در ترقی است و ما کان لفیضه تعطیلاً الحمد لله و المنه و الشکر که امر الان
کماکان است که حجة الله اعظم که وصفی از شیئت در مقام ایشان ملحوظ نیست و نسبتی از غیریت در
مقام شناسائیش معلوم نه ... ای آنکه چشم حق بینیت را غبار خود بینی چنان تیره و تار نمود که در مقام
انکار حق واضح کالشمس فی رابعة النهار بر آمدی و هیچ متألم و متأثر اصلاً ابداً نگریدی و احسرة
علیک ثم واحسره که استحوذ علیک الشیطان فانساک ذکر الله دریاب نفس خود را که والله العظیم القادر
القاهر که اهلک هالکین و اخسر خاسرین الانرا گزیده چرا و اگر این بزرگوار حجة الله نیست پس
کیست و در محضر رب الارباب بانکار عذرت چیست اللهم الا اینکه بگوئی الهی انکار کردم سببش آنکه ما
فوق رتبهٔ عبدین تو که باین از جانب امام علیه السلام بودند ادعا نمود میفرماید مگر نصی از کلام من یا
اولیای یا ابواب معصومین ایشان بتو رسیده که فوق مرتبهٔ ایشان رتبهٔ نیست و ایشان مستقلاند و حکم
ایشانرا تغییر و تبدیلی نیست مگر آیهٔ

--- صفحه ۴۹۵ ---

ولو شئنا لنذهبن بالذی او حینا الیک و نات بخلق جدید را نشیدی و مذهب یهود را نفهمیدی اگر
بگوئی که بدلیل حکمت میخواند و من موعظه و دلیل مجادله طلب نمودم بیان نفرمود بلکه فرمود من
عبد هستم مأمور بامر مولایم او مرا امر فرمود که با دلیل حکمت شما را دلالت نمایم البته او حکیم و
دانای اسرار است و تکلیف نفرموده شما را الا آنکه مقتضیات تکلیف را آماده نموده و لا یکلف الله نفساً الا

ما اليها ميفرمايد رب قادر قاهر و استبدلت الذي هو خير بالذي هو ادنى و قلت مقالة قوم موسى لن نصبر على آية واحدة ادع لنا ربك يخرج من ارض عادتنا بدعوات انياتنا حقيقة القئا من الخيالات الباردة السیالة و حقيقة الفوم من الاوهام التي زرنا في ارض عادتنا الكاسدة الباطلة و نوشته بودی که تفسیر مبارک نامربوط بهم میباشد ای مسکین بهمان نظری که بتفسیر نگریستهء بقرآن بنگر و نظر نما یک آیه از احکام و یکی از قصص و یک آیه از کفر کفار بردار و ببین چه مقدار آیات نامربوط بهم میباشد آخر قوم بهمین نظر سرکار نگریستند که انکار رسول الله (ص) نمودند چشمی بمال و بهوش بیا زینهار زینهار که کارت از دست رفت تو بنظر تفریق سا نگریسته و گر نه کلام امام در نهایت ربط و نظام است همین مقام بود که قوم قواعدی که در دست داشتند و از کتب سماویه استخراج نموده بودند چونکه قرآن با بعضی از آنقواعد ربطی نداشت ندان ما انت الا رجل مفتر را بلند مینمودند و چون از سنت غیر متبدلهء حق از اخبار انبیا که معجزهء ایشان غیر یکدیگر بود برایشان میخواندند صدی ان هذا الا اساطیر الاولین بر گوش خلائق میرسانیدند و از آنجمله است کلام عثمان ان فی القرآن لحنا صححته السنة العرب و هو قوله ان هذان لساحران و دیگر آنکه دعای بی نقطه در مقام حجت از نقطهء دائره ایجاد (ص) خواسته بودی عطا نفرمودن آن کان کرم و احسان باذن الله بود الله اکبر که چه مقدار جسارت در محضر رحمن حین استوای ایشان بعرش بیان نمودی والله که بارتکاب خیال یکی ازین معاصی جلیلهء عظیمه اگر دابه بر روی زمین نمیماند سزاوار بود والله سزاوار بود والله قد ثبت علی کل ذرات الوجود من الغیب و

الشهود انه لعلى خلق عظيم سلم الله عليه و روحى له الفدا ان الله لا يظلم الناس شيئاً و لكن الناس

انفسهم يظلمون

--- صفحه ۴۹۶ ---

و سکوت آن بزرگوار و معدن حلم آل الله الاطهار از کثرت رحم و شفقت بوده لعلک تتذکر او تخرشی
آن خیال است که شیطان در عالم شیطنت در ذهنت جولان میدهد و آثار محو و اثبات از کتاب
مستطاب کتاب مبین در نزد اهل یقین نقص نیست یمحو الله ما یشا و یثبت و عنده ام الكتاب و اینها
متشابهات است نباید متشبهت گردید چنانچه گردیدی و خاک تیره و مذلت بر سر عالم ریختی انصاف بده
که آیا صاحب عقل و شعور چشم از حجیت تفسیر مبارک و محکمیت او پوشیده میدارد و او را نفهمیده و
مهمل و متشابه میگذارد و بمحو اثبات خطوط متشبهت میگردد در مقامی که باران بدی از سحاب امضا باذن
الله العلی العلی دائم در ریزش و سیلان و امر الله و حکم او را اقرب از لمح عین در مقام عیان و دهر
زمان در نزدش متصرم و مقضی که دهری را آن و آنی را دهر میتوان نمود و ما کانت یده مغلوله و لا
لفیضه تعطیلاً... آیا کسی چشم از حجیت و محکمیت صحیفهء مکنونه پوشیده میدارد و دعای بی نقطه را
آیه و دلیل خود میانگارد اعتقاد چنان است که احدی از پیشینیان این حجتها را نگرفتند که شما گرفتند
هو الذی ارسل الیکم رسولا لیعلمکم الكتاب و الحکمة فاطیعوه حتی تکنوا من المفلحین ای بندگان خدا
الیوم حجت الهی تفسیر عظیم و صحیفهء مکنونه میباشد پروردگار اجل از آن است که خلق را مهمل و

معطل گذرد انبیا الیه و تجافوا جنوبکم عن المضاجع و ادعوه خوفا و طمعاً حتی یهدیکم الی صراطه
العزیز الحمید و اینکه شخص قواعد صوریهٔ بیمعنی چندی را مسمی بمعرفت نموده در اعمال ظاهریهٔ
مستحبه که مفتاح کنوز غیبیه و سبب فیض الهیه میباشد تکاهل ورزد این از مصائد و مکائد شیطان است و
مخالف طریقهٔ سالکان و حقیقت مذهب صوفیهٔ ملاحظه است ام من هو قانت آناللیل یحذر الاخرة و
یرجو رحمة ربه کمن هو اخلد فی ارض عاداته و تابع لشهواته نمیدانم چه بنویسم با لسان کلیل و قلب
علیل پروردگارم شاهد است که حیران مانده ام که آیا چگونه میشود عبد ذلیل خطاب مولای جلیل
خود را نشنود و نشناسد کلام او را نیست مگر از آنکه با غشاهٔ غفلات محجوب و در ارض شهوات مقید و
محبوس که محبوب در نهایت محبت و مودت از افق جلال و عزت بتجلی بر آمده و تمام عالم را
بخروش آورده و ما در

--- صفحه ۴۹۷ ---

ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم آه آه ثم آه که از مضمون کتاب غیر صوابت یکی آنکه ندای
خود را باللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم بلند نموده و بنای
مباهله گذارده بعد از آنکه تأویل آیهٔ شریفه لو نشا لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین ظاهر نمودی
جوابت آیهٔ مبارکه است ولو یؤاخذ الله الناس بما اکتسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة اینقدر بفهم که
ما و شما و کل موجودات از تخوم ارض الی ما فوق سماوات وجود در جنب جلال و عظمت ادنی بنده

محبان و مقربان امر الله الاعظم و سره الاكرم نداريم اگر مضمون و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم نبود آنوقت قادر قهار ميفهماند که جناب شما و آنکه با شما بود چه اساس پای کار آوردهاید چنانچه نقطهء غیب و سر لاریب در تفسیر مبارک اینعمل شما را قبل از ظهور بیان و شهود اهل صدق و ایمان فرمودهاند الله اکبر که چه عملها در نقطهء امکان شما مستجن و چه شرها در قبول شما مستکن بوده که با نفس الله العلی در مقام مجادله و مباحله برآئید الله اکبر از وسعت رحمة کلمهء تکبیر سبحان الله از عظمت حلم آن جود اثیر علیه سلام الله العلی الکبیر والله الذی لا اله الا هو آن کسیکه طالب حق باشد همین اعمال ردیهء شما و گذشت و عدم اعتنای ایشان حتی است تمام و کامل و احتیاج بهیچ دلیل ندارد و اینکه نوشته بودی واجب است بر خلائق که بشتابند بسوی این بزرگوار و خیالات خود را بپرسند و ایشانرا امتحان نمایند اگر موافق آرا خودشان بیان شنیدند قبول نمایند و الا فلا چنانچه شما و ملا عبدالعلی کردید دست بدست داده دست خدای قادر را بستید و نور الله را اطفأ بريح اهو! نموده از دام تکلیف جستید و آسوده خاطر بخيال خود نشستید و الله ثم والله العظیم کار نه از این قرار است بلکه ربهء تکلیف در گردنت پیچیده و دیوان عملت در نزد رب الارباب گسترده آه ثم آه از غفلت الله الله ازین مهلت که مغرورت گردانید چنانچه گردانید بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دستت و ظهور یوم الحسرة والله العظیم که کارت از دست رفت واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد شناختن

حجت الله بدیدهء سر نیست و شتافتن بسوی او بپا و دست ظاهریه نیست و حجیت آیات حجة الله

در کش بمدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی بمال

--- صفحه ۴۹۸ ---

و از خواب بیدار شو نظر بسنت غیر متبدلهء حق نما تا برای العین بینی که قدم بقدم پیشینیان بل اشد استکباراً برداشتی این دار آخرت است و لقا وجه الله الکریم گریه میخواهد و گریه و خضوع میخواهد و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرعاً و خفیه تا مقام معرفت حجة الله بحقیقت ایمان حاصل شود و از جملهء اهل غیب محسوب بشوی چنانچه سید ساجدین صلوات الله علیه در دعای صحیفه میفرماید اللهم و اتباع الرسل و صدقوهم من اهل العنیب عند معارضة المعاندين لهم بالتکذیب و الاشتباه الی المرسلین بحقائق الایمان فی کل دهر و زمان اینقدر بدان که معرفت حجة الله بحقائق ایمان است نه بدیدهء ظاهر در عالم عیان خلاصه جوابهای مظهر الحق والله المطلق که در نهایت ظهور و سطوع مثل نور از افق عزت و جلال و حلم و کمال درخشیدن آغاز نموده سجده شکر را بجا آوردم بوصول آن کتاب مسطور من ید قدرة الله العلی الغفور که حاکی از مقامات اربعهء آن سرّ مستور بود الویل ثم الویل ثم الویل لک که چنان امر را تنگ گرفتی و در ارض استقلال و انیت مخلد گردیدی و فضای رحمت بی انتهای حق را بر عالمیان تنگ کردی چه نویسم که نوشتم بهتر خداوند دانای اسرار شاهد است که هر آنی که چشمم بقال و قیلت که در کاغذت مسطور نمودهء میافتد و نظر بمخاطب و مخاطب

میافکنم عقل حیران و فکرم سرگردان میشود که چه شد شما را که چنان یکدفعه ربقهء ایمان را از گردن بیرون انداخته بی مبالات در میدان رد و انکار در جولان و مصداق تأویل آیهء شریفهء ان الانسان اکثر شیء جدلاً گردید و آنچه عرضه داشتیم در مقام اثبات کلمات سر الاسرار صلی الله علیه فی آنا اللیل و اطراف النهار حال استغفار مینماییم زیرا که کلام ایشانرا نمیتواند بیان نماید الا ایشان و اگر دریاها مرکب شود کفایت شرح نقطهء از طفق رشح بیانات حقیقت دلالات آن سرور کائنات صلوات الله علیه نمیشود سبحانه سبحانه عن وصف الواصفین و نعت الناعتین تسبیحاً علیاً الحمد لله و الشکر له که ابواب علوم از کلمات حقائق علامات آن سر المطلق و وصف الحق (ص) که در جواب شما فرموده بودند بر طالبان طریق نجات مفتوح گردید که در درک آنها بجز آنها کسی شریک نیست میخواستیم در مقام جواب کل بیانات بر آیم عمر را اشرف و اوقات را اکرم از آن دیدم

--- صفحه ۴۹۹ ---

اگر برایم مثنوی هفتاد من کاغذ شود همیشه شیوهء اهل حق برهان و دلیل بوده نه نامربوط و هرزه نالی ستارالعیوب ستر عیوب فرماید و غفارالذنوب توفیق توبه و انابه و لرزیدن و بخود طپیدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و واله و حیران در ارض پشیمانی دویدن و بکوی محبوب رسیدن بما و شما عطا فرماید که امر عظیم و خطب جسیم است الویل ثم الویل یا ربه ادرکنا و از احوال جناب مستطاب حجاب الحجاب و جناب الجناب و باب الباب الطاهر المطهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدر الفاخر

المصباح النور في الليل الديجور المؤيد من الحق و اسبق من سبق المطهر عن كل شين (×شيء) و
المصلى بقبلتين جناب مولا ملا حسين سلمه الله و عافاه و جعلني من كل مكروه فداه مسطور نموده بودي
اشهد الله و اوليائه باني مؤمن به و بما انزل في حقه و انه وجه معرفة المعبود و سلم للصعود و اول مؤمن
في ذر الايجاد و ثاني مظهر في لوح الفؤاد و حقه عظيم عظيم و شهادت ميدهم و شاهد ميگيرم خالق كل
موجودات و بارئالنسمات و داحي الدحوات را كه او مؤيد بروح ميباشد من عند الله و نطق نمينمايد الا
باذن الله و او را مفترض الطاعة ميدانم و منصوص از قبل وليّ متصرف بر حق و منصوب من الحق و در
رد و خلافتش آتش سرکش جحيم را بر خود خروشان مي بينم نعوذ بالله و نستجير به من الالحاد في
عظمته و الشك في سلطنته اولاً بجهت آنكه الله يجتبي لرسالته من يشا و يعلمه مما يشا لا يسئل عما يفعل و
هم يسئلون و ثانياً بعد از آنكه جناب قطب الاقطاب و مرجع اولي الافئدة و الالباب جناب سيد اكبر و
النور الانور روهي فداه جهان را از غياب نفس شريف تيره و در حجاب نمودند و سحاب ظلمات انيات
اهل سكر و غفلات از شش جهت متراكم گرديد و سركار شماها و ما در پردههاي غفلات و در ارض
عادات ساكن و از اكل و شرب و نوم بمثل حيوانات محظوظ و ثلج الفؤاد بوديم غافل از آنكه خداوند
عالم زمين را خالي از حجت ظاهره نميگدارد بعد از آنكه بخلق فهماننده و اين باب را مفتوح فرموده
من طلبه و جده چنانچه باب الله المقدم (ص) و روهي فداه فرموده بودند و اين بزرگوار باب الباب

(ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان بخراسان تشریف بردند بعد از زیارت مراجعت فرموده بودند

کرمانشاهان این خبر وحشت اثر را شنیده احوالش زبون و مزاج

--- صفحه ۵۰۰ ---

شریفش دگرگون و صحتش بسقم و سرورش بغم و الم مبدل گشته مرض شدیدی بجنابش طاری شده که

حرقت او و حرارت فرقت باب الله المقدم در کل عروق و اعصابش ساری و جاری تا آنکه خود را

بمسجد کوفه کشانید بانواع ریاضات و گریه و مناجات مشغول گردید و طلب عالم ربانی و نور صمدانی

از قاضی الحاجات نمود تا

آنکه عالم السرائر و مجیب الدعوات ندای با سوز و گدازش را شنید و لسان حال و مقالش را موافق و در

دعوی محبت صادقش دید پس منت عظیم بر او نهاده او را بساحت قرب خود کشانید و پرده از جمال

با کمال برداشته بتجلی بر آمده او را از خود بیخود بخود رسانید شهادت میدهم که آنجناب طالب بود

حقیقه و صدقاً حینی که طالبی نبود نمیشناسد او را مگر کسی که او را خلق فرموده و باب باب فیوضات

نامتناهی خود قرار داده همین آیه بجهت اولی الالباب دو وصف او نقاب حجاب مرتفع مینماید تا طالب

بنظر صواب را درک نماید یا ایها الباب خذ هذا و املاً نفسک من ما کافور الظهور و کن لله کالقطعة

الحدیة المحمودة بالنار القدیمة صلی الله علیه ثم صلی الله علیه و شهادت میدهم در حق سابقین که

ایشان مقرب عند الله و فائز بفوز عظیم و در مقام مرتفعاند که احدی را آرزوی رتبه ایشان نشاید زیرا که

سبب گردیدند بظهور النور علی الطور و عالم را روشن نمودند و ایشانند مصایح نور در ظلمات دیجور و حملهء کتاب مستور علیهم سلام الله الولی الشکور آه ثم آه از غفلت و تقصیر و احتجاب ما در حق معرفت ایشان آیا چه بلاها در ظهور حق بجان نخریدند و چه مصیبتها که ندیدند در حالتیکه ما و شما در خواب غفلت مشغول با اغیار بودیم اصلاً ابداً بوی طلب بمشام ما نرسیده شیطان ما را چنان فریب داده و از طلب باز میداشت که بر خدا است اظهار حجت اما آیات مترادفات حق را در بابت طلب حق در طاق نسیان گذارده بودیم و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله یهدی من یناب ائی الله الا ان ینجری الاشیا باسبابها یا من بابه مفتوح للراغبین و نیله مباح للسائلین یا من اذا سئله عبد اعطاه و اذا امل ما عنده بلغه مناه و غافل از آنکه مطلوب بدون طالب و مرغوب بدون راغب در جلوه نیاید و پرده از جمال نمیکشد چنین بوده سنت الهی و ما را شیطان فریب داده و در بستر غفلت خوابانیده بود آیا نه این بود که خودت همیشه

--- صفحه ۵۰۱ ---

میگفتی که امر الهی عظیم است دیدی بغتة یکی وحی نازل فرمود که تو عیسی بن مریم هستی مفری بجز تسلیم نیست ... و الحاصل حال کلام خودت بخودت حجت گردیده و شهادت میدهم که مودت و محبت و اطاعت سابقین بر لاحقین لازم و واجب است بتأویل قوله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی و مراد قرب باطنی است نه صوری و ایشان اقرب هستند بر آن بزرگوار از کل خلق

بجهت اینکه ترقی شخص بفؤاد است و تحقق و ظهور فؤاد منوط بتصدیق این مقام پس آنها پیش از خلق و مع الخلق هستند و الحمد لله الذی الهمنی حکمه و لم يجعلنى من الخاسرين و الصلوة و السلام على محمد و آله الطاهرين و شيعتهم الانجيين و اسئله ان يثبتنا

باقول الثابت مع اهل اليقين و جعلنا لبطشه من المنتظرين

و لدولة اوليائه من المترقبين و اسئله بحق نفسه

القوى المبين ان يحفظنا من شر الشياطين

لعنة الله عليهم اجمعين ابد الابدین

و دهر الداهرين

--- صفحه ۵۰۲ ---

رساله دیگر که نیز در کربلا بسال ۱۲۶۳ هـ ق در جواب و حل ردود و شکوک حاجی

محمد کریم خان کرمانی و اثبات حقیقت حضرت باب نوشته شد.

بسم الله الرحمن الرحيم و هو العلی العظیم

الحمد لله الذی شهد لنفسه بنفسه ان لا اله الا هو و تنزهه عن مجانسة عباده بقدهه ان لا اله الا هو و تعزز عن مقارنة آثاره بوصفه و لمسه ان لا اله الا هو و تكبره عن مماثله امثاله بکينونة ذاته و لبسه ان لا اله الا هو

ظاهراً بجلال كينونيته و غائباً بلطيف اينونيته متجلياً بكما ل كيفوفيته و باطناً بسر بينونيه انشا المخترعات
لامن مثال قبلها و اوجد المبتدعات لا من مادة فوقها و احدث الموجودات من غير شئ امدّها و اقضى
المصنوعات من دون خلق اعدّها (الى قوله) اما بعد فيقول الساكن في الظل الظليل و الفائز من عفو
ربه المقيّل الشارب م رشحات السيد النبيل باب الله المقدم القتيل بن الكربلائي تراب اقدام المؤمنين
السابقين و التابعين اللاحقين من المجيبين لدعوة الداعي الفصيح و الملبين لنداء المنادى من حول
الضريح انى قد كنت بعد وفات السيد القمقام و غيبة ظاهرية الامام سيد الشيعة واحدى السبعة من اصحاب
الكهف و الرقيم فى باطن الباطن او تأويل تأويل كهف الانام و ابى الايتام ايتام آل محمد (ص) المأمون
من الزوال و المؤمن من الخلل القرية الظاهرة للسير الى القرى المباركة فى
التأويل و الباطن و القرية المباركة فى ابطن البواطن المنزهة عن مقارنة ابنا الجنس و المقدس عن تشاكل
افراد الانس مولانا و مولى الافاخر و الاعاظم و لاشرف الاديان خير ناظم السيد كاظم الرشتى انا الله
برهانه و اعلى مقامه على الارض المقدسة ذات القبة الحمراء و مدفن سيد الشهيد صلى الله عليه مادام
جده اشرف الانبياء و ابيه زين الاصفيا ما ادرى الى اين الى الجبرية ام الى القدرية او الباسرية المفوضة
الدهرية الى ان مضت من الزمان برهة و من الدهر هنيئة بقدر اربعة اشهر و ايام قليلة نادى مناد من السما
على اسم قائم من بياض الفارس ارض ميمونة معدن الاطياب و مهوى الافئدة و الالباب موطن فاتح
الابواب و مسقط رأس اشرف الاصحاب سلمان المحمدى صلى الله عليه و كفى

لهذه الارض الطيبة فخراً قول رسول الله صلى الله عليه وآله لو كان الحق في الثريا لنا ولته ايدي رجال من الفارس نقلته بالمعنى و قول الامام عليه السلام في ولادة جده (ص) كشف الغطاء من عين آمنة سلام الله عليها حتى رأته قصور الشام و بياض الفارس الخ و جا بكتاب جديد و قلب كانه زبر حديد و صحيفة مكنونة و رسائل مشحونة من ام المطالب و اصل المارب ما سمعت اذن و لا رأته عين و طالعت منها اوراقاً و تصفحت ارقاماً طار لبي و تحير قلبي من بيان تلك المقامات العالية و المراتب السامية ظهر عندي ظهوراً كانه اتانى بكل معجزة من معجز الانبياء فالتزمت بالقبول و الاذعان و الاقرار بما جا به من عند مولاه صاحب الزمان عليه سلام الله الملك الديان و شرعت اروج امره و نهييه و اظهر في الناس اسمه و وصفه و لكن لا نعلم الشخص على التعيين الا بالحدس و التخمين حتى اخذوا رسوله العالم العلي صاحب النور البهي و انكر بعض العلماء و تردد بعض سيما بعد نزول امر البدأ من بقية الخلفاء و وقوع المصيبة العظمى و البلية الكبرى مصيبة ما صدرت من احد كها و لا وقع في الاسلام بمثلها على النجباء الازكيا و الصلحاء الاتقيا ملا محمد صادق الخراساني و اصحابه فما بقي من المقربين التابعين الا شر ذمة قليلة و اشخاص معدودة اقل من كبريت الاحمر و الاكسير الاعظم فاذن حصل في القلب فتور و للنفس قصور ادور اسئل من العلماء و الطالبين و ما اسمع منهم الا الطرد و المنع و ذكر بعض شئ لا يحسن للعاقل ان يتفوه به و مرة اراجع كتبه و خطوطه و بياناته يشوقني اليه مع انه ما قرء درساً يمكن الاتيان بمثل ما صدر منه بهذا المقدار من

التحصيل لكن اقوى شبهتى من توقف العلماء بل اعراضهم من هذا الامر العظيم الخطب الجسيم و الاعصار
المثار الى عنان السماء و الفتنة التى ما سمعت بمثلها بعد خاتم الانبياء صلى الله عليه و آله الاصفيا الى ان لا
قيت كتاباً ظاهرها منظومة و باطنها منثوره صورتها معجبة و داخلها منتنة كسراب بقيعة يحسبها الظمان ما
حتى اذا جائه لم يجده شيئاً كعجل السامرى اخذ من حلى القوم عبارات مسروقه و بيانات واهية صنفها
العالم الكرمانى و التارك لرياسة الخانى حاجى محمد كريم خان ابن ابراهيم خان سادة الامرية و وراثة
ملكة الكسروية بتر الله ادبارهم و اذهب آثارهم و قد صار لقلبي كالما البارد على الظمان فى شدة الهجر و
رمضاً الحرور اطمأنت اطمينان القلب فى صدره و الطير فى

--- صفحه ٥٠٤ ---

وكره لما فيها من الاباطيل المجعولة و الدلائل المفتولة اهون من بيت العنكبوت و ان اوهن البيوت لبيت
العنكبوت سيما من افترائه على السيد المظلوم و الطاهر المعصوم قد كان عندى متيقنا خلافه بل خلاف
مذهب السيد الباب الذى ملأ كتبه و رسائله منه و ليس ادعائه الا ما كتب و زبر فعلمت ان فهمى ما خان
بى و ما اخطأت فى جهادى و ان الناس اغلبهم طالبوا الرياسة و الماشين من غير نور الهداية من اهل بيت
النبوّة و الولاية فحتمت على نفسى ان اذكر بعض ما صدر من قلم بيانه ليت لم يجر قلمه و لم ينطق لسانه
فان فى كثيره طول بلا طائل و ايين فساد ما قال بمحكمات من القرآن و الاحاديث و قطيعات من بيانات
الشيخ و السيد البابين (ص) و ضروريات مذهبهما التى هى اس المقاصد و اصل المطالب ليكون لطالب

الحق انتباه من مكائده و ادكار من مغايله و شأني في هذا الامر مثل شأن السيد الباب (ص) و اعلى الله مقامه حيث قال نحن ما نتكلم الا بلفظ الحديث او معنى الحديث و شرطى على ان لا اقول الا ما ذكر مع كلمات الشيخ و السيد الباين رحمهما الله بالفاظها و عباراتها و معانيها و افوض امرى الى الله و هو حسبي و نعم الوكيل قال الخان بعد خطبته و اظهار تكبته يقول العبد الاثيم و الفانى الرميم كريم بن ابراهيم الخ اقول قد خاصم نفسه فى اول كلامه حيث وصف نفسه بالرميم الذى هو الميت المشرف على الانعدام و الاضحلال بعد الاثيم الهاماً من الله العلى العظيم لان الاسما تنزل من السما على ما نص عليه الاوصيا من خاتم الانبيا اما الاثيم فهو البالغ فى الاثم بحيث صار مصداقاً لقوله تعالى من كسب سيئة و احاطت به خطيئة و لذا ما وصف سبحانه بهذا الوصف الا الذى غلبت نقطة سوداه على نقطة بيضاه و انقلب عقله بالشيطنة و النكرا و بحمل لجميع ظهورات المنكر و الفحشا مثل الفرعون و امثاله قال سبحانه و لا تطع كل حلاف مهين هماز مشا بنميم مناع للخير معتد اثم عتل بعد ذلك زنيماً ان كان ذامال و بنين انظر ايها العاقل فى معانى تلك الكلمات المباركات و مطابقتها للمقصود و قال الذين يكذبون بيوم الدين و ما يكذب بها الا كل معتدائهم و قال تعالى كل كفار اثمى و قال سبحانه ان شجرة الزقوم طعام الاثيم كالمهل يغلى فى البطون كغلى الحميم خذوه فاغتلوه الى سوا الجحيم ثم صبوا فوق راسه من عذاب الحميم ذق انك انت العزيز الكريم الطعام فى التأويل هو العلم كما قال عليه السلام فلينظر الانسان الى

طعامه اى الى علمه عن يأخذ فان شجرة الزقوم التى تخرج فى اصل الجحيم طلعتها كانه رؤس الشياطين
طعام للاثيم و الخان العزيز الكريم انظر فى صراحة الاية الشريفة سيما على تفسير ظاهر الظاهر فى الكريم
فاشبه الاشياء الى ذلك الطعام الاخرى الباطنى فى الدنيا هو الغليان و الدخان المخترع لكل نفس ثنوى و
الظاهر دليل الباطن الا اذا دل الدليل بخلافه و هنادل بوقفه فيا ايها العاقل المنصف مع قطع النظر عن
الاحاديث المكرره و هى اثني عشر تدبر فى هذه الاية الشريفة بصراحتها فى المطلوب اليس شجرته مرأ
زقوماً اما يغلى فى بطنه اليس طلعه و هو رأسه كراس الشيطان اما يشينه العقول السليمة و يقبحه كل من
يرتكبه ام لم يرتكب و ضرره ايضاً معلوم فاذلاً لا يجوز تبعية المرتكب لهذا القبح الكبير فى كل يوم و ليلة
مرات عديدة و كرات متعددة و الاصغاً اليه و الاخذ منه مع ادعائه مقام الامن و الاوليا هذا وصفه بالاثيم
فبهذا المعنى الرميم ليس المراد منه ما يفهمه العوام كما هو ظاهر قوله تعالى من يحيى العظام و هى رميم
و ليس ايضاً مراده مراعات السجع و الوزن فقط لان مقامه اجل من هذا بل المراد منه التأويل و خلاف
الظاهر فالمقصود من هذا الوصف اما الجهل او سلب الايمان و الكفر كما فى القرآن و الاحاديث و كلمات
العارفين كقوله تعالى ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة اى ليجهل الجاهل عن بصيرة و
ليعلم العالم عن بصيرة ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب افمن كان
ميتاً اى جاهلاً و جعلنا له نوراً اى علماً يمشى بين الناس كمن مثله فى الظلمات من الجهالات ليس بخارج
منها و لا اظن احداً يشك فيما ذكر و ايضاً الموت له اطلاقان على الظاهر موت هو الخير و النور و هو

ملاقات الرب سبحانه و اندكاك جبل الانية و قطع العلائق و كشف الحقايق فالحيوة المقابل لهذا المعنى هو الادبار و البعد من الجبار و التحجب عن تجلياته و الاشارة الى هذا المعنى من الموت فى قوله تعالى غير مرة فتمنوا الموت ان كنتم صادقين و بهذا المعنى من الحيوة فى التأويل و لتجدنهم احرص الناس على حيوة و لذا اتى سبحانه بالتنكير و موت هو الظلمة و الاعراض عن المبدء الحق كما اشرنا اليه و الجهل و الانتكار و كل ما يحصل من الادبار فالرميم لا يطلق الا فى هذا المعنى من الموت و لذا قال الانسان مبدء الانتكار من يحيى العظام و هى رميم فانا اغويتهم و اتبعونى

--- صفحه ٥٠٦ ---

و انسوا ذكر الله قل سبحانه قل يحييها الذى انشأها اول مرة اذا شا فان الله قادر على كلشى كما فيما بعد هذه الاية او ليس الذى خلق السموات و الارض بقادر ان يخلق مثلهم و انما قلت على الظاهر لان الموت له اطلاقات آخر ليس هنا محل استيفائه لكم يجمعها هذان القسمان اللذان ذكرتهما و هما الادبار و الاقبال مثل الليل فانه مرة يطلق و يراد به الفنا المحض و انطقا الحواس و الخروج عن العمران حتى من قرية عبادان محو الموهوم و كشف المعلوم و العمى المطلق و الهوى المنبسط و مرة يراد به الادبار و الاعراض غلبة الانية و استيلا الماهية على المعنى الاول قوله تعالى انا انزلناه فى ليلة القدر و انها خير من الف شهر من المراتب و قوله تعالى فاسر باهلك بقطع من الليل و لا يلتفت منكم احد بالمدارك الغيبية و الشهودية اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى و على المعنى الثانى قوله تعالى و الليل اذا يغشى

اتاهم امرنا ليلاً سبع ليال و ثمانية ايام سيروا فيها ليالى و ايام آمنين و هكذا هذه الايات تعرف كل فى المعنى الاخر لكن المقصود الاشارة الى نوع المسئلة ليأخذ اهل الحكمة نصيبه و لا يشتهه عليه موارد الاستعمال فالرميم لا يستعمل الا فى هذا المعنى الاخير كما قال تعالى فى مقام اظهار النكال و البطش و فى عاد اذا ارسلنا عليهم الريح العظيم ما نذر من شئ انت عليه الاجلته كالرميم فالله سبحانه اجرى على لسان الخان لما قلنا ان الاسم تنزل و الاسم صفة الشئ ربما يقال لا بأس فى استعمال هذه و امثالها فى مقام الانكسار و الانفعال من المبالغة فى اثم منكر بقرينة قوله ائيم و الامر فيه سهل قال الخان ان الباعث على تحرير هذه الرقوم المسطرات الى قوله و رفع غائلة قوم من المبتدعين الذين ظهروا فى احدى و ستين من الثالثة عشر من المأتين من هجرة خاتم النبيين ص الخ اقول اعلم ان السيد الباب صلى الله عليه لما ان شيد اركان الايمان و اتقنها بواضحات البيان بحيث ما بقى لاحد عذر من العوام و الخواص و سائر افراد الانسان (الى قوله) فقد وصف السيد الباب صلى الله عليه على ما القى عليه من امامه لا يسبق له بالقول و هو بامرهم يعمل هذا الرسل باوصاف المؤمن الذى ذكرها الامام على بن ابيطالب عليه السلام لهما رواه الكلبي و جمعها بكلمات مختصره يفهمها كل احد من العوام و الخواص قال (ص ٤) صفات الباب الاعظم ان يكون من اشرف الانساب و سلالة الانجاب حتى لا يقول احد لو لم يكن من هذا النسب

كان احسن و اولى و ان لا يكون فى اعضائه زيادة لان الزيادة نقص و لا نقصاً مثل العمى و لا العرج و الاشل و لا الكوسج و غيرها من الاوصاف الذميمة و الصفات الدنية لانها من دنائة الفطرة و تغيير الخلقة وان لا يكون قصيراً و لا طويلاً مفراطاً و لا قبيح المنظر و لا يعرف بصدور المعصية من الصغيرة و الكبيرة و ان يكون احسن الناس خلقاً كما هو احسنهم خلقاً و لا يتكلم بمسئلة آلا و له دليل من الافاق و الانفس و الكتاب و السنة و العقل السليم و ان يكون مكانه من اشرف الاماكن بعد المشاهد المقدسة و ممدوحاً فى الاخبار مثل البحرين و حجر الاحسا قال العمار لو ضربونا حتى يردونا الى سعفات الحجر لعلمنا انا على الحق و هم على الباطل و ان يكون هوائه معتدلاً ينشو فى ارضه نخل و تمر و لا يكون مائه قليلاً و لا كثيراً لو كان مائه قناة كان احسن هذا اجمال ما اوردت و التفصيل يطلب من الطلاب حيث استوفوها فى تقريراتهم سيما العالم المحقق المدقق المولى الولى جناب الملا على التبريزى و اشترط ان لا يكون اولهم سيداً و لا من اهل الارض المقدسة للاشتباه بالامام عليه السلام و هكذا كان شأنه فى بيان وصف صاحب هذا المقام بمحضر بين الخواص و العوام فى مدة عشرين سنة بل ازيد لكن بعدم التصريح بالاسم و الشخص بل بالاشارة و التلويح سيما فى شهر الصيام شهر رمضان المبارك الى السنة الثامنة من الخمسين بعد المائتين و الالف من الهجرة المقدسة على مهاجرها آلاف الثنا و التحية قد صرح بالاسم و كشف عن الرسم و عين الشخص بعد تنزيهه عن العيب و النقص بان اسمه اسم السماوى قال رسول الله (ص) اسمى فى السما احمد و فى الارض محمد و ختم ذلك الشهر بوصف كمالاته و ذكر حسن سماته و صفاته صلى الله عليهما

و بعد هذا بقليل وقع وقعة الكربلا و صدر من اهل الخلاف ما صدر على المنتسبين بالشيعة و هتك الحرمه للال و شيعتهم عليهم السلام حتى حضر موسم الصيام و شهر الله الحرام التمسوا من جناب الباب صلى الله عليه ان يذكرهم من صفات الشيعة و الركن الرابع قال صلى الله عليه و روحى فداه انا فى العام الاول ذكرت و عينت و وصفت و بينت ما صار لاصحابنا انتعاش و لا لمخالفينا تصديق و اقبال حتى وقع عليهم من السيف ما وقع و صدرت عليهم تلك الشدة المهولة و المصيبة المخوفة ان تريدوا مثل ذلك فاذا ذكرتم و اكرركم لانى ما ارى منكم اشخاصاً متأهلين لذلك و لا مستعدين لما هنا لك فالترك

--- صفحه ٥٠٨ ---

اولى و تغير الاسلوب اخرى و سافر بعد الشهر المبارك الى زيارة مواليه و ائمه سادات الامة و مصايح الظلمة و كان عنده من اصحابه من الركبان ملا حسن گوهر و ميرزا محيط الكرمانى و سيد على كرمانى و سيد جعفر كرمانى و ولدان لحاجى ملا عبدالوهاب القزوينى و سيد حسين يزدى و حاجى سعيد هندی و غيرهم و من الرجال العالم العامل و النقيذ العادل العارف الهروى جناب ملا محمد تقى نازل ارض اصفهان و جناب العالم الوفى الملا على البسطامى و ملا عبد الجليل و آخوند ملا محمد على مازندرانى و ملاعلى ييارجمندى و ملا على بجنوردى و غيرهم من المؤمنين الصالحين و التابعين المخلصين و كان يظهر منه صلى الله عليه فى كل منزل من المنازل ما ينبئ عن غيبته و ارتحاله سيما من بخوعه على صالحى اتباعه و ابتهاله بالخصوص نقل الرؤيا من صاحب الغنم و الراعى حيث صدقه و قال اما ترضون ان

اموت و يظهر امر امامكم و الطيف الذى نقل السيد الباب (ص) بان واحداً من الذين اعتمد عليه رأى فى الطيف بان واحداً يقول بعد ثلثين اسبوعاً يظهر امركم اتفق آخره باول جمادى الاولى و كان يقول لملا حسن و المحيط لا تختلفوا بعدى و لا تفرقوا انى ما حملتكما فى هذا السفر الا لهذا و سأل واحد منه من لنا بعدك يا سيدى قال يا مولاي هذه الاشخاص الموجودون اسئلوا منهم من المسائل اذا اجاب احد بالبراهين و الادلة و وجدت الصفات المذكورة فتمسكوا به و قال ذات يوم فى بيت شيخ محمد شبلى فى بغداد و كان من الحاضرين شيخ احمد مشكور النجفى و شيخ راضى قصير و هما الان تابعان لملا حسن گوهر و اشخاص كثير من اهل بغداد من المصدقين لهذا الامر و غيرهم حيث ذكر عنده السيف و ضرب بيده على الارض فقال روحى فداه و الله ان السيف اقرب من ما تتخيلون ثلاثاً و من هذا توهم بعض من القاصرين ان الاسباب الظاهرى موجود عند فلان فى الجملة و مالوا و حاصوا حيصة ثم التفتوا الى القدرة الكاملة من قدرة الله النافذة رجعوا و استقروا على خط الاستواء من النقطة البيضاء و سئل جناب العالم التقى ملا محمد تقى الهروى عند دجلة باغ باده فى محضر من الناس قريب الزوال من القائم بالامر بعده قال (ص) لله امر هو بالغه و استدرك فى العذر و قال لكن امرنا ليس مثل امر الابواب فبشر بانه يظهر عن قريب و صرح بالامر و صاحبه بالاسم فى بلد الكاظم سلم الله عليه فى بيان الفقرة التى

فى شرح القصيدة اى ديباجته بثالث الاصل و اربعة الفرع اشار بالاول الى العلى و الثانية الى محمد لكن ذلك الوقت ما التفت احد و اهل البصائر تيقنوا ان مراده صلى الله عليه من تلك العبارة فى ذلك المقام كان هذا لا غير و الحاصل ان اظهر ذهابه من بين الناس و اتصال ظهور الامر بغيبته كان اكثر من ان تحصى و ازيد من ان يستقصى سيما فى اهل بيته الطاهرات سلم الله عليهن و لذا لما سمعن هذا الامر صدقن و اعتقدن و نقل منه ان السيد الباب اوصى لهن بان يكن مع ملا حسن گوهر بزمان قليل حتى يظهر امرنا و كان صاحب الطيف الماضى اى ثلثين اسبوعاً واحدة منهن و الان كل ما صدر من قلم الباب صلى الله عليه موجود فى البيت الشريف يقرؤن الكتب و يتلون الفرقان و يعملون بالسلوك ثم رجع سلم الله عليه من سفره بايام مزين من شهر ذيحجة الحرام و وصل الى المدفن المقدسة ليلة عرفة و اجاب دعوة ربه ليلة الحادى عشر من تلك الليلة ليلة الواقعة من العام الاول بثلاث ساعات او اربع او بينهما مضت من اول الليل و مشى من الناس بعض ليطلعوه للغسل و التلقين و كان بينهم سيد من اهل بلد الكاظم سلم الله عليه اسمه ابراهيم و هو معروف و كان مقدمهم و بعده سيد مصطفى و آخرون قال سيد ابراهيم مشيت قبل الناس حتى وصلت بباب بيت الذى قبض فيه السيد الباب ص فاذن بسيد شاب واقف على الباب نهرنى و ضرب بظهر يده على صدرى و قال ما تستحيى تدخل فى بيت السيد و نسأوه مكشفات الرأس قال الرجل انتعش بدنى و ضعف قلبى و ما قدرت ان اقوم حتى قعدت و اتكيت الى الحائط ثم بعد زمان اجتمعت النساء و البنس على المخدرات قناعهن و امرنا ذلك السيد الشاب بسم الله تقدموا فقدمنا و اخرجنا سيدنا من

البيت قال الرجل و انا تخيلت ذاك سيد على الكرمانى و اذا سئلت منه قال ما كنت انا و مالى خبر من هذا و اذا ظهر هذا الامر و تعين المدعى فعلم ان ذاك كان هذا و كذا سليمان ميرزا شهزاده ادعى ان السيد الباب اوصانى باوصاف الخلف بعده كلها يطابق بصفات هذا المدعى و قال يوماً انا مع عشرين نفساً من اتباعى كنا مستعدين و منتظرين للظهور و اذا و صل لكم خبر فى كربلا فاخبرونى حتى نفدء بانفسنا و مات رحمه الله بهذا الاعتقاد اعتماداً لما سمعه من السيد الباب و كان سكناه غالباً فى جوار الكاظمين سلم الله عليهما و اما ما نقل المصدقون من القرائن و الاشارات فكثير

--- صفحه ٥١٠ ---

جداً لم اذكرها لطول الكلام و لعدم النفع فى المقام و بعد دفنه سلم الله عليه فى الرواق المبارك فى اقرب الاماكن القبر الشريف تحير الناس من الطلاب الذين ميزوا الما من السراب الى اين يمشون و بمن يتمسكون حتى جائوا عند الملا حسن گوهر مدعى الوصاية و ميرزا محيط مدعى النظارة و سألوا منهما بانكما كنتما اقرب الناس الى الباب و ادناهم للجناب ظاهراً اما سمعتم شيئاً من جنابه صلى الله عليه فى الخلف بعده اما الاول فقال ما سمعت شيئاً و اما الثانى فقال عندى شئ لكن ما اقوله الان و واجب عليكم ان لا تتفرقوا من كربلا و اشتهر فى بين الناس من قبيل رمية من غير رام ان السيد الباب قال ان الامر يظهر بعدى بسنة و لذا تأمل الطالبون و توقف السالكون مدة اربعة شهر تقريباً توهماً منهم ربما يكون المحيط صادقاً فى دعواه لان الكذوب قد يصدق حتى اذا استياسوا منه و ظهرت منهما افعال اشمازت منها

القلوب و هانت لها الخطوب تفرقوا كايادى السبا الى الصحارى و القفار و البوادي و البرار و لاذوا
بالمشاهد و المقابر و المساجد و المنابر و كان جناب العلى من الالقاب و قائد اولى الالباب باب الباب و
حامل فصل الخطاب مشنف الاذن و العين مولانا بلامين آخوند ملا حسين مع بعض من الاصحاب و منهم
جناب العالم الوفى الملا على البظامى فى ذلك الايام طائفاً حول القبر فى الغرى و معتكفاً فى مسجد
الولى سلم الله عليه حتى ضاق عليه الخناق و سافر بعد زيارة المولود متوكلاً على الله الودود فى البلوغ
الى المقصود و يخدمه اخوه و ابن خاله و بقى الباقون فى شدة الحيرة و كمال الضغطة لا يجدون حيلة و
لا يهتدون سبيلاً لان جناب الباب كان سناداً لقلبيهم و عماداً لصدريهم و كانوا على هذه الشدة الى خامس
عشر من شهر ربيع الثانى و هاجروا بسائق من القضا و رائد من الامضيا و سافروا على طريقة اوليهم من طريق
البحر حتى وردوا بلد الامن شيراز لازال محفوظاً عن الحدثان و اختلاف الجديدان اسمائهم المكتوبة
الملا على البظامى و ملا عبدالجليل و ميرزا محمد على القزوينى و ملا حسن بجستانى و ملا محمد ميامى
و ملا احمد مراغى و ملا محمود خوى عدد ايام الاسبوع و النجوم الزهر حتى تشرفوا بخدمة جناب الباب
و اظهر لهم بعد سؤال و جواب بانى قد فزت بالوصول الى المقصود و عرفت القائم مقام المحمود بعناية
من الله فضل من المعبود و امرنى ان ابين لكم بهذا المقدار بلا تعيين

--- صفحه ۵۱۱ ---

شخص و لا ذكر اسم تقبلوا منى و ارجعوا الى مساكنكم حتى يظهر لكم الشخص فى كربلا مدفن الشهيد و مرجع الصلح و امتنعوا ان يقبلوا منه من دون دليل و برهان و لا مستند من سنة قائمة و محكم القرآن فهؤلاء جدوا فى الطلب و كثرة السؤال و هو فى الكتمان للمرآء و الجدل حتى انعم الله عليهم و كرمهم و فضلهم على كثير من الناس و علمهم و اتم لهم الايمان بمعرفة بابه و الورود الى جنبه اسم التكبير و صفة التفهيم و ذلك الظهور من العشر الاول من شهر جيم الاول الى عشرين من الجيم الثانى من سنة ستين بعد الالف و المأتين و ذلك كان مختصاً لذلك الاطياب من الانجاب و لسائر الناس احدى و ستين و رجعوا بامر من الله من لسانه الناطق عنه الى الارض المقدسة بالغي المرام و بارد القلب ساكنى الادام و رافع السغب و وصلوا الى مشهد مولاهم المستوى على عرش ربه يوم السادس و العشرين من شهر الله الحرام شهر رجب و كان الناس مجتمعين من ارض بغداد و حلة و الكربلا و سائر القبائل لزيارة المبعث سبع و عشرين من ذلك الشهر و لما سمعوا ان نفر المتفقيين قد رجعوا اجتمعوا عليهم و سئلوا منهم الخبر و كيفية الوصول الى المطلوب و اظهروا للسائلين مما عندهم مقدار ما كانوا مأذونين لابرازه و اخفوا ما شاهدوا عند تجلى مولاهم من الانوار و عاينوا من الاسرار خوفاً من عدم تحمل الاخيار و التهاب فتنة الاشرار و امتثالاً لامر الائمة الاطهار لا تتكلم بما تسارع العقول الى انكاره و ان كان عندك اعتذاره و قولهم عليهم السلام ما كلما يعلم يقال و لا كلما يقال حان وقته و لا كلما حان وقته حضر اهله مع انهم كتموا كثيراً مما كان عندهم من الفضائل و ما رأوا من الايات و الفواضل افتروا عليهم بافتريات ما افتروا بها

شر الاولين لخيرهم من جملة ما افتروا عليهم انهم قالوا ان ملا عبدالجليل كان يذكر كثيراً من الفضائل و مقامات الباب الاعظم و يثبت المعجزات له و قالوا له ان كل ما تذكر وقع و ظهر منه قال في جوابهم ان كل هذه المطالب و الفضائل التي يثبتون للائمة عليهم السلام كلها صارت و وقعت منهم بل لا بد ان يقال هكذا لهداية الناس و دفع شبهات الخناس الوسواس فو الله العلي العظيم هذه افتراء محض و تهمة زور لعن الله مفتريه اظن ان يكون هذا من افتراءات جسد العجل لعنه الله و ليس بعجيب منه خذله الله و هذا من جملة علائم الحق و الصدق بانهم تركوا المسلميات عندهم و تمسكوا

--- صفحه ۵۱۲ ---

بالافتراء و تشبوا بالبهتان و المرآء مثل بالاسرية خذ لهم الله حيث ما قدروا ان ينكروا البراهين الواضحات و الحجج اللائحات و ارادوا صرف العوام كالانعام من الدين الخالص ليكونوا رؤساً لهم و الادلاء عليهم افتروا على الشيخ و السيد الباين صلى الله عليهما حيث قالوا بان اعتقادهم غير ما يظهرون للناس تلك سنة الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تحويلا و لن تجد لسنة الله تبديلا و الحاصل ان امر الامام عليه السلام قد ظهر في شهر رجب و اشتهر بحيث ما بقي احد من المكلفين من اهل تلك النواحي الا و قد سمع و عرف و اعترف المؤمنون و انكر المنافقون في القلب دون الظاهر لعدم الدواعي اليه في ذلك الوقت و قال كل من رأى الباب قبل هذا لو كان المدعى فلانا فانا من المسلمين حتى بالاسرية و المستضعفين في التشيع من اهل الكاظمين و كذا خدام المشاهد المشرفة و كل من كان مجالسته معه ازيد

حتى اذا جائهم ما عرفوا كفروا به و اكد لهم فى التبليغ عند نزول الكتب و الفرقان ليلة الثالثة و العشرين
من شهر رمضان المبارك فى المشهد النجف و عيد الفطر بكر بلا عرش سيد الشهداء عليه و آله من الله آلاف
التحية و الثنا بلا تعيين شخص و لا تشخيص عين لانهم اذا سلموا الامر و خضعوا للكتاب و انابوا الى فصل
الخطاب لاسيما الى احد اصحاب الشيخ الباب صلى الله عليه يظهر لهم الامر و يكشف عنهم الستر ليغلب
عليهم السر فياحدى و ستين بعد الالف و الماتين من هجرة خاتم النبيين و لما خالفوا امر مولاهم و فرقوا
الكتاب و باعوا عقباهم بدنياهم و آذوا الانجاب من رسل الباب (ص) غضب الله عليهم و لعنهم و رفع عنهم
عنايته و املى لهم خمس سنين ليزدادوا اثماً و ليكمل التبليغ عليهم و يتلى عليهم الكتاب و تسترى لهم
الرسل حتى يقر كل منكر فى الورد الى النار و سؤال خزنتها بلى قد جائنا نذير و قلنا ما نزل الله من شىء
ان انتم الا فى ضلال كبير هذا اجمال ما شاهدت من الوقايح و بعض ما عاينت من الحوادث ان افتريته
فعلى اجرامى و انا بريئ مما تجرمون ... فله صلى الله عليه ظهورات و غيبات و آثار من ائمته و علامات و
انه مصداق جميع الايات القرآنية و كل الاخبار النبوية و الولوية و الا لم يكن له باطن او باطن باطن فان
منكرى الولاية قد اهلكوا انفسهم و احتجبوا عن الباطن لانكارهم الولي الجامع و الشيعة الذين فرقوا دينهم
و كانوا شيعاً حرموا انفسهم و يسوا من باطن

الباطن لادبارهم عن الباب و الركن الرابع و اما سنته في الستين عنهم عليهم السلام فان استنطاقه من الحروف هو السين قطب الحروف لان ظاهرها عين باطنها و ليس في الحروف شئ يطابق زبره على بيناته سوى هذه الحرف المبارك و هو اسم ظاهرية رسول الله (ص) في مقام الجسد يس و القرآن الحكيم فزمان الشيخ الباب و السيد (ص) من اول المائة من الدورة الثانية الى ذلك الوقت كان جسدا لهذا الجسم و جسماً لتلك الروح و ظاهراً لذلك الباطن و باطناً لباطن الباطن و ان كان بالنسبة الى ما قبله اصلاً و باطناً و روحاً و جسماً فافهم و الا فاسلم تسلم و اما الدليل النقلى فقول الصادق عليه السلام لمفضل بن عمر رواه الشيخ الباب (ص) في كتاب الرجعة قال المفضل يا مولاي فكيف في ظهوره فقال عليه السلام يظهر في سنة الستين امره و يعلو ذكره و ينادى باسمه و كنيته و نسبه و يكثر ذلك في افواه المحقين و المبطلين و الواقفين لتلزمهم الحجة بمعرفتهم به على انا قصصنا ذلك و دللنا عليه و نسبناه و سميناه و كنيناه و قلنا سمي جده رسول الله صلى الله عليه و آله و كنيته لتلا يقول الناس ما عرفنا اسماً و لا كنية و لا نسباً فوالله لتحقيق الافصاح به و باسمه و كنيته على الستين حتى ليسميه بعضهم لبعض كل ذلك للزوم الحجة لهم الخ فيا ايها الناظر لتلك الكلمات انصف ربك و الق سمعك و دق بصرك هل سمعت من اول الغيبة الى الان ستيناً يعلو ذكر الامام و يظهر امره مثل ستين دورة الباطن حتى يسمعه كل احد و يكثر ذلك في افواه جميع المحقين و المبطلين حتى النصارى و اليهود و اهل الخلاف و المجوس و الهنود و سائل الملل و الاديان سيما الافرنج (x) الافرنج بطوائفهم المختلفة و اصنافهم المتعددة المتكثرة و اما انتشار امره في رجب

فلان له سنة من القائم عليه السلام (الى قوله) و اما الاحدى و ستون ففيه سنة من الحسين عليه السلام لان
خروجه ٤ بعد تمام آلمص كما فى الحديث المشهور غلبت الروم فى ادنى الارض و هم من بعد غلبهم
سيغلبون و السين هو الستين لله الامر من قبل و من بعد فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون بالبينات و
الزبر و هو الطالب لثاره و المدرك لاوتاره و الطلب يناسب بمطابقة زمان اخذ الدية مع زمان القتل و لذا
ظهور الامام عجل الله فرجه كان يوم الجمعة و عشر المحرم يوم قتل الحسين عليه السلام و قال العالم
العليم و العارف الحكيم الفارق بين الفصل و الوصل و الظاهر و المظهر جناب الحاج

--- صفحه ٥١٤ ---

ملا جعفر كرامناشاهانى قد سئلوا و طلبوا من الشيخ الباب فى بلد الكاظم ٤ و انا حاضر فى الايام التى استعد
للخروج الى زيارة بيت الله بعد نبيه و اوليائه ٤ و توفى فى ذلك السفر شيئاً من علامات الفرج لاهل الحق
عجل الله فرجهم ليستبشروا به قال (ص) و روحى فداه احدى و ستين و سئلوا منه البيان قال روحى فداه
و لتعلمن نباه بعد حين ثم سئلوا عن البيان قال الحسين عدده كم اليس بثمان و ستين ه نقل هذا الخبر
قبل وفات السيد الباب و بعده بلافاصلة قبل ظهور امر الباب و بعده و الان هو حاضر و منتظر لامر مولاه و
قال آخر من السادات يعرفه جناب العالم التقى ملا محمد تقى الهروى فى حرم امير المؤمنين عليه السلام
انى تشرفت على حضور السيد الجليل و الباب النبيل لاسئل منه من المسائل الغامضة و توجه الى بعد اد
التعارف و قال سل مسائلك فى الوقت الفلانى قلت ممن قال (ص) من غيرى فى كربلا و السيد جاء فى

احدى و ستين الى كربلا اعتماداً لما وعده السيد الباب و يقن بان مراد السيد كان هذا الامر تفصيل هذا
الخبر عند ملا محمد تقى الهروى و انا ذكرت بعضاً منه و نقل الاخرون من الازكيا بان السيد الباب امر فى
بعض تدريساته بان لا تخرجوا من كربلا و نقل ايضاً من غير و احد بانه قال روحى فداه كانى برعوس
اصحابى تنهادى كرؤس الترك و الديلم و قد اشار الى مصداق الصحيفة التى نقلها الشيخ فى شرح الجامعة
فى تفسير قوله ٤ و اوصيا رسول الله المعروف بحديث لوح فاطمه رواه جابر بن عبد الله الانصارى بسم الله
الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه و نوره و سفيره الى قوله تعالى و اخرج منه
الداعى الى سبيلى و الخازن لعلمى الحسن و اكمل ذلك بابنه م ح م د عليه كمال موسى و بهاء عيسى و
صبر ايوب فتذل اوليائى فى زمانه و تنهادى رؤسهم كما تنهادى رؤس الترك و الديلم فيقتلون و يحرقون
و يكونون خائفين و جلين تصبغ الارض من دمائهم و يفشوا الويل و الرنة فى نساءهم اولئك اوليائى حقاً
بهم ادفع كل فتنة عمياً حندس و بهم اكشف الزلازل و ارفع الاصار و الاغلال اولئك عليهم صلوات من
ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون انتهى و الى قول الصادق ٤ قد كان قبلكم قوم يحرقون و يقتلون و
ينشرون بالمنشير و يقرضون بالمقاريض فما يردهم ما هم فيه عما هم عليه من غريزة و تروا لمن فعل ذلك
بهم و لا ما نعموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز

فاطلبوا من الله درجاتهم حتى تدركوا سعيهم انتهى (الى قوله) هل سمعتم او رأيتم دعا بهذه المضامين
العالية و الكلمات السامية ما لكم لا تفكرون و لكم الويل مما تفترون مع انه روحى فداه لا يروى و لا يهيم و
لا يفكر فى شئ حتى يألف مثل اصحاب التركيبات المسخوطة الخان و امثاله هل لك ان تنسب شيئاً مما
تفترون على الله على الرسول و الائمه عليهم السلام لانه لا فرق بينه و بينهم الا انه عبدهم و لسانهم الناطق
عنهم و الظاهر لا تبالون من الافتراء عليهم ان كان فيه صلاح دولتكم و نظم رياستكم فو حق الذى بيده
ملكوت كل شئ لا اله الا هو ما سمعت امراً حقاً مثل ما ظهر فى احدى و ستين اعرف و اظهر فى الحقيقة و
اكثر منكر او اشد فى المجهولية الانصب الخليفة فى يوم الغدير بل هذا اظهر منه بكثير لان ظهور ذاك
انما بين المسلمين فقط و اما هذا فبين المسلمين و سائر الملل من النصارى و الافرنج بفرقهم و الصائب و
المجوس و اليهود حتى ان كثيراً من المسلمين اعتقدوا بهذا الامر اولاً لقول اليهود بان ما نتظره شهر ربيع
الاول من احدى و ستين و الصوفية سيما اتباع شاه نعمة الله كانوا مفطوراً بهذا حتى سرى منهم لسائر
الشيعة و كانوا يقرئون اشعار المرشد المزبور و يستبشرون بها كأنها من اخبار ائمتهم سلام الله عليهم و
الحقير سمعت هذه المضامين و وقوعها فى احدى و ستين قبل هذا بخمس و عشرين سنة و ماتوا الايا
المؤمنون المنتظرون بهذا الاعتقاد فعلى الكاذب لعنة الله و لعنة اللاعنين و كذا المفترى المعاند المغمض
عن الحق المبين و قد اخبر سبحانه(؟) فى كتابه الكريم عنهم و اعمالهم(××) يقول افكلما جائكم رسول بما
لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتم و فريقاً تقتلون و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقليلاً ما

يؤمنون و لما جائهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما
جائهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين و قال و اذا قيل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما
انزل علينا و يكفرون بما ورائه و هو الحق مصدقاً لما معهم اه فكل احد كان يتوقع ان يكون ذلك النور
الظاهر و العلم الباهر من مذهبه و على تصديق ما هو عليه من الدين و المذهب فالصوفيه كانوا متوهمين
انه منهم و البالاسرية القشرية يظنون انه لهم و الزيدية و الاسماعيلية و الواقفية و سائر طوائف الشيعة و كذا
من طائفة السنة اتباع محيي الدين الاعرابي و من اهل الكتاب و الاديان

--- صفحه ۵۱۶ ---

كل كانوا يدعون الله على هذا و يذكرون العلامات و القرائن الحالية و المقالية من مذهبهم و كتبهم و
اخبار رؤسائهم و نسبوا الى محيي الدين و قد سمعت من احد النصاب انه اذا بلغت المدة الى الالف و
المائتين و الستين تطوى المجالس و تدرس المدارس و يبطل الدرس و يستغنى عن البحث و ان
الاسمعية اضعف الطوائف و اقلهم و ادناهم دركاً و شعوراً بعد الفطحيه كانوا يتوقعون وقوع ذلك من
اولاد شاه خليل الله و قد رايت منهم واحداً في النجف الاشرف قبل هذا بخمس سنين كان رجلاً عالماً
حكيماً عارفاً مجرباً قليل النظير في مقامه كان ينقل بعض الاثار و العلام على قر انقلاب دولة السلطان الى
آقاخان او خلفه بقليل من زمان حتى مال اليه سيد حسين خوي و كان لا يفارقه بالليل و النهار و شافه
جناب العالم بلامين آخوند ملا حسين گنجهء و نقل جناب السيدان السندان ميرزا محمد على نهري و

اخوه ميرزا محمد هادي ان واحداً جاء بيتنا في كربلا و سكناه في اقصى بلاد الهند و سئلت عنه دينه و
ائمته فبين لي و سماهم واحدا بعد واحد الى الامام المنتظر عليه السلام و عجل الله فرجه و سئلت عن
الامام الثاني عشر و كيفية امره قال هو غائب قلت اتدرون متى ظهوره فان هنا ظهر واحد و يدعى انه من
مقدمات الظهور قال الهندي ان المعروف في بلدتنا و المنقول من آباءنا و اجدادنا ان ظهوره عليه السلام
في المائة الثالثة عشر انتهى انشدك بالله يا ايها الناظر الى تلك الكلمات هل المبدع هذا القمر الازهر و
النور الانور الذي كلت البصائر عن ادراك كماله و عى المدارك عن سطوع نور جماله ما سمع احد و لا
راى بعد الائمة احداً في زهده و تقواه و عبادته و بهاه و توجهه الى مولاه فو الله العظيم ما سمعت احداً
من المخالف و المؤلف و القريب و البعيد يثبت عليه عيبا و يدعى له ذنباً بل و مكروها او المبدع هو
الذي انكر القرآن و الاحاديث و خالف الائمة الاثني عشر (ص) و الشيخ و السيد الباين ٤ و خالف مذهب
الشيعة و المسلمين بل ساير فرق المليين يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و لو كره
الكافرون (الى قوله) فاذا تقرر هذا انصفوني يا ايها الملأ هل مثل هذا الرجل واحد العين و الكوسج و
قصير القامة و المملو بطنه من دخان و النابت على الدوحة الاموية و المشتغل الى خمسة و عشر سنة بخلاف
ما عليه شريعة النبوية يصلح ان يكون قائماً مقام السيد الباب و ان يكون

--- صفحه ٥١٢ ---

آية للامام الذي هو آية النبي الذي هو آية لله الجامع لجميع الصفات الكمالية و آية الاية آية فيكون آية لله سبحانه و تعالى عما يقول الظالمون الملحدون في اسمائه علواً كبيراً كما اشار الى مدعاه في قوله و اشار احياناً بما اشار الخ و كتب مراسيل بعد وفاة السيد الباب الى اهل الكاظمين و ميرزا محيط و ملا حسن گوهر و مراسلة لسليمان ميرزا شهزاده و ادعى في كلها انا القائم بالامر بعد الغائب عن الناس و المحتجب عن لمس الناس هذا نسبه و حسبه و صفاته و سماته و ذاك علمه و ادعائه و اما صفاته و احواله و اول امره في صغره الى كبره فمعلوم عند اكثر الخلق و انه كبر تحت يد المحيط الكرمانى ثم استكبر عليه و اما علمه فاشير بحول الله الى بعض مفاصد ما كتب في كتابه مع انتسابه الى الشيخيه و الشيخ و السيد البابين و من ارسلهما بريئون منه و من اتبعه الا لعنة الله على القوم الظالمين ثم انصفونى بعشر انصافكم هل الذى يذكر الله و النبى و الائمة صلى الله عليهم رؤيته و معاشرته كما قال عليه السلام عاشر من يذكر الله رؤيته يصلح للبايية و الخلافة بعد الخلفاء ام الذى يذكر رؤيته بنى امية و بنى سفيان و اتباع معاوية عند الجميع من مبغضيه و محبيه اما اعدائه الذين هم اوليا الله فيشاهدون صفات اعداء الله و اخلافهم و خدعهم كلها فيه بلا شك و لا ريب و اما اتباعه و مواليه الذين هم اوليا الشيطان فيقولون حين يذكرونه و يمدحونه بان فلانا من اولاد فلان و فى اول الامر كان قسى القلب و قبيح العمل و الان صار عالماً عادلاً صاحب الاخلاق الطيبة و الافعال الحسنة و هكذا و الحاصل كل من رآه من المؤمن المنكر له و المنافق الموافق له يذكر اعداء آل محمد صلى الله عليه و آله و قتلة الحسين فالمؤمن يحزن عند مشاهدته لتذكر آباءه و المنافق

يسر لخبث طباعه قال الشاعر عاشر اخائقة تخظى (×تحظى) بصحبته و النفس مكتسب من كل مصحوب كالريح آخذة مما تمرّ به نتناً من التتن او طيباً من الطيب فالمؤمن الصافى و الشيعة الخالص هو الذى اذار آه احد و لا حظ ظاهره و باطنه يقول اشهد ان لا اله الا الله لانه الحرف الرابع من الاسم العظم لانه اذا لاحظ وجهه يتذكر معاوية لان الذى خبث لا يخرج الا تكدا و راى شرب دخانه يتذكر الجحيم و ثمراته كما اخبر عنه سبحانه ان شجرة الزقوم طعام الاثيم يغلى فى البطون كغلى الحميم و قد قال السيد الباب فى بعض ايام افادته صلى الله عليه و روحى

--- صفحہ ۵۱۸ ---

فداه و قد كنت حاضراً و المجلس مملوً من اهلها يطعن على الصوفية و الرؤسا يدعى انى مرشد و رئيس و هو يشرب الدخان و ذكر ايضاً عنده اسم الغليان فى بعض الايام قرء روحى فداه قوله تعالى فارتقب يوم يأتى السما بدخان مبين الخ و فى بعض الايام كان قاعداً على الدكة و عنده من الناس المخالف و المؤلف و شيخ حنيف الله بحراني فى اقرب الاماكن اليه كانه ادعى بانه يصغى على ظاهر ما يقول السيد الباب قال مولانا السيد اترك لشرب الدخان قال الشيخ ما كنت اظن ان تكلفنى بهذا التكليف و قال السيد روحى فداه ما كنت اظن ان ترد مقالتي فبعد هذا اعرض عنه من القلب و اقل الاقبال اليه بالنسبة الى القبل فاذن هل يجوز لاحد ان يدعى مقام الامنا مع اتصافه بهذه الصفات و الاحوال كما اشار اليه السجاد عليه السلام من رب العباد فى الصحيفة الكاملة و قال امير المؤمنين عليه السلام لشريح قاضى يا شريح

جلست مجلساً لا يقعد فيها الا النبي و وصى النبي او الشقى نقلت بالمعنى و منشأ اشتباهه فى دعواه ان السيد على الكرمانى لما اعرض من ملا حسن گوهر لساعة من مال السيد (ص) كان عند السيد المزبور فابى ان يعطى على الرضا و هو اصرفى اخذه حتى وقع فى البين تناكر و تخالف شديد و كان السيد على من جملة شهود الوصاية و اراد ان يفسد امر ملا حسن كتب كتابة افتراً على السيد الباب بان السيد روحى فداه كتب هذا لفلان و ما عندى صورة ذلك و المكتوب فيها هذه قال على عليه السلام كلما فى العالم فى القرآن و كلما فى القرآن فى الحمد و كلما فى الحمد فى البسمة و كلما فى البسمة فى النقطة و انا النقطة تحت اليا و انت واقف عليه و بنقطهء علم برخوردء و بسرّ مطلب رسيدهء و الباقي من هذا القبيل و قرء هذه النسخة عند الطلاب المنتظرين الطالبين للحق اليقين و وقع بذلك الاختلاف و التشتت بين الاصحاب و هذا من جملة البواعث على حركة الاشخاص الماشين الى شيراز بقصد كرمان فانه و ان لم يكن الكرمانى اهلاً لهذا الامر لكن ربما يكون له على الحامل اطلاع و استعمال لوقوفه على نقطه العلم بنصّ من السيد الباب سيما من بعث الكرمانى فى ذلك الايام رسالة مختصرة على هجم كراسين على خدمة السيد الباب روحى فداه و فيها اعتقاداته و بعض المسائل انشأ الله نكتب من بعض متعقداته اذا اقتضى المقام و من جملة المسائل انه سئل يا سيدى من الذى بعدك

--- صفحه ۵۱۹ ---

فما اجابه السيد روحى فداه ظناً منهم ان السيد ما كان من شأنه رد السائل خصوصاً مثل العالم الكرمانى و قد قاله يقيناً و كتب السيد على هذه الكلمات الى الكرمان مع شئ زائد بان السيد الباب (ص) فى المكان الفلانى قال ان فلانا اطلع على نقطة العلم و ان لفلان روحانية و عند فلان قال فلان احق بالاتباع و يجوز الاخذ منه و قبارات آخر من هذا القبيل يطول بذكره الكلام و لا يقتضيه المقام لما انا عليه من الاختصار فى المرام هذا قصده من قوله و اشار احياناً الخ و لما رجع الماشين بالشيراز من مقصدهم و اظهروا امر الخلف القائم مقام الامنا تبعمهم سيد على كرمانى و جا يوماً عند ملا عبد الجليل و استغفر و تاب عما صدر منه و اقر بتقصيره بانى فعلت كل ذلك لافساد امر ملا حسن و الا انا ما اعتقد على الفلانى ابدأ و الان اتوب الى الله من كل ما فعلت و قد كان قرب على الاياس ائتمنه ملا عبد الجليل و قوى قلبه و كان هذا حاله الى ان ارادوا ان ياخذوا المصدقين لذلك الامر هرب خوفاً من الاعداء و بشرف بمكة زادها الله شرفاً و حاز سعادة القعود مع النير الاعظم و الجلوس فى طرف المحمل و رجع ثانياً الى كربلا و هذا السيد على كرمانى كان محرر السيد الباب روحى فداه و قد بعث اليه هديته جناب الخان و احواله فى ذلك الوقت كان معروفاً عند كل احد اقل ما يصفه يفترى على باب الله المقدم و بعد غيبة الباب روحى فداه استأنس مع سيد مصطفى اصفهانى و هو معروف ليز معه الى السيد ابراهيم القزوينى و يأخذ له فلو سامن مال الهند فح وقع بينهما نزاع و شقاق و افتراقاً بعد ايتلاف و اتفاق و اظهر كل منهما سر الاخرين فعل المنكر قبح الله وجه ثالثهما و طرده بعد هذا من عنده كل مخالف و مؤالف حتى صار من امره ما صار و لا شئ مما ذكرت

خفياً لأحد من المجاورين فإذا أنصفوني ايها الملاهل يجوز لأحد ان يطمئن بكلام شخص واحد هذا حاله و يجترى على ادعاً مقام لا يقعد فيها الا وصى او شقى مع الاتصاف بتلك الصفات المكروهة التى ذكرناها من كونه مشابها لمعاوية من حيث اللحية و لابليس من حيث العمى و لبئر عدن من جهة البطن المملو من الدخان و لكل مطرود من وجه خاص من كراهة الوجه و قصر القامة و خباثة المولد و النسب و لا يكون هذا الامن من جهالة التامة بحيث لا يكون للجهل الكلى مظهراً فى هذا المقام مثله او من السفاهة و احتجاب المشاعر بكدورة

--- صفحه ٥٢٠ ---

المعاصى منها الغليان كما سئلوا من الشيخ الباب صلى الله عليه من حليته و حرمة قال روحى فداه انا ما اقول حلال او حرام لكن ادنوا منى و اعطونى بعصاة بيبضاً فلما وضعها فوق القصبه و قال لشاربه اشرب فلما شرب قال مستنف هكذا يفعل بمشاعر الانسان فكيف اذا اجتمعنا معاً و هما السفاهة و الجهالة نعوذ بالله و نستجير به و اقول هو حسبى و لاحول و لا قوة الا بالله العلى العظيم و نقل رجال كثير منهم العالم العارف جناب الملا على البرغانى ان ذات يوم كنا فى خدمة الشيخ قدس الله روحه فى منزل من منازل ما بين قم و طهران و تغذينا عنده و بعد رفع الطعام توجه الينا و قال اين اصنامكم و اشار بالغليان و قال بعد اظهار مستكنه من ادعائه مقام الامن الى ان التأم جماعة منهم فى شيراز و ارادوا لانفسهم الاجلال و الاعزاز ففكر مفكرهم و قدر و قتل كيف قدر ثم نظر ثم ادبر و استكبر و طلب البرياسة و استأثر و ظن فى نفسه علماً

يؤثر فاعرض عن ربه و ادبر و قال انا الذكر الاكبر و النور الانور و الضياء الازهر و باب القائم المنتظر (الخ)
اقول مراده من الجماعة الاشخاص الذين ذكرت بعض احوالهم اجمالاً مع اساميهم الشريفة فاؤلهم و
قائدهم المبرا من كل نقص و شين جناب مولانا العارف بلامين آخوند ملا حسين خراساني و اخوه ملا
محمد حسن و ابن خاله ملا محمد باقر و باقي ذكور الرجال السبعة و جناب مولانا المكرم سيد حسين
يزدي و الزاهد الامجد و العالم المسدد المولى الولي جناب آخوند ملا محمد علي مازندراني و ملا محمد
باقر تبريزي قوله و ارادوا لانفسهم الاجلال و الاعزاز (الخ) هذا كلام ان صدق كذب و ان كذب صدق
لان جناب الخان و مرة يستدل بهؤلاء الرجال و السائرين الي باريهم بالحال و المقال على حقية مقاله و
صدق مراده حيث انهم قصدوا اولاً لجنابه و الورود على بلد مقامه رغماً منه انهم قد صدقوه في ادعاه و
سلموه في ما يتمناه كما كتب هذا المعنى في مواضع متعددة من مراسيله و كتب مناديه الخوار ايضاً اخذاً
منه ان السابقين سيما جناب الملا علي قد سلخوا اولاً على الفطرة المستقيمة و بعد هذا حصل لهم الاعوجاج
في الفطرة و مرة يستدل بهم علي بطلان هذا الامر العالي التبيان و شيد الاركان فما هنا اما من قولهم
الغريق يتشبث بكل حشيش او من قولهم لا يكون للكاذب من حافظة و اما الاشارة الي احوال هذه العلماء
الاعلام و الامنا

الفخام و زهدهم من زخاريف الدنيا الدنية و زبرجها فى الجملة فاعلم ان جناب باب الباب اعنى آخوند ملا حسين سلمه الله تعالى قد كان فى اول امره فى مشهد مولانا الرضا سلم الله عليه من ارشد تلامذة سيد محمد قصير و كان مؤتمناً عنده و اميناً لديه و يحول عليه بعض الاحكام و الفتاوى و قد سمعت مدح جناب الملا حسين باذنى هذا من لسان ابن العالم القصير و كان معنا فى السيفة بين الحرمين و كان يحتمل حقيه هذا الامر مع انكاره للشيخ الباب (ص) بمحض تصديق جناب باب الباب سلمه الله و بعد هذا نزل بارض اصفهان لحرصه فى طلب العلم و مقامات العرفان و اشتغل على تحصيل الفروع و الاصول و اشتهر امره عند العلماء و الفحول سيما حاجى سيد محمد باقر و شيخ محمد تقى و غيرهما من رؤسا سائر الفنون و بعد بلوغه الى مناه و تصفح العلوم بيميناه و اراد زيارة المدفون بارض الفرات على مشرفها ازكى السلام و ابهى الصلوات خرج من اصفهان الى مسقط رأسه الشريف و محتده المنيف ليستأذن ممن يجب له طاعة و من كرام ذى قرابته و سمع هذا الخبر حاكم تلك النواحي و اطلع عن امر جناب الاخوند كما هى منعه من مسافرتة شوقاً لخدمته و مصاحبته و طلباً منه لخطبة ابنته و مصاهرتة كلما اصر جناب الاخوند فى السعى الى مقصده اشتد ميل حاكمهم لمنعه و عقد معهده حتى التجأ جناب الاخوند بالرضا لامر التزويج و شرط الارجاب بعد الرجوع من طواف بيوت آل الله الاطهار صلى الله عليهم فى آنا الليل و اطراف النهار و كان كل همه التخلص من يده و المجاورة للقبر الشريف و الحضور على مدرس السيد الباب المنيف لكثرة اشتياقه الى جنابه و شدة ميله لاصغاً خطابه حتى منعه ذلك عن كل تعلقات الدنيوية و اللذات البدنية و

ورد الفرات باشق الاحوال و كان وسيع البال مع قدرته بالسير من هذا الحال لكن بتصفير الوجه للجهال و تشرف بالسدة السنية بعد زيارة لمولاه القديم و استفاد من اشراقات اللوامع الحسينية بعد معرفة السيد الكريم و الباب العظيم يبرهه من الزمان بما لا يطيقه الانسان و تميز من بين الطلاب و التلامذة كان يرجع اليه كل من كان عنده شبهة و اشكال و يحل معضله بالحكمة و الاستدلال و صار ميزاناً لفهم امثاله و اقرانه و مروجاً لامر سيده بينانه و بيانه و من الذين يحومون حوله و يطلبون فضله و طوله و يقرؤن معروفهم لديه و يعرضون

--- صفحه ۵۲۲ ---

مفهومهم عليه جناب ميرزا عبدالصمد همداني و جناب العالم بلامين ملا حسين جوان تبريزي و سيد ابراهيم دزفولي و جناب العالم التقى ملا محمد تقى الهروي كان يقرء عنده بعد وفات السيد الباب من كتاب شرح الفوائد و كان معتمداً من حيث الفهم و الادراك عند الكل سيما جناب شيخ احمد شكور النجفي و السيد العلي السيد علي شبر و جناب ملا عبدالخالق العليم و جناب العالم ملا شيخعلي محولاتي و العالم الدقيق ميرزا احمد ازغندي و جناب العالم الفطن الاطهر حاجي ملا جعفر کرمانشاهاني و الشيخ الالمعي بلا نظير الشيخ بشير النجفي و غيرهم من الذين يطول بذكرهم الكلام و كان سلمه الله تعالى ادقهم فهماً و ابطنهم علماً و اتقنهم فقهاً و ازهدهم في الدنيا و اصبرهم على البلاء و كان لا يشكو عند احد من المخالف و المؤلف من امر دينه و دنياه و شاكر الامر مولاه و مخالفاً لهواه فهؤلاء الذين ذكرت

اسمائهم و اشرت اليهم اسئلوا من كل واحد واحد فان بعضاً منهم مصدق له في مقالته و البعض متوقف في رسالته و البعض متردد و الاخر متحير و كان السيد الباب روحى فداه يحول عليه من بعض اجوبة المسائل و ينهى اليه من جواب المراسيل و كتب كتابين في مدة كونه فى الحضور غير الاجوبة و المسائل الجزئية احديها فى تفسير سورة المباركة الكوثر و عرضهما على الباب العالى الرفيع و السيد الشريف المنيع و قال فى مدحه سلمه الله كلماتاً و عباراتاً ما لم ينطق لاحد سواه و هو صلى الله عليه على المنبر حتى توهم بعض الطلاب من اصرار السيد الباب روحى فداه فى توصيفه و بيان مرتبته و مقامه انه القائم بالامر بعده (ص) كما اظهره بعد وفاته و هو سلمه الله رفع شبهتهم و اقام بينتهم و بين صفات البايية العظمى و ابان عدم اهليته لذلك المقام و فقد جامعته لصفات الكرام منها عدم صدور الصغيرة و الكبيرة و الترك الاولى بلاداع و موجب و هو قد شرب الغليان فى بعض الاحيان من الازمان و ارسله الى دعوة حجة الاسلام و اقامه مقامه فى الادب و فعل فى دارالسلطنة اصفهان من اظهار امر الشيخ و السيد البابين سيما فى حضور السيد العالم سيد محمد باقر الرشتى ما لا يمكن لاحد من بعده و ما صدر من احد قبله قد تحيرت العقول فى ادراك صفاته الكمالية من التمكين و الوقار و الشجاعة و قوة القلب كانه زبر حديد بل اشد لكنه رقيق على اصحابه يتزعزع القلوب المشيدة من ذكر احوال ذلك المجلس الممهدة

من القلوب القاسية و خشب مسندة و اقرار حجة الاسلام بالعى و اشتباه الامر له فى ملا من الناس و هو
ظاهراً من المحالات و تحقيقه بعض المطالب منه سلمه الله فى الخلوة الى ثلثة ايام ثم امره بالصعود الى
المنبر و اظهار امر الشيخ و رفع شبهة الخلق و قرائته نسخة دليل المتحيرين لهم و موعدته العطية و الهدية
لجنابه و عدم قبوله و خروجه من اصفهان بغير اطلاع منه و طلبه الرجوع الى اصفهان من المشهد و كفى
فخراً و شرفاً لجنابه ما كتبه السيد الباب صلى الله عليه و روحى له الفدا بعد وقوع هذا الفتح المبين و كسر
صولة اللعين الى ان قال صولت باطل شكستى جزاكم الله خيراً اين عمل تو مقابل هممه اعمال مردم
است كن ثابت الجاش و لا خائف و لا خاش كان الله معك و من كان الله معه فالمبادى العالية معه الا ان
اوليا الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون چه باك از موج بحر آنرا كه باشد نوح كشتى بان چه غم ديوار
امت را كه دارد چون تو پشتى بان الى آخر كلامه روحى فداه و الخط الشريف موجود الان مرسوم
بالمهر المنيف فاذاً هل الذى قال فى شأنه السيد الباب هذه الفقرات اولى بالتصديق و التبعية او مثل
الخان الذى سمعت فى ما قبل ما ذكرت فى وصفه بادعا بعض العبارات بشهادة السيد على الكرمانى و هو
قد اقر بلسانه بحضور جماعة منهم جناب الملا حسين گنجهء فى كربلا بانى مع كونى شارب الخمر و
اللاطى و ارتكاب المعصية من الكبائر احسن و اشرف من البالاسرية لانهم انكروا الولاية و فضائل الائمة الى
آخر كلامه لعنه الله و ما اظن ان ينكرها الان فيا ايها الناس انصفوا ربكم هل انقلب مذهب الشيعة الى السنة
و الجماعة ام ارتفع التكليف و بقى الخلق سدى مهملين يختار كل احد ما يشا اليس ابوبكر و عمر من

عبدة اللات و العزى ثم اسلما و ادعيا خلافة رسول الله اما كان رد الشيعة لاهل السنة الى الان بان الذى صدرت منه الكبيرة التى توجب الحدود لا يصلح للرياسة فى دين الله المعبود اليس جواب اهل السنة بانهما تابا و اتبعار رسول الله صلى الله عليه و آله و الاسلام يجب ما قبله كيف و قد التزتم بمقالة المخالفين و اعرضتم عما عليه شيعة امير المؤمنين عليه سلام الله ابد الابددين و ادعيتهم البايية الكبرى و الوساطة العظمى لسلالة الاشقياء و نتيجة اللعنا بنى امية الميشومة و الرويته الملعونة لعنهم الله و استأصلهم هذا

--- صفحه ۵۲۴ ---

احد مواقعه سلمه الله تعالى و له مقامات مشهورة و آيات معهودة و ظلال ممدودة ليس هنا مقام ذكر جميعها لطول الكلام و له خوارق عادات و كرامات قد شاهدوها فى اوائل امره الى ان خرج من مسقط رأسه فمن اراد الاطلاع فليستل من اهل بشروية و اقربائه و قد ذكر ميرزا محمد ابراهيم بن ميرزا اسمعيل سبزواري بانى قد سمعت من جناب الملا حسين قبل وفات السيد الباب (ص) قال كانى ارى نفسى و بعضاً من اصحاب السيد فى عسكر الامام عليه السلام و من جملة الانصار و قال سئلت من منشأ هذا القول و ماخذه امتنع عن الابراز و لكنى ادرى من اين صدر هذا و ما موجب و قد وصل الى منه سلمه الله بواسطة واحدة و الحاصل ان فضائله اكثر من ان يحصى كلها و يستقصى باسرها و يكفى فى شأنه و ذكائه و فطانتة ان كل من رأى كتاب يوسف و تفسير سورة البقرة و سائر الكتب التى يعجز الخلائق من الاتيان باية او

ورقة بمثلها نسبها الى جناب باب الباب اولا اما المحققون فقد صدقوه في قوله بانه من الغير و ليس من شأنى اتيان مثلها و احاطة كنهها و اما المبطلون فباقون في اعتقادهم مع انهم من اول زمان الظهور الى الان مدة سنتين و ازيد ما اتى احد بمثله و لا يقدر ان يأتى من بعد ابدأ و كل من تكلم ببعض الهذيان فهو يعلم انه ليس مثله لانه ليس كمثله شئ لانه كلام الامام و وصفه و الامام آية الله و دليله و حجة الله و سبيله و ان اليه ليس كمثله شئ و هو السميع البصير و كذا آياته و علاماته و مقاماته التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفه بها من عرفه و بها ملأ سمائه و ارضه حتى ظهر ان لا اله الا هو و كذا جناب مولانا العلي آخوند ملا على البسطامي كان ازهد الناس و اصدقهم بعد جناب باب الباب و اشبه الناس لابي ذر في زمانه قال رسول الله صلى الله في حقه ما اظلت الخضرا و ما حملت الغبرا اصدق من ابي ذر و كان سلمه الله يتكلم بالصدق و ينطق بالحق ما كان يبالي من احد كانه ما خلق الله شيئاً غيره و كان وفياً حليماً حميماً ولياً كريماً سخياً و الدنيا اردل عنده من جناح البعوضة و كان الدرهم و الدينار مع الحصى عنده سوا و كان اكله حبسبا و لبسه خشنا سخياً في الطبع و جواداً في السجيه زاهداً ناسكا و قد كان في اول تحصيله في جوار مولاه ثامن الائمة من آل الله صلى الله عليهم و كان معروفاً بالزهد و الورع و متميزاً في بين الامثال و الاكفيا و الورود على مشهد الامام عليه السلام حتى خلس من تحصيل

العلوم الظاهرة و الرسوم المتعارفة القى الله فى قلبه طلب مقام و علم غير ما فى يد الناس لان الله اجل من ان يخلق الخلق و ينزله من الف الف عالم الى عالمنا هذا لغاية ما هو المعروف الان من العلماء القشريين من العلم الظاهر القشر و معرفة العوام الصرف الى ان الجأه التفكير فى هذا الى السير فى العلم و الورود على المتسمين بالعلم و الطلب من كل واحد بعد واحد الى ان تشرف بخدمة جناب العالم الكامل حاجى ملا جعفر كرمانشاهانى و اظهر له ما فى قلبه و طلب دفع ما فى صدره و بين له جناب العالم المذكور طريقة الشيخ الباب و السيد الطاهر الطهور و ذكر اوصافهما و ما عليه شأنهما من مقامات المعرفة و المراتب السبعة اشتاق اليهما اشتياق الصبى الى امه و الطير الى وكره و تحصل منه اياماً من كلمات الشيخ الباب و كتب السيد صلى الله عليه حتى غلب عليه حب لقا السيد الباب روحى فداه و هاجر من المشهد المقدس الرضوى الى الارض المقدسة الحسينى العلوى بعد الاستيذان من و الديه و دعوتهما على ما هو عليه من الاعتقاد و المذهب الصحيح و تشرف على مجلس الحضور بعد القرب من شجرة الطور و القبر المحبور و كان يستفيد من رشحات الباب الاعظم و طفحات العماد الاقوم صلى الله عليه و سلم و عرف من المقامات و المراتب العاليات من اسرار العلوم المستودعة فى قوسى الصعود و النزول سيما علم الاخلاق و الطريقة و حسن الاخلاق و طيب الاعراق فى مدة ما لا يمكن لغيره فى ازمنة كثيره و كتب بيده كلما صدر من قلم السيد الباب الا قليلا من النسخ المفقودة الاصل و كان ملازماً لخدمة السيد و طالباً لصحبته ما كان مجلس درس او محل بحث و كلام و وعظ فى اوقاته المخصوصة الا و قد كان حاضراً حافظاً و منتقلاً

للاشارات و ملتفتاً للتلويحات و الحاصل انه كان جامعاً للعلم و العمل و الزهد و التقوى و طريقة السلوك العلمية و العملية معاً و بقى فى الارض المقدسة مدة سبع سنين تقريباً لمحض تحصيل المعرفة و العبادة و له اهل و اولاد فى وطنه ما كان يصبر على مفارقة السيد الباب حتى جا ابوه و عمه ليذهبا به و لم يقدر لمخالفتها و استأذن من مولاه و اعطاه السيد روحى فداه حرزاً و اذن له بالمشى و بقى عند اهله بستين او اقل او ازيد بايام و ضاق له الخناق و ما قدران يصبر على الافتراق اكثر من هذا ثم عزم ثانياً الرجوع الى الارض الطيبة و الساحة المقدسة كان فيها الى ان توفى مولاه صلى الله عليه و اسدل عليه ثوب رضاه و فى السنة التى قبل عام الوفاة عزم

--- صفحه ٥٢٦ ---

سلمه الله لطواف بيت الله بعد زيارة اوليائه و كان فى قلبه و بناه المشى راجلاً حتى قرب الموسم و اراد الحركة بدون اطلاع احد من الاصحاب طلبه السيد الباب روحى فداه ليلا من الليالى و قال تريد مكة قال نعم قال روحى فداه لا تمش هذه السنة بقاؤك عندنا احسن فقبله و سلم امره حتى وقع ما وقع و كان سلمه الله يحلف بالله بانى ما اظهرت مضر قلبى لاحد حتى لرفيقه الذى ان يخدمه ليلا و نهاراً و كان يعد هذا من جملة الكرامات للسيد الباب صلى الله عليه و الحاصل ان صفاته المحسنة و احواله الحسنة و اخلاقه المستحسنة اجلى من ان يوصف و اجل من ان يعد و يعرف من لم يره لم يدر و كان من المشين بالرجل حول التخت فى آخر سفر السيد (ص) و قال روحى فداه فى خان الخانزاد تعبيراً لاهل الدنيا من اصحابه

لارجا لى الا من هؤلا الماشين و الساعين حول الهودج و اما همكم فى الاكل و الشرب و اما جناب الملا
حسن البجستانى فرجل صادق و مؤمن صافى حربته سلم و غضبه صلح و غيظه ضحك طيب الذات حسن
الفضرة متأثر من الخطرات و متألم من المرجوحات ذاكر ربه مقل غلبه و مكثر ذنبه يشكر لفعل الطاعات و
يستر لصدور العبادات كما يستغفر عن اللغو و يتاوه للمكروهات حلیم وودود رحيم رئوف لين العريكة و
طيب السجية ينسى من اسأله و يذكر من احسن اليه يحب الحق و يبغض الباطل باطنه يعرف من ظاهره و
ظاهره يحكى عن باطنه افهم الناس فى رتبته و اشرفهم فى درجته لا يتكلم الا بما يعلم و لا يسأل عما لا
يعلم و الحاصل كل من جلس معه مجلساً او مجلسين يعلم كل ما اقول صدقاً و يعرف كل ما كتبه حقاً و
كذا جناب مولانا الولي ميرزا محمد على ابن العالم المعروف ايده الله بمنه فتى شاب تام البصيرة و حسن
السيرة كامل الصفات و بالغ السمات جواد صبور وقور شكور شجاع فى الشكل و قوى فى القلب ثابت
الجاش غير خائف و لا خاش مستبصر فى امر دينه مطمئن فى ايمانه كالجبل لا تحركه العواصف و لا تزيله
القواصف كفاه فخراً و شرفاً قول بقية الله صلى الله عليه فى شأنه الفتى العربى القزوينى و قد صبر على بلية
لوصبت على الجبال لتندك و على ذكور الرجال لتنفك لا يبالي للحق عن المهالك و لا يتزلزل اذا
اظلمت المسالك يرفق لآخيه و ان ظلم و يوصل لصاحبه و ان انفصم باربازل عارف عادل يطلع على
الاشارات و ينتقل الى التلويحات زاهد

فى شبابه فقيه فى مقامه معرض عن الدنيا و راغب للعقبى و ان متاع الدنيا عنده اذنى كلشى فو الله العظيم
ما رأيت ابن عالم الى الان ازهد و اتقى منه طالباً للمراتب العالية و المقامات السامية مع حداثة السن و بدو
الشباب رقيق القلب و رحيب الصدر و ان شئت صدق مقالتي انظر الى ابنا علماء العصر وزنه معهم كانهم
كيس التين مقابل الدر الثمين فها هو ابن حجة الاسلام كان رئيساً للالواط الاظلام و صار سبباً لاهانة ابيه
من السلطان و كذا ابن العالم الكلباسى فان قوله فلان و فلان قد ملا الاصقاع و طرق كل الاسماع و كذا
ابن شيخ محمد حسن النجفى قد احدث فى بين العرب كبائر لم تسمع اذناهم و لم يكتسب يمانهم و كذا
ابن شيخ محمد حسين اصفهانى نازل كربلا قد كان مستأنساً لسيد مصطفى اصفهانى بعد فوت ابيه و قد كان
ابوه مكدر العيش فى حفظه و هكذا زيد و عمر و لوشئت ان تقول بلفظ الكل لما اخطأت فرجت احوالهم
و اطلعت عليهم و ما سواهم اكثر منهم و اما ما سمعت بغير مصاحبة و مرابطة منى فبنو علماء كل البلاد الا
قليل سيما علماء الطهران و القزوين فان قلت هذا ادعا محض و افترا صرف اقول وهب انى اقول الصبح
ليل ايعمى الناظرون عن الضيا و هكذا جناب ملا عبد الجليل و سائر السابقين الواردين للما المعين بعد غور
الما فى سنة الستين اذا لاحظت احوالهم تراهم ازهد الخلق و اعبدتهم و اشدتهم ذكراً للموت و حباً للقا
الرب تعالى و عليك موازنة الكل مع اهل مرتبته فان حسنات الابرار سيئات المقربين فان سائر السابقين لا
يقاس مع جناب الملا على المحبوس فى سجن الظالم و جنابه لا يقاس مع جناب باب الباب و هو لا يقاس
مع الابواب العظام و هم مع خاتم الابواب فخاتم الابواب اكرم و اكمل ما تحته و الابواب العظام اكمل ما

تحتهم و جناب باب الباب آخوند ملا حسين افضل و اكمل ما تحته من اهل الایجاد و جناب الملا على اشرف الباقيين و السابقين اشرف اللاحقين فكل سافل بالنسبة الى ما فوقه ناقص و اما بالنسبة الى ما تحته فاكمل و اكمل و من هذا اشتبه منادى السفينى الكرمانى خوار الوليانى و مده على الضعفاً و المساكين بان الملا حسين ما كان باباً لانه لو كان باباً ليلزم ان يكون مهيمناً على كل كمال و عالماً بكل علم و قابلاً لكل نوال و عارفاً بكل رسوم و لا يكون فاقداً لشيء من السنن و المندوبات و لا مصدراً لظهور المرجوحات حتى شرب الغليان و ترك النوافل فى بعض الاحيان و كذا

--- صفحه ۵۲۸ ---

السابقون الذين مدحهم الامام بقية الله صلى الله عليه وعجل فرجه و قد خبط خبط عشواً و التجأ خرط القناد بيد جزاً ضل و اضل كثيراً حيث ما فرق بين المراتب السبعة او الثمانية على قول قال عليه السلام لجابراً تدرى ما المعرفة البيان اولا و المعانى ثانياً و الابواب ثالثاً و الامام رابعاً و الاركان خامساً و النقباً سادساً و النجياً سابعاً ه و عدد البعض الصلحاء مرتبة اخرى و كذى الفقهاء فان مرتبة المعانى عند رتبة البيان نقص محض بل عدم صرف لانه مقام ليس كمثلته شيء و المعانى رتبة معانى المصادر و الابواب نقص بالنسبة الى المعانى و الامامة بالنسبة الى الابواب و الاركان بالنسبة الى الامام و النقباً بالنسبة الى الاركان و النجياً بالنسبة الى النقباً و الفقهاء بالنسبة الى النجياً و الصلحاء الرعية بالنسبة الى الفقهاء نقص بحث و جهل بات فان النقابة لا شك انها مرتبة الابواب العظام و النجابة رتبة الابواب الجزئية حملة العلوم الحققة من النقباً فان

جناب الباب اعنى الملا حسين سلمه الله لو فرض كونه من النجباء انما هو حاو للكمالات التى فى رتبته و
كامل بالنسبة الى الفقهاء و الصلحاء و اما بالنسبة الى النقباء فناقص البتة و كذا السابقون لو فرض كونهم من
الفقهاء و لو لا نفر من كل فرقة ليتفقوها فى الدين فكما لهم بالنسبة الى الصلحاء الرعية لا النجباء الكرام فلكل
رتبة منها صفات و احوال يختص تلك الرتبة بها لا غير فغلط الذى خالط المبحث و مشى فى ارض العلوم
بغير هدى من الله و لا كتاب منير ثانى عطفه ليضل عن سبيل الله و يريدان يطفى نور الله بافواه المبطلين
و الله متم نوره و لو كره المشركون فالابواب اكمل ما تحتهم و باب الباب اكمل ما تحته و السابقون
المهاجرون اكمل ما تحتهم و من ارتاب فى ما قلت فليختبر ان كان طالباً للحق و سالكاً بالصدق اولئك
آبائى فجنئى بمثلهم اذا جمعتنا يا جرير المجامع و ان اشتبه الامر فى تميز صفات المراتب و معرفة احوال
الاشخاص فعليك بكتب الشيخ و السيد البابين صلى الله عليهما و قد استوفى الشيخ الباب بيان مراتب
الاربع من البيان و المعانى و الابواب و الامام فى اول تفسير الجامعة الكبيرة و السيد الباب (ص) بيان
مراتب النقباء و النجباء فى كتاب شرح القصيدة فقد تزندق من لم نحفظ المراتب و تدمدم من اغمض عن
الحق فى المطالب للبلوغ الى الامال و المارب فانه ح من المعاندين الفجار و مصداق لقوله تعالى قل
تمتع بكفر ك قليلا فانك من اصحاب النار فهذه صفات السابقين

--- صفحه ۵۲۹ ---

الواردين بدار الامن شيراز فى الجملة فان التفصيل يوجب التطويل ناشدتم بالله لو كان اشخاصا هذا احوالهم و صفاتهم و سماتهم هل يهلكون انفسهم بل النفوس لطلب الجلال و المرتبة مع ان كل واحد منها ذو شان و رفعة فى وطنه انصفوا بينكم و بين الله لوان جناب باب الباب يقعد فى احد المشاهد و يظهر العلم و يشتغل بالدرس و البحث اما كان مثل احد من الرؤس القشريين و كذا سائر السابقين بالنسبة الى مقامهم و مرتبتهم ربما يخطر بالبال بل يظهر فى لسان المقال فان كل ما ذكر من الاوصاف و الكلم الا جحاف بهت زور و كلام كزاف و اقول كل من يدعى ما ليس فيه كذبه شواهد الامتحان فانى بالله العظيم ما كتبت شيئا خافيا عن درك عامة الناس بل اضمرت اكثر ما كان ظاهراً خوفاً من الخناس الوسواس و ان تكذبى من شارك فى نطفته الشيطان لكنى مصدق بحمد الله عند اوليا الرحمن اهل البصائر من الانس و الجان و لو اطلع احد بكيفية وصول هؤلاء الرجال الى معرفة ذكر الله المتعال لما يقع فى قلبه شبهة و لا فى صدره ريبة لكن الله رفع بنيانه و سدّد تبيانه ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة (الى قوله بعد تفصيل طويل) و ربما يخطر ببعض الاذهان بانه قد اخذ من السيد باب الله المقدم و تعلم هذه العلوم منه قلنا ان الذكر الاكبر صلى الله عليه و روحى فداه قد تشرف بارض المقدسة و بقى فى كل المشاهد احدى عشر شهراً ثمانية اشهر فى جوار الحسين ٤ و ثلثة اشهر فى خدمة سائر الائمة ٤ و فى مدة بقائه فى كربلا كان يحضر على مجلس الدرس كل يومين او ثلثة ايام مرة اما اوله او وسطه او اخره و مع هذا ما سمعنا من السيد الباب ان يتكلم فى تلك الاوقات من هذه العلوم التى ذكرت اسمائها

فوالله ما فات منى درس و لا موعظة منذ عشر سنين الى يوم وفاته (ص) و ما سمعت منه ابدا علم التقارب و لا التباعد و لا من غيره و على فرض ذاك انصف بينك و بين الله هل يمكن لاحد ان يتحصل فى هذه المدة القليلة تلك العلوم الجليلة و يتصرف فيها و يصنف فيها كتاباً و يتصدى سؤالاً و جواباً لاهل العلم و الصلاب المستنيرة بنور باب الله المقدم و تربوا عنده و اما عمله فكلمه لان العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الا فارتحل و العبودية جوهرة كنهها الربوبية فايما وجد العلم فالعمل معه و كذا العكس لانهما جناحان للسالك السائر كما ان الطير لا يقدر ان يطير بجناح واحد كذا العارف المدف فى ارض العلوم و هو!

--- صفحه ۵۳۰ ---

المعرفة لا يقدر ان يصل الى المقامات و يحيط بالدرجات العاليات بالعلم وحده فكل من ادعى العلم و هو متهاون فى العمل فكاذب و كذلك العكس ففى هذا المقام اذا ثبت العلم فعلم ان العمل مقرون معه (الى قوله بعد شرح و تفصيل) فعلى هذا بطل كلام الخان عليه اللعنة و النيران من الله الملك الديان و اوليا الرحمن صلى الله عليهم اجمعين و الف بهم كتابا ذاسور و قابل به كتاب الله المجيد و فرقانه الحميد و قال انه او حى اليه كتاب جديد و الف لهم صحيفة عارض بها زبور آل الرسول الامين عليهم صلوات الله ابد الابدين و الف خطاباً قابل بها امير المؤمنين عليه صلوات المصلين الى آخر كلامه لعنه الله كانه قد غفل عن قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً و يكفر عنكم سيئاتكم و يغفر لكم والله ذو الفضل العظيم و عن قوله سبحانه ان كنتم امنتم بالله و ما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان

و الله على كلشي قدير يوم الجمع اذا اطلق يراد بها اولاً و بالذات يوم القيمة و على غيره ثانياً و بالعرض من باب حقيقة بعد حقيقة او الاشتراك ان قلنا بحقيقة و القيمة على قسمين قيمة صغرى و قيمة كبرى الكبرى معلومة و اما الصغرى يوم القائم (ص) عجل الله فرجه و مشهد الركن الرابع لانه الصادع لتبليغ هذا الركن فيومه يوم الجمعة كما هو يوم عاشورا و يوم النيروز و لا يلزم اجتماعها كما صرح به الشيخ الباب ٤ و يوم الفرق ايضاً لافتراق الفريقين فريق في الجنة و فريق في السعير و ما اظن ان جناب الخان ينكر كون مشهد الشيعة يوم الجمع و محل جمع الجوامع و محل ظهور العلامات و بروز الايات فالفرقان النازل في يوم الجمع هو الفرقان النازل لامر الشيعة و الركن الرابع و اطلاقه على القرآن المعروف لاشتماله عليه في التأويل و الباطن و عن قوله تعالى نزل عليك الكتاب بالحق مصداقاً لما بين يديه و انزل التوراة و الانجيل من قبل هدى للناس و انزل الفرقان (الخ) ان قلت ان المراد من الفرقان هو الكتاب فقد افتريت بربك و انزلت كلامه عن الفصاحة و البلاغة للقول بال تكرار من غير وجه و ان قلت انه غيره فقد ثبت المطلوب و اما قول الصادق (ع) الكتاب هو المجمل منه و الفرقان هو المفصل بالنسبة الى ذلك الوقت حيث ما كان الفرقان ظاهراً و بالنسبة الى حال السائل حيث ما كان عارفاً لان القرآن باعتبار الاشخاص ذو حالات ثلث الاول انه متشابه كل كما قال تعالى الله نزل احسن الحديث كتاباً متشابهاً مثاني تقشعر

منه جلود الذين يخشون ربهم الخ هذا بالنسبة الى الذين انكروا الولاية و اعرضوا عن الاخرة كما اخبر الله سبحانه عنهم بقوله الحق و كلامه الصدق و اذا قرئت القرآن جعلنا بينك و بين الذين لا يؤمنون بالاخرة حجاباً مستورا و جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه و فى آذانهم و قرا فلا يفهمون منه شيئا لا ظاهراً و لا باطنا الثانية بعضه متشابه و بعضه مفصلة محكم كما قال تعالى منه آيات محكمات هن ام الكتاب و آخر متشابهات و هذا بالنسبة الى الذين خمدوا و انجمدوا و اقتصروا على الظاهر و القشر كما اشار اليهم سبحانه فى قوله مثلهم كمثل الذى استوقد ناراً كلما اضاءت ما حولهم مشوا فيه و اذا اظلم عليهم قاموا الخ الثالثة محكم كله و مفصل جله كما قال سبحانه تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت آياته قرآناً عربياً لقوم يعلمون يعنى جميع آياته لشأن افادة الجمع المضاف العموم و قوله تعالى كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير هذا بالنسبة الى الاشخاص الذين رقوا الاحجاب و خرقوا الاسباب و وصلوا بمقام فصل الخطاب و ميزوا البيت من الباب و دخلوا البيوت من ابوابها كما قال تعالى ليس البر ان تاتوا البيوت من ظهورها و لكن البر من اتقى و اتوا البيوت من ابوابها اصحاب التوسم و ارباب التفريس مواقع النور و بيت الظهور افمن جعلنا له نوراً يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها فقول الامام ٤ بالنسبة الى الحالة الثانية لا الاولى و لا الثالثة لان فى الحالة الاولى كله مجمل و فى الحالة الثالثة كله محكم مفصل فلا معنى للتفريق فان كلامنا مع الذين يدعون مقام العارفين الكاملين و البالغين الواصلين و يحسبون انفسهم من اصحاب الرتبة الثالثة فيلزم ما قلنا و ورد ما ذكرنا من التكرار و العبث و الزيادة و

نقصان في الفصاحة و البلاغة الا ان يقول انى عوام قشرى فلا كلام معه و غفل عن قوله ٤ كما في آخر
ارشاد المفيد معناه ان اصعب ما يكون على الناس او العلماء في تعليم القرآن الجديد لانه يخال فيه التأليف
ه و التردد منى و عن قوله ٤ كما في النبوع و البصائر و الاكمال و كتاب غيبة البحار و غيبة الشيخ الباب
(ص) و غيرهما يأتي القائم بامر جديد و كتاب جديد و سنة جديدة و قضا جديد على العرب شديد ه
اطلاق القائم على غير مولانا الامام محمد بن الحسن (ع)

--- صفحه ٥٣٢ ---

كثير في الاخبار منها يقوم القائم بخراسان و قائم منا بجيلان و في قوله (ع) على

العرب شديد يعنى لاهل العربية و القواعد المعروفة ايماء بان ذلك الكتاب على

خلاف ما عندهم من التأليف و هو مؤيد للحديث المقدم __ قد فهم

من كان ذافهم سديد و القى السمع و هو شهيد سبحان الله

عما يصفون و سلام على المرسلين

و الحمد لله رب العالمين

قد تم القسم الثالث و يليه القسم الرابع

ضمیمه

موارد اختلاف بین مندرجات کتاب ظهورالحق جلد سوم و کتاب تاریخ نبیل

زرنندی

بتاریخ ۱۹ شهر الجمال ۱۰۷

محفل روحانی ملی بهائیان ایران

موافق با ۱۳۲۹ / ۲ / ۲۶

نمره ۴۵۰ / ۱

محافل مقدسه روحانیه شید الله ارکانها

صورت مرقومه ۶ شماره ۱۱۶۴۹ این محفل (محفل روحانی ملی بهائیان ایران) مورخه ۱۱ شهر الجلال سنه ۱۳۰۶ یکصد و هفتم تاریخ بدیع که خطاب به ناشر نفعات الله و مبلغ امر الله جناب فاضل مازندرانی علیه بهاءالله صادر گردیده و شرحی که جناب معظم له درین باب مرقوم داشته اند ذیلا درج متمنی است مندرجات آنرا باطلاع یاران عزیز محل خود برسانند تا هر کس دارای جلد سوم " کتاب ظهورالحق " میباشد باصلاح و تعدیل موارد مزبوره اقدام نماید :

ناشر نفعات الله و خادم صمیمی امر الله جناب فاضل مازندرانی علی بهاءالله

همانطور که آن فاضل جلیل مسبوق و مستحضرند مولای توانا حضرت ولی امر الله ارواحنا لقدرته الفدا در توفیق منیع مبارک مورخ ۱۵ سپتمبر سنه ۱۹۳۲ راجع بمجلدات تاریخ " ظهورالحق " و انطباق آن با تاریخ نبیل این دستور را صادر فرموده اند قوله الاحلی :

" فرمودند که لجنه ئی مخصوص جهت رسیدگی و ترتیب و تطبیق تاریخ جناب فاضل مازندرانی با مندرجات تاریخ نبیل زرنندی من دون تعویق تعیین نمائید و در انجام این وظیفه سعی و اهتمام کامل بگمارید ."

چنانکه آن نفس محترم مستحضرند برای اجرای دستور مطاع مقدس فوق اقدام لازم از طرف اینمحفل بعمل آمده و با آنجناب نیز درین باب مکاتبه و مخابره گردیده و اخیرا نیز اجرای منظور مزبور بعهدہ

لجنة ملی نشریات امری محول گردیده و لجنة مزبوره در جلسات رسمی خویش جلد سوک کتاب "

ظهوالحق " را با مندرجات تاریخ نبیل تطبیق و موارد ذیلرا قابل تعدیل و اصلاح دانسته اند :

۱ _ صفحه ۱۶ ظهوالحق : و اما تفصیل بیان امکانه تاریخیه و محلهای توقف حضرت در تبریز نخست

خانه محمد بیک چاپارچی واقع ... در صفحه ۱۸۲ تاریخ عربی نبیل مرقوم است که حضرت اعلی را

محمد بیک چاپارچی در نزدیکی تبریز تسلیم مأمورین حاکم تبریز کردند که ولیعهد بود ...

۲ _ ایضا در صفحه ۱۷ ظهوالحق : ضرب و زجر آن مظلوم در حیاط بیرونی آن خانه بدست وی)

شیخ-الاسلام) واقع شد ... در صفحه ۲۹۰ عربی نبیل : قضیه ضرب و زجر را در نمازخانه شیخ الاسلام

نوشته است و عکس نمازخانه هم در تاریخ نبیل عربی و انگلیسی هست در عربی صفة (۲۵۴) انگلیسی (۳۱۸)

(

۳ _ در آخر صفحه ۲۶ و اول صفحه ۲۷ ظهوالحق این عبارت مرقوم است : و جسد مشبک و مقطوع

آن شهید (سلیمانخان) در محلی بخارج از خندق و دروازه قدیم شاهزاده عبدالعظیم طهران نخست

تحت اطباق رمل و حصات مستور شده . اما در تاریخ نبیل عربی شهادت ایشانرا در صفحه ۴۹۶ در امام

زاده حسن قید نموده .

۴ _ از سطر ۱۱ تا ۱۶ صفحه ۳۰ ظهوالحق مخالف تاریخ نبیل است .

۵_ در اوایل صفحه ۶۳ ملا مهدی خوئی جزو حروف حی شمرده شده در صورتیکه او از حروف حی نیست .

۶_ در صفحه ۶۹ در اواخر صفحه نوشته شده : و اما تفصیل اوضاع محبس و قضیه ماکو و احوال علیخان را در بخش سابق آوردیم و ارتفاع ندای صریح قائمیت و تأسیس شریعت و صدور کتاب بیان فارسی عربی در سجن ماکو وقوع یافت . انتهی ولی در تاریخ نبیل مذکور است که حضرت اعلی را وقتیکه برای محاکمه به تبریز آوردند اول بجناب عظیم در بیرون دروازه تبریز و بعد در مجلس ولیعهد اظهار قائمیت فرمودند .

۷_ در اواخر صفحه ۷۵ ظهورالحق مرقوم است که نور علی توقیع حضرت اعلی را ادخترز زنجان برای حاجی سلیمانخان برد و در تاریخ نبیل حامل توقیع ملا اسکندر است.

۸_ صفحه ۹۳ ظهور الحق نوشته نوشته است دختر محمد شاه را بازدواج حضرت اعلی در آرد و در صفحه ۱۶۷ نبیل عربی خواهر محمد شاه است .

۹_ در صفحه ۹۸ ظهورالحق مینویسد که میرزا محمد علی نهری فرزندی نداشت رجا کرده حسب اشاره از سور مبارک خورد ولی از تاریخ نبیل اینطور برمیاید که میرزا ابراهیم از محضر مبارک رجا فرزند برای برادر خود میرزا محمد علی نمود در حالیکه میرزا محمد علی در آن مجلس حاضر نبود .

۱۰ _ در صفحه ۱۰۴ سطر هفت و هشت ظهورالحق بطوریکه در همانجا تصریح شده اختلافی در عده شهدای اصفهانی موجود است .

۱۱ _ در صفحه ۱۰۹ سطر ۱۰ ظهورالحق مدت اقامت اصحاب را در بدشت ده یوم نوشته و در تاریخ نبیل ۲۲ روز است .

۱۲ _ در صفحه ۱۱۴ ظهورالحق از سطر ۱۶ بعد مرقوم است که (نبیل زرنندی درین خصوص چنین نوشت که جناب ملاحسین بشروبه در عنفوان جوانی مجلس درس حاجی سید محمد باقر رشتی را در اصفهان معطل نمود و تا هفت روز در مسائل شیخ اجل احسائی با او گفتگو کرد تا او را مقر و معترف ساخت) اما از تلخیص تاریخ نبیل از صفحات ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ چنین برمیاید که فقط دو روز جناب ملاحسین با حاجی سید محمد باقر محاوره فرموده و او را قانع کرده و روز سیم فتوی بر صحت اعتقادات طایفه شیخیه از او اخذ کرده است .

۱۳ _ در صفحه ۱۱۶ ظهورالحق از سطر ۸ بعد چنین برمیاید که برادر جناب ملاحسین در کربلا بوده اند و ایشان یعنی جناب باب الباب بتنهایی بکربلا مراجعت کرده اند ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۴۷ سطر ۸ مرقوم است که (اوقاتیکه جناب ملاحسین در سفر خراسان بوطن خویش بشرویه رفته بودند این دو نفر (میرزا محمد حسن برادرشان و میرزا محمد باقر خالوزاده شان) با ایشان همراه شدند .

۱۴_ در صفحه ۱۱۶ ظهورالحق از سطر ۱۹ تا سطر دویم صفحه ۱۲۰ آنچه از تاریخ معین السلطنه منقول از کتاب ابواب الهدی تألیف فاضل هشترودی در کیفیت ایمان حضرت باب الباب نقل شده شباهتی به تلخیص تاریخ نبیل که از سطر آخر صفحه ۴۸ شروع و در سطر ۱۹ صفحه ۵۵ تمام میشود ندارد باید اعلان کرد که سند تاریخ نبیل است و باین اقوال اعتمادی نیست .

۱۵_ در سطر ۱۰ صفحه ۱۲۰ ظهورالحق از تاریخ ملا جعفر واعظ قزوینی مرقوم است که جناب باب الباب باصفهان رفتند و با جناب حاجی سید محمد باقر هفت ماه گفتگو کردند اما چنانچه قبلا معروض افتاد از صفحه ۲۳ الی ۲۶ تلخیص تاریخ نبیل مستفاد میگردد که فقط دو روز محاوره ما بین آن دو نفر بوده است .

۱۶_ از سطر اول صفحه ۱۲۷ تا سطر ۱۷ صفحه ۱۲۹ ظهورالحق از نوشته آقا سید ابوطالب بقية السیف شه میرزادی در کیفیت سلوک و گفتار خسرو قاذیکلانی و قتل او و سوارهایش نقل شده با مندرجات تلخیص تاریخ نبیل که از سطر ششم صفحه ۳۳۷ شروع و در سطر هشتم صفحه ۳۵۵ ختم میشود اختلاف دارد .

۱۷_ در صفحه ۱۳۳ ظهورالحق از سطر ۱۲ تا سطر ۱۶ صفحه ۱۳۵ که از نوشته سید ابوطالب بقية السیف در کیفیت شهادت حضرت باب الباب و اصحاب نقل شده با تلخیص تاریخ نبیل که از سطر سیم صفحه ۳۷۸ شروع و در سطر ۱۳ صفحه ۳۸۰ ختم میشود اختلاف دارد .

۱۸ _ در صفحه ۱۴۳ ظهورالحق که شرح احوال جناب میرزا محمد حسن اخوی حضرت باب البابت نوشته شده در سطر ۷ و ۸ مرقوم است که (پس از شهادت باب البابت حضرت قدوس عمامه خضرا آنجناب را بر سر وی نهاد و سیف صارمش را بدو داد و منصب سرداری جند الهی را بوی سپرد) ولی در صفحه ۴۲۴ تلخیص تاریخ نبیل ضمن شرح احوال جناب میرزا محمد باقر قائنی معروف بهراتی در سطر ۱۳ نوشته شده که (ریاست لشکر بعد از

ملاحسین از طرف جناب قدوس بایشان واگذار شد)

۱۹ _ در صفحه ۱۴۸ ظهورالحق سطر ۱۷ تا سطر ۳ صفحه ۴۹ راجع بجناب مقدس و حضرت قدوس حکایتی نقل شده که حاصلش این است که اولاً تاجری آن دو نفر را مجبور کرد که چوبی بر دوش گرفتند تا هشتاد لنگه شکر را وزن کرد و ثانیاً چون ایشان را از شیراز بیرون کردند در سعیدیه زیارت حضرت اعلی که از حج بازگشته بودند فائز شدند و همگی بشهر آمدند و چند روز از نعمت لقا مرزوق بودند ولی از صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶ تلخیص

تاریخ نبیل مستفاد میشود که حضرت اعلی از بوشهر قدوس را بشیراز روانه کرده و فرمودند که در این دنیا دیگر من و تو ملاقات نخواهیم کرد و این فقره با تشرف بعدی جناب قدوس با حضرت اعلی در شیراز که در ظهورالحق نوشته شده منافات دارد و نیز در صفحه ۱۶۵ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۸ چنین مرقوم است که (سابقاً گفتیم که

حسینخان حاکم فارس جناب قدوس و ملا صادق را پس از زجر بسیار و اذیت بیشمار از شیراز بیرون کرد جناب قدوس از ملا صادق مقدس برای تبلیغ امر و اعلائی کلمة الله بیزد مسافرت نمود (و این هم با معیت مقدس با جناب قدوس منافی است .

۲۰_ در صفحه ۱۵۳ سطر ۱۵ ظهورالحق راجع بمیرزا محمد حسن برادر جناب مقدس نوشته شده که (در ظلمت شب بدست سواران خسرو قادیکلائی بشهادت رسید) ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۳۳۴ از سطر ۴ تا اواخر صفحه ۳۳۵ مستفاد میشود که قتل ایشان و برخی دیگر از اصحاب در روز بوده است .

۲۱_ در صفحه ۱۵۴ ظهورالحق سطر ۱۶ ضمن شرح احوال میرزا احمد ازغندی مرقوم است که (ملا صادق مقدس از طرف کرمان وارد یزد شد) این فقره هم با صفحه ۱۷۴ سطر ۱۱ تاریخ نبیل و هم با صفحه ۱۵۱ سطر ۴ ظهورالحق اختلاف دارد زیرا جناب مقدس بموجب نوشته در دو کتاب اول یزد و بعد بکرمان رفته اند .

۲۲_ در صفحه ۱۷۸ ظهورالحق سطر ۱۱ راجع بجناب حجت مرقوم است که (بدین نوع صیتش را همه کس در همه حاشینید و از طهران از جانب شاهی خلعت و لقب حجت الاسلامی برایش رسید و لذا نزد اهالی بعنوان حجت معروف گردد) ولی در صفحه ۵۵۰ تلخیص تاریخ نبیل سطر اول چنین است که (یكروز جناب حجت با شاگردان خود مشغول صحبت بودند در این بین مشهدی احمد از شیراز

مراجعت کرد و نامه سر بمهری از حضرت اعلی بحجت داد لوحی از حضرت اعلی بود که در ضمن آن ایشان را ملقب بحجت فرموده بودند . عبارت جناب نبیل هم بظهور الحق اضافه شود .

۲۳_ در صفحه ۱۸۱ ظهور الحق سطر ۲ راجع بواقعه زنجان مرقوم است که احبب الله نوزده سنگر داشته اند ولی در صفحه ۵۷۰ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۹ نوشته شده که (بیست و هشت سنگر در قلعه ساختند)

۲۴_ در صفحه ۱۸۲ ظهور سطر ۲ نوشته شده که (شجاعت و شهادت دو خواهر که یکی شاه صنم ملقب برستمعلی بود زیب تاریخ محاربات مذکوره است) ولی در صفحه ۵۷۱ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۹ مرقوم است که (در ضمن زنهایی که در قلعه بودند زنی دهاتی مرسوم به زینب بود) تا اینکه در صفحه ۵۷۳ سطر ۶ نوشته شده که (بواسطه شجاعت و قوت قلبی که داشت زینب را رستمعلی نام نهادند) اینجا اختلاف در اسم اصلی رستمعلی است .

۲۵_ در صفحه ۱۸۶ ظهور الحق سطر آخر ضمن بیان احوال آقا میر محمد علی مذکور است که (بالاخره در سن کهولت و آخر ایام حیات با برادرش آقا میر مهدی و سه پسرش آقا سید احمد و آقا سید ابوالقاسم و آقا میر ابوطالب بعزم اقامت عراق و مجاورت مشاهد متبرکه که ائمه اطهار بکربلا رفت و قریب سی نفر از تلامذه و مخلصینش نیز همسفر شدند و با برادر و پسران در کربلا سکنی گزید و چون در همان سنین ظهور حضرت باب الله الاعظم شد و علمای اصحاب در عراق برای نشر امر بدیع میدان وسیع بیان و

عرفان و اقامه دلیل و برهان باز کرده ارائه آیات و شاعه بینات نمودند و لا سیما ملا علی بسطامی حسب الامر کتاب تفسیر سوره یوسف و صحیفه مکنونه بکربلا آورده با علما مذاکره و مناظره کرد در سال ۱۲۶۲ با پسرش سید احمد و بعضی دیگر از علما صحیفه و خطب و مناجات بواسطه ملا ولی الله آملی مطالعه و تلاوت نمود و چنان متأثر و منجذب شد که همی گریسته چنین گفت صاحب این کلمات از سر چشمه نوشید و بر هر مکلفی واجب است در طلبش برآید و من افسوس که عمرم باخر رسید و مقراض پیری رشته سعی و حرکت را قطع نمود و از وصول باین سعادت محرومم آنگاه در حق فرزند ارشدش آقا سید احمد مذکور بشارت داد که درک ظهور نموده فائز بشهادت و سعادت موفور میگردد و دستها ببالا بر افراشته در باره وی دعا کرد که در این مدعا بدا نشده وقوع و تحقق یابد و در آنشهور اخیره حیاتش همی بدوستان و آشنایان مزده حلول میقات ظهور موعود داد و موافق آنچه بهفت ماه قبل از وفاتش در عالم رؤیا دید پسران و دوستانش را بکوتاهی ایام باقیه عمرش آگاه نمود حتی یوم وفات خود را معین داشت و چنانچه گفته بود بسال ۱۲۶۳ ازینعالم درگذشت (ولی در صفکه ۴۰۹ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۹ مرقوم است که) میر محمد علی یکی از شاگردان جناب شیخ احمد احسائی بود نهایت ارادت را بشیخ داشت و از علما معروف محسوب بود یکسال قبل از ظهور بکربلا عزیمت نمود سید احمد و میرزا ابوالقاسم پسران او نیز همراهش بودند ... باری میر محمد علی مقصودش این بود که بکربلا برود و دو پسر خود را بخدمت جناب سید کاظم بگمارد وقتیکه بکربلا رسیدند جناب سید کاظم صعود فرموده

بودند میر محمد علی بجانب نجف عزیمت نمود در نجف خوابی دید که حضرت رسول علیه السلام بحضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمودند بمیر محمد علی بگو که سید احمد و میر ابوالقاسم دو پسر او بحضور قائم موعود مشرف خواهند شد و در راه آنحضرت شهید خواهند گردید میر محمد علی از خواب بیدار شد و فرزندش سید احمد را طلب کرد و آنچه را در نظر داشت باو وصیت نمود و یکهفته بعد از این خواب وفات یافت (اختلاف اینجا اولاً _ در تاریخ ورود میر محمد علی بعتبات و ثانیاً در رفتن و اقامت گزیدن او در نجف است که در ظهور الحق ذکری از آن نیست و ثالثاً در عده پسرانش است که همراه خود برده زیرا در ظهور الحق سه پسر و در تلخیص تاریخ نبیل دو پسر ذکر کرده و رابعاً در ایمان اوست که در ظهور الحق نوشته شده آیات حضرت اعلی باو رسید و مؤمن شد و از تاریخ نبیل بر میاید که او قبل از ارتفاع ندای آنحضرت وفات کرده و خامساً در رؤیای اوست که صاحب ظهور الحق هفت ماه قبل از وفات و نبیل یکهفته قبل از وفات تعیین نموده است باری مندرجات کتاب ظهور الحق مستند بنوشته آقا سید محمد رضاست که قسمتی از آن در حواشی صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ نقل شده است .

۲۶ _ در صفحه ۱۸۷ ظهور الحق سطر آخر نوشته شده که (عمر کربلائی ابومحمد نیز وفا نکرده قبل از ارتفاع صیت امر بدیع بجهان دیگر رفت) و نیز در صفحه ۱۸۸ ظهور الحق سطر ۴ راجع برادرش کربلائی علی نوشته شده که (بتشویق و تأکید کربلائی علی مذکور که در غایت ضعف پیری حیات

داشت پسرش صفر علی با بستگانش بدانسو رفتند (یعنی بقلعه رفتند و چنان مؤمن و مخلص بود که بعداً چون خبر شهادت پسر جوان شنید بحمام رفته دست و پا و محاسن خضاب نموده گفت الحمد لله برای پسر م عروس کردم) ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۴۱۰ سطر ۱۷ مرقوم است که (در سال ۱۲۶۱ هجری این دو برادر بمردم اعلان کردند که در این سال مردی موسوم بسید علی ظاهر میشود و با علم سیاه از خراسان به مازندران تشریف میاورد ... کربلائی ابو محمد

کربلائی علی هر دو در بهار همان سال وفات یافتند) .

اختلاف این دو تاریخ یکی در این است که ظهور الحق میرساند که کربلائی ابو محمد قبل از سال ظهور وفات کرده و تلخیص تاریخ نبیل میفهماند که او تا بهار سال ۱۲۶۱ که یکسال بعد از ظهور است زنده بوده اختلاف دیگر در این است که صاحب ظهور الحق کربلائی علی را تا سال ۱۲۶۵ که جنگ در قلعه پایدار بوده زنده میدانند و نبیل وفات او را با برادرش در سال ۱۲۶۱ ذکر نموده است ولی باز در جای دیگر از تلخیص تاریخ نبیل یعنی صفحه ۴۲۷ سطر ۱۷ نوشته شده که (کربلائی علی و کربلائی ابومحمد نتوانستند خود را بقلعه برسانند زیرا مریض بودند) و در اینجا دو موضوع مذکور از تلخیص تاریخ نبیل یعنی صفحه ۴۱۱ سطر ۹ و ۱۰ با صفحه ۴۲۷ سطر ۱۷ و ۱۸ با یکدیگر اختلاف دارند .

۲۷ _ در صفحه ۱۹۵ ظهور الحق سطر ۲ مرقوم است که (آقا میرزا ابوطالب جناب باب را چون هدف گلوله شدند بمساعدت چند تن دیگر از اصحاب بقلعه برد) ولی در صفحه ۳۸۰ تلخیص تاریخ نبیل سطر

۱۱ نوشته شده که (دو نفر جوان خراسانی از اصحاب باب‌الباب که یکی موسوم بقلی و دیگری موسوم

بحسن بود پیش آمدند و جناب باب‌الباب را برداشته بقلعه بردند) و نیز در صفحه ۴۲۵ تلخیص تاریخ نبیل

سطر ۵ در ضمن ذکر اسامی شهدای قلعه مرقوم است : (دهم و یازدهم حسن و قلی این دو نفر بودند که

با کمک اسکندر زنجانی بدن جناب ملاحسین را پس از گلوله خوردن بقلعه بردند)

۲۸ _ در صفحه ۲۲۵ ظهور الحق سطر ۱۹ در ضمن شرح احوال میرزا قربانعلی بارفروشی و شرح

شهادتش مرقوم گشته که (چون حضرت ذکر الله را سواران دولتی بقریه کلین رساندند در آنجا زیارت

فائز گشت) ولی در صفحه ۴۶۳ تلخیص تاریخ نبیل که از سطر ۶ شرح احوال آن شهید مجید شروع و در

سطر ۱۸ صفحه ۴۶۸ پایان میرسد ذکر از تشریف او بمحضر مبارک حضرت اعلی نیست بکله در اواخر

صفحه ۴۶۵ از قول او نقل شده که (او _ یعنی حضرت اعلی هزاران نفر مثل مرا که بحضورش مشرف

نشده اند مورد تأثیر خود قرار داده) و نیز در محاوراتی که ما بین آن شهید سعید و امیر کبیر در دو

کتاب وارد شده اختلاف است .

۲۹ _ در صفحه ۲۴۴ ظهور الحق سطر ۸ مرقوم است که (دیگر شیخ سلطان کربلائی آبا و اسلافش از

علمای و مشایخ کربلا و خود از تلامذه جانفشان سید رشتی بود و بواسطه ملا علی بسطامی مطلع و منجذب

بظهور حضرت باب گردید) ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۲۵۴ سطر ۸ چنین است که (از جمله

نفوسیکه حضرت طاهره در کربلا تبلیغ فرمود شیخ سلطان کربلائی بود) اختلاف اینجا در این است که

صاحب ظهور الحق واسطه ایمان شیخ سلطان را جناب ملا علی بسطامی شمرده و نبیل مبلغ شیخ سلطان را حضرت طاهره ذکر کرده . بیان تاریخ نبیل اضافه شود .

۳۰_ در صفحه ۲۵۹ ظهور الحق سطر آخر در ضمن شرح احوال شیخ محمد شبل نوشته شده است که (با فرزند رشید خود آقا محمد مصطفی در موکب آنجناب و اصحابش مجددا قدم ببلاد ایران گذاشته تا قزوین مهیای اعانت و نصرت شد و از آنجا ببغداد دعوت کرد) ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۲۵۶ سطر ۹ مرقوم است که (حضرت طاهره در همدان بود که جمعی از قزوین از طرف پدرش حاجی ملا صالح برای پیشبازی او آمدند و مقدم او را تهنیت گفتند و از او درخواست نمودند که هر چه زودتر بقزوین برود و مدتی را در آنجا اقامت فرماید حضرت طاهره پس از تأمل گفتار آنانرا قبول کرد و جمعی از همراهان خود را از قبیل شیخ سلطان و شیخ محمد شبل پسر کوچکش محمد مصطفی عابد و پسرش ناصر که بعدا بحاجی عباس معروف شد همه را فرمود بعراق عرب مراجعت کنند و جمعی را اجازه داد که با او باشند مانند شیخ صالح عرب و ملا ابراهیم گلپایگانی ... و میرزا محمد علی حرف حی که شوهر خواهر طاهره بود و داماد طاهره سید عبدالهادی این دو نفر از کربلا تا قزوین با حضرت طاهره بودند) اختلاف اینجا در این است که در ظهور الحق مرقوم است که شیخ محمد شبل و آقا محمد مصطفی با جناب طاهره تا قزوین همراه بودند و نبیل مینویسد که آندو نفر با سایر اصحابیکه اسم برده است از همدان بعراق عرب مراجعت نمودند .

۳۱_ در صفحه ۲۶۱ ظهور الحق سطر ۳ مرقوم است که (دیگر از مشاهیر بابیه عراق شیخ صالح کریمی بواسطه جناب بسطامی ایمان بامر بدیع آورده از اصحاب خاص و فدائیان با اخلاص قره العین شد) ولی در صفحه ۲۵۴ سطر ۲ تلخیص تاریخ نبیل مسطور است که (از جمله نفوسیکه در کربلا بواسطه جناب طاهره بامر مبارک مؤمن شد جناب شیخ صالح بود) در اینجا اختلاف راجع بمبلغ جناب شیخ صالح کریمی است که در ظهور الحق جناب بسطامی و در تاریخ نبیل جناب طاهره ذکر شده .

۳۲_ در صفحه ۳۶۹ ظهور الحق سطر ۱۷ راجع بملا عبدالکریم قزوینی مسطور که (بواسطه ملا تقی شیخی قزوینی در سلک علما شیخیه منسلک گشت) ولی در صفحه ۱۴۹ تلخیص تاریخ نبیل چهار سطر باخر مانده مشعر است که ایشان بواسطه حاج الله وردی پدر آقا محمد جواد فرهادی معرفت بحال جناب سید پیدا کرده و بمحضرش شتافته اند .

۳۳_ در صفحه ۳۸۶ ظهور الحق سطر ۶ (مسطور است که) در بخش سابق ضمن اوضاع قلعه مازندران نوشتیم که پنج تن از مؤمنین قزوین در قلعه طبرسی مازندران بشهادت رسیدند ولی در صفحه ۴۳۱ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۹ تا سطر ۶ صفحه ۴۳۲ از شهدای قزوین شش نفر شمرده شده .

۳۴_ در صفحه ۴۵۴ ظهور الحق سطر ۱۳ راجع باحوال سید بصیر هندی مسطور است که (طولی نکشید که در بمبئی از شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب مدینه علم و معرفت و واسطه قربیت الهیه شنیده و بیدرتنگ بایران بازگشت و چون حضرت باب اعظم بسفر مکه رفت لاجرم بدانسو شتافت و در مسجد

الحرام بفیض لقا فائز گردید و حلقه اخلاص و ارادت کامله بگوش و پس از آن بعزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد و معمورات همی سفر کرد (ولی در صفحه ۶۱۹ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۱ مرقوم است که (شیخ سعید هندی که از حروف حی بود بامر مبارک بهندوستان مسافرت نمود و چون بشهر مولتان رسید سید بصیر هندی که مردی دانشمند بود ندای ظهور جدید را از وی شنید و بدلالت فطرت اصلیه بامر مبارک مؤمن شد ... اول قدمی که برداشت این بود که بشیراز عزیمت کرد و با آنکه نایبنا بود تحمل صدمات نمود و چون بشیراز رسید دانست که حضرت اعلی بامر شاه در کوه آذربایجان محبوس است فوراً از شیراز بطهران و از آنجا بنور سفر کرد و بملاقات حضرت بهاءالله فائز گردید این ملاقات تلافی مافات کرد) در اینجا ما بین دو تاریخ اختلاف است اول اینکه در ظهور الحق مذکور است که در بمبئی خبر ظهور بسید بصیر رسیده و در تاریخ نبیل در مولتان قید شده دویم آنکه در ظهور الحق مذکور است که پس از ایمان بایران و از آنجا بمکه رفت و بشرف لقای حضرت اعلی نائل شد و در تاریخ نبیل مرقوم است که از شیراز بطهران و نوررفت و بزیارت جمال قدم فائز گردید.

۳۵ _ در حاشیه ۱۲۴ ظهور الحق نقل از وقایع المیمیه آقا سید حسین مهجور زواره راجع بحرکت جناب باب الباب بسوی مازندران چنین است که (خروج ملاحسین را با جمعیت اصحاب از مشهد یوم ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ و ورود کربلائی اصغر بنا فائینی با توقیعی از حضرت قدوس و عمامه خضرا و نام سید علی را

در قریه مزینان و ورود کربلائی قنبر علی را با توقیعی دیگر و با لقب سلطان منصور و فرمان ورود
ببارفروش بعد از حرکتشان از منزل فولاد محله نوشته (ولی در صفحه ۳۱۶ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۴
چنین است که (جناب ملا حسین هنوز در مشهد بودند که شخصی از جانب حضرت باب بمشهد وارد شد
و عمامه حضرت باب را که مخصوص جناب ملا حسین عنایت فرموده بودند بایشان داد و گفت حضرت
اعلی بشما فرمودند که این عمامه سبز را بر سر خود بگذارید و رایت سیاه را در مقابل و پیشاپیش موکب
خود برافراشته برای مساعدت و همراهی با جناب قدوس بجزیره الخضر! توجه کنید و از این بعد بنام
جدید سید علی خوانده خواهید شد جناب ملا حسین چون پیام مبارک را از آن قاصد امین شنید
بفوریت امر مبارک را انجام داد و یکفرسخ از شهر دور شده عمامه حضرت اعلی را بر سر گذاشت و علم
سیاه را برافراشت ... وقوع این مطلب مهم تاریخی در روز نوزدهم شعبان سال هزار و دویست و شصت و
چهار هجری بود) اختلاف اولاً در این است که در ظهورالحق نوشته شده که دو نفر دو توقیع از
حضرت قدوس آوردند و در تاریخ نبیل نامی از توقیع نیست بلکه ذکر پیغام شده است آنهم از حضرت
اعلی _ ثانیاً در ظهور الحق از سیاق کلام پیداست که فرستادن عمامه خضر! هم بجناب قدوس نسبت
داده شده در صورتیکه در تاریخ نبیل فرستادن عمامه را از جانب حضرت اعلی مینویسد ثالثاً در ظهور
الحق ورود عمامه در مزینان ذکر شده و در تاریخ نبیل در شهر مشهد .

۳۶_ در ذیل صفحه ۲۳۴ ظهور الحق اشعاری از مثنوی ذبیح کاشانی نقل شده که در بیست چهارم آن

شیخ ابوتراب اشتهاردی را از حروف حی قلمداد کرده و حال آنکه بنا بمندرجات تلخیص تاریخ نبیل

صفحه ۶۹ که اسامی حروف حی در آن ذکر شد شیخ ابوتراب جزء آنها نیست .

۳۷_ در هامش صفحه ۴۶۶ ظهور الحق منقول از نوشته ملا عبدالرحیم قزوینی در کیفیت ایمان جناب

سید یحیی دارابی حکایتی است که با مندرجات تلخیص تاریخ نبیل که از سطر ۱۵ صفحه ۱۵۵ شروع و

در سطر ۲ صفحه ۱۶۱ ختم میشود اختلاف دارد . اگر اختلاف دارد اصلاح شود .

اگر خود آنجناب موارد مزبوره را اصلاح و شرحی خطاب بدانندگان کتاب مرقوم خواهند فرمود که

بهمان قرار گفتار کنند فبها المطلوب و الا مرقوم فرمایند تا اینمحل موضوع را باحبا ابلاغ نماید متمنی

است نظر خود را سریعاً بانمحل مرقوم دارند تا این موضع هر چه زودتر انجام پذیرد . انتهی

صورت مرقومه جناب فاضل مازندرانی علیه به‌الله

این اصغر و احقر منتسبین بسدهٔ سنیه الهیه معروف بفاضل مازندرانی که بالاولی بایستی شرط قبول هر

عمل و خدمتی را رضا مولی العالمین و انطباق با دستور محفل روحانی بدانند از عموم اهل بها که نسخه

از مجلد سوم تاریخ مسلسل ظهور الحق را مالک اند استدعا دارم که مواد ۳۷ گانه مسطوره در رقیمه

مطاعه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران زاد الله تأییداتهم را هر یک در محلش از کتاب مذکور

نگهدارند و در موقع قرائت با مطالعه بنظر گیرند و اگر هم بخواهند ورقه جداگانه نقل از کتاب تاریخ

نبیل زرنندی بانمورد از کتاب الحاق نمایند و یا در هامش صفحه بنگارند که در تاریخ نبیل زرنندی چنین مسطور است و هو الحق و الصواب بسیار مناسب و بجا میباشد تا در موقع طبع دیگر اگر خدا خواست و تقدیر با تدبیر موافق شد بنوعی مناسب اصلاح گردد . انتهی

مزید تأییدتان را سائلیم

منشی محفل علی اکبر فروتن